

زیر نظر: استاد محقق  
آیة اللہ مکارم شیرازی

برگزیده  
تفسیر نمونه

جلد چهارم

تحقیق و تنظیم:  
احمد - علی بابائی

تفسیر سوره‌های : سبأ - فاطر - یس - صافات - ص - زمر - مؤمن  
فصلت - شوری - زخرف - دخان - جاثیه - احقاف - محمد - فتح  
حجرات - ق - ذاریات - طور - نجم.

نام کتاب : ..... برگزیده تفسیر نمونه - جلد چهارم  
تحقیق و تنظیم : ..... احمد - علی بابائی  
ناشر : ..... دارالکتب الاسلامیه  
تاریخ انتشار : ..... ۱۳۷۴  
تیراژ : ..... ۵۰۰۰ جلد  
نوبت چاپ : ..... اول  
صفحه و قطع : ..... ۶۰۰ / وزیری  
حروفچینی : ..... قم - فرائشر ۷۳۵۷۱۲  
لیتوگرافی : ..... آریا  
چاپ : ..... چاپخانه حیدری

تهران - بازار سلطانی - دارالکتب الاسلامیه

تلفن ۰۴۱۰۵۶۲۰ فاکس ۳۰۶۹۴۴

## فهرست مطالب

۲۳	سورهٔ سباء [۳۴]
۲۳	محتوای سوره
۲۳	فضیلت تلاوت سوره
۲۴	او مالک همه چیز و عالم به همه چیز است
۲۶	به پروردگار سوگند قیامت خواهد آمد!
۲۸	عالمان، دعوت تو را حق می دانند
۳۰	مواهب بزرگ خدا بر داوود!
۳۱	حشمت سلیمان و مرگ عبرت انگیز او!
۳۳	تمدن درخشانی که بر اثر کفران بر باد رفت!
۳۵	چنان آنها را متلاشی کردیم که ضرب المثل شدند!
۳۷	هیچ کس مجبور به پیروی و سوسه های شیطان نیست!
۴۲	تو مبعوث برای همهٔ جهانیان هستی!
۴۵	مال و فرزند دلیل قرب به خدا نیست!
۴۶	بیزاری معبودان از عابدان
۴۸	با کدام منطق آیات ما را انکار می کنند؟
۵۰	انقلاب فکری ریشهٔ هر انقلاب اصیل
۵۲	آنها راه فرار ندارند

- سوره فاطر [۳۵] ..... ۵۵
- محتوای سوره ..... ۵۵
- فضیلت تلاوت سوره ..... ۵۶
- گشاینده درهای بسته اوست! ..... ۵۶
- دریای آب شیرین و شور یکسان نیستند! ..... ۶۳
- نور و ظلمت یکسان نیست! ..... ۶۷
- اگر کوردلان ایمان نیاورند عجیب نیست ..... ۶۸
- این همه نقش عجب بر درودیوار وجود! ..... ۶۹
- معامله پرسود با پروردگار! ..... ۷۰
- وارثان حقیقی میراث انبیاء ..... ۷۲
- آنجا که نه غمی است، نه رنجی و نه درماندگی! ..... ۷۳
- ما را بازگردانید تا عمل صالح انجام دهیم! ..... ۷۴
- آسمانها و زمین با دست قدرت او برپاست! ..... ۷۷
- استکبار و حيله گری، سرچشمه بدبختیهای آنها بود ..... ۷۸
- اگر لطف او نبود جنبنده‌ای بر پشت زمین نبود ..... ۸۰



- سوره یس [۳۶] ..... ۸۱
- محتوای سوره ..... ۸۱
- فضیلت تلاوت سوره ..... ۸۱
- سرآغاز قلب قرآن ..... ۸۲
- چه کسانی اذکار تو را می‌پذیرند؟ ..... ۸۴
- سرگذشت «اصحاب القریه» برای آنها عبرتی است ..... ۸۵
- مجاهدی جان برکف! ..... ۸۷
- آغاز جزء ۲۳ قرآن مجید ..... ۹۱
- غفلت دائم ..... ۹۱
- این هم نشانه‌های دیگر ..... ۹۲
- هریک از خورشید و ماه آیتی هستند ..... ۹۴

- حرکت کشتیها در دریاها نیز آیتی است! ..... ۹۶
- صیحه‌های رستاخیز! ..... ۹۹
- بهشتیان غرق در مواهب مادی و معنوی! ..... ۱۰۲
- چرا پرستش شیطان می‌کنید؟ ..... ۱۰۳
- او شاعر نیست، او اندازکننده زندگان است! ..... ۱۰۶
- منافع سرشار چهارپایان برای شما ..... ۱۰۸
- آفرینش نخستین دلیل قاطعی است بر معاد ..... ۱۱۰
- رستاخیز انرژیها! ..... ۱۱۲
- او مالک و حاکم بر همه چیز است! ..... ۱۱۳

## نکته‌ها

- ۱- اعتقاد به معاد یک امر فطری است ..... ۱۱۴
- ۲- بازتاب معاد در زندگی انسانها ..... ۱۱۶
- ۳- دلایل عقلی معاد ..... ۱۱۹
- الف - برهان حکمت ..... ۱۱۹
- ب - برهان عدالت ..... ۱۲۰
- ج - برهان هدف ..... ۱۲۱
- د - برهان نفی اختلاف ..... ۱۲۲



- ۴- قرآن و مسأله معاد ..... ۱۲۳
- ۵- معاد جسمانی ..... ۱۲۵
- ۶- بهشت و دوزخ ..... ۱۲۷



- سوره صافات [۳۷] ..... ۱۲۹
- محتوای سوره ..... ۱۲۹
- فضیلت تلاوت سوره ..... ۱۳۰
- فرشتگانی که آماده انجام مأموریتند ..... ۱۳۰
- پاسداری آسمان از نفوذ شیاطین ..... ۱۳۲

- ۱۳۳ ..... آنها که هرگز حق را پذیرا نمی شوند!
- ۱۳۴ ..... آیا ما و پدرانمان زنده می شویم؟
- ۱۳۸ ..... سرنوشت این پیشوایان و آن پیروان
- ۱۴۰ ..... گوشه‌ای از نعمتهای بهشتی
- ۱۴۲ ..... جستجو از دوست جهنمی!
- ۱۴۴ ..... گوشه‌ای از عذاب جانکاه دوزخیان
- ۱۴۵ ..... اقوام گمراه پیشین
- ۱۴۶ ..... گوشه‌ای از داستان نوح
- ۱۴۷ ..... طرح جالب بت شکنی ابراهیم!
- ۱۵۰ ..... نقشه‌های مشرکان شکست می خورد
- ۱۵۱ ..... ابراهیم در قربانگاه!
- ۱۵۵ ..... \* ذبیح الله کیست؟
- ۱۵۵ ..... ابراهیم بنده مؤمن خدا
- ۱۵۶ ..... مواهب الهی بر موسی و هارون
- ۱۵۸ ..... پیامبر خدا الیاس در برابر مشرکان
- ۱۵۹ ..... سرزمین بلازده این قوم در برابر شماست!
- ۱۶۰ ..... یونس در بوته امتحان
- ۱۶۳ ..... \* درسهایی بزرگ
- ۱۶۳ ..... تهمتهای زشت و رسوا
- ۱۶۶ ..... ادعاهای دروغین!
- ۱۶۸ ..... حزب الله پیروز است!
- ۱۶۹ ..... به آنها اعتنا مکن!



- ۱۷۱ ..... سوره ص [۳۸]
- ۱۷۱ ..... محتوای سوره
- ۱۷۲ ..... فضیلت تلاوت سوره
- ۱۷۵ ..... آیا به جای این همه خدا، یک خدا را بپذیریم؟

۱۷۸	تنها یک صیحهٔ آسمانی کارشان را یکسره می‌کند!
۱۷۹	از زندگی داوود درس بیاموز
۱۸۰	آزمون بزرگ داوود!
۱۸۳	حکم به عدالت کن و از هوای نفس پیروی منما!
۱۸۴	سلیمان از نیروی رزمی خود سان می‌بیند
۱۸۶	آزمایش سخت سلیمان و حکومت گستردهٔ او
۱۸۸	زندگی پرماجرای ایوب و مقام صبرش
۱۹۱	شش پیامبر بزرگ دیگر
۱۹۳	این وعده برای پرهیزکاران است
۱۹۴	و این هم کیفر طاغیان!
۱۹۶	مخاصمهٔ اصحاب دوزخ!
۱۹۷	من یک بیم‌دهنده‌ام!
۱۹۸	تکبر کرد و رانده درگاه خدا شد!
۲۰۲	آخرین سخن در بارهٔ ابلیس!



۲۰۵	سورهٔ زمر [۳۹]
۲۰۵	محتوای سوره
۲۰۶	فضیلت تلاوت سوره
۲۰۸	او حاکم بر همه چیز است، چه نیازی به فرزند دارد؟
۲۱۰	همهٔ شما را از نفس واحدی آفرید
۲۱۳	آیا عالمان و جاهلان یکسانند؟
۲۱۴	خطوط اصلی برنامهٔ بندگان مخلص
۲۱۷	بندگان حقیقی خدا
۲۲۴	قرآنی که هیچ کژی در آن نیست
۲۲۵	آغاز جزء ۲۴ قرآن مجید
۲۲۷	«خدا» کافی است!
۲۲۸	* هدایت و ضلالت از سوی خداست!

- ۲۳۱ ..... آیا معبودان شما توانایی بر حل مشکلی دارند؟
- ۲۳۴ ..... آنها که از نام خدا وحشت دارند!
- ۲۳۵ ..... در سختیها به یاد خدا هستند، اما...!
- ۲۳۷ ..... خداوند همه گناهان را می آمرزد
- ۲۳۹ ..... آن روز پشیمانی بیهوده است
- ۲۴۲ ..... اگر مشرک شوی اعمالت برباد می رود!
- ۲۴۴ ..... «نفخه صور» و مرگ و حیات عمومی بندگان
- ۲۴۴ ..... آن روز که زمین به نور خدا روشن می شود!
- ۲۴۶ ..... آنها که گروه گروه وارد دوزخ می شوند
- ۲۴۸ ..... و این جمعیت گروه گروه وارد بهشت می شوند



- ۲۵۱ ..... **سوره مؤمن «غافر» [۴۰]**
- ۲۵۱ ..... محتوای سوره
- ۲۵۲ ..... فضیلت تلاوت سوره
- ۲۵۳ ..... اوصافی امیدبخش!
- ۲۵۵ ..... حاملان عرش الهی پیوسته به اهل ایمان دعا می کنند
- ۲۵۷ ..... ما به گناه خود معترفیم آیا راه جبرانی هست؟
- ۲۵۸ ..... تنها خدا را بخوانید هر چند کافران نپسندند
- ۲۶۰ ..... روز تلاقی!
- ۲۶۲ ..... روزی که جانها به لب می رسد!
- ۲۶۳ ..... عاقبت دردناک پیشینیان ستمگر را بنگرید!
- ۲۶۷ ..... آیا کسی را به خاطر دعوت به سوی خدا می کشند؟
- ۲۶۸ ..... من به شما اخطار می کنم!
- ۲۷۰ ..... متکبران جبار از درک صحیح محرومند
- ۲۷۱ ..... می خواهم به آسمان روم تا از خدای موسی خبر گیرم!
- ۲۷۲ ..... از من پیروی کنید تا راه راست را به شما نشان دهم
- ۲۷۳ ..... آخرین سخن!



۲۷۵	.....	محاچهٔ ضعف و مستکبران در دوزخ!
۲۷۷	.....	ما مؤمنان را یاری می‌دهیم!
۲۸۰	.....	مرا بخوانید تا اجابت کنم!
۲۸۲	.....	این است پروردگار شما
۲۸۵	.....	مراحل هفتگانهٔ خلقت انسان
۲۸۷	.....	سرنوشت ستیزه‌جویان مغرور
۲۸۹	.....	بازهم صبر کن!
۲۹۰	.....	منافع گوناگون چهارپایان



۲۹۵	.....	سورهٔ فصلت [۴۱]
۲۹۵	.....	محتوای سوره
۲۹۵	.....	فضیلت تلاوت سوره
۲۹۶	.....	بازهم عظمت قرآن!
۲۹۸	.....	مشرکان چه کسانی هستند؟
۲۹۹	.....	دورانهای آفرینش آسمانها و زمین
۳۰۲	.....	از صاعقه‌ای همچون صاعقهٔ عاد و ثمود بترسید!
۳۰۴	.....	سرنوشت قوم سرکش ثمود
۳۰۶	.....	همنشینان بد
۳۰۷	.....	جنجال کنید تا صدای دل‌نواز قرآن را نشنوند!
۳۰۹	.....	نزول فرشتگان بر مؤمنان با استقامت
۳۱۰	.....	بدی را با نیکی دفع کن!
۳۱۲	.....	فقط برای خدا سجده کنید!
۳۱۴	.....	تحریف‌گران آیات حق!
۳۱۷	.....	قرآن هدایت است و درمان
۳۱۹	.....	آغاز جزء ۲۵ قرآن مجید
۳۱۹	.....	اسرار همه چیز نزد اوست
۳۲۰	.....	این انسانهای کم‌ظرفیت!

نشانه‌های حق در جهان بزرگ و کوچک ..... ۳۲۲



سوره شوری [۴۲] ..... ۳۲۵

محتوای سوره ..... ۳۲۵

فضیلت تلاوت سوره ..... ۳۲۵

قیامی از «ام‌القری»! ..... ۳۲۷

ولیّ مطلق خداست ..... ۳۲۸

آیین تو عصاره آیین همه انبیاست! ..... ۳۳۱

آن‌گونه که مأمور شده‌ای استقامت کن! ..... ۳۳۳

شتاب نکنید، قیامت می‌آید! ..... ۳۳۵

مزرعه دنیا و آخرت! ..... ۳۳۷

مودت اهل بیت علیهم‌السلام پاداش رسالت است ..... ۳۴۰

مرفّهین طغیانگر! ..... ۳۴۳

وزش بادهای منظم و حرکت کشتیها از آیات اوست ..... ۳۴۵

یاری طلبیدن عیب نیست، ظلم‌کردن عیب است ..... ۳۴۹

آیا راه بازگشتی وجود دارد؟ ..... ۳۵۰

فرزندان همه هدایای او هستند ..... ۳۵۳

طرق ارتباط پیامبران با خداوند ..... ۳۵۴

قرآن روحی است از جانب خدا ..... ۳۵۵

\* پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قبل از نبوت چه آیینی داشت؟ ..... ۳۵۶



سوره زخرف [۴۳] ..... ۳۵۷

محتوای سوره ..... ۳۵۷

فضیلت تلاوت سوره ..... ۳۵۸

بخشی از دلائل توحید ..... ۳۶۰

چگونه ملائکه را دختران خدا می‌خوانید؟ ..... ۳۶۲

آنها دلیلی جز تقلید از نیاکان جاهل ندارند؟ ..... ۳۶۴

- توحید سخن جاویدان انبیاء ..... ۳۶۶
- چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان نازل نشده؟ ..... ۳۶۸
- قصرهای باشکوه با سقفهای نقره‌ای! (ارزشهای دروغین) ..... ۳۶۹
- همنشین شیاطین! ..... ۳۷۰
- فرعونیان مغرور و پیمان‌شکن ..... ۳۷۲
- اگر پیامبر است چرا دستبند طلا ندارد؟ ..... ۳۷۴
- کدام معبودان در دوزخند؟ ..... ۳۷۷
- در انتظار چه هستید جز عذاب آخرت؟ ..... ۳۸۰
- آنچه دل بخواهد و چشم از دیدنش لذت برد...! ..... ۳۸۲
- آرزو داریم بمیریم و از عذاب راحت شویم! ..... ۳۸۳
- چه کسی قادر بر شفاعت است؟ ..... ۳۸۷



- سورهٔ دخان [۴۴] ..... ۳۸۹
- محتوای سوره ..... ۳۸۹
- فضیلت تلاوت سوره ..... ۳۹۰
- نزول قرآن در شبی پربرکت ..... ۳۹۰
- آن روز که دودی کشنده همهٔ آسمان را فرا می‌گیرد ..... ۳۹۲
- باغها و گنج‌ها را گذاردند و رفتند! ..... ۳۹۶
- بنی اسرائیل در بوتهٔ آزمایش ..... ۳۹۷
- جز همین مرگ چیزی در کار نیست! ..... ۳۹۸
- آنها بهترند یا قوم تُبَعِّع! ..... ۳۹۸
- روز جدایی‌ها! ..... ۳۹۹
- درخت زقوم ..... ۴۰۰
- پرهیزکاران و انواع نعمتهای بهشتی ..... ۴۰۱



- سورهٔ جاثیه [۴۵] ..... ۴۰۵
- محتوای سوره ..... ۴۰۵

- ۴۰۵ ..... فضیلت تلاوت سوره
- ۴۰۶ ..... همه جا نشانه های اوست
- ۴۰۸ ..... وای بر دروغگوی گنهکار!
- ۴۱۰ ..... همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار!
- ۴۱۱ ..... این همه موهبت به بنی اسرائیل دادیم ولی ...!
- ۴۱۴ ..... حیات و مرگ این دو گروه یکسان نیست!
- ۴۱۵ ..... عقاید دهرین
- ۴۱۶ ..... در آن دادگاه عدل همه به زانو درمی آیند!
- ۴۱۹ ..... آن روز که اعمال سوء انسان آشکار می شود
- ۴۱۹ ..... آغاز جزء ۲۶ قرآن مجید



- ۴۲۱ ..... **سوره احقاف [۴۶]**
- ۴۲۱ ..... محتوای سوره
- ۴۲۱ ..... فضیلت تلاوت سوره
- ۴۲۲ ..... آفرینش این جهان بر اساس حق است
- ۴۲۳ ..... گمراهترین مردم؟
- ۴۲۴ ..... بگو: من پیامبر نوظهوری نیستم!
- ۴۲۶ ..... شرط پیروزی، ایمان و استقامت است
- ۴۲۷ ..... ای انسان! به مادر و پدر نیکی کن
- ۴۲۹ ..... پایمانکنندگان حقوق پدر و مادر
- ۴۳۱ ..... زهد و ذخیره برای آخرت
- ۴۳۲ ..... قوم عاد و تندباد مرگبار!
- ۴۳۴ ..... شما هرگز از قوم عاد قویتر نیستید!
- ۴۳۶ ..... طایفه جن ایمان می آورند!
- ۴۳۹ ..... همچون پیامبران اولوالعزم شکبیا باش!
- ۴۴۰ ..... \* پیامبر اسلام اسطوره صبر و استقامت بود!



۴۴۳	.....	سورهٔ محمد [۴۷]
۴۴۳	.....	محتوای سوره
۴۴۴	.....	فضیلت تلاوت سوره
۴۴۴	.....	مؤمنان پیرو حقند و کافران پیرو باطل
۴۴۵	.....	در میدان نبرد قاطعیت لازم است
۴۴۸	.....	اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می‌کند
۴۵۰	.....	سرنوشت مؤمنان و کفار
۴۵۱	.....	توصیف دیگری از بهشت
۴۵۳	.....	نشانه‌های رستاخیز ظاهر شده!
۴۵۴	.....	از نام جهاد نیز وحشت دارند!
۴۵۶	.....	چرا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟
۴۵۸	.....	منافقان را از لحن گفتارشان می‌توان شناخت
۴۶۰	.....	آنها که در حال کفر بمیرند هرگز بخشوده نخواهند شد!
۴۶۰	.....	صلی بی جا و ذلت بار!
۴۶۲	.....	اگر سرپیچی کنید این رسالت را به گروه دیگری می‌دهد!



۴۶۵	.....	سورهٔ فتح [۴۸]
۴۶۵	.....	محتوای سوره
۴۶۶	.....	فضیلت تلاوت سوره
۴۶۶	.....	فتح المبین!
۴۶۶	.....	* داستان صلح حدیبیه
۴۶۸	.....	نتایج بزرگ فتح المبین
۴۶۹	.....	* پاسخ به یک سؤال مهم
۴۷۰	.....	نزول سکینه بر دل‌های مؤمنان
۴۷۱	.....	نتیجهٔ دیگر فتح المبین!
۴۷۲	.....	تحکیم موقعیت پیامبر ﷺ و وظائف مردم در برابر او
۴۷۳	.....	عذر تراشی متخلفان!

- متخلفان آماده طلب! ..... ۴۷۵
- خشنودی خدا از شرکت‌کنندگان در بیعت رضوان ..... ۴۷۸
- \* بیعت و خصوصیات آن ..... ۴۷۹
- باز هم برکات صلح حدیبیه! ..... ۴۸۰
- تعصب و حمیت جاهلیت بزرگترین سدّ راه کفار! ..... ۴۸۳
- رؤیای صادقۀ پیامبر ﷺ ..... ۴۸۵



- سورۀ حجرات [۴۹] ..... ۴۹۱
- محتوای سوره ..... ۴۹۱
- فضیلت تلاوت سوره ..... ۴۹۲
- نکته‌ها:

- ۱- ادب برترین سرمایه است ..... ۴۹۵
- ۲- انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا ..... ۴۹۵
- به اخبار فاسقان اعتنا نکنید! ..... ۴۹۶
- مؤمنان برادر یکدیگرند ..... ۴۹۸
- \* اهمیت اخوت اسلامی ..... ۵۰۰
- استهزا، عیبجویی و القاب زشت ممنوع! ..... ۵۰۱
- نکته‌ها:

- ۱- امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی ..... ۵۰۵
- ۲- تجسس نکنید! ..... ۵۰۵
- ۳- غیبت از بزرگترین گناهان است ..... ۵۰۶
- تقوا بزرگترین ارزش انسانی ..... ۵۰۷
- نکته‌ها:

- ۱- ارزشهای راستین و ارزشهای کاذب! ..... ۵۰۹
- ۲- حقیقت تقوا ..... ۵۱۰
- فرق «اسلام» و «ایمان» ..... ۵۱۰
- منت نگذارید که مسلمان شده‌اید! ..... ۵۱۲

۵۱۵	.....	سوره ق [۵۰]
۵۱۵	.....	محتوای سوره
۵۱۵	.....	فضیلت تلاوت سوره
۵۱۸	.....	لحظه‌ای به آسمان بنگرید!
۵۲۰	.....	تنها تو نیستی که گرفتار دشمنی!
۵۲۱	.....	کمترین سخنان شما را هم می‌نویسند!
۵۲۳	.....	قیامت و چشمهای تیزبین!
۵۲۵	.....	همنشینان انسان از فرشتگان و شیاطین
۵۲۹	.....	آفریدگار آسمانها و زمین قادر بر احیای مردگان است
۵۳۰	.....	با صیحه رستاخیز همه زنده می‌شوند



۵۳۳	.....	سوره ذاریات [۵۱]
۵۳۳	.....	محتوای سوره
۵۳۳	.....	فضیلت تلاوت سوره
۵۳۴	.....	سوگند به طوفانها و ابرهای باران‌زا!
۵۳۵	.....	سوگند به آسمان و چین و شکنهای زیبایش!
۵۳۷	.....	پاداش سحرخیزان نیکوکار
۵۳۹	.....	نشانه‌های خدا در وجود شماست آیا نمی‌بینید؟
۵۴۱	.....	میهمانان ابراهیم(ع)
۵۴۴	.....	آغاز جزء ۲۷ قرآن مجید
۵۴۴	.....	شهرهای بلادیده قوم لوط آیت و عبرتی است
۵۴۶	.....	این همه درس عبرت در تاریخ پیشینیان
۵۴۹	.....	پیوسته آسمانها را گسترش می‌دهیم!
۵۵۲	.....	هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن
۵۵۳	.....	اینها نیز در عذاب الهی سهیمند



- سوره طور [۵۲] ..... ۵۵۵
- محتوای سوره ..... ۵۵۵
- فضیلت تلاوت سوره ..... ۵۵۶
- پاداش پرهیزکاران ..... ۵۶۰
- راستی حرف حساب شما چیست؟ ..... ۵۶۸



- سوره نجم [۵۳] ..... ۵۷۵
- محتوای سوره ..... ۵۷۵
- فضیلت تلاوت سوره ..... ۵۷۶
- نخستین دیدار دوست! ..... ۵۷۸
- دومین دیدار! ..... ۵۸۰
- نکته‌ها:**

- ۱- هدف معراج ..... ۵۸۱
- ۲- گوشه‌ای از گفتگوهای خداوند با پیامبرش در شب معراج ..... ۵۸۱
- این بتها زبیده هوای نفس شماست ..... ۵۸۵
- \* گسترش دامنه آرزوها! ..... ۵۸۷
- شفاعت هم به اذن اوست! ..... ۵۸۷
- \* «کبائر الاثم» چیست؟ ..... ۵۹۱
- تمام خطوط به او منتهی می‌شود! ..... ۵۹۴
- این همه درس عبرت کافی نیست؟ ..... ۵۹۶
- همه برای او سجده کنید! ..... ۵۹۹





## پیشگفتار

### گزیده تفسیر نمونه!

بزرگترین سرمایه ما مسلمانان قرآن مجید است. معارف، احکام، برنامه زندگی، سیاست اسلامی، راه به سوی قرب خدا، همه و همه را در این کتاب بزرگ آسمانی می‌یابیم.

بنابراین، وظیفه هر مسلمان این است که با این کتاب بزرگ دینی خود روز به روز آشناتر شود این از یکسو.

از سوی دیگر آوازه اسلام که بر اثر بیداری مسلمین در عصر ما، و بخصوص بعد از انقلاب اسلامی در سراسر جهان پیچیده است، حس کنجکاوی مردم غیرمسلمان جهان را برای آشنایی بیشتر به این کتاب آسمانی برانگیخته است، به همین دلیل در حال حاضر از همه جا تقاضای ترجمه و تفسیر قرآن به زبانهای زنده دنیا می‌رسد، هر چند متأسفانه جوابگویی کافی برای این تقاضاها نیست، ولی به هر حال باید تلاش کرد و خود را آماده برای پاسخگویی به این تقاضاهای مطلوب کنیم. خوشبختانه حضور قرآن در زندگی مسلمانان جهان و بخصوص در محیط کشور ما روز به روز افزایش پیدا می‌کند، قاریان بزرگ، حافظان ارجمند، مفسران آگاه

در جامعه امروز ما بحمدالله کم نیستند، رشته تخصصی تفسیر در حوزه علمیه قم به صورت یکی از رشته‌های تخصصی مهم درآمده و متقاضیان بسیاری دارد، درس تفسیر نیز از دروس رسمی حوزه‌ها و از مواد امتحانی است، و در همین راستا «تفسیرنمونه» نوشته شد، که تفسیری است سلیس و روان و در عین حال پرمحتوا و ناظر به مسائل روز و نیازهای زمان، و شاید یکی از دلایل گسترش سریع آن همین اقبال عمومی مردم به قرآن مجید است.

گرچه برای تهیه این تفسیر به اتفاق گروهی از فضیلات گرامی حوزه علمیه قم (دانشمندان و حجج اسلام آقایان: محمدرضا آشتیانی - محمد جعفر امامی - داود الهامی - اسدالله ایمانی - عبدالرسول حسینی - سید حسن شجاعی - سید نورالله طباطبائی - محمود عبداللهی - محسن قرائتی و محمد محمدی اشتهااردی) در مدت پانزده سال زحمات زیادی کشیده شد، ولی با توجه به استقبال فوق‌العاده‌ای که از سوی تمام قشرها و حتی برادران اهل تسنن از آن به عمل آمد، تمام خستگی تهیه آن برطرف گشت و این امید در دل دوستان بوجود آمد که ان شاءالله اثری است مقبول در پیشگاه خدا.

متن فارسی این تفسیر دهها بار چاپ و منتشر شده، و ترجمه کامل آن به زبان «اردو» در (۲۷) جلد نیز بارها به چاپ رسیده است، و ترجمه کامل آن به زبان «عربی» نیز به نام تفسیر «الأمثل» اخیراً در بیروت به چاپ رسید و در نقاط مختلف کشورهای اسلامی انتشار یافت.

ترجمه آن به زبان «انگلیسی» هم اکنون در دست تهیه است که امیدواریم آن هم به زودی در افق مطبوعات اسلامی ظاهر گردد.



بعد از انتشار تفسیرنمونه گروه کثیری خواهان نشر «خلاصه» آن شدند.

چرا که مایل بودند بتوانند در وقت کوتاه‌تر و با هزینه کمتر به محتوای اجمالی آیات، و شرح فشرده‌ای آشنا شوند، و در بعضی از کلاسهای درسی که تفسیرقرآن مورد توجه است به عنوان متن درسی از آن بهره‌گیری شود.

این درخواست مکرر، ما را بر آن داشت که به فکر تلخیص تمام دوره (۲۷) جلدی تفسیر نمونه، در پنج جلد بیفتیم ولی این کار آسانی نبود، مدتی در باره آن مطالعه و برنامه‌ریزی شد و بررسی‌های لازم به عمل آمد تا این‌که فاضل محترم جناب مستطاب آقای احمد - علی بابائی که سابقه فعالیت و پشتکار و حسن سلیقه ایشان در تهیه «فهرست موضوعی تفسیر نمونه» بر ما روشن و مسلم بود عهده‌دار انجام این مهم گردید و در مدت سه سال کار مستمر شبانه‌روزی این مهم به وسیله ایشان انجام گردید.

اینجانب نیز با فکر قاصر خود کراراً بر نوشته‌های ایشان نظارت کردم و در مواردی که نیاز به راهنمایی بود به اندازه توانایی مسائل لازم را تذکر دادم، و در مجموع فکر می‌کنم بحمدالله اثری ارزنده و پر بار به وجود آمده که هم قرآن با ترجمه سلیس را در بر دارد و هم تفسیر فشرده و گویایی، برای کسانی که می‌خواهند با یک مراجعه سریع از تفسیر آیات آگاه شوند، می‌باشد. و نام آن برگزیده تفسیر نمونه نهاده شد.

و من به نوبه خود از زحمات بی‌دریغ ایشان تشکر و قدردانی می‌کنم، امیدوارم این خلاصه و فشرده که گزیده‌ای است از قسمت‌های حساس، و حدیث مجملی از آن مفصل، نیز مورد قبول اهل نظر و عموم قشرهای علاقه‌مند به قرآن گردد و ذخیره‌ای برای همه ما در «یوم‌الجزاء» باشد.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

۱۳ رجب ۱۴۱۴ روز میلاد مسعود امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام

مطابق با ۱۳۷۲/۱۰/۶

## سوره سبأ [۳۴]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۵۴ آیه است

- محتوای سوره:** بحثهای این سوره - که به مناسبت شرح سرگذشت قوم «سبأ» به نام «سبأ» نامیده شده - ناظر به پنج مطلب است:
- ۱- «مسأله توحید» و قسمتی از نشانه‌های خداوند در عالم هستی، و صفات پاک او از جمله «توحید» «ربوبیت» و «الوهیت».
  - ۲- «مسأله معاد» که از همه مسائل در این سوره بیشتر مطرح شده.
  - ۳- «مسأله نبوت انبیای پیشین و مخصوصاً پیامبر اسلام» و پاسخ به بهانه جوئیهای دشمنان درباره او، و بیان پاره‌ای از معجزات انبیای سلف.
  - ۴- بیان بخشی از نعمتهای بزرگ خداوند و سرنوشت شکرگزاران و کفران‌کنندگان، ضمن بیان گوشه‌ای از زندگی سلیمان و قوم سبأ.
  - ۵- دعوت به تفکر و اندیشه و ایمان و عمل صالح.
- فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ چنین می‌خوانیم: «کسی که سوره سبأ را بخواند در قیامت تمام انبیا و رسولان رفیق و همنشین او خواهند بود، و همگی با او مصافحه می‌کنند».
- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «کسی که دو سوره‌ای را که با حمد آغاز می‌شود (سوره سبأ و فاطر) در یک شب بخواند، تمام آن

شب را در حفظ و حراست الهی خواهد بود، و اگر آن دو را در روز بخواند هیچ مکروهی به او نمی‌رسد، و آن قدر از خیر دنیا و آخرت به او داده می‌شود که هرگز به قلبش خطور نکرده، و فکر و آرزویش به آن نرسیده است!»  
 مسلماً این پادشاهای عظیم نصیب کسانی نمی‌شود که تنها به خواندن و لقلقه زبان قناعت کنند، بلکه خواندن باید مقدمه‌ای باشد برای اندیشیدن که آن نیز انگیزه عمل است.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - او مالک همه چیز و عالم به همه چیز است: پنج سوره از سوره‌های قرآن مجید با حمد پروردگار شروع می‌شود که در سه سوره، حمد و ستایش خداوند به خاطر آفرینش آسمان و زمین و موجودات دیگر است (سوره سبأ، فاطر، و انعام).

و در یک سوره (سوره کهف) این حمد و ستایش به خاطر نزول قرآن بر قلب پاک پیامبر ﷺ می‌باشد.

در حالی که در سوره حمد تعبیر جامعی شده که همه این امور را در بر می‌گیرد «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

به هر حال سخن در آغاز سوره «سبأ» از حمد و سپاس خداست به خاطر مالکیت و حاکمیت او در دنیا و آخرت.

می‌فرماید: «حمد مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست» (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

«و نیز حمد و سپاس برای او در سرای آخرت است» (وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ). چرا که هر نعمتی، و هر فایده و برکتی، و هر خلقت موزون و شگرف و عجیبی، همه تعلق به ذات پاک او دارد.

بنابراین هرکس در این عالم مدح و ستایشی از چیزی کند این حمد و ستایش سرانجام به ذات پاک او بر می‌گردد، و به گفته شاعر:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از اوست

و در پایان آیه می افزاید: «و او حکیم و خبیر است» (وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ).

براساس حکمت بالغه اوست که این نظام عجیب بر جهان حکومت می کند،

و براساس علم و آگاهی اوست که هر چیز به جای خود قرار گرفته، و هر موجودی

آنچه را که نیاز دارد در اختیار دارد.

این حمد نه تنها از زبان انسانها و فرشتگان است که از تمام ذرات جهان

هستی نیز زمزمه حمد و تسبیح او به گوش هوش می رسد، هیچ موجودی نیست جز

این که حمد و تسبیح او می گوید.

(آیه ۲) - این آیه به شرح گوشه ای از علم بی پایان پروردگار به تناسب

توصیف خداوند به «حکیم» و «خبیر» در آیه قبل پرداخته، چنین می گوید: «آنچه را

در زمین فرو می رود و آنچه را از آن خارج می شود می داند» (يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ

وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا).

آری! او از تمام قطرات باران و امواج سیلاب که در اعماق زمین فرو می روند

و به طبقه نفوذناپذیر می رسند و در آنجا متمرکز و برای انسانها ذخیره می شوند

آگاه است.

او از دانه های گیاهان که در زمین فرو می روند و روزی به درخت سرسبز یا

گیاه پرتراوتی تبدیل می گردند با خبر است.

از ریشه های درختان به هنگامی که در جستجوی آب و غذا به اعماق زمین

پیشروی می کنند.

از امواج الکتریسته، از گازهای مختلف و ذرات هوا که به داخل زمین نفوذ

می کنند، و نیز از گنجها و دفینه ها و اجساد مردگان اعم از انسانها و غیرانسانها که در

این زمین گسترده دفن می شوند، آری از همه اینها باخبر است.

همچنین از گیاهانی که از زمین خارج می شوند، از انسانها که از آن

برخاسته اند، از چشمه هایی که از آن می جوشد، از گازهایی که از آن بر می خیزد، از

آتشفشانهایی که از آن زبانه می کشد، و خلاصه از تمام موجوداتی که از اعماق زمین بیرون می ریزند، اعم از آنچه ما می دانیم و نمی دانیم، او از همه آنها مطلع و آگاه است.

سپس می افزاید: «او از آنچه از آسمان نازل می شود و یا به آسمان بالا می رود باخبر است» (وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا).

از دانه های باران، از اشعه حیات بخش خورشید، از امواج نیرومند وحی و شرایع آسمانی، از فرشتگانی که برای ابلاغ رسالت یا انجام مأموریت های دیگر به زمین نزول می کنند، از اشعه کیهانی که از ماوراء جو به زمین نازل می شود، از شهابها و سنگریزه های سرگردان فضا که به سوی زمین جذب می شوند، او از همه اینها مطلع است.

و نیز از اعمال بندگان که به آسمان عروج می کند، از فرشتگانی که پس از ادای رسالت خود به آسمان باز می گردند، از شیاطینی که برای استراق سمع به آسمانها می روند، از بخارهایی که از دریا برمی خیزد و بر فراز آسمان ابرها را تشکیل می دهد، از آهی که از دل مظلومی بر می خیزد و به آسمان صعود می کند، آری از همه اینها آگاه است.

و در پایان می افزاید: «اوست مهربان و آمرزنده» (وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ).

(آیه ۳) - به پروردگار سوگند قیامت خواهد آمد!

آیات گذشته در عین این که از توحید و صفات خدا سخن می گفت زمینه ساز مسأله معاد بود، زیرا بحث معاد جز از طریق علم بی پایان حق حل نمی شود.

لذا آیه می گوید: «وکافران گفتند: (این دروغ است که قیامت در پیش داریم) هرگز قیامت به سراغ ما نمی آید!» (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ).

آنها می خواستند از این طریق آزادی عمل پیدا کنند و هرکاری از دستشان ساخته است - به این امید که حساب و کتاب و عدل و دادی در کار نیست - انجام دهند.

اما از آنجا که دلائل قیامت روشن است قرآن با یک جمله قاطع و به صورت

بیان نتیجه به پیامبر ﷺ می‌گوید: «بگو: آری، به پروردگارم سوگند که قیامت به سراغ همه شما خواهد آمد» (قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ).

تکیه روی کلمه «رَبِّ» به خاطر این است که قیامت از شوون ربوبیت است، چگونه ممکن است خداوند مالک و مربی انسانها باشد و آنها را در مسیر تکامل پیش برد اما نیمه کاره رها کند و با مرگ همه چیز پایان گیرد!

و از آنجا که یکی از اشکالات مخالفان معاد این بوده که به هنگام خاک شدن بدن انسان، و پراکنده شدن اجزای آن در اطراف زمین، چه کسی می‌تواند آنها را بشناسد و جمع کند و به زندگی نوین بازگرداند؟ از سوی دیگر چه کسی می‌تواند حساب این همه اعمال بندگان را در نهان و آشکار و درون و برون نگاه دارد و به موقع به این حسابها برسد؟ لذا در دنباله آیه اضافه می‌کند: «او از تمام امور پنهانی باخبر است و به اندازه سنگینی ذره‌ای در تمام آسمانها و نه در زمین از حوزه علم بی پایان او بیرون نخواهد بود» (عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ).

«و نه کوچکتر از ذره، و نه بزرگتر از آن، مگر این که همه اینها در کتاب مبین ثبت و ضبط است» (وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ).

(آیه ۴) - سپس ضمن دو آیه هدف قیامت را بیان می‌کند، و یا به تعبیر دیگر دلیل بر لزوم چنین عالمی را بعد از جهان کنونی در برابر منکران شرح داده، می‌فرماید: «هدف این است آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند پاداش دهد» (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ).

آری «برای آنها مغفرت و روزی پرارزشی است» (أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

آیا اگر مؤمنان صالح‌العمل به پاداش خود نرسند اصل عدالت که از اساسی‌ترین اصول خلقت است تعطیل نمی‌گردد؟

(آیه ۵) - و از آنجا که بخش دیگر عدالت در مورد مجازات گنهکاران و مجرمان است در این آیه می‌افزاید: «وکسانی که سعی در (تکذیب) آیات ما



داشتند، و گمان کردند از حوزه قدرت ما می‌توانند بگریزند، عذابی بد و دردناک خواهند داشت (وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٍ).  
(آیه ۶) - عالمان، دعوت تو را حق می‌دانند: در آیات گذشته سخن از بی‌خبران کوردلی بود که قاطعانه معاد را با آن همه دلائل، انکار می‌کردند.

به همین مناسبت در این آیه سخن از عالمان و اندیشمندانی می‌گوید که به تصدیق آیات الهی و تشویق دیگران به پذیرش آن می‌پردازند، می‌فرماید: «کسانی که به ایشان علم داده شده، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می‌دانند که به راه خداوند عزیز و حمید هدایت می‌کند» (وَيَرَى الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ).  
«الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» همه دانشمندان و اندیشمندان را در هر عصر و هر زمان و مکان در بر می‌گیرد.

امروز کتابهای مختلفی از سوی دانشمندان غربی و شرقی درباره اسلام و قرآن تألیف یافته که در آنها اعترافات بسیار گویا و روشنی بر عظمت اسلام و صدق آیه فوق دیده می‌شود.

(آیه ۷) - در این آیه بار دیگر به مسأله قیامت و رستاخیز باز می‌گردد و بحثهای گذشته را به صورت دیگری تکمیل می‌کند، می‌فرماید: «وکافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می‌دهد هنگامی که همگی خاک شدید و ذرات بدن شما از یکدیگر جدا شد و هر یک در گوشه‌ای قرار گرفت (و یا شاید جزء بدن حیوان یا انسان دیگری شد) بار دیگر به آفرینش تازه‌ای باز می‌گردید؟! (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُكُمُ عَلَى رَجُلٍ يَتَّبِعُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزِّقٍ إِنَّكُمْ لَهِيَ خَلْقٍ جَدِيدٍ).

به نظر می‌رسد اصرار آنها بر مسأله انکار معاد از دو امر سرچشمه گرفته، نخست این که: چنین می‌پنداشتند معادی که پیامبر اسلام ﷺ مطرح می‌کرد (معاد جسمانی) مطلبی است آسیب‌پذیر!

دیگر این که اعتقاد به معاد و یا حتی قبول احتمالی آن به هر حال در انسان

ایجاد مسؤولیت و تعهد می‌کند، و این مطلبی بود که برای سردمداران کفر سخت خطرناک محسوب می‌شد.

(آیه ۸) - و عجب این که آنها این سخن را دلیل بر دروغ‌گویی و یا جنون گوینده‌اش می‌گرفتند، و می‌گفتند: «آیا او بر خدا دروغ بسته؟ یا نوعی جنون دارد؟» (أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ). وگرنه آدم راستگو و عاقل چگونه ممکن است لب به چنین سخنی بگشاید؟!!

ولی قرآن به طرز قاطعی به آنها چنین پاسخ می‌گوید: چنین نیست نه او دیوانه است و نه دروغگو «بلکه آنها که ایمان به آخرت ندارند (هم‌اکنون) در عذاب و گمراهی دوری هستند» (بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبُعِيدِ). چه گمراهی از این آشکارتر که انسان منکر معاد شود.

به راستی اگر زندگی محدود به همین چند روز عمر دنیا بود تصور مرگ برای هر انسانی کابوس و حشتناکی می‌شد به همین دلیل منکران معاد همیشه در یک نوع نگرانی جانکاه و عذاب الیم به سر می‌برند در حالی که مؤمنان به معاد مرگ را دریچه‌ای به سوی جهان بقا، و وسیله‌ای برای شکسته شدن قفس و آزادی از این زندان می‌شمردند.

(آیه ۹) - سپس به دلیل دیگری پیرامون معاد، دلیلی توأم با تهدید غافلان لجوج، پرداخته چنین می‌گوید: «آیا به آنچه پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار گرفته نگاه نکردند؟» (أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

این آسمان با این همه اختران ثابت و سیار و همچنین این زمین با تمام موجودات زنده و برکات و مواهبش، گویاترین دلیل بر قدرت آفریدگار است.

این همان «برهان قدرت» است که در آیات دیگر قرآن در برابر منکران معاد به آن استدلال شده از جمله در آخر آیه ۸۲ سوره یس و آیه ۹۹ سوره اسراء.

در ضمن، این جمله مقدمه‌ای است برای تهدید این گروه متعصب تیره‌دل که اصرار دارند چشم به روی همه حقایق ببندند، لذا به دنبال آن می‌فرماید: «اگر ما

بخواهیم به زمین دستور می دهیم پیکر آنها را در خود فرو برد» زلزله ای ایجاد شود، زمین شکاف بردارد و در میان آن دفن گردند! (إِنْ نَشَأْ نُخَسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ).

«و یا (اگر بخواهیم) فرمان می دهیم قطعات سنگهای آسمانی بر آنها فرو بارد» و خودشان و خانه و زندگیشان را در هم بکوبد (أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ).

آری «در این موضوع، نشانه روشنی است (بر قدرت خداوند و توانایی او بر همه چیز، اما برای هر بنده ای که به سوی خدا بازگردد) و فکر و اندیشه خود را به کار گیرد (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ).

ما که از هر سو در قبضه قدرت او قرار داریم چگونه می توانیم توانائیش را بر معاد انکار کنیم! و یا چگونه می توانیم از حوزه حکومت او فرار نمائیم.

(آیه ۱۰) - مواهب بزرگ خدا بر داوود! از آنجا که در آیه قبل سخن از «عبد منیب» و بنده توبه کار بود و می دانیم این توصیف در بعضی از آیات قرآن (ص/۲۴) برای داوود پیامبر ذکر شده است؛ چه بهتر که گوشه ای از حال این پیامبر بزرگ و فرزندش سلیمان به عنوان یک الگو بازگو شود و بحث گذشته تکمیل گردد.

ضمناً هشداری باشد برای همه کسانی که نعمتهای خدا را به دست فراموشی می سپرند و به هنگامی که بر اریکه قدرت می نشینند خدا را بنده نیستند. آیه می گوید: «ما به داوود از فضل خود نعمتی بزرگ بخشیدیم» (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا).

بعد از این اشاره سربسته به شرح آن می پردازد و قسمتی از فضائل معنوی و بخشی از فضیلتهای مادی داوود را بدین گونه شرح می دهد: ما گفتیم «ای کوهها! با داوود هم صدا شوید و همچنین شما ای پرندگان با او هم آواز گردید» و هرگاه او ذکر و تسبیح خدا می گوید زمزمه را سر دهید (يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ).

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «داوود به سوی دشت و بیابان خارج شد، و هنگامی که زبور را تلاوت می کرد هیچ کوه و سنگ و پرنده ای نبود مگر این که با او هم صدا می شد».

بعد از ذکر این فضیلت معنوی به ذکر یک فضیلت مادی پرداخته، می‌گوید:  
«و ما آهن را برای او نرم کردیم» (وَأَلَّنَّا لَهُ الْحَدِيدَ).

ظاهر آیه این است که، نرم شدن آهن در دست داوود به فرمان الهی و به صورت اعجاز انجام می‌گرفت.

در حدیثی آمده است که خداوند به داوود وحی فرستاد «تو بنده خوبی هستی جز این که از بیت‌المال ارتزاق می‌کنی، داوود چهل روز گریه کرد (و از خدا راه حلی خواست) خداوند آهن را برای او نرم کرد، و هر روز زهری می‌ساخت... و به این وسیله از بیت‌المال بی‌نیاز شد».

(آیه ۱۱) - این آیه شرحی برای زره ساختن داوود و فرمان بسیار پرمعنی پروردگار در این زمینه است، می‌گوید: ما به او گفتیم «زره‌های کامل بساز، و حلقه‌های آنها را به اندازه و متناسب کن» (أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ).

در واقع خداوند به داوود دستوری می‌دهد که باید سرمشقی برای همه صنعتگران و کارگران با ایمان جهان باشد، دستور محکم کاری و رعایت دقت در کیفیت و کمیت در مصنوعات، آن‌چنان که مصرف‌کنندگان به خوبی و راحتی بتوانند از آن استفاده کنند، و از استحکام کامل برخوردار باشد.

و در پایان آیه داوود و خاندانش را مخاطب ساخته، می‌گوید: «عمل صالح به جا آورید که من نسبت به آنچه انجام می‌دهید بصیر و بینا هستم» (وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

هدف ساختن زره و کسب درآمد نیست، هدف عمل صالح است، و اینها وسیله‌ای است در آن مسیر که هم داوود از آن بهره می‌گرفت و هم خاندان و قومش.

(آیه ۱۲) - حشمت سلیمان و مرگ عبرت‌انگیز او! به دنبال بحث از مواهبی که خدا به داوود داده بود سخن را به فرزندش سلیمان می‌کشاند، و از سه موهبت بزرگ - که از عوامل مهم اداره یک کشور پهناور است - بحث می‌کند، می‌فرماید: «و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می‌پیمود و عصرگاهان مسیر یک ماه را!» (وَأَسْلَمْنَا الرِّيحَ غَدُوَهَا شَهْرًا وَرَوْحَهَا شَهْرًا).

جالب این که برای پدر جسم خشن و فوق العاده محکمی یعنی آهن را مسخر می‌کند و برای فرزند موجود بسیار لطیف! ولی هر دو کار سازنده و اعجاز‌آمیزند. در این که باد چگونه دستگاه سلیمان (کرسی یا فرش او را) به حرکت در می‌آورد، بر ما روشن نیست، همین قدر می‌دانیم هیچ چیز در برابر قدرت خدا مشکل و پیچیده نمی‌باشد.

سپس به دومین موهبت الهی نسبت به سلیمان اشاره کرده، می‌گوید: «و برای او چشمه مس (مذاب) را روان ساختیم!» (وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ). چگونگی این امر نیز دقیقاً بر ما روشن نیست، همین اندازه می‌دانیم که از الطاف الهی درباره این پیامبر بزرگ بود.

و بالأخره به بیان سومین موهبت پروردگار نسبت به سلیمان یعنی تسخیر گروه عظیمی از جن پرداخته، چنین می‌گوید: «و گروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگار برایش کار می‌کردند» (وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ). «و هرگاه کسی از آنها از فرمان ما سرپیچی می‌کرد او را با آتش سوزان مجازات می‌کردیم» (وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ).

(آیه ۱۳) - در این آیه به بخشی از کارهای مهم تولیدی گروه جن که به فرمان سلیمان انجام می‌دادند اشاره کرده، چنین می‌گوید: «سلیمان هر چه می‌خواست از معبدها، و تمثالها، و ظرفهای بزرگ غذا که همچون حوضهای بزرگ بود، و دیگرهای عظیم ثابت برای او تهیه می‌کردند» (يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَاثِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ).

که بخشی از آنها مربوط به مسائل معنوی و عبادی بود، و بخشی با نیازهای جسمانی انسانها و جمعیت عظیم لشکریان و کارگزارانش تناسب داشت. در پایان آیه، بعد از ذکر این مواهب خداوند خطاب به دودمان حضرت داوود کرده، می‌فرماید: «ای آل داوود! شکرگزاری کنید» (إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا). «اما عده کمی از بندگان من شکرگزارند!» (وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ).

منظور از شکرگزاری در اینجا «شکر در عمل» است یعنی؛ استفاده از مواهب

در مسیر همان اهدافی که به خاطر آن آفریده و اعطا شده‌اند، و مسلم است کسانی که مواهب الهی را عموماً در جای خود به کار گیرند اندکی بیش نیستند.

(آیه ۱۴) - این آیه که در عین حال آخرین سخن پیرامون «سلیمان» در اینجا است، از مرگ عجیب و عبرت‌انگیز این پیامبر بزرگ خدا سخن می‌گوید، و این واقعیت را روشن می‌سازد که پیامبر با آن عظمت، و حکمرانی با آن قدرت و ابهت، چگونه به آسانی جان به جان آفرین سپرد.

می‌فرماید: «هنگامی که مرگ را برای سلیمان مقرر کردیم کسی مردم را از مرگ او آگاه نساخت، مگر جنبنده‌ای از زمین که عصای او را می‌خورد» تا عصا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد (فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ).

لذا بعد از آن می‌افزاید: «هنگامی که سلیمان فرو افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوارکننده باقی نمی‌ماندند» (فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ).

یعنی؛ تا آن زمان گروه جن از مرگ سلیمان آگاه نبودند و فهمیدند که اگر از اسرار غیب آگاه بودند در این مدت در زحمت و رنج کارهای سنگین باقی نمی‌ماندند.

(آیه ۱۵) - تمدن درخشانی که بر اثر کفران بر باد رفت!

بعد از بیان نعمتهای مهمی که خداوند به داوود و سلیمان ارزانی داشت، و قیام این دو پیامبر به وظیفه شکرگزاری، سخن از قوم دیگری به میان می‌آورد که در نقطه مقابل آنها قرار داشتند، قومی بودند که خدا انواع نعمتها را به آنها بخشید، ولی راه کفران را در پیش گرفتند، و آنها «قوم سبا» بودند.

قرآن مجید سرگذشت عبرت‌انگیز آنها را ضمن پنج آیه بیان کرده، نخست می‌گوید: «برای قوم سبا در محل سکونتشان نشانه‌ای (از قدرت الهی) بود» (لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ).

معروف این است که «سبا» نام پدر اعراب «یمن» است، ولی ممکن است سبا

در ابتدا نام کسی بوده، سپس تمام فرزندان و قوم او به آن نام نامیده شده‌اند، و بعد این اسم به سرزمین آنها نیز منتقل گردیده.

سپس قرآن به شرح این آیت الهی که در اختیار قوم سبا قرار داشت پرداخته چنین می‌گوید: «دو باغ (بزرگ) بود از طرف راست و چپ» (جَنَّاتٍ عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ).

ماجرا چنین بود که قوم سبا توانستند با سدّ عظیمی که در میان کوههای مهم آن ناحیه بر پا ساختند سیلابهای فراوانی را در پشت آن سدّ عظیم ذخیره کنند، و به این ترتیب سرزمینهای وسیع و گسترده‌ای را زیر کشت درآوردند.

سپس می‌افزاید: ما به آنها گفتیم «از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جا آورید» (كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ).

«شهری است پاکیزه و پروردگاری آمرزنده و مهربان» (بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ).

از نظر نعمتهای مادی هوایی پاک و نسیمی فرح‌افزا داشت، و سرزمینی حاصلخیز و درختانی پربار و اما از نظر نعمت معنوی غفران خداوند شامل حال آنها بود، از تقصیر و کوتاهی آنها صرف‌نظر می‌کرد، و آنها را مشمول عذاب و سرزمینشان را گرفتار بلا نمی‌ساخت.

(آیه ۱۶) - اما این ناسپاس مردم از بوته آزمایش سالم بیرون نیامدند؛ لذا می‌فرماید: «آنها از خدا روی‌گردان شدند» (فَاعْرَضُوا).

نعمتهای خدا را ناچیز شمردند، عمران و آبادی و امنیت را ساده انگاشتند، از یاد حق غافل شدند، و مست‌نعمت گشتند.

اینجا بود که شلاق مجازات بر پیکر آنها نواخته شد، چنانکه قرآن می‌گوید: «پس ما سیل و حشتناک و بنیان‌کن را بر آنها فرستادیم» و سرزمین آباد آنها به ویرانه‌ای مبدّل شد (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ).

سپس قرآن وضع بازپسین این سرزمین را چنین توصیف می‌کند: «ما دو باغ وسیع و پر نعمت آنها را به دو باغ بی‌ارزش با میوه‌های تلخ و درختان بی‌مصرف

شوره گز و اندکی از درخت سدر مبدل ساختیم» (وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِیْ اُكْلٍ حَمِطٍ وَاَثَلٍ وَشِیْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِیلٍ).

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، که چه بر سر آنها و سرزمین آبادشان آمد!

(آیه ۱۷) - در این آیه به عنوان یک نتیجه گیری با صراحت می گوید: «این کیفر را به خاطر کفرانشان به آنها دادیم» (ذَلِكَ جَزَاؤُنَا لَهُمْ بِمَا كَفَرُوا). اما برای این که تصور نشود این سرنوشت مخصوص به این گروه بود، بلکه عمومیت آن نسبت به همه کسانی که دارای اعمال مشابهی هستند مسلم است چنین می افزاید: «و آیا جز کفران کننده را کیفر می دهیم؟» (وَهَلْ نُجَازِی اِلَّا الْكُفُوْرَ).

(آیه ۱۸) - چنان آنها را متلاشی کردیم که ضرب المثل شدند!

در این آیه شرح و تفصیل بیشتری پیرامون قوم سبأ می دهد، به گونه ای که برای هر شنونده درسی است بسیار مهم و آموزنده.

می فرماید: سرزمین آنها را تا آن حد آباد کردیم که نه تنها شهرهایشان را غرق نعمت ساختیم بلکه «میان آنها و سرزمینهایی را که برکت به آن داده بودیم شهرها و آبادیهایی آشکارا قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ الْقَرْیَ الْتِی بَارَكْنَا فِیْهَا قُرًّی ظَاهِرَةً).

در حقیقت در میان آنها و سرزمین مبارک آبادیهای متصل و زنجیره ای وجود داشت، و فاصله این آبادیها به اندازه ای کم بود که از هر یک دیگری را می دیدند. - و این است معنی «قُرًّی ظَاهِرَةً»: آبادیهای آشکار.

منظور از «سرزمینهای مبارک» «صنعاء» یا «مأرب» می باشد که هر دو در منطقه یمن واقع شده است.

ولی از آنجا که تنها عمران کافی نیست، و شرط مهم و اساسی آن «امنیت» است اضافه می کند: «ما در میان این آبادیها فاصله های مناسب و نزدیک مقرر کردیم» (وَقَدَّرْنَا فِیْهَا السَّیْرَ).



و به آنها گفتیم: «در میان این قریه‌ها شبها و روزها در امنیت کامل مسافرت کنید» (سَبِّرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ).

(آیه ۱۹) - اما این مردم ناسپاس گرفتار غرور و غفلت شدند، از مسیر حق منحرف شده و به دستورات الهی بی‌اعتنا گردیدند.

از جمله تقاضاهای جنون‌آمیز آنها این بود که از خداوند تقاضا کردند در میان سفرهای آنها فاصله افکند، «پس گفتند: پروردگارا! میان سفرهای ما دوری بیفکن» تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند! (فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا).

منظورشان این بود که در میان این قریه‌های آباد فاصله‌ای بیفتند و بیابانهای خشکی پیدا شود، به این جهت که اغنیا و ثروتمندان مایل نبودند افراد کم درآمد همانند آنها سفر کنند، و به هر جا می‌خواهند بی‌زاد و توشه و مرکب بروند! گویی سفر از افتخارات آنها و نشانه قدرت و ثروت بود.

به هر حال «آنها (با این عملشان) به خودشان ستم کردند» (و ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ). آری! اگر فکر می‌کردند به دیگران ستم می‌کردند در اشتباه بودند، خنجری برداشته بودند و سینه خود را می‌شکافتند.

چه تعبیر جالبی! قرآن به دنبال این جمله که درباره سرنوشت دردناک آنها بیان می‌کند، می‌گوید: چنان آنها را مجازات کردیم، و زندگی‌شان را در هم پیچیدیم که «آنها را سرگذشت و داستان و اخباری برای دیگران قرار دادیم»! (فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ).

آری! از آن همه زندگانی با رونق و تمدن درخشان و گسترده چیزی جز اخباری بر سر زبانها، و یادی در خاطره‌ها، و سطوری بر صفحات تاریخها باقی نماند، «و آنها را سخت متلاشی و پراکنده ساختیم» (و مَرَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ).

چنان سرزمین آنها ویران گشت که برای ادامه زندگی مجبور شدند هر گروهی به سویی روی آورند؛ آن چنان که پراکندگی آنها به صورت «ضرب المثل» درآمد که هرگاه می‌خواستند بگویند فلان جمعیت سخت متلاشی شدند، می‌گفتند: «تَفَرَّقُوا أَيَّادِي سَبَأٍ» همانند قوم سبأ و نعمتهای آنها پراکنده شده‌اند!

و در پایان آیه می‌فرماید: «در این ماجرا نشانه‌های عبرتی است برای هر صبرکننده شکرگزار» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).

این به‌خاطر آن است که آنها به واسطه صبر و استقامتشان مرکب سرکش هوی و هوس را مهار می‌کنند و در برابر معاصی پرفدرتند، و به‌خاطر شکرگزاریشان در طریق اطاعت خدا آماده و بیدارند به همین دلیل به خوبی عبرت می‌گیرند.

(آیه ۲۰) - هیچ‌کس مجبور به پیروی و سوسه‌های شیطان نیست!

در اینجا یک نوع نتیجه‌گیری کلی از داستان «قوم سبا» کرده، می‌فرماید: «به یقین ابلیس گمان خود را درباره آنها (و هر جمعیتی که از ابلیس پیروی کنند) محقق یافت!» (وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ).

«پس آنان همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مؤمنان» (فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ).

یا به تعبیر دیگر پیش‌بینی ابلیس که بعد از سرپیچی از سجده برای آدم و طرد شدن از درگاه کبریایی خداوند گفت: «به عزتت سوگند که همه آنها را جز بندگان مخلصت گمراه خواهم کرد» درباره این گروه درست از آب در آمد. (نمل/۱۹)

(آیه ۲۱) - در این آیه در رابطه با وسوسه‌های ابلیس و کسانی که در حوزه نفوذ او قرار می‌گیرند، و آنها که بیرون از این حوزه‌اند، به دو مطلب اشاره می‌کند، نخست می‌گوید: «شیطان سلطه‌ای بر آنها نداشت» و کسی را به پیروی خود نمی‌تواند مجبور کند (وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ).

قرآن در جای دیگر از گفتار خود شیطان نقل می‌کند: «من سلطه‌ای بر شما نداشتم جز این‌که شما را دعوت کردم و شما هم دعوت مرا اجابت نمودید. (ابراهیم/۲۲).

ولی پیداست بعد از اجابت دعوت او از ناحیه افراد بی‌ایمان و هوی پرست او آرام نمی‌نشیند و پایه‌های سلطه خود را بر وجود آنان مستحکم می‌کند.

لذا در دنباله آیه می‌افزاید: «هدف (از آزادی ابلیس در وسوسه‌هایش) این بود، که مؤمنان به آخرت از افراد بی‌ایمان و کسانی که در شگند شناخته شوند» (إِلَّا

لِنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ).

و در پایان آیه به عنوان یک هشدار به همه بندگان می‌گوید: «و پروردگار تو حافظ همه چیز و نگاهبان آن است» (وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ). تا پیروان شیطان تصور نکنند چیزی از اعمال و گفتار آنها در این جهان از بین می‌رود یا خداوند آن را فراموش می‌کند.

(آیه ۲۲) - بخش قابل ملاحظه‌ای از آیات این سوره پیرامون مبدأ و معاد و اعتقادات حق سخن می‌گوید، و از پیوند آنها مجموعه‌ای از معارف راستین حاصل می‌شود.

در اینجا مشرکان را به محاکمه می‌کشد، با ضربات کوبنده سؤالات منطقی آنها را به زانو در می‌آورد، و بی‌پایه بودن منطق پوسیده آنها را در زمینه شفاعت بتها آشکار می‌سازد.

می‌فرماید: «به آنها بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارند بخوانید» (قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ). اما بدانید آنها هرگز دعای شما را اجابت نمی‌کنند و گرهی از کارتان نمی‌گشایند.

سپس به دلیل این سخن پرداخته، می‌گوید: این به خاطر آن است که «این معبودهای ساختگی نه مالک ذره‌ای در آسمان و زمینند، و نه شرکت و نصیبی در خلقت و مالکیت آنها دارند، و نه هیچ‌یک از آنها یاور خداوند در آفرینش بوده‌اند!» (لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ).

و واجب‌الوجود یکی است، و بقیه همه ممکن‌الوجود و وابسته به اویند، که اگر لحظه‌ای نظر لطفش از آنها برداشته شود راهی دیار عدم می‌شوند «اگر نازی کند یک دم، فرو ریزند قالبها!»

(آیه ۲۳) - در اینجا فوراً این سؤال به ذهن می‌آید که اگر چنین است پس مسأله «شفاعت» شفیعان چه می‌شود؟

در این آیه به پاسخ این سؤال پرداخته، چنین می‌گوید: اگر شفیعیانی در درگاه

خدا وجود دارند آن هم به اذن و فرمان اوست، زیرا: «هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده فایده ندارد» (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ).

بنابراین، بهانه بت پرستان برای پرستش بتها که می‌گفتند: «اینها شفیعان ما نزد خدایند!» (یونس/۱۸) به این وسیله قطع می‌شود، چرا که خدا هرگز اجازه شفاعتی به آنها نداده است.

بعد از این جمله چنین می‌گوید: در آن روز اضطراب و وحشتی بر دلها چیره می‌شود هم شفاعت‌کنندگان و هم شفاعت‌شوندگان غرق در اضطراب می‌شوند، و در انتظار این هستند که ببینند خداوند به چه کسانی اجازه شفاعت می‌دهد؟ درباره چه کسانی؟ و این حالت اضطراب و نگرانی همچنان ادامه می‌یابد «تا زمانی که فرع و اضطراب از دل‌های آنها زایل گردد» و فرمان از ناحیه خدا صادر شود (حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ).

اینجاست که هر دو گروه رو به یکدیگر می‌کنند و از هم «می‌پرسند (یا مجرمان از شافعان می‌پرسند) پروردگار شما چه دستوری داد؟» (قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ).

در پاسخ «می‌گویند: خداوند حق را بیان کرد» (قَالُوا الْحَقَّ).

و «حق» چیزی جز اجازه شفاعت درباره آنها که رابطه خود را بکلی از درگاه خدا قطع نکرده‌اند نمی‌باشد.

و در پایان آیه اضافه می‌کند: «و اوست خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه» (وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ).

در حقیقت آنها می‌گویند: چون خداوند علی و کبیر است هر دستوری می‌دهد عین واقعیت و هر واقعیتی منطبق بر دستور اوست.

(آیه ۲۴) - در این آیه از طریق دیگری برای ابطال عقائد مشرکان وارد می‌شود و مسأله «رازقیّت» را بعد از مسأله «خالقیّت» عنوان می‌کند، می‌گوید: «بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می‌دهد» و برکات آن را در اختیارتان می‌گذارد؟! (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

بدیهی است هیچ‌کس از آنها نمی‌توانست بگوید این بتهای سنگی و چوبی باران را از آسمان نازل می‌کنند، گیاهان را از زمین می‌رویاندند. جالب این که بدون آن که در انتظار پاسخ آنها باشد بلافاصله می‌فرماید: «بگو: الله» (قُلِ اللهُ).

در پایان آیه اشاره به مطلبی می‌کند که خود می‌تواند پایه دلیلی را تشکیل دهد، دلیلی واقع‌بینانه و توأم با نهایت انصاف و ادب، به گونه‌ای که طرف از مرکب لجاج و غرور پایین آید، و به اندیشه و فکر پردازد، می‌گوید: «مسلماً ما یا شما بر هدایت یا ضلالت آشکاری هستیم!» (وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ). اشاره به این که عقیده ما و شما با هم تضاد روشنی دارد، بنابراین ممکن نیست هر دو حق باشد، چرا که جمع بین نقیضین و ضدین امکان ندارد.

(آیه ۲۵) - این آیه باز همان استدلال را به شکل دیگری - و با همان لحن منصفانه‌ای که خصم را از مرکب لجاجت و غرور فرود آورد - ادامه می‌دهد، می‌گوید: «بگو: شما مسؤول گناهان ما نیستید، و ما نیز در برابر اعمال شما مسؤول نخواهیم بود» (قُلْ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْئَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ).

عجیب این که در اینجا پیامبر ﷺ مأمور است در مورد خودش تعبیر به «جرم» کند، و در مورد مخالفان تعبیر به کارهایی که انجام می‌دهند! و به این ترتیب این حقیقت را روشن سازد که هر کس باید پاسخگوی اعمال و کردار خویش باشد، چرا که نتایج اعمال هر انسانی چه زشت و چه زیبا به خود او می‌رسد.

(آیه ۲۶) - این آیه در حقیقت بیان نتیجه دو آیه قبل است، زیرا هنگامی که به آنها اخطار کرد که یکی از ما دو گروه بر حق و دیگری بر باطلیم، و نیز اخطار کرد که هر کدام از ما مسؤول اعمال خویشتن هستیم، به بیان این حقیقت می‌پردازد که چگونه به وضع همگی رسیدگی می‌شود.

می‌فرماید: «به آنها بگو: پروردگار ما همه ما را در روز رستاخیز جمع می‌کند، سپس در میان ما به حق داوری می‌کند» و ما را از یکدیگر جدا می‌سازد، تا هدایت‌شدگان از گمراهان باز شناخته شوند، و هر کدام به نتیجه اعمالشان برسند

(قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ).

اگر می بینید امروز همه با هم آمیخته اند و هرکسی ادعا می کند من برحقم و اهل نجاتم، این وضع برای همیشه ادامه پیدا نخواهد کرد، و روز جدایی صفوف سرانجام فرا خواهد رسید، چراکه «ربوبیت» پروردگار چنین اقتضا می کند که «سره» از «ناسره» و «خالص» از «ناخالص» و «حق» از «باطل» سرانجام جدا شوند، و هرکدام در بستر خویش قرار گیرند.

اکنون بیندیشید در آن روز چه خواهید کرد؟ و در کدامین صف قرار خواهید گرفت؟ و آیا پاسخی برای سؤالات پروردگار در آن روز آماده کرده اید؟ در پایان آیه برای این که روشن سازد این کار قطعاً شدنی است می افزاید: «اوست داور و جداکننده آگاه» (وَهُوَ الْفَاتِحُ الْعَلِيمُ).

این دو نام که از اسماء الحسنی الهی است، یکی اشاره به قدرت او بر مسأله جداسازی صفوف می کند، و دیگری به علم بی پایان او، چراکه جداساختن صفوف حق و باطل از یکدیگر بدون این دو ممکن نیست.

(آیه ۲۷) - در این آیه که پنجمین فرمان به پیامبر ﷺ می باشد بار دیگر به مسأله توحید که سخن را از آن آغاز کرده بود باز می گردد و با این مسأله بحث را خاتمه می دهد.

می فرماید: «بگو: کسانی را که به عنوان شریک به خداوند ملحق ساخته اید به من ارائه دهید» (قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ ادَّعَيْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ).

لذا به دنبال این جمله با یک کلمه خط بطلان بر همه این اوهام کشیده می گوید: «نه هرگز چنین نیست!» (كَلَّا).

اینها هرگز ارزش معبود بودن را ندارند، و در این پندارهای شما چیزی از واقعیت نیست، بس است بیدار شوید.

و سرانجام برای تأکید و تحکیم این سخن می گوید: «بلکه تنها اوست خداوند عزیز و حکیم» (بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

عزت و شکست ناپذیریش ایجاب می کند که در حریم ربوبیتش کسی راه

نیابد، و حکمتش اقتضا می‌کند که این قدرت را به جا صرف کند.

(آیه ۲۸) - تو مبعوث برای همه جهانیان هستی! این آیه سخن از نبوت

پیامبر اسلام ﷺ می‌گوید، و آیات بعد از آن پیرامون معاد بحث می‌کند.

نخست به وسعت دعوت پیامبر ﷺ و عمومیت نبوت او به همه انسانها اشاره کرده، می‌گوید: «و ما تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم جهان در حالی که همگان را به پادشاهای بزرگ الهی بشارت می‌دهی، و از عذاب الهی انذار می‌کنی، ولی بیشتر مردم از این معنی بی‌خبرند» (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۲۹) - از آنجا که در آیات قبل به این معنی اشاره شده بود که خداوند

همه مردم را در روز رستاخیز جمع کرده و میان آنها داوری می‌کند، در این آیه سؤالی از ناحیه منکران معاد به این صورت نقل می‌کند: «آنها می‌گویند: اگر راست می‌گویند این وعده رستاخیز در چه زمانی است؟! (وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

(آیه ۳۰) - ولی قرآن همواره از پاسخ صریح به این مطلب و تعیین زمان

وقوع رستاخیز خودداری می‌کند و تأکید می‌کند این از اموری است که علم آن مخصوص خداست، و احدی جز او از آن آگاه نیست.

این آیه همین معنی را با عبارت دیگری بازگو کرده، می‌فرماید: «بگو: وعده شما روزی خواهد بود که نه ساعتی از آن تأخیر خواهید کرد، و نه ساعتی بر آن پیشی خواهید گرفت» (قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ).

این مخفی ماندن تاریخ قیام قیامت - حتی بر شخص پیامبر اسلام ﷺ - به خاطر آن است که خداوند می‌خواهد مردم یک نوع آزادی عمل توأم با حالت آماده‌باش دائمی داشته باشند، چرا که اگر تاریخ قیامت تعیین می‌شد هرگاه زمانش دور بود همه در غفلت و غرور و بی‌خبری فرو می‌رفتند، و هرگاه زمانش نزدیک بود ممکن بود آزادی عمل را از دست بدهند و اعمالشان جنبه اضطراری پیدا کند، و در هر دو صورت هدفهای تربیتی انسان عقیم می‌ماند.

(آیه ۳۱) - به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون موضعگیری مشرکان در برابر مسأله معاد بود در اینجا بعضی از صحنه‌های دردناک معاد را برای آنها مجسم می‌سازد تا به سرانجام کار خویش واقف گردند.

نخست می‌گوید: «کافران گفتند: ما هرگز به این قرآن و کتابهای آسمانی دیگری که قبل از آن بوده ایمان نخواهیم آورد» (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ).

انکار ایمان نسبت به کتب انبیای پیشین شاید به این منظور بوده که قرآن روی این مطلب تکیه می‌کند که نشانه‌های پیامبر اسلام ﷺ در تورات و انجیل به وضوح آمده است، آنها برای نفی نبوت پیامبر اسلام کتب آسمانی دیگر را نیز نفی می‌کنند. سپس به وضع آنها در قیامت پرداخته روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: «اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و دادرسی) نگه داشته شده‌اند در حالی که هرکدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد» از وضع آنها تعجب می‌کنی (وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلِ).

در این حال «مستضعفان به مستکبران می‌گویند: اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم» (يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ). آنها می‌خواهند به این وسیله تمام گناهان خویش را برگردن این «مستکبران» بی‌رحم بیندازند، هر چند در دنیا حاضر نبودند چنین برخورد قاطعی با آنها داشته باشند.

(آیه ۳۲) - ولی مستکبران خاموش نمی‌مانند و «در پاسخ به مستضعفین می‌گویند: آیا ما شما را از طریق هدایت باز داشتیم بعد از آن که هدایت به سراغ شما آمد» و به قدر کافی اتمام حجت شد و پیامبران گفتنی‌ها را گفتند (قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا أَنْحَنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ).

نه ما مسؤول نیستیم، «بلکه خود شما گنهکار بودید» (بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ). که با داشتن آزادی اراده تسلیم سخنان بی‌اساس ما شدید، به کفر و الحاد روی



آوردید و سخنان منطقی انبیا را به دست فراموشی سپردید.

(آیه ۳۳) - «و مستضعفان به مستکبران می گویند: و سوسه های فریبکارانه شما در شب و روز (مایه گمراهی ما شد) هنگامی که به ما دستور می دادید که به خداوند کافر شویم و همتایانی برای او قرار دهیم!» (وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا).

درست است که ما در پذیرش آزاد بودیم و مقصر و گنهکار، ولی شما هم به عنوان عامل فساد مسؤولید و گنهکار، بلکه سنگ اول به دست ناپاک شما گذاشته شد، بخصوص این که همواره از موضع قدرت با ما سخن می گفتید.

لذا هر دو گروه از کرده خود پشیمان می شوند، مستکبران از گمراه ساختن دیگران و مستضعفان از پذیرش بی قید و شرط این و سوسه های شوم، «اما هنگامی که عذاب الهی را می بینند ندامت خود را کتمان می کنند (مبادا بیشتر رسوا شوند) و ما غل و زنجیر برگردن کافران می نهیم» (وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا).

آری! آنها هر وقت در دنیا به اشتباه خود پی می بردند و نادام می شدند شجاعت اظهار ندامت را نداشتند، و همین خصیصه اخلاقی خود را در قیامت نیز به کار می گیرند اما چه سود؟

به هر حال اینها نتیجه اعمال خودشان است که از پیش فراهم ساخته اند «آیا آنها جزایی جز اعمالی که انجام می دادند دارند؟! (هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

آری! این اعمال و کردار کفار و مجرمین است که به صورت زنجیرهای اسارت برگردن و دست و پای آنها گذارده می شود.

(آیه ۳۴) - از آنجا که در آیات گذشته سخن از اغواگری مستکبران بود در اینجا گوشه ای از این اغواگری را منعکس می سازد، می گوید: «وما هرگز در هیچ شهر و دیاری پیامبر اندازکننده ای نفرستادیم مگر این که مترفین (همان مستنعمان مغرور و مست نعمت) می گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم»

و آنچه را نامش پیام الهی می‌نهیید قبول نداریم (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ).

نه تنها در برابر انبیا که در برابر هر قدم اصلاحی از ناحیه هر دانشمند مصلح و عالم مجاهدی برداشته شود این گروه سر به مخالفت بر می‌دارند.

(آیه ۳۵) - مال و فرزند دلیل قرب به خدا نیست! این آیه به منطق پوشالی آنها که در هر زمانی برای اثبات برتری خود به آن متوسل می‌شدند و به اغفال عوام می‌پرداختند اشاره کرده، می‌گوید: «و آنها گفتند: ما از همه ثروتمندتر و پراولادتریم» (وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا).

خداوند به ما محبت دارد هم اموال فراوان در اختیار ما نهاده، و هم نیروی انسانی بسیار، و این دلیل بر لطف او در حق ما و نشانه مقام و موقعیت ما در نزد اوست «و ما (نور چشمی‌ها) هرگز مجازات نخواهیم شد!» (وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ). اگر ما مطرود درگاه او بودیم این همه نعمت چرا به ما می‌داد؟ خلاصه آبادی دنیای ما دلیل روشنی بر آبادی آخرت ماست!

(آیه ۳۶) - این آیه این منطق پوشالی و عوام‌فریبانه را به عالیترین وجهی پاسخ می‌دهد و در هم می‌کوبد، روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌فرماید: «به آنها بگو: پروردگار من روزی را برای هرکس بخواهد گسترش می‌دهد، و (برای هرکس بخواهد) سخت می‌گیرد» (قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ). و اینها همه طبق مصالحی است که برای آزمون خلق و نظام زندگی انسان لازم می‌داند و ربطی به قدر و مقام در درگاه خدا ندارد.

بنابراین هرگز نباید وسعت روزی را دلیل بر سعادت، و تنگی روزی را دلیل بر شقاوت شمرد «اما اکثر مردم از این واقعیت بی‌خبرند» (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ). البته اکثریت ناآگاه و بی‌خبر چنین هستند.

(آیه ۳۷) - سپس با صراحت بیشتری همین معنی را تعقیب کرده، می‌گوید: «هرگز چنان نیست که اموال و اولادتان شما را نزد ما مقرب سازد» (وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى).

این سخن بدان معنی نیست که انسان دست از تلاش و کوشش لازم برای زندگی بردارد، بلکه هدف این است که داشتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان هرگز معیار ارزش معنوی انسانها در پیشگاه خدا نمی‌شود.

سپس به معیار اصلی ارزشهای انسانها و آنچه مایه تقرب به درگاه خدا می‌شود پرداخته و به صورت یک استثنا می‌گوید: «مگر کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها در برابر اعمالشان پاداش مضاعف است، و غرفه‌های بهشتی در نهایت امنیت به سر می‌برند» (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ).

بنابراین تمام معیارها به این دو امر باز می‌گردد «ایمان» و عمل «صالح».

اینجاست که قرآن با صراحت بی‌ظنیش قلم بطلان بر تمام پندارهای انحرافی و خرافی در زمینه عوامل قرب به پروردگار کشیده.

(آیه ۳۸) - در این آیه گروه مقابل آنها را توصیف کرده، می‌گوید: «اما آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش و کوشش می‌کنند (نه خود ایمان دارند و نه اجازه می‌دهند دیگران در راه حق گام نهند) در حالی که چنین می‌پندارند که می‌توانند از چنگال قدرت ما فرار کنند، آنها در عذاب دردناک روز قیامت احضار می‌شوند» (وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ).

آنها همان کسانی هستند که با استفاده از اموال و اولاد و نفرات خود به تکذیب انبیا پرداخته و به وسوسه خلق خدا مشغول شدند.

(آیه ۳۹) - بیزاری معبودان از عابدان: بار دیگر در اینجا به پاسخ گفتار آنها که اموال و اولاد خود را دلیل بر قرب خویش در درگاه خداوند می‌پنداشتند باز می‌گردد، و به عنوان تأکید می‌گوید: «بگو: پروردگار من روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد گسترده یا محدود می‌کند» (قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ).

سپس می‌افزاید: «آنچه را در راه خدا انفاق کنید خداوند جای آن را بر می‌کند و او بهترین روزی دهندگان است» (وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ

## خَيْرُ الرَّاغِبِينَ).

در روایتی از پیغمبر ﷺ می خوانیم: «کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود».

اما مسأله مهم این است که انفاق از اموال حلال و مشروع باشد که خدا غیر آن را قبول نمی کند و برکت نمی دهد.

گرچه محتوای این آیه تأکید بر مطلب گذشته است ولی از دو جهت تازگی دارد:

نخست این که آیه ۳۷ که مفهوش همین مفهوم بود بیشتر ناظر به اموال و اولاد کفار بود در حالی که این آیه ناظر به مؤمنان است.

دیگر این که آیه قبل وسعت و تنگی معیشت را درباره دو گروه مختلف بیان می کرد در حالی که این آیه ممکن است اشاره به دو حالت مختلف از یک انسان باشد که گاه روزیش گسترده و گاه تنگ و محدود است.

(آیه ۴۰) - و از آنجا که این گروه از ثروتمندان ظالم و طاغی در زمره مشرکان بودند و ادعا می کردند که ما فرشتگان را می پرستیم و آنها شفیعان ما در قیامت هستند، قرآن به پاسخ این ادعای بی اساس نیز پرداخته چنین می گوید: «و به خاطر بیاور روزی را که خداوند همه آنها (چه عبادت کنندگان و چه عبادت شوندهگان) را محسور می کند، سپس فرشتگان را مخاطب ساخته می گوید: آیا اینها شما را عبادت می کردند؟! (و یَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ اِهْوُلَايْ اِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ). هدف از سؤال فوق این است که از بیان فرشتگان حقایق گفته شود، تا این گروه عبادت کننده سرافکننده و شرمنده شوند، و بدانند آنها از عمل اینها کاملاً بیزارند.

(آیه ۴۱) - اکنون ببینیم «فرشتگان» در پاسخ سؤال پروردگار چه می گویند؟ آنها جامعترین و مؤدبانه ترین پاسخ را انتخاب کرده چنین «عرض می کنند: منزهی تو ای پروردگار! از این نسبتهای ناروا که به ساحت مقدست داده اند (قَالُوا سُبْحَانَكَ). ما به هیچ وجه با این گروه ارتباط نداشته ایم «تنها تو ولی ما هستی به آنها»

(أَنْتَ وَبَيْنَا مِنْ دُونِهِمْ).

آنها ما را پرستش نمی‌کردند «بلکه جن را می‌پرستیدند و اکثرشان به جنیان ایمان داشتند» (بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُمُونًا).

منظور از «جن» شیطان و سایر موجودات خبیثی است که بت پرستان را به این عمل تشویق می‌کردند، بنابراین مراد از عبادت جن همان اطاعت و پیروی از فرمان و پذیرش وسوسه‌های آنهاست.

(آیه ۴۲) - به این ترتیب امید مشرکان در آن روز به نومیدی کامل تبدیل می‌شود و به وضوح این حقیقت برای آنها روشن می‌گردد که معبودان آنها کوچکترین گرهی از کارشان نخواهند گشود، بلکه از آنان متنفر و بیزارند.

لذا در این آیه به عنوان یک نتیجه‌گیری پرمعنی می‌گوید: «پس امروز هیچ‌یک از شما نسبت به دیگری مالک سود و زیانی نیست» (فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفَعًا وَلَا ضَرًّا).

بنابراین نه فرشتگان که ظاهراً معبود آنها بودند می‌توانند شفاعتی کنند، و نه آنها نسبت به یکدیگر می‌توانند کمکی انجام دهند.

اینجاست که «به این ظالمان می‌گوییم: بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می‌کردید» (وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ).

(آیه ۴۳) - با کدام منطق آیات ما را انکار می‌کنند؟

آیات گذشته از وضع مشرکان و افراد بی‌ایمان در قیامت سخن می‌گفت، در اینجا بار دیگر به وضع آنها در این دنیا پرداخته عکس‌العمل آنان را در برابر شنیدن قرآن بازگو می‌کند، تا روشن شود آن سرنوشت شوم در قیامت معلول این موضعگیری غلط در مقابل آیات الهی در دنیا است.

نخست می‌گوید: «هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنها خوانده می‌شود

می‌گویند: این مرد فقط می‌خواهد شما را از آنچه نیاکانتان پرستش می‌کردند باز دارد» (وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ).

این نخستین عکس‌العمل آنها در برابر این «آیات بینات» است که به منظور تحریک حس عصبیت در این قوم متعصب مطرح می‌کردند.

سپس دومین گفتاری را که برای ابطال دعوت پیامبر ﷺ مطرح می‌ساختند بیان می‌کند، می‌فرماید: «و آنها می‌گویند: این (قرآن) جز دروغ بزرگی که به خدا بسته شده چیز دیگری نیست!» (قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا فِكْ مُفْتَرَى).

و بالأخره سومین اتهامی را که به پیامبر ﷺ بستند تهمت «سحر» بود، چنانکه در پایان آیه می‌خوانیم: «کسانی که کافر شدند هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: این چیزی جز سحر آشکار نیست!» (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

(آیه ۴۴) - قرآن در این آیه بر تمام ادعاهای آنها خط بطلان می‌کشد، هر چند ناگفته بطلانش روشن است، تمام ادعاهای واهی آنها را با یک جمله پاسخ می‌دهد، می‌گوید: «ما قبلاً چیزی از کتابهای آسمانی را به آنها نداده‌ایم که آن را بخوانند (و براساس آن به انکار دعوت تو بپردازند) و قبل از تو هیچ پیامبری برای آنها نیز نفرستادیم» (وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ).

اشاره به این که این ادعاها از کسی قابل طرح است که قبلاً پیامبری به سراغ او آمده و کتاب آسمانی برای او آورده و محتوای دعوت تازه را با آن مخالف می‌بیند و به تکذیب بر می‌خیزد.

اما کسی که تنها به اتکا فکر خود - بدون هیچ‌گونه وحی آسمانی - و با نداشتن بهره‌ای از علم، خرافاتی به هم بافته حق ندارد چنین قضاوت کند.

(آیه ۴۵) - در این آیه این گروه سرکش را با بیانی مؤثر و گویا مورد تهدید قرار داده، چنین می‌گوید: «کسانی که قبل از اینها بودند نیز آیات الهی را تکذیب کردند» (وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

«در حالی که اینها (از نظر قوت و قدرت حتی) به یک دهم آنچه به اقوام پیشین دادیم نمی‌رسند» (وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ).

اما ببینید سرنوشت آنها به کجا رسید؟ آری «آنها رسولان مرا تکذیب کردند،

پس بنگرید مجازات من نسبت به آنها چگونه بود؟! (فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ).

شهرهای ویران شده آنها در زیر ضربات کوبنده مجازات الهی در نزدیکی شما و در مسیرتان به سوی شام قرار دارد، آنها را آینه عبرت بگیرید، که نه سنت الهی تغییرپذیر است و نه شما از آنها برترید!

(آیه ۴۶) - انقلاب فکری ریشه هر انقلاب اصیل: در این آیه و آیات آینده که بحثهای اواخر این سوره را تشکیل می دهد بار دیگر به پیامبر اسلام ﷺ دستور می دهد که آنها را با دلائل مختلف به سوی حق دعوت کند، و از گمراهی باز دارد. نخست به خمیر مایه همه تحولات و دگرگونیهای اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اشاره کرده، و در جمله هایی بسیار کوتاه و پرمحتوا می گوید: «به آنها بگو: من تنها شما را به یک چیز اندرز می دهم، و آن این که برای خدا قیام کنید؛ دو نفر، دو نفر، یا یک نفر، یک نفر، سپس اندیشه کنید» (قُلْ أَنَّمَا أَعْظُمُ بَوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا).

یعنی در همه چیز، در زندگی معنوی، در زندگی مادی، در مسائل مهم، در مسائل کوچک، و خلاصه در هر کار باید نخست اندیشه کرد، ولی از همه مهمتر، اندیشه برای پیدا کردن پاسخ این چهار سؤال است:

از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می روم؟ و اکنون در کجا هستم؟  
«این دوست و همنشین شما (محمد) هیچ گونه انحراف فکری و جنون ندارد» (مَا بِضَاحِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ).

بلکه «او فقط بیم دهنده شماست در برابر عذاب شدید الهی» (إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ).

آیه فوق عصاره دین و خمیر مایه تکامل و پیشرفت انسان را همین اندیشه و تفکر می داند.

(آیه ۴۷) - در آیه قبل سخن از دعوت به تفکر، و نفی هرگونه عدم تعادل روحی از پیامبر ﷺ بود. در این آیه سخن از عدم مطالبه اجر و مزد در برابر

رسالت است.

می‌گوید: «بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواستم برای شماست» (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ).

«اجر و پاداش من تنها بر خداوند است» (إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ).

من شما را دعوت به تفکر کردم، اکنون بیندیشید، چه چیز سبب شده که من شما را از عذاب شدید الهی انداز کنم؟ چه سود مادی از این کار عائد من می‌شود؟ من اصولاً از شما اجر و پاداشی نخواسته‌ام، و اگر می‌بینید من در بعضی از سخنانم که از سوی پروردگار آورده‌ام به شما گفته‌ام: «من از شما پاداشی نمی‌طلبم جز دوستی خویشاوندانم» (شوری/۲۳). این نیز سودش به خود شما بازگشت می‌کند چرا که مودت ذی‌القربی بازگشت به مسأله «امامت و ولایت» و «تداوم خط نبوت» است که آن نیز برای ادامه هدایت شما ضروری است.

و در پایان آیه می‌فرماید: «و او بر هر چیز شاهد و گواه است» (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ).

اگر من پاداشم را از او می‌خواهم به خاطر آن است که او از همه اعمال و نیات من آگاه است.

(آیه ۴۸) - باتوجه به آنچه پیرامون حقانیت دعوت پیامبر ﷺ گفته شد، در این آیه می‌گوید: قرآن واقعیتی است انکارناپذیر که از ناحیه خدا بر قلب پیامبر القا شده است «بگو: پروردگار من حق را می‌افکند که او علام الغیوب است و از تمام اسرار نهان آگاه است» (قُلْ إِنْ رَبِّي يَخْفَىٰ بِالْحَقِّ عَلَٰمُ الْغُيُوبِ).

منظور افکندن «حق» یعنی کتب آسمانی و وحی الهی بر قلوب انبیا و فرستادگان پروردگار است. و این بی‌شبهت به حدیث معروف «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِرُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ؛ «علم نوری است که خداوند به دل‌های کسانی که بخواهد و شایسته ببیند می‌افکند» نیست.

(آیه ۴۹) - سپس برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «بگو: حق آمد و باطل (کاری از آن ساخته نیست و) نمی‌تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدیدکننده آن» (قُلْ جَاءَ



الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ).

و به این ترتیب در برابر حق هیچ‌گونه نقشی نخواهد داشت، نه یک نقش جدید و آغازگر و نه یک نقش تکراری چرا که نقشه‌هایش نقش بر آب است و درست به همین دلیل نمی‌تواند نور حق را بپوشاند و اثر آن را از خاطره‌ها بزدايد. (آیه ۵۰) - سپس برای این که روشن سازد که آنچه می‌گوید از سوی

خداست، و هر هدایتی از ناحیه اوست، و در وحی الهی هرگز خطایی رخ نمی‌دهد، می‌افزاید: «بگو: اگر من گمراه شوم از ناحیه خویشتن گمراه می‌شوم، و اگر هدایت یابم به وسیله آنچه پروردگارم به من وحی می‌کند هدایت می‌یابم» (قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي).

یعنی من نیز اگر به حال خود بمانم گمراه می‌شوم، چرا که پیدا کردن راه حق از میان انبوه باطلها جز به مدد پروردگار ممکن نیست، و نور هدایتی که هیچ گمراهی در آن راه ندارد نور وحی اوست.

به هر حال جایی که پیامبر با تمام علم و آگاهیش بدون هدایت الهی به جایی نرسد تکلیف دیگران روشن است.

و در پایان آیه می‌افزاید: «او شنوا و نزدیک است» (إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ).

مبادا فکر کنید سخنان ما و شما را نمی‌شنود!

(آیه ۵۱) - آنها راه فرار ندارند: در اینجا با توجه به بحثهایی که پیرامون مشرکان لجوج در آیات پیشین گذشت، روی سخن را بار دیگر به پیامبر ﷺ کرده، حال این گروه را به هنگام گرفتاری در چنگال عذاب الهی مجسم می‌سازد که چگونه آنها پس از گرفتاری به فکر ایمان می‌افتند اما ایمانشان سودی نخواهد داشت.

می‌فرماید: «اگر بینی هنگامی که فریادشان بلند می‌شود اما نمی‌توانند فرار کنند، و از چنگال عذاب الهی بگریزند، و آنها را از مکان نزدیکی می‌گیرند» و گرفتار می‌سازند از بیچارگی آنها تعجب خواهی کرد (وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ).

این فریاد و فزع و بیتابی مربوط به دنیا و عذاب استیصال، و یا لحظه جان دادن است، چرا که در آخرین آیه همین سوره می‌گوید: «میان آنها و آنچه مورد علاقه آنها بود جدایی افکنده می‌شود، همان‌گونه که قبل از آن درباره گروههای دیگری از کفار این عمل انجام گرفت».

منظور از جمله «أَخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ» این است که این افراد بی‌ایمان و ستمگر نه تنها نمی‌توانند از حوزه قدرت خدا فرار کنند بلکه خدا آنها را از جایی گرفتار می‌کند که بسیار به آنها نزدیک است!

(آیه ۵۲) - در این آیه حال آنها را به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی بیان کرده، می‌فرماید: «آنها می‌گویند: ما به آن (قرآن و آورنده‌اش و مبدأ و معاد) ایمان آوردیم» (وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ).

«ولی چگونه آنها می‌توانند از آن فاصله دور دسترسی به آن پیدا کنند؟! وَآتَى لَهُمُ التَّنَاوُشَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ».

آری! با فرا رسیدن مرگ و عذاب استیصال درهای بازگشت بکلی بسته می‌شود، و میان انسان و جبران خلاف‌کاریهای گذشته گویی سدّ محکمی ایجاد می‌گردد، به همین دلیل اظهار ایمان در آن هنگام گویی از نقطه دور دستی انجام می‌گیرد.

اصولاً چنین ایمانی که جنبه اضطراری دارد، ارزشی ندارد.

(آیه ۵۳) - آنها چگونه می‌توانند در این لحظه‌ای که همه چیز پایان گرفته در مقام جبران خطاهای خویش برآیند و ایمان بیاورند «در حالی که پیش از آن (در همان حالتی که در نهایت اختیار و آزادی اراده بودند) به آن کافر شدند»؟! (وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ).

نه تنها کافر شدند بلکه انواع اتهامات را به پیامبر اسلام و تعلیمات او بستند و «درباره جهان غیب (عالم ماوراءطبیعت، و قیامت و نبوت پیامبر) داوریهایی نادرستی می‌کردند و از نقطه دور دستی نسبتهایی به آن می‌دادند» (وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ).

(آیه ۵۴) - سپس می‌افزاید: «سرانجام میان آنها و آنچه مورد علاقه آنان بود (بوسیله مرگ) جدایی افکنده می‌شود، همان‌گونه که با گروه‌های مشابه آنها از قبل چنین عمل شد» (وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ).

در یک لحظه در دناک تمام اموال و ثروتها، تمام کاخها و مقامها، و تمام آرزوهای خود را می‌بینند که از آنها جدا می‌شود، آنهایی که سخت به یک درهم و دینار چسبیده بودند و دل از کمترین امکانات مادی بر نمی‌کنند چه حالی خواهند داشت در آن لحظه که باید با همه آن یکباره وداع گویند، و چشم بپوشند، و به سوی آینده‌ای تاریک و وحشتناک گام بردارند؟

بالآخره در آخرین جمله می‌گوید: علت همه این مسائل آن است که «آنها پیوسته در حال شک و تردید به سر می‌بردند» و طبعاً چنین سرنوشتی در انتظار آنها بود (إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ).

«پایان سوره سبأ»

## سوره فاطر [۳۵]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۴۵ آیه است

**محتوای سوره:** این سوره - به خاطر سرآغاز آن که با عنوان «فاطر» و «ملائکه» شروع می‌شود - گاه سوره «فاطر» و گاه سوره «ملائکه» نامیده شده است آیات آن را در پنج بخش می‌توان خلاصه کرد.

۱ - بخش مهمی پیرامون نشانه‌های عظمت خداوند در عالم هستی و دلایل توحید سخن می‌گوید.

۲ - بخش دیگری از آن از ربوبیت پروردگار و خالقیت و رازقیت او و آفرینش انسان از خاک و مراحل تکامل او بحث می‌کند.

۳ - بخش دیگر پیرامون معاد و نتایج اعمال در آخرت، و رحمت گسترده الهی در این جهان، و سنت تخلف‌ناپذیر او درباره مستکبران است.

۴ - قسمتی به مسأله رهبری انبیا و مبارزه پی‌گیر و مستمرشان با دشمنان لجوج و سرسخت و دلداری پیامبر اسلام ﷺ در این زمینه می‌باشد.

۵ - سرانجام بخشی از آن بیان مواعظ و اندرزهای الهی در زمینه‌های مختلف است.

بعضی از مفسران تمام این سوره را در یک حلقه خلاصه کرده‌اند و آن مسأله قاهریت خداوند در تمام زمینه‌هاست.

**فضیلت تلاوت سوره:** علاوه بر روایتی که در آغاز سوره سبأ خواندیم در حدیثی از پیامبر ﷺ آمده است: «هرکس سوره فاطر را بخواند در روز قیامت سه در از درهای بهشت، او را به سوی خود دعوت می‌کند که از هرکدام می‌خواهی وارد شو!»! باتوجه به این که می‌دانیم درهای بهشت همان عقائد و اعمال صالحی است که سبب وصول به بهشت می‌شود، ممکن است این روایت اشاره به ابواب سه‌گانه اعتقاد به توحید، معاد و رسالت پیامبر ﷺ باشد.

چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم قرآن برنامه عمل است، و تلاوت آن سرآغازی است برای تفکر و ایمان، و آن نیز وسیله‌ای است برای عمل به محتوای آن و این همه پادشاهای عظیم نیز از همین جا و با همین شرائط تحقق می‌یابد - دقت کنید.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - گشاینده درهای بسته اوست! آغاز این سوره با حمد پروردگار شروع می‌شود، حمد و ستایش او به خاطر آفرینش جهان پهناور هستی.

می‌فرماید: «حمد مخصوص خداوندی است که خالق آسمانها و زمین است» و همه نعمتها و مواهب هستی از وجود ذی جود او سرچشمه می‌گیرد (الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«فاطر» از ماده «فطور» به معنی شکافتن است، و از آنجا که آفرینش موجودات همانند شکافته شدن ظلمت عدم، و بیرون آمدن نور هستی است، این تعبیر در مورد خلقت و آفرینش به کار می‌رود.

و از آنجا که تدبیر این عالم از سوی پروردگار - به حکم این که عالم، عالم اسباب است - بر عهده فرشتگان گذارده شده، بلافاصله از آفرینش آنها و قدرتهای عظیمی که پروردگار در اختیارشان گذارده سخن می‌گوید.

خداوندی که «فرشتگان را رسولانی قرار داد که دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند» (جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعًا). رسالت در اینجا در معنی وسیع و گسترده‌ای به کار رفته که هم «رسالت

تشریحی» یعنی همان پیام آوردن از سوی خدا برای انبیا را شامل می‌شود و هم «رسالت تکوینی» را یعنی به عهده گرفتن مأموریت‌های مختلف در جهان آفرینش.

سپس می‌افزاید: «خداوند هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید چرا که او بر هر چیزی قادر و تواناست» (يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).  
(آیه ۲) - بعد از بیان خالقیت پروردگار و رسالت فرشتگان که واسطه

فیض اند سخن از رحمت او به میان می‌آورد که زیربنای تمام عالم هستی است.  
می‌فرماید: «آنچه را خداوند از رحمت برای مردم بگشاید کسی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد» (مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا).

«و آنچه را باز دارد و امساک کند کسی بعد از او قادر به فرستادن آن نیست»  
(وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُمْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ).

«چرا که او قدرتمندی است شکست‌ناپذیر و در عین حال حکیم و آگاه»  
(وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

خلاصه این که تمام خزائن رحمت نزد اوست و هرکس را لایق ببیند مشمول آن می‌سازد.

(آیه ۳) - در این آیه به مسأله «توحید عبادت» براساس «توحید خالقیت و رازقیت» اشاره کرده، می‌فرماید: «ای مردم! نعمت خداوند را بر خودتان به یاد آورید» (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ).

درست فکر کنید: این همه مواهب و برکات، و این همه امکانات حیاتی که در اختیار شما قرار گرفته و در آن غوطه‌ورید منشأ اصلی و سرچشمه آنها کیست؟!  
«آیا خالق غیر از خدا، از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟» (هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

اکنون که می‌دانید سرچشمه همه این برکات اوست، پس بدانید «معبودی جز او وجود ندارد» و عبادت و پرستش تنها شایسته ذات پاک اوست (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).  
«با این حال چگونه (از طریق حق) به سوی باطل منحرف می‌شوید» و به جای الله در برابر بتها سجده می‌کنید! (فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ).

(آیه ۴) - در بخش دوم از آیات این سوره به دنبال سخنی که پیرامون توحید خالقیت و راز قیت بود، روی سخن را نخست به پیامبر ﷺ و بعد به عموم مردم کرده برنامه‌های عملی آنها را به دنبال برنامه‌های عقیدتی گذشته تشریح می‌کند. نخست به پیغمبر درس استقامت در مسیر راهش می‌دهد که مهمترین درس برای او همین است، می‌فرماید: «اگر تو را تکذیب کنند (غم مخور، این چیز تازه‌ای نیست) پیامبران قبل از تو نیز مورد تکذیب قرار گرفتند» (وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ). آنها نیز در این راه مقاومت کردند.

مهم این است که «همه کارها به سوی خدا باز می‌گردد» و او ناظر بر همه چیز و حساب‌کننده همه کارهاست (وَاللّٰهُ تَرْجِعُ الْأُمُورَ).

او هرگز زحمات تو را در این راه نادیده نمی‌گیرد، همان‌گونه که تکذیبهای این مخالفان لجوج را بی‌کیفر نمی‌گذارد.

(آیه ۵) - سپس به بیان مهمترین برنامه انسانها پرداخته، می‌گوید: «ای مردم! وعده خداوند حق است» (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

قیامت و حساب کتاب و میزان و مجازات و کیفر و جنت و نار و وعده‌هایی است تخلف‌ناپذیر از سوی خداوند قادر حکیم.

باتوجه به این وعده حق «مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان مغرورکننده شما را فریب دهد» و به عفو و کرم خدا مغرور سازد (فَلَا تَعْرَنَكُمْ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَكُمُ بِاللّٰهِ الْعُرُوْرُ).

آری! عوامل سرگرم‌کننده، و زرق و برقه‌های دل‌فریب این جهان می‌خواهد تمام قلب شما را پرکند، و از آن وعده بزرگ الهی غافل سازد؛ مراقب آنها باشید.

(آیه ۶) - این آیه هشدار است به همه مؤمنان در ارتباط با مسئله وسوسه‌های شیطان که در آیه قبل مطرح شده بود، می‌گوید: «شیطان بطور مسلم دشمن شماست، شما نیز او را دشمن خود بدانید» (إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوًّا). عداوت او از نخستین روز آفرینش آدم شروع شد.

در دنباله آیه برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «او فقط حزیش را برای این دعوت

می‌کند که اهل آتش سوزان جهنم باشند» (إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ).

شیطان حزب خود را به آلودگی و گناه، به پلیدیهای شهوات، به شرک و طغیان و ستم و سرانجام به آتش جهنم دعوت می‌کند.

(آیه ۷) - در این آیه سرانجام کار «حزب الله» و عاقبت دردناک «حزب شیطان» را این چنین بیان می‌کند: «کسانی که کافر شدند عذاب دردناک از آن آنهاست، و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند مغفرت و پاداش بزرگ دارند» (الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ).

طبق این آیه کفر به تنهایی موجب عذاب است ولی ایمان بدون عمل مایه نجات نخواهد بود.

(آیه ۸) - از آنجا که در آیات گذشته مردم به دو گروه تقسیم شدند در این آیه یکی از ویژگیهای مهم این دو گروه را که در واقع سرچشمه سایر برنامه‌های آنهاست بیان کرده، می‌گوید: «آیا کسی که زشتی عملش در نظر او زینت داده شده، و آن را زیبا می‌بیند» همانند کسی است که واقعیات را آن‌گونه که هست زشت و زیبا درک می‌کند؟ (أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَاهُ حَسَنًا).

در حقیقت این مسأله کلید همه بدبختیهای اقوام گمراه و لجوج است که اعمال زشتشان به خاطر هماهنگ بودن با شهوات و قلبهای سیاهشان در نظرشان زیباست.

اما چه کسی اعمال سوء بدکاران را در نظرشان جلوه می‌دهد؟

بدون شک عامل اصلی، هوای نفس و شیطان است، اما چون خدا این اثر را در اعمال آنها آفریده می‌توان آن را به خدا نیز نسبت داد، زیرا انسانها هنگامی که گناهی را مرتکب می‌شوند در آغاز از عمل خود ناراحت می‌شوند، اما هر قدر آن را تکرار می‌کنند از ناراحتی آنها کاسته می‌شود. تدریجاً به مرحله بی تفاوتی می‌رسند، و اگر باز هم تکرار کنند زشتیها در نظرشان زیبا می‌شود.



سپس قرآن به بیان علت تفاوت این دو گروه پرداخته، می‌افزاید: «خداوند هرکس را بخواهد گمراه می‌کند و هرکس را بخواهد هدایت می‌نماید» (فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ).

روشن است این مشیت الهی توأم با حکمت اوست و به هرکس آنچه لایق است می‌دهد.

لذا در پایان آیه می‌فرماید: «مبادا بر اثر شدت تأسف و حسرت بر وضع آنها جان خود را از دست دهی» (فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ).

اما چرا حسرت نخوری؟ «برای این که خداوند از اعمال آنها آگاه است» و آنچه را شایسته‌اش آند به آنها می‌دهد (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ).

(آیه ۹) - در این آیه با توجه به بحثهایی که قبلاً پیرامون هدایت و ضلالت و ایمان و کفرگذشت به بیان کوتاه و روشنی پیرامون مبدأ و معاد می‌پردازد و اثبات «مبدأ» را با اثبات «معاد» در یک دلیل جالب قرین کرده، می‌فرماید: «خداوند همان کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورند» (وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا).

«پس ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده و خشکی می‌رانیم» (فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ).

«سپس به وسیله آن زمین را بعد از مردنش زنده می‌کنیم» (فَآخِثِنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا).

«آری! زنده شدن مردگان بعد از مرگ نیز همین‌گونه است!» (كَذَلِكَ النُّشُورُ).  
نظام حساب‌شده‌ای که بر حرکت بادها، و سپس حرکت ابرها، و بعد از آن نزول قطره‌های حیات‌بخش باران، و به دنبال آن زنده شدن زمینهای مرده حاکم است، خود بهترین دلیل و گواه بر این حقیقت است که دست قدرت حکیمی در پشت این دستگاه قرار دارد و آن را تدبیر می‌کند.

(آیه ۱۰) - به دنبال این بحث توحیدی، به اشتباه بزرگ مشرکان که عزت خویش را از بتها می‌خواستند، اشاره کرده، می‌فرماید: «کسانی که عزت می‌خواهند

(از خدا بطلبند چرا که) تمام عزت از آن خداست «(مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا).

از آنجا که تنها ذات پاک اوست که شکست ناپذیر است، لذا تمام عزت از آن اوست، و هرکس عزتی کسب می‌کند از برکت دریای بی انتهای اوست.

در حالات امام حسن مجتبی علیه السلام می‌خوانیم که در ساعات آخر عمرش هنگامی که یکی از یاران به نام «جناده بن ابی سفیان» از او اندرز خواست نصایح ارزنده و مؤثری برای او بیان فرمود که از جمله این بود: «هرگاه بخواهی بدون داشتن قبیله «عزیز» باشی و بدون قدرت حکومت و هیبت داشته باشی، از سایه ذلت معصیت خدا به در آی و در پناه عزت اطاعت او قرار گیر!»

سپس راه وصول به «عزت» را چنین تشریح می‌کند: «سخنان پاکیزه و عقاید پاک به سوی او صعود می‌کند» (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ).

«و عمل صالح را او بالا می‌برد» (وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ).

«الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» به اعتقادات صحیح نسبت به مبدأ و معاد و آیین خداوند تفسیر شده است.

سپس به نقطه مقابل آن پرداخته، می‌گوید: «وکسانی که نقشه سوء می‌کشند عذاب شدیدی برای آنهاست» (وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ).

«و تلاش و کوشش آلوده و ناپاک و فاسد آنها نابود می‌گردد» و به جایی نمی‌رسد (وَمَكْرُهُمْ أَوْ لَيْتُهُمْ هُوَ يَبْوَرُ).

(آیه ۱۱) - با توجه به این که در آیات گذشته سخن از مسأله توحید و معاد و صفات خدا در میان بود، در این آیه نخست به آفرینش انسان در مراحل مختلف

اشاره کرده، می‌گوید: «خداوند شما را از خاک آفرید» (وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ).

«سپس از نطفه» (ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ).

«بعد از آن شما را به صورت همسران یکدیگر درآورد» (ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا).

مسلم است که انسان از خاک است هم از این نظر که جد انسانها، آدم از خاک آفریده شده، و هم از این نظر که تمام موادی که جسم انسان را تشکیل می‌دهد و یا

انسان از آن تغذیه می‌کند، و یا نطفه او از آن منعقد می‌شود همه سرانجام به موادی که در خاکها نهفته است منتهی می‌شود.

سپس وارد چهارمین و پنجمین مرحله حیات انسان شده، موضوع «بارداری مادران» و «وضع حمل» آنها را پیش کشیده، می‌گوید: «هیچ جنس ماده‌ای باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر به علم پروردگار» (وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ).

خاک بی جان و مرده کجا و انسان زنده عاقل و هوشیار و پرابنکار کجا؟! نطفه بی ارزش که از چند قطره آب متعفن تشکیل شده کجا و انسانی رشید و زیبا و مجهز به حواس مختلف و دستگاههای گوناگون کجا؟! بعد به مرحله «ششم» و «هفتم» این برنامه شگرف در حلقه دیگر پرداخته و به مراحل مختلف عمر و فزونی و کاستی آن بر اثر عوامل مختلف اشاره کرده، می‌گوید: «و هیچ انسانی عمر طولانی نمی‌کند، یا از عمرش کاسته نمی‌شود مگر این که در کتاب (علم خداوند) ثبت است» و از قوانین و برنامه‌هایی تبعیت می‌کند که حاکم بر آنها علم و قدرت اوست (وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ). و سرانجام آیه را با این جمله پایان می‌دهد: «همه اینها بر خداوند آسان است» (إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ).

آفرینش این موجود عجیب و همچنین مسائل مربوط به جنسیت، زوجیت، بارداری، و وضع حمل، و افزایش و کاستی عمر، چه از نظر قدرت، و چه از نظر علم و محاسبه همه برای او سهل و ساده است، و اینها گوشه‌ای از آیات انفسی هستند که از یک سو ما را به مبدأ عالم هستی مربوط و آشنا می‌کنند و از سوی دیگر دلائل زنده‌ای بر مسأله امکان معاد محسوب می‌شوند.

یک سلسله عوامل طبیعی در افزایش یا کوتاهی عمر دخالت دارند که بسیاری از آنها برای بشر تاکنون شناخته شده است، همانند تغذیه صحیح، کار و حرکت مداوم، دوری از هیجان‌ناشناختی مداوم، و داشتن ایمان قوی که بتواند انسان را در ناملايمات زندگي آرامش و قدرت بخشد.

ولی علاوه بر اینها عواملی وجود دارد که در روایات اسلامی روی آن تأکید شده است، به عنوان نمونه به دو روایت زیر توجه فرمایید:

(الف) پیغمبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «انفاق در راه خدا و صلۀ رحم خانه‌ها را آباد و عمرها را طولانی می‌کند».

(ب) امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: «نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را برطرف ساخته، و عمر را افزون می‌کند».

(آیه ۱۲) - دریای آب شیرین و شور یکسان نیستند! در این آیه به بخش دیگری از آیات آفاقی که نشانه‌های عظمت و قدرت اویند در مورد آفرینش دریاها و برخی برکات و فوائد آنها اشاره کرده، می فرماید: «دو دریا یکسان نیستند، این یکی گوارا و شیرین و برای نوشیدن خوشگوار است، و آن دیگر شور و تلخ» (وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ).

با آن که هر دو، روز نخست به صورت قطرات باران شیرین و گوارا از آسمان بر زمین نازل شده‌اند، و هر دو از یک ریشه مشتقند، اما در دو چهره کاملاً مختلف با فوائد متفاوت ظاهر گشته‌اند.

و عجیب این که: «از هر دو گوشت تازه می‌خورید» (وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا).

«و از هر دو وسائل زینتی برای پوشیدن استخراج می‌کنید» (وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا).

به علاوه از هر دو می‌توانید برای نقل و انتقالات خود و متاعها بهره بگیرید لذا «کشتیها را می‌بینی که از هر طرف دریاها را می‌شکافند و پیش می‌روند، تا از فضل خداوند بهره‌گیرید و شاید حق شکر او را ادا کنید» (وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازِرَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

(آیه ۱۳) - باز در اینجا به قسمت دیگری از آیات توحید و نعمتهای بی‌پایان پروردگار اشاره می‌کند تا ضمن آگاهی دادن به انسان حس شکرگزاری آنان را در مسیر شناخت معبود حقیقی برانگیزد، می فرماید: «او شب را در روز داخل می‌کند

و روز را در شب» (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ).

بعد به مسأله تسخیر خورشید و ماه اشاره کرده، می‌گوید: «و خورشید و ماه را مسخّر (شما) کرده» (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ).

چه تسخیری از این برتر و بالاتر که همه آنها در مسیر منافع انسان حرکت می‌کنند، و سرچشمه انواع برکات در زندگی بشرند.

اما این خورشید و ماه در عین این که بطور کاملاً منظم در مسیر خود می‌گردند و خدمتگزار لایق و خوبی برای انسانند نظامی که حاکم بر آنهاست جاودانی نیست. لذا به دنبال بحث تسخیر می‌افزاید: «هریک تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می‌دهد» (كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى).

سپس به عنوان نتیجه‌گیری از این بحث توحیدی می‌فرماید: «این است خداوند، پروردگار شما» (ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ). خداوندی که نظام نور و ظلمت و حرکات حساب شده خورشید و ماه را با تمام برکاتشان مقرر فرموده است. «حاکمیت در عالم مخصوص اوست» (لَهُ الْمُلْكُ).

«و معبودهایی را که شما جز او می‌خوانید حتی حاکمیت و مالکیت (به اندازه) پوست نازکی که روی هسته خرما کشیده شده (در سرتاسر عالم هستی) ندارند» (وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ).

(آیه ۱۴) - سپس می‌افزاید: «اگر آنها را (برای حل مشکلات خود) بخوانید هرگز صدای شما را نمی‌شنوند» (إِنْ تَدْعُهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ).

چرا که قطعاتی از سنگ و چوب بیش نیستند جمادند و بی‌شعور!

«و به فرض که (ناله و اصرار و الحاح شما را) بشنوند هرگز توانایی پاسخگویی به نیازهای شما ندارند» (وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ).

چرا که روشن شد حتی به اندازه پوست نازک هسته خرمایی مالک سود و زیانی در جهان هستی نیستند.

و از این بالاتر «روز قیامت که می‌شود آنها پرستش و شرک شما را منکر می‌شوند» (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشْرِكُمْ).

و می‌گویند: خداوند! اینها پرستش ما نمی‌کردند بلکه هوای نفس خویش را در حقیقت می‌پرستیدند.

در پایان آیه برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «هیچ‌کس مانند خداوندی که از همه چیز آگاه است تو را با خبر نمی‌سازد» (وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ).

اگر می‌گویند: بتها در قیامت پرستش شما را انکار می‌کنند، و از شما بیزاری می‌جویند، تعجب نکنید، زیرا کسی از این موضوع خبر می‌دهد که از تمام عالم هستی و ذره ذره آن آگاه است.

(آیه ۱۵) - در تعقیب دعوت مؤکدی که در آیات گذشته به سوی توحید و مبارزه با هرگونه شرک و بت پرستی آمده بود ممکن است این توهّم برای بعضی پیش آید که خداوند چه نیازی به پرستش ما دارد؟

در این آیه می‌فرماید: «ای مردم! شما نیازمند به خدا هستید و خداوند از هر نظر بی‌نیاز و شایسته حمد و ستایش است» (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ).

آری! بی‌نیاز حقیقی و قائم بالذات در تمام عالم هستی یکی است و او خدا است، همه انسانها بلکه همه موجودات سر تا پا نیازند و فقر و وابسته به آن وجود مستقل که اگر لحظه‌ای ارتباطشان قطع شود هیچند و پوچ.

این ما هستیم که از طریق عبادت و اطاعت او، راه تکامل را می‌پیماییم و به آن مبدأ بی‌پایان فیض در پرتو عبودیتش لحظه به لحظه نزدیکتر می‌شویم.

بنابراین او هم «غنی» است و هم «حمید» یعنی در عین بی‌نیازی آنقدر بخشنده و مهربان است که شایسته هرگونه حمد و سپاسگزاری است.

(آیه ۱۶) - در این آیه برای تأکید همین فقر و نیاز انسانها به او می‌فرماید: «اگر بخواهد شما را می‌برد و خلق جدیدی را می‌آورد» (إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ). او نه نیازی به طاعت شما دارد و نه بیمی از گناهانتان.

(آیه ۱۷) - و در این آیه باز به عنوان تأکید مجدد می‌فرماید: «و این کار برای خدا ناممکن نیست» (وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ).

آری! او هر چه را اراده کند به آن فرمان می دهد موجود باش آن نیز بلافاصله موجود می شود.

(آیه ۱۸) - این آیه به پنج «نکته» در ارتباط با آیات قبل اشاره می کند: نخست این که در آیات گذشته آمده بود که «اگر خدا بخواهد شما را می برد و قوم دیگری را به جای شما می آورد» این سخن ممکن است برای بعضی این سؤال را به وجود آورد که مخاطبین این آیه همه از افراد گنهکار نیستند، آیا ممکن است مؤمنان صالح نیز گرفتار عواقب گناهان دیگران شوند و محکوم به فنا گردند؟ اینجاست که می فرماید: «و هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد» (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى).

این جمله از یک سو ارتباط به عدل خداوند دارد که هرکس را در گرو کار خود می شمرد، و از سوی دیگر به شدت مجازات روز رستاخیز اشاره دارد.

در جمله دوم همین مسأله را به صورت دیگری مطرح می کند، می گوید: «و اگر شخص سنگین باری، دیگری را برای حمل گناهان خود بخواند (پاسخ منفی به دعوت او می دهد و) چیزی از آن را بر دوش نخواهد گرفت هر چند از نزدیکان او باشد» (وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ).

بالآخره در سومین جمله پرده از این حقیقت بر می دارد که انذارهای پیامبر ﷺ تنها در دلهای آماده اثر می گذارد، می فرماید: «تو فقط کسانی را بیم می دهی که از پروردگار خود در پنهانی می ترسند و نماز را برپا می دارند» (إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ).

تا در دلی خوف خدا نباشد، و در نهان و آشکار احساس مراقبت یک نیروی معنوی بر خود نکند، و با انجام نماز که قلب را زنده می کند و به یاد خدا و می دارد به این احساس درونی مدد نرساند، انذارهای انبیا و اولیا بی اثر خواهد بود.

در جمله چهارم باز به این حقیقت بر می گردد که خدا از همگان بی نیاز است، می افزاید: «و هرکس پاکی (و تقوا) پیشه کند نتیجه آن به خودش باز می گردد» (وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ).

و سرانجام در پنجمین و آخرین جمله هشدار می‌دهد که اگر نیکان و بدان به نتایج اعمال خود در این جهان نرسند مهم نیست چرا که «بازگشت (همگان) به سوی خداست» و سرانجام حساب همه را خواهد رسید! (وَالِیَّ اللَّهُ الْمَصِیْرُ).

(آیه ۱۹) - نور و ظلمت یکسان نیست! به تناسب بحثهایی که پیرامون ایمان و کفر در آیات گذشته بود، در اینجا چهار مثال جالب برای مؤمن و کافر ذکر می‌کند که آثار «ایمان» و «کفر» به روشنترین وجه در آن مجسم شده است. در نخستین مثال «کافر» و «مؤمن» را به «نابینا» و «بینا» تشبیه کرده، می‌گوید: «هرگز کور و بینا مساوی نیستند» (وَمَا یَسْتَوِی الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِیْرُ).

ایمان به انسان در جهان بینی، و اعتقاد، و عمل، و تمام زندگی روشنائی و آگاهی می‌دهد، اما کفر ظلمت است و تاریکی، و در آن نه بینش صحیحی از کل عالم هستی است، و نه از اعتقاد درست و عمل صالح خبری.

(آیه ۲۰) - و از آن جا که چشم بینا به تنهایی کافی نیست باید روشنائی و نوری نیز باشد، تا انسان با کمک این دو عامل موجودات را مشاهده کند، در این آیه می‌افزاید: «و نه تاریکیها با نور برابرند» (وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ).

چراکه تاریکی منشأ گمراهی و عامل سکون و رکود است، اما نور و روشنائی منشأ حیات و زندگی و حرکت و جنبش و رشد و نمو و تکامل است.

(آیه ۲۱) - سپس می‌افزاید: «و هرگز سایه (آرامبخش) با باد داغ و سوزان یکسان نیستند» (وَلَا الظُّلُّ وَلَا الحَرُّورُ).

مؤمن در سایه ایمانش در آرامش و امن و امان به سر می‌برد، اما کافر به خاطر کفرش در ناراحتی و رنج می‌سوزد.

(آیه ۲۲) - و سرانجام در آخرین تشبیه می‌گوید: «و هرگز زندگان و مردگان یکسان نیستند!» (وَمَا یَسْتَوِی الْأَحْیَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ).

مؤمنان زندگانند، و دارای تلاش و کوشش و حرکت و جنبش، اما کافر همچون چوب خشکیده‌ای است که نه طراوتی، نه برگگی، نه گلی و نه سایه دارد و جز برای سوزاندن مفید نیست.



و در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند پیام خود را به گوش هرکس بخواهد می‌رساند» (إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ). تا دعوت حق را به گوش جان بشنود، و به ندای منادیان توحید لبیک گوید.

«و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته‌اند برسانی!» (وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ).

فریاد تو هر قدر رسا، و سخنانت هر اندازه دلنشین، و گویا باشد، مردگان و کسانی که بر اثر اصرار در گناه و غوطه‌ور شدن در تعصب و عناد و ظلم و فساد روح انسانی خود را از دست داده‌اند مسلماً آمادگی برای پذیرش دعوت تو ندارند. (آیه ۲۳) - بنابراین از عدم ایمان آنها نگران مباش، و بیتابی مکن، وظیفه تو ابلاغ و انذار است «تو تنها بیم‌دهنده‌ای» (إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ).

(آیه ۲۴) - اگر کوردلان ایمان نیاورند عجیب نیست

در آیات گذشته به اینجا رسیدیم که افرادی هستند همچون مردگان و نابینایان که سخنان انبیا در دل آنان کمترین اثری ندارد، به دنبال آن در اینجا برای این که پیامبر ﷺ را در این زمینه دل‌داری دهد، می‌فرماید: «ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم، و هیچ امتی در گذشته نبود مگر این که انذارکننده‌ای داشت» (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ).

تو ندای خود را به گوش آنان برسان، به پادشاهای الهی بشارت ده، و از کیفرهای پروردگار آنها را بترسان، خواه پذیرا شوند یا بر سر عناد و لجاج بایستند. (آیه ۲۵) - در این آیه می‌افزاید: «اگر تو را تکذیب کنند (عجیب نیست و غمگین مباش) زیرا کسانی که قبل از آنها بودند نیز (پیامبران را) تکذیب کردند، در حالی که فرستادگان آنها با معجزات و دلائل روشن، و کتابهای محتوی پند و اندرز، و کتابهای آسمانی مشتمل بر احکام و قوانین روشنی‌بخش، به سراغشان آمدند» (وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ).

(آیه ۲۶) - در این آیه به کیفر دردناک این گروه اشاره کرده، می‌فرماید: چنان

نبود که آنها از کيفر الهی مصون بمانند، و دائماً به تکذیبهای خود ادامه دهند، «سپس، کافران را گرفتیم» و سخت مجازات کردم (ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا).

جمعی را گرفتار طوفان ساختیم، گروهی را گرفتار تندباد ویرانگر، و جمعی را بوسیله صیحه آسمانی و صاعقه و زلزله درهم کوبیدیم!

سپس در پایان برای تأکید و بیان عظمت و شدت مجازات آنها می‌گوید: «مجازات من نسبت به آنها چگونه بود»؟! (فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ).

این درست به آن می‌ماند که شخصی عمل مهمی را انجام می‌دهد و بعد از حاضران سؤال می‌کند کار من چگونه بود؟

(آیه ۲۷) - این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود! در اینجا بار دیگر به مسأله توحید باز می‌گردد، و صفحه تازه‌ای از کتاب تکوین را در برابر دیدگان انسانها می‌گشاید، تا پاسخی دندان‌شکن به مشرکان لجوج و منکران سرسخت توحید باشد. نخست می‌گوید: «آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی نازل کرد و بوسیله آن میوه‌هایی به وجود آوردیم با الوان مختلف» (الَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا).

آری! می‌بینید که از آب و زمین واحد یکی بی‌رنگ و دیگری تنها دارای یک رنگ این همه رنگهای مختلفی از میوه‌های گوناگون، گل‌های زیبا، برگ‌ها و شکوفه‌ها، در چهره‌های مختلف به وجود آمده است.

«الوان» ممکن است به معنی رنگهای ظاهری میوه‌ها باشد و ممکن است کنایه از تفاوت در طعم و ساختمان و خواص گوناگون آنها بوده باشد.

در دنباله آیه به تنوع طرقي که در کوهها و جود دارد، و سبب شناخت جاده‌ها از یکدیگر می‌شود اشاره کرده، می‌گوید: «و از کوهها نیز جاده‌هایی آفریده شده به رنگ سفید و سرخ، با رنگهایی متفاوت و (گاه) به رنگ کاملاً سیاه» (وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ).

(آیه ۲۸) - در این آیه مسأله تنوع الوان را در انسانها و جانداران دیگر مطرح کرده، می‌گوید: «از انسانها و جنبنندگان و چهارپایان نیز (افرادی آفریده شده)

رنگهای متفاوتی دارند» (وَمِنَ النَّاسِ وَالْدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ).

آری! انسانها با این که همه از یک پدر و مادرنند دارای نژادها و رنگهای کاملاً متفاوتند، بعضی سفید همچون برف، بعضی سیاه همچون مرکب، حتی در یک نژاد نیز تفاوت در میان رنگها بسیار است.

گذشته از چهره ظاهری، رنگهای باطنی آنها، و خلق و خویهای آنها، و استعداد و ذوقهایشان، کاملاً متنوع و مختلف است.

پس از بیان این نشانه‌های توحیدی در پایان به صورت یک جمع‌بندی می‌گوید: «آری مطلب چنین است» (كَذَلِكَ).

و از آنجا که بهره‌گیری از این آیات بزرگ آفرینش بیش از همه برای بندگان خردمند و دانشمند است در دنباله آیه می‌فرماید: «تنها بندگان عالم و دانشمندانند که از خدا می‌ترسند» (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ).

آری! از میان تمام بندگان، دانشمندانند که به مقام عالی خشیت یعنی «ترس از مسؤولیت توأم با درک عظمت مقام پروردگار» نائل می‌گردند، این حالت «خشیت» مولود سیر در آیات آفاقی و انفسی و آگاهی از علم و قدرت پروردگار، و هدف آفرینش است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه می‌خوانیم: «منظور از علما کسانی هستند که اعمالشان آنها هماهنگ با سخنانشان باشد کسی که گفتارش با کردارش هماهنگ نباشد عالم نیست».

و در پایان آیه به عنوان یک دلیل کوتاه بر آنچه گذشت می‌فرماید: «خداوند توانای شکست‌ناپذیر و آمرزنده است» (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ).

«عزت» و قدرت بی‌پایانش سرچشمه خوف و خشیت اندیشمندان است، و «غفوریتش» که نشانه رحمت بی‌انتهای اوست سبب رجاء و امید آنان است، و به این ترتیب این دو نام مقدس، بندگان خدا را در میان خوف و رجاء نگه می‌دارد، و می‌دانیم حرکت مداوم به سوی تکامل بدون اتصاف به این دو وصف ممکن نیست. (آیه ۲۹) - معامله پر سود با پروردگار! از آنجا که در آیه قبل به مقام خوف

و خشیت عالمان اشاره شده بود در این آیه به مقام «امید و رجاء» آنها اشاره کرده، می فرماید: «کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کنند، و نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به آنها روزی داده ایم در پنهان و آشکار انفاق می کنند، آنها امید تجارتي دارند که نابودی و فساد و کساد در آن نیست» (إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ).

بدیهی است که «تلاوت» در اینجا به معنی قرائت سرسری و خالی از تفکر و اندیشه نیست، خواندنی است که سرچشمه فکر باشد، فکری که سرچشمه عمل صالح گردد، عملی که از یک سو انسان را به خدا پیوند دهد که مظهر آن نماز است، و از سوی دیگر به خلق خدا ارتباط دهد که مظهر آن انفاق است.

این انفاق گاهی مخفیانه صورت می گیرد تا نشانه اخلاص کامل باشد «سِرًّا». و گاه آشکارا تا مشوق دیگران گردد و تعظیم شعائر شود «عَلَانِيَةً».

آری! علمی که چنین اثری دارد مایه رجاء و امیدواری است.

(آیه ۳۰) - این آیه هدف این مؤمنان راستین را چنین بیان می کند: «آنها (این

اعمال صالح را انجام می دهند) تا خداوند اجر و پاداششان را بطوکامل بپردازد، و از فضلش بر آنها بیفزاید که او آمرزنده و شکور است» (لِيُؤْتِيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ).

این جمله در حقیقت اشاره به نهایت اخلاص آنهاست که در اعمال نیک خود جز به پاداش الهی نظر ندارند، و خداوند علاوه بر پاداش معمولی که آن خود گاهی صدها یا هزاران برابر عمل است از فضل خود بر آنان می افزاید، و مواهبی، از فضل گسترده اش به آنها می بخشد.

(آیه ۳۱) - از آنجا که در آیات گذشته سخن از مؤمنان پاکدلی در میان بود که

آیات کتاب الهی را تلاوت می کنند و به کار می بندند، در این آیه از این کتاب آسمانی و دلائل صدق آن و همچنین حاملان واقعی کتاب سخن می گوید، و بحثی را که در آیات پیشین پیرامون توحید بود با این بحث که پیرامون نبوت است تکمیل کرده، می فرماید: «و آنچه از کتاب بر تو وحی فرستادیم حق است، و آنچه را در کتب

پیشین آمده تصدیق می‌کند، خداوند نسبت به بندگانش آگاه و بیناست» (وَالَّذِي  
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ).

جمله «إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ» بیانگر علت حقانیت قرآن و هماهنگی آن با  
واقعیتها و نیازهاست، چرا که از سوی خداوندی نازل شده که بندگان خود را به  
خوبی می‌شناسد و نسبت به نیازهایشان بصیر و بیناست.

«خبیر» به معنی آگاهی از بواطن و عقائد و نیات و ساختمان روحی انسان،  
و «بصیر» به معنی بینایی نسبت به ظواهر و پدیده‌های جسمانی اوست.

(آیه ۳۲) - وارثان حقیقی میراث انبیا: این آیه به موضوع مهمی در این رابطه  
- یعنی حاملان این کتاب بزرگ آسمانی، همان کسانی که بعد از نزول قرآن بر قلب  
پاک پیامبر ﷺ این مشعل فروزان را در آن زمان و قرون و اعصار دیگر حفظ و پاسداری  
نمودند - اشاره کرده، می‌فرماید: «سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان  
برگزیده خود به ارث دادیم» (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا).  
منظور از «کتاب» در اینجا قرآن مجید است.

«ارث» به چیزی گفته می‌شود که بدون داد و ستد و زحمت به دست می‌آید،  
و خداوند این کتاب بسیار بزرگ را این‌گونه در اختیار مسلمانان قرار دارد.

سپس به یک تقسیم‌بندی مهم در این زمینه پرداخته، می‌گوید: «از میان آنها  
عده‌ای به خویشان ستم کردند، و گروهی راه میانه را در پیش گرفتند، و گروهی به  
فرمان خدا در نیکیها بر دیگران پیشی گرفتند، و این فضیلت بزرگی است» (فَمِنْهُمْ  
ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ).  
خداوند پاسداری این کتاب آسمانی را بعد از پیامبرش بر عهده این امت  
گذاشته، امتی که برگزیده خداست، ولی در میان این امت گروههای مختلفی یافت  
می‌شوند: بعضی به وظیفه بزرگ خود در پاسداری از این کتاب و عمل به احکامش  
کوتاهی کرده، و در حقیقت بر خویشان ستم نمودند.

گروهی دیگر تا حد زیادی به این وظیفه پاسداری و عمل به کتاب قیام  
نموده‌اند، هر چند لغزشها و نارسائیهایی در کار خود نیز داشته‌اند.

و بالأخره گروه ممتازی و وظائف سنگین خود را به نحو احسن انجام داده، و در این میدان مسابقه بزرگ بر همگان پیشی گرفته‌اند که در رأس این گروه امامان معصوم علیهم‌السلام قرار دارند.

**(آیه ۳۳) - آنجا که نه غمی است، نه رنجی، و نه درماندگی!**

این آیات در حقیقت نتیجه‌ای است برای آنچه در آیات گذشته آمده بود، می‌فرماید: پاداش پیشگامان در خیرات و نیکیها «باغهای جاویدان بهشت است که همگی در آن وارد می‌شوند» **(جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا).**

سپس به سه بخش از نعمتهای بهشتی که بعضی جنبه مادی دارد و ظاهری، و بعضی جنبه معنوی و باطنی، و قسمتی نیز ناظر به نفی و طرد هرگونه مانع و مزاحم است اشاره کرده، می‌گوید: «این پیشگامان در خیرات در آن بهشت جاویدان به دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته‌اند و لباسشان در آنجا حریر است» **(يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ).**

آنها در این دنیا به زرق و برقها بی‌اعتنایی کردند، در بند لباسهای فاخر نبودند، خداوند به جبران اینها در جهان دیگر بهترین لباسها و زیورها را بر آنها می‌پوشاند.

**(آیه ۳۴) - بعد از ذکر این نعمت مادی به نعمت معنوی خاصی اشاره کرده،**

می‌فرماید: «آنها می‌گویند: حمد (و ستایش) برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخته» **(وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ).**

سپس این مؤمنان بهشتی می‌افزایند: «پروردگار ما آمرزنده و سپاسگزار است» **(إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ).**

با وصف غفوریتش اندوه سنگین لغزشها و گناهان را برطرف ساخته، و با وصف شکوریتش مواهب جاودانی که هرگز سایه شوم غم بر آنها نمی‌افتد به ما ارزانی داشته.

**(آیه ۳۵) - سرانجام به سراغ آخرین نعمت که نبودن عوارض ناراحتی**

و عوامل مشقت و خستگی و رنج و تعب است رفته، از قول آنها می‌گوید: ستایش برای «آن کسی است که با فضل خود ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد

که نه در آنجا رنجی به ما می‌رسد و نه سستی و واماندگی! (الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ).

و به این ترتیب در آنجا نه عوامل مشقت بار جسمانی وجود دارد، نه از اسباب رنج روحی خبری است.

(آیه ۳۶) - معمولاً قرآن در کنار «بشارتها» به «انذارها» می‌پردازد تا دو عامل خوف و رجا را که انگیزه حرکت تکاملی است تقویت کند. لذا در اینجا سخن از مجازاتهای مادی و معنوی است.

نخست می‌فرماید: «آنها که راه کفر را پیش گرفتند آتش دوزخ برای آنهاست» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ).

همان‌گونه که بهشت دار مقام و سرای جاویدان است، دوزخ نیز برای این گروه جایگاه ابدی است.

سپس می‌افزاید: «هرگز فرمان مرگ آنها صادر نمی‌شود تا بمیرند» و از این رنج و الم‌رهایی یابند (لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا).

مرگ برای این‌گونه اشخاص یک دریچه نجات است، اما با جمله گذشته این دریچه بسته شده، باقی می‌ماند دریچه دیگر و آن این که زنده بمانند و مجازاتشان تدریجاً تخفیف یابد، و یا تحمل آنها را بیفزاید تا نتیجه آن تخفیف درد و رنج باشد، این دریچه را نیز با جمله دیگری می‌بندد، می‌گوید: «چیزی از عذاب دوزخ از آنها تخفیف داده نخواهد شد» (وَلَا تُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا).

و در پایان آیه به عنوان تأکید بر قاطعیت این وعید الهی می‌فرماید: «این‌گونه هر کفران‌کننده‌ای را جزا می‌دهیم»! (كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ).

آری! جزای کفران‌کننده سوختن در عذاب دردناک آتش است، آتشی که با دست خود فروخته و هیزمش را افکار و اعمال و وجود او تشکیل می‌دهد.

(آیه ۳۷) - ما را بازگردانید تا عمل صالح انجام دهیم!

این آیه به قسمت دیگری از عذاب دردناک آنها پرداخته، و انگشت روی بعضی از نکات حساس در این زمینه گذارده، می‌گوید: «آنها در دوزخ فریاد می‌زنند:

پروردگارا! ما را خارج کن تا عمل صالحی به جا بیاوریم غیر از آنچه انجام می دادیم»  
 (وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ).

آری! آنها با مشاهده نتایج اعمال سوء خود در ندامت عمیقی فرو می روند،  
 و تقاضای بازگشت به دنیا می کنند برای انجام اعمال صالح.

به هر حال در برابر این تقاضا یک پاسخ قاطع از سوی خداوند به آنها داده  
 می شود، می فرماید: «آیا شما را به اندازه ای که هرکس اهل تذکر است در آن متذکر  
 می شود عمر ندادیم؟! (أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ).  
 «و (آیا) بیم دهنده الهی به سراغ شما نیامد؟! (وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ).

اکنون که چنین است و تمام وسائل نجات در اختیاران بوده و از آن بهره  
 نگرفتید باید در همین جا گرفتار باشید «اکنون بچشید که برای ستمگران یاوری  
 نیست!» (فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ).

(آیه ۳۸) - در این آیه به تقاضایی که کفار در دوزخ برای بازگشت به دنیا  
 دارند پاسخ داده، می گوید: «خداوند غیب آسمانها و زمین را می داند، چنین خدایی  
 مسلماً از آنچه در درون دلهاست آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ  
 إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

آری! او می داند اگر به درخواست دوزخیان پاسخ مثبت گفته شود و باز به  
 دنیا برگردند همان اعمال گذشته را ادامه خواهند داد.

علاوه بر این، آیه هشدار است به همه مؤمنان که در اخلاص نیات خویش  
 بکوشند و جز خدا کسی را در نظر نداشته باشند.

(آیه ۳۹) - به دنبال بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون سرنوشت کفار  
 و مشرکان آمده بود، در اینجا از طریق دیگری آنها را مورد بازخواست قرار داده،  
 بطلان طریقه آنها را با دلائل آشکاری روشن می سازد.

نخست می گوید: «او کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد»  
 (هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ).

او عقل و شعور و فکر و هوش داده، و طریقه استفاده کردن از این امکانات را



به شما انسانها آموخته است، با این حال چگونه ولی نعمت اصلی خود را فراموش کردید.

این جمله، هشدار است به همه انسانها که بدانند دوران آنها ابدی و جاودانی نیست، همان‌گونه که آنها جانشین اقوام دیگر شدند پس از چند روزی آنها نیز می‌روند و اقوام دیگری جانشین آنها خواهند شد.

به همین دلیل بلافاصله می‌گوید: «پس هرکس کافر شود کفر او به زیان خودش خواهد بود» (فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ).

«و کفر کافران در نزد پروردگارشان چیزی جز خشم و غضب نمی‌افزاید» (وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا). خشم الهی به معنی برچیدن دامنه رحمت و دریغ داشتن لطف از کسانی است که مرتکب اعمال زشتی شده‌اند.

و به هر حال «کفرشان چیزی جز زیان و خسران به آنان نمی‌افزاید» (وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا).

(آیه ۴۰) - این آیه پاسخ قاطع دیگری به مشرکان می‌دهد و به آنها خاطرنشان می‌سازد که اگر انسان از چیزی تبعیت می‌کند یا به آن دل می‌بندد باید دلیلی از عقل بر آن داشته باشد، یا دلیلی از نقل قطعی، شما که هیچ یک از این دورا در اختیار ندارید تکیه گاهی جز فریب و غرور نخواهید داشت.

می‌فرماید: «بگو: این معبودانی را که جز خدا می‌خوانید به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند!» (قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أُرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ).

«یا این که در آفرینش آسمان شریکند»؟! (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ).

با این حال پرستش آنها چه دلیلی دارد؟! معبود بودن فرع بر خالق بودن است، حال که ثابت شد هیچ دلیل عقلی برای مدعای شما نیست، آیا دلیلی از نقل در اختیار دارید؟ «آیا کتابی (آسمانی) در اختیار آنها گذارده‌ایم و آنها دلیل روشنی از آن بر کار خود دارند»؟! (أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَاتٍ مِنْهُ).

نه آنها هیچ دلیل و بینه و برهان روشنی از کتب الهی در اختیار ندارند.

پس سرمایه آنها چیزی جز مکر و فریب نیست «بلکه این ستمگران به یکدیگر جز وعده‌های دروغین نمی دهند» (بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُورًا).

(آیه ۴۱) - آسمانها وزمین با دست قدرت او برپاست!

در این آیه سخن از حاکمیت خدا بر مجموعه آسمانها وزمین است، و در حقیقت بعد از نفی دخالت معبودهای ساختگی در جهان هستی به اثبات توحید خالقیت و ربوبیت پرداخته، می فرماید: «خداوند آسمانها وزمین را نگاه می دارد تا از نظام خود منحرف نشوند» (إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا).  
نه تنها آفرینش در آغاز با خداست که نگهداری و تدبیر و حفظ آنها نیز به دست قدرت اوست، بلکه آنها هر لحظه آفرینش جدیدی دارند و فیض هستی لحظه به لحظه به آنها می رسد، که اگر لحظه‌ای رابطه آنها با آن مبدأ بزرگ قطع شود راه فنا و نیستی را پیش می گیرند.

اگر نازی کند یکدم      فرو ریزند قسالبها!

سپس به عنوان تأکید می افزاید: «وهرگاه منحرف گردند، کسی جز او نمی تواند آنها را نگاه دارد» (وَلَيْنُ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكْتَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ).  
نه بتهای ساختگی شما، نه فرشتگان، و نه غیر آنها، هیچکس قادر بر این کار نیست.

در پایان آیه برای این که راه توبه را به روی مشرکان گمراه نبندد و اجازه بازگشت در هر مرحله به آنها دهد می فرماید: «او بردبار و غفور است» (إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا).

به مقتضای حلمش در مجازات آنها تعجیل نمی کند و به مقتضای غفوریتش توبه آنها را با شرائطش در هر مرحله که باشد پذیرا می شود.

آیه ۴۲ - شأن نزول: «مشرکان عرب هنگامی که می شنیدند بعضی از امتهای پیشین همچون یهود، پیامبران الهی را تکذیب کردند، و آنها را به شهادت رساندند، می گفتند: ولی ما چنین نیستیم! اگر فرستاده الهی به سراغ ما بیاید ما هدایت پذیرترین امتها خواهیم بود! ولی همانها هنگامی که آفتاب عالمتاب اسلام از افق

سرزمینشان طلوع کرد و پیامبر اسلام ﷺ همراه بزرگترین کتاب آسمانی به سراغشان آمد نه تنها نپذیرفتند بلکه در مقام تکذیب و مبارزه و انواع مکر و فریب برآمدند. این آیه و دو آیه بعد نازل شد و آنها را بر این ادعاهای توخالی و بی اساس مورد ملامت و سرزنش قرار داد.

**تفسیر: استکبار و حيله گری، سرچشمه بدبختیهای آنها بود -**

در آیات پیشین سخن از مشرکان و سرنوشت آنها در دنیا و آخرت در میان بود. در این آیه می فرماید: «آنها با نهایت تأکید سوگند یاد کردند اگر انذارکننده‌ای به سراغشان بیاید بطور مسلم از همه امتهای هدایت یافته تر خواهند بود» (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ آيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ). آری! آنها هنگامی که تماشاگر صفحات تاریخ گذشته بودند، بسیار تعجب می کردند و همه گونه ادعا درباره خود داشتند و لافها می زدند.

اما هنگامی که «محک تجربه آمد به میان» و کوره امتحان سخت داغ شد و خواسته آنها عملی شد نشان دادند که آنها نیز از همان قماشند، بطوریکه قرآن در دنباله همین آیه فرموده: «پس هنگامی که انذارکننده الهی آمد جز فرار و فاصله گرفتن از حق چیزی بر آنها نیفزود!» (فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا).

این تعبیر نشان می دهد که آنها قبلاً نیز برخلاف ادعاهایشان طرفدار حق نبودند، قسمتی از آیین ابراهیم را که در میان آنها وجود داشت محترم نمی شمردند. (آیه ۴۳) - این آیه توضیحی است بر آنچه در آیه قبل گذشت، می گوید:

دوری آنها از حق «به خاطر این بود که طریق استکبار در زمین را پیش گرفتند» و هرگز حاضر نشدند در برابر حق تسلیم شوند (اِسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ).

و نیز به خاطر آن بود که «حيله گریهای زشت و بد را» پیشه کردند (وَمَكْرَ

السَّيِّئِ).

«ولی این حيله گریهای سوء تنها دامان صاحبانش را می گیرد» (وَلَا يَحِيقُ

الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ).

اورا در برابر خلق خدا رسوا و بینوا، و در پیشگاه الهی شرمسار می کند.

در حقیقت این آیه می‌گوید: آنها تنها به دوری کردن از این پیامبر بزرگ الهی قناعت نکردند، بلکه برای ضربه زدن به او از تمام توان و قدرت خود کمک گرفتند، و انگیزه اصلی آن کبر و غرور و عدم خضوع در مقابل حق بود.

در دنباله آیه این گروه مستکبر مکار و خیانتکار را با جمله پرمعنی و تکان‌دهنده‌ای تهدید کرده، می‌گوید: «آیا آنها انتظاری جز این دارند که گرفتار همان سرنوشت پیشینیان شوند»؟! (فَهَلْ يُنظَرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ).

این جمله کوتاه اشاره‌ای دارد به تمام سرنوشت‌های شوم اقوام گردنکش و طغیانگری همچون قوم نوح، و عاد، و ثمود، و قوم فرعون که هر کدام به بلای عظیمی گرفتار شدند.

سپس برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نمی‌یابی، و هرگز برای سنت الهی دگرگونی نخواهی یافت» (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا).

نوسان و دگرگونی سنتها درباره کسی تصور می‌شود که آگاهی محدودی دارد، ولی پروردگاری که عالم و حکیم و عادل است سنتش درباره آیندگان همان است که درباره پیشینیان بوده است، سنتهایش ثابت و تغییرناپذیر است.

(آیه ۴۴) - در این آیه این گروه مشرک و مجرم را به پیگیری آثار گذشتگان و سرنوشتی که به آن گرفتار شدند دعوت می‌کند، تا آنچه را از تاریخ درباره آنها شنیده‌اند با چشم در سرزمینهای متعلق به آنها، و در لابلای آثارشان ببینند، می‌فرماید: «آیا سیر در زمین نکردند تا بنگرند عاقبت کار کسانی که پیش از آنها بودند چه شد»؟! (أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

اگر اینها چنین تصور می‌کنند که از آنان نیرومندترند سخت در اشتباهند، چرا که «آنها از اینها قویتر و پر قدرت‌تر بودند» (وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً).

به علاوه انسانها هر قدر نیرومند و قوی باشند قدرت آنها در برابر قدرت خداوند صفر است، چرا که «نه چیزی در آسمان، نه در زمین، از حوزه قدرت او فرار

نخواهد کرد، و او را عاجز و ناتوان نخواهد ساخت» (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ).

زیرا «او دانا و تواناست» (إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا).

نه چیزی از نظرش مخفی و پنهان می ماند، و نه کاری در برابر قدرتش مشکل است، و نه کسی بر او چیره می شود.

### (آیه ۴۵) - اگر لطف او نبود جنبنده‌ای بر پشت زمین نبود!

این آیه که آخرین آیه سوره «فاطر» است بحثهای تند و تهدیدهای شدید گذشته این سوره را با بیان لطف و رحمت پروردگار بر مردم روی زمین پایان می دهد، همان گونه که این سوره را با گشایش رحمت خدا بر مردم آغاز کرد.

آیه قبل که مجرمان بی ایمان را تهدید به سرنوشت پیشینیان می کرد این سؤال را برای بسیاری از آنها و دیگران مطرح می سازد که اگر سنت الهی درباره همه گردنکشان چنین است پس چرا این قوم مشرک و سرکش مکه را مجازات نمی کند؟! در پاسخ این سؤال می فرماید: «اگر خداوند همه مردم را به خاطر اعمالی که انجام داده اند مجازات کند (و هیچ مهلتی برای اصلاح و تجدید نظر و خودسازی به آنان ندهد) جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت» (وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ).

آنچنان مجازاتهای پی در پی نازل می شد و صاعقه‌ها و زلزله‌ها و طوفانها گنهکاران ظالم را درهم می کوبید که زمین جای زندگی برای کسی نبود.

«ولی خداوند (به لطف و کرمش) آنها را تا زمان معینی به تأخیر می اندازد» و به آنها فرصت برای توبه و اصلاح می دهد (وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

اما این حلم و فرصت الهی حسابی دارد، تا زمانی است که اجل آنها فرا نرسیده باشد، «اما هنگامی که اجل آنها فرارسد (هرکس را به مقتضای عملش جزا می دهد چرا که) خداوند نسبت به بندگان بصیر و بیناست» هم اعمال آنها را می بیند و هم از نیات آنها باخبر است (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا).

«پایان سوره فاطر»

## سوره یس [۳۶]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۸۳ آیه دارد

**محتوای سوره:** در این سوره چهار بخش عمده مخصوصاً دیده می‌شود:

۱- نخست سخن از رسالت پیامبر اسلام ﷺ و قرآن مجید و هدف از نزول این کتاب بزرگ آسمانی است.

۲- بخش دیگر از رسالت سه نفر از پیامبران الهی، و چگونگی دعوت آنها به سوی توحید و مبارزه پی‌گیر و طاقتفرسای آنها با شرک سخن می‌گوید.

۳- بخشی از این سوره که از آیه ۳۳ شروع می‌شود و تا آیه ۴۴ ادامه دارد مملو از نکات جالب توحیدی، و بیان گویا از آیات و نشانه‌های عظمت پروردگار در عالم هستی است.

۴- بخش مهم دیگری از این سوره در مسائل مربوط به «معاد» و دلایل گوناگون آن و چگونگی حشر و نشر، و سؤال و جواب در روز قیامت، و پایان جهان، و بهشت و دوزخ سخن می‌گوید، و در لابلای این بحثها آیاتی تکان‌دهنده برای بیداری و هشیاری غافلان و بی‌خبران آمده است که اثری نیرومند در دلها و جانها دارد.

**فضیلت تلاوت سوره:** سوره «یس» در احادیث به عنوان «قلب قرآن» نامیده شده است.

در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم: «هر چیز قلبی دارد، و قلب قرآن یس است».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز همین معنی آمده است و در ذیل آن می‌افزاید: «هرکس آن را در روز پیش از آن که غروب شود بخواند در تمام طول روز محفوظ و پرروزی خواهد بود، و هرکس آن را در شب پیش از خفتن بخواند خداوند هزار فرشته را بر او مأمور می‌کند که او را از هر شیطان رجیم و هر آفتی حفظ کنند...» و به دنبال آن فضائل مهم دیگری نیز بیان می‌فرماید.

این عظمت به خاطر محتوای عظیم این سوره است.

محتوایی بیدارگر ایمان بخش و مسؤولیت‌آفرین و تقوازا که وقتی انسان در آن اندیشه کند و این اندیشه در اعمال او پرتوافکن گردد خیر دنیا و آخرت را برای او به ارمغان می‌آورد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - سرآغاز «قلب قرآن»:

این سوره همانند ۲۸ سوره دیگر قرآن مجید با حروف مقطعه آغاز می‌شود، و این بار دو حرف «یا - سین» (یس) آیه اول سوره را تشکیل می‌دهد.

در خصوص سوره «یس» در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «یس نام رسول خداست و دلیل بر آن این است که بعد از آن می‌فرماید تو از مرسلین و بر صراط مستقیم هستی».

(آیه ۲) - به دنبال این حروف مقطعه - همانند بسیاری از سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز شده - سخن از قرآن مجید به میان می‌آورد، منتها در اینجا به آن سوگند یاد کرده، می‌گوید: «سوگند به قرآن حکیم» (وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ).

گویی قرآن را موجودی زنده و عاقل و رهبر و پیشوا معرفی می‌کند که می‌تواند درهای حکمت را به روی انسانها بگشاید.

البته خداوند نیازی به سوگند ندارد، ولی سوگندهای قرآن همواره دارای دو فایده مهم است: نخست تأکید روی مطلب، و دیگر بیان عظمت چیزی که به آن سوگند یاد می‌شود.

(آیه ۳) - این آیه چیزی را که سوگند آیه قبل به خاطر آن بوده است بازگو می‌کند، می‌فرماید: «مسلماً تو از رسولان خداوند هستی» (إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ).

(آیه ۴) - رسالتی که توأم با حقیقت است و «بودن تو بر صراط مستقیم» (عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

(آیه ۵) - سپس می‌افزاید: این قرآنی است که «از ناحیه خداوند عزیز و رحیم نازل شده» (تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ).

عزت و رحمتش که یکی مظهر «انذار» و دیگری مظهر «بشارت» است با هم آمیخته و این کتاب بزرگ آسمانی را در اختیار انسانها گذارده است.

(آیه ۶) - این آیه هدف اصلی نزول قرآن را این‌گونه شرح می‌دهد: قرآن را بر تو نازل کردیم «تا قومی را انذار کنی که پدران آنها انذار نشدند و به همین دلیل آنها در غفلت فرو رفته‌اند» (لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ).

قرآن نازل شد تا مردم غافل را هوشیار، و خواب‌زدگان را بیدار سازد.

(آیه ۷) - سپس قرآن به عنوان یک پیشگویی درباره سران کفر و سردمداران شرک می‌گوید: «فرمان و وعده الهی بر اکثر آنها تحقق یافته و به همین دلیل ایمان نمی‌آورند» (لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

حقیقت این است که انسان در صورتی اصلاح‌پذیر و قابل هدایت است که فطرت توحیدی خود را با اعمال زشت و اخلاق آلوده‌اش بکلی پایمال نکرده باشد وگرنه تاریکی مطلق بر قلب او چیره خواهد شد و تمام روزنه‌های امید برای او بسته می‌شود.

(آیه ۸) - این آیه ادامه توصیف این گروه نفوذناپذیر است، در نخستین توصیف آنها می‌گوید: «ما در گردنهای آنها غللهایی قرار دادیم که تا چانه‌های آنها ادامه دارد، و سرهای آنها را به بالا نگاه داشته است» (إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ).

چه جالب است تشبیهی که از حال بت پرستان لجوج خصوصاً سران آنها به



چنین انسانهایی شده، آنها طوق «تقلید» و زنجیر «عادات و رسوم خرافاتی» را بر گردن و دست و پای خود بسته‌اند و غلهای آنها آنقدر پهن و گسترده است که سر آنها را بالا نگاهداشته و از دیدن حقایق محروم ساخته، آنها اسیرانی هستند که نه قدرت فعالیت و حرکت دارند و نه قدرت دید!

آیه فوق هم می‌تواند ترسیمی از حال این گروه بی‌ایمان در دنیا باشد، و هم بیان حال آنها در آخرت که تجسمی است از مسائل این جهان.

(آیه ۹) - این آیه توصیف دیگری از همین افراد است، و ترسیم گویایی از عوامل نفوذناپذیری آنها، می‌فرماید: «وما در پیش روی آنها سدی قرار دادیم و در پشت سرشان سدی» (وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا). آنها در میان این دو سد چنان محاصره شده‌اند که نه راه پیش دارند و نه راه بازگشت!

و در همین حال «چشمانشان را پوشانده‌ایم لذا نمی‌بینند» (فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ).

و چنین است حال مستکبران خودخواه و خودبین، و مقلدان کور و کر، و متعصبان لجوج در برابر چهره حقایق!

(آیه ۱۰) - به همین دلیل در این آیه صریحاً می‌گوید: «برای آنها یکسان است، چه آنها را انذار کنی، یا نکنی، ایمان نمی‌آورند!» (وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

گفتار تو هر قدر نافذ، و وحی آسمانی هر قدر مؤثر باشد، تا در زمینه آماده وارد نشود تأثیر نخواهد گذاشت.

(آیه ۱۱) - چه کسانی انذار تو را می‌پذیرند؟ در آیات گذشته سخن از گروهی در میان بود که به هیچ وجه آمادگی پذیرش انذارهای الهی را ندارند، اما در اینجا از گروه دیگری که درست در نقطه مقابل آنها قرار گرفته‌اند سخن می‌گوید، تا با مقایسه با یکدیگر - همان‌گونه که روش قرآن در بحث است - مسأله روشنتر شود. می‌فرماید: «تو تنها کسی را انذار می‌کنی که از ذکر پیروی کند، و از خداوند

رحمان در پنهان بترسد» و از طریق برهان و استدلال او را بشناسد (إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ). کسی که گوش شنوا و قلب آماده دارد.

«وکسی که چنین است او را بشارت به مغفرت و پاداش پرارزش ده» (فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ).

(آیه ۱۲) - سپس به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون اجر و پاداش پرارزش مؤمنان و پذیرندگان انذارهای انبیا آمده بود در این آیه به مسأله «معاد و رستخیز و ثبت و ضبط اعمال برای حساب و جزا» اشاره کرده، می‌فرماید: «ما مردگان را زنده می‌کنیم» (إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى).  
 «و تمام آثار آنها را می‌نویسیم» (وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ).  
 بنابراین چیزی فروگذار نخواهد شد مگر این که در نامه اعمال برای روز حساب محفوظ خواهد بود.

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «و ما همه چیز را در کتاب آشکار احصا کرده‌ایم» (وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ).  
 (آیه ۱۳) - سرگذشت «اصحاب القریه» برای آنها عبرتی است:

در تعقیب بحثهایی که در زمینه قرآن و نبوت پیامبر اسلام ﷺ و مؤمنان راستین و منکران لجوج گذشت در اینجا نمونه‌ای از وضع امتهای پیشین در همین زمینه مطرح شده، و در ضمن این آیه و چندین آیه بعد که مجموعاً هجده آیه را تشکیل می‌دهد سرگذشتی از چند تن از پیامبران پیشین را بیان می‌کند، تا هم هشدار باشد برای مشرکان مکه، و هم تسلی و دلداری باشد برای پیامبر و مؤمنان اندک آن روز، به هر حال تکیه بر این سرگذشت در قلب این سوره که خود قلب قرآن است به خاطر شباهت تمامی است که با موقعیت مسلمانان آن روز دارد.

نخست می‌فرماید: «و برای آنها اصحاب قریه را مثال بزن هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنها آمدند» (وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ).

«قریه» مفهوم گسترده‌ای دارد که هم شهرها را شامل می‌گردد و هم روستاها را، هرچند در زبان فارسی معمولی تنها به روستا اطلاق می‌شود.

مشهور در میان مفسران این است که منظور از «قریه» در اینجا «انطاکیه» یکی از شهرهای شامات بوده است.

از آیات این سوره برمی‌آید که اهل این شهر بت پرست بودند و این رسولان برای دعوت آنها به سوی توحید و مبارزه با شرک آمده بودند.

(آیه ۱۴) - سپس قرآن بعد از این بیان اجمالی و سرریخته، به شرح ماجرا پرداخته، چنین می‌گوید: «در آن زمان که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم، اما آنها رسولان ما را تکذیب کردند، لذا برای تقویت آن دو، شخص سومی ارسال نمودیم، آنها همگی گفتند: ما فرستادگان به سوی شما از طرف پروردگاریم» (إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ).

(آیه ۱۵) - اکنون ببینیم آن قوم گمراه در مقابل دعوت رسولان چه واکنشی نشان دادند، قرآن می‌گوید: همان بهانه‌ای را که بسیاری از کافران سرکش در برابر پیامبران الهی پیش کشیدند مطرح نمودند «آنان (در جواب) گفتند: شما بشری همانند ما نیستید و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده، شما فقط دروغ می‌گویید!» (قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ).

اگر بنا بود فرستاده‌ای از طرف خدا بیاید باید فرشته‌ی مقربی باشد نه انسانی همچون ما، و همین را دلیل برای تکذیب رسولان و انکار نزول فرمان الهی پنداشتند.

(آیه ۱۶) - به هر حال این پیامبران از مخالفت سرسختانه آن قوم گمراه مأیوس نشدند و ضعف و سستی به خود راه ندادند، و در پاسخ آنها چنین گفتند: پروردگار ما می‌داند که ما قطعاً فرستادگان او به سوی شما هستیم» (قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ).

(آیه ۱۷) - «و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ رسالت بطور آشکار و روشن نیست» (وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

(آیه ۱۸) - ولی این کوردلان در برابر آن منطق روشن و معجزات تسلیم نشدند، بلکه بر خشونت خود افزودند، و از مرحله تکذیب پافراتر نهاده به مرحله تهدید و شدت عمل گام نهادند «گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم» وجود شما شوم است و مایه بدبختی شهر و دیار ما! (قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ).

ممکن است مقارن آمدن این پیامبران الهی بعضی مشکلات در زندگی مردم آن دیار بر اثر گناهانشان و یا به عنوان هشدار الهی حاصل شده باشد، باز به این هم قناعت نکردند، بلکه با تهدیدی صریح و آشکار نیات شوم و زشت خود را ظاهر ساختند، و گفتند: «اگر از این سخنان دست برندارید مسلماً شما را سنگسار خواهیم کرد، و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید!» (لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَكَيْمَسِّنَكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ).

ممکن است ذکر «عذاب الیم» اشاره به این باشد که سنگسار نمودن شما را آنقدر ادامه می‌دهیم تا مایه مرگ شما شود.

(آیه ۱۹) - اینجا بود که رسولان الهی با منطق گویای خود به پاسخ هذیانهای آنها پرداختند، و «گفتند: شومی شما از خودتان است اگر درست بیندیشید به این حقیقت واقف خواهید شد» (قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ).

اگر بدبختی و تیره‌روزی و حوادث شوم محیط جامعه شما را فرا گرفته، و برکات الهی از میان شما رخت بر بسته، عامل آن را در درون جان خود، در افکار منحط و اعمال زشت و شومتان جستجو کنید، نه در دعوت ما.

و سرانجام آخرین سخن این فرستادگان پروردگار به آنان این بود که: «شما گروهی اسرافکارید» (بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ).

اگر توحید را انکار کرده، به شرک روی می‌آورید، دلیل آن اسراف و تجاوز از حق است، و اگر جامعه شما گرفتار سرنوشت شوم شده است سبب آن نیز اسراف در گناه و آلودگی به شهوات است.

(آیه ۲۰) - **مجاهدی جان بر کف!** در اینجا بخش دیگری از مبارزات رسولانی که در این داستان به آنها اشاره شده، آمده است، و آن مربوط به حمایت

حساب شده و شجاعانه مؤمنان اندک از آنهاست که در برابر اکثریت کافر و مشرک و لجاج ایستادند و تا سرحد جان از پیامبران الهی دفاع کردند.

نخست می فرماید: «و مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با سرعت و شتاب (به سراغ گروه کافران) آمد و گفت: ای قوم من! از فرستادگان خدا پیروی کنید» (وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ).

این مرد که نامش را «حبيب نجار» ذکر کرده اند هنگامی که به او خبر رسید، در قلب شهر مردم بر این پیامبران الهی شوریده اند، و شاید قصد شهید کردن آنها را دارند، سکوت را مجاز ندانست، با سرعت و شتاب خود را به مرکز شهر رسانید و آنچه در توان داشت در دفاع از حق فروگذار نکرد.

تعبیر به «رجل» به صورت ناشناخته، شاید اشاره به این نکته است که او یک فرد عادی بود، قدرت و شوکتی نداشت، و در مسیر خود تک و تنها بود، تا مؤمنان عصر پیامبر ﷺ در آغاز اسلام که عده قلیلی بیش نبودند سرمشق بگیرند و بدانند حتی یک نفر مؤمن تنها نیز دارای مسؤلیت است و سکوت برای او جائز نیست.

(آیه ۲۱) - اکنون بینیم این مؤمن مجاهد به چه منطق و دلیلی برای جلب

توجه همشهریانش متوسل گشت؟

نخست از این در وارد شد: «از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و مزدی (در برابر دعوت خود) نمی خواهند» (اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا).

این خود نخستین نشانه صدق آنهاست که هیچ منفعت مادی در دعوتشان ندارند، نه از شما مالی می خواهند، و نه جاه و مقام، و نه حتی تشکر و سپاسگزاری، و این همان چیزی است که بارها در آیات قرآن در مورد انبیای بزرگ به عنوان نشانه ای از اخلاص روی آن تکیه شده، تنها در سوره «شعرا» پنج بار جمله «وَمَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» تکرار گردیده است.

سپس می افزاید: به علاوه «این رسولان (چنانکه از محتوای دعوت و سخنانشان بر می آید) افرادی هدایت یافته اند» (وَهُمْ مُهْتَدُونَ).

(آیه ۲۲) - سپس به دلیل دیگری می پردازد و به سراغ اصل توحید که

عمده‌ترین نکته دعوت این رسولان بوده است می‌رود و می‌گوید: «من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است؟» (وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي).

فطرت سلیم می‌گوید: کسی شایسته پرستش است که خالق و مالک و بخشنده مواهب باشد نه این بتها که هیچ کاری از آنان ساخته نیست.

و به دنبال آن هشدار می‌دهد که مراقب باشید «همه شما سرانجام تنها به سوی او باز می‌گردید» (وَأَلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

یعنی نه تنها سر و کار شما در زندگی این جهان با اوست که در جهان دیگر نیز تمام سرنوشت شما در دست قدرت او می‌باشد، آری به سراغ کسی بروید که در هر دو جهان سرنوشت شما را به دست گرفته.

(آیه ۲۳) - و در سومین استدلال خود به وضع بتها پرداخته، اثبات عبودیت را برای خداوند با نفی عبودیت از بتها تکمیل می‌کند، می‌گوید: «آیا غیر از خداوند معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمن بخواهد زبانی به من برساند شفاعت آنها کمترین فایده‌ای برای من نخواهد داشت، و مرا از مجازات او هرگز نجات نخواهند داد» (ءَاتَّخِذْ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُون).

باز در اینجا از خودش سخن می‌گوید تا جنبه تحکم و آمریت نداشته باشد، و دیگران حساب کار خود را برسند.

(آیه ۲۴) - سپس این مؤمن مجاهد برای تأکید و توضیح بیشتر افزود: «هرگاه من چنین بتهایی را پرستش کنم و آنها را شریک پروردگار قرار دهم در گمراهی آشکار خواهم بود» (إِنِّي إِذَا لَفَنِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

کدام گمراهی از این آشکارتر که انسان عاقل و باشعور در برابر این موجودات بی‌شعور زانو زند و آنها را در کنار خالق زمین و آسمان قرار دهد.

(آیه ۲۵) - این مؤمن تلاشگر و مبارز پس از این استدلالات و تبلیغات مؤثر و گیرا با صدای رسا در حضور جمع اعلام کرد: همه بدانید «من به پروردگار شما ایمان آورده‌ام» و دعوت این رسولان را پذیرا شده‌ام (إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ).

«بنابراین سخنان مرا بشنوید» (فَاسْمَعُونَ). و بدانید من به دعوت این رسولان مؤمنم و گفتار مرا به کار بندید که به سود شماست.

(آیه ۲۶) - اما ببینیم عکس العمل این قوم لجوج در برابر این مؤمن پاکباز چه بود؟ قرآن سخنی از آن به میان نمی آورد، ولی از لحن آیات بعد استفاده می شود که آنها بر او شوریدند و شهیدش کردند.

قرآن این حقیقت را با جمله جالب و سر بسته ای بیان کرده، می گوید: «به او گفته شد وارد بهشت شو!» (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ).

این تعبیر نشان می دهد که شهادت این مرد مؤمن همان، و داخل شدن او در بهشت همان.

البته روشن است منظور از بهشت در اینجا بهشت برزخی است، چرا که هم از آیات و هم از روایات استفاده می شود که بهشت جاویدان در قیامت نصیب مؤمنان خواهد شد همان گونه که دوزخ نیز در مورد بدکاران چنین است.

به هر حال روح پاک این مرد به آسمانها، در جوار قرب رحمت الهی و در نعیم بهشتی، شتافت، و در آنجا تنها آرزوی این بود که «گفت: ای کاش قوم من می دانستند» (قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ). و این چنین مؤمن، عاشق هدایت مردم است و از گمراهی آنان رنج می برد.

(آیه ۲۷) - ای کاش می دانستند که: «پروردگام مرا مشمول آمرزش و عفو خویش قرار داد و در صف گرامیان جای داد» (بِمَا عَفَوْتُ لِي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ).

ای کاش چشم حق بینی داشتند و آنچه را در پشت این پرده است ببینند یعنی تا این همه نعمت و اکرام و احترام خدا را بنگرند و بدانند در مقابل اهانت های آنها خداوند چه لطفی در حق من فرموده است، ای کاش می دیدند و ایمان می آوردند اما افسوس!

## آغاز جزء ۲۳ قرآن مجید

(آیه ۲۸) - دیدیم که مردم شهر «انطاکیه» چگونه به مخالفت با پیامبران الهی قیام کردند اکنون ببینیم سرانجام کارشان چه شد؟

قرآن در این زمینه می‌گوید: «ما بر قوم او بعد از (شهادت) وی هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و اصولاً سنت ما چنین نیست که برای نابود ساختن این اقوام سرکش متوسل به این امور شویم» (وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ).

ما نیاز به این امور نداریم، تنها یک اشاره کافی است که همه آنها را خاموش سازیم و به دیار عدم بفرستیم و تمام زندگی آنها را در هم بکوبیم.

(آیه ۲۹) - سپس می‌افزاید: «تنها یک صیحه آسمانی تحقق یافت، صیحه‌ای تکان‌دهنده و مرگبار، ناگهان همگی خاموش شدند!» (إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَآذَاهُمْ خَامِدُونَ).

یک صیحه، آن هم در یک لحظه زودگذر، بیش نبود، فریادی بود که همه فریادها را خاموش کرد، و تکانی بود که همه را بی حرکت ساخت!

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر بی بری را!  
(آیه ۳۰) - در این آیه بالحنی بسیار گیرا و مؤثر برخورد تمام سرکشان تاریخ را با دعوت پیامبران خدا یک جا مورد بحث قرار داده، می‌گوید: «واحسرتا بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد مگر این که او را به باد استهزا گرفتند» (يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

بیچاره و محروم از سعادت آنها گروهی که نه تنها گوش هوش به ندای رهبران ندهند، بلکه به استهزا و سخریه آنها برخیزند.

(آیه ۳۱) - غفلت دائم: در این آیه با توجه به بحثی که در آیه قبل درباره غفلت مستمر گروه عظیمی از مردم جهان در طول اعصار و قرون پیشین گذشت، می‌فرماید: «آیا آنها ندیدند که ما افراد زیادی از قرون و اقوام پیشین از آنها را (بر اثر



طغیان و ظلمشان) به هلاکت رساندیم؟! (الْمَ يَرَوْكُمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ). اینها نخستین گروه نیستند، اقوام سرکش دیگری در این جهان زندگی می‌کردند، و سرنوشت دردناک آنها که بر صفحات تاریخ ثبت است و آثار غم‌انگیزشان که در ویرانه‌های شهرهای آباد آنها برجای مانده در برابر چشم آنها قرار دارد، آیا این مقدار برای درس عبرت کافی نیست؟!

در پایان آیه می‌افزاید: «آنها هرگز به سوی ایشان بازگشت نمی‌کنند» (أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ). یعنی؛ مصیبت بزرگ اینجاست که امکان بازگشت به دنیا و جبران گناهان و بدبختیهای گذشته را ندارند، چنان پلها در پشت سر آنان ویران گشته که بازگشتشان هرگز ممکن نیست!

(آیه ۳۲) - در این آیه می‌افزاید: «همه آنها بدون استثنا در روز قیامت نزد ما حاضر می‌شوند» (وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ).

یعنی اینطور نیست که اگر هلاک شدند و نتوانستند به این جهان باز گردند مسأله تمام است، نه مرگ در حقیقت آغاز کار است نه پایان، به زودی همگی در عرصه محشر برای حساب گردآوری می‌شوند، و بعد از آن مجازات دردناک الهی، مجازاتی مستمر و پی‌گیر در انتظار آنهاست.

(آیه ۳۳) - این هم نشانه‌های دیگر: از آنجاکه بحث در آیات گذشته پیرامون مبارزه فرستادگان پروردگار با شرک و بت پرستی بود، همچنین در آیه قبل اشاره‌ای به مسأله معاد شده بود در اینجا نشانه‌هایی از توحید و معاد را توأمآ بیان می‌کند تا وسیله‌ای باشد برای بیداری منکران و ایمان به مبدأ و معاد.

نخست از احیای زمینهای مرده و برکاتی که از آن عائد انسانها می‌شود بحث کرده، می‌فرماید: «زمینهای مرده برای آنها نشانه آشکاری است (از مبدأ و معاد) ما آن را زنده کردیم، و دانه‌هایی از آن خارج ساختیم و آنها از آن تغذیه می‌کنند» (وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ).

مسأله حیات و زندگی از مهمترین دلایل توحید است؛ و با تمام پیشرفتهای علمی هنوز کسی به درستی نمی‌داند تحت تأثیر چه عواملی در روز نخست

موجودات بی جان تبدیل به سلولهای زنده شده است؟

(آیه ۳۴) - این آیه توضیح و تشریحی بر آیه قبل است و چگونگی حیات زمینهای مرده را بیان می‌کند، می‌فرماید: «و ما در آن باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه‌هایی از آن جاری ساختیم» (وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ).

در آیه قبل سخن از دانه‌های غذایی در میان بود، اما در اینجا از میوه‌های نیروبخش و مغذی سخن می‌گوید که دو نمونه بارز و کامل آنها «خرما» و «انگور» است که هریک غذایی کامل محسوب می‌شود.

(آیه ۳۵) - این آیه هدف آفرینش این درختان پر بار را چنین بیان می‌کند: «غرض این است که از میوه آن بخورند، در حالی که دست آنها در ساختمان آن کمترین دخالتی نداشته، آیا شکر خدا را به جا نمی‌آورند!» (لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ).

آری! میوه‌هایی که به صورت غذای کامل بر شاخسار درختان ظاهر می‌شود بی‌آنکه کمترین نیازی به پختن و یا تغییرات دیگر داشته باشد به مجرد چیدن از درخت قابل استفاده است، و این نهایت لطف و عظمت پروردگار را درباره انسانها نشان می‌دهد.

هدف آن است که حس حق‌شناسی و شکرگزاری انسانها را تحریک کند تا از طریق شکرگزاری قدم در مرحله معرفت پروردگار بگذارند، که شکر منعم نخستین گام معرفت‌کردگار است.

(آیه ۳۶) - این آیه سخن از تسبیح و تنزیه پروردگار می‌گوید، خط بطلان بر شرک مشرکان که در آیات گذشته از آن سخن بود می‌کشد، و راه توحید و بکتاپرستی را به همگان نشان می‌دهد، می‌فرماید: «منزه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می‌رویاند، و از خود آنان، و از آنچه نمی‌دانند!» (سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ).

بدیهی است خداوند نیاز به این ندارد که خویشتن را تسبیح و تنزیه کند، این

تعلیمی است برای بندگان و دستورالعملی است برای پیمودن خط تکامل. این آیه یکی دیگر از آیاتی است که محدود بودن علم انسان را بیان می‌کند و نشان می‌دهد که در این جهان حقایق بسیاری است - از جمله «زوجیت» در موجودات جهان - که از علم و دانش ما پوشیده است.

(آیه ۳۷) - هر یک از خورشید و ماه آیتی هستند: در اینجا بخش دیگری از نشانه‌های عظمت خدا را در جهان هستی بیان می‌کند.

نخست می‌فرماید: «شب برای آنها آیه و نشانه‌ای است» از عظمت خدا (وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ).

در حالی که نور آفتاب همه جا را فرا گرفته و سپاه ظلمت به عقب رانده شده «ما نور آفتاب و روز را از آن برمی‌داریم، ناگهان تاریکی همه آنها را فرا می‌گیرد» (نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ).

دقت در این تعبیر این نکته را بازگو می‌کند که طبیعت اصلی کره زمین تاریکی است، نور و روشنایی صفتی است عارضی که از منبع دیگری به او داده می‌شود، همچون لباس که بر تن کسی بپوشانند که هرگاه آن لباس را بیرون آورد رنگ طبیعی تن آشکار می‌شود!

(آیه ۳۸) - سومین نشانه‌ای که بعد از آیت شب به آن اشاره شده آیت نور و روشنایی و آفتاب است، می‌گوید: «و خورشید نیز (برای آنها آیتی است) که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است!» (وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا).

این آیه به وضوح حرکت خورشید را بطور مستمر بیان می‌کند، اما در این که منظور از این حرکت چیست. جدیدترین تفسیر همان است که اخیراً دانشمندان کشف کرده‌اند و آن حرکت خورشید با مجموعه منظومه شمسی در وسط کهکشان ما به سوی یک سمت معین و ستاره دور دستی که آن را ستاره «وگا» نامیده‌اند می‌باشد.

به هر حال حرکت دادن خورشید این کره بسیار عظیمی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه از کره زمین بزرگتر است آن هم با حرکت حساب شده در این

فضای بیکران از هیچ کس میسر نیست جز از خداوندی که قدرتش فوق همه قدرتها و علم و دانشش بی انتهاست.

و به همین جهت در پایان آیه می فرماید: «این تقدیر خداوند قادر و داناست»  
**ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.**

در تعبیرات این آیه اشاره ای است پرمعنی به نظام سال شمسی که از حرکت خورشید در برجها حاصل می گردد و به زندگی بشر نظم و برنامه می دهد.

**(آیه ۳۹) -** لذا در این آیه برای تکمیل این بحث از حرکت ماه و منازل آن که نظام بخش ایام ماه است، سخن می گوید، و می فرماید: «و ما برای ماه منزهایی قرار دادیم، و به هنگامی که این منزها را طی کرد سرانجام به صورت شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما در می آید!» **(وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ).**

منظور از «مَنَازِل» همان منزلگاههای دویست و هشتگانه ای است که ماه قبل از «محاق» و تاریکی مطلق طی می کند.

این نظام عجیب به زندگی انسانها نظم می بخشد، و یک تقویم طبیعی آسمانی است که با سواد و بی سواد توانایی خواندن آن را دارد.

**(آیه ۴۰) -** در این آیه سخن از ثبات و دوام این نظم سال و ماه، و شب و روز، است، پروردگار آن چنان برنامه ای برای آنها تنظیم کرده که کمترین دگرگونی در وضع آنها پیدا نمی شود و تاریخ بشر به خاطر همین ثبات کاملاً تنظیم می گردد.

می فرماید: «نه برای خورشید سزاوار است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد، و هرکدام از آنها در مسیر خود شناورند!» **(لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ).**

می دانیم خورشید دوران خود را در برجهای دوازده گانه در یک سال طی می کند، در حالی که کره ماه منزلگاههای خویش را در یک ماه طی می کند.

بنابراین حرکت دورانی ماه در مسیرش دوازده بار از حرکت خورشید در مدارش سریعتر است، لذا می فرماید: خورشید هرگز در حرکت خود به پای ماه

نمی‌رسد تا حرکت یک ساله خود را در یک ماه انجام دهد و نظام سالیانه بر هم خورد.

از آنچه گفتیم روشن می‌شود که منظور از حرکت خورشید در این بحث حرکت آن بحسب حس ما است.

(آیه ۴۱) - حرکت کشتیها در دریاها نیز آیتی است! در آیات پیشین سخن از نشانه‌های پروردگار در آفرینش آفتاب و ماه و شب و روز و همچنین زمین و برکات زمین بود، و در این آیه سخن از دریاها و بخشی از نعمتها و مواهب دریا یعنی حرکت کشتیهای تجاری و مسافربری بر صحنه آنها می‌باشد.

لذا نخست می‌فرماید: «این نیز برای آنها آیت و نشانه‌ای است از عظمت پروردگار که ما فرزندانسان را در کشتیهایی که مملو (از وسائل زندگی) است حمل کردیم» (وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ).

حرکت کشتیها که بزرگترین و مهمترین وسیله حمل و نقل بشر می‌باشد، و کاری که از آنها ساخته است هزاران برابر مرکبهای دیگر است، نتیجه خواص ویژه آب و وزن مخصوص اجسامی که کشتی از آن ساخته شده، و خاصیت بادها (در کشتیهای بادبانی) و انرژی اتمی (در کشتیهای که با نیروی اتم کار می‌کند) می‌باشد. و همه اینها قوا و نیروهایی است که خدا مسخر انسان ساخته و هر یک از آنها و نیز مجموعه آنها آیتی از آیات الهی است.

(آیه ۴۲) - و برای این که توهم نشود که تنها مرکب خداداد کشتیهاست در این آیه می‌افزاید: «و ما برای آنها مرکبهای دیگری مانند آن آفریدیم» (وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ).

مرکبهایی که در خشکی یا در هوا و فضا راه می‌رود، و انسانها و وسائل آنها را بر دوش خود حمل می‌کند.

(آیه ۴۳) - این آیه برای روشنتر ساختن این نعمت بزرگ حالتی را که از دگرگون شدن این نعمت به وجود می‌آید بیان می‌کند، می‌گوید: «و اگر بخواهیم آنها را غرق می‌کنیم، آن چنان که نه فریادرسی داشته باشند، و نه نجات داده شوند» (وَ إِنُّ

نَشَأُ نَغْرِقُهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ).

به یک موج عظیم فرمان می دهیم کشتی آنها را واژگون کند!  
یا به یک گرداب مأموریت می دهیم آنها را در کام خود فرو بلعد!  
یا به یک طوفان دستور می دهیم آنها را مانند یک پر کاه بر دارد و در وسط  
امواج پرتاب کند!

این ماییم که این نظام را تداوم می بخشیم، تا آنها بهره گیرند، و اگر گهگاه  
حوادثی از این قبیل می فرستیم برای این است که اهمیت نعمتی را که در آن  
غرقند بدانند.

(آیه ۴۴) - و سرانجام در این آیه برای تکمیل سخن فوق می افزاید: «مگر باز  
هم رحمت ما شامل حال آنها شود، و تا زمان معینی (که پایان زندگی آنهاست) از  
این زندگی بهره گیرند» (إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ).  
آری! با هیچ وسیله‌ای آنها نمی توانند نجات یابند جز این که نسیم رحمت ما  
بوزد و لطف ما به یاری آنها بشتابد.

(آیه ۴۵) - از آنجا که در آیات گذشته سخن از بحثهای مهمی از آیات  
پروردگار در پهنه جهان هستی بود، در اینجا عکس العمل کفار لجوج را در برابر آیات  
الهی، و همچنین دعوت پیامبر ﷺ و انذار به عذاب پروردگار بیان می کند.  
نخست می فرماید: «و هنگامی که به آنها گفته می شود از آنچه پیش رو  
و پشت سر شماست از عذابهای الهی بپرهیزید، تا مشمول رحمت الهی شوید»  
اعراض می کنند و روی گردان می شوند (وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا  
خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

منظور از «مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» مجازاتهای دنیاست که نمونه‌ای از آن در آیات قبل  
ذکر شده، و منظور از «مَا خَلْفَكُمْ» مجازاتهای آخرت است که در پشت سر دارند،  
و تعبیر به «پشت سر» به خاطر آن است که هنوز نیامده، گویی پشت سر انسان در  
حرکت است، و سرانجام روزی به او می رسد و دامانش را می گیرد، و منظور از  
پرهیز کردن از این مجازاتها این است که عوامل آن را ایجاد نکنند و به تعبیر دیگر

کاری نکنند که مستوجب این عقوبات گردد.

(آیه ۴۶) - در این آیه بار دیگر روی همین معنی تأکید می‌کند و لجاجت و پافشاری این کوردلان را در نادیده گرفتن آیات الهی و تعلیمات پیامبران مشخص ساخته، می‌فرماید: «هیچ آیه‌ای از آیات پروردگارشان برای آنها نمی‌آید مگر این که از آن روی‌گردان می‌شوند» (وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ).

نه بیان آیات انفسی در آنها مؤثر است، و نه شرح آیات آفاقی، نه تهدید و انذار، و نه بشارت و نوید به رحمت الهی، آنها به کورانی می‌مانند که نزدیکترین اشیاء اطراف خود را مشاهده نمی‌کنند و حتی نور آفتاب را از ظلمت و تاریکی شب فرق نمی‌نهند!

(آیه ۴۷) - سپس قرآن انگشت روی یکی از موارد مهم لجاجت و اعراض آنها گذارده، می‌گوید: «و هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا به شما روزی کرده است (در راه او) انفاق کنید کافران به مؤمنان می‌گویند: آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می‌خواست او را سیر می‌کرد، شما تنها در گمراهی آشکارید!» (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ).

این همان منطق بسیار عوامانه‌ای است که در هر عصر و زمان از ناحیه افراد خودخواه و بخیل مطرح می‌شود که می‌گویند: اگر فلانی فقیر است لابد کاری کرده که خدا می‌خواهد فقیر بماند، و اگر ما غنی هستیم لابد عملی انجام داده‌ایم که مشمول لطف خدا شده‌ایم، بنابراین نه فقر آنها و نه غنای ما هیچ‌کدام بی‌حکمت نیست!

غافل از این که جهان میدان آزمایش و امتحان است، خداوند یکی را با تنگ‌دستی آزمایش می‌کند، و دیگری را با غنا و ثروت، و گاه یک انسان را در دو زمان با این دو، در بوته امتحان قرار می‌دهد که آیا به هنگام فقر، امانت و مناعت طبع و مراتب شکرگزاری را به جا می‌آورد؟ یا همه را زیر پا می‌گذارد، و به هنگام غنا

از آنچه در اختیار دارد در راه او انفاق می‌کند یا نه!

(آیه ۴۸) - صیحه‌های رستاخیز! به دنبال ذکر منطق سست و بهانه‌جویانه

کفار در مورد انفاقها که در آیات قبل گذشت، در اینجا سخن را از استهزای آنها نسبت به قیام قیامت شروع می‌کند، و منطق پوسیده آنها را در مورد انکار معاد با جواب قاطع درهم می‌کوبد.

به‌علاوه بحثهایی را که در طی آیات پیشین در زمینه توحید بیان شد با بحثهای معاد تکمیل کرده، می‌فرماید: «آنها می‌گویند: اگر راست می‌گویید این وعده‌ای را که شما می‌دهید کی خواهد آمد؟! (وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

این که شما نمی‌توانید تاریخی برای قیام قیامت تعیین کنید دلیل بر این است که در گفتار خود صادق نیستید!

(آیه ۴۹) - این آیه به این سؤال توأم با سخریه یک پاسخ محکم و جدی

داده، می‌گوید: قیام قیامت و پایان این جهان برای خدا مسأله پیچیده، و کار مشکلی نیست: «آنها جز این انتظار نمی‌کشند که یک صیحه عظیم آسمانی فرارسد و آنان را ناگهان فروگیرد در حالی که مشغول جنگ و جدال (در مورد دنیای خویش) هستند!» (مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ).

همین یک فریاد عظیم آسمانی کافی است که همه را در یک لحظه کوتاه، هرکدام در همان مکان و همان حالتی که هستند قبض روح کند، و زندگی پرغوغای مادی آنها که معرکه دعواها و میدان جنگ دائمی آنان است جای خود را به دنیایی خاموش و خالی از هر سر و صدا بدهد.

در روایات اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ آمده است که: «این صیحه آسمانی آن چنان غافلگیرانه است که دو نفر در حالی که پارچه‌ای را گشوده‌اند و مشغول معامله‌اند پیش از آن که آن را برچینند و بپیچند جهان پایان می‌یابد!

و کسانی هستند که در آن لحظه لقمه غذا از ظرف برداشته اما پیش از آن که به

دهان آنها برسد صیحه آسمانی فرا می‌رسد و جهان پایان می‌یابد!



کسانی هستند که مشغول تعمیر و گِل مالی حوضند تا چهارپایان را سیراب کنند پیش از آنکه چهارپایان سیراب شوند قیامت برپا می شود!»  
 به هر حال قرآن با این تعبیر کوتاه و قاطع به آنها هشدار می دهد که قیامت بطور ناگهانی و غافلگیرانه برپا می شود، و ثانیاً موضوع پیچیده ای نیست که آنها در امکانش به بحث و مخاصمه برخیزند، با یک صیحه همه چیز پایان می گیرد و دنیا به آخر می رسد.

(آیه ۵۰) - لذا در این آیه می گوید: این مسأله به قدری سریع و برق آسا و غافلگیرانه است که «حتی توانایی بر وصیت و سفارش نخواهند داشت، و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و منزلهای خود را پیدا نمی کنند!»  
 (فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ).

معمولاً هنگامی که حادثه ای به انسان دست می دهد و انسان احساس می کند پایان عمرش نزدیک شده، سعی می کند هر جا هست خود را به منزل و مأوی خویش برساند، و در میان همسر و فرزندان قرار گیرد، سپس کارهای نیمه تمام و سرنوشت بازماندگان خود را از طریق وصیت بر عهده این و آن بگذارد و سفارش آنها را به دیگران بکند.

اما مگر صیحه پایان دنیا به کسی مجال می دهد؟ و یا به فرض این که مجالی باشد مگر کسی زنده می ماند که توصیه های انسان را بشنود؟

(آیه ۵۱) - سپس به مرحله دیگر که مرحله حیات بعد از مرگ است اشاره کرده، می گوید: «و بار دیگر در صور دمیده می شود، پس ناگهان همه آنها از قبرها بیرون آمده، شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان رهسپار می شوند» (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَاذَاهُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ).

خاکها و استخوانهای پوسیده به فرمان پروردگار لباس حیات در تن می پوشند، و از قبر سر بر می آورند، و برای محاکمه و حساب در آن دادگاه عجیب حاضر می گردند، همان گونه که با یک «صیحه» همگی مردند با یک «نفخه» دمیدن در صور جان می گیرند و زنده می شوند، نه مرگ آنها برای خدا مشکلی دارد، و نه

احیای آنها.

(آیه ۵۲) - سپس می‌افزاید: در این هنگام منکران رستاخیز و معاد «می‌گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! (قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا).

«این همان چیزی است که خداوند رحمن وعده داده است، و فرستادگان او راست گفتند!» (هُذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ).

آری! صحنه آن چنان گویا و وحشت‌انگیز است که انسان همه مسائل باطل و خرافی را به دست فراموشی می‌سپرد، و جز اعتراف صریح به واقعیتها راهی نمی‌یابد، قبرها را به خوابگاهی تشبیه می‌کند، و رستاخیز را به بیدار شدن از خواب، چنانکه که در حدیث معروف نیز وارد شده است: «همان‌گونه که می‌خوابید، می‌میرید و همان‌گونه که از خواب برمی‌خیزید، زنده می‌شوید».

(آیه ۵۳) - سپس برای توضیح چگونگی سرعت وقوع این نفع صور، می‌فرماید: «آن صیحه واحدی بیش نیست، فریادی عظیم برمی‌خیزد، ناگهان همگی نزد ما حاضر می‌شوند» (إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَاذَاهُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ).

بنابراین برای احیای مردگان و برخاستن آنها از قبرها و حضورشان در دادگاه عدل پروردگار زمان زیادی لازم نیست، همان‌گونه که برای مرگ انسانها زمان طولانی لازم نبود، صیحه اول فریاد مرگ است، و صیحه دوم فریاد زندگی و حیات و حضور در دادگاه عدل پروردگار!

(آیه ۵۴) - در اینجا بحث پیرامون چگونگی حساب در محشر را سر بسته گذارده و از آن می‌گذرد، و به تشریح سرانجام کار مؤمنان صالح و کافران طالح پرداخته، چنین می‌گوید: «امروز به هیچ‌کس ذره‌ای ستم نمی‌شود» (قَالِیَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا).

نه از پاداش کسی کاسته می‌شود، و نه کیفر کسی افزون می‌گردد، و حتی به قدر یک سر سوزن کم و زیاد و بیدادگری و ظلم و ستم وجود ندارد.

سپس به بیانی می‌پردازد که در حقیقت دلیل روشن وزنده‌ای برای عدم وجود ظلم در آن دادگاه بزرگ است می‌فرماید: «شما جز آنچه را عمل می‌کردید جزا داده نمی‌شوید» (وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

(آیه ۵۵) - بهشتیان غرق در مواهب مادی و معنوی! در اینجا به گوشه‌ای از پادشاهی مؤمنان پرداخته، و قبل از هر چیز روی مسأله آرامش خاطر انگشت گذارده، می‌گوید: «بهشتیان امروز به نعمتهای خدا مشغولند» که از هر انسدیشه ناراحت‌کننده برکنار می‌باشند (إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ).  
«و در نهایت سرور و شادی به سر می‌برند» (فَاكْفُونَ).

(آیه ۵۶) - بعد از نعمت آرامش خاطر که خمیرمایه همه نعمتها، و شرط استفاده از همه مواهب است، به شرح نعمتهای دیگر پرداخته، چنین می‌گوید: «آنها و همسرانشان در سایه‌های لذت بخش، بر تختها، در خلوتگاهها تکیه کرده‌اند» (هُمُ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِنُونَ).

«آزواج» به معنی همسران بهشتی، و یا همسران با ایمانی است که در این دنیا داشتند.

تعبیر به «ظلال» (سایه‌ها) نشان می‌دهد که در آنجا نیز آفتابی وجود دارد ولی نه آفتابی آزاردهنده؛ آری! آنها در سایه مطبوع درختان بهشتی نشاط و سرور دیگری دارند.

(آیه ۵۷) - علاوه بر این «برای آنها میوه بسیار لذت بخشی است، و هر چه بخواهند در اختیار آنها خواهد بود» (لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ).

و به این ترتیب آنچه امروز در فکر انسان بگنجد و آنچه از فکر او خطور نکند از انواع مواهب و نعمتها در آنجا آماده و مهیاست، و پذیرایی خداوند از میهمانان خود در بالاترین سطح ممکن انجام می‌شود.

(آیه ۵۸) - اما مهمتر از همه همان مواهب معنوی است که در این آیه به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «برای آنها سلام و تهنیت الهی است، این سخنی است از ناحیه پروردگار رحیم و مهربان آنها» (سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ).

این ندای روح افزا و نشاط بخش و مملو از مهر و محبت او چنان روح انسان را در خود غرق می‌کند، و به او لذت و شادی و معنویت می‌بخشد، که با هیچ نعمتی برابر نیست، آری شنیدن ندای محبوب، ندایی آمیخته با محبت، و آکنده از لطف، سر تا پای بهشتیان را غرق سرور می‌کند، که یک لحظه آن بر تمام دنیا و آنچه در آن است برتری دارد. و چنان آنها را مجذوب می‌کند که از همه چیز جز او غافل می‌شوند، و همه نعمتهای بهشتی را در آن حال به دست فراموشی می‌سپارند.

(آیه ۵۹) - چرا پرستش شیطان می‌کنید؟! بخشی از سرگذشت شوق‌انگیز و پرافتخار بهشتیان در آیات قبل گذشت، و در اینجا به قسمتی از سرنوشت دوزخیان و بندگان شیطان اشاره می‌کند.

نخست این که در آن روز با خطابی تحقیرآمیز مخاطب می‌شوند و به آنها گفته می‌شود: «جدا شوید امروز ای گنهکاران!» (وَأَمْتَارُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ). شما بودید که در دنیا خود را در صفوف مؤمنان جازده بودید و گاه به رنگ آنها در می‌آمدید، و از حیثیت و اعتبارشان استفاده می‌کردید، امروز صفوف خود را از آنها جدا سازید، و در چهره اصلی خود ظاهر شوید!

(آیه ۶۰) - این آیه به ملامتها و سرزنشهای پرمعنی خداوند نسبت به مجرمان در روز قیامت اشاره کرده، چنین می‌گوید: «آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را پرستش و اطاعت مکنید که او دشمن آشکار شماست؟» (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ).

این اخطار بطور مکرر بر زبان رسولان الهی جاری شد، از سوی دیگر این پیمان در عالم «تکوین» به زبان اعطای عقل به انسان نیز گرفته شده است، چرا که دلائل عقلی به روشنی گواهی می‌دهد انسان نباید فرمان کسی را اطاعت کند که از روز نخست کمر به دشمنی او بسته او را از بهشت بیرون کرده و سوگند به اغوای فرزندانش خورده است.

از سوی سوم با سرشت و فطرت الهی همه انسانها بر توحید، و انحصار اطاعت برای ذات پاک پروردگار نیز این پیمان از انسان گرفته شده است، و به این

ترتیب نه با یک زبان که با چندین زبان این توصیه الهی تحقق یافته و این عهد و پیمان سرنوشت ساز امضا شده است.

(آیه ۶۱) - در این آیه برای تأکید بیشتر و بیان آنچه وظیفه فرزندان آدم است می فرماید: آیا من به شما عهد نکردم که: «مرا پرستید و از من اطاعت کنید که راه مستقیم همین است» (وَأَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ).

از یک سو پیمان گرفته که اطاعت شیطان نکنند، چرا که او دشمنی و عداوت خود را از روز نخست آشکار ساخته.

و در مقابل پیمان گرفته که از او اطاعت کنند، و دلیلش را این قرار می دهد که «صراط مستقیم همین است» و این در حقیقت بهترین محرک انسانهاست.

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که این جهان سرای اقامت نیست، چرا که راه را به کسی ارائه می دهند که از گذرگاهی عبور می کند و مقصدی در پیش دارد.

(آیه ۶۲) - باز برای شناسایی هر چه بیشتر این دشمن قدیمی خطرناک می افزاید: «او گروه زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟! (وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ).

آیا نمی بینید چه بدبختیهایی شیطان بر سر پیروان خود آورده؟ آیا تاریخ پیشینیان را مطالعه نکردید تا ببینید بندگان او به چه سرنوشت شوم و دردناکی گرفتار شدند؟

پس چرا دشمنی را که امتحان عداوت خود را بارها و بارها داده است جدی نمی گیرید؟ باز با او طرح دوستی می ریزید، و حتی او را رهبر و ولی و راهنمای خویش انتخاب می کنید.

و به گفته شاعر:

کجا بر سرآیم از این عار و ننگ که با او به صلحیم و با حق به جنگ؟  
(آیه ۶۳) - آیات گذشته بخشی از سرزنشهای خداوند و گفتگوهای او را به

مجرمان در قیامت بازگو کرد، در اینجا همین معنی را در بخش دیگری ادامه می دهد.

آری! در آن روز در حالی که آتش سوزان و شعله‌ور جهنم در برابر دیدگان مجرمان قرار گرفته به آن اشاره کرده خطاب به مجرمان می‌گوید: «این همان دوزخی است که به شما وعده داده می‌شد!» (هُذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ).

(آیه ۶۴) - پیامبران الهی یکی بعد از دیگری آمدند و شما را از چنین روز و چنین آتشی بر حذر داشتند، ولی شما همه را به شوخی و مسخره گرفتید. «امروز در آن وارد شوید، و با آتش سوزان آن بسوزید که این جزای کفری است که داشتید» (اِصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ).

(آیه ۶۵) - سپس به گواهان روز قیامت اشاره می‌کند، گواهانی که جزء پیکر خود انسانند و جایی برای انکار سخنان آنها نیست، می‌فرماید: «امروز بر دهان آنها مهر می‌نهم، و دستهای آنها با ما سخن می‌گوید و پاهای آنها کارهایی را که انجام می‌دادند برای ما شهادت می‌دهند» (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

آری! در آن روز، دیگر اعضای انسان تسلیم تمایلات او نیستند، آنها حساب خود را از کل وجود انسان جدا کرده تسلیم پروردگار می‌شوند، و بر آستان مقدس او سر فرود می‌آورند، و حقایق را با شهادت خود آشکار می‌سازند، و چه دادگاه عجیبی است که گواه آن اعضای پیکر خود انسان است، همان ابزاری است که گناه را با آن انجام داده!

البته گواهی اعضا مربوط به کفار و مجرمان است لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «اعضای پیکر انسان بر ضد مؤمن گواهی نمی‌دهد، بلکه گواهی بر ضد کسی می‌دهد که فرمان عذاب بر او مسلّم شده، و اما مؤمن نامه اعمالش را به دست راست او می‌دهند (و خودش آن را می‌خواند) همان‌گونه که خداوند متعال فرموده: "آنها که نامه اعمالشان به دست راستشان داده شده (با سرفرازی و افتخار) نامه اعمال خود را می‌خوانند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد"».

(آیه ۶۶) - در این آیه اشاره به یکی از عذاب‌هایی می‌کند که ممکن است خداوند در همین دنیا این گروه مجرم را به آن مبتلا سازد، عذابی دردناک و وحشتناک،

می فرماید: «و اگر بخواهیم چشمانشان را محو می کنیم!» (وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ).

و در این حال وحشتی فوق العاده آنها را فرا می گیرد، «سپس برای عبور از راه، می خواهند بر یکدیگر پیشی بگیرند، اما چگونه می توانند ببینند؟» (فَاسْتَبِقُوا الصِّرَاطَ فَإِنِّي يُبْصِرُونَ).

آنها حتی از پیدا کردن راه خانه خود عاجز خواهند ماند، تا چه رسد به این که راه حق را پیدا کنند و در صراط مستقیم قدم بگذارند!

(آیه ۶۷) - مجازات دردناک دیگر این که: «اگر بخواهیم آنها را در جای خود مسخ می کنیم (به مجسمه هایی بی روح و فاقد حرکت یا اشکال حیوانی افلیج تبدیل می نماییم) به گونه ای که نتوانند راه خود را ادامه دهند و یا به عقب بازگردند» (وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ).

روشن است که دو آیه فوق مربوط به عذابهای دنیاست.

(آیه ۶۸) - در این آیه به وضع انسان در پایان عمر از نظر ضعف و ناتوانی عقل و جسم اشاره می کند تا هم هشدار می باشد به آنها که برای انتخاب راه هدایت امروز و فردا می کنند، و هم پاسخی باشد به کسانی که تقصیرات خود را به گردن کمی عمر می افکنند، و هم دلیلی باشد بر قدرت خداوند که او همان گونه که می تواند یک انسان نیرومند را به ضعف و ناتوانی یک نوزاد بازگرداند، قادر است بر مسأله معاد، و همچنین نابینا ساختن مجرمان و از حرکت بازداشتن آنها.

می فرماید: «هرکس را که طول عمر دهیم در آفرینش واژگونه می کنیم، آیا اندیشه نمی کنند؟» (وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ).

به راستی روزهایی فرا می رسد بسیار دردناک که عمق ناراحتی آن را به زحمت می توان تصور کرد.

(آیه ۶۹) - او شاعر نیست، او اندازکننده زندگان است! گفتیم در این سوره بحثهای زنده و جامعی پیرامون اصول اعتقادی توحید، معاد، نبوت مطرح شده، و در مقطعهای متفاوتی سخن را از یکی به دیگری منتقل می سازد.

در آیات گذشته بحثهای مختلفی پیرامون توحید و معاد مطرح بود، در این آیه و آیه بعد به بحث نبوت باز می‌گردد، و یکی از رائجترین اتهاماتی را که برای پیامبر اسلام ﷺ مطرح می‌کردند عنوان کرده پاسخ دندان شکنی و آموزنده‌ای به آن می‌دهد، و آن اتهام شعر و شاعری است، می‌گوید: «ما هرگز شعر به او [=پیامبر] نیاموختیم و شایسته او نیست» که شاعر باشد (وَمَا عَلَّمَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ).

جاذبه و نفوذ قرآن در دلها برای همه کس محسوس بود، و زیباییهای لفظ و معنی و فصاحت و بلاغت آن قابل انکار نبود، حتی خود مشرکان چنان مجذوب آهنگ و بیان قرآن می‌شدند که گاه شبانه بطور مخفیانه به نزدیکی منزلگاه پیامبر ﷺ می‌آمدند تا زمزمه تلاوت او را در دل شب بشنوند.

اینجا بود که برای توجیه این پدیده بزرگ، و اغفال مردم از این وحی آسمانی، زمزمه شعر و شاعری پیامبر ﷺ را در همه جا سر دادند، که این خود اعترافی بود ضمنی به نفوذ فوق العاده قرآن!

اما چرا شایسته پیامبر ﷺ نیست که شاعر باشد بخاطر این که خط «وحی» از خط «شعر» کاملاً جداست، زیرا:

۱- معمولاً سرچشمه شعر تخیل و پندار است، در حالی که وحی از مبدأ هستی سرچشمه می‌گیرد و بر محور واقعیتها می‌گردد.

۲- شعر از عواطف متغیر انسانی می‌جوشد، و دائماً در حال دگرگونی است، در حالی که وحی بیانگر حقایق ثابت آسمانی می‌باشد.

۳- لطف شعر در بسیاری از موارد در اغراق‌گوئیها و مبالغه‌های آن است، تا آنجا که گفته‌اند: «أَحْسَنُ الشُّعْرِ أَكْذَبُهُ؛ بهترین شعر دروغ‌آمیزترین آن است!» در حالی که در وحی جز صداقت چیزی نیست.

۴- سرانجام به تعبیر زیبای یکی از مفسران: «شعر» مجموعه شوقهایی است که از زمین به آسمان پرواز می‌کند، اما «وحی» مجموعه حقائق است که از آسمان به زمین نازل می‌گردد، و این دو خط کاملاً متفاوت است!



البته شاعرانی که در خط اهداف مقدسی گام بر می دارند و از عوارض نامطلوب شعر، خود را برکنار می سازند حساب جداگانه ای دارند.

قرآن در برابر نفی شعر از پیامبر ﷺ اضافه می کند: «این آیات چیزی جز وسیله بیداری و قرآن آشکار نیست» (إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ).

(آیه ۷۰) - «هدف از آن این است که افرادی را که زنده اند انذار کند، و (برکافران اتمام حجت شود) تا فرمان عذاب بر آنها مسلم گردد» (لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ).

آری! این آیات «ذکر» است و مایه یادآوری و وسیله بیداری، این آیات «قرآن مبین» است که حق را بدون هیچ گونه پرده پوشی با قاطعیت و صراحت بیان می کند، و به همین دلیل عامل بیداری و حیات و زندگی است.

(آیه ۷۱) - منافع سرشار چهارپایان برای شما: بار دیگر قرآن مجید به مسأله توحید و شرک باز می گردد، و ضمن برشمردن قسمتی از نشانه های عظمت خدا در زندگی انسانها، و رفع نیازمندیهای آنها از سوی خدا، به ضعف و ناتوانی و بینوایی بتها اشاره کرده، در یک مقایسه روشن، حقانیت خط توحید، و بطلان خط شرک را آشکار می سازد.

نخست می گوید: «آیا آنها ندیدند که از آنچه با قدرت خود به عمل آورده ایم چهارپایانی برای آنها آفریدیم که آنان مالک آن هستند» (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ).

(آیه ۷۲) - و برای این که به خوبی بتوانند از این چهارپایان بهره گیرند «آنها را رام ایشان ساختیم» (وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ).

این حیوانات زورمند پر قدرت که گاه بطور نادر، به فرمان خدا سر به عصیان و طغیان بر می دارند، چنان خطرناک می شوند که دهها نفر در مقابل آنان عاجز می شود، ولی در حالت عادی گاهی یک قطار شتر را به ریسمانی بسته و به دست کودکی چند ساله می سپارند.

«پس هم از آنها مرکب راهوار برای خود فراهم می سازند، و هم از آنها تغذیه

می‌کنند» (فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ).

(آیه ۷۳) - منافع آنها به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه «برای آنان منافع دیگر در این حیوانات و نوشیدنیهای گوارایی است» (وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبٌ).  
تعبیر به «مَشَارِب» اشاره به شیرهایی است که از چهارپایان مختلف گرفته می‌شود، و قسمت مهمی از مواد غذایی انسان از آن و فراورده‌های آن تأمین می‌گردد.

«آیا با این حال شکر این نعمتها را به جا نمی‌آورند؟! شکری که وسیله معرفت الله و شناخت ولی نعمت است (أَفَلَا يَشْكُرُونَ).

(آیه ۷۴) - لذا در این آیه به تشریح حال مشرکان پرداخته چنین می‌گوید:  
«آنها غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که از سوی آنها یاری شوند» و مورد حمایت بتان قرار گیرند (وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ).

چه خیال خام و فکر باطلی؟ که این موجودات ضعیف را که هیچ قدرتی بر دفاع از خویشتن ندارند تا چه رسد به دیگران، در کنار خالق زمین و آسمان و بخشنده آن همه مواهب قرار دهند، و در حوادث مشکل زندگی از آنان یاری طلبند؟

(آیه ۷۵) - لذا در این آیه می‌افزاید: «آنها قادر به نصرت و یاری عبادت‌کنندگان خویش نیستند، و این عابدان در قیامت لشکر آنها خواهند بود و همگی در آتش دوزخ حضور می‌یابند» (لَا يَسْتَظِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحَضَّرُونَ).

چه دردناک است که این پیروان در آن روز به صورت لشکریانی پشت سر بتها قرار گیرند، و همگی در دادگاه عدل خدا حضور یابند - حاضر ساختن افراد بی‌آنکه خودشان تمایل داشته باشند نشانه حقارت آنها است - و بعد از آن همگی به دوزخ فرستاده شوند، بی‌آنکه بتوانند گرهی را از کار لشکر خود بگشایند.

(آیه ۷۶) - سرانجام در این آیه به عنوان دل‌داری پیامبر ﷺ و تقویت روحیه او در برابر این همه کارشکنیها و فتنه‌انگیزیها و افکار و اعمال خرافی، می‌فرماید: «اکنون که چنین است سخنان آنها تو را غمگین نکند (که گاهی تو را شاعر می‌خوانند و گاهی ساحر و گاه تهمت‌های دیگری می‌بندند) چرا که آنچه را آنها در دل مخفی می‌دارند و یا با زبان آشکار می‌سازند همه را ما می‌دانیم» (فَلَا يَخْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ).

نه نیات آنها بر ما پوشیده است، و نه توطئه‌های مخفیانه آنها، و نه تکذیبها و شیطنتهای آشکارشان، همه را می‌دانیم و حساب آنها را برای روز حساب نگه می‌داریم و تو را از شر آنها در این جهان نیز در امان خواهیم داشت.

آیه ۷۷ - شأن نزول: مردی از مشرکان به نام «أَبِي بِنِ خَلْفٍ» یا «امیه بن خلف» و یا «عاص بن وائل» قطعه استخوان پوسیده‌ای را پیدا کرد و گفت: با این دلیل محکم به محاصمه با محمد برمی‌خیزم، و سخن او را درباره معاد ابطال می‌کنم آن را برداشت و نزد پیامبر اسلام آمد (و شاید مقداری از آن را در حضور پیامبر نرم کرد و به روی زمین ریخت) و گفت چه کسی می‌تواند این استخوانهای پوسیده را از نو زنده کند (و کدام عقل آن را باور می‌کند).

این آیه و شش آیه بعد از آن که مجموعاً هفت آیه را تشکیل می‌دهد نازل شد، و پاسخ منطقی و دندان‌شکنی به او و هم‌فکران او داد.

**تفسیر: آفرینش نخستین دلیل قاطعی است بر معاد -**

این سوره از قرآن مجید با مسأله نبوت آغاز شد، و با هفت آیه منسجم که قویترین بیانات را درباره معاد در بر دارد پایان می‌یابد.

نخست دست انسان را می‌گیرد و به آغاز حیات خودش در آن روز که نطفه بی‌ارزشی بیش نبود می‌برد، و او را به اندیشه و می‌دارد، می‌گوید: «آیا انسان ندید که ما او را از نطفه آفریدیم و او (آن‌چنان قوی و نیرومند و صاحب قدرت و شعور و نطق شد که حتی به مجادله در برابر پروردگارش برخاست و) محاصمه‌کننده آشکاری شد؟! (أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ).

آری! این موجود ضعیف و ناتوان آن چنان قوی و نیرومند شد که به خود اجازه داد به پرخاشگری در برابر دعوت «الله» برخیزد، و گذشته و آینده خویش را به دست فراموشی بسپارد، و مصداق روشن «حَصِيمٌ مُّبِينٌ» شود.

(آیه ۷۸) - برای بی خبری او همین بس که «او مثلی برای ما زد (و به پندار خودش دلیل دندان شکنی پیدا کرد) و در حالی که آفرینش نخستین خود را به دست فراموشی سپرده گفت: چه کسی می تواند این استخوانها را زنده کند در حالی که پوسیده است؟! (وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ). منظور از ضرب المثل در اینجا بیان استدلال و ذکر مصداق به منظور اثبات یک مطلب کلی است.

جالب این که قرآن مجید با جمله کوتاه «وَ نَسِيَ خَلْقَهُ» تمام پاسخ او را داده است هر چند پشت سر آن توضیح بیشتر و دلائل افزونتر نیز ذکر کرده.

می گوید: اگر آفرینش خویش را فراموش نکرده بودی هرگز به چنین استدلال واهی و سستی دست نمی زدی، ای انسان فراموشکار! به عقب باز گرد، و آفرینش خود را بنگر، چگونه نطفه ناچیزی بودی، و هر روز لباس تازه ای از حیات بر تن تو پوشانید، تو دائماً در حال مرگ و معاد هستی، از جمادی مُردی نامی شدی، و از جهان نباتات نیز مُردی، از حیوان سرزدی، از عالم حیوان نیز مُردی، انسان شدی. اما توی فراموشکار همه اینها را به طاق نسیان زدی حال می پرسی چه کسی این استخوان پوسیده را زنده می کند؟!

این استخوان هرگاه کاملاً بپوسد تازه خاک می شود، مگر روز اول خاک نبود؟

(آیه ۷۹) - لذا بلافاصله به پیامبر اسلام ﷺ دستور می دهد که به این خیره سر مغرور و فراموشکار «بگو: کسی او را زنده می کند که در روز نخست او را ایجاد کرد» (قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ).

و اگر فکر می کنید این استخوان پوسیده وقتی که خاک شد و در همه جا پراکنده گشت چه کسی می تواند آن اجزا را بشناسد و از نقاط مختلف گردآوری

کند؟ پاسخ آن نیز روشن است «او از هر مخلوقی آگاه است» و تمام ویژگیهای آنها را می داند (وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ).

کسی که دارای چنین «علم» و چنان «قدرتی» است مسأله معاد و احیای مردگان مشکلی برایش ایجاد نخواهد کرد.

(آیه ۸۰) - رستاخیز انرژیها! در ادامه بحث پیرامون مسأله امکان معاد می فرماید: «همان کسی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید و شما به وسیله آن آتش می افروزید» قادر است که بر این استخوانهای پوسیده بار دیگر لباس حیات بپوشاند (الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ).

در این جا تفسیر دقیقی وجود دارد که به کمک دانشهای امروز بر آن دست یافته ایم که ما نام آن را رستاخیز انرژیها گذارده ایم. - البته تفسیرهای دیگر را نیز رد نمی کنیم.

**توضیح این که:** یکی از کارهای مهم گیاهان مسأله «کربن گیری» از هوا، و ساختن «سلولز نباتی» است. این سلولز یاخته های درختان و گیاهان - گاز کربن - را از هوا گرفته و آن را تجزیه می کنند، اکسیژن آن را آزاد ساخته، و کربن را در وجود خود نگاه می دارد، و سپس آن را با آب ترکیب کرده و چوب درختان را از آن می سازد.

ولی مسأله مهم این است که طبق گواهی علوم طبیعی هر ترکیب شیمیایی که انجام می یابد یا باید توأم با جذب انرژی اصی باشد و یا آزاد کردن آن - دقت کنید. بنابراین هنگامی که درختان به عمل کربن گیری مشغولند، طبق این قانون احتیاج به وجود یک انرژی دارند، و در اینجا از گرما و نور آفتاب به عنوان یک انرژی فعال استفاده می کنند.

به این ترتیب به هنگام تشکیل چوبهای درختان مقداری از انرژی آفتاب نیز در دل آنها ذخیره می شود و به هنگامی که چوبها را به اصطلاح می سوزانیم همان انرژی ذخیره شده آفتاب آزاد می گردد، زیرا بار دیگر «کربن» با «اکسیژن» هوا ترکیب شده و گاز کربن را تشکیل می دهد، و اکسیژن و ئیدروژن (مقداری آب)

آزاد می‌گردد.

و این که می‌گویند همهٔ انرژیها در کرهٔ زمین به انرژی آفتاب باز می‌گردد یکی از چهره‌هایش همین است.

اینجاست که به «رستاخیز انرژیها» می‌رسیم، و می‌بینیم نور و حرارتی که در این فضا پراکنده می‌شود و برگ درختان و چوبهای آنها را نوازش و پرورش می‌دهد هرگز نابود نشده است، بلکه تغییر چهره داده، و دور از چشم ما انسانها در درون ذرات چوب و شاخه و برگ درختان پنهان شده است، و هنگامی که یک شعلهٔ آتش به چوب خشکیده می‌رسد، رستاخیز آنها شروع می‌شود، و تمام آنچه از انرژی آفتاب در درخت پنهان بود در آن لحظه «حشر و نشورش» ظاهر می‌گردد، بی آنکه حتی به اندازهٔ روشنائی یک شمع در یک زمان کوتاه از آن کم شده باشد! - باز هم دقت کنید.

(آیه ۸۱) - او مالک و حاکم بر همه چیز است! بعد از ذکر دلایل معاد از طریق توجه دادن به آفرینش نخستین، و آفرینش آتش از درخت سبز این آیه مسأله را از طریق سومی تعقیب می‌کند و آن از طریق قدرت بی‌پایان خداست.

می‌فرماید: «آیا کسی که آسمانها و زمین را (با آن همه عظمت و عجایب و نظامات شگفت‌انگیز آفریده) توانایی ندارد که همانند این انسانهای خاک شده را بیافریند؟ (و آنها را به حیات و زندگی جدیدی بازگرداند) آری می‌تواند، و او آفرینندهٔ آگاه و داناست» (أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ).

(آیه ۸۲) - این آیه تأکیدی است بر آنچه در آیات قبل گذشت، تأکیدی است بر این حقیقت که هرگونه ایجاد در برابر اراده و قدرت او سهل و آسان است، ایجاد آسمانهای عظیم، و کرهٔ خاکی، با ایجاد یک حشره کوچک برای او یکسان است.

می‌فرماید: «فرمان او این است که هرگاه چیزی را اراده کند به آن می‌گوید: موجود باش! آن هم موجود می‌شود» همان‌گونه که خدا خواسته (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ

شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

همه چیز به یک اشاره و فرمان او بسته است و کسی که دارای چنین قدرتی است آیا جای این دارد که در احیاء مردگان به وسیله او تردید شود؟ آری! تعلق اراده او به چیزی همان، و موجود شدن آن همان است! و تعبیر به «أمر» و «قول» و جمله «كُنْ» همه توضیحی است برای مسأله خلق و ایجاد، و بیانگر تحقق سریع اشیا بعد از تعلق اراده الهی.

(آیه ۸۳) - این آیه که آخرین آیه سوره «یس» است به صورت یک نتیجه گیری کلی در مسأله مبدأ و معاد این بحث را به طرز زیبایی پایان می دهد. می گوید: «پس منزّه است خداوندی که ملکوت همه چیز در دست قدرت اوست و همه شما به سوی او باز می گردید» (فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

### نکته ها:

در اینجا نظر خوانندگان عزیز را به مباحث ششگانه زیر که بحث فشرده ای پیرامون مسائل معاد است، جلب می کنیم:

#### ۱ - اعتقاد به معاد یک امر فطری است

اگر انسان برای فنا آفریده شده بود باید عاشق «فنا» باشد، و از مرگ - هر چند مرگ به موقع - و در پایان عمر لذت برد، در حالی که می بینیم قیافه مرگ به معنی نیستی برای انسان در هیچ زمانی خوشایند نبوده، سهل است، با تمام وجودش از آن می گریزد!

کوشش برای باقی نگهداشتن جسم مردگان از طریق مومیایی کردن و ساختن مقابر جاویدانی همچون اهرام مصر، و دویدن دنبال آب حیات، و اکسیر جوانی، و آنچه مایه طول عمر است، دلیل روشنی از عشق سوزان انسان به مسأله بقا است. اگر ما برای فنا آفریده شدیم این علاقه به بقا چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ جز یک علاقه مزاحم و حداقل بیهوده و بی مصرف!

فراموش نکنید ما بحث معاد را بعد از پذیرش وجود خداوند حکیم و دانا دنبال می‌کنیم، ما معتقدیم هرچه او در وجود ما آفریده روی حساب است، بنابراین عشق به بقا نیز باید حسابی داشته باشد، و آن هماهنگی با آفرینش و جهان بعد از این عالم است.

به تعبیر دیگر اگر دستگاه آفرینش در وجود ما عطش را آفرید، دلیل بر این است که آبی در خارج وجود دارد، همچنین اگر غریزه جنسی و علاقه به جنس مخالف در انسان وجود دارد نشانه این است که جنس مخالفی در خارج هست، وگرنه جاذبه و کشش بدون چیزی که به آن مجذوب گردد با حکمت آفرینش سازگار نیست.

از سوی دیگر هنگامی که تاریخ بشر را از زمانهای دوردست و قدیمیترین ایام بررسی می‌کنیم نشانه‌های فراوانی بر اعتقاد راسخ انسان به زندگی پس از مرگ می‌یابیم.

آثاری که امروز از انسانهای پیشین - حتی انسانهای قبل از تاریخ - در دست ما است، مخصوصاً طرز دفن مردگان، کیفیت ساختن قبور، و حتی دفن اشیائی همراه مردگان، گواه بر این است که در درون وجدان ناآگاه آنها اعتقاد به زندگی بعد از مرگ نهفته بوده است.

یکی از روانشناسان معروف می‌گوید: «تحقیقات دقیق نشان می‌دهد که طوائف نخستین بشر دارای نوعی مذهب بوده‌اند، زیرا مردگان خود را به طرز مخصوص به خاک می‌سپردند و ابزار کارشان را در کنارشان می‌نهادند، و به این طریق عقیده خود را به وجود دنیای دیگر به ثبوت می‌رساندند.

اینها نشان می‌دهد که این اقوام زندگی پس از مرگ را پذیرفته بودند، هرچند در تفسیر آن راه خطا می‌پیمودند، و چنین می‌پنداشتند که آن زندگی درست شبیه همین زندگی است.

به هر حال این اعتقاد قدیمی ریشه‌دار را نمی‌توان ساده پنداشت و یا صرفاً نتیجه یک تلقین و عادت دانست.



از سوی سوم وجود محکمه درونی به نام «وجدان» گواه دیگری بر فطری بودن معاد است.

هر انسانی در برابر انجام کار نیک در درون وجدانش احساس آرامش می‌کند، آرامشی که گاه با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست.

و به عکس در برابر گناهان، مخصوصاً جنایات بزرگ، احساس ناراحتی می‌کند، تا آنجا که بسیار دیده شده دست به خودکشی می‌زند و یا خود را تسلیم مجازات و چوبه دار می‌کند، و دلیل آن راهائی از شکنجه وجدان می‌داند.

با این حال انسان از خود می‌پرسد: چگونه ممکن است عالم کوچکی همچون وجود من دارای چنین دادگاه و محکمه‌ای باشد، اما عالم بزرگ از چنین وجدان و دادگاهی تهی باشد؟

و به این ترتیب فطری بودن مسأله معاد و زندگی پس از مرگ از طرق مختلف بر ما روشن می‌شود.

از راه عشق عمومی انسانها به بقاء.

از طریق وجود این ایمان در طول تاریخ بشر.

و از راه وجود نمونه کوچک آن در درون جان انسان.

\* \* \*

## ۲- بازتاب معاد در زندگی انسانها

اعتقاد به عالم پس از مرگ و بقای آثار اعمال آدمی، و جاودانگی کارهای او اعم از خیر و شر، اثر بسیار نیرومندی بر فکر و اعصاب و عضلات انسانها می‌گذارد و به عنوان یک عامل مؤثری در تشویق به نیکیها و مبارزه با زشتیها می‌تواند مؤثر شود.

اثراتی که ایمان به زندگی پس از مرگ می‌تواند در اصلاح افراد فاسد و منحرف و تشویق افراد فداکار و مجاهد و ایثارگر بگذارد به مراتب بیش از اثرات دادگاهها و کیفرهای معمولی است چرا که مشخصات دادگاه رستاخیز با دادگاههای معمولی بسیار متفاوت است، در آن دادگاه نه تجدیدنظر وجود دارد، و نه زر و زور

روی فکر ناظرانش اثر می‌گذارد، نه ارائه مدارک دروغین در آن فایده‌ای دارد، و نه تشریفات آن نیازمند به طول زمان است.

قرآن مجید می‌گوید: «از روزی پرهیزید که هیچ‌کس بجای دیگری جزا داده نمی‌شود و نه شفاعتی از او پذیرفته خواهد شد و نه غرامت و بدل، و نه کسی به یاری او می‌آید». (بقره/۴۸)

و نیز می‌گوید: «هرکس از آنها که ظلم و ستم کرده، اگر تمامی روی زمین را در اختیار داشته باشد، در آن روز همه را برای نجات خویش می‌دهد، و هنگامی که عذاب الهی را می‌بینند پشیمانی خود را مکتوم می‌دارند (مبادا رسواتر شوند) و در میان آنها به عدالت داوری می‌شود و ستمی بر آنها نخواهد رفت». (یونس/۵۴)

و نیز می‌خوانیم: «هدف این است که خداوند هرکس را به آنچه انجام داده جزا دهد چرا که خداوند سریع الحساب است». (ابراهیم/۵۱)

به قدری حساب او سریع و قاطع است که طبق بعضی از روایات: «خداوند در یک چشم به هم زدن حساب همه را می‌رسد!»

به همین دلیل در قرآن مجید سرچشمه بسیاری از گناهان فراموش کردن روز جزا ذکر شده، آنجا که می‌فرماید: «بپشید آتش دوزخ را به خاطر اینکه ملاقات امروز را فراموش کردید». (الم سجده/۱۴)

حتی از پاره‌ای از تعبیرات استفاده می‌شود که انسان اگر گمانی در باره قیامت داشته باشد نیز از انجام بسیاری از اعمال خلاف خودداری می‌کند.

چنانکه در باره کم‌فروشان می‌فرماید: «آیا آنها گمان نمی‌کنند که برای روز بزرگی مبعوث می‌شوند». (مطففین/۴)

حماسه‌های جاویدانی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز در میدانهای جهاد می‌آفرینند، و گذشت و ایثار و فداکاری عظیمی که بسیاری از مردم در زمینه دفاع از کشورهای اسلامی و حمایت از محرومان و مستضعفان نشان می‌دهند، همه بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است، مطالعات دانشمندان و تجربیات مختلف نشان داده که این‌گونه پدیده‌ها در مقیاس وسیع و گسترده جز از

طریق عقیده‌ای که زندگی پس از مرگ در آن جای ویژه‌ای دارد امکان‌پذیر نیست. سربازی که منطقتش این است: «قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ؛ بگو: شما دشمنان در باره ما چه می‌اندیشید؟ جز رسیدن به یکی از دو خیر و سعادت و افتخار» (یا پیروزی بر شما و یا رسیدن به افتخار شهادت) (توبه / ۵۲) قطعاً سربازی است شکست‌ناپذیر.

چهره مرگ که برای بسیاری از مردم جهان وحشت‌انگیز است، و حتی از نام آن و هرچیز که آن را تداعی کند می‌گریزند، برای عقیده‌مندان به زندگی پس از مرگ نه تنها نازیبا نیست، بلکه دریچه‌ای به جهانی بزرگ، شکستن قفس و آزاد شدن روح انسان، گشوده شدن درهای زندان تن، و رسیدن به آزادی مطلق است.

اصولاً مسأله معاد بعد از مبدأ، خط فاصل فرهنگ خداپرستان و مادیین است، چرا که دو دیدگاه مختلف در اینجا وجود دارد:

دیدگاهی که مرگ را فنا و نابودی مطلق می‌بیند، و با تمام وجودش از آن می‌گریزد، چرا که همه چیز با آن پایان می‌گیرد. و دیدگاهی که مرگ را یک تولد جدید و گام نهادن به عالمی وسیع و پهناور و روشن، و پرگشودن در آسمان بیکران می‌شمرد.

طبیعی است که طرفداران این مکتب نه تنها از مرگ و شهادت در راه هدف ترس و وحشتی به خود راه نمی‌دهند، بلکه با الهام‌گرفتن از مکتب امیر مؤمنان علی علیه السلام که می‌فرماید: «به خدا سوگند فرزند ابی طالب علاقه‌اش به مرگ بیشتر است از کودک شیرخوار به پستان مادر» از مرگ در راه هدف استقبال می‌کنند.

و به همین دلیل هنگامی که ضربه شمشیر جنایتکار روزگار «عبدالرحمن بن ملجم» بر مغز مبارکش فرو نشست فرمود: «فُرْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ؛ به خدای کعبه، پیروز و رستگار و راحت شدم!»

کوتاه سخن اینکه ایمان به معاد از انسان ترسو و بی‌هدف، آدم شجاع و با شهامت و هدفداری می‌آفریند که زندگیش مملو از حماسه‌ها و ایثارها و پاکی و تقواست.

### ۳- دلایل عقلی معاد

گذشته از دلایل نقلی فراوانی که برای معاد در قرآن مجید آمده است و شامل صدها آیه در این زمینه می‌شود دلایل عقلی روشنی نیز بر این امر وجود دارد که بطور فشرده در اینجا قسمتی از آن یادآوری می‌شود:

**الف - برهان حکمت:** اگر زندگی این جهان را بدون جهان دیگر در نظر بگیریم پوچ و بی‌معنی خواهد بود، درست به این می‌ماند که زندگی دوران جنینی را بدون زندگی این دنیا فرض کنیم.

اگر قانون خلقت این بود که تمام جنینها در لحظه تولد خفه می‌شدند و می‌مردند چقدر دوران جنینی بی‌مفهوم جلوه می‌کرد؟ همچنین اگر زندگی این جهان بریده از جهان دیگر تصور شود این سردرگمی وجود خواهد داشت.

زیرا چه لزومی دارد که ما هفتادسال یا کمتر و بیشتر در این دنیا در میان مشکلات دست و پا زنیم؟ مدتی خام و بی‌تجربه باشیم «و تا پخته شود خامی، عمر تمام است!»

مدتی به دنبال تحصیل علم و دانش باشیم هنگامی که از نظر معلومات به جایی رسیدیم برف پیری بر سر ما نشسته!

تازه برای چه زندگی می‌کنیم؟ خوردن مقداری غذا و پوشیدن چند دست لباس و خوابیدن و بیدار شدنهای مکرر و ادامه دادن این برنامه خسته کننده تکراری را دهها سال؟!

آیا به‌راستی این آسمان گسترده، این زمین پهناور و این همه مقدمات و مؤخرات و این همه استادان و مربیان و این همه کتابخانه‌های بزرگ و این ریزه کاریهایی که در آفرینش ما و سایر موجودات به کار رفته، همه برای همان خوردن و نوشیدن و پوشیدن و زندگی مادی است؟

اینجاست که آنها که معاد را قبول ندارند، اعتراف به پوچی این زندگی می‌کنند و گروهی از آنها اقدام به خودکشی و نجات از این زندگی پوچ و بی‌معنی را مجاز و یا مایه افتخار می‌شمرند!

چگونه ممکن است کسی به خداوند و حکمت بی پایان او ایمان داشته باشد و زندگی این جهان را بی آنکه مقدمه‌ای برای زندگی جاویدان جهان دیگر باشد قابل توجه بشمرد؟

قرآن مجید می‌گوید: «آیا گمان کردید بیهوده آفریده شده‌اید و به سوی ما باز نمی‌گردید؟» (مؤمنون / ۱۱۵)

یعنی؛ اگر بازگشت به سوی خدا نبود زندگی این جهان عبث و بیهوده بود. آری در صورتی زندگی این دنیا مفهوم و معنی پیدا می‌کند و با حکمت خداوندی سازگار می‌شود که این جهان را مزرعه‌ای برای جهان دیگر و گذرگاهی برای آن عالم وسیع و کلاس تهیه و دانشگاهی برای جهان دیگر و تجارتخانه‌ای برای آن سرا بدانیم، همانگونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در کلمات پرمحتوایش در نهج البلاغه فرمود: «این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای آن‌کس که با آن به راستی رفتار کند و خانه تندرستی است برای آن‌کس که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی‌نیازی است برای آن‌کس که از آن توشه بگیرد، و محل اندرز است، برای آنکه از آن اندرز گیرد، مسجد دوستان خداست، نمازگاه فرشتگان پروردگار و محل نزول وحی الهی و تجارتخانه اولیاء حق است».

کوتاه سخن اینکه مطالعه و بررسی وضع این جهان به خوبی گواهی می‌دهد بر اینکه عالم دیگری پشت سر آن است: «شما نشئه اولی و آفرینش خود را در این دنیا دیدید چرا متذکر نمی‌شوید که از پی آن جهان دیگری است؟» (واقعه / ۶۲)

**ب - برهان عدالت:** دقت در نظام هستی و قوانین آفرینش نشان می‌دهد که همه چیز آن حساب شده است.

در سازمان تن ما آنچنان نظام عادلانه‌ای حکمفرماست که هرگاه کمترین تغییر و ناموزونی رخ می‌دهد سبب بیماری یا مرگ می‌شود، حرکات قلب ما، گردش خون ما، پرده‌های چشم ما و جزء جزء سلولهای تن ما مشمول همان نظام دقیق است که در کل عالم حکومت می‌کند. آیا انسان می‌تواند یک وصله ناچور در این عالم پهناور باشد؟

درست است که خداوند به انسان آزادی اراده و اختیار داده تا او را بیازماید و در سایه آن مسیر تکامل را طی کند، ولی اگر انسان از آزادی سوءاستفاده کرد، چه می‌شود؟ اگر ظالمان و ستمگران، گمراهان و گمراه‌کنندگان با سوءاستفاده از این موهبت الهی به راه خود ادامه دادند عدل خداوند چه اقتضا می‌کند؟

درست است که گروهی از بدکاران در این دنیا مجازات می‌شوند و به کیفر اعمال خود - یا لاقبل قسمتی از آن - می‌رسند، اما مسلماً چنان نیست که همه مجرمان، همه کیفر خود را ببینند، و همه پاکان و نیکان به پاداش اعمال خود در این جهان برسند، آیا ممکن است این دو گروه در کفه عدالت پروردگار یکسان باشند؟ به گفته قرآن مجید: «آیا کسانی را که در برابر قانون خدا به حق و عدالت

تسلیمند همچون مجرمان قرار دهیم، چگونه حکم می‌کنید؟» (قلم/ ۳۵ و ۳۶)

و در جای دیگر می‌فرماید: «آیا ممکن است پرهیزگاران را همچون فاجران

قرار دهیم؟» (ص/ ۲۸)

به هر حال تفاوت انسانها در اطاعت فرمان حق جای تردید نیست همان‌گونه که عدم کفایت دادگاه «مکافات این جهان» و «محکمه وجدان» و «عکس‌العملهای گناهان» برای برقراری عدالت نیز به تنهایی کافی به نظر نمی‌رسد، بنابراین باید قبول کرد که برای اجرای عدالت الهی لازم است محکمه و دادگاه عدل عامی باشد که سر سوزن کار نیک و بد در آنجا حساب شود وگرنه اصل عدالت تأمین نخواهد شد. بنابراین باید پذیرفت که قبول عدل خدا مساوی است با قبول وجود معاد و رستاخیز، قرآن مجید می‌گوید: «ما ترازوهای عدالت را در روز قیامت برپا می‌کنیم». (انبیاء/ ۴۷)

و نیز می‌فرماید: «در روز قیامت در میان آنها به عدالت حکم می‌شود و ظلم

و ستمی بر آنها نخواهد شد». (یونس/ ۵۴)

**ج - برهان هدف:** برخلاف پندار مادیین، در جهان بینی الهی، برای آفرینش انسان هدفی بوده است که در تعبیرات فلسفی از آن به «تکامل» و در لسان قرآن و حدیث گاهی از آن به قرب به خدا و یا عبادت و بندگی تعبیر شده است: «من جنّ

وانس را نیافریدم مگر به این منظور که مرا پرستش کنند» و در سایه عبادت و بندگی کامل شوند و به حریم قرب من راه یابند. (ذاریات / ۵۶)

آیا اگر مرگ پایان همه چیز باشد این هدف بزرگ تأمین می‌گردد؟  
بدون شک پاسخ این سؤال منفی است.

باید جهانی بعد از این جهان باشد و خط تکامل انسان در آن ادامه یابد، و محصول این مزرعه را در آنجا درو کند، و حتی در جهان دیگر نیز این سیر ادامه یابد تا هدف نهایی تأمین شده باشد.

خلاصه اینکه تأمین هدف آفرینش بدون پذیرش معاد ممکن نیست و اگر ارتباط این زندگی را از جهان پس از مرگ قطع کنیم همه چیز شکل معما به خود می‌گیرد و پاسخی برای چراها نخواهیم داشت.

**د - برهان نفی اختلاف:** بی‌شک همه ما از اختلافاتی که در میان مکتبها و مذهبها در این جهان وجود دارد رنج می‌بریم، و همه آرزو می‌کنیم روزی این اختلافات برچیده شود در حالی که همه قرائن نشان می‌دهد که این اختلافات در طبیعت زندگی این دنیا حلول کرده، و حتی از دلائلی استفاده می‌شود که بعد از قیام حضرت مهدی - عج - آن برپاکننده حکومت واحد جهانی هرچند بسیاری از اختلافات حل خواهد شد ولی باز اختلاف مکتبها به کلی برچیده نمی‌شود، و به گفته قرآن مجید: «یهود و نصارا تا دامنه قیامت به اختلافاتشان باقی خواهند ماند.» (مائده / ۱۴)

ولی خداوندی که همه چیز را به سوی وحدت می‌برد سرانجام به اختلافات پایان خواهد داد، و چون با وجود پرده‌های ضخیم عالم ماده این امر بطور کامل در این دنیا امکان پذیر نیست، می‌دانیم در جهان دیگری که عالم بروز و ظهور است سرانجام این مسأله عملی خواهد شد، و حقایق آنچنان آفتابی می‌گردد که اختلاف مکتب و عقیده به کلی برچیده می‌شود.

جالب اینکه در آیات متعددی از قرآن مجید روی این مسأله تکیه شده است، در یک جا می‌فرماید: «خداوند در روز قیامت در میان آنها داوری می‌کند در آنچه با

هم اختلاف داشتند». (بقره/ ۱۱۳)

و در جای دیگر می‌فرماید: «آنها سوگند مؤکد یاد کردند که خداوند کسانی را که می‌میرند هرگز زنده نمی‌کند، ولی چنین نیست. این وعده قطعی خداست (که همه آنها را زنده کند) ولی اکثر مردم نمی‌دانند هدف این است که آنچه را در آن اختلاف داشتند برای آنها روشن سازد تا کسانی که منکر شدند بدانند دروغ می‌گفتند». (نحل/ ۳۸ و ۳۹)

\* \* \*

#### ۴- قرآن و مسئله معاد

بعد از مسئله توحید که اساسی‌ترین مسئله در تعلیمات انبیاء است مسئله معاد با ویژگیها و آثار تربیتی و فرهنگی در درجه اول قرار دارد، لذا در بحثهای قرآنی بیشترین آیات را بعد از توحید و خداشناسی به خود اختصاص داده است. مباحث قرآنی معاد گاه به صورت استدلالهای منطقی است و گاه به صورت بحثهای خطابی و تلقینات مؤثر و کوبنده که گاه از شنیدن آن مو بر بدن انسان راست می‌شود، و لحن صادقانه کلام چنان است که همچون استدلال در اعماق جان و روح انسان نفوذ می‌کند.

در بخش اول، یعنی استدلال منطقی، قرآن بیشتر روی موضوع امکان معاد تکیه می‌کند، چرا که منکران غالباً آن را محال می‌پنداشتند، و معتقد بودند معاد آن هم به صورت «معاد جسمانی» که مستلزم بازگشت اجسام پوسیده و خاک شده به حیات و زندگی نوین است، امکان‌پذیر نیست.

در این بخش، قرآن از طرق کاملاً گوناگون و متنوع وارد می‌شود، و طریقی که همه به یک جا ختم می‌گردد و آن مسئله «امکان عقلی معاد» است. گاه زندگی نخستین را در نظر انسان مجسم می‌کند، و در یک عبارت کوتاه و گویا و روشن می‌گوید:

«همان‌گونه که شما را از آغاز آفرید باز می‌گردید». (اعراف/ ۲۹)

گاه زندگی و مرگ گیاهان، و رستاخیز آنها را که همه سال با چشم می‌بینیم



مجسم کرده و در پایان آن می‌گوید: رستاخیز شما نیز همین‌گونه است.

«ما از آسمان آب پریرکتی فرستادیم و به وسیله آن باغهای سرسبز رویاندیم و دانه‌های درو شده... و به وسیله آن سرزمین مرده‌ای را زنده کردیم، رستاخیز (شما) نیز همین‌گونه است؟» (ق/۹ تا ۱۱)

در جای دیگر می‌گوید: «خداوند همان کسی است که بادها را فرستاد تا ابرها را به حرکت درآورند و آن را به سوی سرزمین مرده راندیم و به وسیله آن زمین را بعد از مرگش حیات بخشیدیم، رستاخیز نیز چنین است!» (فاطر/۹)

گاه مسأله قدرت خداوند را در آفرینش آسمانها و زمین مطرح کرده، می‌گوید: «آیا نمی‌دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفرید و از آفرینش آنها خسته نشد قادر است که مردگان را زنده کند؟ آری او بر هر چیز تواناست». (احقاف/۳۳)

و گاه رستاخیز انرژیها و بیرون پریدن آتش از درون درخت سبز را به عنوان نمونه‌ای از قدرت او، و قرار گرفتن آتش در دل آب، مطرح کرده، می‌گوید: «آن خدایی مردگان را لباس حیات می‌پوشاند که از درخت سبز برای شما آتش آفرید!» (یس/۸۰)

گاه زندگی جنینی را در نظر انسان مجسم می‌سازد و می‌گوید: «ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید فراموش نکنید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از علقه (خون بسته شده) سپس از مضغه (پاره گوشتی همچون گوشت جویده شده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بی شکل. هدف این است که ما برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنینهایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران نگاه می‌داریم، سپس شما را به صورت طفلی به عالم دنیا می‌فرستیم». (حجّ/۵)

و بالاخره گاه شیخ رستاخیز را در خوابهای طولانی - خوابهایی که برادر مرگ است بلکه از جهاتی خود مرگ باشد - مانند خواب سیصد و نود ساله اصحاب کهف نشان می‌دهد، و بعد از شرح جالب و زیبایی پیرامون خواب و بیداری آنها می‌فرماید: «این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم تا بدانند وعده رستاخیز

خداوند حق است و در قیام قیامت تردیدی نیست». (کف/ ۲۱)

این شش راه مختلف است که در لابه‌لای آیات قرآن برای بیان امکان معاد مطرح شده است.

علاوه بر این داستان مرغان چهارگانه ابراهیم (بقره/ ۲۶۰) و سرگذشت عزیز (بقره/ ۲۵۹) و داستان کشته‌ای از بنی اسرائیل (بقره/ ۷۳) که هرکدام یک نمونه تاریخی برای این مسأله است شواهد و دلائل دیگری است که قرآن در این زمینه ذکر می‌کند.

کوتاه سخن اینکه ترسیمی که قرآن مجید از معاد و چهره‌های آن و مقدمات و نتایج آن دارد، و دلائل گویایی که در این زمینه مطرح کرده است به قدری زنده و قانع‌کننده است که هرکس کمترین بهره‌ای از وجدان بیدار داشته باشد تحت تأثیر عمیق آن قرار می‌گیرد.

\* \* \*

## ۵- معاد جسمانی

منظور از معاد جسمانی این نیست که تنها جسم در جهان دیگر بازگشت می‌کند، بلکه هدف این است که روح و جسم توأماً مبعوث می‌شود، و به تعبیر دیگر بازگشت روح مسلم است، گفتگو از بازگشت جسم است.

جمعی از فلاسفه پیشین تنها به معاد روحانی معتقد بودند، و جسم را مرکبی می‌دانستند که تنها در این جهان با انسان است، و بعد از مرگ از آن بی‌نیاز می‌شود، آن را رها می‌سازد و به عالم ارواح می‌شتابد.

ولی عقیده علمای بزرگ اسلام این است که معاد در هر دو جنبه روحانی و جسمانی صورت می‌گیرد. در اینجا بعضی مقید به خصوص جسم سابق نیستند، و می‌گویند: خداوند جسمی را در اختیار روح می‌گذارد، و چون شخصیت انسان به روح اوست این جسم جسم او محسوب می‌شود!

در حالی که محققین معتقدند همان جسمی که خاک و متلاشی گشته، به فرمان خدا جمع‌آوری می‌شود، و لباس حیات نوینی بر آن می‌پوشاند، و این

عقیده‌ای است که از متون آیات قرآن مجید گرفته شده است.

شواهد معاد جسمانی در قرآن مجید آن قدر زیاد است که بطور یقین می‌توان گفت: آنها که معاد را منحصر در روحانی می‌دانند کمترین مطالعه‌ای در آیات فراوان معاد نکرده‌اند و گرنه جسمانی بودن معاد در آیات قرآن به قدری روشن است که جای هیچ‌گونه تردید نیست.

همین آیاتی که در آخر سوره یس خواندیم به وضوح بیانگر این حقیقت است چرا که مرد عرب بیابانی تعجبش از این بود که این استخوان پوسیده را که در دست دارد چه کسی می‌تواند زنده کند؟

و قرآن با صراحت در پاسخ او می‌گوید: «بگو: همین استخوان پوسیده را خدایی که روز نخست آن را ابداع و ایجاد کرد زنده می‌کند».

تمام تعجب مشرکان و مخالفت آنها در مسأله معاد بر سر همین مطلب بود که: «چگونه وقتی ما خاک شدیم و خاکهای ما در زمین گم شد، دوباره لباس حیات در تن می‌کنیم؟» (الم سجده ۱۰/)

آنها می‌گفتند: «چگونه این مرد به شما وعده می‌دهد وقتی که مردید و خاک شدید بار دیگر به زندگی باز می‌گردید». (مؤمنون ۳۵/)

آنها به قدری از این مسأله تعجب می‌کردند که اظهار آن را نشانه جنون و یا دروغ بر خدا می‌پنداشتند.

کافران گفتند: «مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می‌دهد هنگامی که کاملاً خاک و پراکنده شدید دیگر بار آفرینش جدیدی می‌یابید». (سبا ۷/ و ۸/)

به همین دلیل عموماً استدلالات قرآن در باره امکان معاد بر محور همین معاد جسمانی دور می‌زند، و بیانات ششگانه‌ای که در فصل قبل گذشت همه شاهد و گواه این مدعاست.

بعلاوه قرآن کراراً خاطر نشان می‌کند که شما در قیامت از قبرها خارج می‌شوید (یس / ۵۱ - قمر / ۷) قبرها مربوط به معاد جسمانی است.

داستان مرغهای چهارگانه ابراهیم، و همچنین داستان عذیر و زنده شدن او

بعد از مرگ، و ماجرای مقتول بنی اسرائیل، همه با صراحت از معاد جسمانی سخن می‌گویند.

توصیف‌های زیادی که قرآن مجید از مواهب مادی و معنوی بهشت کرده، همه نشان می‌دهد که معاد هم در مرحله جسم و هم در مرحله روح تحقق می‌پذیرد، وگرنه حور و قصور و انواع غذاهای بهشتی و لذائذ مادی در کنار مواهب معنوی معنی ندارد.

به هر حال ممکن نیست کسی کمترین آگاهی از منطق و فرهنگ قرآن داشته باشد و معاد جسمانی را انکار کند، و به تعبیر دیگر انکار معاد جسمانی از نظر قرآن مساوی است با انکار اصل معاد!

علاوه بر این دلائل نقلی، شواهد عقلی نیز در این زمینه وجود دارد که اگر بخواهیم وارد آن شویم سخن به درازا می‌کشد.

\* \* \*

## ۶- بهشت و دوزخ

بسیاری چنین می‌پندارند که عالم پس از مرگ کاملاً شبیه این جهان است، منتهی در شکلی کاملتر و جالبتر.

ولی قرائن زیادی در دست داریم که نشان می‌دهد فاصله زیادی از نظر کیفیت و کمیت میان این جهان و آن جهان است، حتی اینکه اگر این فاصله را به تفاوت میان عالم کوچک جنین با این دنیای وسیع تشبیه می‌کنیم باز مقایسه کاملی به نظر نمی‌رسد.

طبق صریح بعضی از روایات در آنجا چیزهایی است که چشمی ندیده و گوش‌ی نشنیده، و حتی از فکر انسانی خطور نکرده است.

قرآن مجید می‌گوید: «هیچ انسانی نمی‌داند چه چیزهایی که مایه روشنی چشم است برای او پنهان نگهداشته شده». (سجده/ ۱۷)

نظامات حاکم بر آن جهان نیز با آنچه در این عالم حاکم است کاملاً تفاوت دارد. در اینجا افراد به عنوان شهود در دادگاه حاضر می‌شوند ولی در آنجا دست

و پا و حتی پوست تن شهادت می‌دهد. (یس / ۶۵ - فصلت / ۲۱)

به هر حال آنچه در باره جهان دیگر گفته شود تنها شبیحی از دور در نظر ما مجسم می‌کند، و اصولاً الفبای ما و فرهنگ فکری ما در این جهان قادر به توصیف حقیقی آن نیست و از اینجا به بسیاری از سوالات در زمینه بهشت و دوزخ و چگونگی نعمتها و عذابهایش پاسخ داده خواهد شد.

همین قدر می‌دانیم بهشت کانون انواع مواهب الهی اعم از مادی و معنوی است، و دوزخ کانونی است از شدیدترین عذابها در هر دو جهت.

اما در مورد جزئیات این دو، قرآن اشاراتی دارد که ما به آن مؤمن هستیم اما تفصیل آنرا تا کسی نبیند نمی‌داند!



«پایان سوره یس»

## سوره صافات [۳۷]

این سوره در «مکه» نازل شده، و ۱۸۲ آیه است

**محتوای سوره:** بطورکلی محتوای این سوره در پنج بخش خلاصه می‌شود  
بخش اول: بحثی پیرامون گروههایی از ملائکه و فرشتگان خداوند، و در مقابل آنها گروهی از شیاطین سرکش و سرنوشت آنها را مطرح می‌سازد.  
بخش دوم: از کفار، و انکارشان نسبت به نبوت و معاد، و عاقبت کار آنها در قیامت سخن می‌گوید، و گرفتاری تمام آنها در چنگال عذاب الهی، و نیز بخشی از نعمتهای مهم بهشتی و لذات و زیباییها و شادکامیهای بهشتیان را شرح می‌دهد.  
بخش سوم: قسمتی از تاریخ انبیای بزرگی، مانند «نوح» و «ابراهیم» و «اسحاق» و «موسی» و «هارون» و «الیاس» و «لوط» و «یونس» را به صورت فشرده و در عین حال بسیار مؤثر و نافذ بازگو می‌کند، ولی بحث درباره «ابراهیم» قهرمان بت‌شکن، مشروحتر آمده است.  
بخش چهارم: از یکی از انواع شرک که می‌توان آن را «بدترین نوع شرک» دانست یعنی؛ اعتقاد به رابطه خویشاوندی میان خداوند و جن و خداوند و فرشتگان بحث می‌کند.  
و سرانجام بخش پنجم که آخرین بخش این سوره است، و در چند آیه کوتاه مطرح شده، پیروزی لشکر حق را بر لشکر کفر و شرک و نفاق، و گرفتار شدن آنها را در چنگال عذاب الهی، ضمن تنزیه و تقدیس پروردگار بیان می‌دارد.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: «کسی که سوره صافات را بخواند به عدد هر جن و شیطانی ده حسنه به او داده می شود، و شیاطین متمرّد از او فاصله می گیرند، و از شرک پاک می شود و دو فرشته ای که مأمور حفظ او هستند در قیامت درباره او شهادت می دهند که به رسولان خداوند ایمان داشته است».

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین می خوانیم: «کسی که سوره صافات را در هر روز جمعه بخواند از هر آفتی محفوظ می ماند، و هر بلائی در زندگی دنیا از او دفع می گردد، خداوند وسیعترین روزی را در اختیارش می گذارد، و او را در مال و فرزندان و بدن، گرفتار زیانهای شیطان رجیم و گردنکشان عنود نمی سازد، و اگر در آن روز و شب از دنیا برود خداوند او را شهید مبعوث می کند، و شهید می میراند، و او را در بهشت با شهدا هم درجه می سازد».

هدف از تلاوت، اندیشه و سپس اعتقاد و بعد از آن عمل است، و بدون شک کسی که تلاوت این سوره را با این کیفیت انجام دهد هم از شر شیاطین محفوظ خواهد ماند، هم از شرک پاک می گردد، و با داشتن اعتقاد صحیح و اعمال صالح در زمره شهیدان قرار خواهد گرفت.

ضمناً نامگذاری این سوره به نام «صافات» به مناسبت آیه اول آن است.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - فرشتگانی که آماده انجام مأموریتند: این سوره نخستین سوره از قرآن مجید است که اولین آیات آن با سوگندها شروع می شود، سوگندهائی اندیشه انگیز، که فکر انسان را همراه خود به جوانب مختلف این جهان می کشاند. درست است که خداوند از همه راستگویان راستگوتر است، و نیازی به سوگند ندارد، ولی توجه به دو نکته مشکل سوگند را در تمام آیات قرآن که از این به بعد گهگاه با آن سروکار داریم حل خواهد کرد.

نخست این که: همیشه سوگند به امور پرارزش و مهم یاد می کنند، بنابراین

سوگندهای قرآن دلیل بر عظمت و اهمیت اموری است که به آنها سوگند یاد شده. دیگر این که سوگند همیشه برای تأکید است، و دلیل بر این است که اموری که برای آن سوگند یاد شده از امور کاملاً جدی و مؤکد است. به هر حال در آغاز این سوره به نام سه گروه برخورد می‌کنیم که به آنها سوگند یاد شده است.

نخست می‌فرماید: «قسم به آنها که صف کشیده‌اند و صفوف خود را منظم ساخته‌اند!» (وَالصَّافَّاتِ صَفًّا).

(آیه ۲) - «همانها که قویاً نهی می‌کنند و باز می‌دارند» (فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا).

(آیه ۳) - «و آنها که پی در پی تلاوت ذکر می‌کنند» (فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا).

معروف و مشهور آن است که توصیفات فوق اوصافی است برای گروههایی از فرشتگان.

گروههایی که برای انجام فرمان الهی در عالم هستی به صف ایستاده و آماده فرمانند.

گروههایی از فرشتگان که انسانها را از معاصی و گناه باز می‌دارند، و سوسه‌های شیاطین را در قلوب آنها خنثی می‌کنند، و یا مأمور ابرهای آسمانند و آنها را به هر سو می‌رانند و آماده آبیاری سرزمینهای خشک می‌کنند. و بالاخره گروههایی از فرشتگان که آیات کتب آسمانی را به هنگام نزول وحی بر پیامبران می‌خوانند.

(آیه ۴) - اکنون ببینیم این سوگندهای پرمحتوا سوگند به صفوف فرشتگان و انسانها برای چه منظوری بوده است؟

آیه شریفه این مطلب را روشن ساخته، می‌گوید: «معبود شما مسلماً یکتاست» (إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ).

سوگند به آن مقدساتی که گفته شد که بتها همه بر بادند، و هیچ‌گونه شریک و شبیه و نظیری برای پروردگار نیست.

(آیه ۵) - سپس می‌افزاید: «همان پروردگار آسمانها و زمین و آنچه



در میان آن دو قرار دارد، و پروردگار مشرقها! «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ».

خورشید آسمان در هر روز از سال از نقطه‌ای غیر از نقطه روز قبل و بعد طلوع می‌کند، و فاصله این نقاط با یکدیگر آنقدر منظم و دقیق است که حتی یک هزارم ثانیه کم و زیاد نمی‌شود، و هزاران هزار سال است که نظم «مشارق شمس» برقرار می‌باشد. در طلوع و غروب ستارگان دیگر نیز همین نظام حکمفرماست.

(آیه ۶) - پاسداری آسمان از نفوذ شیاطین! در آیات گذشته سخن از صفوف مختلف فرشتگان الهی بود و در اینجا از نقطه مقابل آنها، یعنی گروههای شیاطین و سرنوشت آنها، سخن می‌گویید، و می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای ابطال اعتقاد جمعی از مشرکان که شیاطین و جن را معبود خود قرار می‌دادند.

نخست می‌گوید: «ما آسمان نزدیک [=پائین] را با ستارگان آراستیم» (إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ).

به راستی منظره ستارگان آسمان آنقدر زیباست که هرگز چشم از دیدن آن خسته نمی‌شود، بلکه خستگی را از تمام وجود انسان بیرون می‌کند هر چند این مسائل در عصر و زمان ما برای شهرنشینانی که در دود کارخانه‌ها غوطه‌ورند، و طبعاً آسمانی تاریک و سیاه دارند چندان مفهوم نیست، ولی روستائینان هنوز می‌توانند ناظر این گفته قرآنی یعنی تزیین آسمان با ستارگان درخشان باشند.

(آیه ۷) - در این آیه به محفوظ بودن صحنه آسمان از نفوذ شیاطین اشاره کرده، می‌گوید: «ما آن را از هر شیطان خبیث و عاری از خیر و نیکی حفظ کردیم» (وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مُارِدٍ).

(آیه ۸) - سپس می‌افزاید: «آنها نمی‌توانند به (سخنان) فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند (و هرگاه چنین کنند) از هر سو هدف (تیرهای شهاب) قرار می‌گیرند!» (لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ).

(آیه ۹) - آری «آنها به شدت به عقب رانده می‌شوند (و از صحنه آسمان طرد می‌گردند) و برای آنان مجازاتی دائم است» (دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ).

اشاره به این که نه تنها شیاطین از نزدیک شدن به عرصه آسمان منع و طرد می‌شوند بلکه سرانجام گرفتار عذاب دائم نیز می‌گردند.

(آیه ۱۰) - در این آیه به گروهی از شیاطین سرکش و جسور اشاره می‌کند که قصد صعود به عرصه بلند آسمان می‌کنند، می‌فرماید: «مگر آنها که در لحظه‌ای کوتاه برای استراق سمع به آسمان نزدیک شوند که شهاب ثاقب آنها را تعقیب می‌کند» و می‌سوزاند (إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ).

«شِهَاب» در اصل به معنی شعله‌ای است که از آتش افروخته زبانه می‌کشد، و به شعله‌های آتشی که در آسمان به صورت خط ممتد دیده می‌شود نیز می‌گویند.

می‌دانیم اینها ستاره نیستند، بلکه شبیه ستارگانند، قطعات سنگهای کوچکی هستند که در فضا پراکنده‌اند، و هنگامی که در حوزه جاذبه زمین قرار گیرند به سوی زمین جذب می‌شوند، و بر اثر سرعت و شدت برخورد آنها با هوای اطراف زمین مشتعل و برافروخته می‌شوند.

«ثَاقِب» به معنی نافذ و سوراخ‌کننده است، و در اینجا اشاره به این است که به هر موجودی اصابت کند آن را سوراخ کرده و آتش می‌زند.

(آیه ۱۱) - آنها که هرگز حق را پذیرا نمی‌شوند! قرآن همچنان مسأله رستاخیز و مخالفت منکران لجوج را تعقیب می‌کند و به دنبال بحث گذشته از قدرت خداوند و خالق آسمان و زمین بر همه چیز می‌فرماید: «از آنها بپرس آیا آفرینش (و معاد) آنان سخت‌تر است یا آفرینش فرشتگان» و آسمانها و زمین (فَأَسْتَفْتِيَهُمْ أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا).

آری «ما آنها را از گِل چسبنده‌ای آفریدیم»! (إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ). گویا مشرکان که منکر معاد بودند بعد از شنیدن آیات گذشته در مورد آفرینش آسمان و زمین و فرشتگان اظهار داشتند، آفرینش ما از آن مهمتر است.

قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: آفرینش انسانها در مقابل آفرینش زمین و آسمان پهناور و فرشتگانی که در این عوالم هستند چیز مهمی نیست، چراکه مبدأ آفرینش

انسان یک مشت خاک چسبنده بیش نبوده است.

زیرا مبدأ آفرینش انسان نخست «خاک» بود سپس با «آب» آمیخته شد، کم‌کم به «صورت لجن بدبوئی» درآمد و بعد به صورت «گل چسبنده‌ای» شد و با این بیان میان تعبیرات گوناگون در آیات قرآن مجید جمع می‌شود.

(آیه ۱۲) - سپس می‌افزاید: «تواز (انکار آنها نسبت به معاد) تعجب می‌کنی ولی آنها (معاد را) مسخره می‌کنند» (بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ).

تو آنقدر با قلب پاکت مسأله را واضح می‌بینی که از انکار آن در شگفتی فرو می‌روی، و اما این ناپاک دلان آنقدر آن را محال می‌شمرند که به استهزا برمی‌خیزند. (آیه ۱۳) - عامل این زشتکاریها تنها نادانی و جهل نیست، بلکه لجاجت و عناد است، لذا «هنگامی که به آنها یادآوری شود (یادآوری دلائل معاد و مجازات الهی) هرگز متذکر نمی‌گردند» و همچنان به راه خویش ادامه می‌دهند (وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ).

(آیه ۱۴) - حتی از این بالاتر «هرگاه معجزه‌ای (از معجزات تو) را ببینند (نه تنها به سخریه و استهزا می‌پردازند بلکه) دبگران را نیز به مسخره کردن وا می‌دارند!» (وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ).

(آیه ۱۵) - «و می‌گویند: این فقط سحر آشکاری است» و نه چیز دیگر! (وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

(آیه ۱۶) - آیا ما و پدرانمان زنده می‌شویم؟ قرآن همچنان گفتگوهای منکران معاد و پاسخ به آنها را ادامه می‌دهد.

نخست استبعاد منکران رستاخیز را به این صورت منعکس می‌کند: آنها می‌گفتند: «آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟» (أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ءَأِنَّا لَمَبْعُوثُونَ).

(آیه ۱۷) - و از این بالاتر این که «و آیا پدران نخستین ما نیز برانگیخته می‌شوند؟» (أَوَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ).

همانها که جز مشت استخوان پوسیده، یا خاکهای پراکنده وجودشان باقی

نمانده است، چه کسی می‌تواند این اجزای متفرق را جمع کند؟ و چه کسی می‌تواند لباس حیات بر آنان بپوشاند؟

اما این کوردلان فراموش کرده بودند که روز نخست همه خاک بودند، و از خاک آفریده شدند، اگر در قدرت خدا شک داشتند باید بدانند خداوند یک بار قدرت خود را به اینها نشان داده بود، و اگر در قابلیت خاک مردد بودند، آن هم یک بار به ثبوت رسیده بود.

(آیه ۱۸) - سپس قرآن به کوبنده‌ترین پاسخها در برابر آنها پرداخته، به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «به آنها بگو: آری (همه شما، و نیاکانتان مبعوث می‌شوید) در حالی که ذلیل و خوار و کوچک خواهید بود»؟! «قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ».

(آیه ۱۹) - گمان می‌کنید زنده کردن شما و همه پیشینیان برای خداوند قادر و توانا کار مشکلی است، و عمل مهم سنگینی می‌باشد؟ نه «تنها یک صیحه عظیم (از ناحیه مأمور پروردگار زده می‌شود) ناگهان همه (از قبرها برمی‌خیزند، و جان می‌گیرند و با چشم خود صحنه محشر را که تا آن روز تکذیب می‌کردند) نگاه می‌کنند»! «فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ».

(آیه ۲۰) - اینجاست که ناله این مشرکان مغرور و خیره‌سر که نشانه ضعف و زبونی و بیچارگی آنهاست برمی‌خیزد، «و می‌گویند: ای وای بر ما این روز جزاست»! «وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ».

آری! هنگامی که چشمشان به دادگاه عدل الهی، و شهود و قضات این دادگاه، و علائم و نشانه‌های مجازات می‌افتد بی‌اختیار ناله و فریاد سر می‌دهند و با تمام وجود اعتراف به حقانیت رستاخیز می‌کنند، اعترافی که نمی‌تواند هیچ مشکلی را برای آنها حل کند.

(آیه ۲۱) - اینجاست که از ناحیه خداوند یا فرشتگان او به آنها خطاب می‌شود آری «امروز همان روز جدائی است که شما آن را تکذیب می‌کردید» (هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ). جدائی حق از باطل، جدائی صفوف بدکاران از

نیکوکاران، و روز داوری پروردگار بزرگ.

طبیعت این دنیا آمیزش و اختلاط حق و باطل است، در حالی که طبیعت رستاخیز جدائی این دو از یکدیگر می باشد.

(آیه ۲۲) - سپس خداوند به فرشتگانی که مأمور کوچ دادن مجرمان به دوزخند فرمان می دهد: «ظالمان و هم‌ردیفان آنها و آنچه را می پرستیدند جمع آوری کنید» (أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ).

(آیه ۲۳) - آری آنچه را «جز خدا (می پرستیدند) حرکت دهید و به سوی دوزخ هدایتشان کنید!» (مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ).

آری! یک روز به سوی «صراط مستقیم» هدایت شدند ولی پذیرا نگشتند، اما امروز باید به «صراط جحیم» هدایت شوند و مجبورند بپذیرند! این سرزنشی است گرانبار که اعماق روح آنها را می سوزاند.

(آیه ۲۴) - دانستیم که فرشتگان مجازات، ظالمان و همفکران آنها را به ضمیمهٔ بتها و مبعودان دروغین یک‌جا کوچ می دهند و به سوی جادهٔ جهنم هدایت می کنند.

در ادامهٔ این سخن قرآن می گوید: در این هنگام خطاب صادر می شود «آنها را متوقف سازید چون باید مورد بازپرسی قرار گیرند» (وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ).

آری! در این که پیرامون چه چیز سؤال می شود؟ در روایت معروفی که از طرق اهل سنت و شیعه نقل شده آمده است که از «ولایت علی علیه السلام سؤال می شود». ولی این یک مصداق روشن است، چرا که در آن روز از همه چیز سؤال می شود، از عقائد، از توحید، و ولایت، از گفتار و کردار، و از نعمتها و مواهبی که خدا در اختیار انسان گذارده است.

(آیه ۲۵) - به هر حال این دوزخیان بینوا که به مسیر جهنم هدایت می شوند دستشان از همه جا بریده و کوتاه می گردد، در این هنگام به آنها گفته می شود شما که در دنیا در مشکلات به هم پناه می بردید، و از یکدیگر کمک می گرفتید «چرا در اینجا از هم یاری نمی طلبید؟! (مَالِكُمْ لَا تَنَصَّرُونَ).

آری! تمام تکیه گاههایی که در دنیا برای خود می پنداشتید همه در اینجا ویران گشته است، نه از یکدیگر می توانید کمک بگیرید، و نه معبودهایتان به یاری شما می شتابند، که آنها خود نیز بیچاره و گرفتارند.

(آیه ۲۶) - در این آیه می افزاید: «بلکه آنها در آن روز در برابر فرمان خدا تسلیم و خاضعند» و قدرت هیچ گونه اظهار وجود تا چه رسد به مخالفت ندارند (بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ).

(آیه ۲۷) - اینجاست که آنها به سرزنش یکدیگر برمی خیزند و هریک اصرار دارد گناه خویش را به گردن دیگری بیندازد، دنباله روان، رؤسا و پیشوایان خود را مقصر می شمردند، و پیشوایان پیروان خود را، و در این حال «رو به یکدیگر کرده و از هم می پرستند...» (وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ).

(آیه ۲۸) - پیروان گمراه به پیشوایان گمراه کننده خود «می گویند: (شما رهبران گمراهی بودید که به ظاهر) از طریق خیرخواهی و نیکی وارد شدید» اما جز فریب چیزی در کارتان نبود! (قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ).

ما که به حکم فطرت طالب نیکیها و پاکيها و سعادتها بودیم دعوت شما را لیبیک گفتیم، آری تمام گناهان ما به گردن شما است، ما جز حسن نیت و پاکدلی سرمایه ای نداشتیم و شما دیوسیرتان دروغگو نیز جز فریب و نیرنگ چیزی در بساط نداشتید!

(آیه ۲۹) - به هر حال پیشوایان آنها نیز سکوت نخواهند کرد و در پاسخ «می گویند: شما خودتان اهل ایمان نبودید» تقصیر ما چیست! (قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ).

اگر مزاج شما آماده انحراف نبود، اگر شما خود طالب شر و شیطنت نبودید، کجا به سراغ ما می آمدید؟ چرا به دعوت انبیا و نیکان و پاکان پاسخ نگفتید؟ و همین که ما یک اشارت کردیم با سر دویدید؟ پس معلوم می شود عیب در خود شماست، بروید و خودتان را ملامت کنید!

(آیه ۳۰) - دلیل ما روشن است «ما هیچ گونه سلطه ای بر شما نداشتیم»

وزور و اجباری در کار نبود! (وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ).

«بلکه خود شما قومی طغیانگر و متجاوز بودید» و خلق و خوی ستمگری شما باعث بدبختیتان شد (بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ).

و چه دردناک است که انسان ببیند رهبر و پیشوای او که یک عمر دل به او بسته بود موجبات بدبختی او را فراهم کرده است، سپس از او بیزاری می جوید. حقیقت این است که هرکدام از این دو گروه از جهتی راست می گویند.

(آیه ۳۱) - لذا این گفتگوها به جایی نمی رسد، و سرانجام این پیشوایان گمراه به این واقعیت اعتراف می کنند، می گویند: «اکنون فرمان پروردگاران بر همه ما مسلّم شده (و حکم عذاب درباره همه صادر گردیده) و همگی از عذاب او می چشیم» (فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ).

شما طاغی بودید و سرنوشت طغیانگران همین است، و ما هم گمراه و گمراه کننده.

(آیه ۳۲) - «ما شما را گمراه کردیم همان گونه که خود گمراه بودیم» (فَاعْوِئْنَا كَمَا إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ).

بنابراین چه جای تعجب که همگی در این مصائب و عذابها شریک باشیم؟ (آیه ۳۳) - سرنوشت این پیشوایان و آن پیروان: به دنبال بیان مخاصمه پیروان و پیشوایان گمراه در قیامت در کنار دوزخ که در آیات گذشته آمد، در این آیه سرنوشت هر دو گروه را یک جا بیان کرده، و عوامل بدبختی آنها را شرح می دهد که هم بیان درد است و هم ذکر درمان.

نخست می فرماید: «همه آنها [=پیشوایان و پیروان گمراه] در آن روز در عذاب الهی مشترکند» (فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ).

البته اشتراک آنها در اصل عذاب مانع تفاوتها و اختلاف درکات آنها در دوزخ و عذاب الهی نیست، چرا که مسلماً کسی که مایه انحراف هزاران انسان شده است هرگز در مجازات، همسان یک فرد عادی گمراه نخواهد بود.

(آیه ۳۴) - سپس برای تأکید بیشتر می افزاید: «ما این گونه با مجرمان رفتار

می‌کنیم» (إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ).

این سنت همیشگی ماست، سنتی که از قانون عدالت نشأت گرفته است. (آیه ۳۵) - در این آیه به بیان ریشه اصلی بدبختی آنها پرداخته، می‌گوید: «آنها چنان بودند که وقتی کلمه توحید و لاله الا الله به آنان گفته می‌شد استکبار می‌کردند» (إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ). آری! ریشه تمام انحرافات آنها تکبر و خودبرتربینی، وزیربار حق نرفتن و بر سر سنتهای غلط و تقلید باطل اصرار و لجاجت ورزیدن، و به همه چیز غیر از آن با دیده تحقیر نگریستن بود.

(آیه ۳۶) - ولی آنها برای این گناه بزرگ خود عذری بدتر از گناه می‌آوردند «و پیوسته می‌گفتند: آیا ما خدایان و بتهای خود را به خاطر شاعر دیوانه‌ای رها کنیم؟! (وَيَقُولُونَ أَتِنَا لِنَارِكَوَا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ). شاعرش می‌نامیدند چون سخنانش آن چنان در دلها نفوذ داشت و عواطف انسانها را همراه خود می‌برد که گوئی موزونترین اشعار را می‌سراید، در حالی که گفتارش ابداً شعر نبود، و مجنونش می‌خواندند به خاطر این که رنگ محیط به خود نمی‌گرفت، و در برابر عقائد خرافی انبوه متعصبان لجوج ایستاده بود، کاری که از نظر توده‌های گمراه یک نوع انتحار و خودکشی جنون‌آمیز است، در حالی که بزرگترین افتخار پیغمبر ﷺ همین بود که تسلیم این شرایط نشد!

(آیه ۳۷) - سپس قرآن برای نفی این سخنان بی‌اساس و دفاع از مقام وحی و رسالت پیامبر ﷺ می‌افزاید: «چنین نیست، او حق آورده و پیامبران پیشین را تصدیق کرده است» (بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ). محتوای سخنان او از یک سو، و هماهنگی آن با دعوت انبیا از سوی دیگر دلیل صدق گفتار اوست.

(آیه ۳۸) - «اما شما (ای مستکبران کوردل و گمراهان بدزبان) بطور مسلم عذاب دردناک الهی را خواهید چشید» (إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ).

(آیه ۳۹) - ولی گمان نکنید که خداوند انتقامجو است و می‌خواهد انتقام



پیامبرش را از شما بگیرد چنین نیست شما «جز به آنچه انجام می دادید کیفر داده نمی شوید» (وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

در حقیقت همان اعمال شماست که در برابر شما مجسم می شود و با شما می ماند و شما را شکنجه و آزار می دهد.

(آیه ۴۰) - این آیه که در حقیقت مقدمه ای است برای بحثهای آینده یک گروه را استثنا کرده، می گوید: «جز بندگان مخلص پروردگار (کسانی که خدا آنها را خالص کرده است) که از همه این کیفرها به دور و برکنارند» (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ). آری! تنها این گروهند که به اعمالشان جزا داده نمی شوند، بلکه خدا با فضل و کرم با آنها رفتار می کند و بی حساب پاداش می گیرند.

(آیه ۴۱) - گوشه ای از نعمتهای بهشتی: در آیه قبل سخن از «عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» به میان آمد، در اینجا مواهب و نعمتهای بی شماری را که خداوند به آنها ارزانی می دارد، بیان می کند که می توان آن را در هفت بخش خلاصه کرد. نخست می گوید: «برای آنان [=بندگان مخلص] روزی معین و ویژه ای است» (أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ).

این جمله اشاره به مواهب معنوی و لذات روحانی و درک جلوه های ذات پاک حق، و سرمست شدن از باده طهور عشق اوست، همان لذتی که تا کسی نبیند نمی داند.

(آیه ۴۲) - سپس به بیان نعمتهای دیگر بهشتی پرداخته، آن هم نعمتهایی که با نهایت احترام به بهشتیان داده می شود، می گوید: «میوه ها (ی گوناگون پرارزش) و آنها گرامی داشته می شوند...» (فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ). و به صورت میهمانهای عزیز با نهایت احترام از آنها پذیرائی می شود.

(آیه ۴۳) - از نعمت میوه های رنگارنگ و احترام و گرامی داشت که بگذریم سخن از جایگاه آنها به میان می آید، می فرماید: جایگاه آنها «در باغهای (سرسبز) و پر نعمت بهشت است» (فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ).

هر نعمتی بخوانند در آنجا هست و هر چه اراده کنند در برابر آنها

حاضر است.

(آیه ۴۴) - و از آنجا که یکی از بزرگترین لذات انسان بهره گرفتن از مجلس انس با دوستان یکرنگ و باصفاست، در چهارمین مرحله به این نعمت اشاره کرده، می گوید: «بَهْشْتِیَانِ دَر حَالِیْ كِه بَر تَخْتِهَا رَوْبِه رَوِیْ یَكْدِیْگَر تَكْبِه زَدِه اَنَد» (عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ).

(آیه ۴۵) - در پنجمین مرحله از بیان مواهب بهشتیان، سخن از نوشابه و شراب طهور آنهاست، می فرماید: «وگر داگردشان قدحهای لبریز از شراب طهور را می گردانند» (يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ). این ظرفها در گوشه ای قرار نگرفته که آنها تقاضای جامی از آن کنند، بلکه به مقتضای تعبیر «يُطَافُ عَلَيْهِمْ» گرد آنها می گردانند!

(آیه ۴۶) - سپس به توصیفی از آن شراب طهور پرداخته، می گوید: «شرابی سفید و درخشنده و لذت بخش برای نوشندگان» (بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ). شرابی پاک، خالی از رنگهای شیطانی، سفید و شفاف.

(آیه ۴۷) - از آنجا که نام شراب و پیمانانه و مانند اینها ممکن است مفاهیم دیگری در اذهان تداعی کند بلافاصله در این آیه با ذکر جمله کوتاه و گویائی همه این مفاهیم را از ذهن شنوندگان می شوید و می گوید: «شرابی که نه در آن مایه تباهی عقل است، و نه از آن مست می شوند» (لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزِفُونَ). و جز هوشیاری و نشاط و لذت روحانی چیزی در آن نیست.

(آیه ۴۸) - و سرانجام در ششمین مرحله به همسران پاک بهشتی اشاره کرده، می گوید: «نزد آنها همسرانی است که جز به شوهران خود عشق نمی ورزند، به غیر آنان نگاه نمی کنند و چشمان درشت و زیبا دارند» (وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ).

(آیه ۴۹) - در این آیه توصیف دیگری برای همین همسران بهشتی بیان کرده و پاک و قداست آنها را با این عبارت بیان می کند: «گویی (از لطافت و سفیدی) همچون تخم مرغهایی هستند که (در زیر بال و پرمرغ) پنهان مانده» و دست انسانی

هرگز آن را لمس نکرده است! (كَانَهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ).

مواهب گوناگونی که درباره بهشتیان در آیات گذشته ذکر شد مجموعه‌ای از مواهب مادی و معنوی است، گرچه حقیقت نعمتهای بهشتی آن‌گونه که هست از اهل دنیا مکتوم خواهد بود، جز این‌که بروند و ببینند و دریابند!

(آیه ۵۰) - جستجو از دوست جهنمی! بندگان مخلص پروردگار که طبق آیات گذشته غرق انواع نعمتهای معنوی و مادی بهشتند، ناگهان بعضی از آنها به فکر گذشته خود و دوستان دنیا می‌افتند، همان دوستانی که راه خود را جدا کردند و جای آنها در جمع بهشتیان خالی است، می‌خواهند بدانند سرنوشت آنها به کجا رسید.

آری! در حالی که آنها غرق گفتگو هستند و از هر دری سخنی می‌گویند «بعضی رو به بعضی دیگر کرده می‌پرسند...» (فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ). (آیه ۵۱) - ناگهان «یکی از آنها (خاطراتی در نظرش مجسم می‌شود رو به سوی دیگران کرده و) می‌گوید: من همنشینی (در دنیا) داشتم...!» (قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ).

(آیه ۵۲) - متأسفانه او به انحراف کشیده شده و در خط منکران رستاخیز قرار گرفت، «او پیوسته می‌گفت: آیا (به راستی) تو این سخن را باور کرده‌ای...» (يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ).

(آیه ۵۳) - «که وقتی ما مُردیم و به خاک و استخوان مبدل شدیم (بار دیگر) زنده می‌شویم و جزا داده خواهیم شد» من که این سخنان را باور ندارم! (عِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنْ أُنَّا لَمَدِينُونَ).

ای دوستان! کاش می‌دانستم الآن او کجاست؟ و در چه شرائطی است؟ آه جای او در میان ما خالی است!

(آیه ۵۴) - سپس «می‌افزاید: (ای دوستان!) آیا شما می‌توانید از او خبری بگیرید!» (قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ).

(آیه ۵۵) - «اینجاست که نگاهی (به سوی دوزخ) می‌کند ناگهان او را در

میان دوزخ می بیند!» (فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ).

(آیه ۵۶) - او را مخاطب ساخته «می گوید: به خدا سوگند نزدیک بود مرا (نیز) به هلاکت بکشانی!» (قَالَ تَاللّٰهِ اِنْ كِدْتَ لَتُرْدِيْنَ).

(آیه ۵۷) - چیزی نمانده بود که وسوسه های تو در قلب صاف من اثر بگذارد، و مرا به همان خط انحرافی که در آن بودی وارد کنی «و اگر (لطف الهی یار من نشده بود و) نعمت پروردگارم نبود من نیز از احضار شدگان (در دوزخ) بودم!» (وَأَوْلَا نِعْمَةٌ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ).

این توفیق الهی بود که رفیق راه من شد، و این دست لطف هدایتش بود که مرا نوازش داد و رهبری کرد.

(آیه ۵۸) - سپس به یاران خود می گوید: ای دوستان! «آیا ما هرگز نمی میریم» و در بهشت جاودانه خواهیم بود؟ (أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ).

(آیه ۵۹) - «و جز همان مرگ اول مرگی به سراغ ما نخواهد آمد، و ما هرگز عذاب نخواهیم شد» (إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ).

(آیه ۶۰) - به هر حال این گفتگو را با یک جمله پرمعنی و بسیار احساس انگیز و مؤکد به انواع تأکیدات پایان داده، می گوید: «راستی این همان پیروزی بزرگ است» (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

چه پیروزی و رستگاری از این برتر که انسان غرق نعمت جاودانی و حیات ابدی و مشمول انواع الطاف الهی باشد؟

(آیه ۶۱) - و سرانجام خداوند بزرگ با یک جمله کوتاه و بیدارکننده و پرمعنی به این بحث خاتمه داده، می فرماید: «برای مثل این باید، عمل کنندگان عمل کنند» و به خاطر این مواهب تلاشگران بکوشند (لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ). چه تعبیر زیبایی! می گوید: تلاشگران برای این چنین هدفی باید تلاش کنند، برای بهشتی مملو از لذات روحانی، و پر از نعمتهای جسمانی که شراب طهورش انسان را در نشئه ای ملکوتی فرو می برد، و همنشینی دوستان باصفایش غمی بر دل نمی گذارد.

(آیه ۶۲) - گوشه‌ای از عذابهای جانکاه دوزخیان: بعد از بیان نعمتهای روح بخش و پرارزش بهشتی، به بیان عذابهای دردناک و غم‌انگیز دوزخی می‌پردازد، و آن‌چنان ترسیمی از آن می‌کند که در مقایسه با نعمتهای پیشین در نفوس مستعد عمیقاً اثر می‌گذارد و آنها را از هرگونه زشتی و ناپاکی باز می‌دارد. نخست می‌فرماید: «آیا این (نعمتهای جاویدان بهشتی بهتر است یا درخت (نفرت‌انگیز) زقوم»؟! (أَذَلِكْ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ). واژه «شجره» همیشه به معنی «درخت» نیست گاه به معنی گیاه نیز می‌آید، و قرائن نشان می‌دهد که منظور از آن در اینجا «گیاه» است.

(آیه ۶۳) - سپس قرآن به بعضی از ویژگیهای این گیاه پرداخته، می‌گوید: «ما آن را مایه درد و رنج ظالمان قرار دادیم» (إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ). اشاره به این که آنها هنگامی که نام «زقوم» را شنیدند به سخریه و استهزا پرداختند و از این رو وسیله‌ای برای آزمایش این ستمگران شد.

(آیه ۶۴) - سپس می‌افزاید: «آن درختی است که در قعر جهنم می‌روید» (إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ). ولی این ظالمان مغرور به سخریه ادامه دادند و گفتند: مگر ممکن است گیاه یا درختی از قعر جهنم بروید؟ آتش کجا و درخت و گیاه کجا؟ گویا آنها از این نکته غافل بودند که اصولی که بر زندگی آن جهان (آخرت) حاکم است با این جهان بسیار تفاوت دارد.

(آیه ۶۵) - سپس می‌افزاید: «شکوفه آن مانند سرهای شیاطین است»! (طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ).

این تشبیه برای بیان نهایت زشتی و چهره تنفرآمیز آن است.

(آیه ۶۶) - سرانجام قرآن می‌گوید: آنها [=مجرمان] از آن می‌خورند و شکمها را از آن پر می‌کنند! (فَأِنَّهُمْ لَا كِيلُونَ مِنْهَا فَمَا لَوْنَ مِنْهَا الْبُطُونَ).

این همان فتنه و عذابی است که در آیات قبل به آن اشاره شد، خوردن از این گیاه دوزخی با آن بوی بد و طعم تلخ با آن شیرهای که تماسش با بدن مایه سوزندگی

و تورم است، آن هم خوردن به مقدار زیاد، عذابی است دردناک.

(آیه ۶۷) - بدیهی است خوردن از این غذای ناگوار و تلخ تشنگی آوراست،

«سپس روی آن آب داغ متعفنی می نوشند» (ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ).

(آیه ۶۸) - آن غذای دوزخیان، و این هم نوشابه آنان، اما بعد از این پذیرائی

به کجا می روند، قرآن می گوید: «سپس بازگشت آنها به سوی جهنم است!» (ثُمَّ إِنَّ

مَرَجَعَهُمْ لِآلِيَ الْجَحِيمِ).

(آیه ۶۹) - در این آیه قرآن دلیل اصلی گرفتاری دوزخیان را در چنگال این

مجازاتهای دردناک در دو جمله کوتاه و پرمعنی بیان می کند، می گوید: «چراکه آنها

پدران خود را گمراه یافتند» (إِنَّهُمْ أَفْوَأَ آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ).

(آیه ۷۰) - اما «با این حال سرعت به دنبال آنان کشانده می شوند» (فَهُمْ

عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ).

اشاره به این که چنان دل و دین بر تقلید نیاکان باخته اند که گوئی آنها را

سرعت و بی اختیار به دنبالشان می دوانند و این اشاره به نهایت تعصب و شیفتگی

آنها به خرافات نیاکان است.

(آیه ۷۱) - اقوام گمراه پیشین: از آنجا که مسائل گذشته در رابطه با مجرمان

و ظالمان اختصاص به مقطع خاصی از زمان و مکان ندارد قرآن به تعمیم و گسترش

آن می پردازد، و ضمن چند آیه کوتاه و فشرده زمینه را برای شرح احوال بسیاری از

امتهای پیشین - که اطلاع بر احوالشان سند گویائی برای مباحث گذشته است -

فراهم می سازد.

نخست می فرماید: «قبل از آنها بیشتر پیشینیان گمراه شدند» (وَلَقَدْ ضَلَّ

قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ).

(آیه ۷۲) - سپس اضافه می کند: گمراهی آنها به خاطر نداشتن رهبر و راهنما

نبود، «ما در میان آنها اندازکنندگان فرستادیم» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ).

پیامبرانی که آنها را از شرک و کفر و ظلم و بیدادگری و تقلید کورکورانه از

دیگران بیم می دادند، و آنها را به مسؤولیتهايشان آشنا می ساختند.

(آیه ۷۳) - سپس در یک جمله کوتاه و پرمعنی می‌گوید: «اکنون بنگر عاقبت اندارشوندگان و این اقوام لجوج گمراه به کجا رسید؟» (فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَدْرِبِينَ).

(آیه ۷۴) - و در این آیه به عنوان یک استثنا می‌فرماید: «مگر بندگان مخلص خدا» (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ).

در واقع این جمله اشاره به آن است که عاقبت این اقوام را بنگر که چگونه آنها را به عذاب دردناکی گرفتار کردیم، و هلاک نمودیم، جز بندگان با ایمان و مخلص که از این مهلکه جان سالم به در بردند.

(آیه ۷۵) - گوشه‌ای از داستان نوح: از اینجا شرح داستان نه نفر از پیامبران بزرگ خدا آغاز می‌شود که در آیات پیشین بطور سربسته به آن اشاره شده بود، نخست از «نوح» شیخ الانبیا و نخستین پیامبر اولوالعزم شروع می‌کند، و قبل از هر چیز به دعای پر سوز او هنگامی که از هدایت قومش مأیوس شد اشاره کرده، می‌فرماید: «ونوح ما را خواند (و ما دعای او را اجابت کردیم) و چه خوب اجابت‌کننده‌ای هستیم» (وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوْحًا فَلَنَعْمَ الْمُجِيبُونَ).

این دعا ممکن است اشاره به همان دعایی باشد که در سوره نوح آیه ۲۶ و ۲۷ آمده است «نوح گفت: پروردگارا! احدی از کافران را بر روی زمین مگذار، چرا که اگر آنها را به حال خود واگذاری بندگان را گمراه می‌کنند...»

(آیه ۷۶) - و لذا در این آیه بلافاصله می‌فرماید: «و او و خاندانش را از اندوه بزرگ رهایی بخشیدیم» (وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ).

این اندوه بزرگ ممکن است اشاره به سخریه‌های قوم کافر و مغرور، و آزارهای زبانی آنها و هتاک و توهین نسبت به او و پیروانش باشد، و یا اشاره به تکذیبهای پی در پی این قوم لجوج.

(آیه ۷۷) - سپس می‌افزاید: «و فرزندانش را همان بازماندگان (روی زمین) قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ).

(آیه ۷۸) - به علاوه ذکر خیر و ثناء جمیل «و نام نیک او را در میان امتهای

بعد باقی نهادیم» (وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ).

از او به عنوان یک پیامبر مقاوم و شجاع و دلسوز و مهربان یاد می‌کنند، و او را «شیخ الانبیاء» می‌نامند.

(آیه ۷۹) - «سَلامٌ ودرود باد بر نوح در میان جهانیان» (سَلامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ).

(آیه ۸۰) - و برای آن که این برنامه برای دیگران الهام بخش گردد، می‌افزاید: «ما این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم!» (إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ).

(آیه ۸۱) - «چرا که او از بندگان با ایمان ما بود» (إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ).  
در حقیقت مقام عبودیت و بندگی و همچنین ایمان توأم با احسان و نیکوکاری که در دو آیه اخیر آمده، دلیل اصلی لطف خداوند نسبت به نوح و نجاتش از اندوه بزرگ و سلام و درود الهی بر او بود که اگر این برنامه از ناحیه دیگران نیز تعقیب شود مشمول همان رحمت و لطفند چرا که الطاف پروردگار جنبه شخصی و خصوصی ندارد.

(آیه ۸۲) - در این آیه با جمله‌ای کوتاه و کوبنده سرنوشت آن قوم ظالم و شرور و کینه‌توز را بیان کرده، می‌گوید: «سپس دیگران [= دشمنان او] را غرق کردیم» (ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ).

از آسمان سیلاب آمد، و از زمین آب جوشید، و سرتاسر کره زمین به اقیانوس پرتلاطمی مبدل شد! کاخهای بیدادگران را درهم کوبید، و جسدهای بی‌جان‌شان بر صفحه آب باقی ماند!

(آیه ۸۳) - طرح جالب بت‌شکنی ابراهیم! به دنبال گوشه‌هایی از تاریخ پرماجرایی نوح در اینجا بخش قابل ملاحظه‌ای از زندگی ابراهیم را ذکر می‌کند. نخست ماجرای ابراهیم را به این صورت با ماجرای نوح پیوند داده، می‌فرماید: «و از پیروان نوح ابراهیم بود» (وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لِابْرَاهِيمَ).

او در همان خط توحید و عدل، در همان مسیر تقوا و اخلاص که سنت نوح بود گام برمی‌داشت، که انبیا همه مبلغان یک مکتب و استادان یک دانشگاهند.



(آیه ۸۴) - بعد از بیان این اجمال به تفصیل آن پرداخته، می فرماید: به خاطر بیاور «هنگامی را که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد» (إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ).

جالبترین تفسیر را برای «قلب سلیم» امام صادق علیه السلام بیان فرموده در آنجا که می خوانیم: «قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که هیچ کس جز او در آن نباشد».

درباره اهمیت قلب سلیم همین بس که قرآن مجید آن را تنها سرمایه نجات روز قیامت شمرده، چنانکه در سوره شعراء آیه ۸۸ و ۸۹ از زبان همین پیامبر بزرگ ابراهیم (ع) می خوانیم: «روزی که اموال و فرزندان سودی به حال انسان نمی بخشند، جز کسی که با قلب سلیم در پیشگاه خداوند حضور یابد».

(آیه ۸۵) - آری! ابراهیم با قلب سلیم و روح پاک و اراده ای نیرومند و عزمی راسخ مأمور مبارزه با بت پرستان شد، و از پدر (عمو) و قوم خودش آغاز کرد، چنانکه قرآن می گوید: به خاطر بیاور «هنگامی را که به پدر و قومش گفت: اینها چیست که می پرستید؟! (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ).

حیف نیست انسان با آن شرافت ذاتی و عقل و خرد در مقابل مشتی سنگ و چوب بی ارزش تعظیم کند؟ عقلمندان کجاست!؟

(آیه ۸۶) - سپس این تعبیر را که توأم با تحقیر آشکار بتها بود با جمله دیگری تکمیل کرد و گفت: «آیا غیر از خدا (که بر حق است) به سراغ این معبودان دروغین می روید؟ (أَتُنْفِكُوا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ).

(آیه ۸۷) - سرانجام سخنش را با جمله کوبنده دیگری در این مقطع پایان داد و گفت: «شما درباره پروردگار عالمیان چه گمان می برید؟! (فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ).

روزی او را می خورید، مواهب او سراسر وجود شما را احاطه کرده، با این حال موجودات بی ارزشی را همردیف او قرار داده اید.

(آیه ۸۸) - در تواریخ و تفاسیر آمده است که بت پرستان بابل هر سال مراسم

عید مخصوصی داشتند غذاهائی در بتخانه آماده می کردند و در آنجا می چیدند به این پندار که غذاها متبرک شود، سپس دسته جمعی به بیرون شهر می رفتند و در پایان روز بازمی گشتند و برای نیایش و صرف غذا به بتخانه می آمدند.

لذا هنگامی که در شب از او دعوت به شرکت در این مراسم کردند «او نگاهی به ستارگان افکند...» (فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ).

(آیه ۸۹) - «پس گفت: من بیمارم» و با شما به مراسم جشن نمی آیم! (فَقَالَ اِنِّي سَقِيمٌ). و به این ترتیب عذر خود را خواست!

(آیه ۹۰) - «آنها از او روی برتافته و به او پشت کردند» و بسرعت دور شدند (فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ).

(آیه ۹۱) - به این ترتیب ابراهیم (ع) تنها در شهر ماند و بت پرستان شهر را خالی کرده و بیرون رفتند، ابراهیم نگاهی به اطراف خود کرد، برق شوق در چشمانش نمایان گشت، لحظاتی را که از مدتها قبل انتظارش را می کشید فرا رسید، باید یک تنه برخیزد و به جنگ بتها برود، و ضربه سختی بر پیکر آنان وارد سازد، ضربه ای که مغزهای خفته بت پرستان را تکان دهد و بیدار کند.

قرآن می گوید: او وارد بتخانه شد «مخفیانه نگاهی به معبودانشان کرد و از روی تمسخر گفت: چرا (از این غذاها) نمی خورید!» (فَرَاغَ اِلَى آلِهِمْ فَقَالَ اَلَا تَأْكُلُوْنَ).

(آیه ۹۲) - سپس افزود: اصلاً «چرا سخن نمی گوئید»؟ چرا لال و دهن بسته هستید! (مَالِكُمْ لَا تَنْطُقُوْنَ).

(آیه ۹۳) - «سپس به سوی آنها رفت (آستین را بالا زد تبر را به دست گرفت) و ضربه ای محکم با دست راست بر پیکر آنها فرود آورد» و جز بت بزرگ، همه را درهم شکست (فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ).

و چیزی نگذشت که از آن بتخانه آباد و زیبا ویرانه ای وحشتناک ساخت.

(آیه ۹۴) - بت پرستان به شهر بازگشتند و به سراغ بتخانه آمدند، چه منظره وحشتناک و بهت آوری! لحظاتی چند مات و مبهوت، خیره خیره به آن ویرانه نگاه

کردند. سپس سکوت جای خود را به خروش و نعره و فریاد داد... چه کسی این کار را کرده؟ کدام ستمگر؟!

و چیزی نگذشت که به خاطرشان آمد جوان خداپرستی در این شهر وجود دارد، به نام ابراهیم «آنها با سرعت به او روی آوردند» (فَاقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزُفُونَ).

(آیه ۹۵) - نقشه‌های مشرکان شکست می‌خورد: سرانجام ابراهیم را به همین اتهام به دادگاه کشاندند. او را مورد سؤال قرار داده و از او خواستند توضیح دهد.

قرآن شرح این ماجرا را در سوره انبیا بیان کرده و در اینجا تنها به یک فراز حساس آن قناعت می‌کند و آن آخرین سخن ابراهیم با آنان در زمینه باطل بودن بت پرستی است می‌گوید: ابراهیم «گفت: آیا چیزی را می‌پرستید که با دست خود می‌تراشید؟! (قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ). آیا هیچ آدم عاقلی مصنوع خود را پرستش می‌کند؟

(آیه ۹۶) - معبود باید خالق انسان باشد نه مخلوق او، اکنون درست بنگرید و معبود حقیقی را پیدا کنید: «خداوند هم شما را آفریده، و هم بت‌هایی را که می‌سازید» (وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ).

آسمان و زمین همه مخلوق اویند و زمان و مکان همه از اوست، باید سر بر آستان چنین خالقی نهاد و او را پرستش و نیایش کرد.

این دلیلی است بسیار قوی و دندان‌شکن که هیچ پاسخی در مقابل آن نداشتند.

(آیه ۹۷) - ولی می‌دانیم زورگویان و قلدران هرگز با منطق و استدلال آشنا نبوده‌اند، و چون پیشرفت این منطق توحیدی را مزاحم خویش می‌دیدند با منطق زور و سرنیزه و آتش به میدان آمدند، تکیه بر قدرت خویش کردند «گفتند: بنای مرتفعی برای او بسازید (و در میان آن آتش بیفروزید) و او را در جهنمی از آتش بیفکنید!» (قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ).

(آیه ۹۸) - در اینجا قرآن به ریزه کاریها و جزئیات این مسأله که در سوره انبیا

آمده است اشاره نمی‌کند، تنها در یک جمع‌بندی فشرده و جالب پایان این ماجرا را چنین بیان می‌کند: «آنها طرحی برای نابودی ابراهیم ریخته بودند، ولی ما آنان را پست و مغلوب ساختیم» (فَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ).

(آیه ۹۹) - ابراهیم (ع) از این مهلکه به سلامت بیرون آمد، و چون رسالت خود را در بابل پایان یافته می‌دید تصمیم بر مهاجرت به اراضی مقدس شام گرفت «وگفت: من به سوی پروردگارم می‌روم، او مرا هدایت خواهد کرد» (وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ).

بدیهی است خداوند مکانی ندارد اما مهاجرت از محیط آلوده به محیط پاک و سرزمین انبیا مهاجرت به سوی خداست.

(آیه ۱۰۰) - و در اینجا نخستین تقاضایش از خدا که در آیات فوق منعکس است تقاضای فرزند صالح بود، فرزندی که بتواند خط رسالت او را تداوم بخشد، و برنامه‌های نیمه تمامش را به پایان برساند، اینجا بود که عرض کرد: «پروردگارا! به من از صالحان [=فرزندان صالح] ببخش» (رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ). خداوند نیز این دعا را مستجاب کرد، و فرزندان صالحی همچون «اسماعیل» و «اسحاق» به او مرحمت فرمود.

(آیه ۱۰۱) - ابراهیم در قربانگاه! در اینجا سخن از اجابت این دعای ابراهیم به میان آورده، می‌گوید: «پس ما او [=ابراهیم] را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم» (فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ).

در واقع سه بشارت در این جمله جمع شده است؛ بشارت تولد فرزندی پسر، و بشارت رسیدن او به سنین نوجوانی، و بشارت به صفت والای حلم.

(آیه ۱۰۲) - سرانجام فرزند موعود ابراهیم طبق بشارت الهی متولد شد، و قلب پدر را روشن ساخت، دوران طفولیت را پشت سر گذاشت و به سن نوجوانی رسید.

در اینجا قرآن می‌گوید: «پس هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید» (فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ).

یعنی به مرحله‌ای رسید که می‌توانست در مسائل مختلف زندگی همراه پدر تلاش و کوشش کند و او را یاری دهد.

به هر حال به گفته جمعی از مفسران، فرزندش در آن وقت سیزده ساله بود که ابراهیم خواب عجیب شگفت‌انگیزی می‌بیند که بیانگر شروع یک آزمایش بزرگ دیگر در مورد این پیامبر عظیم‌الشان است، در خواب می‌بیند که از سوی خداوند به او دستور داده شد تا فرزند یگانه‌اش را با دست خود قربانی کند و سر ببرد. ابراهیم که بارها از کوره داغ امتحان الهی سر فراز بیرون آمده بود، این بار نیز باید دل به دریا بزند و سر بر فرمان حق بگذارد.

ولی باید قبل از هر چیز فرزند را آماده این کار کند، رو به سوی او کرد و «گفت: پسر من! من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟» (قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى).

فرزندش که نسخه‌ای از وجود پدر اینثارگر بود و درس صبر و استقامت و ایمان را در همین عمر کوتاهش در مکتب او خوانده بود، با آغوش باز و از روی طیب خاطر از این فرمان الهی استقبال کرد، و با صراحت و قاطعیت «گفت: پدرم هر دستور داری اجرا کن» (قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ).

و از ناحیه من فکر تو راحت باشد که «به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت» (سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ).

این تعبیرات پدر و پسر چقدر پرمعنی است؛ از یک سو پدر با صراحت مسأله ذبح را با فرزند سیزده ساله مطرح می‌کند و برای او شخصیت مستقل و آزادی اراده قائل می‌شود، از سوی دیگر فرزند هم می‌خواهد پدر در عزم و تصمیمیش راسخ باشد.

و به این ترتیب هم پدر و هم پسر نخستین مرحله این آزمایش بزرگ را با پیروزی کامل می‌گذرانند.

(آیه ۱۰۳) - در این میان چه‌ها گذشت؟ قرآن از شرح آن خودداری کرده، و تنها روی نقاط حساس این ماجرای عجیب انگشت می‌گذارد.

بعضی نوشته‌اند: فرزند فداکار برای این که پدر را در انجام این مأموریت کمک کند، گفت: پدرم ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان الهی دست و پا نزنم، می‌ترسم از پاداشم کاسته شود!

پدرجان! کارد را تیزکن و با سرعت برگلویم بگذران تا تحملش بر من (و بر تو) آسانتر باشد!

پدرم! قبلاً پیراهنم را از تن بیرون کن که به خون آلوده نشود، چرا که بیم دارم چون مادرم آن را ببیند عنان صبر از کفش بیرون رود.

آنگاه افزود: سلامم را به مادرم برسان و اگر مانعی ندیدی پیراهنم را برایش ببر که باعث تسلی خاطر و تسکین دردهای اوست، چرا که بوی فرزندش را از آن خواهد یافت، و هرگاه دلتنگ شود آن را در آغوش می‌فشارد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد.

لحظه‌های حساسی فرارسید؛ ابراهیم که مقام تسلیم فرزند را دید او را در آغوش کشید، و هر دو در این لحظه به گریه افتادند.

قرآن همین اندازه در عبارتی کوتاه و پرمعنی می‌گوید: «هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد...» (فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ).

ابراهیم صورت فرزند را بر خاک نهاد و با سرعت و قدرت کارد را بر گلوی فرزند گذارد در حالی که روحش در هیجان فرو رفته بود، اما کارد برنده در گلوی لطیف فرزند کمترین اثری نگذارد!....

ابراهیم در حیرت فرو رفت بار دیگر کارد را به حرکت درآورد ولی باز کارگر نیفتاد.

آری! ابراهیم «خلیل» می‌گوید: ببرا! اما خداوند «جلیل» فرمان می‌دهد نبرا! و کارد تنها گوش بر فرمان او دارد.

(آیه ۱۰۴) - اینجاست که قرآن با یک جمله کوتاه و پرمعنی به همه انتظاریها پایان داده، می‌گوید: در این هنگام «او را ندا دادیم که: ای ابراهیم!» (وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا اِبْرَاهِيمُ).

(آیه ۱۰۵) - «آن رؤیا را تحقق بخشیدی» و به مأموریت خود عمل کردی (قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا).

«ما این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم» (إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ).

هم به آنها توفیق پیروزی در امتحان می دهیم، و هم نمی گذاریم فرزند دلبندشان از دست برود.

(آیه ۱۰۶) - سپس می افزاید: «این مسلماً همان امتحان آشکار است» (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ).

ذبح کردن فرزند با دست خود، آن هم فرزندی برومند و لایق، برای پدری که یک عمر در انتظار چنین فرزندی بوده، کار ساده و آسانی نیست.

و از آن عجیب تر تسلیم مطلق این نوجوان در برابر این فرمان بود، که با آغوش باز و با اطمینان خاطر به لطف پروردگار به استقبال ذبح شتافت.

(آیه ۱۰۷) - اما برای این که برنامه ابراهیم ناتمام نماند، و در پیشگاه خدا قربانی کرده باشد و آرزوی ابراهیم برآورده شود، خداوند قوچی بزرگ فرستاد تا به جای فرزند قربانی کند و سنتی برای آیندگان در مراسم «حج» و سرزمین «منی» از خود بگذارد، چنانکه قرآن می گوید: «ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم» (وَقَدْ يَنْبَأُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ).

یکی از نشانه های عظمت این ذبح آن است که با گذشت زمان سال به سال وسعت بیشتری یافته، و الآن در هر سال بیش از یک میلیون به یاد آن ذبح عظیم ذبح می کنند و خاطره اش را زنده نگه می دارند.

(آیه ۱۰۸) - نه تنها خداوند پیروزی ابراهیم را در این امتحان بزرگ در آن روز ستود، بلکه خاطره آن را جاویدان ساخت، چنانکه در این آیه می گوید: «و نام نیک او را در امتهای بعد باقی نهادیم» (وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ).

(آیه ۱۰۹) - «سلام بر ابراهیم» آن بنده مخلص و پاکباز (سَلَامٌ عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ).

(آیه ۱۱۰) - آری «این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم» (كَذَلِكَ نَجْزِي

الْمُحْسِنِينَ). پاداشی به عظمت دنیا، پاداشی جاودان در سراسر زمان، پاداشی

درخور سلام و درود خداوند بزرگ!

\* ذبیح‌الله کیست؟ آنچه با ظواهر آیات مختلف قرآن هماهنگ است این است که ذبیح «اسماعیل» بوده است.

روایات بسیاری نیز در منابع اسلامی آمده است که نشان می‌دهد ذبیح «اسماعیل» بوده است نه اسحاق.

(آیه ۱۱۱) - ابراهیم بنده مؤمن خدا: این آیه و دو آیه بعد آخرین آیاتی است که ماجرای ابراهیم و فرزندانش را در اینجا تعقیب و تکمیل می‌کند.

نخست می‌گوید: «او از بندگان با ایمان ماست» (إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ). در حقیقت این جمله دلیلی است بر آنچه گذشت و این واقعیت را بیان می‌کند که اگر ابراهیم همه هستی و وجود خویش و حتی فرزند عزیزش را یک جا در طبق اخلاص گذارد و فدای راه معبود خویش کرد به خاطر ایمان عمیق و قویش بود.

(آیه ۱۱۲) - سپس به یکی دیگر از مواهب خدا به ابراهیم سخن می‌گوید: می‌فرماید: «ما او را به اسحاق - پیامبری از شایستگان - بشارت دادیم» (وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ).

(آیه ۱۱۳) - و در این آیه، سخن از برکتی در میان است که خدا به ابراهیم و فرزندش اسحاق ارزانی داشت، می‌فرماید: «ما به او و اسحاق برکت دادیم» (وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ).

برکت در همه چیز، در عمر و زندگی، در نسلهای آینده، در تاریخ و مکتب و در همه چیز.

اما برای این که توهم نشود که این برکت در خاندان ابراهیم جنبه نسب و قبیله‌ای دارد بلکه در ارتباط با مذهب و مکتب و ایمان است، در آخر آیه می‌افزاید: «و از دودمان آن دو، افرادی بودند نیکوکار و افرادی (که به خاطر عدم ایمان) آشکارا به خود ستم کردند» (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ). و به این ترتیب آیه فوق به گروهی از یهود و نصاری که افتخار می‌کردند ما از



فرزندان انبیا هستیم پاسخ می‌گویید که پیوند خویشاوندی به تنهایی افتخار نیست، مگر این که در سایه پیوند فکری و مکتبی قرار گیرد.

(آیه ۱۱۴) - مواهب الهی بر موسی و هارون: در اینجا به گوشه‌ای از الطاف الهی نسبت به «موسی» و برادرش «هارون» اشاره شده، نخست می‌گوید: «ما به موسی و هارون منت بخشیدیم» و آنها را مرهون نعمتهای خود ساختیم (وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ).

(آیه ۱۱۵) - در نخستین مرحله می‌فرماید: و آن دو و قومشان را از اندوه بزرگ نجات دادیم (وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ).

چه اندوهی از این بزرگتر که بنی اسرائیل در چنگال فرعونیان جبار و خونخوار گرفتار بودند؟ پسرانشان را سر می‌پریدند، و زنانشان را به خدمتکاری و مردان را به بردگی و بیگاری وا می‌داشتند.

(آیه ۱۱۶) - در مرحله دوم می‌فرماید: «و آنها (موسی و هارون و بنی اسرائیل) را یاری کردیم تا (بر دشمنان خود) پیروز شدند» (وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ). در آن روز که لشکر خونخوار فرعون با قدرت و نیروی عظیم و در پیشاپیش آنها شخص فرعون به حرکت درآمد، بنی اسرائیل قومی ضعیف و ناتوان و فاقد مردان جنگی و سلاح کافی بودند، اما دست لطف خدا به یاری آنها آمد، فرعونیان را در میان امواج دفن کرد، و آنها را از غرقاب رهائی بخشید و کاخها و ثروت و باغها و گنجهای فرعونیان را به آنها سپرد.

(آیه ۱۱۷) - در سومین مرحله به مواهب معنوی که خدا به این قوم از بند رسته عنایت فرمود اشاره کرده، می‌گوید: «ما به آن دو کتاب روشنگر دادیم» (وَأَتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ).

آری «تورات» کتاب مستبین یعنی کتاب روشنگر بود، و به تمام نیازمندیهای دین و دنیای بنی اسرائیل در آن روز پاسخ می‌گفت، همان‌گونه که در آیه ۴۴ سوره مائده نیز می‌خوانیم: «ما تورات را نازل کردیم که هم در آن هدایت بود و هم نور و روشنائی».

(آیه ۱۱۸) - در مرحله چهارم باز به یکی دیگر از مواهب معنوی - موهبت هدایت به صراط مستقیم - اشاره کرده، می‌گوید: «و آن دو را به راه راست هدایت نمودیم» (وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ).

همان راه راست و خالی از هرگونه کجی و اعوجاج که راه انبیا و اولیا است، و خطر انحراف و گمراهی و سقوط در آن وجود ندارد.

(آیه ۱۱۹) - در پنجمین مرحله به سراغ تداوم مکتب و بقای نام نیک آنها رفته، می‌گوید: «و نام نیکشان را در اقوام بعد باقی گذاردیم» تا به عنوان دو اسوه شناخته شوند، و مردم جهان از روش و تاریخ آنان الهام گیرند (وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ).

(آیه ۱۲۰) - در ششمین مرحله سخن از سلام و درود خداوند بر موسی و هارون است می‌فرماید: «سلام بر موسی و هارون» (سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ). سلامی که رمز سلامت در دین و ایمان، در اعتقاد و مکتب، و در خط و مذهب است.

سلامی که بیانگر نجات و امنیت از مجازات و عذاب این جهان و آن جهان است.

(آیه ۱۲۱) - و در هفتمین و آخرین مرحله به جزا و پاداش بزرگ خود به آنها پرداخته، می‌گوید: آری! «ما این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم» (إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ).

اگر آنها به این افتخارات نائل شدند بی دلیل نبود، آنها محسن بودند، مؤمن و مخلص و فداکار و نیکوکار، و چنین کسانی باید مشمول این همه پاداش شوند.

(آیه ۱۲۲) - سرانجام در این آیه به همان دلیلی اشاره می‌کند که در داستان ابراهیم و نوح قبل از آن آمد، می‌گوید: «آن دو (موسی و هارون) از بندگان مؤمن ما بودند» (إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ).

ایمان است که روح انسان را چنان روشن و نیرومند می‌سازد که به سراغ احسان و نیکوکاری و پاکی و تقوا می‌رود.

(آیه ۱۲۳) - پیامبر خدا الیاس در برابر مشرکان: چهارمین سرگذشتی که از انبیاء پیشین در این سوره آمده است سرگذشت فشرده ای از «الیاس» است، می فرماید: «الیاس از رسولان (ما) بود» (وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ).

(آیه ۱۲۴) - سپس برای شرح این اجمال به تفصیل پرداخته، می گوید: به خاطر بیاور «هنگامی را که به قومش گفت: آیا تقوا پیشه نمی کنید؟» (إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ).

(آیه ۱۲۵) - در این آیه باصراحت بیشتری از این مسأله سخن می گوید: «آیا بتِ بعل را می خوانید و بهترین آفریدگاراها را رها می سازید؟!» (أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ).

گفته اند این بت طلائی به قدری بزرگ بود که طولش به بیست ذراع می رسید! و چهار صورت داشت، و خدمه او بالغ بر چهارصد نفر بود!

(آیه ۱۲۶) - به هر حال «الیاس» این قوم بت پرست را سخت نکوهش کرد، و ادامه داد: «خدائی (را رها می کنید) که پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست» (اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ).

مالک و مربی همه شما او بوده و هست، هر نعمتی دارید از اوست، و حل هر مشکلی با دست قدرت او میسر است، غیر از او نه سرچشمه خیر و برکتی وجود دارد و نه دفع کننده شر و آفتی.

(آیه ۱۲۷) - اما این قوم خیره سر و خودخواه گوش به اندرزهای مستدل، و هدایت های روشن این پیامبر بزرگ الهی فراموش کردند، «و به تکذیب او برخاستند» (فَكَذَّبُوهُ).

خداوند هم مجازات آنها را در یک جمله کوتاه بیان کرده، می فرماید: «ولی به یقین همگی (در دادگاه عدل الهی) احضار می شوند» (فَأِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ).

و به کیفر اعمال زشت و شوم خود خواهند رسید.

(آیه ۱۲۸) - ولی ظاهراً گروه اندکی از پاکان و نیکان و خالصان به الیاس ایمان آوردند، برای آنکه حق آنها فراموش نگردد، بلافاصله می فرماید: «مگر بندگان

مُخْلِصِ خَدَا» (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ).

(آیه ۱۲۹) - در قسمت اخیر این داستان همان مسائل چهارگانه‌ای را که در سرگذشت‌های پیامبران دیگر - موسی و هارون و ابراهیم و نوح - آمده بود به‌خاطر اهمیتی که دارد تکرار شده است.

نخست می‌فرماید: «ما نام نیک او را در میان امت‌های بعد باقی گذاردیم» (وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ).

امتهای دیگر زحمات این انبیاء بزرگ را که در پاسداری خط توحید، و آبیاری بذر ایمان منتهای تلاش و کوشش را به عمل آوردند، هرگز فراموش نخواهند کرد، و تا دنیا برقرار است یاد و مکتب آنها نیز جاویدان است.

(آیه ۱۳۰) - در مرحله دوم می‌افزاید: «سلام بر الیاسین» (سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ).

(آیه ۱۳۱) - در مرحله سوم می‌فرماید: «ما این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم» (إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ).

(آیه ۱۳۲) - و در مرحله چهارم ریشه اصلی همه اینها را که «ایمان» است طرح کرده، می‌گوید: «مسلماً او (الیاس) از بندگان مؤمن ماست» (إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ).

«ایمان» و «عبودیت» سرچشمه احسان و احسان عامل قرارگرفتن در صف مخلصین و مشمول سلام خدا شدن است.

(آیه ۱۳۳) - سرزمین بلازده این قوم در برابر شماست! پنجمین پیامبری که در این سوره، نامش به میان آمده «لوط» است، که طبق صریح قرآن همزمان و معاصر با ابراهیم (ع) بوده است.

نخست می‌گوید: «ولوط از رسولان (ما) است» (وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ).  
(آیه ۱۳۴) - و بعد از بیان این اجمال طبق روش اجمال و تفصیل که قرآن دارد به شرح قسمتی از ماجرای او پرداخته، می‌گوید: به‌خاطر بسیار «زمانی را که او و خاندانش را همگی نجات دادیم» (إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ).

(آیه ۱۳۵) - «مگر (همسرش) پیرزنی که از بازماندگان بود» و به سرنوشت آنان گرفتار شد» (إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ).

(آیه ۱۳۶) - «سپس بقیه را نابود کردیم» (ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ).

جمله‌های کوتاه فوق اشاراتی به تاریخ پرماجرایی این قوم است که شرح آن در سوره‌های «هود» و «شعرا» و «عنکبوت» گذشت.

(آیه ۱۳۷) - و از آنجا که همه اینها مقدمه‌ای است برای بیدار کردن غافلان مغرور در پایان این سخن اضافه می‌کند: «و شما پیوسته صبحگاهان از کنار (ویرانه‌های شهرهای) آنها می‌گذرید...» (وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ).

(آیه ۱۳۸) - «و (همچنین) شبانگاه (نیز از آنجا عبور می‌کنید) آیا نمی‌اندیشید؟» (وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

این تعبیر به خاطر آن است که شهرهای قوم لوط در مسیر کاروانهای مردم حجاز به سوی شام قرار داشت، و اینها در سفرهای روزانه و شبانه خود از کنار آن عبور می‌کردند اگر گوش شنوا داشتند فریاد دلخراش و جانکاه این قوم گنهکار بلا دیده را می‌شنیدند.

آری! درس عبرت بسیار است اما عبرت‌گیرندگان کمند.

(آیه ۱۳۹) - یونس در بوته امتحان: این ششمین و آخرین سرگذشت انبیا و اقوام پیشین است که در این سوره آمده سرگذشت «یونس» و قوم توبه‌کارش. نخست همچون داستانهای گذشته سخن از مقام رسالت او به میان آورده، می‌گوید: «و یونس از رسولان (ما) است» (وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ).

یونس (ع) همانند سایر انبیا دعوت خود را از توحید و مبارزه با بت پرستی شروع کرد، و سپس با مفاسدی که در محیط رائج بود به مبارزه پرداخت، اما آن قوم در برابر دعوت او تسلیم نشدند.

تنها گروه اندکی که شاید از دو نفر تجاوز نکردند عابد و عالمی به او ایمان آوردند.

یونس آنقدر تبلیغ کرد که تقریباً از آنها مأیوس شد و به آنها نفرین کرد، به او

وحی آمد که در فلان زمان عذاب الهی نازل می‌شود، هنگامی که موعده عذاب نزدیک شد یونس همراه مرد عابد از میان آنها بیرون رفت در حالی که خشمگین بود، تا به ساحل دریا رسید در آنجا یک کشتی پر از جمعیت و بار را مشاهده کرد، و از آنها خواهش نمود که او را نیز همراه خود ببرند.

(آیه ۱۴۰) - این همان است که قرآن در این آیه به آن اشاره کرده، می‌گوید: به خاطر بیاور «هنگامی را که به سوی کشتی پر (از جمعیت و بار) فرار کرد» (إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ).

(آیه ۱۴۱) - به هر حال یونس سوار بر کشتی شد، طبق روایات ماهی عظیمی سر راه را بر کشتی گرفت، دهان باز کرد گوئی غذایی می‌طلبد، سرنشینان کشتی گفتند: به نظر می‌رسد گناهکاری در میان ماست! - که باید طعمه این ماهی شود، و چاره‌ای جز استفاده از قرعه نیست - در اینجا قرعه افکندند قرعه به نام یونس درآمد!

قرآن در اینجا با یک جمله کوتاه به این ماجرا اشاره کرده، می‌گوید: «و با آنها قرعه افکند (و قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد!» (فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ).

(آیه ۱۴۲) - به هر حال قرآن می‌گوید: او را به دریا افکندند «و ماهی عظیمی او را بلعید، در حالی که مستحق سرزنش بود!» (فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ).

مسلم است این ملامت و سرزنش به خاطر ارتکاب گناه کبیره یا صغیره‌ای نبود، بلکه علت آن تنها ترک اولائی بود که از او سرزد، و آن عجله در ترک قوم خویش و هجرت از آنان بود.

در روایتی آمده است که: «خداوند به آن ماهی وحی فرستاد که هیچ استخوانی را از او مشکن، و هیچ پیوندی را از او قطع مکن!»

(آیه ۱۴۳) - یونس خیلی زود متوجه ماجرا شد، و با تمام وجودش رو به درگاه خدا آورد، و از ترک اولای خویش استغفار کرد.

در اینجا ذکر معروف و پرمحتوایی از قول یونس نقل شده که در آیه ۸۷ سوره انبیا آمده، و در میان اهل عرفان به ذکر «یونسیه» معروف است: «فَنَادَى

فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَإِلَهِ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ؛ او در میان ظلمت‌های متراکم فریاد زد که معبودی جز توییست، منزهی تو، من از ظالمان و ستمکاران بودم! اکنون ببینم آیه در این زمینه چه می‌گوید؟ در یک جمله کوتاه می‌گوید: «و اگر او از تسبیح‌کنندگان نبود...» (فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ).

(آیه ۱۴۴) - «تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می‌ماند!» (لَلَيْثِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ). و این زندان موقت تبدیل به یک زندان دائم می‌شد، و آن زندان دائم مبدل به گورستان او می‌گشت!

(آیه ۱۴۵) - سپس خداوند می‌فرماید: «ما او را در یک سرزمین خشک و خالی از درخت و گیاه افکندیم، در حالی که بیمار بود» (فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ).

ماهی عظیم در کنار ساحل خشک و بی‌گیاهی آمد، و به فرمان خدا لقمه‌ای را که از او زیاد بود بیرون افکند، اما پیداست این زندان عجیب سلامت جسم یونس را برهم زده بود، بیمار و ناتوان از این زندان آزاد شد. (آیه ۱۴۶) - باز در اینجا لطف الهی به سراغ او آمد، چرا که بدنش بیمار و آزرده، و اندامش خسته و ناتوان بود، آفتاب ساحل او را آزار می‌داد، پوششی لطیف لازم بود تا بدنش در زیر آن بیارامد.

قرآن در اینجا می‌گوید: «ما بوته کدوئی بر او رویاندیم» تا در سایه برگ‌های پهن و مرطوبش آرامش بیابد (وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَقْطِينٍ).

(آیه ۱۴۷) - «یونس» را در اینجا رها می‌کنیم و به سراغ قومش می‌رویم. هنگامی که یونس با حالت خشم و غضب قوم را رها کرد، و مقدمات خشم الهی نیز بر آنها ظاهر شد، تکان سختی خوردند و به خود آمدند، اطراف عالم و دانشمندی را که در میان آنها بود گرفتند، و با رهبری او در مقام توبه برآمدند، گریه سردادند و مخلصانه از گناهان خویش و تقصیراتی که درباره پیامبر خدا یونس داشتند توبه کردند.

در اینجا پرده‌های عذاب کنار رفت و حادثه بر کوهها ریخت، و جمعیت

مؤمن توبه کار به لطف الهی نجات یافتند.

هنگامی که یونس بعد از این ماجرا به سراغ قومش آمد. در تعجب فرورفت که چگونه آنها در روز هجرتش همه بت پرست بودند ولی اکنون همه موحد خداپرست شده اند؟

قرآن در اینجا می گوید: «و او را به سوی جمعیت یکصد هزار نفری - یا بیشتر -

فرستادیم!» (وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ).

(آیه ۱۴۸) - «آنها ایمان آوردند، از این رو تا مدت معلومی آنان را از مواهب

زندگی بهره مند ساختیم» (فَلَمَّا نُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ).

البته ایمان اجمالی و توبه آنها قبلاً بود، ولی ایمان آنها بطور تفصیل به خدا و پیامبرش یونس و تعلیمات و دستورات او هنگامی صورت گرفت که «یونس» به میان آنها بازگشت.

\* **درسهایی بزرگ:** می دانیم طرح این سرگذشتها در قرآن مجید همه برای هدفهای تربیتی است چرا که قرآن کتاب داستان نیست کتاب انسانسازی و تربیت است.

از این سرگذشت عجیب پندهای بزرگی می توان گرفت:

(الف) این ماجرا نشان می دهد که چگونه یک قوم گنهکار و مستحق عذاب می توانند در آخرین لحظات مسیر تاریخ خود را عوض کنند، و به آغوش پرمهر و رحمت الهی بازگردند و نجات یابند.

(ب) این ماجرا نشان می دهد که ایمان به خدا و توبه از گناه علاوه بر آثار و برکات معنوی مواهب ظاهری دنیا را نیز متوجه انسان می سازد، عمران و آبادی می آفریند، و مایه طول عمر و بهره گیری از مواهب حیات می شود.

(ج) قدرت خداوند آنقدر وسیع و گسترده است که چیزی در برابر آن مشکل نیست، تا آن حد که می تواند انسانی را در دهان و شکم جانور عظیم و وحشتناکی سالم نگهدارد، و سالم بیرون فرستد.

(آیه ۱۴۹) - **تهمتهای زشت و رسوا:** بعد از ذکر شش داستان از سرگذشت



انبیاء پیشین و درسهای آموزنده‌ای که در هریک نهفته بود موضوع سخن را تغییر داده، به مطلب دیگری که به مشرکان عرب سخت ارتباط داشته می‌پردازد. مسأله این است که جمعی از مشرکان عرب به خاطر انحطاط فکری و نداشتن هیچ‌گونه علم و دانش خدا را با خود قیاس می‌کردند و برای او فرزند و گاهی همسر قائل بودند.

نخست می‌فرماید: «از آنان بپرس: آیا پروردگارت دخترانی دارد و پسران از آن آنهاست؟! (فَاسْتَفْتِهِمُ الرَّبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبُتُونُ).

چگونه آنچه را برای خود نمی‌پسندید برای خدا قائل هستید!

این سخن طبق عقیده باطل آنهاست که از دختر سخت متنفر بودند و به پسر سخت علاقمند، و گرنه پسر و دختر از نظر انسانی و در پیشگاه خدا از نظر ارزش یکسانند و معیار شخصیت هر دو پاکی و تقواست.

(آیه ۱۵۰) - سپس به دلیل حسی مسأله پرداخته، باز به طریق استفهام انکاری می‌گوید: «آیا ما فرشتگان را مؤنث آفریدیم و آنها ناظر بودند؟! (أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ).

بدون شک جواب آنها در این زمینه منفی بود، چه این که هیچ‌کدام نمی‌توانستند حضور خود را به هنگام خلقت فرشتگان ادعا کنند.

(آیه ۱۵۱) - بار دیگر به دلیل عقلی که از مسلمات ذهنی آنها گرفته شده باز می‌گردد و می‌گوید: «بدانید آنها با این تهمت بزرگشان می‌گویند؟! (أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إَفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ).

(آیه ۱۵۲) - «خداوند فرزند آورده، ولی آنها به یقین دروغ می‌گویند!» (وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ).

(آیه ۱۵۳) - در اینجا بار دیگر خداوند آنها را مورد عتاب و سرزنش قرار داده، می‌فرماید: «آیا دختران را بر پسران ترجیح داده است؟! (أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ).

(آیه ۱۵۴) - «شمارا چه شده است؟ چگونه حکم می‌کنید؟! هیچ می‌فهمید

چه می گوئید؟ (مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ).

(آیه ۱۵۵) - آیا وقت آن نرسیده است که از این لاطائلات و خرافات زشت و رسوا دست بردارید؟ «آیات متذکر نمی شوید»؟ (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ).

این سخنان به قدری باطل و بی پایه است که اگر آدمی یک ذره عقل و درایت داشته باشد و اندیشه کند باطل بودن آن را درک می نماید.

(آیه ۱۵۶) - بعد از ابطال ادعای خرافی آنها با یک دلیل حسی و یک دلیل عقلی، به سومین دلیل می پردازد که دلیل نقلی است، می گوید: اگر چنین چیزی که شما می گوئید صحت داشت باید اثری از آن در کتب پیشین باشد «یا شما دلیل روشنی در این باره دارید»؟! (أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ).

(آیه ۱۵۷) - اگر دارید «پس کتابتان را بیاورید اگر راست می گوئید»! (فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

در کدام کتاب؟ در کدام نوشته؟ و در کدام وحی آسمانی چنین چیزی آمده، و بر کدام پیامبر نازل شده است؟!

(آیه ۱۵۸) - در این آیه به یکی دیگر از خرافات مشرکان عرب می پردازد، و آن نسبتی است که میان «خدا» و «جن» قائل بودند! سخن را از صورت «خطاب» درآورده و به صورت «غائب» مطرح می کند، گوئی آنها چنان بی ارزشند که بیش از این شایستگی و لیاقت رویارویی در سخن را ندارند، می فرماید: «آنها [=مشرکان] میان او [=خداوند] و جن (خویشاوندی و) نسبتی قائل شدند!» (وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا).

منظور از «نسب» هرگونه نسبت و رابطه است، هرچند جنبه خویشاوندی نداشته باشد، و می دانیم که جمعی از مشرکان عرب جن را می پرستیدند و آنها را شریک خدا می پنداشتند، و به این ترتیب رابطه ای میان آنها و خداوند قائل بودند. به هرحال قرآن مجید این عقیده خرافی را سخت انکار کرده، می گوید: «در حالی که جنیان به خوبی می دانند که این بت پرستان در دادگاه الهی احضار می شوند» (وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ).

(آیه ۱۵۹) - بعد می افزاید: «منزه است خداوند از آنچه توصیف می کنند»  
(سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ).

(آیه ۱۶۰) - هیچ توصیفی شایسته ذات مقدس پروردگار نیست «مگر (آنچه) بندگان مخلص خدا» از روی آگاهی در مورد او دارند (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ).  
بندگانی که از هرگونه شرک و هوای نفس و جهل و گمراهی مبرا هستند،  
و خدا را جز به آنچه خودش اجازه داده توصیف نمی کنند.

آری! باید به سراغ سخنان پیامبر ﷺ و خطبه های نهج البلاغه علی عَلَيْهِ السَّلَام  
و دعاهای پرمغز امام سجاد در صحیفه سجادیه رفت، و در پرتو توصیفهای این  
بندگان مخلص خدا، خدا را شناخت.

(آیه ۱۶۱) - ادعاهای دروغین! در آیات پیشین سخن از معبودهای مختلف  
مشرکین به میان آمد، قرآن همین مسأله را تعقیب کرده، نخست این بحث را به میان  
می آورد که وسوسه های شما بت پرستان در دلهای پاکان و نیکان اثری ندارد، و تنها  
قلوب آلوده و ارواح دوزخی و متمایل به فساد شماست که خود را تسلیم این  
وسوسه ها می سازد، می فرماید: «شما و آنچه را پرستش می کنید...» (فَأَنكُم مِّمَّا  
تَعْبُدُونَ).

(آیه ۱۶۲) - «هرگز نمی توانید کسی را (با آن) فریب دهید» و با فتنه و فساد از  
خداوند منحرف سازید (مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ).

(آیه ۱۶۳) - «مگر آنها که در آتش دوزخ وارد می شوند!» (إِلَّا مَنْ هُوَ ضَالٌّ  
الْجَبِيم).

(آیه ۱۶۴) - بعد از این سه آیه که مسأله اختیار انسانها را در برابر فتنه جوئی  
و اغواگری بت پرستان روشن می سازد، ضمن سه آیه دیگر از مقام والای فرشتگان  
خدا سخن می گوید، همان فرشتگانی که بت پرستان آنها را دختران خدا  
می پنداشتند، و جالب این که سخن را از زبان خود آنها بیان کرده، می گوید:  
«و هیچ یک از ما نیست جز آنکه مقام معلومی دارد» (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ).

(آیه ۱۶۵) - «و ما همگی (برای اطاعت فرمان خداوند به صف ایستاده ایم»

و چشم بر امر او داریم (وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ).

(آیه ۱۶۶) - «و ما همه تسبیح‌گوی او هستیم»، و او را از آنچه لایق ذات پاکش نیست منزه می‌شمیریم (وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ).

آری! ما بندگانیم که جان و دل برکف داریم، همواره چشم بر امر، و گوش بر فرمانش سپرده‌ایم، ما کجا و فرزندى خدا کجا؟

در حقیقت آیات سه‌گانه فوق به سه قسمت از صفات فرشتگان اشاره می‌کند: نخست این که هرکدام رتبه و منزلتی دارند که از آن تجاوز نمی‌کنند.

دیگر این که آنها دائماً آماده اطاعت فرمان خدا در عرصه آفرینش و اجرای او امر او در پهنه عالم هستی هستند.

سوم این که آنها پیوسته تسبیح خدا می‌گویند و او را از آنچه لایق مقامش نیست منزه می‌شمیرند.

(آیه ۱۶۷) - سپس در چهار آیه دیگر به یکی از عذرهای ناموجه این مشرکان در ارتباط با همین مسأله بت‌پرستی و مطالب دیگر اشاره کرده و پاسخ می‌دهد، می‌فرماید: «آنها پیوسته می‌گفتند:» (وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ).

(آیه ۱۶۸) - اگر یکی از کتابهای پیشینیان نزد ما بود «لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ).

(آیه ۱۶۹) - «به یقین ما بندگان مخلص خدا بودیم» (لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ).

این همه از بندگان مخلص و آنان که خدایشان خالص کرده است سخن مگوی، و پیامبران بزرگی همچون نوح و ابراهیم و موسی و غیر آنها را به رخ ما مکش، ما هم اگر مشمول لطف خدا شده بودیم و یکی از کتب آسمانی بر ما نازل می‌شد، در زمره این بندگان مخلص بودیم!

(آیه ۱۷۰) - این آیه می‌گوید این آرزوی آنها هم‌اکنون جامه عمل به خود پوشیده و بزرگترین کتاب آسمانی خدا «قرآن مجید» بر آنان نازل شده، اما این دروغ‌پردازان پر ادعا «به آن کافر شدند (و از در مخالفت و انکار و دشمنی درآمدند)

ولی به زودی (نتیجه کار خود را) خواهند دانست» (فَكْفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

(آیه ۱۷۱) - حزب الله پیروز است! به دنبال بحثهای گوناگونی که پیرامون مبارزات انبیای بزرگ و کارشکنیهای مشرکان بی ایمان طی آیات این سوره آمده است، اکنون که به آخرین آیات سوره نزدیک می شویم مهمترین مسأله را در این رابطه بیان می کند، و آن خبر از پیروزی نهائی لشکر خدا بر لشکر شیطان و دشمنان حق است، تا مؤمنان در هر عصر و زمان به این وعده بزرگ الهی دلگرم شوند و برای ادامه مبارزه با لشکر باطل آماده و مقاوم گردند.

می فرماید: «وعده قطعی ما برای بندگان فرستاده ما از پیش مسلم شده...»  
(وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ).

(آیه ۱۷۲) - «که آنان یاری شدگانند» (إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ).

(آیه ۱۷۳) - «ولشکر ما (در تمام صحنه ها) پیروزند» (وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ).

چه عبارت صریح و گویا، و چه وعده روح پرور و امیدبخشی؟!

(آیه ۱۷۴) - سپس در ادامه این آیات، هم برای دلداری پیامبر ﷺ و مؤمنان و تأکید بر پیروزی، و هم تهدید مشرکان بی خبر می گوید: «از آنها [= کافران] روی بگردان تا زمان معینی» که فرمان جهاد فرا رسد (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ).

(آیه ۱۷۵) - سپس این جمله را با تهدید دیگری تأکید کرده، می فرماید: «وضع آنها را بنگر (چه بی محتواست) اما به زودی (نتیجه اعمال خود را) می بینند» (وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ). به زودی پیروزی تو و مؤمنان، و شکست ذلت بار خود را در این دنیا، و مجازات الهی را در جهان دیگر خواهند دید.

(آیه ۱۷۶) - و از آنجا که این خیره سران بی شرم پیوسته این سخن را تکرار می کردند که وعده عذاب الهی چه شد؟ و اگر راست می گوئی چرا معطلی؟ قرآن با لحنی تهدید آمیز در پاسخ آنها می گوید: «آیا اینها برای عذاب ما عجله می کنند؟» (أَفَعَذَابُنَا يَسْتَعْجِلُونَ).

گاه می گویند: این وعده الهی چه شد؟ و گاه می گویند این پیروزی کی

خواهد آمد؟

(آیه ۱۷۷) - «اما هنگامی که عذاب ما در آستانه خانه‌هایشان فرود آید اندازشدگان صبحگاه بدی خواهند داشت» (فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ).

این تعبیر نزول عذاب را در متن زندگی آنها و مبدل شدن کانون آرامش آنها را به کانونی از وحشت و اضطراب نشان می‌دهد.

(آیه ۱۷۸) - به آنها اعتنا مکن! گفتیم آیات آخر این سوره در حقیقت وسیله‌ای است برای دلداری پیامبر و مؤمنان راستین و تهدیدی است برای کفار لجوج. این آیه بار دیگر با لحنی تهدیدآمیز می‌فرماید: «از آنها روی بگردان (و آنان را به حال خود واگذار) تا زمان معینی» (وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ).

(آیه ۱۷۹) - «و وضع کارشان را ببین، آنها نیز به زودی (نتیجه اعمال خود را) می‌بینند!» (وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ).

این تکرار به خاطر تأکید است که آنها بدانند این یک مسأله قطعی است که به زودی مجازات و شکست و ناکامی خود را خواهند دید، و به نتایج مرارت‌بار اعمالشان گرفتار می‌شوند و پیروزی مؤمنان نیز قطعی و مسلم است.

(آیه ۱۸۰) - سپس سوره با سه جمله پرمعنی درباره «خداوند» و «پیامبران» و «جهانیان» پایان می‌یابد.

می‌فرماید: «منزه است پروردگار تو، پروردگار عزّت (و قدرت) از آنچه آنان [=مشرکان و جاهلان] توصیف می‌کنند» (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ).

گاه فرشتگان را دختران او می‌نامند، گاه درمیان او و جن نسبتی قائل می‌شوند، و گاه موجودات بی‌ارزشی همچون قطعات سنگ و چوب را هم‌ردیف او قرار می‌دهند.

(آیه ۱۸۱) - و در جمله دوم همه پیامبران را مورد لطف بی‌پایان خویش قرار داده، می‌گوید: «و سلام بر رسولان» (وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ).

سلامی که نشانه سلامت و عافیت از هرگونه عذاب و کیفر روز قیامت،

سلامی که امان در برابر شکستها و دلیل بر پیروزی بر دشمنان است.

(آیه ۱۸۲) - و سرانجام سخن را با حمد الهی پایان داده، می‌گوید: «و حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است» (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

سه آیه اخیر می‌تواند اشاره و مروری اجمالی بر تمام مسائل این سوره باشد، چرا که بخش مهمی از این سوره پیرامون توحید و مبارزه با انواع شرک بود، و آیه اول با تسبیح و تنزیه خداوند از توصیفهای مشرکان، همه را بازگو می‌کند. بخش دیگری از این سوره بیان گوشه‌هایی از حالات هفت پیامبر بزرگ بود، آیه دوم اشاره‌ای به آنهاست.

و بالاخره بخش دیگری از نعمتهای الهی، مخصوصاً انواع نعمتهای بهستی، و پیروزی جنود الهی بر لشکر کفر سخن می‌گفت، و حمد و ستایش خدا در پایان کار اشاره‌ای به همه اینهاست.

در روایات متعددی می‌خوانیم: «کسی که می‌خواهد در روز قیامت اجر و پاداش او با پیمانۀ بزرگ و کامل داده شود باید آخرین سخنش در هر مجلسی که می‌نشیند این بوده باشد: سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

«پایان سوره صافات»

## سوره ص [۳۸]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۸۸ آیه است

**محتوای سوره:** این سوره در حقیقت مکملی برای سوره «صافات» است، و استخوان‌بندی مطالبش شباهت زیادی با استخوان‌بندی سوره «صافات» دارد.

محتوای این سوره را در پنج بخش می‌توان خلاصه کرد:

**بخش اول:** از مسأله توحید و مبارزه با شرک و مسأله نبوت پیامبر اسلام ﷺ و سرسختی و لجاجت دشمنان مشرک در برابر این دو امر سخن می‌گوید.

**بخش دوم:** گوشه‌هایی از تاریخ نه نفر از پیامبران خدا را منعکس ساخته، و بالخصوص از «داوود» و «سلیمان» و «ایوب» بحث بیشتری دارد.

**بخش سوم:** از سرنوشت کفار طاغی و یاغی در قیامت و تخاصم و جنگ و جدال آنها در دوزخ سخن می‌گوید، و به مشرکان و افراد بی‌ایمان نشان می‌دهد که پایان کار آنها به کجا خواهد رسید.

**چهارمین بخش:** از آفرینش انسان و مقام والای او و سجده کردن فرشتگان برای آدم سخن می‌گوید.

**پنجمین بخش** تهدیدی است برای همه دشمنان لجوج، و تسلی‌خاطری است برای پیامبر اسلام ﷺ و بیان این واقعیت که او در دعوت خود هیچ‌گونه اجر و مزدی از کسی نمی‌طلبد.



**فضیلت تلاوت سوره:** در فضیلت این سوره - که به خاطر آغازش به نام سوره «ص» نامیده شده - در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: «کسی که سوره «ص» را بخواند به اندازه هر کوهی که خدا مسخر داوود فرموده بود حسنه به او می دهد، و از آلوده شدن و اصرار بر گناه صغیر و کبیر حفظ می کند». و در حدیث دیگری از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام چنین آمده: «کسی که سوره «ص» را در شب جمعه بخواند از خیر دنیا و آخرت آنقدر (از سوی خداوند) به او بخشیده می شود که به هیچ کس داده نشده، جز پیامبران مرسل، و فرشتگان مقرب، و خدا او و تمام کسانی را که از خانواده اش مورد علاقه او هستند وارد بهشت می کند، حتی خدمتگذاری که به او خدمت می کرده».

البته منظور تلاوتی است اندیشه برانگیز، و تصمیم آفرین، اندیشه و تصمیمی که انگیزه عمل گردد، و محتوای سوره را در زندگی انسان پیاده کند.

### به نام خداوند بخشنده بخشایسگر

**آیه ۱ - شأن نزول:** از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که: «ابو جهل» و جماعتی از قریش نزد ابوطالب عموی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و گفتند: فرزند برادرت ما را آزار داده، و خدایان ما را نیز ناراحت ساخته است! او را بخوان و به او دستور ده دست از خدایان ما بردارد تا ما هم ناسزا به خدای او نگوئیم!

ابوطالب کسی را خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاد، هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد خانه شد ابوطالب سخنان آنها را برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرح داد.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جواب فرمود: «آیا آنها حاضرند جمله ای را با من موافقت کنند و در سایه آن بر تمام عرب پیشی گیرند و حکومت کنند؟!»

ابو جهل گفت: بله موافقیم، منظورت کدام جمله است؟

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **تَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!** «بگوئید معبودی جز الله نیست!»

و این بتها را که مایه بدبختی و ننگ و عقب افتادگی شماسست دور بریزید.

هنگامی که حضار این جمله را شنیدند آن چنان وحشت کردند که انگشتها در

گوش گذاردند و با سرعت خارج شدند، و می‌گفتند: چنین چیزی را تاکنون نشنیده‌ایم، این یک دروغ است.

اینجا بود که آیات آغاز سوره «ص» نازل شد.

تفسیر: باز در نخستین آیه این سوره به یکی از حروف مقطعه برخورد می‌کنیم «ص» (ص). و همان گفتگوهای پیشین در تفسیر این حروف مقطعه مطرح می‌شود.

اما جمعی از مفسران در اینجا مخصوصاً روی علامت اختصاری بودن «ص» نسبت به «اسماء‌الله» یا غیر آن تکیه کرده‌اند، چرا که بسیاری از اسماء‌الله با «ص» شروع می‌شود مانند «صادق» و «صمد» و «صانع» و یا اشاره به جمله «صدق الله» است که در یک حرف خلاصه شده است.

سپس می‌فرماید: «سوگند به قرآنی که دارای ذکر است» که تو بر حقی و این کتاب، معجزه الهی است (وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ). قرآن هم خودش ذکر است و هم دارای ذکر.

«ذکر» به معنی یادآوری و زدودن زنگار غفلت از صفحه دل، یاد خدا، یاد نعمتهای او، یاد دادگاه بزرگ رستاخیز، و یاد هدف خلقت انسان است.

(آیه ۲) - در این آیه می‌گوید: اگر می‌بینی آنها در برابر این آیات روشنگر و قرآن بیدارکننده تسلیم نمی‌شوند نه به خاطر این است که پرده‌ای بر این کلام حق افتاده «بلکه کافران گرفتار غرور و اختلافند» (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ).

(آیه ۳) - سپس برای بیدارساختن این مغروران غافل دست آنها را گرفته، به گذشته تاریخ بشر می‌برد، و سرنوشت اقوام مغرور و متکبر و لجوج را به آنها نشان می‌دهد، شاید عبرت گیرند، می‌گوید: «چه بسیار اقوامی که قبل از آنها بودند و ما آنها را (به خاطر تکذیب پیامبران و انکار آیات الهی و ظلم و گناه) هلاک کردیم» (كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ).

«و به هنگام نزول عذاب فریاد می‌زدند (و کمک می‌خواستند) ولی وقت نجات گذشته بود!» (فَنَادُوا وَوَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ).

آن روز که پیامبران الهی و اولیای حق آنها را اندرز دادند و از عاقبت شوم اعمالشان برحذر داشتند نه تنها گوش شنوا نداشتند بلکه به استهزا و سخریه و آزار مؤمنان و حتی قتل آنها پرداختند، و فرصتها از دست رفت و پلهای پشت سر ویران گشت، و در حالی عذاب استیصال برای نابودی آنها نازل شد که درهای توبه و بازگشت همه بسته شده بود و فریادهای استغاثه آنها به جایی نرسید!

**آیه ۴ - شأن نزول:** در باره این آیه و سه آیه بعد نقل شده: هنگامی که رسول خدا دعوتش را آشکار کرد سران قریش نزد ابوطالب آمدند و گفتند: ای ابوطالب! فرزند برادرت ما را سبک مغز می خواند، و به خدایان ما ناسزا می گوید، جوانان ما را فاسد نموده، و در جمعیت ما تفرقه افکنده است، اگر این کارها به خاطر کمبود مالی است ما آنقدر مال برای او جمع آوری می کنیم که ثروتمندترین مرد قریش شود، و حتی حاضریم او را به ریاست برگزینیم.

ابوطالب این پیام را به رسول الله ﷺ عرض کرد.

پیامبر ﷺ فرمود: «اگر آنها خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند من به آن تمایل ندارم، ولی (به جای این همه وعده‌ها) یک جمله، با من موافقت نمایند تا در سایه آن بر عرب حکومت کنند، و غیر عرب نیز به آئین آنها درآیند و آنها سلاطین بهشت خواهند بود!»

ابوطالب این پیام را به آنها رسانید، آنها گفتند: حاضریم به جای یک جمله ده جمله را بپذیریم (کدام جمله منظور تو است؟).

پیامبر ﷺ به آنها فرمود: «گواهی دهید که معبودی جز الله نیست و من رسول خدا هستم».

آنها (از این سخن سخت و وحشت کردند و) گفتند: ما ۳۶۰ خدا را رها کنیم تنها به سراغ یک خدا برویم؟ چه چیز عجیبی؟! (آن هم خدایی که هرگز دیده نمی شود!).

در اینجا آیات مزبور نازل شد!

تفسیر: آیا به جای این همه خدا، یک خدا را بپذیریم؟! افراد مغرور و خودخواه هم نفوذناپذیرند و هم «مطلق‌گرا» چیزی را جز آنچه با افکار محدود و ناقصشان درک کرده‌اند به رسمیت نمی‌شناسند.

لذا هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ پرچم توحید را در مکه برافراشت و بر ضد بت‌های کوچک و بزرگ که عدد آنها بالغ بر ۳۶۰ بت می‌شد قیام کرد «تعجب می‌کردند که چرا پیامبر اندازکننده‌ای از میان آنها برخاسته است»؟ (وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ).

تعجب آنها از این بود که محمد ﷺ یک نفر از خود آنهاست.

آنها این امتیاز بزرگ را به عنوان یک نقطه تاریک در دعوت پیامبر ﷺ تلقی می‌کردند و از آن تعجب داشتند.

گاه از این مرحله نیز فراتر رفتند «وکافران گفتند: این ساحر دروغگویی است!» (وَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ).

نسبت دادن سحر به پیامبر ﷺ به خاطر مشاهده معجزات غیرقابل انکار و نفوذ خارق‌العاده او در افکار بود و نسبت دادن کذب به او به خاطر این بود که بر خلاف سنت‌های خرافی و افکار منحطی که جزء مسلمات آن محیط محسوب می‌شد قیام کرد و دعوی رسالت از سوی خدا داشت.

(آیه ۵) - هنگامی که پیامبر دعوت توحیدی خود را آشکار نمود نگاه به یکدیگر می‌کردند و می‌گفتند: بیائید چیزهای ناشنیده بشنوید «آیا او به جای این همه خدایان یک خدا قرار داده؟ این راستی چیز عجیبی است»؟! (أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ).

آری گاه غرور و خودخواهی و مطلق‌نگری و فساد محیط آن‌چنان بینش و قضاوت انسان را تغییر می‌دهد که از واقعیت‌های روشن تعجب می‌کند در حالی که به خرافات و پندارهای واهی سخت پای‌بند است.

(آیه ۶) - «سرکردگان آنها (هنگامی که از مراجعه به ابوطالب و میانجیگری او مأیوس و ناامید شدند از نزد او بیرون آمدند، و گفتند: بروید و خدایانتان را

محکم بچسبید، این چیزی است که خواسته اند» شما را با آن گمراه کنند (وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ).

سران بت پرستان می خواستند با این سخن، روحیه متزلزل پیروان خود را تقویت کنند، و از سقوط هرچه بیشتر اعتقاداتشان جوابگیری به عمل آورند اما چه تلاش بیهوده‌ای؟!

(آیه ۷) - سپس برای اغفال مردم و یا قانع ساختن خویش گفتند: «ما هرگز چنین چیزی در آخرین آیین نشنیده‌ایم، این تنها یک آیین ساختگی است!» (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ).

اگر ادعای توحید و نفی بتها واقعیتی داشت باید پدران ما با آن عظمت و شخصیت! آن را درک کرده باشند، و ما از آنها شنیده باشیم، اما این یک گفتار دروغین و بی سابقه است!

(آیه ۸) - در آیات گذشته سخن از موضع‌گیری منفی مخالفان در برابر خط توحید و رسالت پیامبر اسلام بود، در اینجا نیز این سخن ادامه دارد.

مشرکان مکه هنگامی که منافع نامشروع خود را در خطر دیدند، و آتش کینه و حسد در دل آنها شعله‌ور شد، برای اغفال مردم و قانع کردن خویش در مورد مخالفت با پیامبر اسلام ﷺ، به منطق‌های سست گوناگونی دست می‌زدند، از جمله از روی تعجب و انکار می‌گفتند: «آیا از میان همه ما قرآن تنها بر او [=محمد] نازل شده؟! (ءَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا).

از میان این همه پیرمردان پرسن و سال، این همه پولداران ثروتمند و سرشناس آیا کسی پیدا نشد که خدا قرآنش را بر او نازل کند، جز محمد یتیم تهیدست؟!

قرآن در دنباله آیه می‌فرماید درد آنها چیز دیگری است، «آنها در حقیقت در اصل وحی من تردید دارند» (بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي).

ایراد به شخص محمد ﷺ بهانه‌ای بیش نیست، بلکه سرچشمه آن هوی و هوسها و حب دنیا و حسادتهاست.

و سرانجام آنها را با این جمله تهدید می‌کند: «آنها هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند» (بَلْ لَّمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ). که این‌گونه جسورانه در برابر فرستاده خدا ایستاده‌اند، و با این سخنان واهی به جنگ در برابر وحی الهی برخاسته‌اند.

(آیه ۹) - سپس در پاسخ آنها می‌افزاید: «مگر خزائن رحمت پروردگار توانا و بخشنده‌ات نزد آنهاست» تا به هر کس میل دارند بدهند؟ (أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ).

(آیه ۱۰) - باز در این آیه همین معنی را از طریق دیگری تعقیب کرده، می‌گوید: «یا این که مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین و آنچه میان این دو است از آن آنهاست؟ (اگر چنین است) با هر وسیله ممکن به آسمانها بروند» و جلو نزول وحی را بر قلب پاک محمد بگیرند! (أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ).

این سخن در حقیقت تکمیلی است بر بحث گذشته، در آنجا می‌گفت: «خزائن رحمت پروردگار در دست شما نیست که به هر کس که با تمایلات هوس آلودتان هماهنگ است ببخشید» حال می‌گوید: اکنون که این خزائن به دست شما نیست و فقط در اختیار خداست، تنها راهی که در پیش دارید این است که به آسمانها بروید و مانع نزول او شوید، و خود می‌دانید که از این کار نیز سخت عاجز و ناتوانید!

(آیه ۱۱) - در این آیه در مقام تحقیر این مغروران سبک‌مغز و فخر فروش می‌گوید: «اینها لشکر کوچک شکست خورده‌ای از احزابند!» (جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ).

آن روز پیروزیهای بدر و احزاب و حنین پیش نیامده بود، ولی قرآن با قاطعیت گفت: «این دشمنان سرسخت لشکر کوچکی هستند که دچار شکست خواهند شد».

امروز هم قرآن همین بشارت را به مسلمانان جهان که از هر سو در محاصره قدرتهای متجاوز و ستمگر قرار گرفته‌اند می‌دهد که اگر همچون مسلمانان نخستین

بر سر عهد و پیمان خدا بایستند او نیز وعده خودش را در زمینه شکست جنود احزاب تحقق خواهد بخشید.

(آیه ۱۲) - تنها یک صیحه آسمانی کارشان را یکسره می‌کند!

در تعقیب آیه قبل که از شکست مشرکان در آینده خبر می‌داد، و آنها را لشکر کوچکی از احزاب مغلوب معرفی می‌کرد، در اینجا گروهی از این احزاب را که تکذیب پیامبران کردند و به سرنوشت شومی گرفتار شدند معرفی می‌کند.

می‌گوید: «قبل از آنها قوم نوح و عاد [= قوم هود] و فرعون صاحب قدرت (پیامبران ما را) تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ).

(آیه ۱۳) - «و (نیز) قوم ثمود و قوم لوط و اصحاب الایکه [قوم شعیب] اینها احزابی بودند» که به تکذیب پیامبران برخاستند (و ثَمُودٌ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ).

آری! اینها شش گروه از احزاب جاهلی و بت پرست بودند که بر ضد پیامبران بزرگی قیام کردند. اما سرانجام عذاب الهی دامانشان را گرفت.

(آیه ۱۴) - «هریک (از این گروهها) رسولان را تکذیب کردند و عذاب الهی درباره آنها تحقق یافت» (إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابٌ).

و تاریخ نشان می‌دهد که چگونه هر گروهی از آنها به بلائی جان سپردند و در مدت کوتاهی شهر و دیارشان به ویرانه‌ای تبدیل شد، و نفراتشان به جسدهائی بی‌روح!

(آیه ۱۵) - آیا این مشرکان مکه با این کارهای خود سرنوشتی بهتر از آنها می‌توانند داشته باشند؟ در حالی که اعمال آنها همان اعمال است و سنت خداوند همان سنت؟!

لذا در این آیه به عنوان یک تهدید قاطع و کوبنده می‌گوید: «اینها (با این اعمالشان) جز یک صیحه آسمانی را انتظار نمی‌کشند که هیچ مهلت و بازگشتی برای آن وجود ندارد» و همگی را نابود می‌سازد (وَمَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مِّنْ فَوْقِ).

این صیحه ممکن است همانند صیحه‌هایی باشد که بر اقوام پیشین فرود آمد، صاعقه‌ای وحشتناک، یا زمین لرزه‌ای پرصدا، که زندگی آنها را درهم کوبید. و نیز ممکن است اشاره به «صیحه عظیم پایان جهان» باشد که از آن تعبیر به «نفخه صور اول» می‌شود.

(آیه ۱۶) - این آیه به یکی دیگر از سخنان کفار و منکران - که از روی سخریه و استهزا می‌گفتند - اشاره کرده، می‌گوید: «آنها (از روی خیره‌سری) گفتند: پروردگارا! بهره ما را (از عذابت هرچه زودتر) قبل از روز حساب به ما بده!» (وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنَآ قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ).

این کوردلان مغرور آن‌چنان مست باده غرور بودند که حتی عذاب الهی و دادگاه عدلش را به باد مسخره می‌گرفتند.

### (آیه ۱۷) - از زندگی داوود درس بیاموز!

به دنبال بحث‌هایی که در آیات گذشته پیرامون کارشکنیهای مشرکان و بت پرستان، و نسبت‌های ناروای آنان به پیامبر اسلام ﷺ آمده بود، قرآن در اینجا برای دل‌داری پیامبر ﷺ و مؤمنان اندک آن روز داستان داوود را مطرح می‌کند. نخست می‌گوید: «در برابر آنچه می‌گویند شکینا باش، و به خاطر بی‌اور بنده ما داوود صاحب قدرت را که او بسیار توبه کننده بود!» (اصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الَّذِي دَاوُدَ اِنَّهُ اَوَابٌ).

نیروی جسمانی‌اش در حدی بود که در میدان جنگ بنی اسرائیل با «جالوت» چهار ستمگر با یک ضربه نیرومند به وسیله سنگی که از فلاخن رها کرد جالوت را از بالای مرکب به روی خاک افکند، و در خون خود غلطاند.

و از نظر قدرت سیاسی، حکومتی نیرومند داشت که با قدرت تمام در برابر دشمنان می‌ایستاد، حتی گفته‌اند در اطراف محراب عبادت او هزاران نفر شب تا به صبح به حال آماده‌باش بودند!

از نظر نعمتها خداوند انواع نعم ظاهری و باطنی را به او ارزانی داشته بود، خلاصه این که داوود مردی بود نیرومند در جنگها، در عبادت، در علم و دانش و در



حکومت، و هم صاحب نعمت فراوان.

(آیه ۱۸) - سپس طبق روش اجمال و تفصیل که در قرآن مجید به هنگام ذکر مسائل مختلف معمول است، بعد از بیان اجمالی نعمتهای خداوند بر داوود، به شرح قسمتی از آن پرداخته، چنین می‌گوید: «ما کوهها را مسخر او ساختیم که هر شامگاه و صبحگاه با او (خدا را) تسبیح می‌گفتند!» (إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ).

(آیه ۱۹) - نه تنها کوهها که «پرندگان را نیز دسته‌جمعی مسخر او کردیم» تا همراه او تسبیح خدا گویند (وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً). همه این پرندگان و کوهها مطیع فرمان داوود و همصدا با او و «بازگشت‌کننده به سوی او بودند» (كُلُّ لَهُ أَوَّابٌ).

این تسبیح توأم با صدای ظاهری و همراه با نوعی درک و شعور بوده که در باطن ذرات عالم است و تمامی موجودات جهان از یک نوع عقل و شعور برخوردارند، و هنگامی که صدای دل‌انگیز این پیامبر بزرگ را به وقت مناجات می‌شنیدند با او همصدا می‌شدند، و غلغله تسبیح آنها در هم می‌آمیخت.

(آیه ۲۰) - این آیه همچنان به ذکر نعمتهای خداوند بر داوود ادامه داده، می‌فرماید: «و حکومت او را استحکام بخشیدیم» (وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ).

آن‌چنان که همه سرکشان و طاغیان و دشمنان از او حساب می‌بردند.

علاوه بر این «دانش به او دادیم» (وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ).

آخرین نعمت بزرگ خدا بر داوود این بود که می‌فرماید: ما به او «علم قضات و داوری عادلانه» دادیم (وَفَضَّلَ الْخِطَابِ).

این احتمال در تفسیر این جمله وجود دارد که خداوند منطق نیرومندی که از فکر بلند، و عمق اندیشه، حکایت می‌کرد در اختیار داوود گذارد، نه تنها در مقام داوری که در همه جا سخن آخر و آخرین سخن را بیان می‌کرد.

(آیه ۲۱) - آزمون بزرگ داوود! به دنبال آیات گذشته که صفات ویژه

«داوود» و مواهب بزرگ خدا را بر او بیان می‌کرد قرآن ماجرائی را که در یک

دادرسی برای داوود پیش آمد شرح می دهد.

نخست خطاب به پیامبر اسلام ﷺ کرده، می گوید: «آیا داستان شاکیان هنگامی که از محراب (داوود) بالا رفتند به تو رسیده است؟! (وَهَلْ أَتَيْكَ نَبُؤًا الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ).

(آیه ۲۲) - با این که «داوود» محافظین و مراقبین فراوانی در اطراف خود داشت، طرفین نزاع از غیر راه معمولی از دیوار محراب و قصر او بالا رفتند، و ناگهان در برابر او ظاهر گشتند، چنانکه قرآن در ادامه این بحث می گوید: «در آن هنگام که (بی مقدمه) بر داوود وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد» زیرا فکر می کرد قصد سوئی درباره او دارند (إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ).

اما آنها به زودی وحشت او را از بین بردند و «گفتند: نترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده» و برای دادرسی نزد تو آمدیم (قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ).

«اکنون در میان ما به حق داوری کن، و ستم روا مدار، و ما را به راه راست هدایت کن» (فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ).

(آیه ۲۳) - مسلماً نگرانی و وحشت داوود در اینجا کم شد، ولی شاید این سؤال هنوز برای او باقی بود که بسیار خوب، شما قصد سوئی ندارید، و هدفتان شکایت نزد قاضی است، ولی آمدن از این راه غیر معمول برای چه منظوری بود؟ اما آنها مجال زیادی به داوود ندادند و یکی برای طرح شکایت پیشقدم شد گفت: «این برادر من است، او نود و نه میس دارد، و من یکی بیش ندارم اما او اصرار می کند که این یکی را هم به من واگذار! و در سخن بر من غلبه کرده است» (إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ).

(آیه ۲۴) - در اینجا داوود پیش از آن که گفتار طرف مقابل را بشنود - چنانکه ظاهر آیات قرآن است - رو به شاکی کرد و «گفت: مسلماً او با درخواست یک میس تو برای افزودن آن به میشهایش بر تو ستم نموده!» (قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَىٰ نَعَاجِهِ).

اما این تازگی ندارد «و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می‌کنند» (وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ).  
 «مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند» (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ).  
 «اما عده آنها کم است» (وَقَلِيلٌ مِّنْهُمْ).

آری! آنها که در معاشرت و دوستی حق دیگران را بطور کامل رعایت کنند و کمترین تعدی بر دوستان خود روا ندارند کمند، تنها کسانی می‌توانند حق دوستان و آشنایان را بطور کاملاً عادلانه ادا کنند که از سرمایه ایمان و عمل صالح بهره کافی داشته باشند.

به هر حال چنین به نظر می‌رسد که طرفین نزاع با شنیدن این سخن قانع شدند، و مجلس داوود را ترک گفتند.

ولی داوود در اینجا در فکر فرو رفت و با این که می‌دانست قضاوت عادلانه‌ای کرده چه این که اگر طرف ادعای شاکمی را قبول نداشت حتماً اعتراض می‌کرد، سکوت او بهترین دلیل بر این بوده که مسأله همان است که شاکمی مطرح کرده، ولی با این حال آداب مجلس قضا ایجاب می‌کند که داوود در گفتار خود عجله نمی‌کرد، بلکه از طرف مقابل شخصاً سؤال می‌نمود سپس داوری می‌کرد، لذا از این کار خود سخت پشیمان شد.

همان‌طور که قرآن می‌گوید: «و داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده‌ایم» (وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ).

در مقام استغفار برآمد «و از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد» (فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ).

تعبیر به «راکعاً» در آیه مورد بحث یا به خاطر آن است که رکوع به معنی سجده نیز در لغت آمده، و یا رکوع مقدمه‌ای است برای سجده.

(آیه ۲۵) - به هر حال خداوند او را مشمول لطف خود قرار داد و لغزش او را در این ترک اولی بخشید چنانکه قرآن در این آیه می‌گوید: «ما این عمل را بر او

بخشیدیم» (فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ).

«و او نزد ما دارای مقام والا و سرانجامی نیکوست» (وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ).

(آیه ۲۶) - حکم به عدالت کن و از هوای نفس پیروی منما!

به دنبال داستان داوود، و به عنوان آخرین سخن، وی را مخاطب ساخته و ضمن بیان مقام والای او، وظائف و مسؤولیت‌های سنگین وی را با لحنی قاطع و تعبیراتی پر معنا شرح داده، می‌فرماید: «ای داوود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم پس در میان مردم بحق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد، کسانی که از راه خداوند گمراه شوند عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند» (يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ).

محتوای این آیه که از مقام والای داوود و وظیفه مهم او سخن می‌گوید نشان می‌دهد که افسانه‌های دروغینی که درباره ازدواج او با همسر «اوریا» به هم بافته‌اند تا چه اندازه بی پایه است.<sup>۱</sup>

این آیه نشان می‌دهد که حکومت در زمین باید از حکومت الهی نشأت گیرد و هر حکومتی از غیر این طریق باشد حکومتی است ظالمانه و غاصبانه.

(آیه ۲۷) - سپس به دنبال بحث از سرگذشت داوود و خلافت الهی او در

زمین، سخن از هدفدار بودن جهان هستی به میان می‌آورد تا جهت حکومت بر زمین که جزئی از آن است مشخص گردد، می‌فرماید: «و ما آسمان و زمین و آنچه را در میان این دو است بیهوده نیافریدیم، این گمان کافران است، وای بر کافران از آتش» (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ).

مسأله مهمی که تمام حقوق از آن سرچشمه می‌گیرد هدفدار بودن خلقت

۱. شرح بیشتر این ماجرا را در «تفسیر نمونه» ذیل آیه ۲۱ سوره ص مطالعه فرمایید.

است، هنگامی که در جهان بینی خود این مطلب را پذیرفتیم که این عالم وسیع از ناحیه خداوند بزرگ بیهوده آفریده نشده، بلافاصله به دنبال هدف آن می‌رویم، هدفی که در کلمه‌های کوتاه و پرمحتوای «تکامل» و «تعلیم» و «تربیت» خلاصه می‌شود، و از آنجا نتیجه می‌گیریم که حکومتها نیز باید در همین خط گام بردارند، پایه‌های تعلیم و تربیت را محکم کنند و مایه تکامل معنوی انسانها شوند.

(آیه ۲۸) - در این آیه اضافه می‌کند: «آیا (ممکن است) کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند همچون مفسدان در زمین قرار دهیم؟! (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ)!

«یا پرهیزکاران را همچون فاجران قرار دهیم؟! (أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ).  
نه بی‌هدفی در خلقت ممکن است، و نه مساوات صالحان و طالحان، چرا که گروه اول در مسیر اهداف آفرینش گام برمی‌دارند و به سوی مقصد پیش می‌روند، اما گروه دوم در جهت مخالف قرار گرفته‌اند.

(آیه ۲۹) - در این آیه به مطلبی اشاره می‌کند که در حقیقت تأمین‌کننده هدف آفرینش است، می‌فرماید: «این کتابی پربرکت است که بر تو نازل کرده‌ایم، تا در آیات آن تدبرکنند، و خردمندان متذکر شوند» (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ).

تعلیماتش جاویدان، و دستوراتش عمیق و ریشه‌دار، و برنامه‌هایش حیاتبخش و راهبر انسان در طریق هدف آفرینش است.

هدف از نزول این کتاب بزرگ این نبود که تنها به تلاوت و لقلقه زبان قناعت کنند بلکه هدف این بوده که آیاتش سرچشمه فکر و اندیشه، و مایه بیداری وجدانها گردد و آن نیز به نوبه خود حرکتی در مسیر عمل بیافریند.

(آیه ۳۰) - سلیمان از نیروی رزمی خود سان می‌بیند:

قرآن همچنان بحث گذشته را پیرامون داوود ادامه می‌دهد و در این آیه، خبر از بخشیدن فرزند برومندی همچون «سلیمان» به او می‌دهد که ادامه‌دهنده حکومت و رسالت او بود، می‌گوید: «ما سلیمان را به داوود بخشیدیم، چه بنده

خوبی! زیرا همواره به سوی خدا بازگشت می‌کرد» و به یاد او بود (وَوَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ نَعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ).

این تعبیر که نشان‌دهنده عظمت مقام سلیمان است شاید برای ردّ اتهامات بی‌اساس و زشتی است که در مورد تولد سلیمان از همسر «اوریا» در تورات تحریف یافته آمده است و در عصر نزول قرآن در آن محیط شایع بوده.

(آیه ۳۱) - از این آیه داستان اسبهای سلیمان شروع می‌شود که تفسیرهای گوناگونی برای آن شده که بعضاً از سوی ناآگاهان بوده.

قرآن می‌گوید: «به خاطر بیاور هنگامی را که عصرگاهان اسبان چابک تندرو را بر او عرضه داشتند» (إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِيَاتُ الْجِيَادُ

(آیه ۳۲) - سلیمان در اینجا برای این که تصور نشود که علاقه او به این اسبهای پر قدرت جنبه دنیاپرستی دارد، «گفت: من این اسبان را به خاطر یاد پروردگارم دوست دارم» و می‌خواهم از آنها در جهاد استفاده کنم (فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي).

سلیمان که از مشاهده این اسبهای چابک و آماده برای جهاد و پیکار با دشمن خرسند شده بود همچنان آنها را نگاه می‌کرد و چشم به آنها دوخته بود «تا از دیدگانش پنهان شدند» (حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ).

(آیه ۳۳) - صحنه آنقدر جالب و زیبا و برای یک فرمانده بزرگ همچون سلیمان نشاط‌آور بود که او دستور داد: «بار دیگر آنها را نزد من بازگردانید» (رُدُّوْهَا عَلَيَّ).

به هنگامی که مأمورانش این فرمان را اطاعت کردند و اسبها را بازگرداندند سلیمان شخصاً آنها را مورد نوازش قرار داد «و دست به ساقها و گردنهای آنها کشید» (فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ).

و به این وسیله هم مریبان آنها را تشویق کرد، و هم از آنها قدردانی نمود، زیرا معمول است هنگامی که می‌خواهند از مرکبی قدردانی کنند دست بر سر و صورت و یال و گردن، یا بر پایش می‌کشند، و چنین ابراز علاقه‌ای در برابر وسیله مؤثری که

انسان را در هدفهای والایش کمک می‌کند از پیغمبر بزرگی همچون سلیمان تعجب آور نیست.

### (آیه ۳۴) - آزمایش سخت سلیمان و حکومت گسترده او:

قرآن همچنان قسمت دیگری از سرگذشت سلیمان را بازگو می‌کند، و نشان می‌دهد که انسان به هر پایه‌ای از قدرت برسد باز از خود چیزی ندارد، و هر چه هست از ناحیه خداست، مطلبی که توجه به آن پرده‌های غرور و غفلت را از مقابل چشم انسان کنار می‌زند.

نخست درباره یکی از آزمایشهایی سخن می‌گویید که خدا درباره سلیمان کرد، آزمایشی که با «ترک اولی» همراه بود، و به دنبال آن سلیمان به درگاه خدا روی آورد و از این «ترک اولی» توبه کرد.

قرآن می‌گوید: «ما سلیمان را آزمودیم و بر کرسی او جسدی افکندیم، سپس به درگاه خداوند توبه کرد، و به سوی او بازگشت» (وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ).

توضیح این که: «سلیمان» آرزو داشت فرزندان برومند شجاعی نصیبش شود که در اداره کشور و مخصوصاً جهاد با دشمنان به او کمک کنند، او دارای همسران متعدد بود با خود گفت: من با آنها همبستر می‌شوم تا فرزندان متعددی نصیبم گردد، و به هدفهای من کمک کنند، ولی چون در اینجا غفلت کرد و «انشاءالله» - همان جمله‌ای که بیانگر اتکای انسان به خدا در همه حال است - نگفت در آن زمان هیچ فرزندی از همسرانش تولد نیافت، جز فرزندی ناقص الخلقه، همچون جسدی بی‌روح که آن را آوردند و بر کرسی او افکندند!

سلیمان سخت در فکر فرو رفت، و ناراحت شد که چرا یک لحظه از خدا غفلت کرده، و بر نیروی خودش تکیه کرده است، توبه کرد و به درگاه خدا بازگشت.

### (آیه ۳۵) - قرآن در این آیه مسأله توبه سلیمان را که در آخرین جمله آیه قبل

آمده بود به صورت مشروحتری بازگو کرده، می‌فرماید: «گفت: پروردگارا! مرا ببخش» (قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي).

«و ملک و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد که تو بسیار بخشنده‌ای» (وَهَبْ لِي مَلَكًا لَا يُتَّبِعِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ).

او از خداوند یکنوع حکومت می‌خواست که توأم با معجزات ویژه‌ای بوده باشد. زیرا می‌دانیم هر پیامبری معجزه مخصوص به خود داشته و این برای پیامبران عیب و نقصی محسوب نمی‌شود که برای خود تقاضای معجزه ویژه‌ای کنند.

(آیه ۳۶) - سپس قرآن همان‌گونه که گفتیم این مطلب را بیان می‌کند که خدا تقاضای سلیمان را پذیرفت و حکومتی با امتیازات ویژه و مواهبی بزرگ در اختیار او گذارد که آنها را می‌توان در پنج موضوع خلاصه کرد.

۱- تسخیر باده‌ها به عنوان یک مرکب راهوار، چنانکه می‌فرماید: «پس ما باد را مسخر او ساختیم تا مطابق فرمانش به نرمی حرکت کند، و به هر جا او اراده نماید برود» (فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ).

جزئیات این وسیله مرموز بر ما روشن نیست، ما همین قدر می‌دانیم که این از جمله خوارق عاداتی بود که در اختیار پیامبران قرار می‌گرفت.

(آیه ۳۷) - دومین موهبت خداوند به سلیمان (ع) مسأله تسخیر موجودات سرکش و قرارداد آن در اختیار او برای انجام کارهای مثبت بود.

چنانکه می‌گوید: «و شیاطین را (مسخر او ساختیم) و هر بنا و غواصی از آنها را» سر بر فرمان او نهادیم (وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَغَوَاصٍ). تا گروهی در خشکی هر بنایی می‌خواهد برای او بسازند و گروهی در دریا به غواصی مشغول باشند.

و به این ترتیب شیاطین که طبیعتشان تمرد و سرکشی است آن چنان مسخر او شدند که در مسیر سازندگی و استخراج منابع گرانبها قرار گرفتند.

(آیه ۳۸) - سومین موهبت خداوند به سلیمان مهار کردن گروهی از نیروهای مخرب بود، زیرا به هر حال در میان شیاطین افرادی بودند که به عنوان یک نیروی مفید و سازنده قابل استفاده به حساب نمی‌آمدند، و چاره‌ای جز این نبود که آنها دربند باشند، تا جامعه از شر مزاحمت آنها در امان بماند، چنانکه قرآن می‌گوید:



«و گروه دیگری (از شیاطین) را در غل و زنجیر (تحت سلطه او) قرار دادیم»  
 (وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ).

(آیه ۳۹) - چهارمین موهبت خداوند به سلیمان اختیارات فراوانی بود که دست او را در اعطا و منع باز می گذارد.

چنانکه آیه می گوید: به او گفتیم: «این عطای ماست به هرکس می خواهی (و صلاح می بینی) ببخش و از هرکس می خواهی امساک کن و حسابی بر تو نیست»  
 تو امین هستی (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ).

(آیه ۴۰) - پنجمین و آخرین موهبت خداوند بر سلیمان مقامات معنوی او بود که خدا در سایه شایستگیهایش به او مرحمت کرده بود.

چنانکه آیه می فرماید: «و برای او [=سلیمان] نزد ما مقامی ارجمند و سرانجامی نیکوست» (وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ).

تعبیر به «حُسْنَ مَآبٍ» که خبر از عاقبت نیک او می دهد ممکن است اشاره به نسبت ناروائی باشد که در تورات آمده که سلیمان به خاطر ازدواج با بت پرستان سرانجام به آئین بت پرستی تمایل پیدا کرد! و حتی دست به ساختن بتخانه ای زد! قرآن با این تعبیر خط بطلان بر تمام این اوهام و خرافات می کشد.

نکته: از جمله مسائلی که در لابلای داستان سلیمان عینیت یافته این است که: داشتن یک حکومت نیرومند با امکانات مادی فراوان و اقتصاد گسترده و تمدن درخشان هرگز منافاتی با مقامات معنوی و ارزشهای الهی و انسانی ندارد.

(آیه ۴۱) - زندگی پرماجرای ایوب و مقام صبرش: ایوب سومین پیامبر است که در این سوره گوشه ای از زندگی او مطرح شده، و پیامبر بزرگ ما موظف گردید سرگذشت او را به یاد آورد، و برای مسلمانان بازگو کند تا از مشکلات طاقت فرسا نهراسند و از لطف و رحمت خدا هرگز مأیوس نشوند.

نام یا سرگذشت ایوب در چندین سوره از قرآن در ردیف پیامبران دیگر آمده که مقام نبوت او را تثبیت و تبیین می کند، برخلاف تورات کنونی که او را در زمره پیامبران نشمرده بلکه بنده ای متمکن و نیکوکار دارای اموال و فرزندان

بسیار می‌داند.

نخست می‌گوید: «و به خاطر بیاور بنده ما ایوب را هنگامی که پروردگارش را خواند (و گفت: پروردگارا!) شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است» (وَإِذْ كُرَّ عِبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ).

از این آیه مقام والای ایوب در پیشگاه خدا به عنوان «عَبْدَنَا» (بنده ما) به خوبی استفاده می‌شود، و دیگر این که اشاره سر بسته‌ای است به گرفتاریهای شدید و طاقت فرسا و درد و رنج فراوان ایوب.

شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: بلائی که دامنگیر ایوب شد برای چه بود؟

امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: خداوند برای این که اخلاص ایوب را بر همگان روشن سازد، و او را الگویی برای جهانیان قرار دهد که به هنگام «نعمت» و «رنج» هر دو شاکر و صابر باشند به شیطان اجازه داد که بر دنیای او مسلط گردد.

شیطان از خدا خواست اموال سرشار ایوب، زراعت و گوسفندانش و همچنین فرزندان او از میان بروند، آفات و بلاها در مدت کوتاهی آنها را از میان برد، ولی نه تنها از مقام شکر ایوب کاسته نشد بلکه افزوده گشت!

او از خدا خواست که این بار بر بدن ایوب مسلط گردد، و آن چنان بیمار شود که از شدت درد و رنجوری به خود بیچد و اسیر و زندانی بستر گردد. این نیز از مقام شکر او چیزی نکاست.

ولی جریانی پیش آمد که قلب ایوب را شکست و روح او را سخت جریحه دار ساخت، و آن این که جمعی از راهبان بنی اسرائیل به دیدنش آمدند و گفتند: تو چه گناهی کرده‌ای که به این عذاب الیم گرفتار شده‌ای؟!

ایوب باز رشته صبر را از کف نداد، تنها رو به درگاه خدا آورد و جمله‌های بالا را (آیه شریفه) بیان نمود و چون از عهده امتحانات الهی به خوبی برآمده بود خداوند درهای رحمتش را بار دیگر به روی این بنده صابر و شکیبیا گشود، و نعمتهای از دست رفته را یکی پس از دیگری و حتی بیش از آن را به او ارزانی

داشت، تا همگان سرانجام نیک صبر و شکیبائی و شکر را دریابند».

(آیه ۴۲) - در میان تمام ناراحتیها و رنجها آنچه بیشتر روح ایوب را آزار می داد مسأله شماتت دشمنان بود.

اما سرانجام ایوب از بوته داغ این آزمایش الهی سالم به در آمد، و فرمان رحمت خدا از اینجا آغاز شد که به او دستور داد: «پای خود را بر زمین بکوب! این چشمه آبی برای شستشوی و نوشیدن است» (أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ).

چشمه ای خنک و گوارا و شفابخش از بیماریهای «برون» و «درون». توصیف آب به خنک بودن شاید اشاره ای باشد به تأثیر مخصوص شستشو با آب سرد برای بهبود و سلامت تن، همان گونه که در طب امروز نیز ثابت شده است.

(آیه ۴۳) - نخستین و مهمترین نعمت الهی که عافیت و بهبودی و سلامت بود به ایوب بازگشت، نوبت بازگشت مواهب و نعمتهای دیگر رسید، و در این زمینه قرآن می گوید: «و خانواده اش را به او بخشیدیم» (وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ). «و همانند آنها را بر آنان افزودیم» (وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ).

«تارحمتی از سوی ما باشد، و تذکری برای اندیشمندان» (رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ).

(آیه ۴۴) - تنها مشکلی که برای ایوب مانده بود سوگندی بود که در مورد همسرش خورده بود و آن این که تخلفی از او دید و در آن حال بیماری سوگند یاد کرد که هرگاه قدرت پیدا کند یک صد ضربه یا کمتر بر او بزند، اما بعد از بهبودی می خواست به پاس وفاداریها و خدماتش او را ببخشد، ولی مسأله سوگند و نام خدا در میان بود.

خداوند این مشکل را نیز برای او حل کرد می فرماید: به او گفتیم «بسته ای از ساقه های گندم (یا مانند آن) را بگیر، و با آن (همسرت را) بزن و سوگند خود را مشکن!» (وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاصْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ).

و بالاخره در پایان این داستان می‌فرماید: «ما او را شکیبیا یافتیم، چه بنده خوبی که بسیار بازگشت‌کننده (به سوی خدا) بود» (إِنَّا وَجَدْنَاهُ ضَالًّا رَاجِعًا إِلَى اللَّهِ أَلْبَسْنَا لَهُ عِبْرَةَ لِيَأْخُذَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَكَلَّمْنَا بَدْرًا لِيُخْشِيَ اللَّهَ إِنَّهُ أَوَّابٌ).

«فرج بعد از شدت» نکته مهمی است که در این ماجرا نهفته است هنگامی که امواج حوادث و بلا از هر سو انسان را در فشار قرار می‌دهد، نه تنها نباید مأیوس و نومید گشت، بلکه باید آن را نشانه و مقدمه‌ای بر گشوده شدن درهای رحمت الهی دانست، چنانکه امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «به هنگامی که سختیها به اوج خود می‌رسد فرج نزدیک است، و هنگامی که حلقه‌های بلا تنگتر می‌شود راحتی و آسودگی فرا می‌رسد».

(آیه ۴۵) - شش پیامبر بزرگ دیگر: در تعقیب آیات گذشته در اینجا نام شش تن دیگر از بزرگترین پیامبران الهی را برده، و اوصاف برجسته آنها را که می‌تواند الگو و اسوه برای همه انسانها باشد بطور فشرده بیان می‌دارد.

نخست روی سخن را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کرده، می‌گوید: «به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را» (وَإِذْ كُرِّمْنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ). بندگی خدا یعنی وابستگی مطلق به او، یعنی در برابر اراده او از خود اراده‌ای نداشتن، و در همه حال سر بر فرمان او نهادن.

بندگی خدا یعنی بی‌نیازی از غیر او و تنها چشم بر لطف او دوختن، این همان اوج تکامل انسان و برترین شرف و افتخار اوست.

سپس اضافه می‌کند: «صاحبان دستها (ی نیرومند) و چشمها» (أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ).

خداوند این پیامبران را به داشتن «درک و تشخیص و بینش قوی» و «قوت و قدرت کافی» برای انجام کار توصیف کرده است.

این الگویی است برای همه رهروان راه حق که بعد از مقام عبودیت و بندگی خدا با این دو سلاح برنده مسلح گردند.

بنابراین دست و چشم در اینجا به معنی دو عضو مخصوص نیست، بلکه

کنایه از دو صفت «علم و قدرت» است.

(آیه ۴۶) - در چهارمین توصیف از آنان می‌گوید: «ما آنها را با خلوص ویژه‌ای خالص کردیم» (إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ).  
«و آن یادآوری سرای آخرت بود» (ذِكْرَى الدَّارِ).

افق دید آنها در زندگی چند روزه این دنیا و لذات آن محدود نمی‌شد، آنها در ماورای این زندگی زودگذر سرای جاویدان با نعمتهای بسی پایانش را می‌دیدند، و همواره برای آن تلاش و کوشش داشتند.

(آیه ۴۷) - در توصیف پنجم و ششم آنها می‌فرماید: «و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند» (وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ).

ایمان و عمل صالح آنها سبب شده که خدا آنان را از میان بندگان برگزیند و به منصب نبوت و رسالت مفتخر سازد.

(آیه ۴۸) - بعد از اشاره به مقامات برجسته سه پیامبر فوق، نوبت به سه پیامبر بزرگ دیگر می‌رسد، می‌فرماید: «و به یادآور اسماعیل و الیسع و ذالکفل را که همه از نیکان بودند» (وَإِذْ كُرِّسُمُعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَالْكَفَلِ وَكُلُّ مِنَ الْأَخْيَارِ).  
هریک از آنها الگو و اسوه‌ای در صبر و استقامت و اطاعت فرمان خدا بودند، مخصوصاً اسماعیل که آماده شد جان خود را فدای راه او کند و به همین دلیل «ذبیح الله» نامیده شد.

توجه به زندگی آنان برای پیامبر اسلام ﷺ و همه مسلمانان الهام‌بخش است، و روح تقوا و فداکاری و ایثار را در آنها زنده می‌کند، و در برابر مشکلات و حوادث سخت مقاوم می‌سازد.

در میان این سه پیامبر «اسماعیل» از همه معروفتر و شناخته‌تر است اما در در باره «الیسع» آیه ۸۶ سوره انعام نشان می‌دهد که او از دودمان ابراهیم، و از پیامبران بزرگ الهی بوده است.

و اما «ذالکفل» مشهور این است که از پیامبران بوده، و ذکر نام او در ردیف نام پیامبران در سوره انبیاء آیه ۸۵ گواه بر این معنی است.

(آیه ۴۹) - این وعده برای پرهیزکاران است: از اینجا فصل دیگری از آیات این سوره آغاز می‌شود که پرهیزکاران و متقین را با گردنکشان طاغی مقایسه کرده، و سرنوشت هر دو گروه را در قیامت شرح می‌دهد.

نخست به عنوان یک جمع‌بندی از سرگذشت انبیای پیشین و نکات آموزنده زندگی آنها می‌فرماید: «این یک یادآوری است» (هَذَا ذِكْرٌ). آری! هدف از بیان فرازهایی از تاریخ پرشکوه آنان داستانسرایی نبود، هدف ذکر و تذکر بود.

هدف بیدار ساختن اندیشه‌ها، بالا بردن سطح معرفت و آگاهی، و افزودن نیروی مقاومت و پایداری در مسلمانانی است که این آیات برای آنها نازل شده است.

سپس مسأله را از صورت خصوصی و بیان زندگی انبیا درآورده، شکل کلی به آن می‌دهد، سرنوشت متقین را بطور عموم مورد بحث قرار داده، می‌فرماید: «و برای پرهیزکاران فرجام نیکوئی است» (وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ).

(آیه ۵۰) - بعد از این جمله کوتاه و سر بسته که خوبی حال آنها را اجمالاً ترسیم می‌کند، با استفاده از روش اجمال و تفصیل - که روش قرآن است - به شرح آن پرداخته، می‌گوید: بازگشت آنها به «باغهای جاویدان بهشت که دره‌ایش به روی آنان گشوده است» (جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ).

تعبیر به «مَفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ» اشاره به آن است حتی زحمت گشودن درها برای بهشتیان وجود ندارد، گوئی بهشت در انتظار آنهاست، و هنگامی که چشمشان به آنان می‌افتد آغوش باز می‌کند و آنها را به درون دعوت می‌کند!

(آیه ۵۱) - سپس آرامش و احترام خاص بهشتیان را به این صورت بیان می‌کند: «در حالی که در آن بر تختها تکیه کرده‌اند، و میوه‌های بسیار و نوشیدنیها در اختیار آنان است» هر زمان آن را می‌طلبند، فوراً نزدشان حاضر می‌شود (مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ).

(آیه ۵۲) - بعد از آن سخن از همسران پاک بهشتی به میان آورده، می‌گوید:

«و نزد آنان همسرانی است که تنها چشم به شوهرانشان دوخته‌اند، و هم‌سن و سالند» (وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ).

(آیه ۵۳) - سپس به تمام هفت نعمت بزرگ بهشتیان که در آیات قبل آمده بود اشاره کرده، می‌گوید: «این چیزی است که برای روز حساب به شما وعده داده می‌شود» (هَذَا مَا تُوَعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ). وعده‌ای تخلف‌ناپذیر و نشاط‌انگیز، وعده‌ای از سوی خداوند بزرگ.

(آیه ۵۴) - و برای تأکید بر جاودانگی این مواهب می‌افزاید: «این رزق و روزی ماست، (عطائی است) که هرگز پایان نمی‌گیرد و فنائی برای آن مستصور نیست» (إِنَّ هَذَا لِرِزْقِنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ).

بنابراین غم زوال و نابودی که همچون سایه شومی بر نعمتهای این جهان افتاده در آنجا وجود ندارد، و حتی کاستی در آن ظاهر نمی‌شود.

(آیه ۵۵) - و این هم کیفر طاغیان! بعد از بیان نعمتهای هفتگانه و مواهب بی‌دریغ پروردگار برای پرهیزکاران در اینجا با استفاده از روش مقابله و مقایسه که قرآن زیاد آن را به کار می‌گیرد سرنوشت شوم و کیفرهای گوناگون طاغیان و سرکشان را در برابر خداوند برمی‌شمرد.

نخست می‌گوید: «این (پاداش پرهیزکاران است) و برای طغیانگران بدترین محل بازگشت است!» (هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَأْبٍ).

(آیه ۵۶) - سپس با استفاده از روش اجمال و تفصیل به شرح این جمله سربسته پرداخته، می‌گوید: این بازگشت شوم و مرجع سوء «همان دوزخ که در آن وارد می‌شوند (و به آتش آن می‌سوزند) و چه بستر بدی است» (جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا فَيَشُّسُ الْمِهَادُ).

بستر جایگاه استراحت است، و باید از هر نظر مناسب حال و موافق طبع باشد، اما چگونه خواهد بود وضع کسانی که بسترشان آتش جهنم می‌باشد؟!

(آیه ۵۷) - سپس به انواع دیگری از عذابهای آنها پرداخته، می‌گوید: «این نوشابه حمیم و غساق [= دو مایع سوزان و تیره] است که باید از آن بچشند» (هَذَا

فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ).

«حمیم» به معنی آب داغ و سوزان که یکی از نوشابه‌های دوزخیان است می‌باشد، و «غساق» به قطراتی که از پوست تن دوزخیان (و جراحات بدن آنها) بیرون می‌آید تفسیر شده است.

(آیه ۵۸) - باز به انواع دیگری از عذابهای دردناک آنها اشاره کرده، می‌گوید: «و جز اینها، کيفرهای دیگری همانند آن دارند» (و آخِرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ).

(آیه ۵۹) - سپس آخرین مجازات آنها را که همنشینان بد با زبانی مملو از سرزنش است مطرح ساخته، می‌گوید: هنگامی که رؤسای ضلال وارد دوزخ می‌شوند و با چشم خود می‌بینند که پیروان را نیز به سمت دوزخ می‌آورند به یکدیگر می‌گویند: «این گروهی است که همراه شما وارد دوزخ می‌شوند» اینها همان سران گمراهیند (هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ).  
«خوشامد بر آنها مباد!» (لَا مَرَحَبًا بِهِمْ).

«همگی در آتش خواهند سوخت» (إِنَّهُمْ ضَالُّوا النَّارِ).

(آیه ۶۰) - به هر حال این صدا به گوش پیروان می‌رسد و از ناخوشامد گفتن رؤسای ضلالت سخت خشمگین می‌گردند، رو به سوی آنها کرده، «می‌گویند: بلکه خوشامد بر شما مباد که این عذاب را شما برای ما فراهم ساختید، چه بد قرارگاهی است اینجا؟! (قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرَحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدْ مَتَّمْتُمْوه لَنَا فَيْسُ الْقَرَارِ).

هدف پیروان از این تعبیر این است که آنها می‌خواهند بگویند هرچه هست این حسن را دارد که شما رؤسای ضلالت نیز در این امر با ما مشترکید، و این مایه تشفی قلب ماست.

(آیه ۶۱) - ولی با این حال پیروان به این سخن راضی نمی‌شوند، چرا که رؤسای ضلالت را که عامل اصلی جرم بودند از خود مستحقرتر می‌دانند لذا رو به درگاه خدا کرده «می‌گویند: پروردگارا! هرکس این عذاب را برای ما فراهم ساخته عذابی مضاعف در آتش دوزخ بر او بیفزاید» (قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ).



عذابی به خاطر گمراهی خودشان و عذابی به خاطر گمراه کردن ما. آری! این است سرانجام کسانی که با هم پیمان دوستی بستند و در راه انحراف و ضلالت بیعت کردند که وقتی نتایج شوم اعمال خود را می بینند به مخاصمت و دشمنی و نفرین بر یکدیگر برمی خیزند.

قابل توجه این که در این آیات ذکر نعمتهای پرهیزکاران تنوع بیشتری از ذکر مجازاتهای و عذابهای طغیانگران دارد (در قسمت اول به هفت موهبت و در قسمت دوم به پنج عذاب اشاره شده) این شاید به خاطر پیشی گرفتن رحمت خدا بر غضب اوست «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»!

(آیه ۶۲) - مخاصمه اصحاب دوزخ! در اینجا گفتگوهای دوزخیان را چنین ادامه داده، می فرماید: سردمداران ضلالت هنگامی که به اطراف خود در دوزخ می نگرند «می گویند: چرا مردانی را که ما از اشرار می شمردیم (در اینجا) نمی بینیم؟! (وَقَالُوا مَا لَنَا لَنْزِي رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ).

آری! افرادی همچون «بوجهلها» و «بولهبها» هنگامی که می بینند اثری از «عمار یاسرها» «خبابها» و «صهیبها» و «بلالها» در دوزخ نیست، به خود می آیند و از یکدیگر این سؤال را می کنند: پس این افراد چه شدند؟

(آیه ۶۳) - «آیا ما آنان را به مسخره گرفتیم یا (به اندازه ای حقیرند که) چشمها آنها را نمی بیند» (اتَّخَذْنَا لَهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ).

آری! ما این مردان بزرگ و باشخصیت را به باد مسخره می گرفتیم، و گاه حتی از این مرحله نیز پائین تر می شمردیم و آنها را افراد حقیری می دانستیم که اصلاً به چشم نمی آمدند، اما آنها مقربان درگاه خدا بودند و الآن بهشت جایگاهشان است.

قابل توجه این که یکی از عوامل عدم درک واقعیتها جدی نگرفتن مسائل و استهزا و شوخی با حقایق است، همیشه باید با تصمیم جدی به بررسی واقعیتها پرداخت تا حقیقت روشن گردد.

(آیه ۶۴) - سپس به عنوان یک خلاصه گیری از گفتگوهایی که میان دوزخیان

واقع می شود و تأکید بر آنچه گذشت می فرماید: «این یک واقعیت است گفتگوهای خصمانه دوزخیان» (إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ).

دوزخیان در این جهان نیز گرفتار تخاصم و نزاعند و روح پرخاشگری و نزاع و جدال بر آنها حاکم است، و هر روز با کسی درگیر و گلاویز می شوند، و در قیامت آنچه در درون داشتند ظاهر می گردد، و در جهنم به جان هم می افتند.

جالب این که بهشتیان بر سریرها و تختها تکیه زده، به گفتگوهای دوستانه مشغولند در حالی که دوزخیان در حال جنگ و جدالند که آن خود موهبتی است بزرگ، و این عذابی است دردناک!

(آیه ۶۵) - من یک بیم دهنده ام! از آنجا که تمام بحثهای گذشته همه جنبه انذار و تهدید برای مشرکان و سرکشان و ظالمان دارد، در اینجا همین مسأله را تعقیب کرده، می گوید: «بگو: من تنها یک بیم دهنده ام!» (قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ).

درست است که پیامبر ﷺ بشارت دهنده نیز می باشد، ولی چون بشارت برای مؤمنان است، و انذار برای مشرکان و مفسدان، و در اینجا روی سخن با گروه اخیر است، تنها تکیه بر انذار شده است.

سپس می افزاید: «و هیچ معبودی جز خداوند یگانه قهار نیست» (وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ).

تکیه بر قهر او نیز به همین منظور است، تا کسی به لطف او مغرور نگردد، و از قهر او خود را ایمن نشمرد، و در گرداب کفر و گناه غوطه ور نشود.

(آیه ۶۶) - و بلافاصله به عنوان ذکر دلیل برای توحید الوهیت و عبادت پروردگار می افزاید: «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، پروردگار عزیز و غفار» (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ).

در این آیه سه وصف از اوصاف خداوند بیان شده؛ نخست مسأله «ربوبیت» او نسبت به تمام عالم هستی است، دوم و سوم توصیف او به «عزیز» و «غفار» می باشد که دلیل دیگری بر «الوهیت» اوست، چرا که تنها کسی شایسته پرستش است که علاوه بر «ربوبیت» قدرت بر مجازات نیز دارد، و علاوه بر قدرت بر

مجازات، درهای رحمت و مغفرت او نیز گشوده است.

(آیه ۶۷) - سپس در جمله‌ای کوتاه و تکان دهنده خطاب به پیامبر ﷺ کرده، می‌فرماید: «بگو: این (قرآن) خبری بزرگ است» (قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ).

(آیه ۶۸) - «که شما از آن روی گردانید» (أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ).

(آیه ۶۹) - سپس به عنوان مقدمه‌ای برای ذکر ماجرای آفرینش آدم، و ارزش والای وجود انسان تا آن حد که فرشتگان همگی در برابر او سجده کردند، می‌فرماید: «من از ملا اعلی (و فرشتگان عالم بالا) به هنگامی که (درباره آفرینش آدم) مخاصمه می‌کردند خبر ندارم» (مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ).

(آیه ۷۰) - آگاهی من تنها از طریق وحی است، و «تنها چیزی که به من وحی می‌شود این است که من اندازکننده آشکاری هستم» (إِنْ يُوحَى إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ).

گرچه فرشتگان، جدال و مخاصمه‌ای با پروردگار نداشتند، ولی همین اندازه که به خداوند عرض کردند: «آیا می‌خواهی کسی را بیافرینی که فساد و خونریزی کند؟» به این گفتگوها «مخاصمه» اطلاق شده است. که یک اطلاق مجازی است. (آیه ۷۱) - تکبر کرد و رانده درگاه خدا شد! از این آیه به بعد توضیحی است بر «مخاصمه ملا اعلی» و «ابلیس» و گفتگو درباره آفرینش «آدم».

نخست می‌فرماید: «به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل می‌آفرینم» (إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ).

(آیه ۷۲) - اما برای این که تصور نشود که بعد وجود انسانی همان بعد خاکی است در این آیه می‌افزاید: «هنگامی که آن را نظام بخشیدم، و از روح خود در آن دمیدم برای او به سجده افتید» (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ).

(آیه ۷۳) - به این ترتیب آفرینش انسان پایان پذیرفت، «روح خدا» و «گل

تیره» به هم آمیختند، و موجودی عجیب و بی سابقه که قوس صعودی و نزولیش هر دو بی انتها بود آفرینش یافت، و موجودی با استعداد فوق العاده که می توانست شایسته مقام «خلیفة اللہی» باشد، قدم به عرصه هستی گذاشت «در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند» (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ).

(آیه ۷۴) - «جز ابلیس که تکبر کرد و از کافران بود» (إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ).

آری! بدترین بلای جان انسان نیز همین کبر و غرور است که او را از درک حقایق محروم می سازد، و به تمرد و سرکشی وا می دارد، و از صف مؤمنان که صف بندگان مطیع خداست بیرون می افکند، و در صف کافران که صف یاغیان و طاغیان است قرار می دهد.

(آیه ۷۵) - اینجا بود که ابلیس از سوی خداوند مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار گرفت.

«فرمود: ای ابلیس! چه چیز مانع تو از سجده کردن بر مخلوقی که با قدرت خود آفریدم گردید؟» (قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي).

تعبیر به «یَدِی» (دو دست) در اینجا کنایه از قدرت است.

سپس می افزاید: «آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟» برتر از این که فرمان سجود به تو داده شود (أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ).

بدون شک احدی نمی تواند ادعا کند که قدر و منزلتش مافوق این است که برای خدا سجده کند.

(آیه ۷۶) - اما ابلیس با نهایت تعجب شق دوم را انتخاب کرد، و معتقد بود برتر از آن است که چنین دستوری به او داده شود، لذا با کمال جسارت به مقام استدلال در مخالفتش با فرمان خدا برآمد و «گفت: من از او (آدم) بهترم، مرا از آتش آفریده ای و او را از گل!» (قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ).

در حقیقت او با این سخن می خواست هم حکمت خدا را نفی کند و هم امر او را - نعوذ بالله - بی مأخذ بشمرد.

تمام اشتباه ابلیس در این بود که پنداشت، آتش اشرف از خاک است و هرگز نباید به موجود اشرف دستور داد که در برابر غیر اشرف سجده کند!

و تمام اشتباه ابلیس در این دو مقدمه اخیر بود.

زیرا اولاً آدم تنها از خاک نبود، بلکه عظمتش از آن روح الهی بود که در آن دمیده شد، وگرنه خاک کجا و این همه افتخار و استعداد و تکامل کجا؟!!

دوم این که: خاک نه تنها کمتر از آتش نیست، بلکه به مراتب برتر از آن است، تمام زندگی و حیات و منابع حیاتی از خاک برمی خیزد، گیاهان و گلها و تمام موجودات زنده از خاک مدد می گیرند.

در حالی که آتش با تمام اهمیتی که در زندگی دارد هرگز به پای آن نمی رسد، و تنها ابزاری است برای استفاده کردن از منابع خاکی، آن هم ابزاری خطرناک و ویرانگر.

(آیه ۷۷) - اینجا بود که می بایست این موجود پلید از صفوف ملاءاعلی و فرشتگان عالم بالا اخراج گردد، لذا خداوند به او خطاب کرد و «فرمود: از آسمانها (و صفوف ملائکه) خارج شو که تو رانده درگاه منی!» (قَالَ فَأَخْرَجَ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ).

اینجا جای پاکان و مقربان است، نه جای آلودگان و سرکشان و تاریک دلان.

(آیه ۷۸) - و سپس افزود: «و مسلماً لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود» و همیشه مطرود از رحمت من خواهی بود (وَ اِنَّ عَلَيْنَا لُعْنَتِي اِلَى يَوْمِ الدِّينِ).

(آیه ۷۹) - مهم این است که انسان هنگامی که از اعمال زشت خود نتیجه شومی می گیرد بیدار شود، و به فکر جبران بیفتد، اما چیزی خطرناکتر از آن نیست که همچنان بر مرکب غرور و لجاج سوار گردد، و به مسیر خود به سوی پرتگاه ادامه دهد و این همان سرنوشت شومی بود که دامن «ابلیس» را گرفت.

اینجا بود که «حسد» تبدیل به «کینه» شد، کینه ای سخت و ریشه دار.

چنانکه قرآن می گوید: «عرض کرد: پروردگارا! مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می شوند مهلت ده» (قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي اِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ). مهلتی که از

فرزندان آدم انتقام گیرم، و همه را به گمراهی بکشانم.

در حقیقت او می‌خواست تا آخرین فرصت ممکن به اغوای فرزندان آدم پردازد، چرا که روز رستاخیز پایان دوران تکلیف است، و دیگر وسوسه و اغوا مفهومی ندارد، علاوه بر این با این درخواست مرگ را از خود دور کند، و تا قیامت زنده بماند، هر چند همه جهانیان از دنیا بروند.

(آیه ۸۰) - در اینجا مشیت الهی - به دلائلی که به زودی اشاره خواهیم کرد - اقتضا نمود که این خواسته ابلیس برآورده شود، اما نه بطور مطلق، که به صورت مشروط، چنانکه آیه شریفه می‌فرماید: «گفت: تو از مهلت داده شدگانی» (قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ).

(آیه ۸۱) - ولی نه تا روز رستاخیز و مبعوث شدن خلائق بلکه «تا روز و زمان معینی» (إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ).

این تعبیر اشاره به پایان این جهان است چرا که در آن روز همه موجودات زنده می‌میرند، و تنها ذات پاک خداوند می‌ماند. (قصص/۸۸)

(آیه ۸۲) - اینجا بود که ابلیس مکنون خاطر خود را آشکار ساخت، و هدف نهائیش را از تقاضای عمر جاویدان نشان داد، و «گفت: به عزتت سوگند که همه آنان را گمراه خواهم کرد!» (قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ).

سوگند به «عزت» نشان می‌دهد که او نهایت پافشاری را در تصمیم خویش داشته و دارد، و تا آخرین نفس بر سر گفتار خود ایستاده است.

(آیه ۸۳) - ولی متوجه این واقعیت بود که گروهی از بندگان خاص خدا به هیچ قیمتی در منطقه نفوذ و حوزه وسوسه او قرار نمی‌گیرند، لذا ناچار آنها را از گفتار بالا استثنا کرد و گفت: «مگر بندگان مخلص تو از میان آنها!» (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ).

همانها که در راه معرفت و بندگی تو از روی اخلاص و صدق و صفا گام برمی‌دارند، تو نیز آنها را پذیرا شده‌ای، خالصشان کرده‌ای، و در حوزه حفاظت خود قرار داده‌ای.

\*سؤال: چرا خداوند درخواست شیطان را درباره ادامه حیاتش پذیرفت، و چرا فوراً نابودش نکرد؟!

پاسخ این است که عالم دنیا میدان آزمایش و امتحان است - آزمایشی که وسیله پرورش و تکامل انسانهاست - و می دانیم آزمایش جز در برابر دشمنان سرسخت و طوفانها و بحرانها امکان پذیر نیست.

البته اگر شیطان هم نبود هوای نفس و وسوسه های نفسانی انسان را در بوته آزمایش قرار می داد، اما با وجود شیطان این تنور آزمایش داغتر شد، چرا که شیطان عاملی است از برون و هوای نفس عاملی است از درون!

(آیه ۸۴) - آخرین سخن درباره ابلیس! چند آیه آخر سوره ص در حقیقت خلاصه ای است از تمام محتوای این سوره و نتیجه ای است برای بحثهای مختلفی که در این سوره آمده است.

نخست در پاسخ ابلیس - که تهدید کرد تمام انسانها را به جز «مخلصین» اغوا می کند - خداوند «فرمود: به حق سوگند، و حق می گویم» (قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ).

(آیه ۸۵) - «که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند، پُر خواهم کرد» (لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ).

این تأکیدات برای این است که کسی کمترین تردید و شکمی در این باره به خود راه ندهد که برای شیطان و پیروانش راه نجاتی نیست و ادامه خط آنها «دَارُ الْبُؤَارِ» منتهی می گردد.

(آیه ۸۶) - سپس در پایان روی سخن را به پیامبر کرده و چهار مطلب مهم را در عباراتی کوتاه بیان می کند، در مرحله اول می فرماید: «بگو: من از شما هیچ اجر و پاداشی نمی طلبم» (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ).

و به این ترتیب به بهانه های بهانه جوین پایان می دهد، و روشن می سازد که من تنها طالب نجات و سعادت شما هستم، پاداش من تنها بر خداست، همان گونه که در آیات دیگری از قرآن مجید از قبیل آیه ۴۷ سوره سبأ به آن تصریح شده است

«إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ».

این خود یکی از دلائل صدق پیامبر ﷺ است.

در مرحله دوم می‌گوید: «وَمَنْ مِنْكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ). سخنانم مقرون به دلیل و منطوق است، و هیچ‌گونه تکلفی در آن وجود ندارد، عباراتم روشن و سخنانم خالی از هرگونه ابهام و پیچیدگی است.

(آیه ۸۷) - در مرحله سوم هدف اصلی این دعوت بزرگ و نزول این کتاب آسمانی را بیان کرده، می‌فرماید: «این (قرآن) تذکری برای همهٔ جهانیان است» (إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ).

آری! مهم آن است که مردم از غفلت به در آیند و به تفکر و اندیشه پردازند. (آیه ۸۸) - و در چهارمین و آخرین مرحله مخالفان را با عباراتی کوتاه و پرمعنی تهدید کرده، می‌گوید: «و خبر آن را بعد از مدتی می‌شنوید!» (وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ).

ممکن است شما این سخنان را جدی نگیرید، اما به زودی صدق گفتار من آشکار خواهد شد، هم در این جهان در میدانهای نبرد اسلام و کفر، در منطقهٔ نفوذ اجتماعی و فکری، در مجازاتهای الهی، و هم در عالم دیگر و مجازاتهای دردناک خدا خواهید دید، خلاصه تازیانهٔ الهی آماده است و به زودی برگردهٔ مستکبران و ظالمان فرود خواهد آمد.

«پایان سوره ص»





## سوره زمر [۳۹]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۷۵ آیه است

**محتوای سوره:** این سوره از چند بخش مهم تشکیل یافته است:

۱- چیزی که بیش از همه در سراسر این سوره منعکس است مسأله دعوت به توحید خالص می‌باشد، توصیه در تمام ابعاد و شاخه‌هایش و تعبیراتش در این زمینه آن‌چنان مؤثر است که قلب انسان را به سوی اخلاص می‌کشاند و جذب می‌کند.

۲- مسأله دیگر مسأله «معاد» و دادگاه بزرگ عدالت خداست، مسأله ثواب و جزا، غرفه‌های بهشتی، و سایبانهای آتشین دوزخی، مسأله ترس و وحشت روز قیامت، و آشکار شدن نتایج اعمال، و ظاهر شدن خود آنها در آن صحنه بزرگ. این مسائل که بر محور معاد دور می‌زند آن‌چنان با مسائل توحیدی آمیخته است که گوئی تار و پود یک پارچه را تشکیل می‌دهد.

۳- بخش دیگری از این سوره که تنها قسمت کوتاهی از آن را اشغال می‌کند اهمیت قرآن مجید است.

۴- بخش دیگری که آن هم نسبتاً کوتاه است بیان سرنوشت اقوام پیشین و مجازات دردناک الهی نسبت به تکذیب‌کنندگان آیات حق می‌باشد.

۵- بالاخره بخشی از این سوره نیز پیرامون مسأله توبه و بازبودن درهای بازگشت به سوی خداست.

این سوره به نام سوره «زُمر» معروف است که از آیه ۷۱ و ۷۳ این سوره گرفته شده.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ می خوانیم: «کسی که سوره زمر را قرائت کند خداوند امیدش را (از رحمت خود) قطع نخواهد کرد، و پاداش کسانی را که از خدا می ترسند به او عطا می کند».

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده: «کسی که سوره زمر را تلاوت کند خداوند شرف دنیا و آخرت به او می دهد، و بدون داشتن مال و قبيله قدرت و عزت به او می بخشد، آن چنان که هرکس او را ببیند از او حساب می برد، و بدن او را بر آتش دوزخ حرام می کند».

مقایسه فضیلت های فوق با محتوای این سوره به خوبی نشان می دهد که این پاداشها از آن کسانی است که «تلاوت» را مقدمه ای برای «اندیشه» و «اندیشه» را وسیله ای برای «ایمان و عمل» قرار می دهند.

### به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - این سوره با دو آیه درباره نزول قرآن مجید آغاز شده که در یک آیه مبدأ نزول قرآن یعنی ذات پاک خدا مطرح است، و در آیه دیگر محتوا و هدف قرآن نخست می گوید: «این کتابی است که از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است» (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ).

(آیه ۲) - سپس به محتوای این کتاب آسمانی و هدف آن پرداخته، می گوید: «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم» (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ). چیزی جز «حق» در آن نیست، و مطلبی جز «حق» در آن مشاهده نمی کنی از همین رو حق طلبان به دنبال آن می روند و تشنه کامان وادی حقیقت در جستجوی محتوای آنند.

و از آنجا که هدف از نزول آن دادن دین خالص به انسانهاست در پایان آیه می افزاید: «پس خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان» (فَاعْبُدِ اللَّهَ

### مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ).

«دین» مجموعه حیات معنوی و مادی انسان را در بر می‌گیرد، و بندگان خالص خدا باید تمام شوْن زندگی خود را برای او خالص گردانند.

(آیه ۳) - در این آیه بار دیگر روی مسأله «اخلاص» تأکید کرده، می‌گوید: «آگاه باشید که دین خالص از آن خداست!» (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ).

این عبارت تاب دو معنی دارد:

نخست این که: آنچه را خدا می‌پذیرد تنها دین خالص تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان اوست.

دیگر این که: دین و آئین خالص را تنها از خدا باید گرفت، چرا که هرچه ساخته و پرداخته افکار انسانهاست نارساست، و آمیخته با خطا و اشتباه است.

این آیه در حقیقت بیان دلیل برای آیه قبل است، در آنجا می‌گوید: خدا را روی اخلاص عبادت کن، و در اینجا می‌افزاید: بدانید خدا تنها عمل خالص را می‌پذیرد.

سپس به ابطال منطق سست و واهی مشرکان که راه اخلاص را رها کرده و در بیراهه شرک سرگردان شده‌اند پرداخته، چنین می‌گوید: «و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند و دلیلشان این بود که: اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند، خداوند روز قیامت میان آنان در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند» و آنجاست که فساد و تباهی اعمال و افکارشان بر همگان آشکار می‌شود (وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).

این آیه در حقیقت تهدیدی است قاطع برای مشرکان که در روز قیامت که روز برطرف شدن اختلافات و آشکار شدن حقائق است در میان آنها داوری می‌کند، و آنان را به کیفر اعمالشان می‌رساند، علاوه بر این که در صحنه محشر در برابر همگان رسوا می‌شوند.

قرآن مجید مخصوصاً روی این نکته تأکید می‌کند که انسان بدون هیچ

واسطه‌ای می‌تواند با خدای خود تماس گیرد.

نه او از ما دور است، و نه ما از او دوریم، تا نیازی به واسطه باشد، او از هرکس دیگر به ما نزدیکتر است، در همه جا حضور دارد، و در درون قلب ما جای اوست.

بنابراین پرستش واسطه‌ها - خواه فرشتگان و جن و مانند آنها باشند، و خواه پرستش بت‌های سنگی و چوبی - یک عمل بی‌اساس و دروغین است، به علاوه کفران نعمتهای پروردگار محسوب می‌شود، چراکه بخشنده نعمت سزاوار پرستش است نه این موجودات بی‌جان یا سراپا نیاز.

لذا در پایان آیه می‌گوید: «خداوند آن کس را که دروغگو و کفران‌کننده است هرگز هدایت نمی‌کند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ).

چراکه خود مقدمات بسته شدن درهای هدایت را فراهم ساخته است.

(آیه ۴) - او حاکم بر همه چیز است، چه نیازی به فرزند دارد؟!

مشرکان علاوه بر این که بت‌ها را واسطه و شفیعان نزد خدا می‌دانستند عقیده دیگری درباره بعضی از معبودان خود مانند فرشتگان داشتند که آنها را دختران خدا می‌پنداشتند.

آیه شریفه به پاسخ این پندار زشت پرداخته، می‌گوید: «اگر (به فرض محال) خدا می‌خواست فرزندی انتخاب کند از میان مخلوقاتش آنچه را می‌خواست بر می‌گزید» (لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ).

«منزه است (از این که فرزندی داشته باشد) او خداوند یکتای پیروز است» (سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ).

آیه در صدد بیان این مطلب است که فرزند لابد برای «کمک» یا «انس روحی» است، به فرض محال که خداوند نیاز به چنین چیزی داشت فرزند لزومی نداشت، بلکه از میان مخلوقات شریف خود کسانی را برمی‌گزید که این هدف را تأمین کنند چرا فرزند انتخاب کند؟

ولی از آنجا که او واحد و یگانه و قاهر و غالب بر همه چیز و ازلی و ابدی

است نه نیازی به کمک کسی دارد، و نه وحشتی در او تصور می‌شود که از طریق انس گرفتن با چیزی برطرف گردد و نه احتیاج به ادامه نسل دارد، بنابراین او منزله و پاک است از داشتن فرزند خواه فرزند حقیقی باشد و یا فرزند انتخابی.

(آیه ۵) - سپس برای تثبیت این واقعیت که خدا هیچ نیازی به مخلوقات ندارد، و نیز برای بیان نشانه‌هایی از توحید و عظمتش می‌فرماید: «آسمانها و زمین را به حق آفرید» (خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ).

حق بودن آنها دلیل بر این است که هدفی بزرگ در کار بوده که آن چیزی جز تکامل موجودات، و در پیشاپیش آنها انسان، و سپس منتهی شدن به رستاخیز نیست.

بعد از بیان این آفرینش بزرگ به گوشه‌ای از تدبیر عجیب و تغییرات حساب شده و نظامات شگرف حاکم بر آنها اشاره کرده، می‌گوید: «شب را بر روز می‌پیچد و روز را بر شب» (يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ).

نکته لطیفی که در این تعبیر قرآنی، نهفته این است که زمین کروی است و به دور خود گردش می‌کند و بر اثر این گردش، نوار سیاه شب و نوار سفید روز دائماً گرد آن می‌گردند، گوئی از یکسو نوار سفید بر سیاه و از سوی دیگر نوار سیاه بر سفید پیچیده می‌شود.

به هر حال قرآن مجید در مورد نظام «نور» و «ظلمت» پیدایش شب و روز تعبیرات گوناگونی دارد که هر کدام به نکته‌ای اشاره می‌کند و از زاویه خاصی به آن می‌نگرد.

سپس به گوشه دیگری از تدبیر و نظم این جهان پرداخته، می‌گوید: «و خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد که هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می‌دهند» (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى).

نه خورشید در حرکتی که به گرد خود دارد، یا حرکتی که با مجموع منظومه شمسی به سوی نقطه خاصی از کهکشان پیش می‌رود کمترین بی‌نظمی از خود نشان می‌دهد، و نه ماه در حرکت خود به دور زمین و به دور خودش، و در همه حال

سر بر فرمان او دارند، «مسخر قوانین آفرینش» اویند، تا سرآمد عمرشان به وضع خود ادامه می دهند.

در پایان آیه به عنوان تهدید مشرکان در عین گشودن راه بازگشت و لطف و عنایت می فرماید: «آگاه باشید که او قادر و آمرزنده است!» (أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ). به مقتضای عزت و قدرت بی انتهایش هیچ گنهکار و مشرکی نمی تواند از چنگال عذابش بگریزد، و به مقتضای غفاریتش پرده بر روی عیوب و گناهان توبه کاران می افکند و آنها را در سایه رحمتش قرار می دهد.

(آیه ۶) - همه شما را از نفس واحدی آفرید: باز در اینجا سخن از آیات عظمت آفرینش خداوند و بیان قسمت دیگری از نعمتهای گوناگون او در مورد انسانهاست.

نخست از آفرینش انسان سخن می گوید، می فرماید: «او شما را از یک نفس آفرید، و همسرش را از (باقیمانده گل) او خلق کرد» (خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا).

آفرینش همه انسانها از «نفس واحد» اشاره به مسأله آفرینش آدم جد نخستین ماست، که این همه افراد بشر با تنوع خلقت، و خلق و خوی متفاوت، و استعدادها و ذوقهای مختلف، همه به یک ریشه باز می گردد که آن «آدم» است.

تعبیر به «ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» در واقع اشاره به این است که خدا آدم را آفرید سپس همسرش را از باقیمانده گل او خلق کرد.

لازم به یادآوری است که آفرینش همسر آدم از اجزای وجود خود آدم نبوده بلکه از باقیمانده گل او صورت گرفته است، چنانکه در روایات اسلامی به آن تصریح شده.

بعد از آن به مسأله آفرینش چهارپایان که از وسائل مهم زندگی انسانهاست - از یک سو برای تغذیه خود از شیر و گوشت آنها استفاده می کنند، و از سوی دیگر از پوست و پشم آنها لباس و انواع وسائل زندگی می سازند، و از سوی سوم به عنوان مرکب و وسیله حمل و نقل از آنها بهره می گیرند - اشاره کرده، می فرماید: «و برای

شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد» (وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ).

منظور از «هشت زوج» گوسفند و بز نر و ماده، شتر و گاو نر و ماده است.

سپس به حلقه دیگری از حلقه‌های آفرینش پروردگار که تطورات خلقت جنین بوده باشد پرداخته، می‌گوید: «او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر در میان تاریکیهای سه‌گانه می‌بخشد» (يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ).

ظلمتهای سه‌گانه اشاره به ظلمت شکم مادر، و ظلمت رحم، و مشیمه (کیسه مخصوصی که جنین در آن قرار گرفته است) می‌باشد که در حقیقت سه پرده ضخیم است که بر روی جنین کشیده شده.

سیدالشهدا، امام حسین علیه السلام در دعای معروف «عرفه» به هنگام برشمردن نعمت و قدرت خداوند به پیشگاه او چنین عرض می‌کند: «آغاز آفرینش مرا از قطرات ناچیز منی قرار دادی، سپس مرا در ظلمتهای سه‌گانه، در میان گوشت و پوست و خون ساکن نمودی، آفرینش مرا آشکار نساختی، و در آن مخفیگاه به تطورات خلقتم ادامه دادی، و هیچیک از امور حیاتی مرا به من واگذار نکردی، سپس مرا به دنیا کامل و سالم منتقل ساختی».

در پایان آیه و بعد از ذکر حلقه‌های سه‌گانه توحیدی پیرامون خلقت انسان، و چهارپایان، و تطورات جنین، می‌گوید: «این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالم هستی) از آن اوست، هیچ معبودی جز او نیست پس چگونه از راه حق منحرف می‌شوید؟! (ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَىٰ تُصْرَفُونَ). گوئی انسان را بعد از مشاهده این آثار بزرگ توحیدی به مقام شهود ذات پروردگار رسانده، سپس به ذات مقدسش اشاره کرده، می‌گوید: «این است خداوند و معبود و پروردگار شما»

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را (آیه ۷) - بعد از ذکر این نعمتهای بزرگ پروردگار، در این آیه به مسأله «شکر و کفران» پرداخته و جوانب آن را مورد بررسی قرار می‌دهد.



نخست می‌گوید: نتیجه کفران و شکر شما به خودتان باز می‌گردد «اگر کفران کنید، خداوند از شما بی‌نیاز است» و همچنین اگر شکر نعمت او را به جا آورید نیازی به آن ندارد (إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ).

سپس می‌افزاید: این غنا و بی‌نیازی پروردگار مانع از آن نیست که شما را مکلف به شکر و ممنوع از کفران سازد، چرا که «تکلیف» خود لطف و نعمت دیگری است، آری «او هرگز کفران را برای بندگانش نمی‌پسندد، و اگر شکر او را به جا آورید آن را برای شما می‌پسندد» (وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ).

بعد از بیان این دو مطلب به مسأله سومی در این رابطه می‌پردازد، و آن «مسئولیت هرکس در برابر عمل خویش است» چرا که مسأله «تکلیف» بدون این معنی کامل نمی‌شود، می‌فرماید: «و هیچ گنهکاری گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد!» (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ).

و از آنجا که تکلیف بدون کیفر و پاداش معنی ندارد، در مرحله چهارم به مسأله معاد اشاره کرده، می‌گوید: «سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است، و او شما را از آنچه انجام می‌دادید آگاه می‌سازد» (ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

و چون مسأله محاسبه و جزا بدون علم و آگاهی از اسرار نهان امکان‌پذیر نیست، آیه را با این جمله پایان می‌دهد: «چرا که او به آنچه در سینه‌هاست آگاه است» (إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

و به این ترتیب مجموعه‌ای از فلسفه تکلیف و خصوصیات آن، و همچنین مسئولیت انسانها و مسأله جزا و پاداش و کیفر را در جمله‌هایی کوتاه و منسجم بیان می‌دارد.

(آیه ۸) - در آیات گذشته سخن از توحید استدلالی و معرفت پروردگار از طریق مطالعه آیات عظمت او در آفاق و انفس بود. در اینجا از توحید فطری سخن به میان می‌آورد و روشن می‌سازد آنچه را که انسان از طریق عقل و خرد و مطالعه نظام آفرینش درک می‌کند به صورت فطری در اعماق جانش وجود دارد که در طوفانهای حوادث، خود را نشان می‌دهد.

می فرماید: «و هنگامی که انسان را زیانی رسد (نور توحید در قلبش درخشیدن می گیرد) پروردگار خود را می خواند در حالی که به سوی او باز می گردد» و از گناه و غفلت خود پشیمان است (وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ).  
 «اما هنگامی که نعمتی از خود به او عطا کند، آنچه را به خاطر آن قبلاً خدا را می خواند از یاد می برد» (ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ).  
 «و برای خداوند همتیانی قرار می دهد تا (علاوه بر گمراهی خویش) مردم را از راه او منحرف سازد» (وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ).

منظور از «انسان» در اینجا انسانهای عادی و تربیت نیافته در پرتو تعلیمات انبیاء است، وگرنه دست پروردگار مردان حق همچون خود آنان در «سُرَّاء» و «ضُرَّاء» در ناراحتیها و راحتیها، در ناکامیها و کامیابیها همواره به یاد او هستند، و دست به دامن لطف او دارند.

در پایان آیه این گونه افراد را با تهدیدی صریح و قاطع مخاطب ساخته، می گوید: «به او بگو: از کفرت بهره گیر (و چند روزی را به غفلت و غرور طی کن اما بدان) که از دوزخیانی» (قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ).

مگر چنین انسان کوتاه فکر گمراه و گمراه کننده سرنوشتی غیر از این می تواند داشته باشد.

(آیه ۹) - آیا عالمان و جاهلان یکسانند؟ در این آیه از روش مقایسه - که روش شناخته شده قرآن برای تفهیم مسائل مختلف است - استفاده کرده، می گوید: آیا چنین کسی با ارزش است «یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است، و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است» (أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ).  
 آن انسان مشرک و فراموشکار و متلون و گمراه و گمراه کننده کجا و این انسان

بیدار دل و نورانی که با خوف و رجاء را می خواند، کجا؟!!

تکیه روی ساعات شب به خاطر آن است که در آن ساعات حضور قلب بیشتر و آلودگی به ریا از هر زمان کمتر است.

در دنباله آیه پیامبر را مخاطب ساخته، می فرماید: «بگو: آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ).

نه، یکسان نیستند «تنها خردمندان متذکر می شوند» (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ).

گرچه سؤال فوق سؤالی است وسیع و گسترده ولی اشاره ای است به سؤال قبل؛ یعنی آیا کسانی که می دانند آن مشرکان لجوج و کوردل با این مؤمنان پاک و روشن ضمیر و مخلص نابرابرند با کسانی که از این واقعیت روشن آگاه نیستند مساویند؟

این جمله جزء شعارهای اساسی اسلام است که عظمت مقام علم و عالمان را در برابر جاهلان روشن می سازد، و معلوم می شود این دو گروه نه در پیشگاه خدا یکسانند، و نه در نظر خلق آگاه، نه در دنیا در یک صف قرار دارند، و نه در آخرت، نه در ظاهر یکسانند و نه در باطن.

علم در این آیه و آیات دیگر قرآن به معنی دانستن یک مشت اصطلاحات یا روابط مادی در میان اشیاء، و به اصطلاح «علوم رسمی» نیست، بلکه منظور از آن معرفت و آگاهی خاصی است که انسان را به «قنوت» یعنی اطاعت پروردگار، و ترس از دادگاه او و امید به رحمت خدا دعوت می کند، این است حقیقت علم، و علوم رسمی نیز اگر در خدمت چنین معرفتی باشد علم است، و اگر مایه غرور و غفلت و ظلم و فساد در ارض شود «قیل و قالی» بیش نیست.

(آیه ۱۰) - خطوط اصلی برنامه بندگان مخلص: در حقیقت آیات گذشته که مقایسه ای میان مشرکان مغرور و مؤمنان مطیع فرمان خدا و نیز میان عالمان و جاهلان شده بود، در اینجا خطوط اصلی برنامه های بندگان راستین و مخلص را ضمن «هفت دستور» که در طی چند آیه آمده و هر آیه با خطاب «قل» شروع می شود بیان شده است.

نخست از تقوا شروع می کند و به پیامبر ﷺ دستور می دهد: «بگو: ای بندگان

من که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت پروردگارتان بپرهیزید) «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ».

آری! تقوا که همان خویشتن‌داری در برابر گناه، و احساس مسؤولیت و تعهد در پیشگاه حق است نخستین برنامهٔ بندگان مؤمن خدا و معیار شخصیت و کرامت انسان در پیشگاه پروردگار است.

در دومین دستور به مسألهٔ «احسان و نیکوکاری» در این دنیا که دار عمل است پرداخته، و از طریق بیان نتیجهٔ احسان، مردم را به آن تشویق و تحریص می‌کند، می‌فرماید: «برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده‌اند پاداش نیکی است» (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ).

آری! نیکوکاری بطور مطلق در این دنیا درگفتار، در عمل، در طرز اندیشه و تفکر نسبت به دوستان، و نسبت به بیگانگان، نتیجه‌اش برخورداری از پاداش عظیم در هر دو جهان است که نیکی جز نتیجهٔ نیک نخواهد داشت. در حقیقت تقوا یک عامل بازدارنده است، و احسان یک عامل حرکت‌آفرین که مجموعاً «ترک‌گناه» و «انجام فرائض و مستحبات» را شامل می‌شود.

سومین دستور تشویق به «هجرت» از مراکز شرک و کفر و آلوده به گناه است می‌گوید: «وزمین خداوند وسیع است» اگر تحت فشار سران کفر بودید مهاجرت کنید (وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ).

که در حقیقت پاسخی است به بهانه‌جویان سست‌اراده‌ای که می‌گفتند: ما در سرزمین مکه به‌خاطر سیطرهٔ حکومت مشرکان قادر به انجام وظایف الهی خود نیستیم، قرآن می‌گوید: سرزمین خدا محدود به مکه نیست، مکه نشد مدینه، دنیا پهناور است، به جای دیگر نقل مکان کنید.

این به خوبی نشان می‌دهد که فشار و خفقان محیط در آنجا که امکان هجرت وجود دارد به هیچ وجه در پیشگاه خدا عذر نیست.

و از آنجا که هجرت معمولاً همراه با مشکلات فراوانی در جنبه‌های مختلف زندگی است چهارمین دستور را دربارهٔ صبر و استقامت به این صورت بیان می‌کند:

«صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند» (إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ).

تعبیر «بِغَيْرِ حِسَابٍ» نشان می دهد که صابران با استقامت برترین اجر و پاداش را در پیشگاه خدا دارند، و اهمیت هیچ عملی به پایه صبر و استقامت نمی رسد.

(آیه ۱۱) - در پنجمین دستور سخن از مسأله اخلاص، و توحید خالص از هرگونه شائبه شرک، به میان آمده، اما در اینجا لحن کلام عوض می شود و پیامبر ﷺ از وظائف و مسؤولیتهای خودش سخن می گوید، می فرماید: «بگو: من مأمورم که خدا را پرستش کنم در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم» (قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ).

(آیه ۱۲) - سپس به ششمین دستور اشاره کرده، می افزاید: «و مأمورم که نخستین مسلمان باشم!» (وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ).

(آیه ۱۳) - هفتمین و آخرین دستور که مسأله خوف از مجازات پروردگار در روز قیامت است نیز با همین لحن عنوان شده، می فرماید: «بگو: من اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ (قیامت) می ترسم» (قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

تا این حقیقت روشن شود که پیامبر ﷺ نیز بنده ای از بندگان خدا است، او نیز مأمور به پرستش خالصانه است و از کیفر الهی خائف می باشد، و این خود نشانه روشنی بر عظمت و حقانیت اوست.

(آیه ۱۴) - بعد از ذکر برنامه هفت ماده ای آیات فوق (تقوا، احسان، هجرت، صبر، اخلاص، تسلیم، و خوف) از آنجا که مسأله اخلاص مخصوصاً در برابر انگیزه های مختلف شرک و ویژگی خاصی دارد بار دیگر برای تأکید به سراغ آن رفته، و با همان لحن می فرماید: «بگو: تنها خدا را می پرستم در حالی که دینم را برای او خالص می کنم» (قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي).

(آیه ۱۵) - «شما هرکس را جز او می خواهید پرستید» (فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ

مِنْ دُونِهِ).

سپس می‌افزاید: «بگو: این راه، راه زیانکاران است؛ چرا که زیانکاران واقعی آنانند که سرمایه وجود خویش و بستگانشان را در روز قیامت از دست داده‌اند!»  
**(قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ).**

نه از وجود خویش بهره‌ای گرفتند، و نه از سرمایه عمر نتیجه‌ای، نه خانواده و فرزندان‌شان وسیله نجات آنها هستند و نه مایه آبرو و شفاعت در پیشگاه حق، تازه در برابر از دست دادن این سرمایه‌های عظیم، سخت‌ترین و دردناکترین عذاب را برای خود فراهم ساخته‌اند.

«آگاه باشید زیان آشکار همین است!» **(أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ).**

(آیه ۱۶) - در این آیه یکی از چهره‌های زیان آشکار آنها را این‌گونه توصیف می‌کند: «برای آنها از بالای سرشان سایبانهایی از آتش، و در زیر پایشان نیز سایبانهایی از آتش است!» **(لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ).**  
 و به این ترتیب آنها از هر طرف با شعله‌های آتش محاصره شده‌اند، چه خسروانی از این بالاتر؟ و چه عذابی از این دردناکتر؟!

این در حقیقت تجسمی از حالات دنیای آنهاست که جهل و کفر و ظلم به تمام وجودشان احاطه کرده بود، و از هر سو آنها را می‌پوشاند.

سپس برای تأکید و عبرت می‌افزاید: «این چیزی است که خداوند با آن بندگان را می‌ترساند، ای بندگان من! از نافرمانی من بپرهیزید!» **(ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ).**

تعبیر به «عباد» (بنندگان) اشاره به این است که اگر خداوند تهدیدی به عذاب می‌کند آن هم به خاطر لطف و رحمت اوست، تا بندگان حق گرفتار چنین سرنوشت شومی نشوند.

(آیه ۱۷) - **بنندگان حقیقی خدا:** باز در اینجا، قرآن از روش مقایسه بهره‌گیری کرده، و در مقابل مشرکان متعصب و لجوجی که سرنوشتی جز آتش دوزخ ندارند سخن از بندگان خاص و حقیقت‌جوی پروردگار به میان آورده، می‌گوید: و کسانی

که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خدا بازگشتند بشارت از آن آنهاست»  
 ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى﴾.

«اجتناب از طاغوت» دوری از هرگونه شرک و بت پرستی و هوی پرستی و شیطان پرستی و تسلیم در برابر حاکمان جبار و سلطه گران ستمکار را فرا می گیرد و «انابوا الی الله» جامع روح تقوا و پرهیزکاری و ایمان است، و البته چنین کسانی درخور بشارتند.

سپس برای معرفی این بندگان ویژه می گوید: «پس بندگان مرا بشارت ده»  
 ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ﴾.

(آیه ۱۸) - «همان کسانی که سخنان را می شنوند، و از نیکوترین آنها پیروی می کنند» ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾.

«آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندانند» ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾.

این دو آیه که به صورت یک شعار اسلامی درآمده، آزاداندیشی مسلمانان، و انتخابگری آنها را در مسائل مختلف به خوبی نشان می دهد.

(آیه ۱۹) - و از آنجا که پیامبر ﷺ به هدایت گمراهان و مشرکان سخت علاقه داشت، و از انحراف آنها که گوش شنوا در برابر حقایق نداشتند رنج می برد این آیه به او از طریق بیان این حقیقت که این عالم، عالم آزادی و امتحان است، و گروهی سرانجام مستوجب آتشند دلداری داده، می گوید: «آیا تو می توانی کسی را که فرمان عذاب الهی درباره او قطعی شده رهایی بخشی، آیا تو می توانی کسی را که در درون آتش است برگیری و نجات دهی؟ (أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ)».

بدیهی است قطعی شدن فرمان عذاب درباره این گروه جنبه اجباری نداشته، بلکه به خاطر اعمالی است که مرتکب شده اند.

(آیه ۲۰) - اما برای شادی قلب پیامبر ﷺ و امیدواری مؤمنان، در این آیه چنین می گوید: «ولی آنها که تقوای الهی پیشه کردند غرفه هایی در بهشت دارند که

بر فراز آنها غرفه‌های دیگری بنا شده» (لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّيْمِيَّةٌ).

اگر دوزخیان در میان پرده‌های آتش قرار دارند، بهشتیان غرفه‌هایی دارند بر فراز غرفه‌ها، و قصرهایی بر فراز قصرها، چراکه دیدن منظره گلها و آبها نهرها و باغها از فراز غرفه‌ها لذت بخش و دلپذیرتر است.

این غرفه‌های زیبای بهشتی با نهرهایی که از زیر آن جاری می‌شود تزیین شده لذا در دنباله آیه می‌فرماید: «و از زیر آنها نهرها جاری است» (تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

آری «این وعده الهی است، و خداوند در وعده خود تخلف نمی‌کند» (وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ).

(آیه ۲۱) - در این آیه بار دیگر قرآن به دلائل توحید و معاد باز می‌گردد، و بحثهایی را که در آیات گذشته پیرامون کفر و ایمان بود تکمیل می‌کند. روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، به عنوان سرمشقی برای همه مؤمنان، می‌فرماید: «آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و آن را بصورت چشمه‌هایی در زمین وارد نمود»؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ).

قطره‌های حیاتبخش باران از آسمان نازل می‌شود، قشر «نفوذپذیر» زمین آنها را به درون می‌پذیرد و تا به قشر «نفوذناپذیر» می‌رسد آنها را متوقف می‌سازد و ذخیره می‌کند، سپس بصورت چشمه‌ها و قنات‌ها و چاهها بیرون می‌فرستد. بعد می‌افزاید: «سپس با آن زراعتی را خارج می‌سازد که رنگهای مختلف دارد» (ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ).

هم انواع آن مختلف است، همچون گندم و جو و برنج و ذرت، و هم کیفیتهای آن متفاوت است، و هم رنگ ظاهری آن، بعضی سبز تیره، بعضی سبز کم‌رنگ، بعضی دارای برگهای پهن و گسترده، و بعضی برگهای باریک و لطیف و همچنین...!



بعد به مراحل دیگر حیات این گیاه پرداخته، می‌گوید: «بعد آن گیاه خشک می‌شود به گونه‌ای که آن را زرد و بی‌روح می‌بینی!» (ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرِيَهُ مُصْفَرًّا).

تندباد از هر سو می‌وزد، و آن را که سست شده است از جا می‌کند «سپس آن را درهم شکسته و خرد می‌کند» (ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا).

«در این مثال تذکری است برای خردمندان» از ناپایداری دنیا (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ).

تذکری است از نظام حسابشده و با عظمت عالم هستی و ربوبیت پروردگار در این صحنه عظیم، و نیز تذکری است از پایان زندگی و خاموش شدن شعله‌های حیات، و سپس مسأله رستاخیز، و تجدید حیات مردگان.

(آیه ۲۲) - به دنبال این درس بزرگ توحید و معاد به مقایسه‌ای در میان مؤمن و کافر پرداخته تا این حقیقت را روشن سازد که قرآن و وحی آسمانی نیز همچون دانه‌های باران است که بر سرزمین دلها نازل می‌شود، همان‌گونه که تنها زمینهای آماده از قطرات حیاتبخش باران منتفع می‌شود تنها دل‌هایی از آیات الهی بهره می‌گیرند که در سایه لطف او و خودسازی آمادگی و گسترش پیدا کرده است.

می‌فرماید: «آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده است و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته» همچون کوردلان گمراه است؟! (أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ).

سپس می‌افزاید: «وای بر آنها که قلب‌هایی سخت در برابر ذکر خدا دارند» (فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ).

نه مواعظ سودمند در آن مؤثر است، نه انذار و بشارت، نه آیات تکانهنده قرآن آن را به حرکت در می‌آورد.

آری «آنها در گمراهی آشکاری هستند» (أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

به دل‌هایی که در برابر نور حق و هدایت انعطافی از خود نشان نمی‌دهد، و نرم و تسلیم نمی‌گردد، و نور هدایت در آن نفوذ نمی‌کند «قلبهای قاسیه» یا قساوت‌مند گفته می‌شود، و در فارسی از قساوت به سنگدلی تعبیر می‌کنیم.

در روایتی می‌خوانیم که پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «نشانه شرح صدر توجه به سرای جاوید، و جدا شدن از سرای غرور، و آماده گشتن برای استقبال از مرگ پیش از نزول آن است».

**آیه ۲۳ - شأن نزول:** نقل کرده‌اند که: روزی جمعی از صحابه پیامبر ﷺ که ملالت خاطری پیدا کرده بودند عرض کردند: ای رسول خدا! چه می‌شد حدیثی برای ما بیان می‌کردی تا زنگار ملالت از دل‌های ما بزدايد؟

در اینجا آیه نازل شد و قرآن را به عنوان «أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» معرفی کرد.

**تفسیر:** در آیات گذشته سخن از بندگانی در میان بود که مطالب را می‌شنوند و بهترین آنها را برمی‌گزینند، در اینجا به همین مناسبت سخن از قرآن به میان می‌آید تا ضمن تکمیل بحث‌های گذشته حلقه‌های توحید و معاد را با ذکر دلائل «نسبت» تکامل بخشد.

نخست می‌گوید: «خداوند بهترین سخن را نازل کرده است» (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ

الْحَدِيثِ).

سپس به شرح مزایای قرآن پرداخته و ضمن بیان سه توصیف امتیازات بزرگ این کتاب آسمانی را شرح داده، می‌فرماید: «کتابی است که آیاتش (در لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است» (كِتَابًا مُّشَابِهًا).

منظور از «متشابه» در اینجا کلامی است که قسمت‌های مختلف آن با یکدیگر هم‌رنگ و هماهنگ می‌باشد، هیچ‌گونه تضاد و اختلافی در میان آن نیست، خوب و بد ندارد.

این درست برخلاف کلمات انسانهاست که هر قدر در آن دقت شود هنگامی که گسترده و وسیع گردد خواه ناخواه اختلافات و تناقضها و تضادهایی در آن پیدا می‌شود، بررسی آثار نویسندگان معروف و بزرگ اعم از نثر و نظم نیز گواه زنده این مطلب است.

سپس می‌افزاید: ویژگی دیگر این کتاب این است که: «آیاتی مکرر دارد» با

تکراری شوق‌انگیز (مَثَانِي).

این تعبیر ممکن است اشاره به تکرار مباحث مختلف داستانها، سرگذشتها، مواعظ و اندرزها بوده باشد، اما تکراری که هرگز ملالت آور نیست، بلکه شوق‌انگیز است و نشاط‌آفرین، و این یکی از اصول مهم فصاحت است.

بعد از این توصیف به آخرین ویژگی قرآن در این بحث یعنی مسأله نفوذ عمیق و فوق‌العاده آن پرداخته، می‌گوید: «از شنیدن آیاتش لزره بر اندام کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند می‌افتد برون و درونشان نرم و متوجه ذکر خدا می‌شود» (تَفْشَعُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ).

چه ترسیم جالب و زیبایی از نفوذ عجیب آیات قرآن در دل‌های آماده، نخست در آن خوف و ترسی ایجاد می‌کند، خوفی که مایه بیداری و آغاز حرکت است، و ترسی که انسان را متوجه مسؤولیتهای مختلفش می‌سازد.

در مرحله بعد حالت نرمش و پذیرش سخن حق به او می‌بخشد و به دنبال آن آرامش می‌یابد.

در حدیثی از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «هنگامی که بدن بنده‌ای از خوف خدا لرزان شود گنااهش فرو می‌ریزد همان‌گونه که برگ خشک از درختان».

در پایان آیه، بعد از بیان این اوصاف می‌گوید: «این هدایت الهی است که هرکس را بخواهد با آن راهنمایی می‌کند» (ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ).

درست است که قرآن برای هدایت همگان نازل شده اما تنها حق‌طلبان و حقیقت‌جویان و پرهیزگاران از نور هدایتش بهره می‌گیرند، و آنها که تاریکی تعصب و لجاجت بر روح آنها حکم فرماست نه تنها بهره‌ای از آن نمی‌گیرند، بلکه بر اثر عناد و دشمنی بر ضلالتشان افزوده می‌شود.

لذا در دنبال این سخن می‌فرماید: «و هرکس را خداوند گمراه سازد راهنمایی برای او نخواهد بود» (وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ).

ضلالتی که پایه‌های آن به دست خود او گذارده شده، و زیربنایش بوسیله اعمال نادرستشان استحکام یافته، و به همین دلیل کمترین منافاتی با اصل اختیار و آزادی اراده انسانها ندارد.

(آیه ۲۴) - در این آیه گروه ظالمان و مجرمان را با گروه مؤمنانی که وضع حالشان قبلاً بیان شد مقایسه می‌کند، تا در این مقایسه واقعیتها بهتر روشن گردد، می‌فرماید: «آیا کسی که با صورت خود عذاب دردناک (الهی) را در روز قیامت دور می‌سازد» همانند کسی است که هرگز آتش دوزخ به او نمی‌رسد (أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

حال ظالمان دوزخی در آن روز به گونه‌ای است که باید با صورت از خود دفاع کنند، چرا که دست و پای آنها در غل و زنجیر است.

سپس در پایان آیه می‌افزاید: در آن روز «به ظالمان گفته می‌شود: بچشید آنچه را به دست می‌آوردید» و انجام می‌دادید! (وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ).

آری! فرشتگان عذاب این واقعیت دردناک را برای آنها بیان می‌کنند که اینها همان اعمال شماست که در کنار شما قرار گرفته، و آزارتان می‌دهد.

(آیه ۲۵) - آنچه تاکنون گفته شد اشاره کوتاهی بود به عذابهای دردناک آنان در قیامت و در این آیه سخن از عذاب دنیای آنها می‌گوید، مبدا تصورکنند که در این زندگی دنیا در امان خواهند بود، می‌فرماید: «کسانی که قبل از آنها بودند نی. (آیات ما را) تکذیب نمودند، و عذاب (الهی) از جایی که فکر نمی‌کردند به سراغشان آمد» (كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ).

(آیه ۲۶) - در این آیه نشان می‌دهد که عذاب دنیوی آنها تنها جنبه جسمانی نداشته، بلکه کیفر روانی نیز بوده است، می‌فرماید: «خداوند خواری را در زندگی این دنیا به آنها چشانید» (فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

آری! اگر انسان گرفتار مصیبتی شود اما آبرومند و سربلند جان بسپارد مهم نیست، مهم آن است که با خواری و ذلت جان دهد، و با بی‌آبرویی و رسوائی گرفتار چنگال عذاب شود.

ولی با این همه «عذاب آخرت شدیدتر است اگر می‌دانستند» (وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

تعبیر به «اکبر» (بزرگتر) کنایه از شدت و سختی عذاب است.

(آیه ۲۷) - قرآنی که هیچ کثری در آن نیست: در اینجا همچنان بحث از

قرآن مجید و ویژگیهای آن است و بحثهای گذشته را در این زمینه تکمیل می‌کند.

نخست از مسأله جامعیت قرآن چنین سخن می‌گوید: «ما برای مردم در این

قرآن از هر نوع مثلی زدیم» (وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ).

از سرگذشت دردناک ستمگران و سرکشان پیشین، از عواقب هولناک گناه، از

انواع پندها و اندرزها، از اسرار خلقت و نظام آفرینش، از احکام و قوانین متقن،

خلاصه هرچه برای هدایت انسانها لازم بود در لباس امثال برای آنها شرح دادیم.

«شاید متذکر شوند» و از راه خطا به راه راست بازگردند (لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

(آیه ۲۸) - سپس به توصیف دیگری از قرآن پرداخته، می‌گوید: «قرآنی

است فصیح و خالی از هرگونه کجی و نادراستی» (قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ).

در پایان آیه می‌گوید: هدف از نزول قرآن با این همه اوصاف این بوده است

که «شاید آنها (مردم) پرهیزکاری پیشه کنند» (لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ).

(آیه ۲۹) - سپس قرآن به ذکر مثالی از این امثال پرداخته و سرنوشت موحد

و مشرک را در قالب مثلی گویا و زیبا چنین ترسیم می‌کند: «خداوند مثالی زده است:

مردی را که مملوک شریکانی است که درباره او پیوسته با هم به مشاجره مشغولند»

(ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ). و هرکدام او را به کاری دستور

می‌دهد.

و از آن بدتر این که برای تأمین نیازهای زندگی این یکی او را به دیگری حواله

می‌دهد، و آن دیگر به این، و از این نظر نیز محروم و بیچاره و بی‌نوا و سرگردان

است «و مردی که تنها تسلیم یک‌نفر است» (وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ).

خط و برنامه او مشخص، صاحب اختیار او معلوم است، نه گرفتار تردید

است و نه سرگردانی، نه تضاد و نه تناقض، با روحی آرام گام برمی‌دارد.

«آیا این دو یکسانند؟! (هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا).

و این‌گونه است حال «مشرک» و «موحد»: مشرکان درمیان انواع تضادها

و تناقضها غوطه‌ورند، هر روز دل به معبودی می‌بندند، اما موحدان دل در گرو عشق خدا دارند، از تمام عالم او را برگزیده‌اند.

و در پایان آیه می‌افزاید: «حمد مخصوص خداست» (الْحَمْدُ لِلَّهِ).

«ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ). و با وجود این دلائل

روشن به خاطر جبّ دنیا و شهوات سرکش به حقیقت راه نمی‌برند.

(آیه ۳۰) - به دنبال بحثی که در آیات گذشته پیرامون توحید و شرک بود در

این آیه سخن از نتایج توحید و شرک در صحنه قیامت می‌گوید.

نخست از مسأله «مرگ» که دروازه قیامت است شروع می‌کند، و عمومیت

قانون مرگ را نسبت به همه انسانها روشن ساخته، می‌گوید: «تو می‌میری، و آنها نیز

خواهند مُرد!» (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ).

آری «مرگ» از مسائلی است که همه انسانها در آن یکسانند.

بعضی از مفسران گفته‌اند: دشمنان پیامبر ﷺ انتظار مرگ او را می‌کشیدند

و خوشحال بودند که سرانجام او خواهد مرد! قرآن در این آیه به آنها پاسخ می‌گوید

که اگر پیامبر بمیرد آیا شما زنده می‌مانید؟

(آیه ۳۱) - سپس بحث را به دادگاه قیامت برده، مخاصمه بندگان را در

صحنه محشر مجسم می‌کند، و می‌فرماید: «سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان

مخاصمه می‌کنید» (ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ).

آیات بعد نشان می‌دهد که این مخاصمه در میان پیامبران و مؤمنان از یک

سو، و مشرکان و مکذبان از سوی دیگر خواهد بود.

## آغاز جزء ۲۴ قرآن مجید

(آیه ۳۲) - سخن از حضور مردم در صحنه قیامت و مخاصمه در آن دادگاه

بزرگ بود، در اینجا نیز همان بحث را ادامه می‌دهد، و مردم را به دو گروه «مکذبان»

و «مصدقان» تقسیم می‌کند.

گروه اول دارای دو وصفند، چنانکه می‌فرماید: «پس چه کسی ستمکارتر

است از آن کسی که بر خدا دروغ ببندد و سخن راست را هنگامی که به سراغ او آمده تکذیب کند» (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ).

افراد بی ایمان و مشرک بسیار دروغ بر خدا می بستند، گاه فرشتگان را دختران او می خواندند، گاه عیسی را پسر او می گفتند، گاه بتها را شفیعان درگاه او می دانستند، و گاه احکام دروغینی در زمینه حلال و حرام جعل می کردند و به او نسبت می دادند، و مانند اینها.

و اما سخن صدقی که به سراغ آنها آمد و تکذیب کردند همان و حی آسمانی قرآن مجید بود.

و در پایان آیه در یک جمله کوتاه کیفر این گونه افراد را چنین بیان می کند: «آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست»؟! (الْأَنسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ). هنگامی که نام «جهنم» برده می شود بقیه عذابهای دردناک نیز در آن خلاصه شده است.

(آیه ۳۳) - درباره گروه دوم نیز دو توصیف ذکر کرده، می فرماید: «اما کسی که سخن راست بیاورد، و کسی که آن را تصدیق کند آنان پرهیزکارانند» (وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ).

به این ترتیب سخن از کسانی است که هم آورنده صدقند و هم عمل کننده به آن، سخن از آنهاست که مکتب وحی و سخن حق پروردگار را در عالم نشر داده، و خود به آن مؤمن هستند و عمل می کنند، اعم از پیامبران و امامان معصوم و تبیین کنندگان مکتب آنها.

(آیه ۳۴) - در این آیه سه پاداش بزرگ برای این گروه بیان می دارد: نخست می فرماید: «آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنان موجود است و این است جزای نیکوکاران» (لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ).

گسترده‌گی مفهوم این آیه به قدری است که تمام مواهب معنوی و نعمتهای مادی را شامل می شود، آنچه در تصور و وهم ما بگنجد یا نگنجد؟

(آیه ۳۵) - دومین و سومین پاداش آنان را به این صورت بیان می کند: «تا

خداوند بدترین اعمالی را که انجام داده‌اند (در سایه ایمان و صداقت آنها) بیامزد و آنها را به بهترین اعمال که انجام می‌دادند پاداش دهد» (لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ).

چه تعبیر جالبی! از یکسو این تقاضا را دارند که بدترین اعمالشان در سایه لطف الهی پوشانده شود، و با آب توبه این لکه‌ها از دامانشان پاک گردد، و از سوی دیگر تقاضایشان این است که خداوند بهترین اعمالشان را معیار پاداش قرار دهد و همه اعمال آنها را به حساب آن بپذیرد!

و خداوند نیز با تعبیری که در این آیات بیان فرموده درخواست آنان را پذیرفته است، بدترین را می‌بخشد، و بهترین را معیار پاداش قرار می‌دهد.

آیه ۳۶ - شأن نزول: نقل کرده‌ند که: بت پرستان مکه پیامبر ﷺ را از خشم و غضب بتها برحذر می‌داشتند، و می‌گفتند: از آنها بدگویی مکن، و برخلاف آنها اقدام منما که تو را دیوانه می‌کنند و آزار می‌رسانند! (آیه نازل شد و به آنها پاسخ گفت).

تفسیر: «خدا» کافی است! به دنبال تهدیدهایی که خداوند در آیات گذشته نسبت به مشرکان بیان فرمود، و وعده‌هایی که به پیامبرش داده است در این آیه سخن از تهدیدهای کفار به میان می‌آورد و می‌گوید: «آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده‌اش (در برابر دشمنان) کافی نیست؟ اما آنها تو را از غیر او می‌ترسانند» (الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ).

خداوندی که قدرتش برتر از همه قدرتهاست و از نیازها و مشکلات بندگانش به خوبی آگاه است و نسبت به آنها نهایت لطف و مرحمت را دارد چگونه ممکن است بندگان با ایمانش را در برابر طوفان حوادث و موج عداوت دشمنان تنها بگذارد؟ هنگامی که او پشتیبان بنده‌اش باشد،

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی چون نخواهد خدای!

و هنگامی که بخواهد کسی را یاری کند،

هزار دشمنم از می‌کنند قصد هلاک

گرم تو دوستی از دشمنان ندارم بباک



چه رسد به بتها که موجوداتی بی ارزش و بی خاصیتند.  
این آیه نویدی است برای همه پویندگان راه حق و مؤمنان راستین مخصوصاً در محیطهایی که در اقلیت قرار دارند و از هر سو مورد تهدیدند.  
در دنباله این آیه و آیه بعد اشاره به مسأله «هدایت» و «ضلالت» و تقسیم مردم به دو گروه «گمراه» و «هدایت یافته» و این که همه اینها از ناحیه خداست می‌کند، تا روشن شود تمامی بندگان نیازمند درگاه اویند، و بی خواست او چیزی در عالم رخ نمی‌دهد، می‌فرماید: «وهرکس را خداوند گمراه کند هیچ هدایت‌کننده‌ای ندارد» (وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ).

(آیه ۳۷) - «وهرکس را خدا هدایت کند هیچ گمراه‌کننده‌ای نخواهد داشت» (وَمَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ).

بدیهی است نه آن ضلالت بی دلیل است، و نه این هدایت بی حساب، بلکه هریک تداومی است بر خواست خود انسان و تلاش او.  
و چه بیخبرند کسانی که رابطه این‌گونه آیات را از آیات دیگر قرآن بریده و آن را گواه بر مکتب جبر گرفته‌اند، گوئی نمی‌دانند که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند.

بلکه در ذیل همین آیه شاهد گویائی بر این معنی است، چرا که می‌فرماید:  
«آیا خداوند توانا و دارای مجازات نیست؟» (أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ).  
می‌دانیم انتقام از ناحیه خداوند به معنی مجازات در برابر اعمال خلافی است که انجام شده، این نشان می‌دهد که اضلال او جنبه مجازات دارد، و عکس‌العمل اعمال خود انسانهاست، و طبعاً هدایت او نیز جنبه پاداش و عکس‌العمل اعمال خالص و پاک و مجاهده در طریق «الله» دارد.

\* **هدایت و ضلالت از سوی خداست!** هدایت در لغت به معنی دلالت و راهنمایی توأم با لطف و دقت است و آن را به دو شعبه تقسیم کرده‌اند: «ارائه طریق» و «ایصال به مطلوب» و به تعبیر دیگر «هدایت تشریعی» و «هدایت تکوینی».

توضیح این که: گاه انسان راه را به کسی که طالب آن است با دقت تمام و لطف و عنایت نشان می‌دهد، اما پیمودن راه و رسیدن به مقصود برعهده خود اوست.

ولی گاه دست طالب راه را می‌گیرد و علاوه بر ارائه طریق او را به مقصد می‌رساند.

البته نقطه مقابل آن «اضلال» است.

یک نگاه اجمالی به آیات قرآن به خوبی روشن می‌سازد که قرآن هدایت و ضلالت را فعل خدا می‌شمرد، و هر دو را به او نسبت می‌دهد.

مطالعه سطحی این آیات و عدم درک معنی عمیق آنها سبب شده است که گروهی در تفسیر آنها به «ضلالت» بیفتند و زیر آوارهای مکتب «جبر» مدفون گردند. اما دقیقترین تفسیری که با همه آیات هدایت و ضلالت سازگار است و همه آنها را به خوبی تفسیر می‌کند این است که بگوئیم:

هدایت تشریحی به معنی ارائه طریق، جنبه عمومی و همگانی دارد و هیچ قید و شرطی در آن نیست، چنانکه در آیه ۳ سوره دهر آمده: «ما راه را به انسان نشان دادیم خواه شکرگزاری کند یا کفران» و در آیه ۵۱ سوره آل عمران می‌خوانیم: «تو همه انسانها را به صراط مستقیم دعوت می‌کنی» بدیهی است دعوت پیامبر مظهر دعوت خداست چراکه هرچه او دارد از خدا دارد.

و درباره جمعی از منحرفان و مشرکان در آیه ۲۳ سوره نجم آمده است: «هدایت الهی از سوی پروردگار به سراغ آنها آمد».

اما هدایت تکوینی به معنی ایصال به مطلوب و گرفتن دست بندگان و گذراندن آنها از تمام پیچ و خمهای راه، و حفظ و حمایت از آنها تا رساندن به ساحل نجات که موضوع بحث بسیاری دیگر از آیات قرآن است هرگز بسی قید و شرط نمی‌باشد، این هدایت مخصوص گروهی است که اوصاف آنها در قرآن بیان شده و اضلال که نقطه مقابل آن است نیز مخصوص گروهی است که اوصاف آنان نیز بیان گشته.

قرآن مجید در یک جا سرچشمه ضلالت را فسق و خروج از اطاعت و فرمان الهی شمرده شده. (بقره/۲۶)

در جای دیگر تکیه روی مسأله ظلم شده و آن را زمینه ساز ضلالت معرفی کرده. (بقره/۲۵۸)

و در جای دیگر کفر به عنوان زمینه ساز گمراهی ذکر شده. (بقره/۲۶۴)  
باز در آیه دیگر اسراف و دروغگوئی را عامل گمراهی شمرده است. (غافر/۲۸)  
نتیجه این که قرآن ضلالت الهی را مخصوص کسانی می شمرد که دارای این اوصافند: «کفر»، «ظلم»، «فسق»، «دروغ»، «اسراف» و «کفران».

آیا کسانی که دارای این اوصافند شایسته ضلالت و گمراهی نیستند؟! این در زمینه مسأله ضلالت، و اما در مورد «هدایت» نیز شرایط و اوصافی در قرآن بیان شده که نشان می دهد آن هم بدون علت، و برخلاف حکمت الهی نیست. در یک جا پیروی فرمان خدا، و جلب خشنودی او، زمینه ساز هدایت الهی شمرده شده است. (مائده/۱۶)

در جای دیگر توبه و انابه عامل استحقاق هدایت شمرده شده است. (رعد/۲۷)  
و در آیه دیگر جهاد آن هم جهاد مخلصانه و در راه خدا به عنوان شرط اصلی هدایت ذکر شده است. (عنکبوت/۶۹)

و بالاخره در آیه دیگر پیمودن مقداری از راه هدایت به عنوان شرطی برای ادامه این راه به لطف خداوند ذکر شده است. (محمد/۱۷)

نتیجه این که تا از سوی بندگان توبه و انابه ای نباشد، تا پیرو فرمان او نباشند تا جهاد و تلاش و کوششی صورت نگیرد، و تا گامهای نخستین را در مسیر حق برندارند، لطف الهی شامل حال آنان نمی شود، دست آنان را نمی گیرد و ایصال به مطلوب نمی کند.

آیا شمول هدایت نسبت به کسانی که دارای این اوصافند بی حساب است و یا دلیل بر جبری بودن هدایت محسوب می شود!

ملاحظه می کنید آیات قرآن در این زمینه بسیار روشن و گویاست، منتهی

کسانی که نتوانسته یا نخواسته اند جمع بندی صحیحی از آیات هدایت و ضلالت کنند گرفتار چنان اشتباه خطرناکی شده اند، و «چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند» باید گفت زمینه این «ضلالت» را نیز خودشان فراهم ساخته اند!

به هر حال مشیت الهی که در آیات و هدایت ضلالت روی آن تکیه شده، هرگز به معنی مشیت بی دلیل و خالی از حکمت نیست، بلکه در هر مورد شرائط خاصی دارد که آن را هماهنگ با حکیم بودن او می کند.

(آیه ۳۸) - آیا معبودان شما توانائی بر حل مشکلی دارند؟ از آنجا که در آیات پیشین سخن از عقیده انحرافی مشرکان و عواقب شوم آن بود، در اینجا از دلائل توحید سخن می گوید تا بحث گذشته را با ذکر دلیل تکمیل کند.

نخست می فرماید: «و اگر از آنها پرسى چه كسى آسمانها و زمين را آفريده؟ حتماً می گویند: خدا!» (وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ).

چراکه هیچ وجدان و خردی نمی پذیرد که این عالم وسیع و پهناور با آن همه عظمت، مخلوق موجودی زمینی باشد تا چه رسد به بتهای بی روح و فاقد عقل و شعور، و به این ترتیب قرآن آنها را به داوری عقل و حکم وجدان و فطرت می برد، تا نخستین پایه توحید را که مسأله خالقیت آسمان و زمین است در قلوب آنها محکم کند.

در مرحله بعد سخن از مسأله سود و زیان و تأثیر در منافع و مضار انسان به میان می آورد، تا ثابت کند بتها هیچ نقشی در این زمینه ندارند، می افزاید: «بگو: آیا هیچ درباره معبودانی که غیر از خدا می خوانید اندیشه می کنید که اگر خدا زیانی برای من بخواهد آیا آنها می توانند گزند او را برطرف سازند؟ و یا اگر رحمتی برای من بخواهد آیا آنها می توانند جلو رحمت او را بگیرند؟!» (قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ).

اکنون که نه «خالقیت» از آن آنهاست و نه «قدرت بر سود و زیانی» دارند پرستش آنها چه معنی دارد؟

اینجاست که به عنوان یک نتیجه گیری کلی و نهائی می فرماید: «بگو: خدا مرا کافی است، و همه متوکلان تنها بر او توکل می کنند» (قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ).

این سخن که مشرکان خالقیت آسمان و زمین را مخصوص خداوند می دانستند کراً در آیات قرآن آمده است.

این امر نشان می دهد که مطلب نزد آنها کاملاً مسلم بوده است، و این خود بهترین سندی است بر ابطال شرک چرا که «توحید خالقیت و مالکیت و ربوبیت» عالم هستی خود بهترین دلیل بر «توحید عبودیت» است، و نتیجه آن توکل بر ذات پاک خدا و چشم برگرفتن از غیر اوست.

(آیه ۳۹) - در این آیه آنهایی را که در برابر منطق عقل و وجدان تسلیم نیستند با یک تهدید الهی و مؤثر مخاطب ساخته، می فرماید: به آنها «بگو: ای قوم من! شما هرچه در توان دارید انجام دهید، من نیز به وظیفه خود عمل می کنم، اما به زودی خواهید دانست» (قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ غَامِلٌ فَاَسُوْفُ تَعْلَمُوْنَ).

(آیه ۴۰) - خواهید دانست «چه کسی عذاب خوارکننده ای (در دنیا) به سراغش می آید و (سپس) عذابی جاویدان (در آخرت) بر او وارد می گردد» (مَنْ يَأْتِيْهِ عَذَابٌ يُخْزِيْهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ).

و به این ترتیب آخرین سخن را به آنها می گوید که یا تسلیم منطق عقل و خرد شوید و به ندای وجدان گوش فرا دهید و یا در انتظار دو عذاب دردناک باشید: عذابی در دنیا که باعث خواری و رسوائی است، و عذابی در آخرت که جاودانی و همیشگی است، و اینها همان عذابهایی است که با دست خود فراهم کرده اید، و آتشی است که هیزم آن را خودتان جمع کرده و فروخته اید.

(آیه ۴۱) - بعد از ذکر دلائل توحید، و بیان سرگذشت مشرکان و موحدان، در این آیه این حقیقت را توضیح می دهد که پذیرش و عدم پذیرش شما سود و زیانش متوجه خودتان است، و اگر پیامبر ﷺ در این زمینه اصرار می ورزد نه

به خاطر نفعی است که عائد او شود، بلکه صرفاً انجام وظیفه الهی است، می فرماید: «ما این کتاب (آسمانی) را برای مردم به حق نازل کردیم» (إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ).

«هرکس هدایت را پذیرد به نفع خود اوست، و هرکس گمراهی را برگزیند تنها به زیان خود گمراه می گردد» (فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا). «و تو مأمور اجبار آنها به هدایت نیستی» وظیفه تو تنها ابلاغ و انذار است (وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ).

(آیه ۴۲) - سپس برای این که روشن سازد همه چیز انسانها و از جمله حیات و مرگشان به دست خداست می گوید: «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند» (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا). «وارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب» می گیرد (وَاللَّهِ لَمَّا تَمَّتْ فِي مَنَامِهَا).

و به این ترتیب «خواب» برادر «مرگ» است و شکل ضعیفی از آن. بعد می افزاید: «سپس ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده نگه می دارد (به گونه ای که هرگز از خواب بیدار نمی شوند) و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می گرداند تا سرآمدی معین» (فَيُمْسِكُ اللَّهُ قَضِيَّ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

آری «در این امر نشانه های روشنی است برای کسانی که اندیشه می کنند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

(آیه ۴۳) - از آنجا که در آیه قبل حاکمیت «الله» بر وجود انسان و تدبیر او از طریق نظام مرگ و حیات و خواب و بیداری مسلم شد در این آیه سخن از انحراف مشرکان در مسأله شفاعت به میان می آورد تا به آنها ثابت کند مالک شفاعت همان مالک مرگ و حیات آدمی است، نه بت های فاقد شعور، می فرماید: «آیا آنها غیر از خدا شفیعانی گرفته اند» (أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ).

می دانیم که یکی از بهانه های معروف بت پرستان در مورد پرستش بتها

این بود که می‌گفتند: «ما آنها را به خاطر این می‌پرستیم که شفیعان ما نزد الله بوده باشند».

ولی از آنجا که شفاعت اولاً فرع بر درک و شعور است و ثانیاً فرع بر قدرت و مالکیت و حاکمیت، در دنباله آیه در پاسخ آنها چنین می‌فرماید: به آنها «بگو: آیا (از آنها شفاعت می‌طلبید) هر چند مالک چیزی نباشند، و درک و شعوری برای آنها نباشد؟ (قُلْ أَوْلَوْكَانُوا إِلَّا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ).

اگر شفیعان خود را فرشتگان و ارواح مقدسه می‌دانید آنها از خود چیزی ندارند، هر چه دارند از ناحیه خداست، و اگر از بتهای سنگی و چوبی شفاعت می‌طلبید آنها علاوه بر عدم مالکیت کمترین عقل و شعوری ندارند.

(آیه ۴۴) - لذا در این آیه اضافه می‌کند: «بگو: تمام شفاعت از آن خداست» (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا).

زیرا «حاکمیت آسمانها و زمین از آن اوست، و سپس همه شما به سوی او باز می‌گردانده می‌شوید» (لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

و به این ترتیب آنها را بکلی خلع سلاح می‌کند، چرا که توحیدی که بر کل عالم حاکم است می‌گوید: شفاعت نیز جز به اذن پروردگار ممکن نیست.

(آیه ۴۵) - آنها که از نام خدا وحشت دارند! باز هم در اینجا سخن از توحید

و شرک است و یکی از چهره‌های بسیار زشت و زنده‌مشرکان و منکران معاد را در برخورد با توحید منعکس ساخته، می‌فرماید: «و هنگامی که خداوند به یگانگی یاد

می‌شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند مضمئز (و متنفّر) می‌گردد، اما

هنگامی که از معبودهای دیگر یاد می‌شود، آنان خوشحال می‌شوند» (وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ

وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ

يَسْتَبْشِرُونَ). گاه انسان چنان به زشتیها خو می‌گیرد و از پاکیها و نیکیها بیگانه

می‌شود که از شنیدن نام حق ناراحت و از شنیدن باطل مسرور و شاد می‌گردد.

نقطه مقابل آنها مؤمنانی هستند که از شنیدن نام خداوند یگانه چنان

مجدوب نام مقدسش می‌شوند که حاضرند هر چه دارند نثار راه او کنند.

(آیه ۴۶) - هنگامی که سخن به اینجا می‌رسد که این گروه لجوج و این جاهلان مغرور حتی از شنیدن نام خداوند یگانه متنفر و بیزارند به پیامبرش دستور می‌دهد که از آنها روی بگرداند، و رو به سوی درگاه خدا آورد، بالحنی که حاکی از ایمان عمیق و سرشار از عشق اوست با او سخن گوید، و شکایت این گروه را به درگاه او برد، تا هم قلب خود را که آکنده از اندوه است آرامش بخشد، و هم از این راه تکانی به آن ارواح خفته غافل دهد.

می‌فرماید: «بگو: خداوندا! ای آفریننده آسمانها و زمین، و آگاه از اسرار نهان و آشکار، تو در میان بندگان در آنچه اختلاف داشتند داوری خواهی کرد» (قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).

آری! روز قیامت این گمراهان لجوج به اشتباه خود پی می‌برند و آنجاست که به فکر جبران می‌افتند، اما چه سود؟!

(آیه ۴۷) - در این آیه می‌گوید: «اگر ستمکاران تمام آنچه را روی زمین است مالک باشند و همانند آن نیز بر آن افزوده شود، حاضرند همه را فدا کنند تا از عذاب شدید روز قیامت رهایی یابند» اما چنین چیزی ممکن نیست (وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

سپس می‌افزاید: «و از سوی خدا برای آنها اموری ظاهر می‌شود که هرگز گمان نمی‌کردند» (وَبَدَأَ اللَّهُ مِنْ آيَاتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

و عذابهایی را با چشم خود می‌بینند که هرگز به فکر آنها خطور نمی‌کرد!

(آیه ۴۸) - این آیه توضیح یا تکمیل برای مطلبی است که در آیه قبل گذشت می‌فرماید: در آن روز «اعمال بدی را که انجام داده‌اند برای آنها آشکار می‌شود» (وَبَدَأَ اللَّهُ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا).

«و آنچه را استهزا کردند بر آنها واقع می‌گردد» (وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

(آیه ۴۹) - در سختیها به یاد خدا هستند، اما...! باز در اینجا موضوع سخن،



افراد بی ایمان و ظالمانند، و چهره دیگری از چهره‌های زشت آنها را منعکس می‌کند.

نخست می‌فرماید: «هنگامی که انسان را زیانی (و درد و رنج و فقری) رسد، ما را (برای حل مشکلش) می‌خواند» (فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا).

اما آن هم موقتی است «سپس هنگامی که از جانب خود به او نعمتی دهیم (و درد و رنجش را برطرف سازیم لطف و عطای ما را به دست فراموشی می‌سپارد، و می‌گوید: این نعمت را به خاطر کاردانی خودم به من داده‌اند» (ثُمَّ إِذَا حَوْلْنَا نِعْمَةً مِنَّا قَالَ أَنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ).

این غافلان بی خبر هیچ فکر نمی‌کنند که آن علم و دانش نیز موهبتی از سوی خداست.

سپس قرآن در پاسخ این افراد خودبین و کم‌ظرفیت که چون به نعمتی رسند به زودی خود را گم می‌کنند چنین می‌گوید: «ولی این (نعمت) وسیله آزمایش (آنها) است ولی بیشترشان نمی‌دانند» (بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ). هدف این است که با بروز حوادث سخت، و به دنبال آن رسیدن به نعمتهای بزرگ، آنچه را در درون دارند آشکار کنند.

(آیه ۵۰) - در این آیه می‌افزاید: «این سخن را کسانی که قبل از آنها بودند گفتند (آنها نیز ادعا می‌کردند که نعمتهای ما زائیده علم و لیاقت ماست) ولی آنچه را به دست می‌آوردند برای آنها سودی نداشت» (قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

آری! قارونهای مغرور اموالشان را مولود لیاقت خودشان می‌پنداشتند و مواهب الهی را بر خویش فراموش کرده، و تنها چشم به اسباب ظاهری دوخته بودند.

(آیه ۵۱) - «سپس بدیهای اعمالشان به آنها رسید» (فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا). و هرکدام به نوعی از عذابه‌های الهی، طوفان، سیلاب، زمین‌لرزه، و صیحه‌های آسمانی، گرفتار شدند، و از میان رفتند.

بعد می افزاید: این سرنوشت منحصر به آنها نبود «و ظالمان این گروه [= اهل مکه] نیز به زودی گرفتار بدبهای اعمالی که انجام داده‌اند خواهند شد، و هرگز نمی‌توانند از چنگال عذاب الهی بگریزند» (وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ).

بلکه از آنها نیز فراتر می‌رود و همه ستمگران مغرور و بی‌خبر از خدا را در تمام اعصار و قرون شامل می‌شود.

(آیه ۵۲) - قرآن در پاسخ این سخن که می‌گفتند: نعمتهای ما مولود آگاهی و توانائی خود ماست به آنها گوشزد کرد که سری به تاریخ گذشتگان بنزید و ببینید همین سخن را دیگران گفتند و به چه مصائب و عذابهائی گرفتار شدند - این یک جواب تاریخی است.

سپس در این آیه به یک جواب عقلی پرداخته، می‌گوید: «آیا آنها ندانستند که خداوند روزی را برای هرکس بخواهد گسترده یا تنگ می‌سازد؟! (أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ).

چه بسیاری افراد شایسته‌ای که در زندگی محروم و منزوی هستند، و چه بسیار افراد ضعیف و ناتوانی که از هر نظر متنعمند، اگر پیروزیهای مادی همگی در سایه تلاش و کوشش خود افراد و لیاقتهای آنها به دست می‌آید نباشید شاهد چنین صحنه‌هایی باشیم.

لذا در پایان آیه می‌افزاید: «در این، آیات و نشانه‌هایی است برای گروهی که ایمان می‌آورند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

نشانه‌هایی برای ذات پاک خدا همان‌گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْحِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهِمَمِ؛ من خدا را بوسیله برهم خوردن تصمیمها، گشوده شدن گره‌ها و درهم شکستن اراده‌ها شناختم».

اینها نشانه‌هایی است از ضعف و ناتوانی انسان تا خود را گم نکند و گرفتار غرور و خودبینی نگردد.

(آیه ۵۳) - خداوند همه گناهان را می‌آمرزد؛ به دنبال تهدیدهای مکرری که

در آیات گذشته در مورد مشرکان و ظالمان آمده بود در اینجا راه بازگشت را توأم با امیدواری به روی همه گنهکاران می‌گشاید زیرا هدف اصلی از همه این امور تربیت و هدایت است نه انتقام‌جویی و خشونت، با لحنی آکنده از نهایت لطف و محبت آغوش رحمتش را به روی همگان باز کرده و فرمان عفو آنها را صادر نموده، می‌فرماید: «به آنها بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد زیرا که او آمرزنده و مهربان است» (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا).

دقت در تعبیرات این آیه نشان می‌دهد که از امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید نسبت به همه گنهکاران است، و گستردگی آن به حدی است که طبق روایتی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «در تمام قرآن آیه‌ای وسیع‌تر از این آیه نیست». این وعده غفران مشروط بر این است که: بعد از ارتکاب گناه به خود آیند، و تغییر مسیر دهند، رو به سوی درگاه خدا آورند، در برابر فرمانش تسلیم باشند و با عمل، صداقت خود را در این توبه و انابه نشان دهند.

(آیه ۵۴) - در این آیه راه ورود در این دریای بی‌کران رحمت الهی را به همه مجرمان و گنهکاران نشان می‌دهد، می‌فرماید: «و به درگاه پروردگارتان باز گردید» و مسیر زندگی خود را اصلاح کنید (وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ).

«و در برابر او تسلیم شوید (و فرمانش را به گوش جان بشنوید و پذیرا گردید) پیش از آن که عذاب (الهی) به سراغ شما آید، سپس از سوی هیچ کس یاری نشوید!» (وَأَسْأَلُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ).

(آیه ۵۵) - بعد از پیمودن مرحله انابه و اسلام سخن از مرحله سوم که مرحله «عمل» است به میان آورده، می‌افزاید: «و از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید، پیش از آن که عذاب (الهی) ناگهان به سراغ شما آید در حالی که از آن خبر ندارید» (وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ).

و به این ترتیب مسیر وصول به رحمت خدا سه گام بیشتر نیست:

گام اول توبه و پشیمانی از گناه و روی آوردن به سوی خداست.

گام دوم ایمان و تسلیم در برابر فرمان او. - و گام سوم عمل صالح است.

(آیه ۵۶) - آن روز پشیمانی بیهوده است: در آیات گذشته دستور مؤکدی

برای توبه و اصلاح و جبران اعمال گذشته آمده بود، در اینجا در تعقیب آن

می‌گوید: این دستورها برای آن است «مبادا کسی (روز قیامت) بگوید: افسوس بر

من از کوتاهیهای که در اطاعت فرمان خدا کردم! و از مسخره‌کنندگان (آیات او)

بودم!»! (أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ

السَّاجِدِينَ).

آری! هنگامی که انسان وارد عرصه محشر می‌شود و نتیجه تفریطها،

و مسامحه‌کاریها و خلافاکاریها، و شوخی‌گرفتن جدیها را در برابر چشم خود

می‌بیند، اندوهی سنگین توأم با ندامتی عمیق بر قلب او سایه می‌افکند، و این

حالت درونی خود را بر زبان آورده و به صورت جمله‌های فوق بیان می‌دارد.

(آیه ۵۷) - سپس می‌افزاید: «یا بگوید: اگر خداوند مرا هدایت می‌کرد از

پرهیزکاران بودم» (أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ).

این سخن را گویا زمانی می‌گوید که او را به پای میزان حساب می‌آورند،

گروهی را می‌بیند که با دست پر از حسنات به سوی بهشت روانه می‌شوند، او نیز

آرزو می‌کند در صف آنان باشد و همراه آنان به سوی نعمتهای الهی برود.

(آیه ۵۸) - باز می‌افزاید: «یا هنگامی که عذاب الهی را می‌بیند بگوید: ای

کاش بار دیگر (به دنیا) باز می‌گشتم و از نیکوکاران بودم»؟! (أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى

الْعَذَابَ لَوْ أَنِّي كُنتَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ).

و این هنگامی است که او را به سوی دوزخ می‌برند و چشمش به آتش

سوزان و منظره عذاب دردناک آن می‌افتد، آهی از دل برمی‌کشد و آرزو می‌کند ای

کاش به او اجازه داده می‌شد تا به دنیا باز گردد.

(آیه ۵۹) - قرآن در برابر این سه گفتار تنها به گفتار دوم چنین پاسخ می‌گوید:

«آری آیات من به سراغ تو آمد اما آن را تکذیب کردی، و تکبر نمودی، و از کافران بودی» (بَلَىٰ قَدْ جَاءَ تَكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ).

یعنی این که می‌گوئی «اگر هدایت الهی به سراغ من آمده بود از پرهیزکاران بودم» هدایت الهی چیست؟ جز این همه کتب آسمانی و فرستادگان خدا و آیات و نشانه‌های حق در آفاق و انفس؟

همه این آیات را دیدی و شنیدی عکس‌العمل تو در مقابل آن چه بود؟ تکذیب و استکبار و کفر!

از میان این سه عمل «استکبار» ریشه اصلی است و به دنبال آن «تکذیب آیات الهی» و نتیجه آن «کفر و بی‌ایمان» است.

(آیه ۶۰) - از آنجا که در آیات گذشته سخن از مشرکان دروغ‌پرداز و مستکبری بود که در روز قیامت از کرده خود پشیمان می‌شوند و تقاضای بازگشت به این جهان می‌کنند - تقاضائی بی‌حاصل و غیرقابل قبول - در اینجا در ادامه همین سخن می‌گوید: «و رُوزِ قِيَامَتِ كَسَانِي رَا كِه بَر خِدا دَرُوعِ بَسْتَنَد مِی بِنِی كِه صُورَتِهَا يَشَان سِيَاه اَسْت!» (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ).

سپس می‌افزاید: «آیا در جهنم جایگاهی برای مستکبران نیست؟! (الْيَسَّ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ).

(آیه ۶۱) - در این آیه سخن از نقطه مقابل این گروه یعنی گروه پرهیزکاران و سعادت آنها در قیامت در میان است، می‌فرماید: «و خِداوَنَد كَسَانِي رَا كِه تَقُوا پِيشِه كَرَدَنَد بَا رَسْتِگَارِي رِهَائِي مِی بَخْشَد» (وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ).

سپس این فلاح و پیروزی را با این دو جمله کوتاه و پرمعنی توضیح می‌دهد: «هِيچ بَدِي بِه اَنهَا نَمِي رَسَد و هِرگِز غَمگِين نَخَوَاهَنَد شَد» (لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

در جهانی زندگی می‌کنند که جز نیکی و پاکی و وجد و سرور چیزی وجود ندارد، این تعبیر کوتاه در حقیقت تمام مواهب الهی را در خود جمع کرده است.

(آیه ۶۲) - این آیه بار دیگر به مسأله توحید و مبارزه با شرک باز می‌گردد و گفتگوهایی را که با مشرکان داشت ادامه داده، می‌فرماید: «خداوند آفریدگار همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشیا است» (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ).

جمله اول اشاره به «توحید خالقیت» است و جمله دوم اشاره به «توحید ربوبیت».

مسأله توحید خالقیت چیزی است که حتی مشرکان غالباً به آن معترف بوده‌اند.

ولی آنها در توحید ربوبیت گرفتار انحراف شده بودند گاه حافظ و نگهبان و مدبر کارهای خود را بتها می‌دانستند و در مشکلات به آنها پناه می‌بردند.

(آیه ۶۳) - این آیه با ذکر توحید مالکیت خداوند بحث توحیدی آیه قبل را تکمیل کرده، می‌گوید: «کلیدهای آسمانها و زمین از آن اوست» (لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

این تعبیر معمولاً کنایه از مالکیت و یا سلطه بر چیزی است، چنانکه می‌گوئیم: کلید این کار به دست فلانی است.

قرآن بعد از این جمله چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «وکسانی که به آیات خداوند کافر شدند زیانکارانند» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

چراکه منبع اصلی و سرچشمه واقعی همه خیرات و برکات را رها کرده و در بیراهه‌ها سرگردان شده‌اند، از کسی که تمام کلیدهای آسمانها و زمین به دست اوست روی برتافته و به سراغ موجودات ناتوانی رفته‌اند که مطلقاً کاری از آنها ساخته نیست.

(آیه ۶۴) - از مجموع آنچه درباره شاخه‌های توحید در آیات گذشته ذکر شد به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که توحید در عبادت یک حقیقت غیرقابل انکار است، تا آنجا که هیچ انسان فهمیده و عاقلی نباید به خود اجازه دهد که در برابر بتها سجده کند، لذا به دنبال آن با لحنی قاطع و تشددآمیز می‌گوید: «بگو: آیا به من

دستور می دهید که غیر خدا را بپرستم ای جاهلان؟! (قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ).

این سخن مخصوصاً با توجه به این که کفار و مشرکان گاهی پیامبر اسلام ﷺ را دعوت می کردند که خدایان آنها را احترام و پرستش کند، و یا حداقل از عیبجوئی و انتقاد نسبت به بتها بپرهیزد مفهوم عمیقتری پیدا می کند، و با صراحت اعلام می دارد که مسأله توحید و نفی شرک مطلبی نیست که بتوان بر سر آن معامله و سازش کرد، شرک باید در تمام چهره هایش درهم کوبیده شود و از صفحه جهان محو گردد!

(آیه ۶۵) - اگر مشرک شوی اعمالت بر باد می رود! قرآن همچنان مسائل مربوط به شرک و توحید را که در آیات قبل از آن سخن بود تعقیب می کند.

نخست با لحن قاطع خطر شرک را بازگو کرده، می فرماید: «به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی تمام اعمالت تباه می شود و از زیانکاران خواهی بود» (وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

به این ترتیب شرک دو پیامد خطرناک دارد حتی در مورد پیامبران الهی اگر به فرض محال مشرک شوند.

نخست مسأله حبط اعمال است، و دوم گرفتار خسران و زیان زندگی شدن. اما «حبط اعمال» به معنی محو آثار و پاداش عمل به خاطر شرک است چرا که شرط قبولی اعمال اعتقاد به اصل توحید است و بدون آن هیچ عملی پذیرفته نیست.

و اما زیانکار شدن آنها به خاطر این است که بزرگترین سرمایه های خود را که عقل و خرد و عمر گرانبهاست در این بازار بزرگ تجارت دنیا از دست داده و «جز حسرت و اندوه متاعی نخریدند»!

(آیه ۶۶) - در این آیه باز برای تأکید بیشتر می افزاید: «بلکه تنها خداوند را عبادت کن و از شکرگزاران باش» (بَلِ اللَّهِ فَاَعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ).

یعنی معبود تو باید منحصرأً ذات پاک «الله» باشد.

(آیه ۶۷) - در این آیه به بیان دیگری برای نفی شرک پرداخته، ریشه اصلی انحراف آنها را ذکر کرده، می‌گوید: «آنها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند» (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ). و به همین دلیل نام مقدس او را تا آنجا تنزل دادند که هم‌ردیف بتها قرار دادند.

آری! سرچشمه شرک عدم معرفت صحیح درباره خداوند است، کسی که بداند او وجودی است بی پایان و نامحدود از هر نظر و از سوی دیگر آفرینش همه موجودات از ناحیه اوست و حتی در بقای خود هر لحظه به فیض وجود او نیازمندند و از سوی سوم تدبیر عالم هستی و گشودن گره تمام مشکلات و همه ارزاق به دست با قدرت اوست، و حتی اگر شفاعتی هم انجام گیرد به اذن و فرمان او خواهد بود، معنی ندارد رو به سوی دیگری آرد.

اصلاً چنین وجودی با این صفات، دوگانگی برای او محال است زیرا دو وجود نامحدود از جمیع جهات عقلاً غیر ممکن است - دقت کنید.

سپس برای بیان عظمت و قدرت او از دو تعبیر کنائی زیبا استفاده کرده، می‌گوید: «در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمانها پیچیده در دست او» (وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ).

کسی که طوماری را درهم پیچیده و در دست راست گرفته کاملترین تسلط را بر آن دارد، مخصوصاً انتخاب «بمین» (دست راست) به خاطر آن است که غالب اشخاص کارهای مهم را با دست راست انجام می‌دهند و قوت و قدرت بیشتری در آن احساس می‌کنند.

کوتاه سخن این که: همه این تشبیهات و تعبیرات کنایه از سلطه مطلقه پروردگار بر عالم هستی در جهان دیگر است، تا همگان بدانند در عالم قیامت نیز کلید نجات و حل مشکلات در کف قدرت خداوند است، تا به بهانه شفاعت و مانند آن به سراغ بتها و معبودهای دیگر نروند.

البته در این دنیا نیز زمین و آسمان به همین صورت در قبضه قدرت او است.



ولی در آن روز قدرت خداوند از هر زمان آشکارتر است و همگی به روشنی در می یابند که همه چیز از آن او و در اختیار اوست.

به هر حال بعد از بیانات فوق در آخر آیه در یک نتیجه گیری فشرده و گویا می فرماید: «خداوند منزّه و بلندمقام است از شریک‌هایی که برای او می پندارند» (سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

اگر انسانها با مقیاسهای کوچک اندیشه‌های خود درباره ذات پاک او قضاوت نمی کردند هرگز به بیراهه‌های شرک و بت پرستی نمی افتادند.

(آیه ۶۸) - «نَفْخَةُ صُورٍ» و مرگ و حیات عمومی بندگان: در آیه قبل سخن از قیامت در میان آمد، در این آیه همین مسأله را با ذکر بسیاری از خصوصیات تعقیب می کند، نخست از پایان دنیا شروع کرده، می فرماید: «و در صور دمیده می شود پس همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد» (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ).

البته از روایات به خوبی استفاده می شود که این گروه باقیمانده نیز سرانجام می میرند به گونه‌ای که در سرتاسر عالم هستی موجودی زنده نخواهد بود، جز خداوند «حَى لَا يَمُوت».

سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند! (ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که در پایان جهان و آغاز رستاخیز دو حادثه ناگهانی رخ می دهد: در حادثه اول همه موجودات زنده فوراً می میرند، و در حادثه دوم که با فاصله‌ای صورت می گیرد همه انسانها ناگهان زنده می شوند، و به پا می خیزند و در انتظار حسابند.

(آیه ۶۹) - آن روز که زمین به نور خدا روشن می شود! در این آیه بحثهای مربوط به قیامت همچنان ادامه می یابد.

نخست می فرماید: «و زمین در (آن روز) به نور پروردگارش روشن می شود»

(وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا).

در این که منظور از این «اشراق» و روشنایی به نور الهی چیست؟ تفسیرهای مختلفی گفته شده است که مهمتر از همه دو تفسیر زیر است:

۱ - جمعی گفته‌اند: منظور از نور رب، حق و عدالت است که خداوند صفحه زمین را در آن روز با آن نورانی می‌کند.

۲ - مفسر عالیقدر نویسنده «المیزان» می‌گوید: مراد از روشن شدن زمین به نور پروردگار که از خصوصیات روز قیامت است همان انکشاف غطاء و کنار رفتن پرده‌ها و حجابها و ظاهر شدن حقایق اشیاء و اعمال انسانها از خیر و شر و اطاعت و عصیان و حق و باطل می‌باشد، سپس به آیه ۲۲ سوره ق بر این معنی استدلال کرده است: «لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ فَبَصُرْتُمْ الْيَوْمَ حَدِيدًا؛ «تو در غفلت از این موضوع بودی، ما پرده را از برابر چشمت کنار زدیم و امروز چشمت به خوبی می‌بیند!»

درست است که این اشراق الهی در آن روز همه چیز را شامل می‌شود ولی ذکر خصوص زمین در این میان به خاطر آن است که هدف اصلی بیان حال مردم روی زمین در آن روز است.

بدون شک این آیه مربوط به قیامت است و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات اهل بیت علیهم‌السلام به قیام حضرت مهدی - عج - تفسیر شده در حقیقت نوعی تطبیق و تشبیه است، و تأکیدی بر این معنی است که به هنگام قیام حضرت مهدی - عج - دنیا نمونه‌ای از صحنه قیامت خواهد شد، و عدل و داد به وسیله آن امام به حق، در روی زمین تا آن جا که طبیعت دنیا می‌پذیرد حکمفرما خواهد شد.

در جمله دوم این آیه سخن از نامه اعمال است می‌گوید: «وَنَامَةِ الْأَعْمَالِ» را پیش می‌نهند» و به آن رسیدگی می‌کنند (وَوُضِعَ الْكِتَابُ).

نامه‌هایی که تمامی اعمال انسان کوچک و بزرگ در آن جمع است.

در جمله بعد که سخن از گواهان است می‌افزاید: «وَالشَّاهِدِينَ» و گواهان را

حاضر می‌سازند» (وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشَّاهِدِينَ).

پیامبران احضار می‌شوند تا از ادای رسالت خود به مجرمان سخن گویند، همان‌گونه که در آیه ۶ سوره اعراف می‌خوانیم: «وَأَنسَأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ؛ «ما از رسولان بطور قطع سؤال خواهیم کرد».

و «گواهان» برای این که در آن محکمه عدل گواهی دهند، درست است که خداوند از همه چیز آگاه است، ولی برای تأکید مراتب عدالت حضور شهود لازم است.

چهارمین جمله می‌گوید: «و میان آنها به حق داوری می‌شود» (وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ).

و در پنجمین جمله می‌افزاید: «و به آنان ستم نخواهد شد» (وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ). بدیهی است هنگامی که حاکم، خدا باشد، در چنین دادگاهی ظلم و بیدادگری مفهومی ندارد.

(آیه ۷۰) - و ششمین جمله در این آیه این سخن را تکمیل کرده، می‌گوید: «و به هر کس آنچه انجام داده است بی‌کم و کاست داده می‌شود» (وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ).

نه جزا و پاداش و کیفر اعمالشان که خود اعمالشان به آنها داده می‌شود! و چه پاداش و کیفری از این برتر که عمل انسان بطور کامل به او تحویل داده شود. چه کسی می‌تواند این برنامه‌های عدالت را دقیقاً اجرا کند کسی که علم او به همه چیز احاطه دارد لذا در هفتمین و آخرین جمله می‌فرماید: «و او نسبت به آنچه انجام می‌دادند از همه آگاهتر است» (وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ).

حتی نیازی به شهود نیست که او از همه شهود اعلم است، اما لطف و عدالتش ایجاب می‌کند که گواهان را احضار کند.

(آیه ۷۱) - آنها که گروه گروه، وارد دوزخ می‌شوند: قرآن همچنان بحثهای معاد را ادامه می‌دهد، و آنچه را به صورت اجمال در آیات گذشته در مورد پاداش و کیفر مؤمنان و کافران آمده بطور تفصیل بیان می‌کند.

نخست از دوزخیان شروع می‌کند و می‌گوید: «و کسانی که کافر شدند گروه

گروه به سوی جهنم رانده می‌شوند!» (وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا).

سپس می‌افزاید: این امر ادامه پیدا می‌کند تا «وقتی به دوزخ می‌رسند درهای آن گشوده می‌شود و نگهبانان دوزخ (از روی ملامت) به آنها می‌گویند: آیا رسولانی از میان شما به سویتان نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز شما را برحذر دارند؟! (حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا).

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که درهای جهنم قبل از ورود آنها بسته است درست همانند درهای زندانها هنگامی که نزدیک آن می‌رسند ناگهان به روی آنان گشوده می‌شود و این مشاهده ناگهانی وحشت بیشتری در آنها ایجاد می‌کند، اما قبل از هر چیز در زیر رگبار ملامت خازنان دوزخ قرار می‌گیرند که به آنها می‌گویند تمام اسباب هدایت برای شما فراهم بود. با این حال چگونه این تیره‌روزی دامان شما را گرفت.

به هر حال آنها با یک جمله کوتاه و دردآلود به آنها پاسخ داده «می‌گویند: آری (پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند، و ما مخالفت کردیم) ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلم شده است» (قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَىٰ الْكَافِرِينَ).

به این ترتیب آنها اعتراف می‌کنند که راه تکذیب انبیا و انکار آیات الهی را پیش گرفتند و طبعاً سرنوشتی بهتر از این نخواهند داشت.

(آیه ۷۲) - پس از این گفتگوی کوتاه در آستانه جهنم «به آنان گفته می‌شود: از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در آن بمانید، چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران؟! (قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَىٰ الْمُتَكَبِّرِينَ).

درهای جهنم - چنانکه قبلاً هم اشاره کرده‌ایم - ممکن است به معنی درهائی باشد که بر حسب اعمال انسانها تنظیم شده است و هر گروهی را به تناسب عمل خود به دوزخ می‌برند، همان‌گونه که درهای بهشت نیز چنین است.

جالب این که فرشتگان عذاب از میان تمام اوصاف رذیله انسان که او را به دوزخ می برد روی مسأله «تکبر» تکیه می کنند، اشاره به این که سرچشمه اصلی کفر و انحراف و گناه بیش از همه کبر و غرور و عدم تسلیم در برابر حق است. و به همین دلیل در روایتی از امام صادق و امام باقر علیهما السلام می خوانیم: «کسی که به مقدار ذره ای کبر، در قلبش وجود داشته باشد داخل بهشت نمی شود!»

**(آیه ۷۳) - و این جمعیت گروه گروه وارد بهشت می شوند!**

قرآن در آخرین آیات این سوره همچنان بحثهای مربوط به معاد را ادامه می دهد، و چون در آیات پیشین سخن از چگونگی ورود کافران به جهنم بود در اینجا سخن از چگونگی ورود مؤمنان پرهیزکار در بهشت است، تا به قرینه مقابله مسائل روشنتر و آشکارتر گردد.

نخست می گوید: «وکسانی که تقوای الهی پیشه کردند گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند» (وَسَيَقُ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا). کلمه «زمر» که به معنی گروههای کوچک است نشان می دهد که بهشتیان در گروههای مختلف که نشانگر سلسله مراتب مقامات معنوی آنهاست به سوی بهشت می روند.

«تا این که آنها به بهشت می رسند در حالی که درهای آن از قبل برای آنها گشوده شده است، و (در این هنگام) نگهبانان آن [=فرشتگان رحمت] به آنها می گویند: سلام بر شما! گوارایتان باد این نعمتها داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید!» (حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ).

جالب این که در مورد دوزخیان می گوید هنگامی که به دوزخ می رسند درهایش گشوده می شود، ولی در مورد بهشتیان می گوید درهایش از قبل گشوده شده، و این اشاره به احترام و اکرام خاصی است که برای آنها قائلند. در مورد دوزخیان خواندیم که نخستین سخن فرشتگان عذاب ملامت و سرزنش سخت به آنهاست.

ولی در مورد بهشتیان نخستین سخن «سلام و درود و احترام و اکرام» است. (آیه ۷۴) - در این آیه چهار جمله کوتاه و پرمعنی که حاکی از نهایت خشنودی و رضایت خاطر بهشتیان است از آنها نقل می‌کند: «آنها می‌گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد» (وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ).

در جمله‌های بعد می‌افزاید: «وزمین (بهشت) را میراث ما قرار داد و به ما بخشید» (وَأَوْرَثْنَا الْأَرْضَ).

منظور از زمین در اینجا زمین بهشت است، و تعبیر به «ارث» به خاطر آن است که این همه نعمت در برابر زحمت کمی به آنها داده شده، و می‌دانیم میراث چیزی است که انسان برای آن معمولاً زحمتی نکشیده است، و با از این نظر است که هر انسانی مکانی در بهشت دارد و محلی در دوزخ هرگاه به خاطر اعمالش دوزخی شود مکان بهشتی او را به دیگران می‌سپارند و هرگاه بهشتی شود مکان دوزخیش برای دیگران باقی می‌ماند.

در جمله سوم آزادی کامل خود را در استفاده از بهشت وسیع پروردگار چنین بیان می‌کنند: «ما هر جا از بهشت را بخواهیم منزلگاه خود قرار می‌دهیم» (تَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ).

بالاخره در آخرین جمله می‌گویند: «چه نیکوست پاداش عمل‌کنندگان» به دستورات پروردگار (فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ).

اشاره به این که این مواهب وسیع را به «بها» می‌دهند، به «بها» نمی‌دهند، ایمان و عمل صالح لازم است تا در پرتو آن چنین شایستگی حاصل شود.

(آیه ۷۵) - سرانجام در آخرین آیه سوره زمر، پیامبر اکرم ﷺ را مخاطب ساخته، می‌گوید: در آن روز «فرشتگان را می‌بینی که برگرد عرش خدا حلقه زده‌اند (و طواف می‌کنند) و با ستایش پروردگاشان تسبیح می‌گویند» (وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ).

اشاره به وضع فرشتگان در اطراف عرش خداوند به خاطر این است که

آمادگی آنها را برای اجرای اوامر الهی بیان کند.

لذا به دنبال آن می‌گوید: «و در میان بندگان به حق داوری می‌شود» (وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ).

و از آنجا که این امور نشانه‌های ربوبیت پروردگار، و دلایل شایستگی ذات پاکش برای هرگونه حمد و سپاس است در آخرین جمله می‌افزاید: در آن روز «گفته خواهد شد حمد مخصوص خدا پروردگار جهانیان است» (وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

گوینده این سخن فرشتگان و بهشتیان و پرهیزکارانند؛ چرا که حمد و سپاس الهی برنامه همه صاحبان عقل و فکر و همه خاصان و مقربان است.

«پایان سوره زمر»

## سوره مؤمن «غافر» [۴۰]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۸۵ آیه است

**محتوای سوره:** سوره مؤمن نخستین سوره از «حوامیم»<sup>\*</sup> است. و محتوای آن را می توان در شش بخش خلاصه کرد:

بخش اول: توجهی است به خداوند و قسمتی از اسماء حسناى او، مخصوصاً آنچه خوف و رجاء را در دلها برمی انگیزد.

بخش دوم: تهدیدهایی است نسبت به کافران جبار پیرامون عذابهای این جهان، و عذابهای قیامت با ذکر خصوصیات و جزئیات آن.

بخش سوم: پس از مطرح کردن داستان موسی (ع) و فرعون سخنان را به مؤمن آل فرعون سوق می دهد و بخش وسیعی از سوره را به شرح گفتگوهای این مرد هوشمند شجاع با فرعونیان اختصاص می دهد.

بخش چهارم: مسأله توحید و شرک را که مهمترین مسأله زندگی انسان است به میان آورده، و قسمتی از نشانه های توحید و دلایل بطلان شرک را مطرح می کند.

بخش پنجم: ضمن دعوت پیامبر به صبر و شکیبایی خلاصه ای از آنچه در بخشهای دیگر این سوره گذشت و ذکر گوشه ای از نعمتهای الهی، سوره را پایان می دهد.

---

\*. حوامیم هفت سوره از قرآن است که با «حم» شروع می شود و پشت سر هم قرار گرفته و همه از سوره های مکی است.



نامگذاری سوره به «مؤمن» به خاطر بخشی است که درباره مؤمن آل فرعون بیان می‌کند، همان‌طور که نامگذاری آن به «غافر» به خاطر آغاز سومین آیه آن است. فضیلت تلاوت سوره: از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «الْحَوْمِيْمُ تَاجُ الْقُرْآنِ؛ سوره‌های (هفتگانه) حَم تاج قرآن است!»

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «سوره‌های حامیم گلهای قرآن است، خدا را سپاس گوئید و با حفظ و تلاوت این سوره‌ها او را شکر گذارید، هر بنده‌ای که از خواب برخیزد و سوره‌های حامیم بخواند از دهانش (در قیامت) بوی عطر دل‌انگیزی بهتر از مشک و عنبر خارج می‌شود، و خداوند خواننده این سوره‌ها را رحمت می‌کند و نیز همسایگان و دوستان و آشنایان و تمام یاران نزدیک و دور او را مشمول رحمت خویش قرار می‌دهد، و در قیامت عرش و کرسی و فرشتگان مقرب خدا برای او استغفار می‌کنند.»

روشن است این فضائل بزرگ پیوندی با آن محتوای برجسته دارد، محتوایی که هرگاه در زندگی انسان در بعد «اعتقادی» و «عملی» او پیاده شود بدون شک مستحق این فضائل عظیم است، و اگر در این روایات سخن از تلاوت به میان آمده، منظور تلاوتی است که مقدمه‌ای برای ایمان و عمل باشد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - در آغاز این سوره نیز به «حروف مقطعه» برخورد می‌کنیم که در اینجا از نوع تازه‌ای از آن است: «حا - میم» (حَم).

در بعضی از روایات دو حرف آغاز این سوره به نامهای خدا که با این دو حرف آغاز می‌شود تفسیر شده است، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام به «حمید» و «مجید» تفسیر گردیده است.

بعضی نیز «ح» را به نامهایی مانند «حمید» و «حلیم» و «حنان» و «م» را به نامهایی مانند «مَلِك» و «مَالِك» و «مجید» تفسیر کرده‌اند.

این احتمال نیز وجود دارد که «ح» اشاره به «حاکمیت» و «م» اشاره به

«مالکیت خداوند» بوده باشد.

روشن است که این تفسیرها با هم منافاتی ندارد و ممکن است همه در معنی آیه جمع باشد.

(آیه ۲) - اوصافی امیدبخش! در این آیه - همان‌گونه که روش قرآن است - بعد از ذکر «حروف مقطعه» سخن از عظمت مقام «قرآن» به میان می‌آورد، اشاره به این که این کتاب با این همه عظمت از حروف ساده الفبا ترکیب یافته، بنائی چنان عظیم از مصالحی چنین کوچک، و این خود دلیل بر اعجاز آن است. می‌فرماید: «این کتابی است که از سوی خداوند قادر و دانا نازل شده است» (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ).

عزت و قدرتش موجب شده که احدی نتواند با آن برابری کند، و علمش سبب گردیده که محتوای آن در اعلی درجه کمال، و فراگیر همه نیازهای انسانها در طریق تکامل باشد.

(آیه ۳) - این آیه خدا را به پنج وصف دیگر از صفات بزرگش که بعضی امیدآفرین و بعضی خوف‌آفرین است توصیف کرده، می‌گوید: «خداوندی که آمرزنده گناه» است (غَافِرِ الذَّنْبِ). «و پذیرنده توبه» (وَقَابِلِ التَّوْبِ).

«دارای مجازات سخت» (شَدِيدِ الْعِقَابِ).

«و صاحب نعمت فراوان» است (ذِي الطُّوْلِ).

«هیچ معبودی جز او نیست» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

«و بازگشت (همه شما) به سوی اوست» (إِلَيْهِ الْمَصِيرُ).

آری! کسی که واجد این اوصاف است فقط او شایسته عبودیت و مالک پاداش و کیفر است.

(آیه ۴) - بعد از ذکر نزول قرآن از سوی خداوند و توصیف او به صفاتی که انگیزه خوف و رجا است سخن از گروهی به میان می‌آورد که در برابر این آیات الهی به مجادله و پرخاشگری برمی‌خیزند، و سرنوشت این گروه را ضمن جمله‌هایی

کوتاه و کوبنده روشن ساخته، می فرماید: «تنها کسانی در آیات الهی مجادله می کنند که (از روی عناد) کافر شده اند» (مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا).

درست است که این گروه احياناً نیرو و جمعیت و قدرتی دارند، ولی «مبادا رفت و آمدهای آنان در شهرها (و قدرت نمائیهایشان) تو را بفریبد!» (فَلَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ).

هدف آیه فوق این است که به پیامبر ﷺ و مؤمنان آغاز اسلام که غالباً از قشر محروم بودند گوشزد کند مبادا امکانات مالی، و قدرت سیاسی و اجتماعی کافران جبار را دلیلی بر حقانیت، و یا قدرت واقعی آنها بدانند، دنیا این گونه اشخاص را زیاد به خاطر دارد، و تاریخ نشان می دهد که تا چه اندازه در برابر مجازاتهای الهی ضعیف و ناتوان بودند، همانند برگهای پژمرده پائیزی در برابر تندباد خزان.

(آیه ۵) - لذا در این آیه سرنوشت بعضی از اقوام گمراه و سرکش پیشین را در عباراتی کوتاه و کوبنده به این گونه بیان می کند: «پیش از آنها قوم نوح و اقوامی که بعد از ایشان بودند (پیامبرانشان را) تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ).

آری! آنها احزابی بودند که دست به دست هم دادند و به تکذیب پیامبران الهی که دعوتشان با منافع نامشروع و هوی و هوسهای آنها هماهنگ نبود برخاستند.

سپس می افزاید: به این مقدار نیز قناعت نکردند «و هر امتی در پی آن بود که توطئه کند و پیامبرش را بگیرد» و آزار دهد (وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ).

باز به این هم اکتفا نکردند «و برای محو حق به مجادله باطل دست زدند» و برای گمراه ساختن مردم اصرار ورزیدند (وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ).

اما این امور برای همیشه ادامه نیافت و به موقع «من آنها را گرفتم (و سخت مجازات کردم) ببین که مجازات من چگونه بود»؟! (فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ).

ویرانه های شهرهای آنها در مسیر مسافرتهاى شما به چشم می خورد، و سرنوشت شوم و عاقبت سیاه و تاریکشان بر صفحات تاریخ و سینه های

صاحب‌دلان ثبت است، بنگرید و عبرت گیرید.

(آیه ۶) - این آیه علاوه بر مجازات دنیوی، به مجازات آنها در سرای دیگر اشاره کرده، می‌گوید: «و این‌گونه فرمان پروردگارت درباره کسانی که کافر شدند مسلم شده که آنها همه اهل آتشند» (وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ).

ظاهر معنی آیه وسیع و گسترده است و کافران لجوج را از همه اقوام شامل می‌شود، و بدیهی است مسلم شدن فرمان پروردگار درباره این قوم به دنبال گناهان مستمر و اعمال خلافی است که با اراده خود انجام دادند.

(آیه ۷) - حاملان عرش الهی پیوسته به اهل ایمان دعا می‌کنند:

لحن آیات پیشین نشان می‌داد که این آیات هنگامی نازل شده که مسلمانان در اقلیت و محرومیت بودند، و دشمنان در اوج قدرت. و به دنبال آن آیات بعد در حقیقت برای این نازل شده که به مؤمنان راستین بشارت دهد که شما هرگز تنها نیستید.

می‌فرماید: «فرشتگانی که حاملان عرشند و آنها که در گرداگرد آن (طواف می‌کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می‌کنند» (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا).

گفتار آنها این است که می‌گویند: «پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته (تو از گناهان بندگان باخبری و نسبت به آنها رحیمی خداوند!) آنها را که توبه کرده‌اند و راه تو را پیروی می‌کنند بیامرزش و آنها را از عذاب دوزخ نگاه‌دار» (رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ).

این آیه از یک سو به مؤمنان می‌گوید تنها شما نیستید که عبادت خداوند می‌کنید، و تسبیح و حمد او را می‌گویید، قبل از شما مقربترین فرشتگان خداوند و حاملان و طواف‌کنندگان عرش خدا حمد و تسبیحش می‌گویند.

از سوی دیگر به کفار هشدار می دهد که ایمان آوردن یا نیاوردن شما مهم نیست، خدا نیازی به ایمان کسی ندارد.

و از سوی سوم به مؤمنان آگاهی می دهد که شما در این جهان تنها نیستید - هرچند در محیط زندگی خود در اقلیت باشید - نیرومندترین قدرتهای غیبی عالم پشتیبان شما و دعاگوی شما هستند.

(آیه ۸) - در این آیه در ادامه دعاهای حاملان عرش درباره مؤمنان می افزاید: «پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده ای وارد کن» (رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ).

«و همچنین از پدران و همسران و فرزندانشان هرکدام که صالح بودند» (وَمَنْ صَلَّى مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ).

چرا «که تو توانا و حکیمی» (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

وعده الهی که در این آیات به آن اشاره شده همان وعده ای است که بارها خداوند به وسیله پیامبران به مردم داده است.

تقسیم مؤمنان به دو گروه بیانگر این واقعیت است که گروهی در ردیف اول قرار دارند، و در پیروی اوامر خداوند کاملاً گوشا هستند، اما گروه دیگری در این حد نیستند امام به خاطر پیروی نسبی از گروه اول و انتسابشان به آنها نیز مشمول دعای فرشتگانند.

(آیه ۹) - سپس آنها در چهارمین دعایشان در حق مؤمنان چنین می گویند: «و آنها را از بدیها نگاهدار که هرکس را در آن روز از بدیها نگاهداری مشمول رحمت ساخته ای» (وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ).

و بالأخره دعای خود را با این جمله پرمعنی پایان می دهند: «و این است همان رستگاری عظیم» (وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

چه فوز و نجاتی از این برتر که گناهان انسان بخشوده شود، عذاب و بدیها از او دور گردد، مشمول رحمت الهی شود، و در بهشت جاویدانش قدم بگذارد و بستگان مورد علاقه اش نیز به او ملحق گردند.

(آیه ۱۰) - ما به گناه خود معترفیم آیا راه جبرانی هست!؟

در آیات گذشته سخن از شمول «رحمت» الهی نسبت به مؤمنان بود، و در اینجا سخن از چگونگی «غضب» پروردگار بر افراد بی ایمان است، تا با قرینه مقابله هر دو بحث روشنتر گردد.

نخست می فرماید: «کسانی را که کافر شدند روز قیامت صدا می زنند که عداوت و خشم پروردگار نسبت به شما از عداوت و خشم شما به خودتان بیشتر است چرا که دعوت به سوی ایمان می شدید ولی راه کفر را پیش می گرفتید» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ).

چه کسی آنها را چنین ندا می کند؟ ظاهر این است که فرشتگان عذاب برای ملامت و سرزنش و رسوا کردن آنها چنین ندائی سر می دهند، در حالی که فرشتگان رحمت همواره آماده اکرام و احترام مردم با ایمان و صالح می باشند. منظور از خشم و عداوت کفار نسبت به خودشان این است که آنها بزرگترین دشمنی را در حق خود در دنیا انجام داده اند، آیا دشمنی با خویشان از این شدیدتر می شود که انسان به خاطر پیروی هوای نفس و بهره گیری از متاع چند روزه دنیا راه سعادت جاویدان را به روی خویش ببندد و درهای عذاب ابدی را بگشاید.

(آیه ۱۱) - به هر حال مجرمان با مشاهده اوضاع و احوال قیامت و آگاهی بر

خشم خداوند نسبت به آنها از خواب غفلت طولانی خویش بیدار می شوند و در فکر چاره افتاده «می گویند: پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی (و ما در این مرگ و حیاتها همه چیز را فهمیدیم) اکنون به گناهان خود اعتراف می کنیم، پس آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ و بازگشت به دنیا و جبران مافات) وجود دارد؟! (قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَثْمَنِينَ وَأَحْيَيْتَنَا أَثْمَنِينَ فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ).

آری! در آنجا پرده های غرور و غفلت کنار می رود، و چشم حقیقت بین انسان باز می شود، لذا چاره ای جز اعتراف به گناه ندارد.

منظور از دو بار میراندن، مرگ در پایان عمر و مرگ در پایان برزخ است، و منظور از دو مرتبه احیا، احیای برزخی و احیای در قیامت است.

به این ترتیب ما یک حیات جسمانی داریم و یک حیات برزخی، در پایان عمر از حیات جسمانی می‌میریم، و در پایان این جهان از حیات برزخی و نیز دارای دو حیات به دنبال این دو مرگ هستیم: حیات برزخی، و حیات روز قیامت.

(آیه ۱۲) - اما ناگفته پیداست که پاسخ این تقاضای کافران که از دوزخ بیرون آیند و به دنیا برگردند تا به گمان خود گذشته تاریک را جبران نمایند منفی است و منفی بودن آن به قدری روشن است که حتی در آیات مورد بحث سخنی از آن به میان نیامده، تنها در این آیه مطلبی ذکر می‌کند که به منزله دلیل آن است، می‌فرماید: «این به خاطر آن است که وقتی خداوند به یگانگی خوانده می‌شد انکار می‌کردید و اگر برای او همتایی می‌پنداشتند ایمان می‌آوردید» (ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ تُؤْمِنُوا).

آری! هر جا سخن از توحید و پاکی و تقوا و فرمان حق بود چهره در هم می‌کشیدید، و هر جا از کفر و نفاق و شرک و آلودگی سخن به میان می‌آمد خوشحال و شادان می‌شدید، و به همین دلیل سرنوشتی غیر از این ندارید.

در پایان آیه برای آن که این تاریکدلان مشرک را برای همیشه مأیوس کند، می‌فرماید: «اکنون داوری مخصوص خداوند بلند مرتبه و بزرگ است» و شما را مطابق عدل خود کیفر می‌دهد (فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ).

جز او قاضی و دادخواه و دادرسی در این محکمه نیست، و چون او «علی» و «کبیر» است نه مغلوب کسی می‌گردد، نه توصیه‌ای در او مؤثر می‌شود، و هیچ راه فراری در برابر حکمش وجود ندارد.

(آیه ۱۳) - تنها خدا را بخوانید هر چند کافران نپسندند:

این آیه و دو آیه بعد استدلالی است بر توحید و وحدانیت خداوند و ربوبیت او، و نفی شرک و بت پرستی.

نخست می‌گوید: «او کسی است که آیاتش را به شما نشان می‌دهد» (هُوَ

## الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ).

همان آیات و نشانه‌های آفاقی و انفسی که تمام عالم هستی را پر کرده است. سپس به بیان یکی از این آیات پرداخته، می‌افزاید: «او از آسمان برای شما روزی (پرارزشی) می‌فرستد» (وَيُنزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا).

دانه‌های حیات‌بخش باران، نور آفتاب که زنده‌کننده تمام موجودات است، و هوایی که مایه حیات همه حیوانات و گیاهان می‌باشد همه از آسمان نازل می‌شود.

و در پایان آیه می‌افزاید: با وجود این همه آیات در پهنه جهان هستی چشمهای نابینا و قلبی که حجاب بر آنها افکنده شده چیزی نمی‌بینند «تنها کسانی متذکر می‌شوند که به سوی خدا بازگردند» و قلب و جان خود را از آلودگیها بشویند. (وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ).

(آیه ۱۴) - در این آیه چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «اکنون (که چنین است) خدا را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید» (فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ). برخیزید و با تیشه ایمان به جان بت‌های مشرکان بیفتید، و همه را از صفحه فکر و فرهنگ و اجتماع خود محو کنید.

البته این کار شما کافران لجوج و متعصب را سخت ناراحت می‌کند ولی ترس و هراسی به خود راه ندهید، آئین خود را خالص کنید «هر چند کافران ناخشنود باشند» (وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).

(آیه ۱۵) - این آیه خدا را با چند وصف مهم از اوصافش توصیف کرده، می‌گوید: «او درجات (بندگان صالح) را بالا می‌برد» (رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ).

او در علمش بلندمرتبه است، و در قدرتش نیز بلندمرتبه، تمام اوصاف کمال و جمالش آن قدر مرتفع و بالاست که همای بلندپرواز و دانش بشری هرگز به اوج آن نمی‌رسد.

سپس می‌افزاید: «او صاحب عرش است» (ذُو الْعَرْشِ).

سرتاسر عالم هستی تحت قدرت و حکومت اوست.



در سومین توصیف می‌گوید: «روح (مقدس) را به فرمانش بر هر کسی از بندگان که بخواهد القاء می‌کند» (يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ). این روح همان قرآن و مقام نبوت و وحی است که مایه حیات دلها و همانند روح در پیکر انسانی است.

جالب این که در آیات پیشین سخن از نزول باران و ارزاق جسمانی در میان بود و در اینجا سخن از نزول وحی و رزق روحانی است.

اکنون ببینیم هدف از القای «روح القدس» بر پیامبران چیست؟ و آنها این راه پرنشیب و فراز و طولانی و پرمشقت را برای چه هدفی تعقیب می‌کنند؟

در آخرین جمله آیه به این سؤال پاسخ داده شده، می‌گوید: «هدف این است (تا مردم را) از روز ملاقات [= روز رستاخیز] بیم دهد!» (لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ).

روزی که بندگان با پروردگارشان از طریق شهود باطنی ملاقات می‌کنند.

روزی که گذشتگان و آیندگان همه با هم تلاقی دارند.

روز ملاقات پیشوایان حق و باطل با پیروانشان.

روز لقای مستضعفین و مستکبرین و ملاقات ظالم و مظلوم.

روز دیدار انسانها و فرشتگان.

و بالاخره روز تلاقی انسان با اعمال و گفتار و کردارش و با دادگاه عدل

خداوند.

(آیه ۱۶) - روز تلاقی! این آیه و چند آیه بعد از آن توضیح و تفسیری است

برای «یوم التلاق» که از نامهای قیامت است، و در آیه قبل به آن اشاره شد.

نخست می‌فرماید: روز تلاقی «روزی که همه آنان آشکار می‌شوند» (يَوْمَ هُمْ

بَارِزُونَ). و تمام پرده‌ها و حجابها کنار می‌رود و اسرار درون همگان آشکار

می‌گردد.

در دومین توصیف از آن روز می‌افزاید: «چیزی از مردم بر خدا پنهان نخواهد

ماند» (لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ).

در این جهان و امروز نیز چیزی بر خداوند عالم و قادر مخفی نیست، ولی

ظهور اشیاء در آن روز از تأکید بیشتری برخوردار است، جایی که دیگران نیز از اسرار هم آگاه شوند در مورد خداوند مسأله نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

سومین ویژگی آن روز حاکمیت مطلقه پروردگار است، چنانکه در دنباله آیه می فرماید: در آن روز گفته می شود: «حکومت امروز برای کیست؟» (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ).

و در پاسخ می گویند: «برای خداوند یکتای قهار است» (لِلَّهِ الْوَحِيدِ الْقَهَّارِ). این سؤال و جواب از سوی فرد خاصی عنوان نمی شود سؤالی است که از سوی خالق و مخلوق، فرشته و انسان، مؤمن و کافر و از تمام ذرات وجود و در دیوار عالم هستی بدون استثنا مطرح است، و همگی نیز با زبان حال به آن پاسخ می گویند، یعنی به هر جا بنگری آثار حاکمیت او نمایان است و بر هر چه نگاه کنی نشانه های قاهریت او در آن ظاهر است.

به زمزمه هر ذره ای گوش فرا دهی «لِمَنِ الْمُلْكُ» می گوید، و در پاسخ «لِلَّهِ الْوَحِيدِ الْقَهَّارِ» از آن می شنوی.

(آیه ۱۷) - ویژگی چهارم آن روز این است که روز پاداش و کیفر است، چنانکه در آیه شریفه می فرماید: «امروز هرکسی در برابر کاری که انجام داده جزا داده می شود» (الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ).

آری! آن ظهور و بروز و آن احاطه علمی خداوند و حاکمیت و مالکیت و قهاریت او همه دلیلی است روشن بر این حقیقت بزرگ و امیدبخش و بیم آفرین. ویژگی پنجم همان است که در جمله بعد می افزاید: «امروز هیچ ظلم و ستمی (بر هیچ کس) نخواهد بود» (لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ).

چگونه ممکن است ظلم و ستمی تحقق یابد در حالی که ظلم یا به خاطر جهل است که او بر همه چیز احاطه علمی دارد. یا به خاطر عجز است که او قاهر و مالک و حاکم بر همه چیز است.

ششمین و آخرین ویژگی سرعت محاسبه اعمال بندگان است، چنانکه در پایان آیه می فرماید: «خداوند سریع الحساب است» (إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

سرعت حسابش در آنجا به قدری است که در حدیث آمده است: «خداوند حساب همه بندگان را در یک چشم بر هم زدن می‌رسد!»  
 (آیه ۱۸) - روزی که جانها به لب می‌رسد! این آیه همچنان ادامه توصیف قیامت است.

نخست می‌گوید: «آنها را از روز نزدیک بترسان» (وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ).  
 اگر درست بنگریم مجموعه عمر دنیا در برابر عمر قیامت لحظه زودگذری بیش نیست، و چون هیچ تاریخی از سوی خداوند برای آن به کسی حتی به پیامبران اعلام نشده است باید همیشه آماده استقبال از آن بود.  
 دومین توصیف این که: «در آن روز (از شدت هول و ترس) دلها به گلوگاه می‌رسد!» (إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ).

در توصیف سوم می‌گوید: «تمامی وجود آنها مملو از اندوه می‌گردد» اما توانایی اظهار آن را ندارند (كَاطْمِينَ).  
 اگر انسان گرفتار اندوه و غم جانکاهی شود اما بتواند فریاد کند ممکن است کمی آرام گیرد، اما افسوس که در آنجا حتی جای فریاد و نعره زدن نیست، آنجا پیشگاه داوری حق و محضر عدل پروردگار، و حضور جمیع خلایق است، فریاد چه سودی دارد؟!  
 چهارمین توصیف این که: «برای ستمکاران دوستی وجود ندارد» (وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ).

آن گروه از دغل دوستان که همچون مگسان گرد شیرینی به هنگام قدرت اطراف آنها را گرفته بودند، همه گرفتار کار خویشند، و به دیگری نمی‌پردازند، آری در آن روز نه دوستی برای انسان وجود دارد و نه غمخواری برای درد دل کردن.  
 در پنجمین توصیف می‌فرماید: «و نه شفاعت کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود» (وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ).

چراکه شفاعت شافعان راستین مانند انبیا و اولیاء نیز به اذن پروردگار است، و به این ترتیب قلم بطلان بر پندار بت پرستان می‌کشد.

(آیه ۱۹) - در ششمین مرحله یکی از اوصاف خدا را بیان می‌کند که در ضمن توصیفی برای چگونگی قیامت است، می‌گوید: «خدا چشمهایی را که به خیانت گردش می‌کند می‌داند، و آنچه را در سینه‌ها پنهان می‌دارند» می‌داند (يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ).

آری! خدائی که از حرکات مخفیانه چشمها و اسرار درون سینه‌ها آگاه است در آن روز دربارهٔ خلائق دادرسی و قضاوت می‌کند.

(آیه ۲۰) - در هفتمین توصیف از قیامت که آن نیز به صورت توصیف خداوند مطرح شده، می‌فرماید: «خداوند به حق داوری می‌کند» (وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ).

«و معبودهایی را که غیر از او می‌خوانند هیچ‌گونه داوری ندارند» (وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ).

آری! آن روز مقام داوری مخصوص به خداست، و او هم جز به حق داوری نمی‌کند.

سرانجام به عنوان تأکید بر آنچه در این آیات گذشت سخن را با این جمله پایان می‌دهد: «خداوند شنوا و بیناست» (إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ).

بلکه بینائی و شنوائی به معنی واقعی کلمه، یعنی حضور همهٔ مسموعات و مبصرات و تمام شنیدنیها و دیدنیها نزد او منحصر به ذات پاک خداست، و این تأکیدی است بر علم و آگاهی او بر همه چیز، و داوری او به حق چرا که تا کسی سمیع و بصیر مطلق نباشد داور حق نخواهد بود.

(آیه ۲۱) - عاقبت دردناک پیشینیان ستمگر را بنگرید!

از آنجا که روش قرآن در بسیاری از آیات این است که بعد از ذکر کلیات در مورد مسائل حساس و اصولی آن را با مسائل جزئی و محسوس می‌آمیزد، در اینجا نیز بعد از گفتگوهای گذشته پیرامون مبدأ و معاد مردم را به مطالعهٔ حالات پیشینیان و از جمله وضع فرعون و فرعونیان دعوت می‌کند.

نخست می‌فرماید: «آیا آنها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که

پیش از آنان بودند چگونه بود؟! (أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ).

این تاریخ مدون نیست که در اصالت و صحت آن تردید شود، این تاریخ زنده‌ای است که با زبان بی‌زبانی فریاد می‌کشد، و تاریخ واقعی را بی‌کم و کاست شرح می‌دهد.

سپس می‌افزاید: «آنها کسانی بودند که در قوت و قدرت و به وجود آوردن آثار مهمی در زمین از اینها نیرومندتر بودند» (كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ).

آنچنان حکومت قوی و لشکریان عظیم و تمدن مادی درخشان داشتند که زندگی مشرکان مکه در برابر آنها بازیچه‌ای بیش نیست!

و در پایان آیه سرنوشت این اقوام سرکش را در یک جمله کوتاه چنین بازگو می‌کند: «ولی خداوند آنها را به گناهانشان گرفت و در برابر عذاب او مدافعی نداشتند!» (فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ).

نه کثرت نفرت آنها مانع از عذاب الهی شد، و نه قدرت و شوکت و مال و ثروت بی‌حسابشان.

(آیه ۲۲) - در این آیه آنچه را بطور اجمال قبلاً گفته است شرح داده، می‌فرماید: «این (مجازات دردناک الهی) بخاطر این بود که فرستادگان آنها پیوسته با دلائل روشن به سراغشان می‌آمدند و آنها همه را انکار می‌کردند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا).

چنان نبود که آنها غافل و بی‌خبر باشند، و یا کفر و گناهشان ناشی از عدم اتمام حجت گردد، نه؛ رسولان آنها پی‌درپی می‌آمدند اما آنها هرگز در برابر اوامر الهی تسلیم نشدند.

«اینجا بود که خداوند آنها را گرفت و کیفر داد» (فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ).

«زیرا او قوی و مجازاتش شدید است» (إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

در جای رحمت «ارحم الراحمین» است، و در جای خشم و غضب

«اشدالمعاقبین».

(آیه ۲۳) - به دنبال اشاره‌ای که در آیات قبل پیرامون سرنوشت دردناک اقوام پیشین آمده بود در اینجا به شرح یکی از این ماجراها پرداخته، و انگشت روی داستان موسی و فرعون و هامان و قارون می‌گذارد.

نخست می‌فرماید: «ما موسی را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم...»  
(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).

تعبیر به «آیات» اشاره به «معجزات موسی» و «سلطان مبین» به معنی منطقی نیرومند و دلائل دندان‌شکنی است که موسی در برابر فرعونیان داشت. به این ترتیب موسی (ع) مأمور بود به ظلم حاکمان بیدادگر، و شیطنت سیاستمداران خائن، و تعدی ثروتمندان مستکبر پایان دهد و جامعه‌ای براساس عدالت و داد از نظر سیاسی و فرهنگی و اقتصادی بسازد.

(آیه ۲۴) - آری! ما موسی را فرستادیم «به سوی فرعون و هامان و قارون، اما آنها گفتند: او ساحری بسیار دروغگوست!» (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ).

(آیه ۲۵) - این آیه بخشی از طرحهای شیطانی آنها را بازگو کرده، می‌گوید: «پس هنگامی که حق از نزد ما به سراغ آنها آمد (به جای این که آن را مغتنم بشمرند به مقابله برخاستند، و) گفتند: پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده‌اند به قتل برسانید، و زنانشان را (برای اسارت و خدمت) زنده بگذارید!» (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ).

این تعبیر نشان می‌دهد که مسئله قتل فرزندان پسر و زنده نگهداشتن دختران تنها در دوران قبل از تولد موسی (ع) نبوده، بلکه بعد از قیام و نبوت او نیز این کار تکرار شد.

و این یک نقشه شوم و مستمر حکومتهای شیطانی است که نیروهای فعال را به نابودی می‌کشاند و نیروهای غیرفعال را برای بهره‌کشی زنده نگه می‌دارند.

قرآن در پایان آیه می‌افزاید: «اما نقشه کافران جز در گمراهی نیست» (وَمَا كَيْدُ

الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ). تیرهایی است که در تاریکی جهل و ضلال پرتاب می‌کنند و به سنگ می‌خورد. و از آنجایی که هرگز باور ندارند، فاجعه‌ها دامنگیرشان می‌شود، این مشیت الهی است که نیروهای حق سرانجام بر نیروی باطل غلبه کنند. (آیه ۲۶) - درگیری و نزاع میان موسی (ع) و پیروانش از یک سو، و فرعون و طرفدارانش از سوی دیگر بالا گرفت.

قرآن می‌گوید: «فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشیم و او پروردگارش را بخواند» تا نجاتش دهد! (وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ).

از این تعبیر استفاده می‌شود که اکثریت مشاوران که مانع قتل موسی بودند یا لااقل بعضی از آنان به این امر استدلال می‌کردند که باتوجه به کارهای خارق‌العاده موسی ممکن است نفرینی کند و خدایش عذاب بر ما نازل کند، اما فرعون مغرور می‌گوید: من او را می‌کشم هر آنچه بادا باد!

سپس فرعون برای توجیه تصمیم قتل موسی دو دلیل برای اطرافیانش ذکر می‌کند: یکی جنبه به اصطلاح دینی و معنوی دارد، و دیگر جنبه دنیوی و مادی می‌گوید: «من از این می‌ترسم که آیین شما را عوض کند!» و دین نیاکانتان را برهم زند! (إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ).

«یا این که فساد بر روی زمین آشکار سازد» (أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ).

و اگر امروز سکوت کنم و بعد از مدتی اقدام به مبارزه با موسی نمایم هواخواهان بسیاری پیدا می‌کند و درگیری شدیدی به وجود می‌آید که مایه خونریزی و فساد و ناآرامی در سطح کشور خواهد بود، بنابراین مصلحت این است که هرچه زودتر او را به قتل برسانم.

(آیه ۲۷) - اکنون ببینیم موسی (ع) که ظاهراً در آن مجلس حضور داشت چه

عکس‌العملی نشان داد؟

آیه شریفه می‌گوید: «موسی گفت: من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می‌برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد!» (وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ

بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ).

این گفتار موسی (ع) به خوبی نشان می‌دهد افرادی که دارای دو ویژگی «تکبر» و «عدم ایمان به روز قیامت» باشند آدمهای خطرناکی محسوب می‌شوند. و باید از چنین افرادی به خدا پناه برد!

(آیه ۲۸) - آیا کسی را به خاطر دعوت به سوی خدا می‌کشند؟!

از اینجا فراز دیگری از تاریخ موسی (ع) و فرعون شروع می‌شود که در قرآن مجید تنها در این سوره مطرح شده است و آن داستان «مؤمن آل فرعون» است، که از نزدیکان فرعون بود دعوت موسی (ع) را به توحید پذیرفت ولی ایمان خود را آشکار نمی‌کرد، هنگامی که مشاهده کرد با خشم شدید فرعون جان موسی (ع) به خطر افتاده مردانه قدم پیش نهاد و با بیانات مؤثر خود توطئه قتل او را برهم زد.

چنانکه آیه می‌فرماید: «و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را کتمان می‌کرد گفت: آیا می‌خواهید مردی را بکشید به خاطر این که می‌گوید: پروردگار من الله است؟! (وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ).»

«در حالی که معجزات و دلایل روشنی از سوی پروردگارتان با خود آورده است» (وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ).

آیا شما می‌توانید معجزات او را مانند معجزه «عصا» و «یدیضا» انکار کنید؟ خوب فکر کنید، دست به کار عجولانه و شتاب‌زده‌ای نزنید، و در عاقبت کار خود درست بیندیشید وگرنه پشیمان خواهید شد.

از همه اینها گذشته از دو حال خارج نیست: «اگر او دروغگو باشد دروغش دامن خودش را خواهد گرفت، و اگر راستگو باشد لااقل بعضی از عذابهایی را که وعده می‌دهد دامن شما را خواهد گرفت» (وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ).

سپس افزود: «خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغ‌گوست هدایت



نمی‌کند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ).

اگر موسی راه تجاوز و اسراف و دروغ را پیش گرفته باشد مسلماً مشمول هدایت الهی نخواهد شد، و اگر شما چنین باشید شما نیز از هدایتش محروم خواهید گشت.

(آیه ۲۹) - مؤمن آل فرعون به این مقدار هم قناعت نکرد و باز ادامه داد، با لحنی دوستانه و خیرخواهانه آنها را مخاطب ساخته، چنین گفت: «ای قوم من! امروز حکومت (در این سرزمین پهناور مصر) از آن شماست، و از هر نظر غالب و پیروزید (این نعمتهای فراوان را کفران نکنید) اگر عذاب الهی به سراغ ما آید چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟! (يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُونَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا).

این سخنان ظاهراً در «اطرافیان فرعون» بی اثر نبود، آنها را ملایم ساخت، و از خشمشان فروکاست.

ولی «فرعون گفت: من جز آنچه را معتقدم به شما ارائه نمی‌دهم» (قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى).

«و (بدانید) شما را جز به راه صحیح راهنمایی نمی‌کنم» دستور همان قتل موسی است (وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ).

و چنین است حال همه جباران و طاغوتها در طول تاریخ، و در گذشته و امروز که همیشه رأی صواب را رأی خود می‌پندارند.

(آیه ۳۰) - من به شما اخطار می‌کنم! مردم مصر به حکم این که در آن زمان نیز نسبتاً متمدن و باسواد بودند گفتگوهای مورخان را درباره اقوام پیشین، اقوامی همچون قوم نوح و عاد و ثمود که سرزمین آنها غالباً فاصله زیادی از آنها نداشت شنیده بودند، و از سرنوشت دردناک آنها کم و بیش خبر داشتند.

لذا مؤمن آل فرعون بعد از آن که با نقشه قتل موسی به مخالفت پرداخت و با مقاومت سرسختانه فرعون روبرو شد که دستور قبل را مجدداً تأیید کرد به این فکر افتاد که این بار دست این قوم سرکش را گرفته و به اعماق تاریخ پیشینیان ببرد، شاید

بیدار شوند و در تصمیم خود تجدید نظر کنند. آیه می‌گوید: «آن مرد با ایمان گفت: ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روز (عذاب) اقوام پیشین بیمناکم» (وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ).

(آیه ۳۱) - سپس به شرح این سخن پرداخت و گفت: «و از عادت‌های همچون عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنها بودند» از شرک و کفر و طغیان بیمناکم (مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ).

آیا دلیلی دارید که این‌گونه عذاب‌های الهی دامن‌تان را نخواهد گرفت؟ مگر آنها چه کرده بودند که آن‌چنان گرفتار شدند؟ جز این که در برابر دعوت پیامبران الهی ایستادند و گاهی پیامبران را کشتند، و یا تکذیب کردند؟

ولی بدانید هر چه بر سر شما آید از ناحیه خود شماست «چرا که خداوند ظلم و ستمی بر بندگان نمی‌خواهد» (وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ).

(آیه ۳۲) - سپس افزود: «ای قوم! من بر شما از روزی می‌ترسم که مردم یکدیگر را صدا می‌زنند» از هم یاری می‌طلبند و صدایشان به جایی نمی‌رسد! (وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ).

«يَوْمَ التَّنَادِ» مفهومی «روز ندا دادن یکدیگر» است، و این تعبیر نشانه نهایت عجز و بیچارگی است در زمانی که کارد به استخوان می‌رسد، و افرادی که دستشان از همه جا بریده یکدیگر را صدا می‌کنند و فریادشان به جایی نمی‌رسد.

در این جهان نیز «يَوْمَ التَّنَادِ» فراوان است، روزهایی که عذاب الهی نازل می‌شود، بحرانها و حوادث سخت همه را تحت فشار قرار می‌دهد، و پناهگاهی می‌جویند اما پناهگاهی وجود ندارد، و همه فریاد می‌کشند!

(آیه ۳۳) - این آیه در تفسیر یوم‌التناد می‌گوید: «روزی که روی می‌گردانید و فرار می‌کنید، اما هیچ پناهگاه و نگهدارنده‌ای در برابر عذاب الهی برای شما نیست» (يَوْمَ تُولُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ).

«آری! کسی را که خدا (بر اثر اعمالش) گمراه ساخته هدایت‌کننده‌ای برای او نیست» (وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ).

آنها در این دنیا از طریق هدایت گمراه می‌شوند و در حجابی از جهل و ضلالت فرو می‌روند، و در آخرت از طریق بهشت و نعمتهای الهی گمراه خواهند شد.

(آیه ۳۴) - متکبران جبّار از درک صحیح محرومند: در یک بررسی اجمالی در آیات گذشته و آینده چنین به نظر می‌رسد که «مؤمن آل فرعون» برای نفوذ در قلب تیره فرعون و فرعونیان و زدودن زنگار کبر و کفر از آنها سخنان خود را در پنج شکل و مقطع مطرح کرد:

«مقطع اول» سخنان دوجانبه و احتیاط‌آمیز و دعوت آن قوم کافر طغیانگر به پرهیز از ضرر محتمل بود.

در «مقطع دوم» آنها را به سیر و مطالعه در احوال اقوام پیشین دعوت می‌کند. در «مقطع سوم» قسمتی از تاریخ خودشان را متذکر می‌شود، که چندان فاصله از آنها ندارد و آن مسأله نبوت «یوسف» است که از اجداد موسی بود، و طرز برخورد آنها با دعوت او را مطرح می‌کند.

می‌گوید: «و پیش از این، یوسف با دلایل روشن برای هدایت شما آمد»  
(وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ).

«اما شما همچنان در دعوت او شک و تردید داشتید» (فَمَا زُنتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ).

نه از این جهت که دعوت او پیچیدگی داشت، و نشانه‌ها و دلایل او کافی نبود، بلکه به خاطر ادامه خودکامگیها، سرسختی نشان دادید.

سپس برای این که خود را از هرگونه تعهد و مسؤولیت خلاص کنید و به خودکامگی و هوسرانی خویش ادامه دهید «تا زمانی که (یوسف) از دنیا رفت گفتید: هرگز خداوند بعد از او رسولی مبعوث نخواهد کرد» (حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا).

و به خاطر این روش نادرستتان مشمول هدایت الهی نشدید، آری «این‌گونه خداوند هر اسرافکار تردیدکننده و سوسه‌گر را گمراه می‌کند» (كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ

هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ).

شما از یک سو راه اسراف و تجاوز از حدود الهی را پیش گرفتید، و از سوی دیگر در همه چیز شک و تردید و وسوسه نمودید، و این دو کار سبب شد که خداوند دامنه لطفش را از شما برگیرد، و شما را در وادی ضلالت رها سازد.

(آیه ۳۵) - این آیه به معرفی «مُسْرِفَانِ مُرْتَابٍ» پرداخته، می‌گوید: «همانها که در آیات خدا بی‌آنکه دلیلی برایشان آمده باشد به مجادله برمی‌خیزند» (الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتِيهِمْ). بی‌آنکه هیچ دلیل روشنی از عقل و نقل برای سخنان خود داشته باشند.

سپس برای نشان دادن زشتی این عمل می‌افزاید: این‌گونه جدال بی‌اساس در مقابل حق «خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده‌اند به بار می‌آورد» (كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا).

چراکه «جدال به باطل» و موضعگیری بی‌دلیل و بی‌منطق در برابر آیات الهی هم مایه گمراهی مجادله‌کنندگان، و هم اسباب ضلالت دیگران است.

و در پایان آیه به دلیل عدم تسلیم آنها در مقابل حق اشاره کرده، می‌فرماید: «این‌گونه خداوند بر دل هر متکبر جباری مَهر می‌نهد!» (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ).

لجاجتها و عناد در برابر حق پرده‌ای ظلمانی بر فکر انسان می‌اندازد و حس تشخیص را از او می‌گیرد.

(آیه ۳۶) - می‌خواهم به آسمان روم تا از خدای موسی خبر گیرم!

گرچه سخنان «مؤمن آل فرعون» این اثر را گذاشت که فرعون را از تصمیم قتل موسی بازداشت، ولی نتوانست فرعون را از مرکب غرور پایین آورد.

«فرعون گفت: ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز شاید به وسائلی دست یابم» (وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرِّحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ).

(آیه ۳۷) - «وسائل (صعود به) آسمانها تا از خدای موسی آگاه شوم، هرچند گمان می‌کنم او دروغگو باشد» (أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَاطَّلَعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي

لَا ظَنَّهُ كَاذِبًا).

آری «این چنین اعمال بد فرعون در نظرش آراسته جلوه کرد و از راه حق بازداشته شد» (وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ).  
 «اما توطئه و مکر فرعون جز به زیان و نابودی نمی انجامد» (وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ).

ظاهر این است فرعون به عنوان چند هدف دست به چنین کاری زد:

- ۱- او می خواست وسیله ای برای اشتغال فکری مردم و انصراف ذهن آنها از مسأله نبوت موسی و قیام بنی اسرائیل فراهم آورد.
  - ۲- او می خواست از این طریق کمک مادی و اقتصادی به توده های زحمت کش کند، و کاری هر چند موقت برای بی کاران فراهم سازد تا کمی مظالم او را فراموش کنند و وابستگی مردم از نظر اقتصادی به خزینه او بیشتر گردد.
  - ۳- برنامه این بود که بعد از پایان بنا بر فراز آن رود و نگاهی به آسمان کند و احتمالاً تیری در کمان گذارد و پرتاب کند و باز گردد، و برای تحمیق مردم بگوید: خدای موسی هر چه بود تمام شد! به سراغ کار خود بروید، و فکرتان راحت باشد!
- (آیه ۳۸) - از من پیروی کنید تا راه راست را به شما نشان دهم:

گفتم «مؤمن آل فرعون» سخنان خود را در چند مقطع بیان کرد، در اینجا چهارمین مقطع از سخنان او آمده که مقصود خود را از طریق دیگری دنبال می کند، و آن توجه دادن به «ناپایداری زندگی دنیا» و «مسأله معاد و حشر و نشر» است و توجه به آنها بدون شک تأثیر عمیقی در تربیت انسانها دارد.

نخست می گوید: «وکسی که ایمان آورده بود صدا زد: ای قوم من! از من پیروی کنید تا من شما را به راه حق ارشاد کنم» (وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ).

(آیه ۳۹) - سپس افزود: «ای قوم من! (به این دنیا دل نبندید که) این زندگی دنیا متاع زودگذری است، و آخرت سرای همیشگی و ابدی شماست» (يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ).

گیرم که با هزار مکر و فسون، ما پیروز شویم و حق را پشت سر اندازیم، دست به انواع ظلم و ستم دراز کنیم، و دامان ما به خونهای بی‌گناهان آغشته شود، مگر عمر ما در این جهان چه اندازه خواهد بود؟

(آیه ۴۰) - مسأله تنها فانی بودن این دنیا و باقی بودن سرای آخرت نیست، مهم مسأله حساب و جزاست: «هرکس عمل بدی انجام دهد فقط به اندازه آن به او کیفر داده می‌شود، اما کسی که عمل صالحی انجام دهد - خواه مرد یا زن - در حالی که مؤمن باشد آنان وارد بهشت می‌شوند و روزی بی‌حسابی به ایشان داده خواهد شد» (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ لَهَا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ).

او در این سخنان حساب شده‌اش از یکسو اشاره به عدالت خداوند در مورد مجرمان می‌کند.

و از دیگر سوم اشاره به فضل بی‌انتهای او که در مقابل یک عمل صالح پاداش بی‌حساب به مؤمنان داده می‌شود.

و از سوی سوم لزوم توأم بودن ایمان و عمل صالح را یادآور می‌شود. و از سوی چهارم مساوات مرد و زن در پیشگاه خداوند و در ارزشهای انسانی را مطرح می‌کند.

به هر حال او با این سخن کوتاه خود این واقعیت را بیان می‌کند که متاع این جهان گرچه ناچیز است و ناپایدار، ولی می‌تواند وسیله رسیدن به پاداش بی‌حساب گردد، چه معامله‌ای از این پرسودتر؟!

(آیه ۴۱) - آخرین سخن! در پنجمین و آخرین مرحله، «مؤمن آل فرعون» پرده‌ها را کنار زد، و بیش از آن نتوانست ایمان خود را مکتوم دارد، آنچه گفتنی بود گفت.

از قرائن برمی‌آید که آن قوم لجوج و مغرور متقابلاً از مزایای شرک سخن گفتند، و او را به بت پرستی دعوت نمودند.

لذا او فریاد زد و گفت: «ای قوم! چرا من شما را به سوی نجات دعوت

می‌کنم اما شما مرا به سوی آتش می‌خوانید؟! (وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجْوَةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ).

من سعادت شما را می‌طلبم، و شما بدبختی مرا، من شما را به شاهراه هدایت می‌خوانم و شما مرا به بیراهه می‌خوانید.

(آیه ۴۲) - آری «شما مرا دعوت می‌کنید که به خدای یگانه کافر شوم و شریک‌هایی که به آن علم ندارم برای او قرار دهم، در حالی که من شما را به سوی خداوند عزیز غفار دعوت می‌کنم» (تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ).

تعبیر به «عزیز» و «غفار» از یک سو اشاره به این مبدأ بزرگ بیم و امید است و از سوی دیگر اشاره‌ای به نفی الوهیت بتها و فراعنه که نه عزتی در آنان است و نه عفو و گذشتی!

(آیه ۴۳) - سپس افزود: «قطعاً آنچه مرا به سوی آن می‌خوانید نه دعوتی در دنیا دارد و نه در آخرت» (لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ).

این بتها هرگز رسولانی به سوی مردم نفرستاده‌اند تا آنها را به سوی خود دعوت کنند و نه در آخرت می‌توانند حاکمیت بر چیزی داشته باشند و به همین دلیل، باید بدانید «تنها بازگشت ما در قیامت به سوی خداست» (وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ).

اوست که رسولان خود را برای هدایت انسانها فرستاده، و اوست که آنها را در برابر اعمالشان پاداش و کیفر می‌دهد.

و نیز باید بدانید که «اسرافکاران و متجاوزان اهل دوزخند» (وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ).

(آیه ۴۴) - و در آخرین سخنش با تهدیدی پرمعنی گفت: «به زودی آنچه را من امروز به شما می‌گویم به‌خاطر خواهید آورد» (فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ). و هنگامی که آتش خشم و غضب الهی دامانتان را در این جهان و آن جهان بگیرد به

صدق گفتار من پی می‌برید.

اما افسوس که آن زمان دیر است، اگر در آخرت باشد راه بازگشت وجود ندارد، و اگر در دنیا باشد به هنگام نزول عذاب تمام درهای توبه بسته می‌شود. سپس افزود: «و من تمام کارهای خود را به خداوند یگانه یکتا واگذار می‌کنم که او نسبت به بندگانش بیناست» (وَأَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ). و به همین دلیل نه از تهدیدهای شما می‌ترسم، و نه کثرت و قدرت شما و تنهایی من مرا به وحشت می‌افکند.

(آیه ۴۵) - خداوند هم این بنده مؤمن مجاهد را تنها نگذاشت، چنانکه در این آیه می‌خوانیم: «خداوند او را از نقشه‌های شوم و سوء آنها نگه داشت» (فَوَقَّيْهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَّا مَكَّرُوا).

ولی در مقابل «عذابهای شدیدی بر آل فرعون نازل گردید» (وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ).

(آیه ۴۶) - عذاب و مجازات الهی همه‌اش دردناک است، اما تعبیر به «سوء العذاب» در آیه قبل نشان می‌دهد که خداوند عذاب دردناکتری برای این گروه انتخاب فرمود این همان چیزی است که در این آیه به آن اشاره کرده، می‌فرماید: مجازات دردناک آنها «همان آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند» (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا).

«وروزی که قیامت برپا می‌گردد (دستور می‌دهد) آل فرعون را در شدیدترین عذاب وارد کنید» (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ).

(آیه ۴۷) - محاجه ضعفا و مستکبران در دوزخ! از آنجا که مؤمن آل فرعون در پایان سخنانش جمعیت فرعونیان را به مسأله قیامت و عذاب دوزخ توجه داد، قرآن رشته سخن را در همین زمینه به دست گرفته و دنبال می‌کند، و صحنه‌هایی از گفتگوی پرخاشگرانه دوزخیان را در دل آتش منعکس می‌سازد.

نخست می‌فرماید: «به خاطر بیاور هنگامی را که آنها در آتش دوزخ محاجه و گفتگو می‌کنند، پس ضعفا به مستکبران می‌گویند: ما پیروان شما بودیم، آیا اکنون



سهمی از عذاب و نصیبی از آتش دوزخ را به جای ما پذیرا می‌شوید؟ (وَأَذُّ  
يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعْفُو لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ  
عَنَا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ).

منظور از «ضعفا» کسانی هستند که علم کافی و استقلال فکری نداشتند، چشم و گوش بسته به دنبال سردمداران کفر حرکت می‌کردند که قرآن از آنها به عنوان مستکبران یاد کرده است.

(آیه ۴۸) - به هر حال مستکبران در پاسخ این سخن سکوت نمی‌کنند اما جوابی می‌گویند که از نهایت ضعف و زبونی آنها حکایت دارد، چنانکه در آیه شریفه به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «مستکبران می‌گویند: ما همگی در آن (آتش) هستیم زیرا خداوند در میان بندگانش به عدالت حکم کرده است!» (قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ).

(آیه ۴۹) - اینجا که دست آنها از هر وسیله‌ای کوتاه می‌شود رو به سوی خازنان دوزخ و مأموران عذاب می‌کنند «و این دوزخیان به خازنان جهنم می‌گویند: شما از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد» (وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ).

آنها می‌دانند که مجازات الهی برطرف شدنی نیست، تنها تقاضایشان این است که یک روز عذاب الهی از آنان برداشته شود یک روز تخفیف بگیرند نفسی تازه کنند، و اندکی بیاسایند، و به همین قانع هستند!

(آیه ۵۰) - ولی مراقبان دوزخ «می‌گویند: آیا پیامبران شما دلائل روشن برایتان نیاوردند؟ و آیا بقدر کافی برای شما اتمام حجت نشد؟ (قَالُوا أَوَلَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ).

در پاسخ «می‌گویند: آری» (قَالُوا بَلَى).

خازنان دوزخ به «آنان می‌گویند: پس هر چه می‌خواهید (خدا را) بخوانید ولی دعای کافران (به جایی نمی‌رسد و) جز در ضلالت نیست» (قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ).

شما خود معترفید که پیامبران الهی با دلایل روشن آمدند، اما به آنها اعتنا نکردید و کافر شدید، بنابراین هر چه دعا کنید سودی ندارد.

(آیه ۵۱) - ما مؤمنان را یاری می‌دهیم! از آنجاکه در آیات پیشین سخن از «مؤمن آل فرعون» آن مرد مجاهد و مبارز کم‌نظیر و حمایت خداوند از او مطرح بود، در اینجا به عنوان یک قانون کلی حمایت خویش را از پیامبران و مؤمنان در دنیا و آخرت بیان می‌دارد.

می‌فرماید: «ما بطور مسلم رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و روز قیامت که گواهان برپا می‌خیزند یاری می‌دهیم» (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ).

حمایتی که بی‌قید و شرط است و به همین جهت انواع پیروزیها را به دنبال دارد، اعم از پیروزی در منطق و بیان، یا پیروزی در جنگها، یا فرستادن عذاب الهی بر مخالفان و نابود کردن آنان و یا امدادهای غیبی که قلب را تقویت و روح را به لطف الهی نیرومند و قوی می‌سازد.

مقصود از «اشهاد» فرشتگان و پیامبران و مؤمنانند که گواهان اعمال انسانها می‌باشند.

(آیه ۵۲) - اما آن روز روز رسوایی و بدبختی کافران و ظالمان است، چنانکه در این آیه می‌افزاید: «همان روزی که عذرخواهی ظالمان سودی به حالشان نمی‌بخشد، و لعنت خدا مخصوص آنهاست، و خانه و جایگاه بد نیز به آنها تعلق دارد» (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ).

(آیه ۵۳) - سپس قرآن یکی از موارد یاری رسولان و پیروزی آنها را در پرتو حمایت الهی بر دشمنان عنوان کرده، می‌گوید: «و ما به موسی هدایت بخشیدیم و بنی اسرائیل را وارثان کتاب آسمانی (تورات) قرار دادیم» (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ).

هدایتی که خداوند به موسی ارزانی داشت معنی گسترده‌ای دارد که هم مقام نبوت و وحی را شامل می‌شود، و هم کتاب آسمانی یعنی تورات، و هم

هدایت‌هایی که در مسیر انجام رسالتش به او داده شد، و معجزاتی که در اختیار او قرار گرفت.

(آیه ۵۴) - در این آیه می‌افزاید: این کتاب آسمانی «مایه هدایت و تذکر برای صاحبان عقل بود» (هُدًى وَذِكْرٍ لِأُولَى الْأَلْبَابِ).

تفاوت «هدایت» و «ذکر» در این است که هدایت در آغاز کار است، اما «تذکر» به عنوان یادآوری در برابر مسائلی است که انسان قبلاً شنیده و به آن ایمان آورده اما از صفحه خاطرش محو شده است، و به تعبیر دیگر کتب آسمانی هم آغازگر هدایت است هم تداوم‌بخش آن.

ولی هم در آغاز، و هم در ادامه کار، بهره واقعی را «اولوالالباب» و صاحبان مغز و اندیشه می‌برند، نه نابخردان لجوج و نه متعصبان چشم و گوش بسته.

(آیه ۵۵) - در این آیه سه دستور مهم به پیامبر اسلام ﷺ می‌دهد که در حقیقت دستوراتی است عمومی و همگانی هرچند مخاطب شخص پیامبر ﷺ است. نخست می‌گوید: «پس صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است» (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

در برابر عناد و لجاجت دشمنان و کارشکنی آنان صبر کن.

در مقابل نادانی جمعی از دوستان و سستی و سهل‌انگاری و احیاناً آزار آنان صبر کن.

و در برابر تمایلات نفس و هوسهای سرکش و خشم و غضب نیز شکیبایی نما. تمام پیروزی‌هایی که نصیب پیامبر و مسلمانان نخستین شد در سایه همین صبر و استقامت بود، و امروز نیز بدون آن غلبه بر دشمنان فراوان و مشکلات زیاد ممکن نیست.

در دستور دوم می‌فرماید: «و برای گناهت استغفار کن» (وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ).

مسلم است پیامبر به خاطر مقام عصمت مرتکب گناهی نمی‌شد، ولی چنانکه گفته‌ایم این‌گونه تعبیرات در قرآن مجید در مورد پیغمبر اسلام ﷺ و سایر انبیاء ﷺ اشاره به گناهان نسبی است. چرا که یک لحظه غفلت و حتی یک ترک

اولی در مورد آنها سزاوار نیست، و باید از همه این امور برکنار باشند و هرگاه از آنها سرزند، از آن استغفار می‌کنند.

در آخرین دستور می‌فرماید: «وهر صبح و شام تسبیح و حمد پروردگارت را به جا آور» (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ).

(آیه ۵۶) - در آیات گذشته خداوند پیامبر ﷺ را به صبر و شکیبایی در مقابل مخالفان و نغمه‌های ناموزون و توطئه‌های شوم آنها دعوت می‌کرد، در اینجا انگیزه مجادله و ستیزه‌جوئیهای آنان را در مقابل حق شرح می‌دهد.

می‌گوید: «کسانی که بدون منطق و دلیلی که از سوی خدا برای آنها آمده باشد در آیات الهی مجادله می‌کنند، در سینه‌هاشان جز تکبر نیست» (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتِيهِمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ).

و به این ترتیب آیه گواه زنده‌ای بر این حقیقت است که سرچشمه اصلی این‌گونه مجادله‌ها، کبر و غرور و خودمحوری است.

سپس می‌افزاید: «آنها هرگز به منظور خود نخواهند رسید» (مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ). هدف آنان این است که خود را بزرگ ببینند، فخر بفرروشند و بر جامعه حکومت کنند، اما جز ذلت و زیردست بودن بهره‌ای نخواهند گرفت.

در پایان آیه به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که از شر این‌گونه افراد مغرور و خودخواه و بی‌منطق به خدا پناه ببرد، می‌فرماید: «اکنون که چنین است به خدا پناه ببر که او شنوا و بیناست» (فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ).

هم سخنان بی‌اساس آنها را می‌شنود و هم توطئه‌ها و اعمال زشتشان را می‌بیند.

(آیه ۵۷) - و از آنجا که یکی از موارد مهم مجادله کفار در برابر پیامبر اسلام ﷺ مسأله معاد و زنده شدن انسانها بعد از مرگ بود، در این آیه با یک بیان روشن مسأله معاد را متذکر شده، می‌فرماید: «آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها مهمتر و بالاتر است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» (لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

کسی که توانایی دارد این کرات عظیم و کهکشانهای وسیع و گسترده را با آن همه عظمت بیافریند، و اداره و تدبیر کند چگونه از احیای مردگان عاجز و ناتوان خواهد بود؟

در این آیه یکی دیگر از عوامل «مجادله» باطل را ذکر کرده که آن «جهل» است، در حالی که در آیات قبل مسأله «کبر» مطرح شده بود، و این هر دو رابطه نزدیک با هم دارند، چرا که سرچشمه «کبر» «جهل و نادانی» و عدم شناخت قدر خود یا مقدار علم و دانایی خویشتن است.

(آیه ۵۸) - در این آیه در یک مقایسه روشن وضع حال این متکبران جاهل را در مقابل مؤمنان آگاه، روشن ساخته، می گوید: «نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند» (وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ).

«همچنین کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، با بدکاران یکسان نخواهند بود (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ). اما شما بر اثر خودخواهی و جهل «کمتر متذکر می شوید» (قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ).

نابینا همان آدم نادان و بی خبری است که پرده های کبر و غرور بر چشمانش افتاده، و اجازه درک حقایق را به او نمی دهد، و بینا کسی است که در پرتو نور علم و استدلالات منطقی، حق را مشاهده می کند، آیا این دو با هم برابرند؟!

(آیه ۵۹) - در این آیه با قاطعیت و صراحت خبر از وقوع قیامت داده، می گوید: «ساعت (روز قیامت) بطور مسلم خواهد آمد، و شک و تردیدی در آن نیست، ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند» (إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَّارْيَبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۶۰) - مرا بخوانید تا اجابت کنم! از آنجا که در آیات گذشته تهدیداتی نسبت به افراد بی ایمان و متکبر و مغرور آمده بود، در اینجا آن را با لطف و مهربانی می آمیزد، و آغوش رحمتش را به روی توبه کنندگان می گشاید.

نخست می گوید: «پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا (دعای) شما را

بپذیرم) (وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ).

«دعا» خود یک نوع عبادت است، چرا که در ذیل آیه واژه عبادت بر آن اطلاق شده و در ضمن تهدید شدیدی نسبت به کسانی که از دعا کردن ابا دارند، می‌گوید: «کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلّت وارد دوزخ می‌شوند» (إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ).

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که: «نزد خدا مقامی است که جز با دعا و تقاضا نمی‌توان به آن رسید، و اگر بنده‌ای دهان خود را از دعا فرو بندد و چیزی تقاضا نکند چیزی به او داده نخواهد شد، پس از خدا بخواه تا به تو عطا شود، چرا که هر دری را بکوئید و اصرار کنید سرانجام گشوده خواهد شد».

(آیه ۶۱) - و از آنجا که دعا و تقاضای از خدا فرع بر معرفت خداوند است در این آیه از حقایقی سخن می‌گوید که سطح معرفت آدمی را بالا می‌برد، و یکی از شرائط دعا را که امید به اجابت است افزایش می‌دهد.

می‌فرماید: «خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیاسایید» (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ).

چرا که تاریکی شب از یک سو موجب تعطیل قهری برنامه‌های روزانه است، و از سوی دیگر خود تاریکی آرام‌بخش و مایه استراحت تن و اعصاب و روح است، و نور مایه جنبش و حرکت.

لذا به دنبال آن می‌افزاید: «و روز را بینا و روشنی بخش» قرارداد (وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا).

تا محیط زندگی انسانها را روشن سازد و برای هرگونه فعالیت آماده کند.

سپس اضافه می‌کند: «خداوند نسبت به مردم صاحب فضل و کرم است، ولی بیشتر مردم شکرگزاری نمی‌کنند» (إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ).

اما اگر انسان چشمی بینا و قلبی دانا داشته باشد که خوان نعمت بی‌دریغ الهی را که همه جا گسترده است ببیند، و باران رحمت بی‌حسابش را که همه جا

رسیده است مشاهده کند، بی اختیار زبان به شکر و ثنای او می‌گشاید و خود را در مقابل این همه عظمت و رحمت کوچک و مدیون می‌بیند.

(آیه ۶۲) - این آیه از توحید ربوبیت پروردگار شروع کرده و به توحید خالقیت و ربوبیت ختم می‌کند، می‌فرماید: آن‌کس که این همه نعمتها را بر شما ارزانی داشته «این است خداوند، پروردگار شما» (ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ). همان خداوندی که «آفریننده همه چیز است» (خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ). «هیچ معبودی جز او نیست» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

در حقیقت وجود نعمتهای فراوان الهی دلیل بر ربوبیت و مدبریت اوست. و خالق همه چیز بودن دلیل دیگری بر یگانگی او در ربوبیت است، چرا که خالق موجودات مالک و مربی آنهاست، زیرا لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه او بر همه موجودات عالم هستی افاضه می‌شود.

و در پایان آیه می‌افزاید: «با این حال چگونه از راه حق منحرف می‌شوید؟» (فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ). و چرا از پرستش خداوند یگانه یکتا به سوی بتها روی می‌آورید؟!

(آیه ۶۳) - در این آیه به عنوان توضیح و تأکید مطالب گذشته می‌فرماید: «کسانی که آیات خدا را انکار می‌کردند این‌گونه از طریق حق بازگردانده می‌شوند» (كَذَلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ).

(آیه ۶۴) - این است پروردگار شما: قرآن همچنان بحث از مواهب بزرگ الهی و شمول آن نسبت به بندگان را ادامه می‌دهد، تا هم شناخت بیشتری به آنها عطا کند، و هم امید افزونتری تا در پرتو آن به مقام دعا برآیند و از اجابت برخوردار شوند.

می‌فرماید: «خداوند همان کسی است که زمین را برای شما جایگاه مطمئن و آرامی قرار داد» (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا).

هماهنگ با ساختمان روح و جسم انسان، دارای منابع گوناگون، مشتمل بر همه وسائل مورد نیاز انسان، بسیار گسترده و مباح و رایگان.

سپس می‌افزاید: «وَأَسْمَانَ رَا هَمَّجُون سَقْفَى» بالای سرتان قرار داد (وَالسَّمَاءَ بِنَاءً).

منظور از «آسمان» در اینجا بیشتر همان جوّ و هوای فشرده‌ای است که گرداگرد زمین را فرا گرفته، و همچون خیمه‌ای بر تمام کره زمین کشیده شده است. این خیمه بزرگ الهی هم از شدت تابش نور آفتاب می‌کاهد که اگر نبود اشعه آفتاب، و همچنین اشعه مرگبار کیهانی، موجود زنده‌ای را بر زمین نمی‌گذاشت، و به همین دلیل مسافران فضایی مجبورند دائماً در برابر این پرتوها از لباسهای مخصوص سنگین و گران‌قیمتی استفاده کنند.

به علاوه این خیمه جلو سقوط سنگهای آسمانی را که پیوسته به کره زمین جذب می‌شوند می‌گیرد، و آنها را در نخستین برخورد به خاطر سرعت و فشاری که دارند آتش می‌زند تا خاکستر آنها آرام بر زمین بنشیند.

سپس از آیات آفاقی به آیات انفسی پرداخته، می‌گوید: «و او (کسی است که) شما را صورتگری کرد، و صورتتان را نیکو آفرید» (وَصَوَّرَكُمُ فَاَحْسَنَ صُوْرَكُم).

قامتی موزون و راست، با صورتی زیبا و دلپذیر، در نهایت نظم استحکام و همین ساختمان ویژه به انسان امکان می‌دهد که به انواع کارها و صنایع ظریف یا سنگین دست زند، و با داشتن اعضای مختلف به راحتی زندگی کند و از مواهب حیات بهره گیرد.

و سرانجام در بیان چهارمین و آخرین نعمت از این سلسله، موضوع روزیهای پاکیزه را مطرح کرده، می‌فرماید: «و او شما را از طیبات روزی داد» (وَرَزَقَكُمُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ).

«طیبات» معنی بسیار گسترده‌ای دارد که هر چیز پاکیزه اعم از غذا، لباس، همسران، خانه‌ها، مرکبها، حتی سخنان پاکیزه را شامل می‌شود.

در پایان آیه بعد از بیان این چهار نعمت بزرگ - که نیمی از آن به آسمان و زمین بر می‌گردد، و نیمی از آن به انسانها - می‌فرماید: «این است خداوند پروردگار شما» (ذَلِكُمْ اللهُ رَبُّكُمْ).



و چون چنین است «جاوید و پربرکت است خداوندی که پروردگار عالمیان است» (فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۶۵) - این آیه مسأله توحید عبودیت را از طریق دیگر تعقیب می‌کند، و آن طریق انحصار حیات به معنی واقعی به خداوند است، می‌فرماید: «اوست زنده واقعی» (هُوَ الْحَيُّ).

چراکه حیاتش از ذات اوست و متکی به غیر نیست، حیاتی است که در آن مرگ راه ندارد و جاودانه است، تنها خداوند چنین است، و همه موجودات زنده غیر از او حیاتی آمیخته به مرگ دارند، و این حیات محدود و موقت را از ذات پاک خداوند می‌گیرند.

روشن است کسی را باید پرستش کرده که زنده است و دارای حیات مطلق، لذا به دنبال آن می‌افزاید: «هیچ معبودی جز او وجود ندارد» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

«و اکنون که چنین است تنها او را بخوانید، و دین خود را برای او خالص کنید» (فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ).

و هرچه غیر اوست کنار بگذارید که همه فانی می‌شوند.

و آیه را با این جمله پایان می‌دهد: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است» (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

این جمله در حقیقت تعلیمی است برای بندگان که خدا را به خاطر نعمتهایی که در آیات قبل اشاره شد، نعمتهایی که تمام وجود انسان را فرا گرفته، مخصوصاً نعمت حیات و زندگی، حمد و ستایش کنند، و شکر و سپاس گویند.

(آیه ۶۶) - در این آیه به عنوان یک نتیجه‌گیری از بحثهای توحیدی گذشته و برای مایوس ساختن مشرکان و بت پرستان روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌فرماید: «بگو: من نهی شده‌ام از این که معبودهایی که شما غیر از خدا می‌خوانید پرستش کنم، چرا که بینات و دلائل روشن از سوی پروردگارم برای من آمده است» (قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي).

نه تنها نهی شده‌ام که غیر او را نپرستم بلکه: «مأمورم تنها در برابر پروردگار

عالمیان تسلیم باشم» (وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِزَبِّ الْعَالَمِينَ).

این که می‌گوید: «من چنین مأموریت یافته‌ام و من چنین نهی شده‌ام» یعنی؛ شما خودتان حساب خویش را برسید، بی‌آنکه حس لجاجتشان را تحریک کند. (آیه ۶۷) - مراحل هفت‌گانه خلقت انسان: بار دیگر در ادامه آیات توحیدی به بخشی از «آیات انفسی» پرداخته مراحل تطور خلقت انسان را از خاک، و دوران جنینی، و دوران حیات در دنیا تا هنگام مرگ، در هفت مرحله بیان می‌کند، تا هم عظمت قدرت و ربوبیت او روشن شود و هم مواهب و نعمتهایش بر بندگان.

می‌فرماید: «او کسی است که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، سپس از علقه (خون بسته شده) سپس شما را بصورت طفلی (از شکم مادر) بیرون می‌فرستد، بعد به مرحله کمال قوت خود می‌رسید و بعد از آن پیر می‌شوید - و (در این میان) گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می‌میرند - و در نهایت به سرآمد عمر خود می‌رسید و شاید تعقل کنید» (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

به این ترتیب نخستین مرحله، مرحله تراب و خاک است که اشاره به آفرینش آدم جد نخستین ما از خاک می‌باشد، و یا خلقت همه انسانها از خاک، چرا که مواد غذایی که وجود انسان و حتی نطفه او را تشکیل می‌دهد اعم از مواد حیوانی و گیاهی همه از خاک مایه می‌گیرد.

مرحله دوم مرحله نطفه است که مربوط به همه انسانها جز آدم و همسرش حواست.

مرحله سوم مرحله‌ای است که نطفه تکامل یافته، و نمو قابل ملاحظه‌ای نموده، و به صورت یک قطعه خون بسته درآمده است.

بعد از این، مرحله «مُضْغَه» (چیزی شبیه به گوشت جویده شده) و مرحله ظهور اعضاء، مرحله حس و حرکت است که قرآن در اینجا سخنی از این سه مرحله به میان نیاورده هرچند در آیات دیگر به آن اشاره کرده است.

در اینجا چهارمین مرحله را مرحله تولد جنین ذکر می‌کند، و مرحله پنجم را مرحله تکامل قدرت و قوت جسمی که بعضی آن را سن سی سالگی می‌دانند که در آن حداکثر نمو قوای جسمانی حاصل می‌شود و بعضی آن را کمتر یا بیشتر گفته‌اند، البته ممکن است در افراد متفاوت باشد و قرآن از آن تعبیر به «بسلوغ أشد» کرده است.

از آن به بعد مرحله عقب‌گرد و از دست دادن نیروها آغاز می‌شود و تدریجاً دوران پیری که مرحله ششم است فرا می‌رسد. سرانجام پایان عمر که آخرین مرحله است فرا رسیده و انتقال از این سرا، به سرای جاویدان تحقق می‌یابد.

آیا با این همه تغییرات و تطورات منظم، و حساب شده، باز هم جای تردید در قدرت و عظمت مبدأ عالم هستی و الطاف و مواهب او وجود دارد؟  
(آیه ۶۸) - در این آیه سخن از مهمترین مظاهر قدرت پروردگار یعنی مسأله حیات و مرگ به میان می‌آورد، همان دو پدیده‌ای که با تمام پیشرفت علوم بشری هنوز جزء معماهای ناگشوده است، می‌فرماید: «او کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند» (هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ).

جالب این که از موجودات زنده تک سلولی گرفته، تا حیوانات غول پیکر و از اعماق اقیانوسهای تاریک و ظلمانی گرفته، تا پرنده‌گانی که بر اوج آسمانها پرواز می‌کنند، از گیاه ذره بینی بسیار کوچکی که در لابلای امواج اقیانوس شناور است، تا درختانی که دهها متر طول قامت دارند، هر یک دارای نوعی حیات و شرائطی مخصوص به خود می‌باشند و به همین نسبت مرگهای آنها نیز متفاوت است، و بدون شک چهره‌های حیات متنوع‌ترین چهره‌های جهان خلقت و اعجاب‌انگیزترین آنهاست.

اما قابل توجه این که هیچ یک از این مسائل مهم و پیچیده در برابر قدرت او سختی و مشکلی ندارد، و به محض اراده و فرمانش صورت می‌گیرد. لذا در پایان آیه می‌فرماید: «و هنگامی که کاری مقرر کند تنها به آن می‌گوید:

موجود باش! بی درنگ موجود می شود!» (فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

(آیه ۶۹) - سرنوشت ستیزه جویان مغرور: باز هم در اینجا سخن از کسانی است که در آیات الهی به مجادله بر می خیزند.

نخست می گوید: «آیا ندیدی کسانی را که در آیات خدا مجادله می کنند چگونه از راه حق منحرف می شوند» (الَّذِينَ تَرَى إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُضِرُّونَ).

این مجادله و گفتگوهای توأم با لجاجت و عناد، این تقلیدهای کورکورانه و تعصبهای بی پایه سبب می شود که آنها از صراط مستقیم به بیراهه کشیده شوند، چرا که حقایق تنها در پرتو روح حق جویی آشکار می گردد.

(آیه ۷۰) - سپس به توضیح بیشتر درباره آنها پرداخته، می افزاید: «همان کسانی که کتاب (آسمانی) و آنچه رسولان خود را بدان فرستاده ایم تکذیب کردند» (الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا).

و در پایان آیه آنها را با این سخن تهدید می کند: «آنان به زودی (نتیجه شوم کار خود را) می فهمند» (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

(آیه ۷۱) - «آن هنگام که غلها و زنجیرها بر گردن آنها قرار گرفته و با این غل و زنجیر آنها را می کشند» (إِذَا الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ).

(آیه ۷۲) - «به درون آب جوشان، و سپس در آتش دوزخ سوزانده می شوند!» (فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ).

(آیه ۷۳) - علاوه بر این عذابهای جسمانی آنها را با یک سلسله عذابهای دردناک روحی مجازات می کنند، از جمله همان است که در این آیه به آن اشاره کرده، می فرماید: «سپس به آنها گفته می شود: کجا ایند آنچه را همتای خدا قرار می دادید؟! (ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيِنَّمَا كُنْتُمْ تَشْرِكُونَ).

(آیه ۷۴) - همان معبودهایی را که «جز خدا پرستش می کردید» (مِنْ دُونِ اللَّهِ). تا از شما شفاعت کنند و از میان این عذابهای دردناک و امواج متلاطم آتش

دوزخ رهایی بخشند، مگر بارها نگفتید که ما اینها را به خاطر آن پرستش می‌کنیم که شفیعان ما باشند؟ پس کجا رفت شفاعتشان؟!

ولی آنها با سرافکندگی و سرشکستگی در پاسخ «می‌گویند: همه از نظر ما پنهان و گم شدند» (قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا).

سپس آنها می‌بینند که اصل اعتراف به عبودیت بتها داغ‌نگی بر پیشانی‌شان است، لذا در مقام انکار برمی‌آیند و می‌گویند: «ما اصلاً قبل از این چیزی پرستش نمی‌کردیم!» (بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا).

اینها اوهام و خیالاتی بیش نبودند که ما آنها را واقعیت‌هایی می‌پنداشتیم، اما امروز برای ما روشن شده که آنها اسم‌هایی بی‌مسمی و الفاظی بی‌معنی و مفهومند که پرستش آنها جز ضلالت و گمراهی و بیهودگی هیچ نبود، بنابراین آنها یک واقعیت غیرقابل انکار را بازگو می‌کنند.

در پایان آیه می‌فرماید: «این‌گونه خداوند کافران را گمراه می‌سازد» (كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ).

کفر و لجاجت آنها پرده و حجابی بر قلب و فکر آنها می‌شود، لذا راه مستقیم حق را گذارده، در بیراهه گام می‌نهند و در قیامت نیز از راه بهشت محروم شده به بیراهه دوزخ کشیده می‌شوند، آری این چنین خداوند کافران را گمراه می‌سازد.

(آیه ۷۵) - این آیه به علت گرفتاریهای این گروه در این همه بلا و مصیبت و عذاب اشاره کرده، می‌گوید: «این عذابها به خاطر آن است که به ناحق در زمین شادی می‌کردید و از روی غرور و مستی (شهووات) به خوشحالی می‌پرداختید!» (ذَلِكَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ).

از مخالفت با پیامبران و کشتن مؤمنان و در فشار گذاردن محرومان و مستضعفان لذت می‌بردید، اکنون باید کفاره آن همه شادی بی‌جا و غرور و غفلت و مستی شهوت را در میان این غل و زنجیرها، و در لابلای شعله‌های آتش بدهید.

(آیه ۷۶) - این جاست که به آنها خطاب می‌شود که: «وارد شوید از درهای جهنم، و جاودانه در آن بمانید» (أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا).

«و چه بد است جایگاه متکبران» (فَيْسُ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ).

این جمله تأکید مجددی است بر این که سرچشمه اصلی بدبختیهای آنها همان کبر و غرور بوده است.

(آیه ۷۷) - باز هم صبر کن: به دنبال بحثهای گذشته در زمینه کارشکنیهای کفار و کبر و غرور و تکذیب آنها نسبت به آیات الهی در این آیه و آیه بعد، پیامبر ﷺ را دلداری داده، امر به صبر و استقامت در مقابل این مشکلات می‌کند. نخست می‌فرماید: «اکنون که چنین است صبر کن که وعده خدا حق است» (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

هم وعده پیروزی که به تو داده شده، و هم وعده مجازات دردناک مستکبران مغرور و تکذیب‌کننده، هر دو حق است و بدون شک تحقق می‌یابد.

سپس برای اینکه دشمنان حق چنین تصور نکنند که اگر در مجازاتشان تأخیری رخ دهد می‌توانند از چنگال کیفر و عذاب الهی بگریزند اضافه می‌کند: «و هرگاه قسمتی از مجازاتهایی را که به آنها وعده داده‌ایم در حال حیاتت به تو ارائه دهیم، و یا تو را (پیش از آن‌که آنان گرفتار عذاب شوند) از دنیا ببریم (مهم نیست) چرا که همه آنان را تنها بسوی ما باز می‌گردانند» و ما به وعده‌های خود درباره آنان عمل خواهیم کرد (فَأَمَّا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَتَوَفَّيْنَاكَ فَأَلَيْنَا يَرْجِعُونَ).

وظیفه تو تنها ابلاغ آشکار و اتمام حجت بر همگان است، تا دل‌های بیدار در پرتو تبلیغ تو روشن گردد، و برای مخالفان نیز جای عذر و بهانه‌ای باقی نماند، تو به هیچ چیزی جز به انجام این وظیفه، دلبستگی نداشته باش!

(آیه ۷۸) - باز برای مزید تسلی خاطر و دل‌داری پیامبر اشاره به وضع مشابه پیامبران پیشین می‌کند، که آنها نیز گرفتار چنین مشکلاتی بودند ولی همچنان به راه خود ادامه دادند، و پیروزی را در آغوش گرفتند، می‌فرماید: «ما پیش از تو رسولانی فرستادیم، سرگذشت گروهی از آنان را (در قرآن) برای تو بازگو کرده‌ایم، هرچند سرگذشت گروهی دیگر را برای تو بیان ننمودیم» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ).

هر کدام با صحنه‌هایی از این قبیل و مشکلاتی طاقت فرسا دست به گریبان بودند، و در مقابل آنها اقوام لجوج و متکبر و مغرور فراوان قرار داشتند، ولی سرانجام آیین حق پیروز گشت و ظالمان و مجرمان مغلوب شدند.

اخبار متعددی در منابع مختلف اسلامی وارد شده که پیامبران الهی ۱۲۴ هزار نفر بودند.

و از آنجا که مشرکان و کافران بهانه جو و لجوج هر روز در برابر انبیای الهی تقاضای معجزه دلخواه خود را داشتند، و مشرکان زمان پیامبر ﷺ نیز همین شیوه را تکرار می‌کردند، قرآن در دنباله این سخن اضافه می‌کند: «هیچ پیامبری حق نداشت و نمی‌توانست معجزه‌ای جز به فرمان خدا بیاورد!» (وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ).

اصولاً همه معجزات در اختیار خداست، و باز چیه دست‌کفار نمی‌تواند باشد. سپس با لحنی جدی و تهدیدآمیز به کسانی که می‌گفتند اگر راست می‌گویی چرا عذاب الهی به سراغ ما نمی‌آید هشدار می‌دهد که: «هنگامی که فرمان الهی (برای مجازات این منکران لجوج) صادر شود در میان آنها به حق داوری خواهد شد، و پیروان باطل در آن هنگام زیان خواهند کرد» (فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ).

در آن روز درهای توبه بسته می‌شود و رهروان راه باطل به روشنی می‌بینند که تمام سرمایه‌های هستی خود را از کف داده و متاعی نخریدند.

(آیه ۷۹) - **منافع گوناگون چهارپایان:** بار دیگر به نشانه‌های قدرت خداوند و مواهب گسترده‌اش نسبت به انسانها باز می‌گردد، و گوشه دیگری از آن را شرح می‌دهد، تا هم به عظمت او آشنا تر شوند، و هم حس شکرگزاری را که وسیله‌ای برای معرفت‌الله است در آنها برانگیزد.

می‌فرماید: «خداوند همان کسی است که چهارپایان را برای شما آفرید، تا بر آنها سوار شوید، و از آنها تغذیه کنید» (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ).

بعضی از آنها تنها برای تغذیه مورد استفاده قرار می‌گیرند همچون گوسفند، و بعضی هم برای سواری و هم برای تغذیه مانند شترکه هم کشتی بیابانهای خشک و سوزان است و هم وسیله‌ای برای تغذیه آدمیان!

(آیه ۸۰) - از این گذشته استفاده‌های فراوان دیگری نیز از آنها می‌شود، همان‌گونه که آیه شریفه به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «و برای شما در آنها منافع بسیاری (جز اینها) است» (وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ).

از شیر و پشم و پوست و سایر اجزای آنها استفاده می‌کنید و حتی فضولات بدن آنها نیز در کشاورزی و غیره قابل استفاده است.

سپس می‌افزاید؛ منظور دیگر از آفرینش آنها این بوده: «تا بوسیله آنها به مقصدی که در دل دارید برسید» (وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ).

تعبیر فوق می‌تواند اشاره به استفاده‌های تفریحی، هجرت و سیاحت، مسابقه‌ها و گاه کسب ابهت و مانند آن باشد.

و از آنجا که اینها همه وسیله مسافرت در خشکی هستند، در پایان آیه می‌افزاید: «و بر آنها (چهارپایان) و بر کشتیها سوار می‌شوید» (وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ).

در کشتیها خاصیتی آفرید که با تمام ثقل و سنگینی بر روی آب باقی بماند، و جریان بادها را آن‌چنان منظم قرار داده که می‌توان از آنها در مسیرهای معینی پیوسته استفاده کرد و «با آن به دیدار آشنا رسید».

(آیه ۸۱) - در این آیه برای تأکید و گرفتن اقرار از همگان می‌فرماید: «و خدا آیتش را همواره به شما نشان می‌دهد، پس (بگویند) کدامیک از آیات خدا را می‌توانید انکار کنید؟! (وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَآيَ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ).

آیا آیات و نشانه‌های او را در «آفاق» می‌توانید انکار کنید یا آیات او را در

انفس؟

به راستی با این که آیات و نشانه‌های او برای همگان روشن است چرا گروهی

راه انکار را پیش می‌گیرند؟



(آیه ۸۲) - آخرین آیات سوره مؤمن در حقیقت یک نوع نتیجه گیری از بحثهای گذشته است.

نخست می گوید: آیا آنها در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها می زیستند چگونه شد؟! (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

همان کسانی «که از نظر تعداد نفرات از آنها بیشتر، و از نظر قوت و آثارشان در زمین از آنها فروتر بود» (كُنُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ). کثرت نفرات آنها را از قبورشان می توان شناخت، و قدرت و آثارشان را در زمین از آنچه از آنها به یادگار مانده!

تعبیر به «أَثَارًا فِي الْأَرْضِ» ممکن است اشاره به پیشرفت گسترده کشاورزی آنها باشد - چنانکه در آیه ۹ سوره روم آمده - و یا اشاره به ساختمانهای عظیم و بناهای محکم اقوام پیشین در دل کوهها و بر صحنه دشتها - چنانکه در آیه ۱۲۸ و ۱۲۹ سوره شعرا بیان شده است.

ولی به هر حال «نیروهایی را که به دست می آوردند هرگز (به هنگام وزش طوفان بلا و عذاب الهی) نتوانست آنها را بی نیاز سازد و نجات دهد» (فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ). بلکه تمام این قدرتها در لحظاتی کوتاه درهم کوبیده شدند.

(آیه ۸۳) - در این آیه به چگونگی برخورد آنها با پیامبران و معجزات و دلائل روشن انبیا اشاره کرده، می گوید: «هنگامی که رسولان آنها با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنها آمدند (از آنان روی گرداندند، و) تنها به معلوماتی که خود داشتند دل بستند و خوشحال بودند» و غیر آن را هیچ شمردند (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ).

و همین امر سبب شد تا «آنچه را از عذاب و تهدیدهای الهی به باد استهزا می گرفتند بر سر آنان فرود آید» (وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

یعنی با اتکای به علوم محدود بشری، خواه در معارف عقلی و اعتقادات یا

در دنیا و یا شبهات واهی که آن را علم می‌پنداشتند، علوم را که از سرچشمه وحی صادر شده بود نفی می‌کردند و به باد استهزا می‌گرفتند، و به علوم اندک خوشحال بودند و خویشان را بکلی از انبیا بی‌نیاز می‌دیدند.

(آیه ۸۴) - قرآن نتیجه این خودخواهی و غرور را در این آیه و آیه بعد چنین بیان کرده: «پس هنگامی که شدت عذاب ما را دیدند (عذابی که برای ریشه کن کردن آنها نازل شده بود و فرمان قطعی پروردگار را در زمینه نابودیشان به همراه داشت، از کرده خود پشیمان شدند، خود را موجودی ضعیف و ناتوان دیدند و رو به درگاه حق آوردند و فریادشان بلند شد و) گفتند: اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم، و نسبت به معبودهایی که شریک او می‌شمردیم کافر شدیم!» (فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ).

(آیه ۸۵) - «اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمان آنها به حالشان سودی نداشت» (فَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ لِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا). چرا که به هنگام نزول «عذاب استیصال» درهای توبه بسته می‌شود.

این حکم مخصوص افراد یا اقوام معینی نیست، بلکه چنانکه قرآن در دنبال همین سخن می‌گوید: «این سنت الهی است که در مورد بندگان گذشته نیز اجرا شده است» (سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ).

سپس آیه را با این جمله پایان می‌دهد: «و در آن هنگام (که عذاب الهی دامانشان را فروگرفت) خسران و زیان کافران آشکار شد» (وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ).

آن روز فهمیدند که سرمایه‌ای جز مشتی غرور و پندار نداشتند، و آنچه را آب حیات خیال می‌کردند سرابی بیش نبود.

و به این ترتیب سوره مؤمن که با توصیف حال کافران مغرور آغاز شده بود، با پایان زندگی دردناک آنها خاتمه می‌یابد!

«پایان سوره مؤمن»



## سورهٔ فصّلت [۴۱]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۵۴ آیه است

**محتوای سوره:** محتوای این سوره را می‌توان در چند بخش خلاصه کرد:

- ۱- توجه به قرآن و بحثهای فراوانی پیرامون آن.
- ۲- توجه به آفرینش آسمان و زمین، مخصوصاً آغاز آفرینش جهان از مادهٔ گازی شکل (دُخان) و مراحل پیدایش کرهٔ زمین و کوهها و گیاهان و حیوانات.
- ۳- اشاراتی به سرگذشت اقوام مغرور و سرکش پیشین، از جمله قوم عاد و ثمود، و سرنوشت دردناک آنها و اشارهٔ کوتاهی به داستان موسی (ع).
- ۴- انذار و تهدید مشرکان و کافران مخصوصاً با ذکر آیات تکان‌دهنده‌ای دربارهٔ قیامت و گواهی اعضای بدن حتی پوست تن انسان، و توبیخ شدید پروردگار نسبت به آنها به هنگامی که در برابر عذاب الهی قرار می‌گیرند.
- ۵- پاره‌ای از دلائل رستاخیز و قیامت و خصوصیات و ویژگیهای آن.
- ۶- سرانجام سوره را با بحث جالب و کوتاهی پیرامون «آیات آفاقی و انفسی پروردگار» و بازگشتی بر مسألهٔ معاد پایان می‌بخشد.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیغمبرگرامی اسلام می‌خوانیم: «هرکس که «حَمَّ سَجْدَه» را بخواند خداوند به تعداد هر حرفی از آن ده حسنه به او عطا می‌کند».

در حدیث دیگری نقل شده که: پیامبر ﷺ هیچ شب به خواب نمی‌رفت مگر

این که سوره «تبارک» و «حم سجده» را می خواند.  
 نامگذاری این سوره به «فصلت» از آیه سوم آن گرفته شده، و به «حم سجده»  
 از این جهت است که با «حم» آغاز می شود و آیه ۳۷ آن آیه سجده است.

### به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - باز هم عظمت قرآن: در روایات اسلامی آمده است که  
 رسول خدا ﷺ پیوسته بتهای مشرکان را مذمت می کرد، و قرآن را بر آنها می خواند تا  
 به راه توحید بازگردند، اما آنها می گفتند: این شعر محمد است، و بعضی می گفتند:  
 این «کهان» است (کهان غیب گوییهایی بود که گروهی به ادعای خود ارتباط با  
 جنیان داشتند) و بعضی می گفتند: اینها خطبه های زیبایی است که او می خواند  
 (و نامش را «قرآن» گذاشته است).

روزی «ابوجهل» به «ولید بن مغیره» گفت: ای «اباعبدشمس» اینهایی را که  
 محمد می گوید: چیست؟

گفت: بگذارید سخنانش را بشنوم، گفت: ای محمد! چیزی از اشعارت را  
 برای من بخوان!

فرمود: شعر نیست، بلکه کلام خداست که پیامبران و رسولانش را با آن  
 می فرستاده.

گفت: هر چه هست بخوان!

رسول خدا ﷺ قرائت سوره حم سجده را آغاز کرد، هنگامی که به آیه «فَأَنْ  
 أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ ضَاعِقَةً مِثْلَ ضَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ» (آیه ۱۳ همین سوره) رسید،  
 «ولید» از شنیدن آن لرزید و مو بر تنش راست شد، از جا برخاست و به سوی خانه  
 خود رفت و به سراغ قریش نیامد!

این روایت به خوبی نشان می دهد که تا چه حد آیات این سوره پرجاذبه  
 و تکان دهنده است، تا آنجا که در اندیشمند متعصب عرب چنین عکس العملی را

بجا می‌گذارد.

به تفسیر آیات بازگردیم.

باز در آغاز این سوره به «حروف مقطعه» برخورد می‌کنیم: «ح - میم» (حم). که برای دومین بار در آغاز سوره‌های قرآن خودنمایی می‌کند، که بعضی «حم» را نام سوره و یا «ح» را اشاره به «حمید» و «م» را اشاره به «مجید» که دو نام از نامهای بزرگ خداوند است دانسته‌اند.

(آیه ۲) - سپس اشاره به عظمت قرآن کرده، می‌گوید: «این کتابی است که از سوی خداوند رحمن و رحیم نازل شده است» (تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ). «رحمت عامه» خداوند و «رحمت خاصه» او دست به دست هم داده‌اند و نزول این آیات را سبب شده است.

(آیه ۳) - بعد از بیان اجمالی فوق درباره قرآن به بیان تفصیلی پرداخته، و اوصاف پنج‌گانه‌ای برای این کتاب آسمانی بیان می‌کند، اوصافی که ترسیم روشن و گویایی از چهره اصلی قرآن در بر دارد.

نخست می‌گوید: «کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده» (كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ). و شرح و تفصیل تمام نیازمندیهای انسان را در تمام زمینه‌ها ذکر نموده است.

«در حالی که فصیح و گویاست» (قُرْآنًا عَرَبِيًّا).

«برای جمعیتی که آگاهند» (لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

(آیه ۴) - «قرآنی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده است» (بَشِيرًا وَنَذِيرًا).

نیکان را بشارت می‌دهد و مجرمان را تهدید می‌کند.

«ولی بیشتر آنها روی‌گردان شدند از این رو چیزی نمی‌شنوند» (فَاعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ).

به این ترتیب نخستین امتیاز این کتاب بزرگ آسمانی این است که مسائل مختلف مورد نیاز بشر در آن تبیین و تشریح شده است، ولی افسوس که متعصبان لجوج گوش شنوا ندارند، گویی کنند و هیچ نمی‌شنوند.

(آیه ۵) - اما عکس العمل منفی این کوردلان به همین جا ختم نمی شد، بلکه تلاش و کوشش داشتند که پیامبر ﷺ را از دعوت خود مأیوس سازند، و به او ثابت کنند که در مقابل دعوت تو گوش شنوایی در این دیار نیست، و بیهوده تلاش مکن! آیه شریفه می گوید: «أَنهَآ كَفَتُنَا: قلبهای ما در برابر دعوت تو در پوششهایی قرار گرفته، و گوشهای ما سنگین است، و میان ما و تو حجابی وجود دارد!» (وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ).

حال که چنین است کار به کار ما نداشته باش «توبه دنبال عمل خود باش، ما هم برای خود عمل می کنیم» (فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ).

این نهایت وقاحت و بی شرمی و نادانی است که انسان با تمام وجودش این چنین از حق گریزان باشد.

(آیه ۶) - مشرکان چه کسانی هستند؟ این آیه همچنان سخن از مشرکان و کافران می گوید، و در حقیقت پاسخی است به گفتاری که از آنها در آیات قبل نقل شده، و دفع هرگونه توهم و اشتباه در زمینه دعوت پیامبر ﷺ.

می فرماید: «بگو: من تنها انسانی مثل شما هستم و این حقیقت پیوسته بر من وحی می شود که معبود شما فقط یکی است» (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ).

نه مدعی فرشته بودنم، و نه انسانی از یک نژاد برتر و نه خداوند و نه فرزند خدا هستم بلکه انسانی همچون شما هستم با این تفاوت که پیوسته فرمان توحید به من وحی می شود.

سپس ادامه می دهد: «اکنون که چنین است تمام توجه خویش را به این معبود یکتا کنید و (از شرک و گناه) توبه و استغفار نمایید» (فَاسْتَغْفِرُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا لَهُ).

سپس به عنوان هشدار و اعلام خطر می افزاید: «وای بر مشرکان» (وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ).

(آیه ۷) - این آیه به معرفی مشرکان پرداخته، و جمله‌ای را در این زمینه بازگو می‌کند که منحصر به این آیه است می‌فرماید: «همان کسانی که زکات را ادا نمی‌کنند و نسبت به آخرت کافرند» (الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ).

منظور از ترک زکات، ترک انفاقی است که نشانه عدم ایمان آنها به خداست و به همین دلیل در ردیف عدم ایمان به معاد ذکر شده، و یا ترک زکات توأم با انکار و جوب آن است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «خداوند بزرگ برای فقیران در اموال اغنیا فریضه‌ای قرار داده که جز با اداء آن شایسته ستایش نیستند، و آن زکات است که به وسیله آن خون خود را حفظ می‌کنند و نام مسلمان بر آنها گذارده می‌شود».

(آیه ۸) - در این آیه به معرفی گروهی که در نقطه مقابل این مشرکان بخیل و بی‌ایمان قرار دارند، و جزای آنها، پرداخته می‌گردد: «کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند اجر و پاداشی جاودانی و قطع ناشدنی دارند» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ).

(آیه ۹) - دورانهای آفرینش آسمانها و زمین: در اینجا نمونه‌ای از آیات آفاقی و نشانه‌های عظمت و علم و قدرت خدا در آفرینش زمین و آسمان و آغاز خلقت موجودات را ذکر می‌کند و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد کافران و مشرکان را مخاطب ساخته و از آنها سؤال کند آیا خداوندی را که مبدأ این عوالم پهناور و گسترده است هرگز می‌توانند انکار کنند؟ تا از این طریق وجدان و عقل و هوش آنها را بیدار کند.

می‌فرماید: «بگو: آیا شما به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید؟! (قُلْ أَتِنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ).

«و برای او شبیه و نظیرهایی قائل می‌شوید» (وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا).

«او پروردگار جهانیان است» (ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ).



آیا کسی که این جهان را هم اکنون تدبیر می‌کند، او خالق این آسمان و زمین نیست؟

(آیه ۱۰) - در این آیه به آفرینش کوهها، و معادن و برکات زمین، و مواد غذایی پرداخته، می‌فرماید: «او در زمین کوههایی قرار داد و برکات و منافی در آن آفرید، و مواد غذایی مختلف آن را مقدر فرمود، اینها همه در چهار روز بود» (وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ).  
«این مواد غذایی درست به اندازه نیاز نیازمندان و تقاضاکنندگان است» (سَوَاءٌ لِلسَّائِلِينَ).

به این ترتیب خداوند نیازمندیهای همه نیازمندان را پیش بینی کرده، و برای همه آنها آنچه لازم بوده است آفریده.

تعبیر «بَارَكَ فِيهَا» اشاره به معادن و منابع زیرزمینی و روی زمینی و درختان و نهرها و منابع آب است که مایه برکت و استفاده همه موجودات زنده زمین می‌باشد.

(آیه ۱۱) - بعد از پایان سخنان مربوط به آفرینش زمین و مراحل تکاملی آن به بحث از آفرینش آسمانها پرداخته، می‌فرماید: «سپس اراده آفرینش آسمان نمود - در حالی که به صورت دود بودند، در این هنگام به آسمان و زمین فرمود: به وجود آید و شکل گیرید، چه از روی طاعت و چه اکراه» (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا).

«آنها گفتند: ما از روی طاعت و امتثال فرمان می‌آییم» (قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ).

(آیه ۱۲) - «در این هنگام خداوند آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید و کامل کرد» (فَقَضَيْتُهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ).

«و در هر آسمان آنچه را می‌خواست امر و فرمان داد» (وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا). و موجودات و مخلوقات مختلف را در آنها آفرید و به آنها نظام بخشید.

«و آسمان پایین را با چراغهایی [=ستارگان] زینت بخشیدیم، و (با شهابها از رخنه شیاطین) حفظ کردیم» (وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا).

آری «این است تقدیر خداوند توانا و دانا» (ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ).

۱- جمله «وَهِيَ دُخَانٌ» (آسمانها در آغاز به صورت دود بود)) نشان می‌دهد که آغاز آفرینش آسمانها از توده گازه‌های گسترده و عظیمی بوده است، و این با آخرین تحقیقات علمی در مورد آغاز آفرینش کاملاً هماهنگ است.

۲- جمله «خداوند به آسمان و زمین فرمود به شکل خود در آید» به این معنی نیست که واقعاً سخنی با لفظ گفته شده باشد، بلکه گفته خداوند همان فرمان تکوینی، و اراده او بر امر آفرینش است، و تعبیر به «طَوْعًا أَوْ كَرْهًا» (از روی اطاعت یا اکراه) اشاره به این است که اراده قطعی خداوند به شکل گرفتن آسمانها و زمین تعلق یافته بود و در هر صورت می‌بایست آن مواد به چنین صورت مطلوبی درآیند بخوانند یا نخواهند.

۳- جمله «فَقَضَيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» (آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید) اشاره به وجود دو دوران در آفرینش آسمانهاست که هر دورانی از آن میلیونها یا میلیاردها سال به طول انجامیده، و هر دوران به نوبه خود به ادوار دیگری تقسیم می‌شود، این دو دوران ممکن است دوران تبدیل گازه‌های فشرده به مایع و مواد مذاب، و دوران تبدیل مواد مذاب به جامد بوده باشد.

۴- عدد «سَبْعَ» (هفت) ممکن است در اینجا «عدد تکثیر» باشد یعنی آسمانهای فراوان و کرات بی‌شماری آفریدیم، و نیز ممکن است «عدد تعداد» باشد، یعنی عدد آسمانها درست هفت است، با این قید که تمام آنچه از کواکب و ستارگان ثوابت و سیارات را می‌بینیم طبق گواهی جمله بعد در این آیه جزء آسمان اول است، به این ترتیب عالم آفرینش از هفت مجموعه بزرگ تشکیل یافته که تنها یک مجموعه آن در برابر دیدگان انسانها قرار گرفته است.

۵- جمله «وَرَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ» (آسمان پایین را به چراغهای روشن ستارگان زینت بخشیدیم) دلیل بر این است که همه ستارگان زینت بخش آسمان اول می‌باشند و نه تنها زینت، بلکه در شبه‌های تاریک برای گمشدگان بیابانها

چراغهایی هستند که هم با روشنایی خود راهنمایی می‌کنند، و هم سمت و جهت حرکت را معین می‌سازند.

### (آیه ۱۳) - از صاعقه‌ای همچون صاعقه‌ عاد و ثمود بترسید!

به دنبال گفتار مؤثری که در زمینه توحید و شناسایی خداوند در آیات قبل آمد، در اینجا مخالفان لجوج را که این همه نشانه‌های روشن و آیات بینات را نادیده می‌گیرند شدیداً انذار کرده و به آنان هشدار داده، می‌گوید: «اگر با این همه دلائل روی گردان شوند به آنها بگو: من شما را به صاعقه‌ای همچون صاعقه قوم عاد و ثمود تهدید می‌کنم» (فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ).

از آن بترسید که همان صاعقه‌های مرگبار و آتش‌زا و درهم کوبنده به سراغ شما بیاید و به زندگی ننگین شما خاتمه دهد.

### (آیه ۱۴) - سپس در این آیه می‌افزاید: «در آن هنگام که رسولان از پیش رو

و پشت سر (و از هر سو) به سراغشان آمدند (و آنان را دعوت کردند) که جز خداوند را نپرستید» (إِذْ جَاءَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ).

یعنی پیامبران الهی از تمام وسائل هدایت و تبلیغ استفاده کردند، و از هر دری وارد شدند تا در دل این سیاه‌دلان نفوذ کنند.

اما ببینیم آنها در برابر تلاش عظیم و گسترده این رسولان الهی چه پاسخی گفتند؟!

می‌فرماید: «آنها گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست فرشتگانی نازل می‌کرد» تا دعوت او را به ما ابلاغ کنند نه انسانهایی همانند خود ما (قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً).

اکنون که چنین است «پس ما بطور مسلم به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید کافریم» و اصلاً اینها را از سوی خداوند نمی‌دانیم (فَأَنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ).

### (آیه ۱۵) - در اینجا - چنانکه روش قرآن است - بعد از ذکر اجمال به تفصیل

درباره عاد و ثمود پرداخته، می‌گوید: «اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند (تا آنجا که) گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟»! (فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً).

اما قرآن در پاسخ این ادعا می‌گوید: «آیا آنها نمی‌دانستند خداوندی که آنان را آفریده از آنها قویتر است؟»! (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً).  
نه تنها خالق آنها که خالق تمام آسمانها و زمین است.

در پایان آیه می‌افزاید: «و آنها (بر اثر این پندار بی‌اساس) پیوسته آیات ما را انکار می‌کردند» (وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ).

(آیه ۱۶) - آری! انسان بی‌مایه و کم ظرفیت هنگامی که مختصر قدرتی در خود احساس کند سر به طغیان بر می‌دارد، و حتی گاه از بی‌خردی به مبارزه با قدرت خدا برمی‌خیزد، و خداوند بزرگ چقدر ساده و آسان با یک اشاره عوامل حیاتشان را به عامل مرگشان تبدیل می‌کند، چنانکه در همین ماجرای عاد در این آیه اضافه می‌کند: «سرانجام تندبادی شدید و پرصدا و هول‌انگیز و سرد و سخت، در روزهایی شوم و پرغبار، بر آنها فرستادیم، تا عذاب خوارکننده را در زندگی دنیا به آنها بچشانیم» (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنَبْلِيَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

این تندباد عجیب چنانکه در آیات دیگر قرآن آمده چنان آنها را از زمین بلند می‌کرد و زمین می‌کوبید، همچون تنه‌های درخت خرما که از ریشه کنده شده باشد. هفت شب و هشت روز می‌وزید، و تمام زندگی این قوم جبار خودخواه مغرور را در هم می‌کوبید، و جز ویرانه‌ای از آن قصرهای پرشکوه و زندگی مرفه و اموال سرشار باقی نماند.

در پایان آیه می‌گوید: تازه این عذاب دنیا است، «و عذاب آخرت از آن هم خوارکننده‌تر است» (وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى).

واز همه سخت‌تر این که: هیچ‌کس به یاری آنها نمی‌شتابد «واز هیچ سو یاری نمی‌شوند» (وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ).

(آیه ۱۷) - سرنوشت قوم سرکش ثمود: بعد از توضیحی که در آیات گذشته پیرامون قوم عاد آمد در این آیه و آیه بعد از قوم ثمود سخن به میان آورده، می‌گوید: «اما ثمود را هدایت کردیم (پیامبرمان صالح را با دلائل روشن به سوی آنها فرستادیم) ولی آنها نابینایی و گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند!» (وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ).

«لذا صاعقه عذاب خوارکننده به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند دامان آنها را فروگرفت» (فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

(آیه ۱۸) - ولی از آنجا که گروهی هر چند اندک به صالح ایمان آورده بودند و ممکن است کسانی سؤال کنند: پس سرنوشت آنها در میان موج وحشتناک صاعقه چه شد؟ آیا آنها نیز به آتش دیگران سوختند؟ قرآن در این آیه می‌افزاید: «وکسانی را که ایمان آوردند و پرهیزکار بودند نجات بخشیدیم» (وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ).

بعضی از مفسران گفته‌اند: تنها ۱۱۰ نفر به صالح ایمان آوردند.

این گروه را ایمان و تقوایشان نجات داد، و آن گروه طاغی را کفر و اعمال سوئشان گرفتار عذاب الهی ساخت.

(آیه ۱۹) - در آیات پیشین سخن از مجازات دنیوی کفار مغرور و ظالمان مجرم بود، اما در اینجا از عذاب آخرت آنها سخن می‌گوید.

نخست می‌فرماید: «به خاطر بیاورید روزی را که دشمنان خدا را جمع کرده به سوی دوزخ می‌برند» (وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ).

و برای این که صفوف آنها به هم پیوسته باشد «صفوف پیشین را نگه می‌دارند» تا صفهای بعد به آنها ملحق شوند (فَهُمْ يُوزَعُونَ).

(آیه ۲۰) - «وقتی به آن می‌رسند گوشها و چشمها و پوستهای تنشان به آنچه می‌کردند گواهی می‌دهد!» (حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

از پاره‌ای روایات بر می‌آید که همه اعضای تن به نوبه خود اعمالی را که

انجام داده‌اند گواهی می‌دهند.

چه شاهدان عجیبی! که عضو پیکر خود انسانند، و شهادتشان به هیچ وجه قابل انکار نیست، چرا که در همه صحنه‌ها حاضر و ناظر بوده، و به فرمان الهی به سخن آمده‌اند!

جمله «حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤَهَا» نشان می‌دهد که دادگاه آنها در کنار جهنم برپا می‌شود.

(آیه ۲۱) - به هر حال آن روز، روز رسوایی بزرگ است، روزی است که تمام وجود انسان به سخن درآمده تمامی اسرار او را فاش می‌کنند، و تمام گنهکاران را در وحشت عمیقی فرو می‌برد، اینجاست که «آنها به پوستهای تنشان می‌گویند: چرا شما بر ضد ما گواهی دادید؟» (وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا).

ما که سالیان دراز شما را نوازش دادیم، از سرما و گرما حفظ کردیم، شستشو و نظافت و پذیرایی نمودیم، شما چرا این چنین!؟

آنها در پاسخ «می‌گویند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق در آورده، ما را به سخن در آورده است» (قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ).

خداوند مأموریت افشاگری را در این روز و این دادگاه بزرگ بر عهده ما گذارده، و ما چاره‌ای جز اطاعت فرمان او نداریم.

سپس ادامه می‌دهند: «و او شما را نخستین بار آفرید، و بازگشتتان به سوی اوست» (وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

(آیه ۲۲) - و باز می‌افزایند: «شما اگر گناهانتان را مخفی می‌کردید نه به خاطر این بود که از شهادت گوش و چشمها و پوستهای تنتان بیم داشتید» بلکه شما باور نمی‌کردید روزی اینها بر ضد شما گواهی دهند (وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ).

«بلکه مخفی کاری شما به خاطر این بود که گمان می‌کردید خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می‌دهید نمی‌داند» (وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ).

غافل از این که هم خداوند در همه جا شاهد و ناظر بر اعمال شماست، و از اسرار درون و بیرون شما آگاه است، و هم مأموران مراقبت او همه جا با شما هستند، آیا هرگز می‌توانید پنهان از چشم و گوش و حتی پوست تنتان عملی انجام دهید؟! (آیه ۲۳) - در این آیه که ادامه سخنان اعضای تن انسان است، می‌افزاید:

«این گمان بدی بود که درباره پروردگارتان داشتید، و همان موجب هلاکت شما گردید، و سرانجام از زیانکاران شدید» (وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرَأَيْتُمْ فَاَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

آیات فوق به خوبی گواهی می‌دهد که گمان بد درباره خداوند به قدری خطرناک است که گاه موجب هلاکت و عذاب ابدی انسان می‌گردد؛ به عکس، حسن ظن درباره خداوند موجب نجات در دنیا و آخرت است.

(آیه ۲۴) - **همنشینان بد:** در تعقیب بحثی که در آیات گذشته پیرامون سرنوشت دشمنان خدا (أَعْدَاءُ اللَّهِ) آمد در این آیه و آیه بعد به دو قسمت از مجازات دردناک آنها در آخرت و دنیا اشاره می‌کند.

نخست خداوند می‌فرماید: «اگر آنها صبر و شکیبایی کنند (یا نکنند) آتش دوزخ قرارگاهشان است» و رهایی از آن امکان‌پذیر نیست (فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوَىٰ لَهُمْ).

سپس برای تأکید این مطلب می‌افزاید: «و اگر آنها تقاضای رضایت و عفو پروردگار کنند (به جایی نمی‌رسد و) مورد عفو قرار نمی‌گیرند» (وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ).

(آیه ۲۵) - سپس به مجازات دردناک دنیوی آنها اشاره کرده، می‌فرماید: «ما برای آنها همنشینانی (زشت سیرت) قرار دادیم، که زشتیها را از پیش‌رو و پشت‌سر آنها در نظرشان جلوه دادند» (وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ).

همین معنی به صورت گویاتری در آیات ۳۶ و ۳۷ سوره زحرف آمده آنجا که می‌فرماید: «بر آنها که از یاد خداوند رحمان روی‌گردان شوند شیاطین را مسلط

می‌سازیم که همواره با آنان قرین هستند، این شیاطین آنها را از راه حق باز می‌دارند در حالی که گمان می‌کنند هدایت یافته‌اند».

سپس می‌افزاید: به سبب این وضع اسفبار «فرمان عذاب الهی درباره آنها تحقق یافت، و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند» (وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ).  
سرانجام آیه را با این جمله پایان می‌دهد «آنها مسلماً زیانکار بودند» (إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ).

### (آیه ۲۶) - جنجال کنید تا صدای دل‌نواز قرآن را نشنوند!

به تناسب بحثهایی که درباره بعضی اقوام پیشین، در آیات گذشته آمد، و نیز به تناسب همنشینان بدسیرتی که حقایق را در نظر انسان وارونه جلوه می‌دهند در اینجا گوشه‌ای از انحراف و بداندیشی مشرکان عصر پیامبر ﷺ را مجسم ساخته، می‌گوید: «و کافران گفتند: گوش به این قرآن فرانهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید شاید غالب شوید!» (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ).

این یک روش قدیمی برای مبارزه در برابر نفوذ حق است که امروز نیز به صورت گسترده‌تر و خطرناکتری ادامه دارد که برای منحرف ساختن افکار مردم و خفه کردن صدای منادیان حق و عدالت، محیط را آن‌چنان پر از جنجال می‌کنند، که هیچ‌کس صدای آنها را نشنود.

گاه با جار و جنجال و سوت و صفیر.

گاه با داستانهای خرافی و دروغین.

گاه با افسانه‌های عشقی و هوس‌انگیز.

گاه از مرحله سخن نیز فراتر رفته، مراکز سرگرمی و فساد، و انواع فیلمهای مبتذل، و مطبوعات بی‌محتوای سرگرم‌کننده، و بازیهای دروغین سیاسی و هیجانهای کاذب، و خلاصه هر چیزی که افکار مردم را از محور حق منحرف سازد به وجود می‌آورند.



(آیه ۲۷) - این آیه به مجازات شدید این‌گونه افراد اشاره کرده، می‌فرماید: «بطور مسلم به کافران (و در صف مقدم آنها، افرادی که مردم را از شنیدن آیات الهی باز می‌داشتند) عذاب شدیدی می‌چشانیم» (فَلَنذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا).

این عذاب ممکن است در دنیا به صورت اسارت و کشته شدن به دست لشکریان ظفرمند اسلام باشد، و یا در آخرت، و یا هر دو.

«و آنها را به بدترین اعمالی که انجام می‌دادند کیفر می‌دهیم» (وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ).

چه عملی بدتر از کفر و شرک، و انکار آیات الهی، و مانع شدن مردم از شنیدن سخنان حق است؟

(آیه ۲۸) - سپس برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «این آتش کیفر دشمنان خداست» آتش سوزان جهنم! (ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ الثَّارُ). اما نه آتشی موقتی و زودگذر بلکه «سرای جاویدشان در آن خواهد بود» (لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ).

آری! این عذاب شدید و دردناک «کیفری است به خاطر این که آیات ما را انکار می‌کردند» (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ).

(آیه ۲۹) - از آنجا که انسان وقتی به بلائی مبتلا می‌شود مخصوصاً اگر بلای سخت و سنگینی باشد به فکر مسبب اصلی می‌افتد، تا او را پیدا کند و انتقام خود را از او بگیرد، گاه می‌خواهد اگر دستش برسد عامل اصلی را قطعه‌قطعه کند، لذا آیه شریفه به چنین حالتی که برای کفار در دوزخ پیدا می‌شود اشاره کرده، می‌فرماید: «و کافران می‌گویند: پروردگارا! آنهايي را که از جن و انس ما را گمراه کردند به

ما نشان ده تا آنها را زیر پای خود نهیم (و لگدمالشان کنیم!) تا از پست‌ترین مردم باشند»! (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ آصَلْنَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ).

محمد ندهید.

(آیه ۳۰) - نزول فرشتگان بر مؤمنان با استقامت: می‌دانیم روش قرآن برای تبیین مطالب این است که امور متضاد را در برابر هم قرار می‌دهد تا با مقایسه با یکدیگر وضع آنها به خوبی روشن گردد، و از آنجا که در آیات گذشته سخن از منکران لجوجی در میان بود که بر کفر پافشاری داشتند، در اینجا سخن از مؤمنانی است که در ایمانشان راسخ و پابرجا هستند، و خداوند به هفت پاداش و موهبت که برای آنها قرار داده اشاره می‌کند.

نخست می‌گوید: «به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است، سپس استقامت کردند فرشتگان الهی بر آنها نازل می‌شوند که نترسید و غمگین مباشید» (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا). نه از حوادث بیمناک آینده نگران باشید و نه از گناهان گذشته خود غمی به دل راه دهید.

بسیارند کسانی که دم از عشق «الله» می‌زنند، ولی در عمل استقامت ندارند، افرادی سست و ناتوانند که وقتی در برابر طوفان شهوات قرار می‌گیرند با ایمان وداع کرده، و در عمل مشرک می‌شوند، و هنگامی که منافعشان به خطر می‌افتد همان ایمان ضعیف و مختصر را نیز از دست می‌دهند.

البته نباید فراموش کرد که «استقامت» همچون «عمل صالح» میوه درخت «ایمان» است؛ زیرا ایمان هنگامی که عمق و نفوذ کافی پیدا کند انسان را دعوت به استقامت خواهد کرد، همان‌گونه که استقامت در مسیر حق نیز بر عمق ایمان می‌افزاید، و این دو تأثیر متقابل دارند.

در حدیثی از پیغمبرگرامی اسلام ﷺ آمده که شخصی خدمتش عرض کرد: «دستوری به من ده که به آن چنگ زنم و در دنیا و آخرت اهل نجات شوم». پیغمبر ﷺ فرمود: «قُلْ رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقِمْ؛ بگو: پروردگار من الله است و بر این گفته خود بایست.»

پس از نخستین و دومین بشارت در مورد عدم «خوف» و «حزن» که به آن اشاره شد. در سومین مرحله می‌گویند: «و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما

وعدۀ داده شده است» (وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ).

(آیه ۳۱) - و در چهارمین بشارت می‌افزایند: «ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم» (نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ). هرگز شما را تنها نمی‌گذاریم در نیکیها به شما کمک می‌کنیم و از لغزشها شما را حفظ می‌نماییم تا وارد بهشت شوید.

در پنجمین بشارت می‌گویند: «و در بهشت برای شما هر چه دلتان بخواهد از مواهب و نعمتها فراهم است» و هیچ قید و شرطی در کار نیست (وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ).

ششمین بشارت این که نه تنها نعمتهای مادی و آنچه دلخواه شماست به شما می‌رسد، بلکه «آنچه (از مواهب معنوی) طلب کنید به شما داده می‌شود» (وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ).

(آیه ۳۲) - و بالأخره هفتمین و آخرین مژده‌ای که به آنها می‌دهند این است که شما میهمان خدا در بهشت جاویدان او هستید و همه این نعمتها «به عنوان پذیرایی یک میزبان از یک میهمان گرمی از سوی پروردگار غفور و رحیم به شما ارزانی داشته می‌شود» (نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ).

نکته: این که فرشتگان در چهارمین بشارت به مؤمنان با استقامت می‌گویند: «ما دوستان شما در دنیا و آخرت هستیم» دلیل بر آن است که این مژده‌ها را به هنگامی که آنها در دنیا زنده‌اند از فرشتگان می‌شنوند، اما نه بشارتی با زبان و الفاظ، بلکه بشارتهایی که مؤمنان با گوش جان می‌شنوند، و در مشکلات و گرفتاریها در اعماق دل احساس می‌کنند و آرامش می‌یابند. و در پرتگاهها و لغزشگاهها به آنها ثبات قدم می‌دهد.

(آیه ۳۳) - بدی را با نیکی دفع کن! در آیات گذشته سخن از کسانی در میان بود که مردم را از شنیدن آیات قرآن نهی می‌کردند، ولی در اینجا از نقطه مقابل آنها که گفتارشان بهترین گفتار است سخن می‌گویید، می‌فرماید: «چه کسی خوش‌گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد

و می‌گوید: من از مسلمانانم؟! و با تمام وجودم اسلام را پذیرفته‌ام (وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

این آیه با صراحت، بهترین گویندگان را کسانی معرفی کرده که دارای این سه صفتند: دعوت به الله، عمل صالح، و تسلیم در برابر حق.

(آیه ۳۴) - بعد از بیان دعوت به سوی خداوند و اوصاف داعیان الی الله، روش دعوت را شرح داده، می‌گوید: «هرگز نیکی و بدی یکسان نیست» (لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ).

در حالی که مخالفان حق سلاحی جز بدگویی و افترا و سخریه و استهزاء و انواع فشارها و ستمها ندارند، باید سلاح شما پاکی و تقوا و سخن حق و نرمش و محبت باشد.

گرچه «حَسَنَه» و «سَيِّئَه» مفهوم وسیعی دارد، تمام نیکی‌ها و خوبیها و خیرات و برکات در مفهوم حسنه جمع است، همان‌گونه که هرگونه انحراف و زشتی و عذاب در مفهوم سیئه خلاصه شده است، ولی در آیه مورد بحث آن شاخه‌ای از «حسنة» و «سیئه» که مربوط به روشهای تبلیغی است منظور می‌باشد. سپس برای تکمیل این سخن می‌افزاید: «بدی را با نیکی دفع کن» (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ).

به وسیله حق باطل را دفع کن، و با حلم و مدارا، جهل و خشونت را، و با عفو و گذشت به مقابله با خشونتها برخیز، هرگز بدی را با بدی، و زشتی را با زشتی پاسخ مگویی، که این روش انتقامجویان است و موجب لجاجت و سرسختی منحرفان می‌گردد.

در پایان آیه به فلسفه عمیق این برنامه در یک جمله کوتاه اشاره کرده، می‌فرماید: «ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است گویی دوست گرم و صمیمی است!» (فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ).

(آیه ۳۵) - از آنجا که چنین برخوردی با مخالفان کار ساده و آسانی نیست، و رسیدن به چنین مقامی نیاز به خودسازی عمیق اخلاقی دارد، در این آیه مبانی

اخلاقی این‌گونه برخورد با دشمنان را در عبارتی کوتاه و پرمعنی بیان کرده، می‌فرماید: «اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی‌رسند» (وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا).

«و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نائل نمی‌گردند» (وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ).

آری! انسان مدتها باید خودسازی کند تا بتواند بر خشم و غضب خویش چیره گردد در پرتو ایمان و تقوا آنقدر روح او وسیع و قوی شود که به آسانی از آزار دشمنان متأثر نگردد.

(آیه ۳۶) - و از آنجا که بر سر راه وصول به این هدف بزرگ موانعی وجود دارد و وسوسه‌های شیطانی در اشکال مختلف انسانها را مانع می‌شود، در این آیه شخص پیامبر ﷺ را به عنوان الگو مخاطب ساخته، می‌گوید: «و هرگاه وسوسه‌هایی از شیطان در این مسیر متوجه تو گردد، از خدا پناه بخواه که او شنونده و داناست» (وَأَمَّا يُنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

در این‌گونه مواقع معمولاً خطوراتی از ذهن می‌گذرد، و یا افراد به اصطلاح مصلحت‌اندیش توصیه‌هایی از این قبیل می‌کنند:

«مردم را جز با زور نمی‌توان اصلاح کرد» «خون را با خون باید شست» و مانند اینها، و با این وسوسه‌ها می‌خواهند مقابله به مثل را در همه جا توصیه کنند، و بدی را به بدی پاسخ گویند.

قرآن می‌گوید: مبدا گرفتار این وسوسه‌ها شوید، و جز در موارد خاص و استثنایی تکیه بر خشونت کنید.

البته آیه فوق مفهوم وسیعی دارد و می‌گوید: «در برابر همه وسوسه‌های شیطانی باید به خدا پناه برد.»

(آیه ۳۷) - فقط برای خدا سجده کنید! از این آیه به بعد فصل تازه‌ای در این سوره، در زمینه توحید و معاد، و بیان نبوت و عظمت قرآن است، و در حقیقت مصداقی است روشن از «دعوت الی الله» در برابر مشرکان که دعوت

به سوی بت می کردند.

نخست از مسأله توحید شروع کرده، از طریق آیات آفاقی مردم را به سوی خدا دعوت می نماید، می فرماید: «واذ نشانه‌های او، شب و روز و خورشید و ماه است» (وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ).

شب مایه آرامش، و روشنایی روز وسیله جنبش و حرکت است، و این دو توأماً چرخهای زندگی انسانها را به گردش منظم و متناوبی در می آورند.

خورشید منبع همه برکات مادی در منظومه ماست، نور و گرما و حرکت و جنبش و نزول بارانها، و رویدن گیاهان، همه از پرتو وجود اوست.

ماه نیز روشنی بخش شبهای تار، و چراغ پرفروغ و زیبای رهروان بیابانها و گمشدگان صحراهاست، و با جزر و مد خود نیز برکات فراوانی می آفریند.

ولی به خاطر همین برکات، گروهی در مقابل این دو کوكب پرفروغ آسمان سجده می کردند و آنها را پرستش می نمودند، آنها در عالم اسباب، متوقف مانده، بی آنکه مسبب الاسباب را ببینند.

لذا قرآن بعد از این بیان بلافاصله می گوید: «برای خورشید و ماه سجده نکنید، برای خدایی که آفریننده آنهاست سجده کنید اگر می خواهید او را عبادت نمایید» (لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ).<sup>\*</sup> شما چرا به سراغ سرچشمه این برکات نمی روید؟ چرا سر بر آستان او نمی سایید؟ چرا موجوداتی را می پرستید که خود اسیر قوانین آفرینش اند.

(آیه ۳۸) - سپس می افزاید: اگر این دلیل منطقی در فکر آنها اثر نگذاشت و بازهم به سراغ بتها و معبودهای مجازی رفتند و معبود حقیقی را به دست فراموشی سپردند، هرگز نگران نباش «و اگر (از عبادت پروردگار) تکبر کنند، کسانی که نزد پروردگار تو هستند شب و روز برای او تسبیح می گویند و (هیچ گاه) خسته نمی شوند» (فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْغَمُونَ).

\*. این آیه سجده واجب دارد.

اگر گروهی نادان و جاهل و بی‌خبر در برابر ذات پاکش سجده نکنند مسأله‌ای نیست این عالم وسیع پر است از فرشتگان مقرب که دائماً در حال رکوع و سجود و حمد و تسبیحند، تازه نیازی به عبادت آنها نیز ندارد، آنها نیازمند عبادت اویند، چرا که هر افتخار و کمالی برای ممکنات است در سایه عبودیت اوست.

(آیه ۳۹) - بار دیگر به آیات توحید که زمینه‌ساز مسأله معاد است

باز می‌گردد.

می‌فرماید: «و از آیات او این است که زمین را خشک (و بی‌جان) می‌بینی، اما هنگامی که آب (باران) را بر آن می‌فرستیم به جنبش در می‌آید، و نمو می‌کند» (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ).

زمینی خشک و مرده و بی‌حرکت کجا، و این همه آثار حیات و جلوه‌های

گونگون آن کجا!

سپس از این مسأله روشن توحیدی یعنی مسأله «حیات» - که هنوز اسرارش برای بزرگترین دانشمندان کشف نشده - با یک انتقال سریع و جالب به مسأله معاد پرداخته، می‌گوید: «همان کس که آن (زمین مرده) را زنده کرد مردگان را نیز (در قیامت) زنده می‌کند!» (إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَى).

آری «او بر همه چیز تواناست» (إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

دلایل قدرتش در همه جا نمایان است و همه سال نشانه‌های آن را با چشم

خود می‌بینید، با این حال چگونه در مسأله معاد تردید می‌کنید؟

(آیه ۴۰) - تحریف‌گران آیات حق! بعد از بیان آیات الهی و نشانه‌های

پروردگار در آیات پیشین، اکنون سخن از تهدید کسانی است که نشانه‌های توحید را تحریف می‌کنند، و به اغفال و گمراه ساختن مردم می‌پردازند، می‌گوید: «کسانی که آیات ما را تحریف می‌کنند بر ما پوشیده نخواهند بود» (إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا).

ممکن است با مغالطه و سفسطه مردم را بفریبند، و ممکن است بر این عمل

زشت و ننگین خود پرده بپوشانند و خود را از انظار مردم مستور دارند، اما هرگز

نمی‌توانند کمترین عمل خود را از ما پنهان نمایند.

قرآن مجازات همه آنها را در ادامه این بحث با یک مقایسه روشن بیان کرده، می‌گوید: «آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر است یا کسی که در سایه ایمان در نهایت امن و امان در قیامت قدم به عرصه محشر می‌گذارد؟! (أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

آنها که با ایجاد شک و فساد عقائد و ایمان مردم را به آتش کشیدند، باید در آن روز طعمه آتش شوند و آنها که در سایه ایمان محیط امن و امانی برای جامعه بشری آفریدند باید در قیامت در نهایت امنیت به سر برند، مگر در آن روز همه اعمال ما تجسم نمی‌یابد؟

و از آنجا که وقتی از هدایت کسی مأیوس شوند او را به حال خود رها می‌کنند، می‌گویند: هر کاری می‌خواهی بکن، در ادامه این آیه آنها را مخاطب ساخته، می‌گوید: «هر چه می‌خواهید انجام دهید!» (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ). اما بدانید «که خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست» (إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ). بدیهی است این امر به معنی آزادی عمل آنها، و یا الزام به انجام هر کار نیست، بلکه تهدیدی است نسبت به آنها که هیچ حرف حقی در گوششان فرو نمی‌رود.

(آیه ۴۱) - این آیه سخن را از توحید و معاد به قرآن و نبوت می‌کشاند، و باز به صورت هشدار به کافران لجوج و بی‌منطق می‌فرماید: «آنها که به این ذکر [=قرآن] هنگامی که به سراغشان آمد کافر شدند» نیز بر ما مخفی نخواهند ماند (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ).

و بعد برای بیان عظمت قرآن می‌افزاید: «و این کتابی است قطعاً شکست‌ناپذیر...» (وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ).

کتابی است که هیچ‌کس نمی‌تواند همانند آن را بیاورد و بر آن غلبه کند، کتابی است بی‌نظیر، منطقی و محکم و گویا، استدلال‌آتش قوی و نیرومند، تعبیراتش منسجم و عمیق، تعلیماتش ریشه‌دار و پرمایه، و احکام و دستوراتش هماهنگ با



نیازهای واقعی انسانها در تمام ابعاد زندگی.

(آیه ۴۲) - سپس به توصیف مهم و گویایی درباره عظمت این کتاب آسمانی پرداخته، می‌گوید: «هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش رو، نه از پشت سر، به سراغ قرآن نمی‌آید!» (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ).

یعنی؛ نه تناقضی در مفاهیم آن است.

نه چیزی از کتب و علوم پیشین بر ضد آن می‌باشد، و نه اکتشافات علمی آینده با آن مخالفت خواهد داشت.

نه کسی می‌تواند حقایق آن را ابطال کند، و نه در آینده منسوخ می‌گردد.

نه در معارف و قوانین و اندرزها و خبرهایش خلافی وجود دارد و نه خلافی بعداً کشف می‌شود.

نه آیه و حتی کلمه‌ای از آن کم شده، و نه چیزی بر آن افزون می‌شود، و به تعبیر دیگر دست تحریف‌کنندگان از دامان بلندش کوتاه بوده و هست. چرا که «از سوی خداوند حکیم و حمید نازل شده است» (تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ).

خداوندی که افعالش روی حکمت و در نهایت کمال و درستی است و لذا شایسته هرگونه حمد و ستایش می‌باشد.

(آیه ۴۳) - از آنجا که کفار مکه شدیدترین مبارزه را با آیین اسلام و شخص پیامبر ﷺ آغاز کرده بودند و آیات گذشته از الحاد آنها در دلائل توحید و کفر و تکذیبشان نسبت به آیات الهی خبر می‌داد، در این آیه به عنوان تسلی خاطر پیامبر ﷺ و آموختن درس استقامت و پایداری به همه مسلمین که در فشار دشمنان قرار می‌گیرند، می‌فرماید: «آنچه به ناروا درباره تو می‌گویند همان است که درباره پیامبران قبل از تو نیز گفته شده» (مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ).

اگر مجنون و ساحرت می‌خوانند، به پیامبران بزرگ پیشین همین نسبتها را دادند، و اگر دروغگویت می‌نامند آنها نیز از این نسبت در امان نبودند، خلاصه نه دعوت تو به سوی آیین توحید و حق مطلب تازه‌ای است، و نه تهمت و تکذیب

آنها، محکم بایست و به این سخنان اعتنا مکن.

سپس در پایان آیه می‌افزاید: «پروردگار تو هم دارای مغفرت و آمرزش و هم دارای مجازات دردناک است» (إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ). رحمت و آمرزش برای آنها که پذیرا شوند، و عذاب الیم برای آنها که تکذیب کنند و تهمت زنند و به مخالفت برخیزند.

(آیه ۴۴) - قرآن هدایت است و درمان: در این آیه سخن از بهانه‌جویی این افراد لجوج به میان آورده و پاسخ یکی از بهانه‌های عجیب را مطرح می‌کند و آن این که آنها می‌گفتند: چرا قرآن به زبان عجم نازل نشده است تا ما برای آن اهمیت بیشتری قائل باشیم و غیر عرب نیز از آن بهره گیرند.

اینجاست که قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: «هرگاه آن را قرآنی عجمی قرار می‌دادیم حتماً می‌گفتند: چرا آیاتش روشن نیست؟ چرا پیچیده است؟ و ما از آن سر در نمی‌آوریم! (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجْمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ). سپس اضافه می‌کردند: راستی عجیب است «قرآنی عجمی از پیغمبری عربی؟ (ءَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ).

یا می‌گفتند: «کتابی است عجمی برای امتی عربی؟» خلاصه آنها بیماردلانی هستند که هر طرحی ریخته شود و هر برنامه‌ای پیاده گردد به آن ایرادی می‌کنند، و بهانه‌ای می‌تراشند.

سپس قرآن خطاب به پیامبر ﷺ می‌افزاید: «بگو: این (کتاب آسمانی) برای کسانی که ایمان آورده‌اند (مایه) هدایت و درمان است» (قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً).

«اما کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوشه‌هایشان سنگینی است» و آن را درک نمی‌کنند (وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ).

«وگویی نابینا هستند و آن را نمی‌بینند» (وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى).

«آنها (همچون کسانی هستند که گویی) از راه دور صدا زده می‌شوند!»

(أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ).

و معلوم است چنین کسانی نه می شنوند و نه می بینند!

(آیه ۴۵) - در این آیه برای تسلی خاطر پیامبر ﷺ و مؤمنان نخستین می فرماید: از انکار و لجاجت و بهانه جویی این قوم خیره سر نگران مباش، این سابقه طولانی دارد «ما به موسی کتاب آسمانی دادیم سپس در آن اختلاف شد» بعضی پذیرا گشتند و بعضی از در انکار در آمدند (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَخْتَلَفَ فِيهِ).  
و اگر مشاهده می کنی ما در مجازات این دشمنان لجوج تعجیل نمی کنیم به خاطر این است که مصالح تربیتی ایجاب می کند آنها آزاد باشند، و تا آنجا که ممکن است اتمام حجت شود، «و اگر فرمانی از ناحیه پروردگارت در این زمینه صادر نشده بود (که باید به آنان مهلت داد تا اتمام حجت شود) در میان آنها داوری می شد» و به کیفر می رسیدند! (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ).

این فرمان الهی براساس مصالح هدایت انسانها و اتمام حجت بوده، و این سنت در میان تمام اقوام گذشته جاری شده و درباره قوم تو نیز جاری است.  
«ولی آنها هنوز درباره آن شک می تهمت انگیز دارند!» (وَأِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ).

(آیه ۴۶) - در این آیه یک قانون کلی که قرآن بارها روی آن تأکید کرده در ارتباط با اعمال انسانها بیان می کند، و تکمیلی است بر بحث گذشته در زمینه بهره گیری مؤمنان از قرآن، و محروم ماندن افراد بی ایمان از این سرچشمه فیض الهی.

می فرماید: «هرکس عمل صالحی انجام دهد سودش برای خود اوست، و هرکسی بدی کند به خویشتن بدی کرده، و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی کند» (مَنْ عَمِلَ ضَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ).  
بنابراین اگر آنها به این کتاب و این آیین بزرگ ایمان نیاورند نه به خداوند زبانی می رسانند، و نه به تو، چرا که خوبیها و بدیها همه به صاحبانش باز می گردد.

تعبیر به «ظلام» (بسیار ظلم کننده) در اینجا و در بعضی دیگر از آیات قرآن

ممکن است اشاره به این باشد که مجازات بی دلیل از سوی خداوند بزرگ همیشه مصداق ظلم بسیار خواهد بود، چرا که از او هرگز چنین انتظاری نیست؛ بخصوص این که او بندگان فراوانی دارد اگر بر هرکس مختصر ستمی کند مصداق «ظَلَامٌ» خواهد بود.

### آغاز جزء ۲۵ قرآن مجید

(آیه ۴۷) - اسرار همه چیز نزد اوست: در آیه قبل سخن از بازگشت اعمال نیک و بد به صاحبان آنها بود که اشاره ضمنی به مسأله ثواب و جزای روز قیامت داشت.

در اینجا این سؤال برای مشرکان مطرح می شد که این قیامت که می گویی کی خواهد آمد؟!

قرآن نخست در پاسخ این سؤال می گوید: «علم به قیامت (و لحظه وقوع آن) تنها به خدا باز می گردد» (إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ). هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی نیز از آن آگاه نیست.

سپس می افزاید: نه تنها آگاهی بر زمان قیام قیامت مخصوص خداست، علم به اسرار این عالم و موجودات پنهان و آشکارش نیز از آن اوست «هیچ میوه ای از غلاف خود خارج نمی شود، و هیچ زنی باردار نمی گردد، و وضع حمل نمی کند مگر به علم او» (وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ).

نه در عالم گیاهان و نه در عالم حیوان و انسان نطفه ای منعقد نمی شود و بارور نمی گردد و تولد نمی یابد مگر به فرمان خداوند بزرگ و به مقتضای علم و حکمت او.

سپس می افزاید: این گروه که قیامت را انکار می کنند، یا به باد استهزاء می گیرند، «در آن روز که (قیامت برپا می شود) آنها را ندا می دهد: کجا هستید شریکانی که برای من می پنداشتید! می گویند: (پروردگارا!) ما عرضه داشتیم که هیچ

گواهی برگفته‌های خود نداریم» (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ آيُنْ شُرَكَائِي قَالُوا أَدْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ).

آنچه می‌گفتیم سخنان بی‌اساس و بی‌پایه بود، امروز بهتر از هر زمان می‌فهمیم که چه اندازه این ادعاها باطل و بی‌اساس بوده است.

(آیه ۴۸) - و در این حال می‌بینند «همه معبودانی را که قبلاً می‌خواندند محو و گم می‌شوند» (وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ).

اصلاً صحنه قیامت آن‌چنان برای آنها وحشتناک است که خاطره بتها نیز از نظرشان محو و نابود می‌شود.

آری «در آن روز می‌دانند که هیچ گریزگاهی ندارند» (وَوَظَّنُوا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ).

(آیه ۴۹) - این انسانهای کم‌ظرفیت! به تناسب بحثی که در آیات گذشته درباره مشرکان و سرنوشت آنها بیان شده بود، در اینجا ترسیمی از حال این انسانهای ضعیف و بی‌ایمان شده.

نخست می‌فرماید: «انسان هرگز از تقاضای نیکی (و نعمت) خسته نمی‌شود» (لَا يَسْتَمُّ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ).

هرگز تنور حرص او از گرمی نمی‌افتد، هر چه بیشتر پیدا می‌کند باز بیشتر می‌خواهد، و هر چه به او بدهند باز سیر نمی‌شود.

«اما (اگر دنیا به او پشت کند، نعمتهای او زائل گردد، و شر و بدی به او رسد بسیار مأیوس و نومید می‌شود» (وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُؤْسُ قَنُوطٌ).

منظور از «انسان» در اینجا «انسان تربیت نیافته» ای است که قلبش به نور معرفت الهی و ایمان پروردگار، و احساس مسؤلیت در روز جزا روشن نشده.

(آیه ۵۰) - در این آیه به یکی دیگر از حالات نامطلوب انسانهای دور مانده از علم و ایمان یعنی حالت غرور و از خود راضی بودن اشاره کرده، می‌فرماید: «و هرگاه او را (انسان) رحمتی از سوی خود، بعد از ناراحتی که به او رسیده بچشانیم، می‌گوید: این به خاطر شایستگی و استحقاق من بوده است» (وَلَيْنِ أَدْقْنَاهُ

رَحْمَةً مِّنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتَهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي).

این بینوای مغرور فراموش می‌کند که اگر لطف خدا نبود به جای این نعمت باید گرفتار بلا شود.

در دنباله آیه می‌افزاید: این غرور سرانجام او را به انکار آخرت می‌کشاند و می‌گوید: «من باور ندارم قیامتی در کار باشد» (وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً).

و به فرض که قیامتی در کار باشد «هرگاه من به سوی پروردگارم بازگردم پادشاهای نیک و مواهب بسیار از برای من نزد او آماده است» (وَلَكِنَّ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ). خدایی که در دنیا مرا این چنین گرامی داشته حتماً در آخرت بهتر از این پذیرایی خواهد کرد!

ولی خداوند این افراد مغرور و خیره‌سر را در پایان این آیه چنین تهدید می‌کند که: «ما به زودی کافران را از اعمالی که انجام داده‌اند آگاه خواهیم کرد، و از عذاب شدید به آنها می‌چشانیم» (فَلَنَنْبِتَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ).

(آیه ۵۱) - در این آیه سومین حالتی را که برای این‌گونه انسانها به هنگام اقبال و ادبار دنیای مادی رخ می‌دهد بازگو می‌کند که حالت فراموشکاری به نعمت، و جزع و فزع به هنگام مصیبت است.

می‌فرماید: «و هرگاه به انسان (غافل و بی‌خبر) نعمت دهیم روی می‌گرداند، و با حال تکبر از حق دور می‌شود» (وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَىٰ الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ). «ولی هرگاه مختصر ناراحتی به او رسد تقاضای فراوان و مستمر (برای برطرف شدن آن) دارد» (وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ).

آری! چنین است انسان فاقد ایمان و تقوا که دائماً به این حالات گرفتار است، به هنگام روی آوردن نعمتها «حریص» و «مغرور» و «فراموشکار» و به هنگام پشت کردن نعمتها «مایوس» و نومید و «پرجزع».

ولی در مقابل، مردان حق و پیروان راستین مکتب انبیا آن‌چنان پرضرفیت و پرمایه‌اند که نه روی آوردن نعمتها آنها را دگرگون می‌سازد، و نه ادبار دنیا ضعیف

و ناتوان و مأیوس.

(آیه ۵۲) - در این آیه آخرین سخن را با این افراد لجوج در میان می‌گذارد، اصل عقلی معروف دفع ضرر محتمل را با بیانی روشن برای آنها تشریح می‌کند، خطاب به پیامبر کرده، می‌فرماید: «بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خداوند باشد و شما به آن کافر شوید، چه کسی گمراهتر خواهد بود از آن کس که در مخالفت دور و گمراهی شدید قرار دارد»؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنَّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ).

این همان سخنی است که ائمه دین علیهم‌السلام در برابر افراد لجوج در آخرین مرحله مطرح می‌کردند چنانکه در حدیثی می‌خوانیم: امام صادق علیه‌السلام به «ابن ابی العوجاء» مادی و ملحد عصر خود فرمود: «اگر مطلب این باشد که تو می‌گویی (و خدا و قیامتی در کار نباشد) که مسلماً چنین نیست، هم ما اهل نجاتیم و هم تو، ولی اگر مطلب این باشد که ما می‌گوییم، و حق نیز همین است، ما اهل نجات خواهیم بود و تو هلاک می‌شوی».

(آیه ۵۳) - نشانه‌های حق در جهان بزرگ و کوچک: در این آیه و آیه بعد که سوره فصلت با آن پایان می‌گیرد، به دو مطلب مهم که در حقیقت یک نوع جمع‌بندی از بحثهای این سوره است اشاره شده آیه اول درباره توحید (یا قرآن) سخن می‌گوید و آیه دوم درباره معاد.

می‌فرماید: «ما به زودی آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و اطراف جهان، و همچنین در درون جان خود آنها، به آنان، نشان می‌دهیم، تا برای آنها روشن شود که خداوند حق است» (سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ).

«آیات آفاقی» همچون آفرینش خورشید و ماه و ستارگان با نظام دقیقی که بر آنها حاکم است، و آفرینش انواع جانداران و گیاهان و کوهها و دریاها با عجائب و شگفتیهای بی‌شمارش، و موجودات گوناگون اسرارآمیزش، که هر زمان اسرار تازه‌ای از خلقت آنها کشف می‌شود. هریک آیه و نشانه‌ای است بر حقانیت

ذات پاک او!

و «آیات انفسی» همچون آفرینش دستگاههای مختلف جسم انسان و نظامی که بر ساختمان حیرت‌انگیز مغز و حرکات منظم قلب و عروق و بافتها و استخوانها، و انعقاد نطفه و پرورش جنین در رحم مادران، و از آن بالاتر اسرار و شگفتیهای روح انسان می‌باشد. که هرگوشه‌ای از آن کتابی است از معرفت پروردگار و خالق جهان! و در پایان این آیه این بیان لطیف و جالب را با جمله زیبا و پرمعنای دیگری تکمیل کرده، می‌افزاید: «آیا کافی نیست که پروردگارت بر هر چیز شاهد و گواه است» (أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ).

چه شهادتی از این برتر و بالاتر که با خط تکوین قدرت خویش را بر پیشانی همه موجودات نوشته است، بر صفحه برگهای درختان، در لابلای گلبرگها، در میان طبقات اسرارآمیز مغز، و بر روی پرده‌های ظریف چشم، بر صفحه آسمان و بر قلب زمین، و خلاصه بر همه چیز نشانه‌های توحید خود را نوشته و گواهی تکوینی داده است.

(آیه ۵۴) - آخرین آیه این سوره، سرچشمه اصلی بدبختیهای این گروه مشرک و فاسد و ظالم را بیان کرده، می‌گوید: «آگاه باشید که آنها از لقای پروردگارشان (ورستاخیز) در شک و تردیدند» (أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَةٍ مِنَ لِقَاءِ رَبِّهِمْ). و چون ایمان به حساب و جزا ندارند دست به هر جنایتی می‌زنند «و آگاه باشید که خداوند به همه چیز احاطه دارد» (أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ).

همه اعمال و گفتار و نیات آنها در پیشگاه علمش روشن است، و تمام آن برای دادگاه بزرگ قیامت ثبت و ضبط خواهد شد.

در حقیقت جمله اخیر پاسخی است به بعضی از شبهات کفار در مورد معاد، از جمله این که: چگونه ممکن است این خاکهای پراکنده و به هم آمیخته شده از هم جدا گردد؟ و از این گذشته چه کسی آگاه از نیات و اعمال و گفتار همه انسانها در طول تاریخ بشر است.

قرآن در پاسخ همه این سؤالات می‌گوید: خدایی که به همه چیز احاطه دارد



تمام این مسائل برای او روشن است، و دلیل بر احاطه علمی او بر همه چیز تدبیر او نسبت به همه اشیاء است، چگونه ممکن است مدبر عالم از وضع جهان بی خبر باشد؟!

منظور از «احاطه پروردگار» به همه چیز وابستگی همه موجودات در ذاتشان به وجود مقدس اوست.

به تعبیر دیگر در عالم هستی یک وجود اصیل و قائم به ذات بیش نیست، و بقیه موجودات امکانیه همه متکی و وابسته به او هستند که اگر یکدم این ارتباط از میان برداشته شود همه فانی و معدوم می شوند.

«پایان سوره فصلت»

## سوره شوری [۴۲]

این سوره ۵۳ آیه دارد و همه آن - جز چند آیه که محل گفتگوست -

در «مکه» نازل شده است

**محتوای سوره:** این سوره بحثهای مختلفی دارد که بطور خلاصه چنین است:  
بخش اول: که مهمترین بخش این سوره را تشکیل می دهد بحث پیرامون وحی و ارتباط خداوند با پیامبران از این طریق مرموز است.  
بخش دوم: اشاراتی است پرمعنی به دلایل توحید، و آیات خداوند در آفاق و انفس که بحث وحی را تکمیل می کند.  
بخش سوم: اشاراتی به مسأله معاد و سرنوشت کفار در قیامت دارد.  
بخش چهارم: یک سلسله مباحث اخلاقی است.  
نامگذاری این سوره به این نام به خاطر آیه ۳۸ است که مسلمانان را دعوت به مشورت در امور می کند،

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «کسی که سوره شوری را بخواند روز قیامت با صورتی سفید و درخشانده همچون آفتاب محشور می شود، تا به پیشگاه خدا می آید، می فرماید: بنده من! قرائت سوره حم، عشق را تداوم دادی، در حالی که پاداش آن را نمی دانستی، اما اگر می دانستی چه پاداشی دارد هیچگاه از قرائت آن خسته نمی شدی، ولی من امروز پاداش تو را به تو خواهم داد، سپس دستور می دهد او را وارد بهشت کنند و غرق در نعمتهای

ویژه بهشتی».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱ و ۲) - باز در دو آیه اول این سوره با «حروف مقطعه» روبرو می‌شویم، حروف مقطعه‌ای که در یکی از مفصلترین اشکال منعکس شده، یعنی پنج حرف «ح، م، عین، سین، قاف» (حَمْ - عَسَقْ).  
«حَم» در آغاز هفت سوره قرآن مجید است منتها در خصوص سوره شوری «عَسَق» نیز بر آن افزوده شده است.

(آیه ۳) - بعد از حروف مقطعه، طبق معمول سخن از وحی و قرآن شروع می‌شود، می‌فرماید: «این‌گونه خداوند عزیز و حکیم به تو و پیامبرانی که قبل از تو بودند وحی می‌کند» (كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).  
سرچشمه وحی همه جا یکی است، و آن علم و قدرت پروردگار است، و محتوای وحی نیز در اصول و کلیات نسبت به تمام پیامبران یکی است.  
عزت و قدرت شکست‌ناپذیر او ایجاب می‌کند که توانایی بر وحی و محتوای عظیم آن را داشته باشد، و حکمت او ایجاب می‌کند که وحی الهی از هر نظر حکیمانه و هماهنگ با نیازهای تکامل انسانها باشد.

(آیه ۴) - سپس می‌افزاید: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست، و او بلند مرتبه و بزرگ است» (لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ).

مالکیت او نسبت به آنچه در آسمان و زمین است ایجاب می‌کند که از مخلوقات خود و سرنوشت آنها بیگانه نباشند و نیازهای آنها را از طریق وحی بر آنها نازل کند.

(آیه ۵) - در این آیه می‌افزاید: «نزدیک است آسمانها (به خاطر نسبتهای ناروای مشرکان) از بالا متلاشی شوند» (تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ).

سپس در دنباله آیه می‌افزاید: «و فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگارشان را به جا می‌آورند و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می‌کنند»  
 (وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ).

رابطه این جمله با جمله قبل چنین است که فرشتگان حامل این وحی بزرگ آسمانی پیوسته حمد و تسبیح خدا به جا می‌آورند. و او را به هر کمالی می‌ستایند، و از هر نقصی منزه می‌شمرند، و چون در محتوای این وحی بزرگ یک سلسله تکالیف و وظائف الهی است، و احیاناً ممکن است برای مؤمنان لغزشهایی پیش آید، می‌گوید آنها به یاری مؤمنان می‌شتابند. و برای لغزشهای آنها از خدا طلب آمرزش می‌کنند.

در پایان این آیه به دو وصف دیگر از اوصاف پروردگار که آن هم در زمینه غفران و رحمت است و تناسب نزدیکی با مسأله وحی و محتوای آن در مورد وظائف مؤمنان دارد اشاره کرده، می‌فرماید: «آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است» (أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).

و به این ترتیب مجموعه کاملی از اسمای حسناى خداوند را در رابطه با مسأله وحی بیان می‌کند، و در ضمن اشاره لطیفی است بر اجابت دعای فرشتگان در مورد استغفار برای مؤمنان.

(آیه ۶) - به تناسب اشاره‌ای که در آیات گذشته به مسأله شرک شده، در این آیه به نتیجه کار مشرکان و انتهای مسیرشان پرداخته، می‌گوید: «کسانی که غیر خدا را ولی خود برگزیدند خداوند حساب همه اعمال آنها را نگه می‌دارد، و از نیاتشان آگاه است» (وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ). تا به موقع حساب آنها را برسد و کیفر لازم را به آنها بدهد.

سپس روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: «تو مأمور نیستی که آنها را مجبور به قبول حق کنی» (وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ).

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت، و رسانیدن پیام خدا به همه بندگان است.

(آیه ۷) - قیامی از «ام‌القری»! بار دیگر به مسأله وحی باز می‌گردد، و اگر در

آیات قبل از اصل وحی سخن در میان بود در اینجا سخن از هدف نهایی وحی است، می‌فرماید: «واین‌گونه قرآنی عربی [=فصیح و گویا] را بر تو وحی کردیم تا ام‌القری [=مکه] و مردم پیرامون آن را انداز کنی» (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا).

«و آنها را از روزی که همه خلائق در آن روز جمع می‌شوند و شک و تردیدی در آن نیست بترسانی» (وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ).

از آن روز که مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند «گروهی در بهشتند، و گروهی در آتش سوزان دوزخ» (فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ). روزی که به خاطر اجتماع عموم انسانها رسوائیش بسیار دردناک و شدید است.

(آیه ۸) - از آنجا که آیه قبل بیانگر تقسیم مردم به دو گروه بود، در این آیه می‌افزاید: «و اگر خدا می‌خواست همه آنها را امت واحدی قرار می‌داد» (وَأَوْشَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً).

و به حکم اجبار هدایت می‌کرد اما ایمان اجباری چه ارزشی دارد؟ و چگونه می‌تواند معیار کمال انسانی گردد؟ تکامل واقعی آن است که انسان با اراده خویش، و در نهایت اختیار و آزادی طی کند.

این بزرگترین امتیازی است که خداوند به او داده، و راه تکامل را به صورت نامحدود به روی او گشوده است، این سنت غیرقابل تغییر الهی است.

سپس به مسأله مهم دیگری در این رابطه می‌پردازد و توصیف گروهی را که اهل بهشت و سعادتند در برابر گروهی که به دوزخ فرستاده می‌شوند با این عبارت بیان می‌کند: «ولی خداوند هر که را بخواهد در رحمت خود وارد می‌کند، و برای ظالمان ولی و یآوری نیست» (وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ).

(آیه ۹) - ولی مطلق خداست: از آنجا که در آیه قبل این واقعیت بیان شده که هیچ ولی و یآوری جز خداوند نیست، در اینجا برای تأیید این واقعیت و نفی ولایت غیر خدا دلائل زنده‌ای مطرح می‌کند.

نخست در لباس تعجب و انکار می فرماید: «آیا آنها غیر خدا را ولیّ خود قرار دادند؟» (أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ).

با این که «ولیّ تنها خداست» (فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ).

پس اگر می خواهند برای خود ولی و سرپرستی برگزینند باید خدا را برگزینند.

سپس به دلیل دیگری پرداخته، می گوید: «اوست که مردگان را حیات می بخشد» (وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى).

و چون معاد و رستاخیز به دست اوست، و بزرگترین نگرانی انسان چگونگی زندگی او بعد از مرگ است، بنابراین باید دست به دامن والای او زد و نه غیر او.

سپس به ذکر دلیل سوم پرداخته، می گوید: «اوست که بر هر چیزی تواناست» (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

اشاره به این که شرط اصلی «ولیّ» دارا بودن قدرت است و قادر حقیقی اوست.

(آیه ۱۰) - و در این آیه چهارمین دلیل ولایت او را به این صورت شرح می دهد: «و در هر چیز اختلاف کنید داوری و حکمش با خداست، و تنها اوست که می تواند به اختلافات شما پایان دهد (وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ). آری! یکی از شؤون ولایت آن است که بتواند به اختلافات کسانی که تحت ولایت او هستند با داوری صحیحش پایان دهد.

بعد از ذکر این دلائل مختلف بر انحصار مقام ولایت در ذات پاک خداوند از قول پیامبرش ﷺ می گوید: «این است خداوند پروردگار من» با این اوصاف کمالیه (ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي).

و به همین دلیل من او را ولی و یاور خود برگزیده‌ام «بر او توکل کردم و به سوی او (در مشکلات و گرفتاریها و لغزشها) باز می گردم» (عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ).

(آیه ۱۱) - این آیه می تواند دلیل پنجمی بر ولایت مطلقه پروردگار باشد، یا

دلیلی بر مقام ربوبیت و شایستگی او برای توکل و انابه، می فرماید: «او آفریننده آسمانها و زمین است» (فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

البته منظور از آسمانها و زمین در اینجا تمام آسمانها و زمین و موجوداتی است که در آنها و میان آنها وجود دارد.

سپس به توصیف دیگری از افعال او پرداخته، می گوید: «و از جنس شما همسرانی برای شما قرار داد و جفتهایی از چهارپایان آفرید؛ و شما را به این وسیله [=بوسیله همسران] زیاد می کند» (جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّوكُمْ فِيهٍ).

وجود همسران از یک سو مایه آرامش روح و جان انسان هستند، و از سوی دیگر مایه بقاء نسل و تکثیر مثل و تداوم وجود او.

در توصیف سومی که در این آیه ذکر شده، می فرماید: «هیچ چیز همانند او نیست» (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ).

این جمله در حقیقت پایه اصلی شناخت تمام صفات خداست که بدون توجه به آن به هیچ یک از اوصاف پروردگار نمی توان پی برد، زیرا خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه پویندگان طریق «معرفه الله» قرار دارد همان پرتگاه «تشبیه» است که خدا را در وصفی از اوصاف شبیه مخلوقاتش بدانند این امر سبب می شود که به درّه شرک سقوط کنند.

به تعبیر دیگر او وجودی است بی پایان و نامحدود از هر نظر و هر چه غیراوست، محدود و متناهی است از هر نظر، از نظر عمر، قدرت، علم، حیات، اراده، فعل، و خلاصه همه چیز، و این همان خط «تنزیه» و پاک شمردن خداوند از نقائص ممکنات است.

و در پایان آیه و بیان اوصاف دیگر ذات مقدسش می گوید: «و او شنوا و بیناست» (وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ).

آری! او هم خالق است، و هم مدبر، هم شنواست و هم بینا، و در عین حال شبیه و نظیر و مانند ندارد.

(آیه ۱۲) - در این آیه سخن از سه قسمت دیگر از صفات فعل و ذات پروردگار است که هر کدام مسأله ولایت و ربوبیت او را در بعد خاصی نشان می‌دهد. نخست می‌فرماید: «کلیدهای آسمانها و زمین از آن اوست» (لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

بنابراین هرکس هرچه دارد از اوست، و هرچه می‌خواهد باید از او بخواهد، نه تنها «کلیدها» بلکه «خزائن» آسمانها و زمین نیز از آن اوست.

در توصیف بعد که در حقیقت نتیجه‌ای است برای توصیف قبل، می‌افزاید: «روزی را برای هرکس بخواهد گسترش می‌دهد و (برای هرکس بخواهد) تنگ و محدود می‌سازد» (يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ).

از آنجا که خزائن عالم در دست اوست تمام رزق و روزیها نیز در قبضه قدرت او قرار دارد، و بر طبق مشیتش که از حکمت او سرچشمه می‌گیرد و مصالح بندگان در آن ملحوظ است آن را تقسیم می‌کند.

و از آنجا که بهره‌مند ساختن همه موجودات زنده از روزیها نیاز به علم و آگاهی از مقدار احتیاجات و محل و سایر خصوصیات آنها دارد، در آخرین توصیف اضافه می‌کند: «او به همه چیز داناست» (إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

و به این ترتیب در چهار آیه فوق یازده وصف دیگر از اوصاف کمالیه پروردگار (اعم از اوصاف ذات و اوصاف فعل) بیان شده است.

### (آیه ۱۳) - آیین تو عصاره آیین همه انبیاست!

از آنجا که بسیاری از بحثهای این سوره در برابر مشرکان است، در اینجا این حقیقت را روشن می‌سازد که دعوت اسلام به توحید دعوت تازه‌ای نیست.

می‌فرماید: «خداوند آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح (نخستین پیامبر اولوالعزم) توصیه کرده بود» (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا).

«همچنین آنچه را بر تو وحی فرستادیم، و ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردیم» (وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى).

و به این ترتیب آنچه در شرایع همه انبیا بوده در شریعت توست و آنچه



خوبان همه دارند تو تنها داری!»!

لذا در دنباله آیه به عنوان یک دستور کلی به همه این پیامبران بزرگ می‌افزاید: به همه آنها توصیه کردیم که: «دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید» (أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ).

و به دنبال آن می‌افزاید: هرچند «بر مشرکان گران است آنچه شما آنان را به سوی دعوت می‌کنید!» (كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ).

آنها بر اثر جهل و تعصب سالیان دراز آن‌چنان به شرک و بت‌پرستی خوگرفته‌اند و در اعماق وجودشان حلول کرده که دعوت به توحید مایه وحشت آنهاست.

ولی با این حال همان‌گونه که گزینش پیامبران به دست خداست، هدایت مردم نیز به دست اوست «خداوند هرکس را بخواهد برمی‌گزیند، و کسی را که به سوی او بازگردد هدایت می‌کند» (اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ).

در این آیه تنها به پنج تن از پیامبران خدا اشاره شده (نوح و ابراهیم و موسی، عیسی و محمد ﷺ) چرا که پیامبران اولوالعزم یعنی صاحبان دین و آیین جدید تنها این پنج تن هستند، و در حقیقت آیه اشاره‌ای است به انحصار پیامبران صاحب شریعت در این پنج نفر.

(آیه ۱۴) - و از آنجا که یکی از دو رکن دعوت انبیای اولوالعزم عدم تفرقه در دین است و مطمئناً همه آنها روی این مسأله تبلیغ کردند، این سؤال پیش می‌آید پس سرچشمه این همه اختلافات مذهبی از کجاست؟

این آیه به پاسخ این سؤال پرداخته، سرچشمه اصلی اختلافات دینی را چنین بیان می‌کند: «آنها راه تفرقه را پیش نگرفتند مگر بعد از آنکه (اتمام حجت بر آنها شد، و) علم و آگاهی کافی به آنها رسید، و این تفرقه‌جویی به خاطر حب دنیا و ریاست و ظلم و حسد و عداوت بود» (وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ).

به این ترتیب سرچشمه اختلافهای مذهبی جهل و بی خبری نبود، بلکه بغی و ظلم و انحراف از حق و اعمال نظرهای شخصی بود.

«دانشمندان دنیاطلب» و «عوامهای متعصب و کینه توز» دست به دست هم دادند و این اختلافات را بنیان نهادند.

این آیه پاسخ روشنی است به آنها که می گویند مذهب در میان بشر ایجاد اختلاف کرده، و خونریزیهای فراوانی در طول تاریخ به بار آورده است.

سپس قرآن می افزاید: «اگر فرمانی از سوی پروردگار تو صادر نشده بود که آنها تا سرآمد معینی زنده و آزاد باشند خداوند در میان آنها داوری می کرد» طرفداران باطل را نابود می ساخت و پیروان حق را پیروز (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ).

آری! دنیا سرای آزمون و پرورش و تکامل است، و این بدون آزادی عمل امکان پذیر نیست، این فرمان تکوینی خداوند است که از آغاز خلقت انسان بوده و دگرگونی در آن راه ندارد، این طبیعت زندگی دنیاست، ولی از امتیازات سرای آخرت حل تمام این اختلافات و رسیدن انسانیت به یکپارچگی کامل است.

و در آخرین جمله به توضیح حال کسانی می پردازد که بعد از این گروه بر سر کار آمدند، گروهی که عهد پیامبران را درک نکردند، می فرماید: «کسانی که بعد از آنها وارشان کتب آسمانی شدند از آن در شک و تردیدند، شکی توأم با بدبینی و سوءظن!» (وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ).

(آیه ۱۵) - آن گونه که مأمور شده ای استقامت کن! از آنجا که در آیات قبل

مسأله تفرقه امتها بر اثر بغی و ظلم و انحراف مطرح شده، در این آیه به پیامبر ﷺ دستور می دهد که برای حل اختلافات و احیای آیین انبیا بکوشد، و در این راه نهایت استقامت را به خرج دهد.

می فرماید: «پس به همین خاطر تو نیز (انسانها را به سوی این آیین واحد الهی) دعوت کن» (فَلِدْكَ فَادْعُ).

سپس دستور به استقامت در این راه داده، می گوید: «و آن چنان که مأمور

شده‌ای استقامت نما» (وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ).

واز آنجا که هوی و هوسهای مردم در این مسیر از موانع بزرگ راه است، در سومین دستور می‌افزاید: «واز هوی و هوسهای آنها پیروی مکن» (وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ).

چرا که هر گروهی تو را به تمایلات و منافع شخصی خود دعوت می‌کنند، همان دعوتی که سرانجامش تفرقه و پراکندگی و نفاق است.

و چون هر دعوتی نقطه شروعی دارد، نقطه شروع آن را خود پیامبر ﷺ قرار می‌دهد، و در چهارمین دستور می‌فرماید: «بگو: من ایمان آورده‌ام به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده است» (وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ).

من در میان کتب آسمانی فرق نمی‌نهم، همه را به رسمیت می‌شناسم، و از آنجا که برای ایجاد وحدت رعایت «اصل عدالت» ضرورت دارد، در پنجمین دستور آن را مطرح کرده، می‌فرماید؛ بگو: «من مأمورم که در میان همه شما عدالت کنم» (وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ).

چه در قضاوت و داوریها، چه در حقوق اجتماعی و مسائل دیگر.

به دنبال این پنج دستور، به جهات مشترک همه اقوام که آن هم در پنج قسمت خلاصه شده، اشاره کرده، می‌فرماید: «خدا پروردگار ما و شماست» (اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ).

«نتیجه اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آن شما» (لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ).

«خصوصیت شخصی در میان ما نیست» (لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ).

از این گذشته سرانجام، همه ما در یک جا جمع می‌شویم و «خداوند ما و شما را در یکجا (قیامت) جمع می‌کند» (اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا).

وقاضی همه ما در آن روز یکی است آری «بازگشت (همه) به سوی اوست» (وَأِلَيْهِ الْمَصِيرُ).

به این ترتیب هم خدای ما یکی است، و هم سرانجام ما یک جاست و هم

قاضی دادگاه و مرجع امورمان و از این گذشته همه در برابر اعمالمان مسؤولیم، و هیچ یک امتیازی بر دیگری جز به ایمان و عمل پاک نداریم.

(آیه ۱۶) - از آنجا که در آیات گذشته این سخن به میان آمد که پیامبر ﷺ مأمور بود ضمن احترام به محتوای کتب آسمانی عدالت را در میان همه مردم اجرا کند و هرگونه خصومت و محاجه با آنها را ترک کند، در اینجا برای تکمیل این سخن و این که حقانیت پیامبر اسلام نیاز به دلیل ندارد، می فرماید: «آنها که درباره خداوند یکتا به محاجه برمی خیزند بعد از آن که دعوت او از سوی مردم پذیرفته شد دلیل آنها نزد پروردگارش باطل و بی اساس است» (وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

«و خشم و غضب پروردگار بر آنهاست» (وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ). چون از روی علم و عمد به مخالفت خود ادامه می دهند.

«و عذاب شدید الهی نیز (در قیامت) از آن آنهاست» (وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ). چرا که لجاجت و عناد ثمره ای جز این ندارد.

منظور از جمله «مَنْ بَعْدَ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ» (بعد از آن که دعوت او اجابت شد) پذیرش توده های مردم پاک دل و بی غرض می باشد که با الهام از فطرت الهی و مشاهده محتوای وحی و معجزات گوناگون پیامبر اسلام ﷺ سر تسلیم در برابر او فرود آوردند.

(آیه ۱۷) - شتاب نکنید، قیامت می آید! در این آیه به یکی از دلایل توحید و قدرت پروردگار - که در عین حال متضمن اثبات نبوت است - در مقابل احتجاج کنندگان بی منطق پرداخته، می گوید: «خداوند همان کسی است که کتاب آسمانی را به حق نازل کرد و همچنین میزان را» (اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ).

«حق» کلمه جامعی است که معارف و عقائد حقه، و همچنین اخبار صحیح و برنامه های هماهنگ با نیازهای فطری و اجتماعی را و آنچه از این قبیل است شامل می شود.

همچنین «میزان» در معنی کنائی به هرگونه معیار سنجش، و قانون صحیح الهی، و حتی شخص پیامبر اسلام ﷺ و امامان راستین علیهم السلام که وجودشان معیار تشخیص حق از باطل است اطلاق می‌گردد و میزان روز قیامت نیز نمونه‌ای است از این معنی.

به این ترتیب خداوند کتابی بر پیامبر اسلام ﷺ نازل کرده است که هم حق است، و هم میزان ارزیابی ارزشها.

و از آنجا که نتیجه همه این مسائل، مخصوصاً بروز و ظهور کامل حق و عدالت و میزان در قیامت است در پایان آیه می‌گوید: «تو چه می‌دانی شاید ساعت (قیامت رستاخیز) نزدیک باشد؟! (وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ).

همان قیامتی که وقتی برپا شود همگان در دادگاه عدلش حضور می‌یابند، و در برابر میزان سنجشی که حتی به اندازه سنگینی یک دانه خردل و کوچکتر از آن را دقیقاً می‌سنجند قرار می‌گیرد.

(آیه ۱۸) - سپس به موضع‌گیری کفار و مؤمنان در برابر آن پرداخته، می‌گوید: «آنها که به قیامت ایمان ندارند درباره آن شتاب می‌کنند» و می‌گویند: این قیامت کی خواهد آمد؟! (يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا).

آنها هرگز به خاطر عشق به قیامت و رسیدن به لقای محبوب، این سخن را نمی‌گویند، بلکه از روی استهزاء و مسخره و انکار چنین تقاضایی دارند.

«ولی آنها که ایمان آورده‌اند پیوسته با خوف و هراس مراقب آن هستند، و می‌دانند آن حق است و خواهد آمد» (وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ).

و از اینجا روشن می‌شود که ایمان به قیامت و دادگاه بزرگ عدل الهی مخصوصاً با توجه به این معنی که هر لحظه احتمال وقوع آن می‌رود چه تأثیر تربیتی عمیقی در مؤمنان دارد.

و در پایان آیه به عنوان یک اعلام عمومی، می‌فرماید: «آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می‌کنند (و با لجاج و عناد در مورد آن به محاجه می‌پردازند) در

گمراهی عمیقی هستند» (أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ).

چراکه نظام این جهان خود دلیلی است بر این که مقدمه‌ای است برای جهان دیگر، که بدون آن، آفرینش این جهان، لغو و بی‌معنی است، نه با حکمت خداوند سازگار است و نه با عدالت او.

(آیه ۱۹) - از آنجا که در آیات قبل بحثی از عذاب شدید خداوند به میان آمد، و نیز تقاضایی از ناحیه منکران معاد مطرح شده بود که چرا قیامت زودتر برپا نمی‌شود؟ این آیه برای آمیختن آن «فهر» با «لطف» و برای پاسخگویی به شتاب کردن بی‌معنی منکران معاد می‌فرماید: «خداوند نسبت به بندگانش لطف (و آگاهی) دارد» (اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ).

اگر در مجازات جاهلان مغرور تعجیل نمی‌کند آن هم از لطف اوست. سپس یکی از مظاهر بزرگ لطف عمیمش را - که روزی گسترده اوست - مطرح کرده، می‌گوید: «هرکس را بخواهد روزی می‌دهد» (يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ). منظور این نیست که گروهی از روزی او محرومند، بلکه منظور توسعه روزی است درباره هرکس بخواهد.

در آیه ۲۷ از همین سوره نیز می‌خوانیم: گسترده‌گی و محدودیت روزی او روی حساب معینی است، چرا که «اگر خداوند روزی را برای همه گسترده سازد در زمین طغیان خواهند کرد».

روشن است که «روزی» در اینجا هم ارزاق معنوی را شامل می‌شود و هم مادی را، هم جسمانی و هم روحانی.

و در پایان آیه می‌افزاید: «او قوی و شکست‌ناپذیر است» (وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ). اگر وعده روزی و لطف به بندگان می‌دهد قادر بر انجام این امر می‌باشد و به همین دلیل هرگز در وعده‌های او تخلف نیست.

(آیه ۲۰) - مزرعه دنیا و آخرت! در این آیه با یک تشبیه زیبا، مردم جهان را در برابر روزیهای پروردگار و چگونگی استفاده از آن، به کشاورزانی تشبیه می‌کند که گروهی برای آخرت کشت می‌کنند، و گروهی برای دنیا، و نتیجه هر یک از این دو

زراعت را مشخص می‌کند.

می‌فرماید: «کسی که زراعت آخرت را طالب باشد به او برکت می‌دهیم و بر محصولش می‌افزاییم» (مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ).

«و آنها که فقط برای دنیا کشت کنند (و تلاش و کوششان برای بهره‌گیری از این متاع زودگذر و فانی باشد) تنها کمی از آنچه را می‌طلبند به آنها می‌دهیم اما در آخرت هیچ نصیب و بهره‌ای نخواهند داشت» (وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ).

به این ترتیب نه دنیاپرستان به آنچه می‌خواهند می‌رسند و نه طالبان آخرت از دنیا محروم می‌شوند، اما با این تفاوت که گروه اول با دست خالی به سرای آخرت می‌روند و گروه دوم با دستهای پر!

تشبیه جالب و کنایه زیبایی است: انسانها همگی زارعند و این جهان مزرعه ماست اعمال ما بذره‌های آن و امکانات الهی بارانی است که بر آن می‌بارد اما این بذرها بسیار متفاوت است. بعضی محصولش نامحدود، جاودانی و درختانش همیشه خرم و سرسبز و پرمیوه، اما بعضی دیگر محصولاتش بسیار کم، عمرش کوتاه و زودگذر و میوه‌هایی تلخ و ناگوار دارد.

(آیه ۲۱) - از آنجا که در آیه ۱۳ همین سوره سخن از تشریح دین از ناحیه پروردگار به وسیله پیامبران اولوالعزم بود در ادامه آن در این آیه برای تشریح دیگران، و این که هیچ قانونی در برابر قانون الهی رسمیت ندارد، و اصولاً حق قانونگذاری مخصوص خداست می‌فرماید: «آیا آنها معبودانی دارند که دین و آیینی بی‌اذن خداوند برای آنان تشریح کرده‌اند» (أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ).

به دنبال آن با لحنی تهدیدآمیز به تشریح کنندگان باطل هشدار داده می‌گوید: «هرگاه فرمان حتمی خداوند دائر به مهلت دادن به این‌گونه اشخاص نبود در میان آنها داوری می‌شد» دستور عذابشان صادر می‌گشت و مجالی به آنها نمی‌داد (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ).

در عین حال آنها نباید این حقیقت را فراموش کنند که «برای ظالمان عذاب دردناکی است» (وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

(آیه ۲۲) - سپس به توضیح کوتاهی درباره «عذاب ظالمین» و توضیح بیشتری درباره «پاداش مؤمنان» در مقابل آنها، پرداخته، می‌گوید: در آن روز «ستمگران را می‌بینی که از اعمالی که انجام داده‌اند سخت بیمناکند، اما (چه فایده که) مجازات اعمالشان آنها را فرو می‌گیرد» (تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ).

«و اما کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند در بهترین و سرسبزترین باغهای بهشت جای دارند» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ).

اما فضل الهی درباره مؤمنان صالح‌العمل به همین جا ختم نمی‌شود، آنها چنان مشغول الطاف او هستند که «هرچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها فراهم است» (لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

و به این ترتیب هیچ موازنه‌ای بین «عمل» و «پاداش آنها» وجود ندارد، بلکه پاداششان از هر نظر نامحدود است.

و از آن جالبتر تعبیر «عِنْدَ رَبِّهِمْ» (نزد پروردگارشان) می‌باشد که بیانگر لطف بی‌حساب خداوند درباره آنهاست، چه موهبتی از این بالاتر که به مقام قرب خدا راه یابند؟

بی‌جهت نیست که در پایان آیه می‌گوید: «این است فضل بزرگ» (ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ).

آیه ۲۳ - شأن نزول: در تفسیر مجمع‌البیان شأن نزولی برای آیات ۲۳ تا ۲۶ این سوره از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است که حاصلش چنین است:

«هنگامی که پیامبر وارد مدینه شد و پایه‌های اسلام محکم گردید، انصار گفتند ما خدمت رسول خدا ﷺ می‌رسیم و عرض می‌کنیم: اگر مشکلات مالی پیدا شد این اموال ما بدون هیچ‌گونه قید و شرط در اختیار تو قرار دارد.



هنگامی که این سخن را خدمتش عرض کردند آیه **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ** نازل شد، و پیامبر ﷺ بر آنها تلاوت کرد، آنها با خوشحالی و رضا و تسلیم از محضرش بیرون آمدند، اما منافقان گفتند: این سخنی است که او بر خدا افترا بسته، و هدفش این است که ما را بعد از خود در برابر خویشاوندانش ذلیل کند، آیه بعد نازل شد **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا**، و به آنها پاسخ گفت، پیامبر ﷺ به سراغ آنان فرستاد و آیه را بر آنها تلاوت کرد، گروهی پشیمان شدند و گریه کردند و سخت ناراحت گشتند آیه سوم نازل گردید: **وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ**.

پیامبر به سراغ آنها فرستاد و آنها را بشارت داد که توبه خالصانه آنان مقبول درگاه خداست.

**تفسیر: مودت اهل بیت علیهم السلام پاداش رسالت است:** به دنبال آیه قبل که پاداش مؤمنان را بیان می‌کرد در این آیه، برای بیان عظمت این پاداش بزرگ می‌افزاید: «این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند به آن نوید می‌دهد» **(ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)**.

بشارت می‌دهد تا رنجهای طاعت و بندگی و مبارزه با هوای نفس و جهاد در برابر دشمنان بر آنها سخت نیاید.

و از آنجاکه ابلاغ این رسالت از سوی پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ گاه این توهم را ایجاد می‌کرد که او چه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از مردم می‌طلبد به دنبال این سخن به پیامبر دستور می‌دهد: «بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیت]» **(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ)**.

دوستی ذوی القربی بازگشت به مسأله ولایت و قبول رهبری ائمه معصومین علیهم السلام از دودمان پیامبر ﷺ می‌کند که در حقیقت تداوم خط رهبری پیامبر ﷺ و ادامه مسأله ولایت الهیه است و پرواضح است که قبول این ولایت

و رهبری همانند نبوت پیامبر ﷺ سبب سعادت خود انسانهاست و نتیجه‌اش به خود آنها بازگشت می‌کند.

«احمد بن حنبل» در «فضائل الصحابه» با سند خود از سعید بن جبیر از عامر چنین نقل می‌کند: «هنگامی که آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» نازل شد اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! خویشاوندان تو که مودت آنها بر ما واجب است کیانند؟

فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آن دو، و این سخن را سه بار تکرار فرمود! (آیه ۲۴) - این آیه ادامه آیه قبل در زمینه رسالت و اجر رسالت، و مودت ذی القربی و اهل بیت است.

می‌فرماید: آنها این وحی الهی را پذیرا نمی‌شوند «آیا می‌گویند: او بر خدا دروغ بسته» و اینها زائیده فکر خود اوست که به خدا نسبت می‌دهد؟ (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا).

«در حالی که اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می‌نهد و» اگر خلاف بگویی قدرت اظهار این آیات را از تو می‌گیرد (فَإِنْ يَشَأْ اللَّهُ يُخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ).

این در حقیقت اشاره به استدلال منطقی معروفی است که اگر کسی دعوی نبوت کند و معجزات و آیات بینات بر دست و زبان او ظاهر شود، و مورد حمایت و نصرت الهی قرار گیرد، اما او بر خدا دروغ بندد حکمت خداوند ایجاب می‌کند که آن معجزات و حمایتش را از او بگیرد، و رسوایش سازد.

سپس برای تأکید این مطلب می‌افزاید: «و خداوند باطل را محو می‌کند، و حق را به فرمانش محقق و پابرجا می‌سازد» (وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ).

این وظیفه خداوند است که بر اساس حکمتش حق را آشکار و باطل را رسوا سازد، با این حال چگونه اجازه می‌دهد کسی بر او دروغ بندد؟

و اگر تصور شود که ممکن است پیامبر پنهان از علم خدا دست به چنین کاری زند اشتباه بزرگی است «چرا که او به آنچه در درون دلهاست آگاه است» (إِنَّهُ

## عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

(آیه ۲۵) - و از آنجا که خداوند راه بازگشت را همواره به روی بندگان باز می‌گذارد کراراً در آیات قرآن بعد از مذمت از اعمال زشت مشرکان و گنهکاران به مسأله گشوده بودن درهای توبه اشاره کرده در اینجا نیز پس از گفتار سابق می‌افزاید: «و او کسی است که توبه را از بندگان پذیرا می‌شود، و گناهان را می‌بخشد» (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ).

اما اگر تظاهر به توبه کنید، ولی در خفا کاری دیگر انجام دهید، تصور نکنید که از دیده تیزبین علم پروردگار مخفی خواهد ماند، نه «او آنچه را انجام می‌دهید می‌داند» (وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ).

(آیه ۲۶) - در این آیه پاداش بزرگ مؤمنان و عذاب دردناک کافران را در جمله‌هایی کوتاه بیان کرده، می‌فرماید: خداوند «درخواست کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند اجابت می‌کند» (وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ).

«بلکه از فضل خود بر ایشان می‌افزاید» و حتی مطالبی را که درخواست نکرده‌اند به آنها می‌بخشد (وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ). و این نهایت لطف و مرحمت خداوند درباره مؤمنان است.

«اما برای کافران عذاب شدیدی است» (وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ).

جمعی از مفسران معتقدند که این چهار آیه (آیه ۲۳ تا ۲۶) در مدینه نازل شده است، و شأن نزولی که در آغاز تفسیر این آیات نقل کردیم گواه بر این معنی است، روایاتی که اهل بیت علیهم‌السلام را به علی علیه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام و دو فرزند آنها امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام تفسیر می‌کند نیز مناسب همین معنی است، زیرا می‌دانیم ازدواج علی علیه‌السلام و بانوی اسلام در مدینه انجام گرفت، و تولد امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام در سالهای سوم و چهارم هجری - طبق نقل معروف - بوده است.

آیه ۲۷ - شأن نزول: از «خباب بن ارت» صحابی معروف نقل شده که این آیه درباره ما نازل شد، و این به خاطر آن بود که ما به اموال فراوان طوایف

«بنی قریظه» و «بنی نضیر» و «بنی قینقاع» از یهود نظر افکندیم، و آرزو داشتیم که ای کاش ما هم چنین اموالی داشتیم، آیه نازل شد و به ما هشدار داد که اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده کند طغیان خواهند کرد.

**تفسیر: مرفهین طغیانگر!** پیوند این آیه با آیات گذشته ممکن است از این نظر باشد که در آیه قبل آمده بود که خداوند درخواست مؤمنان را اجابت می‌کند، و به دنبال آن این سؤال پیش می‌آید که پس چرا در میان آنها گروهی فقیرند، و هرچه درخواست می‌کنند به جایی نمی‌رسد؟

می‌فرماید: «هرگاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد در زمین طغیان و سرکشی و ستم می‌کنند» (وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ).  
«و لذا به مقداری که می‌خواهد (و مصلحت می‌بیند) روزی را نازل می‌کند» (وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ).

و به این ترتیب مسأله تقسیم روزی بر اساس حساب دقیقی است که پروردگار درباره بندگان دارد «چرا که او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست» (إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ). او پیمانه و ظرفیت وجودی هرکس را می‌داند و طبق مصلحت او به او روزی می‌دهد نه چندان می‌دهد که طغیان کنند و نه چندان که از فقر فریادشان بلند شود.

(آیه ۲۸) - درست است که خداوند روزی را با حساب نازل می‌کند تا بندگان طغیان نکنند اما چنان نیست که آنها را محروم و ممنوع سازد، لذا در این آیه می‌افزاید: «و او کسی است که باران نافع را بعد از آن که مردم مأیوس شدند نازل می‌کند و دامنه رحمت خویش را می‌گستراند» (وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ).

و باید هم چنین باشد «چرا که او ولی و سرپرستی است شایسته ستایش» (وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ).

این آیه در عین این که بیان نعمت و لطف پروردگار است از آیات و نشانه‌های توحید نیز سخن می‌گوید، چرا که نزول باران نظام بسیار دقیق

و حساب شده‌ای دارد.

(آیه ۲۹) - و باز به همین مناسبت در این آیه از یکی از مهمترین آیات علم و قدرت پروردگار سخن به میان آورده، می‌گوید: «و از آیات و نشانه‌های اوست آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنبنندگان در آنها خلق و پراکنده ساخته است» (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ).  
و در پایان آیه می‌فرماید: «او هرگاه بخواهد قادر بر جمع کردن آنهاست» (وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ).

منظور از «جمع کردن تمام جنبنندگان» در این آیه را بسیاری از مفسران به معنی جمع برای حساب و جزای اعمال در قیامت دانسته‌اند این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «جمع» نقطهٔ مقابل «بث» (پراکندن) باشد، به این معنی که «بث» اشاره به آفرینش و گسترش انواع موجودات زنده و جنبنندگان است، سپس می‌فرماید هرگاه خدا بخواهد آنها را «جمع» کرده و نابود یا منقرض می‌سازد.

همان‌گونه که در طول تاریخ تاکنون بسیاری از انواع جنبنندگان در روی زمین گسترش عجیبی پیدا کرده، و در زمانی بعد از آن منقرض و جمع شده‌اند، هم گسترش آنها به دست خداست و هم جمع آنها.

(آیه ۳۰) - از آنجاکه در آیات گذشته سخن از رحمت خدا در میان بود و این سخن طبعاً این سؤال را بر می‌انگیزد که این مصائبی که ما با آن دست به گریبانیم از کجاست؟

آیه شریفه به این سؤال پاسخ می‌گوید: «هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید» (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ). تازه این تمام مجازات اعمال ناروای شما نیست چرا که «بسیاری را نیز عفو می‌کند» (وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ).

به این ترتیب یکی از فلسفه‌های حوادث دردناک و مشکلات زندگی مجازات الهی و کفاره گناهان است.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «بلاها برای ظالم تأدیب است، و برای مؤمنان امتحان، و برای پیامبران درجه، و برای اولیاء کرامت و مقام است».

(آیه ۳۱) - به هر حال ممکن است افرادی تصور کنند که می‌توانند از این قانون حتمی و سنت اجتناب‌ناپذیر الهی بگریزند، لذا آیه شریفه می‌فرماید: «شما هرگز نمی‌توانید از چنگال قدرت خداوند در زمین فرار کنید» در آسمانها نیز جایی برای شما نیست (وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ).

چگونه شما می‌توانید از حیطة قدرت و حاکمیت او بگریزید در حالی که تمام عالم هستی عرصه حکومت بلامنازع پروردگار است. و اگر تصور کنید کسی می‌تواند به کمک شما بشتابد بدانید «غیر از خداوند هیچ ولی و یآوری برای شما نیست» (وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ). در حقیقت این آیه ضعف و ناتوانی انسان را مجسم می‌کند و آیه قبل عدالت و رحمت پروردگار را.

(آیه ۳۲) - وزش بادهای منظم و حرکت کشتیها از آیات اوست

بار دیگر به بیان نشانه‌های پروردگار و دلایل توحید پرداخته، و بحثی را که در این زمینه در آیات قبل آمده ادامه می‌دهد.

در اینجا به سراغ مطلبی می‌رود که انسانها در زندگی مادی خود با آن بسیار سر و کار دارند، مخصوصاً ساحل‌نشینان و مسافران دریاها، می‌گویند: «از آیات و نشانه‌های خداوند کشتیهایی است همچون کوهها که بر صفحه دریاها به حرکت در می‌آید» (وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ).

(آیه ۳۳) - سپس برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «اگر خداوند اراده کند باد را ساکن می‌سازد تا کشتیها بر پشت دریا ساکن و متوقف شوند»! (إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ).

و در پایان آیه برای نتیجه‌گیری اضافه می‌کند: «در این نشانه‌هایی است برای هرکس که دارای مقام صبر و شکر است» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).

آری! در این حرکت بادها، و جریان کشتیها، و آفرینش دریاها، و نظام و هماهنگی مخصوصی که بر این امور حکمفرماست نشانه‌های گوناگونی برای ذات پاک اوست.

تکیه بر دو وصف «صَبَّار» و «شکور» مجموعاً ترسیم گویایی از حقیقت ایمان است، چرا که مؤمن در مشکلات و گرفتاریها صبور و در نعمتها شکور است. لذا در حدیثی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم: «ایمان دو نیمه است، نیمی از آن صبر، و نیمی از آن شکر است».

(آیه ۳۴) - باز در این آیه برای مجسم ساختن عظمت این نعمت الهی می‌افزاید: «یا (اگر بخواهد) این کشتیها را به خاطر اعمالی که مسافران و سرنشینانش مرتکب شده‌اند نابود و هلاک می‌سازد» (أَوْ يُوبِقَهُنَّ بِمَا كَسَبُوا).

ولی با این حال لطف خداوند شامل حال انسان است «و بسیاری را می‌بخشد» (وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ).

که اگر نبخشد هیچ‌کس جز معصومین و خاصان و پاکان از مجازات الهی مصون و برکنار نخواهند بود.

(آیه ۳۵) - «تاکسانی که در آیات ما مجادله می‌کنند (و به مخالفت و انکار برمی‌خیزند) بدانند هیچ پناهگاهی (جز ذات پاک خداوند) ندارند» (وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ).

چرا که آگاهانه به مخالفت برخاسته، و از روی عداوت و لجاج به ستیزه‌جویی ادامه می‌دهند، آنها از عفو و رحمتش ممنوعند.

(آیه ۳۶) - در این آیه روی سخن را به همگان کرده، می‌گوید: «پس آنچه به شما عطا شده متاع زودگذر زندگی دنیای فانی است» (فَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَمَتَّعُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا).

مبادا شما را فریب دهد و غافل سازد، و تصور کنید همیشه در اختیار شما است، برقی است می‌جهد و به زودی خاموش می‌شود، شعله‌ای است در برابر باد و حبابی است بر سطح آب، و غباری است در مسیر طوفان.

«ولی پاداشها و مواهبی که نزد خداست بهتر و پایدارتر است برای کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند» (وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ).

اگر بتوانید این متاع زودگذر را با آن سرمایه جاودان مبادله کنید تجارتی پرسود نصیب شما شده، و موفقیتی است بی‌نظیر!

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ می‌خوانیم: «به خدا سوگند دنیا در برابر آخرت مثل این است که یکی از شما انگشت خود را به دریا زند و سپس بیرون آورد، باید دید چه مقدار آب دریا را با آن برداشته است؟!»

(آیه ۳۷) - بعد از وصف ایمان و توکل درباره مؤمنان به هفت قسمت از برنامه‌های عملی آنها اشاره می‌کند، برنامه‌ای که بیانگر ارکان یک جامعه سالم با حکومت صالح و قدرتمند است.

نخستین وصف را از پاک‌سازی شروع می‌کند، می‌فرماید: پاداش الهی و آنچه نزد خداست «برای کسانی (بهتر و پایدارتر است) که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می‌ورزند» (وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ).

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام «کبائر» به این صورت تفسیر شده: «گناهان کبیره گناهانی است که خداوند مجازات آتش برای آن مقرر داشته است».

به این ترتیب نخستین نشانه‌های ایمان و توکل پرهیز و اجتناب از گناهان کبیره است.

در توصیف دوم که آن نیز جنبه پاکسازی دارد درباره تسلط بر نفس به هنگام خشم و غضب که بحرانیترین حال انسان است سخن می‌گوید، می‌فرماید: «و هنگامی که خشمگین شوند عفو می‌کنند» (وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ).

نه تنها در موقع غضب زمام اختیار از کفشان ریوده نمی‌شود، و دست به اعمال زشت و جنایات نمی‌زنند، بلکه با آب عفو و غفران قلب خود و دیگران را از کینه‌ها شستشو می‌دهند و این صفتی است که جز در پرتو ایمان راستین و توکل بر حق پیدا نمی‌شود.



در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «کسی که به هنگام شوق و علاقه، و به هنگام ترس و وحشت، و هنگام خشم و غضب مالک نفس خویشتن باشد خداوند بدن او را بر آتش دوزخ حرام می کند».

(آیه ۳۸) - در این آیه به سومین تا ششمین اوصاف آنها اشاره کرده، می فرماید: «و آنها که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده، و فرمانهای او را از جان و دل پذیرفته اند» (وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ).  
«و نماز را برپا داشته اند» (وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ).

«و کار آنها به طریق شوری و مشورت در میان آنها صورت می گیرد» (وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ).

«و از آنچه به آنها روزی داده ایم، در راه خداوند انفاق می کنند» (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ).

در آیه قبل سخن از پاک سازی وجودشان از گناهان و غلبه بر خشم و غضب بود، اما در این آیه سخن از بازسازی وجودشان در جنبه های مختلف است که از همه مهمتر اجابت دعوت پروردگار و تسلیم در برابر فرمان اوست.

(آیه ۳۹) - در توصیف دیگر که هفتمین توصیف مؤمنان راستین است می فرماید: «و کسانی که هرگاه ستمی به آنان رسد تسلیم ظالم نمی شوند و از دیگران یاری می طلبند» (وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ).

هم مظلوم موظف به مقاومت در برابر ظلم و فریاد برآوردن است، و هم مؤمنان دیگر موظف به پاسخگویی او هستند.

این برنامه مثبت و سازنده به ظالمان هشدار می دهد که اگر دست به ستم بیالایند مؤمنان ساکت نمی نشینند، و در برابر آنها به پا می خیزند، و هم به مظلومان اعتماد می بخشد که اگر استغاثه کنند دیگران به یاری آنها می شتابند.

(آیه ۴۰) - ولی از آنجا که یاری کردن یکدیگر نباید از مسیر عدالت خارج شود، و به انتقامجویی، و کینه توزی، و تجاوز از حد منتهی گردد، در این آیه فوراً آن را مشروط ساخته، می افزاید: توجه داشته باشید «کیفر بدی، مجازاتی همانند آن

است» (وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا).

البته کار ظالم باید «سیئه» و بدی نامیده شود، اما کیفر او مسلماً «سیئه» نیست، و اگر در آیه از آن تعبیر به «سیئه» شده، به خاطر این است که مجازات، آزار و ایذاء است و آزار و ایذاء ذاتاً بد است، هرچند به هنگام قصاص و کیفر ظالم کار خوبی محسوب می شود.

ولی به هر حال این تعبیر می تواند مقدمه ای باشد برای دستور عفو که در جمله بعد آمده، گویی می فرماید: مجازات هرچه باشد یک نوع آزار است، و اگر طرف پشیمان شده باشد شایسته عفو است.

در این گونه موارد عفو کنید چرا که «هرکس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او بر خداست» (فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ).

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند قطعاً ظالمان را دوست ندارد» (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ).

عفو و مجازات هرکدام جای ویژه ای دارد، عفو در جایی است که انسان قدرت بر انتقام دارد، و اگر می بخشد از موضع ضعف نیست، این عفو سازنده است. و کیفر و انتقام و مقابله به مثل در جایی است که هنوز ظالم از مرکب شیطان پیاده نشده، مظلوم پایه های قدرت خود را محکم نکرده، و عفو از موضع ضعف است، اینجاست که باید اقدام به مجازات کند.

(آیه ۴۱) - یاری طلبیدن عیب نیست، ظلم کردن عیب است:

باز برای تأکید آیات گذشته، در زمینه انتصار، و مجازات ظالم، و عفو و گذشت در موارد مناسب می فرماید: «و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری بطلبد ایرادی بر او نیست» (وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ). چرا که انتصار و استمداد، حق مسلم هر مظلومی است، و یاری مظلومان وظیفه هر انسان آزاده و بیداری است.

(آیه ۴۲) - «تنها ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می کنند، و در زمین بناحق ظلم روا می دارند» (إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ

وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ).

آنها علاوه بر کیفر و مجازات در دنیا، «در آخرت نیز عذاب دردناکی در انتظارشان است» (أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

(آیه ۴۳) - در این آیه باز به سراغ مسأله صبر و شکیبایی و عفو می رود تا بار دیگر بر این حقیقت تأکید کند که حق انتقام گیری و قصاص و کیفر برای مظلوم در برابر ظالم هرگز مانع از مسأله گذشت و عفو و بخشش نیست، می فرماید: «اما کسانی که شکیبایی کنند، و طرف را مورد عفو قرار دهند این از کارهای پرارزش است» (وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ).

تعبیر به «عَزْمِ الْأُمُورِ» ممکن است اشاره به این باشد که این از کارهایی است که خداوند به آن فرمان داده و هرگز نسخ نمی شود و یا از کارهایی است که انسان باید نسبت به آن عزم راسخ داشته باشد.

(آیه ۴۴) - آیا راه بازگشتی وجود دارد؟ در آیات گذشته سخن از ظالمان و بیدادگران و متجاوزان بود در اینجا به سرانجام کار این گروه و گوشه‌هایی از مجازاتهای آنان اشاره می کند.

نخست آنها را از گمراهانی می شمرد که هیچ ولی و سرپرستی ندارند، می فرماید: «کسی را که خدا گمراه کند ولی و یآوری بعد از او نخواهد داشت» (وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ).

نه هدایت جنبه اجباری دارد، نه ضلالت، بلکه نتیجه مستقیم اعمال انسانهاست، گاه انسان کاری انجام می دهد که خدا توفیقش را از او سلب کرده و نور هدایت را از قلب او می گیرد، و او را در ظلمات گمراهی رها می سازد. به هر حال این یکی از دردناکترین مجازاتهای این ظالمان است.

سپس می افزاید: «ظالمان را در روز قیامت می بینی که وقتی عذاب الهی را مشاهده می کنند (سخت پشیمان می شوند، و) می گویند: آیا راهی به سوی بازگشت (و جبران این بدبختیها) وجود دارد؟! (وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ). ولی این تقاضا با پاسخ منفی روبرو خواهد شد.

(آیه ۴۵) - این آیه سومین مجازات این گروه را چنین بیان می‌کند: «در آن روز آنها را می‌بینی که بر آتش عرضه می‌شوند، در حالی که از شدت خواری خاشعند، و زیر چشمی و میخنیانه به آن نگاه می‌کنند» (وَتَرِيهِمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذَّلِيلِ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ).

این ترسیمی است از حالت کسی که شدیداً از چیزی می‌ترسد و نمی‌خواهد آن را با تمام چشمش ببیند و در عین حال نمی‌تواند از آن غافل بماند، ناچار پیوسته مراقب آن است اما با گوشه چشم!

آخرین مجازاتی که در اینجا بیان شده شنیدن ملامت و سرزنش دردناک مؤمنان است، چنانکه در پایان آیه آمده است: «وکسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: زیانکاران واقعی آنها هستند که سرمایه‌های جان و خانواده خود را در روز قیامت از دست داده، و زیان کرده‌اند» (وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ).

چه زبانی از این بالاتر که انسان هستی خویش را از دست دهد، و سپس همسر و فرزند و بستگان خود را، و در درون عذاب الهی گرفتار آتش حسرت و فراق نیز بشود.

سپس می‌افزایند: ای اهل محشر! همه «بدانید که ظالمان (آن روز) در عذاب دائمند» (أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ).

توجه به این نکته لازم است که «عذاب جاویدان» برای این ظالمان قرینه بر این است که منظور از آن کافران است.

(آیه ۴۶) - این آیه نیز گواه بر این حقیقت است که می‌گوید: «آنها جز خدا اولیا و یاورانی ندارند که آنان را یاری کنند» و عذاب الهی را از آنها دفع نمایند (وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

آنها رشته‌های ارتباط خود را با بندگان خالص با انبیا و اولیا بریده‌اند، لذا در آنجا یار و یآوری ندارند، قدرتهای مادی نیز در آنجا همه از کار می‌افتند، و به همین دلیل تک و تنها در برابر عذاب الهی قرار می‌گیرند.

و برای تأکید این معنی در پایان آیه می‌افزاید: «هرکس را خداوند گمراه سازد راه نجاتی برای او نیست» (وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ).

(آیه ۴۷) - از آنجا که در آیات گذشته گوشه‌ای از مجازات دردناک و هول و وحشت کافران و ظالمان منعکس شده، در اینجا روی سخن را به همه مردم کرده، به آنها هشدار می‌دهد پیش از آنکه گرفتار چنان سرنوشت شومی شوند دعوت پروردگارشان را اجابت کرده به راه حق باز آیند.

می‌فرماید: «دعوت پروردگار خویش را اجابت کنید پیش از آن که روزی فرا رسد که دیگر بازگشتی برای آن در برابر اراده پروردگار نیست» (إِسْتَجِيبُوا لِلرَّبِّ كُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ).

و اگر تصور کنید در آن روز پناهگاهی جز سایه لطف او، و مدافعی جز رحمت او وجود دارد اشتباه است، چرا که «در آن روز برای شما نه ملجأ و پناهی است (که در برابر عذاب الهی پناهتان دهد) و نه یار و یاور» که از شما دفاع کند (مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ).

(آیه ۴۸) - در این آیه روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، به عنوان دلداری از آن حضرت می‌فرماید: با این همه «اگر روی گردان شوند (غمگین مباش) ما تو را حافظ آنان (و مأمور اجبارشان) قرار نداده‌ایم» (فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا).

«وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است» خواه پذیرا شوند یا نشوند (إِنْ عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ).

تو باید رسالت الهی خود را به نحو کامل ابلاغ، و بر آنها اتمام حجت کنی، دل‌های آماده آن را می‌پذیرد هر چند گروه زیادی بی‌خبر اعراض کنند، تو مسؤولیتی در این زمینه نداری.

سپس ترسیمی از حال این جمعیت بی‌ایمان و اعراض‌کننده کرده، می‌گوید: «و هنگامی که ما رحمتی از سوی خود به انسان بچشانیم به آن دلخوش می‌شود» (وَإِنَّا إِذَا أَدَقْنَا لِلْإِنْسَانِ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا).

«و هنگامی که بلایی به خاطر اعمالی که انجام داده‌اند به آنها رسد (به کفران می‌پردازند) چرا که انسان بسیار کفران‌کننده است» (وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيَهُمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ).

نه نعمتهای الهی از طریق انگیزه شکر منعم او را بیدار و به شکرگزاری و معرفت و اطاعت او و می‌دارد، نه مجازاتهایی که به خاطر گناهان دامنگیرش می‌شود او را از خواب غفلت بیدار می‌کند، و نه دعوت پیامبر ﷺ در او اثر می‌گذارد.

(آیه ۴۹) - فرزندان همه هدایای او هستند: در این آیه برای نشان دادن این واقعیت که هرگونه نعمت و رحمت در این عالم از سوی خداست، و کسی از خود چیزی ندارد، به یک مسأله کلی و یک مصداق روشن آن اشاره کرده، می‌فرماید: «مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خداست هرچه را بخواهد می‌آفریند» (لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ).

نمونه روشنی از این واقعیت که هیچ‌کس از خود چیزی ندارد، و هرچه هست از ناحیه اوست این که: «به هرکس اراده کند دختر می‌بخشد و به هرکس بخواهد پسر» (يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ).

(آیه ۵۰) - «یا (اگر بخواهد) پسر و دختر - هر دو - به آنها می‌دهد، و هرکس را بخواهد عقیم و بی‌فرزند می‌گذارد» (أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا).

و به این ترتیب مردم به چهارگروه تقسیم می‌شوند: آنهایی که تنها پسر دارند و در آرزوی دختری هستند، و آنها که دختر دارند و در آرزوی پسری، و آنها که هر دو را دارند، و گروهی که فاقد هرگونه فرزندند و قلبشان در آرزوی آن پر می‌کشد.

تعبیر به «يَهَبُ» (می‌بخشد) دلیل روشنی است که هم دختران هدیه الهی هستند و هم پسران، و فرق گذاشتن میان این دو از دیدگاه یک مسلمان راستین صحیح نیست، هر دو «هبه» او می‌باشند.

به هر حال نه تنها در موضوع تولد فرزندان که در همه چیز مشیت خداوند

حاکم مطلق است، و او قادری است آگاه و حکیم که علم و قدرتش با هم قرین است، لذا در پایان آیه می‌افزاید: «او دانا و قادر است» (إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ).

**آیه ۵۱- شأن نزول:** جمعی از یهود خدمت پیامبر ﷺ آمدند و عرض کردند: چرا تو با خداوند سخن نمی‌گویی؟ و به او نگاه نمی‌کنی؟ اگر پیامبری همان‌گونه که موسی (ع) با او سخن گفت و به او نگاه کرد تو نیز چنین کن، ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این که همین کار را انجام دهی، پیامبر ﷺ فرمود: موسی هرگز خدا را ندید، اینجا بود که آیه نازل شد و چگونگی ارتباط پیامبران را با خداوند متعال تشریح کرد.

**تفسیر: طرق ارتباط پیامبران با خداوند -** همان‌گونه که در آغاز این سوره گفتیم در این سوره تکیه خاصی روی مسأله وحی و نبوت شده است، سوره با مسأله وحی آغاز شد، و با مسأله وحی پایان می‌یابد.

و از آنجا که در آیات گذشته از نعمتهای الهی سخن در میان بود اینجا از مهمترین نعمتهای پروردگار و پربارترین مواهب او برای جهان انسانیت که همان مسأله وحی و ارتباط انبیاء با خداست سخن می‌گوید.

نخست می‌فرماید: «شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن بگوید (و با او روبرو گردد)، چرا که او منزّه از جسم و جسمانیت است) مگر از طریق وحی و الهام مرموز به قلب او» (وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا).

«یا شنیدن سخنان پروردگار از پشت حجاب» (أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ).  
«و یا از طریق فرستادن رسولی» که پیام الهی را به او ابلاغ کند (أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا).

«در این هنگام (فرستاده الهی) به فرمان پروردگار آنچه را خدا می‌خواهد (به پیامبرش) وحی می‌کند» (فَيُوحِي بِأَذْنِهِ مَا يَشَاءُ).

آری! راهی برای سخن گفتن خداوند با بندگان جز این سه راه نیست «چرا که او بلند مقام و حکیم است» (إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ). و بالاتر از آن است که دیده شود، یا با زبان سخن گوید، و تمام افعالش حکیمانه است.

این آیه در حقیقت پاسخی است روشن به افرادی که به خاطر بی خبری ممکن است توهّم کنند مسأله وحی دلیل بر این است که پیامبران خدا را می بینند، و با او سخن می گویند.

(آیه ۵۲) - قرآن روحی است از جانب خدا: به دنبال بحث کلی و عمومی که درباره وحی در آیه قبل آمد در اینجا از نزول وحی بر شخص پیغمبر گرامی اسلام ﷺ سخن گفته، می فرماید: «همان گونه (که بر پیامبران پیشین، از طرق مختلف وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم» (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا).

منظور از «روح» در اینجا قرآن مجید است که مایه حیات دلها و زندگی جانهاست.

در دنباله آیه می افزاید: «تو پیش از این از کتاب و ایمان آگاه نبودی، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم» (مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا).

این لطف خدا بود که شامل حال تو شد، و این وحی آسمانی بر تو نازل گشت و ایمان به تمام محتوای آن پیدا کردی.

در پایان آیه می افزاید: «بطور مسلم تو به سوی راه مستقیم مردم را هدایت می کنی» (وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

نه تنها قرآن نوری برای توست که نوری برای همگان است، و وسیله هدایتی برای جهانیان به سوی صراط مستقیم، این یک موهبت عظیم الهی است برای هر روان راه حق و آب حیاتی است برای همه تشنه کامان.

(آیه ۵۳) - سپس به عنوان تفسیری بر «صراط مستقیم» می افزاید: «راه خداوندی که تمام آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست» (صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ). چه راهی صافتر از راهی است که به خالق عالم هستی می رسد؟



آخرین جمله این آیه که در عین حال آخرین جمله سوره شوری است در حقیقت دلیلی است برای این معنی که راه مستقیم تنها راهی است که به سوی خدا می‌رود، می‌فرماید: «آگاه باشید که همه کارها تنها به سوی خدا باز می‌گردد» (الْأَلَىٰ اللَّهُ تَصِيرُ الْأُمُورُ).

این جمله در عین حال بشارتی است برای پرهیزگاران، و تهدیدی است برای ظالمان و گنجهکاران که بازگشت همه آنها به سوی خداست.

و نیز دلیلی است بر این که وحی باید تنها از سوی خدا باشد، چرا که بازگشت همه اشیاء و تدبیر آنها به سوی اوست.

\* پیامبر اسلام ﷺ قبل از نبوت چه آئینی داشت؟ باید بگوییم پیامبر ﷺ شخصاً برنامه خاصی از سوی خداوند داشته که بر طبق آن عمل می‌کرده، و در حقیقت آیین مخصوص خودش بود، تا زمانی که اسلام بر او نازل گشت. شاهد این سخن حدیثی است که در نهج البلاغه آمده، که می‌گوید: «خداوند از آن زمان که رسول خدا از شیر بازگرفته شد بزرگترین فرشته‌ای را قرین وی ساخت، تا شب و روز او را به راههای مکارم، و طرق اخلاق نیک سوق دهد». مأموریت چنین فرشته‌ای دلیل بر وجود یک برنامه اختصاصی است.

«پایان سوره شوری»

## سوره زخرف [۴۳]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۸۹ آیه است

**محتوای سوره:** مباحث این سوره را می‌توان در هفت بخش خلاصه کرد:

بخش اول: از اهمیت قرآن مجید و نبوت پیامبر اسلام ﷺ سخن می‌گوید.

بخش دوم: قسمتی از دلایل توحید را در «آفاق» و نعمتهای گوناگون خداوند را بر انسانها بر می‌شمرد.

بخش سوم: همین حقیقت را از طریق مبارزه با شرک و نفی نسبتهای ناروا به خداوند و مبارزه با تقلیدهای کورکورانه، تکمیل می‌کند.

بخش چهارم: برای مجسم ساختن این حقایق قسمتی از سرگذشت انبیای پیشین و اقوام آنها را نقل می‌کند.

بخش پنجم: مسأله معاد و پاداش مؤمنان و سرنوشت شوم کفار مطرح شده و با تهدیدها و اندازهای قوی مجرمان را هشدار می‌دهد.

بخش ششم: ناظر به ارزشهای باطنی است که حاکم بر افکار افراد بی‌ایمان بوده و هست که به خاطر این ارزشهای بی‌اساس در ارزیابی خود درباره مسائل مهم زندگی گرفتار انواع اشتباه می‌شوند.

بخش هفتم: از مواعظ و اندرزهای مؤثر و پربار برای تکمیل کردن بخشهای دیگر سخن می‌گوید.

نام سوره از آیه ۳۵ گرفته شده که از ارزشهای مادی و «زخرف» (طلا و مانند آن) سخن می‌گوید.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم: «کسی که سوره زخرف را تلاوت کند از کسانی است که روز قیامت به این خطاب مخاطب می‌شود: ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شماست، و نه غمی، بدون حساب وارد بهشت شوید».

این بشارت بزرگ و فضیلت بی حساب تنها با تلاوت خالی از اندیشه و ایمان و عمل حاصل نمی‌شود، چرا که تلاوت مقدمه‌ای است برای اندیشه، و «ایمان» و «عمل» ثمره‌ای از آن است.

### به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - در آغاز این سوره باز با «حروف مقطعه» «حاء، میم» (حَمّ). روبرو می‌شویم، این چهارمین سوره‌ای است که با «حم» آغاز شده، که درباره آن قبلاً بحث کرده‌ایم.

(آیه ۲) - در دومین آیه به قرآن مجید سوگند یاد کرده، می‌فرماید: «سوگند به کتاب مبین» و روشنگر (وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ).

سوگند به این کتابی که حقایقش آشکار، و مفاهیمش روشن، و دلائل صدقش نمایان، و راههای هدایتش واضح و مبین است.

(آیه ۳) - که «ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم تا شما آن را درک کنید» (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

عربی بودن قرآن یا به معنی نزول آن به زبان عرب است که از گسترده‌ترین زبانهای جهان برای بیان حقایق می‌باشد. و یا به معنی «فصاحت» آن است چرا که یکی از معانی عربی همان «فصیح» است - اشاره به این که آن را در نهایت فصاحت قرار دادیم تا حقایق به‌خوبی از لابلای کلمات و جمله‌هایش ظاهر گردد، و همگان آن را به‌خوبی درک کنند.

(آیه ۴) - سپس به بیان اوصاف سه گانه دیگری درباره این کتاب آسمانی پرداخته، می گوید: «و آن در ام الكتاب [=لوح محفوظ] نزد ما بلند پایه و استوار است!» (وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ).

«ام الكتاب» (کتاب مادر) به معنی کتابی است که اصل و اساس همه کتب آسمانی می باشد. این همان کتاب «علم پروردگار» است که نزد اوست و همه حقایق عالم و همه حوادث آینده و گذشته و همه کتب آسمانی در آن درج است و هیچ کس به آن راه ندارد جز آنچه را که خدا بخواهد افشا کند.

این توصیف بزرگی است برای قرآن که از علم بی پایان حق سرچشمه گرفته و اصل و اساسش نزد اوست. و به همین دلیل در توصیف دوم و سوم می گوید: این کتاب در نزد ما والا مقام، حکمت آموز، مستحکم، متین و حساب شده است «لَعَلِيَّ حَكِيمٌ».

(آیه ۵) - در این آیه منکران، و اعراض کنندگان از قرآن، را مخاطب ساخته، می گوید: «آیا این ذکر [=قرآن] را (که مایه بیداری و یادآوری شماست) از شما بازگیریم به خاطر این که قومی اسرافکارید؟» (أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ).

درست است که شما در دشمنی و مخالفت با حق، چیزی فروگذار نکرده اید، ولی لطف و رحمت خداوند به قدری وسیع و گسترده است که اینها را مانع بر سر راه خود نمی بیند، باز هم این کتاب را پی در پی بر شما نازل می کند، تا دلهایی که اندک آمادگی دارند، تکان بخورند و به راه آیند، و این است مقام رحمت عامه و رحمانیت پروردگار که دوست و دشمن را در بر می گیرد.

(آیه ۶) - سپس به عنوان شاهد و گواه بر آنچه گفته شد، و هم تسلی و دلداری پیامبر ﷺ و در ضمن تهدیدی برای منکران لجوج، در عبارتی کوتاه و محکم می فرماید: «چه بسیار از پیامبران را که برای هدایت در میان اقوام پیشین فرستادیم» (وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ).

(آیه ۷) - «ولی هیچ پیامبری به سراغشان نمی آمد مگر این که او را استهزا

می کردند» (وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ).

این مخالفتها و سخریه‌ها هرگز مانع لطف الهی نبود، این فیضی است که از ازل تا به ابد ادامه یافته، و جودی است که بر همه بندگان می‌کند.

(آیه ۸) - اما برای این که تصور نکنند که لطف بی حساب خداوند مانع مجازات آنها در پایان کار خواهد شد - که مجازات نیز خود، مقتضای حکمت اوست - این آیه می‌افزاید: «ولی ما کسانى را که نیرومندتر از آنها بودند هلاک کردیم» (فَاهْلِكُنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا).

«و داستان پیشینیان گذشت» (وَمَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ).

در آیاتی که قبلاً بر تو نازل کرده‌ایم، نمونه‌های زیادی از این اقوام سرکش و طغیانگر مطرح شده‌اند، و شرح حال آنها بر تو نازل گردیده اقوامی با امکانات و ثروت و نفرات و لشکر و استعداد فراوان همچون فرعون و فرعونیان و قوم عاد و ثمود.

(آیه ۹) - بخشی از دلائل توحید: از اینجا بحث پیرامون توحید و شرک شروع می‌شود، نخست از فطرت و سرشت انسانها برای اثبات توحید کمک می‌گیرد، می‌فرماید: «هرگاه از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده مسلماً می‌گویند: خداوند قادر و دانا آنها را آفریده است» (وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ).

(آیه ۱۰) - سپس به پنج قسمت از نعمتهای بزرگ خدا که هر یک نمونه‌ای از نظام آفرینش و آیتی از آیات خداست اشاره می‌کند.

نخست از زمین شروع کرده، می‌فرماید: «همان کسی که زمین را محل آرامش شما قرار داد» (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا). و می‌دانیم نعمت آرامش و امنیت پایه اصلی بهره‌گیری از نعمتهای دیگر است.

و برای بیان نعمت دوم می‌افزاید: «او برای شما در زمین راههایی قرار داد تا هدایت شوید» و به مقصد برسید (وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ).

می‌دانیم: تقریباً سراسر خشکیها را چین خوردگیهای بسیار فرا گرفته و کوههای

بزرگ و کوچک و تپه‌های مختلف آن را پوشانده است، و جالب این که در میان بزرگترین سلسله جبال دنیا غالباً بریدگیهایی وجود دارد که انسان می‌تواند راه خود را از میان آنها پیدا کند، و کمتر اتفاق می‌افتد که این کوهها بکلی مایه جدایی بخشهای مختلف زمین گردند، و این یکی از اسرار نظام آفرینش و از مواهب الهی بر برندگان است.

از این گذشته بسیاری از قسمت‌های زمین به وسیله راههای دریایی به یکدیگر مربوط می‌شوند که این خود نیز در عمومیت مفهوم آیه وارد است.

(آیه ۱۱) - سومین موهبت را که مسأله نزول آب باران و احیای زمینهای مرده است در این آیه به این صورت مطرح می‌کند «همان کسی که از آسمان آبی فرستاد بمقدار معین» (وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ).

«و به وسیله آن سرزمین مرده‌ای را حیات بخشیدیم» (فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا).  
«و همین‌گونه (که زمینهای مرده با نزول باران زنده می‌شوند شما نیز بعد از مرگ زنده، و از قبرها) خارج خواهید شد» (كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ).

(آیه ۱۲) - در چهارمین مرحله بعد از ذکر نزول باران و حیات گیاهان به آفرینش انواع حیوانات اشاره کرده، می‌گوید: «همان کسی که همه زوجها را آفرید» (وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا).

تعبیر به «ازواج» (زوجها) کنایه از انواع حیوانات است، به قرینه گیاهان که در آیات قبل آمد.

و می‌دانیم قانون زوجیت، قانون حیات در همه جانداران می‌باشد و افراد نادر و استثنایی مانع از کلیت قانون نیست.

در پنجمین مرحله که آخرین نعمت را در این سلسله بیان می‌کند سخن از مرکب‌هایی است که خداوند برای پیمودن راههای دریایی و خشکی در اختیار بشر گذارده، می‌فرماید: «و برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکب‌هایی قرار داد که بر آن سوار می‌شوید» (وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ).

این یکی از مواهب و اکرامهای خداوند نسبت به نوع بشر است که در انواع

دیگر از موجودات زنده دیده نمی شود.

(آیه ۱۳) - این آیه هدف نهایی آفرینش این مراکب را چنین بازگو می کند: «تا بر پشت آنها به خوبی قرار گیرید؛ سپس هنگامی که بر آنها سوار شدید، نعمت پروردگارتان را متذکر شوید و بگویید: پاک و منزّه است کسی که این را مسخر ما ساخت، و گرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم» (لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِمْ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ). (آیه ۱۴) - در این آیه گفتار مؤمنان راستین را به هنگام سوار شدن بر مرکب این گونه تکمیل می کند: «و ما به سوی پروردگاران باز می گردیم» (وَأِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ).

این جمله اشاره ای به مسأله معاد است چرا که همیشه توجه به آفریدگار و مبدأ، انسان را متوجه معاد نیز می سازد.

و نیز اشاره ای است به این معنی که مبدا هنگام سوار شدن و تسلط بر این مرکبهای راهوار مغرور شوید، و در زرق و برق دنیا فرو روید، بلکه به یاد انتقال بزرگتان از این جهان به جهان دیگر باشید.

(آیه ۱۵) - چگونه ملائکه را دختران خدا می خوانید؟!

بعد از تحکیم پایه های توحید از طریق بر شمردن نشانه های خداوند در نظام هستی و نعمتها و مواهب او، در اینجا به نطقه مقابل آن یعنی مبارزه با شرک و پرستش غیر خدا پرداخته نخست به سراغ یکی از شاخه های آن یعنی پرستش فرشتگان می رود و می فرماید: «آنها برای خداوند از میان بندگانش جزئی قرار دادند» (وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا).

تعبیر به «جُزْءًا» هم بیانگر این است که آنها فرشتگان را فرزندان خدا می شمردند زیرا همیشه فرزند جزئی از وجود پدر و مادر است که به صورت نطفه از آنها جدا می شود.

و نیز بیان کننده پذیرش عبودیت آنهاست چرا که فرشتگان را جزئی از معبودان در مقابل خداوند تصور می کردند.

سپس می‌افزاید: «انسان کفران‌کننده آشکاری است» (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ).

به جای این که سر بر آستان خالق و ولی نعمت خود بساید راه کفران پیش گرفته به سراغ مخلوقاتش می‌رود.

(آیه ۱۶) - در این آیه برای محکوم کردن این تفکر خرافی از ذهنیات و مسلمات خود آنها استفاده می‌کند، چرا که آنها جنس مرد را بر زن ترجیح می‌دادند، و اصولاً دختر را ننگ خود می‌شمردند، می‌فرماید: «آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده و پسران را برای شما برگزیده است» (أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفِيكُمْ بِالْبَنِينَ).

به پندار شما مقام دختر پایین‌تر است، چگونه خود را بر خدا ترجیح می‌دهید؟ سهم او را دختر، و سهم خود را پسر می‌پندارید؟!

(آیه ۱۷) - باز همین مطلب را به بیان دیگری تعقیب کرده، می‌گوید: «در حالی که هرگاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان شبیه قرار داده [=به تولد دختر] بشارت دهند صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود، و خشمگین می‌گردد»! (وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ).

این تعبیر به خوبی حاکی از تفکر خرافی مشرکان ابله در عصر جاهلیت در مورد تولد فرزند دختر است که چگونه از شنیدن خبر ولادت دختر ناراحت می‌شدند در عین حال فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند!

(آیه ۱۸) - باز در ادامه این سخن می‌افزاید: «آیا کسی را که در لابلای زینتها پرورش می‌یابد، و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست» فرزند خدا می‌خوانید (أَوْ مَنْ يُنشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ).

در اینجا قرآن دو صفت از صفات زنان را که در غالب آنها دیده می‌شود و از جنبه عاطفی آنان سرچشمه می‌گیرد مورد بحث قرار داده، نخست علاقه شدید آنها به زینت‌آلات، و دیگر عدم قدرت کافی بر اثبات مقصود خود به هنگام مخاصمه



و جر و بحث به خاطر حیا و شرم.

(آیه ۱۹) - در این آیه مطلب را با صراحت بیشتری مطرح کرده، می فرماید: «آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند» و دختران خدا معرفی کردند (وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا). سپس به صورت استفهام انکاری در پاسخ آنها می فرماید: «آیا آنها شاهد آفرینش (فرشتگان) بودند» (أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ).

و در پایان آیه می افزاید: «گواهی آنها (بر این عقیده بی اساس در نامه های اعمالشان) نوشته می شود و (از آن) بازخواست خواهند شد!» (سَتَكْتُبُ شَهَادَتَهُمْ وَيُسْأَلُونَ).

#### (آیه ۲۰) - آنها دلیلی جز تقلید از نیاکان جاهل ندارند؟

در آیات گذشته نخستین پاسخ منطقی به عقیده خرافی بت پرستان که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند داده شد؛ در اینجا همین معنی را پی گیری کرده، به ابطال این خرافه زشت از طرق دیگری می پردازد، نخست یکی از دلایل واهی آنها را بطور فشرده همراه با جواب آن نقل کرده، می گوید: «آنان گفتند: اگر خداوند رحمان می خواست ما آنها را هرگز پرستش نمی کردیم» این خواست او بوده است که ما به پرستش آنان پرداخته ایم! (وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ). این تعبیر ممکن است به این معنی باشد که آنها معتقد به جبر بودند، و می گفتند هر چه از ما صادر می شود به اراده خداوند است، و هر کاری انجام می دهیم مورد رضایت اوست.

و در پایان آیه با این جمله کوتاه به این استدلال واهی بت پرستان پاسخ می گوید: «آنها به چنین چیزی که ادعا می کنند علم ندارند، و جز دروغ چیزی نمی گویند» (مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ).

آنها حتی به مسأله جبر و یا رضایت خداوند به اعمالشان علم و ایمان ندارند بلکه مانند بسیاری از هوی پرستان و مجرمان دیگر هستند که برای تبرئه خویشتن از گناه و فساد موضوع جبر را پیش می کشند و می گویند: دست تقدیر ما را

به این راه کشانیده!

(آیه ۲۱) - در این آیه به دلیل دیگری که ممکن است آنها به آن استدلال کنند اشاره کرده، می‌گوید: «یا این که ما کتابی را پیش از این کتاب به آنها داده‌ایم و آنها به آن تمسک می‌جویند»؟! (أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ).

یعنی آنها برای اثبات این ادعا باید یا به دلیل عقل متمسک شوند، یا به نقل، در حالی که نه دلیلی از عقل دارند، و نه دلیلی از نقل، تمام دلائل عقلی دعوت به توحیدی می‌کند، و همه انبیا و کتب آسمانی نیز دعوت به توحید کردند.

(آیه ۲۲) - در این آیه به بهانه اصلی آنان اشاره کرده که آن هم در واقع خرافه‌ای بیش نیست که پایه خرافه دیگری شده است، می‌فرماید: «بلکه آنها می‌گویند: ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آنها هدایت شده‌ایم» (بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ).

در حقیقت آنها دلیلی جز «تقلید کورکورانه» از پدران و نیاکان خود نداشتند و عجب این که خود را با این تقلید هدایت یافته می‌پنداشتند، در حالی که در مسائل اعتقادی و زیربنایی فکری هیچ انسان فهمیده و آزاده‌ای نمی‌تواند متکی بر تقلید باشد آن هم به صورت تقلید «جاهل از جاهل».

(آیه ۲۳) - در اینجا بحث آیات گذشته را در زمینه بهانه اصلی مشرکان برای بت پرستی که مسأله تقلید نیاکان بود ادامه داده، می‌گوید: این تنها ادعای مشرکان عرب نیست، «همین‌گونه ما در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیغمبری اندازکننده نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور گفتند: ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم، و ما به آثار آنان اقتدا می‌کنیم» (وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ).

(آیه ۲۴) - این آیه پاسخی را که انبیای پیشین به آنها می‌دادند به وضوح بیان می‌کند، می‌گوید: «پیامبرشان به آنان گفت: آیا اگر من آئینی روشنتر و هدایت‌کننده‌تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم» باز هم آن را انکار می‌کنید؟! (قَالَ أَوْلَوْا جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ).

این مؤدبانه‌ترین تعبیری است که می‌توان در مقابل قومی لجوج و مغرور بیان کرد که عواطف آنها به هیچ وجه جریحه‌دار نشود و این‌گونه تعبیرات قرآنی، ادب در بحث و محاجّه را مخصوصاً در مقابل جاهلان مغرور به ما می‌آموزد.

ولی با این همه به قدری آنها غرق در جهل و تعصب و لجاج بودند که این گفتار حساب شده و مؤدبانه نیز در آنها مؤثر واقع نشد، آنها فقط در پاسخ انبیائشان «گفتند: ما به آنچه شما به آن مبعوث هستید کافریم!» (قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ).

(آیه ۲۵) - بدیهی است چنین قوم طغیانگر و لجوج و بی‌منطقی شایسته بقا و حیات نیست، و دیر یا زود باید عذاب الهی نازل گردد و این خار و خاشاکها را از سر راه بردارد، آیه شریفه می‌فرماید: «لذا ما از آنها انتقام گرفتیم» و سخت مجازاتشان کردیم (فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ).

گروهی را با طوفان، و گروهی را با زلزله ویرانگر، و جمعی را با تسندباد و صاعقه، و خلاصه هریک از آنها را با فرمانی هلاک کردیم.

و در پایان آیه برای این که مشرکان مکه نیز عبرت گیرند روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: «پس بنگر پایان کار تکذیب‌کنندگان چگونه بود؟» (فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ).

جمعیت مشرکان لجوج مکه نیز باید در انتظار چنین سرنوشت شومی باشند!

(آیه ۲۶) - توحید سخن جاویدان انبیاء: در اینجا اشاره کوتاهی به

سرگذشت ابراهیم و ماجرای او با قوم بت پرست بابل شده است، تا بحث نکوهش تقلید را که در آیات قبل آمده بود تکمیل کند، زیرا اولاً ابراهیم (ع) بزرگترین نیای عرب بود که همه او را محترم می‌شمردند، هنگامی که او پرده‌های تقلید را می‌برد اینها نیز اگر راست می‌گویند باید به او اقتدا کنند.

ثانیاً: بت پرستانی که ابراهیم در مقابل آنها قیام کرد به همین استدلال واهی

(پیروی از پدران) تکیه می‌کردند، و ابراهیم هرگز آن را از آنها نپذیرفت.

نخست می‌فرماید: «به‌خطر بیاور هنگامی که ابراهیم به پدرش [=عمویش

آزر] و قوم بت پرستش گفت من از آنچه شما می پرستید بیزارم! (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ).

(آیه ۲۷) - و از آنجا که بسیاری از بت پرستان خدا را نیز پرستش می کردند ابراهیم بلافاصله او را استثناء کرده، می گوید: «مگر آن خدایی که مرا آفریده که او هدایت من خواهد کرد» (إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ).

او در این عبارت کوتاه هم استدلالی برای انحصار عبودیت به پروردگار ذکر می کند زیرا معبود کسی است که خالق و مدبر است، و همه قبول داشتند که خالق خداست و هم اشاره به مسأله هدایت تکوینی و تشریحی خداست که قانون لطف آن را ایجاب می کند.

(آیه ۲۸) - ابراهیم نه تنها در حیات خود طرفدار اصل توحید و مبارزه با هرگونه بت پرستی بود، بلکه تمام تلاش و کوشش خود را به کار گرفت که کلمه توحید همیشه در جهان باقی و برقرار بماند.

چنانکه آیه شریفه می گوید: «او آن کلمه توحید را کلمه باقیه در فرزندان و اعیان خود قرار داد تا به سوی خدا بازگردند» (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

جالب این که امروز تمام ادیانی که در کره زمین دم از توحید می زنند از تعلیمات توحیدی ابراهیم (ع) الهام می گیرند، و سه پیامبر بزرگ الهی «موسی» (ع) و «عیسی» (ع) و محمد ﷺ از دودمان او هستند، و این دلیل صدق پیشگویی قرآن در این زمینه است.

(آیه ۲۹) - این آیه در حقیقت پاسخ به این سؤال است: با این حال چگونه خداوند مشرکان مکه را عذاب نمی کند؟ مگر در آیات قبل نخواندیم «ما از اقوام گذشته که انبیا را تکذیب کردند انتقام گرفتیم»؟!

در پاسخ می گوید: «بلکه این گروه [=مشرکان مکه] و پدران آنها را از مواهب دنیا بهره مند ساختم تا حق و فرستاده آشکار الهی به سراغ آنان آمد» (بَلْ مَتَّعْتُ هُوْلَاءِ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ).

ما تنها به حکم عقل به بطلان شرک و بت پرستی و حکم وجدانشان به توحید قناعت نکردیم، و برای اتمام حجت آنها را مهلت دادیم تا این کتاب آسمانی که سراسر حق است، و این پیامبر بزرگ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای هدایت آنان قیام کند.

(آیه ۳۰) - ولی عجب این که: «هنگامی که حق (قرآن) به سراغ آنها آمد (به جای این که به اصلاح و جبران خطاهای گذشته خویش پردازند گروه کثیری به مخالفت برخاستند و) گفتند: این سحر است و ما نسبت به آن کافریم» (وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ).

(آیه ۳۱) - چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان نازل نشده؟

در آیات قبل سخن از بهانه جوئیهای مشرکان در برابر دعوت پیامبران بود، در اینجا به یکی دیگر از بهانه‌های واهی و بی اساس آنان اشاره کرده، می‌فرماید: «وگفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگ و (ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟! (وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْشِينَ عَظِيمٍ).

(آیه ۳۲) - قرآن مجید برای کوبیدن این طرز تفکر زشت و خرافی پاسخهای دندان شکنی می‌دهد: و دیدگاه الهی و اسلامی را کاملاً مجسم می‌سازد، نخست می‌گوید: «آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! (أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ). تا به هرکس بخواهند نبوت بخشند، و کتاب آسمانی بر او نازل کنند.

از این گذشته اگر تفاوت و اختلافی از نظر سطح زندگی در میان انسانها وجود دارد هرگز دلیل تفاوت آنها در مقامات معنوی نیست، بلکه: «ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را برای بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده» و با هم تعاون نمایند (نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا).

آنها فراموش کرده‌اند که زندگی بشر یک زندگی دسته جمعی است، و اداره این زندگی جز از طریق تعاون و خدمت متقابل امکان پذیر نیست.

«و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می‌کنند (از مال و جاه و مقام) برتر و بهتر است» (وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ).

بلکه تمام این مقامها و ثروتها در برابر رحمت الهی و قرب پروردگار به اندازه بال مگسی وزن و قیمت ندارد.

(آیه ۳۳) - قصرهای باشکوه با سقفهای نقره‌ای! (ارزشهای دروغین)

قرآن همچنان بحث پیرامون نظام ارزشی اسلام و عدم معیار بودن مال و ثروت و مقامات مادی را ادامه می‌دهد.

نخست می‌فرماید: «اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه مردم امت واحد (گمراهی) شوند ما برای کسانی که به (خداوند) رحمن کافر می‌شدند خانه‌هایی قرار می‌دادیم با سقفهایی از نقره و نردبانهایی که از آن بالا روند» (وَأُولَآءِ أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ).

(آیه ۳۴) - سپس می‌افزاید: علاوه بر این «برای خانه‌های آنان درها و تختهایی قرار می‌دادیم که بر آن تکیه کنند» (وَلِيُوتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَكُونُ).

(آیه ۳۵) - باز به این هم اکتفا نکرده می‌افزاید: علاوه بر همه اینها «انواع و وسائل تجملی و زینت آلات» برای آنها قرار می‌دادیم (وَزُخْرَفًا).

تا زندگی مادی و پرزرق و برقشان از هر نظر تکمیل گردد، قصرهایی مجلل و چند اشکوبه با سقفهایی از نقره، و درها و تختهای متعدد، و انواع و وسائل زینتی، و هرگونه نقش و نگار آن چنانکه مطلوب و مقصود و معبود دنیاپرستان است.

سپس می‌افزاید: «اما همه اینها متاع زندگی دنیای مادی است و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است» (وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ).

کوتاه سخن این که سرمایه‌های مادی و این وسائل تجملاتی دنیا به قدری در پیشگاه پروردگار بی‌ارزش است که می‌بایست تنها نصیب افراد بی‌ارزش همچون کفار و منکران حق باشد، و اگر مردم کم‌ظرفیت و دنیا طلب به سوی بی‌ایمانی و کفر متمایل نمی‌شدند خداوند این سرمایه‌ها را تنها نصیب این گروه مسنور و مطرود

می‌کرد، تا همگان بدانند مقیاس ارزش و شخصیت انسان این امور نیست. و از اینجا روشن می‌شود که نه بهره‌مند بودن گروهی از کفار و ظالمان از این مواهب مادی دلیل بر شخصیت آنهاست، و نه محروم بودن مؤمنان از آن، و نه استفاده از این امور در حد معقول، به صورت یک ابزار، ضرری به ایمان و تقوای انسان می‌زند، و این است تفکر صحیح اسلامی و قرآنی.

(آیه ۳۶) - **همنشین شیاطین!** از آنجا که در آیات پیشین سخن از دنیاپرستانی بود که همه چیز را بر معیارهای مادی ارزیابی می‌کنند، در اینجا از یکی از آثار مرگبار دلبستگی به دنیا که بیگانگی از خداست سخن می‌گوید، می‌فرماید: «و هرکس از یاد خدا روی گردان شود شیطانی را به سراغ او می‌فرستیم، پس همواره قرین اوست!» (وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ).

آری! غفلت از ذکر خدا و غرق شدن در لذات دنیا، و دلباختگی به زرق و برق آن، موجب می‌شود که شیطانی بر انسان مسلط گردد و همواره قرین او باشد، و رشته‌ای در گردنش افکنده، «می‌برد هر جا که خاطر خواه اوست»!

(آیه ۳۷) - سپس به دو امر مهم که شیاطین درباره این غافلان انجام می‌دهند اشاره کرده، می‌فرماید: «و آنها [= شیاطین] این گروه را از راه خدا باز می‌دارند» (وَأِنَّهُمْ لَيُصِدُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ).

هر وقت اراده بازگشت کنند سنگی بر سر راه آنها می‌افکنند و مانعی ایجاد می‌کند تا هرگز به صراط مستقیم باز نگردند.

و آن چنان طریق گمراهی را در نظر آنها زینت می‌دهند که: «گمان می‌کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند!» (وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ).

(آیه ۳۸) - خلاصه این وضع همچنان ادامه پیدا می‌کند انسان غافل و بی‌خبر در گمراهی خویش، و شیاطین در اضلال او تا هنگامی که پرده‌ها کنار می‌رود، و چشم حقیقت‌بین او باز می‌شود، «تا زمانی که نزد ما حاضر می‌شود (می‌بیند ولی و قرینش همچنان با اوست، همان کسی که عامل همه بدبختیهای او بوده! فریاد می‌زند و) می‌گوید: ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود!

چه بدقرین و همنشینی هستی تو!» (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ نَادَا لَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ).

آری! صحنه قیامت تجسمی است گسترده از صحنه‌های این جهان و قرین و دوست و رهبر اینجا با آنجا یکی است.

(آیه ۳۹) - ولی این آرزو هرگز به جایی نمی‌رسد، و میان آنها و شیاطین هرگز جدائی نمی‌افتد، لذا در این آیه می‌افزاید: «هرگز این گفتگو و ندامت امروز به حال شما سودی ندارد، چرا که شما ظلم کردید، و در نتیجه همه در عذاب مشترکید» (وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ).

باید عذاب این همنشین سوء را با عذابهای دیگر برای همیشه ببینید.

و به این ترتیب امید آنها را در مورد جدایی از شیاطین برای همیشه مبدل به یأس می‌کند و چه طاقت فرساست تحمل این همنشینی؟!

(آیه ۴۰) - در اینجا قرآن این گروه را به حال خود می‌گذارد و روی سخن را به سوی پیامبر ﷺ کرده از غافلان کوردلی که پیوسته او را تکذیب می‌کردند، و از قماش همان گروهی بودند که در آیات قبل از آنها سخن گفته شد، بحث کرده، می‌فرماید: «آیا تو می‌توانی سخن خود را به گوش کران برسانی؟ یا کوران و کسانی که در گمراهی آشکاری هستند هدایت کنی» (أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

(آیه ۴۱) - در تعقیب آیات گذشته که از کفار لجاج و هدایت‌ناپذیر و ستمگر سخن می‌گفت در اینجا روی سخن را، به پیامبر گرمی اسلام ﷺ کرده، این گروه را شدیداً تهدید و پیامبر ﷺ را تسلی و آرامش خاطر می‌بخشد می‌فرماید: «هرگاه تو را از میان آنها ببرم، حتماً از آنها انتقام خواهم گرفت و مجازاتشان می‌کنیم!» (فَمَا نَا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ).

منظور از بردن پیامبر ﷺ از میان آن قوم، وفات پیامبر ﷺ است.

(آیه ۴۲) - سپس می‌افزاید: اگر هم زنده بمانی «و آنچه را از عذاب به آنان وعده داده‌ایم به تو نشان دهیم باز ما بر آنها مسلط هستیم» (أَوْ نُرِيَّتِكَ الْآذَى



وَعَدْنَا هُمْ فَأَنَا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ).

به هر حال آنها در چنگال قدرت ما هستند چه در میان آنها باشی و چه نباشی، و مجازات و انتقام الهی در صورت ادامه کارهایشان حتمی است.

(آیه ۴۳) - بعد از این هشدارها به پیامبر اکرم ﷺ دستور می دهد: «پس آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر که تو بر صراط مستقیم قرار داری!» (فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

کمترین اعوجاج و کجی در کتاب و برنامه تو نیست، و عدم پذیرش گروهی از آنان دلیل بر نفی حقانیت تو نخواهد بود تو با نهایت جدیت به راه خویش ادامه بده، بقیه با ماست.

(آیه ۴۴) - سپس می افزاید «این (قرآنی که بر تو وحی شده) مایه یادآوری تو و قوم توست» (وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ).

هدف از نزول آن بیدار ساختن انسانها و آشنا نمودن آنها به وظائفشان است. «و بزودی مورد سؤال قرار خواهید گرفت» که با این برنامه الهی و این وحی آسمانی چه کردید؟! (وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ).

(آیه ۴۵) - سپس برای نفی بت پرستی و ابطال عقائد مشرکین به دلیل دیگری پرداخته، می گوید: «از رسولانی که قبل از تو فرستادیم پرس، آیا غیر از خداوند رحمن، معبودهایی برای پرستش آنها قرار دادیم؟! (وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ).

اشاره به این که تمام انبیای الهی دعوت به توحید کرده اند، و همگی بطور قاطع بت پرستی را محکوم نموده اند، بنابراین پیامبر اسلام در مخالفتش با بتها کار بی سابقه ای انجام نداده، بلکه سنت همیشگی انبیا را احیا نموده است.

(آیه ۴۶) - فرعونیان مغرور و پیمان شکن: در اینجا به گوشه ای از ماجرای پیغمبر خدا «موسی بن عمران» و برخورد او با «فرعون» اشاره شده، تا پاسخی باشد به گفتار بی اساس مشرکان که «اگر خدا می خواست پیامبری بفرستد چرا مردی را از ثروتمندان مکه و طائف برای این مأموریت بزرگ انتخاب نکرد؟»

می فرماید: «ما موسی را با آیات و نشانه‌های خود به سوی فرعون و اطرافیان و درباریان او فرستادیم» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ).  
 «پس موسی به آنها گفت: من فرستاده پروردگار جهانیانم» (فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۴۷) - اکنون بینم اولین برخورد فرعون و فرعونیان با دلایل منطقی و معجزات روشن موسی چه بود؟  
 قرآن می‌گوید: «هنگامی که موسی با آیات ما به سراغ آنها آمد همگی از آن می‌خندیدند» (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَاهُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ).  
 این نخستین برخورد همه طاغوتها و جاهلان مستکبر در برابر رهبران راستین است، جدی نگرفتن دعوت و دلایل آنها.

(آیه ۴۸) - اما ما برای اتمام حجت، آیات خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم «و هیچ آیه‌ای و معجزه‌ای به آنها نشان نمی‌دادیم مگر این که از دیگری بزرگتر و مهمتر بود» (وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا).  
 و به این ترتیب بعد از معجزه «عصا» و «ید بیضا» معجزات «طوفان» و «جراد» و «قمل» و «ضفادع» و غیر اینها را به آنها نشان دادیم.

سپس می‌افزاید: «آنها را به عذابها (و مجازاتهای هشداردهنده) گرفتار نمودیم شاید (بیدار شوند و) به راه حق باز گردند» (وَأَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

(آیه ۴۹) - چنانکه در این آیه می‌خوانیم: «آنها گفتند: ای ساحر! پروردگارت را به عهدی که با تو کرده است بخوان (تا ما را از این درد و رنج و بلا و مصیبت رهایی بخشد، و) مطمئن باش که ما راه هدایت را پیش خواهیم گرفت!» (وَقَالُوا يَا أَيُّهُ السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ).

چه تعبیر عجیبی! از یک سو ساحرش می‌خوانند، و از سوی دیگر برای رفع بلا دست به دامنش می‌زنند! و از سوی سوم به او وعده قبول هدایت می‌دهند!

آری! سبک مغزان مغرور هنگامی که بر اریکه قدرت می نشینند چنین است  
منطقشان و راه و رسمشان.

(آیه ۵۰) - ولی به هر حال موسی به خاطر این تعبیرات نیش دار و موهن  
هرگز دست از هدایت آنها برنداشت، و از خیره سری آنها مأیوس و خسته نشد،  
همچنان به کار خود ادامه داد بارها دعا کرد تا طوفان بلاها فرو نشیند و فرو نشست.  
اما چنانکه آیه شریفه می گوید: «هنگامی که عذاب را از آنها برطرف  
می ساختیم آنها پیمانهای خود را می شکستند و به لجاجت و انکار خود ادامه  
می دادند» (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ).

اینها همه درسهایی است زنده و گویا برای مسلمانان و تسلیت خاطری است  
برای شخص پیامبر ﷺ که از لجاجت و سرسختی مخالفان هرگز خسته نشوند.  
و نیز هشدار است به دشمنان لجوج و سرسخت که آنها هرگز از فرعون  
و فرعونیان قویتر و قدرتمندتر نیستند، سرانجام کار آنها را ببینند و در عاقبت کار  
خویش ببندیشند.

### (آیه ۵۱) - اگر پیامبر است چرا دستبند طلا ندارد؟!

منطق موسی از یک سو، و معجزات گوناگونش از سوئی دیگر افکار توده های  
مردم را نسبت به فرعون متزلزل ساخت.

اینجا بود که فرعون با سفسطه بازی و مغلطه کاری می خواست جلو نفوذ  
موسی را در افکار مردم مصر بگیرد، چنانکه قرآن می گوید: «فرعون در میان قوم  
خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست؟ و این نهرها  
تحت فرمان من جریان ندارد؟ (واز قصر و مزارع و باغهای من نمی گذرد؟) آیا  
نمی بینید؟» (وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ  
تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ).

ولی موسی چه دارد؟ هیچ، یک عصا و یک لباس پشمینه!

(آیه ۵۲) - سپس می افزاید: «بدون شک من از این فرد که مقام و نژادی پست

دارد، و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم» (أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ

مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ).

و به این ترتیب دو افتخار بزرگ برای خود (حکومت مصر، و مالکیت نیل) و دو نقطه ضعف برای موسی (فقر، و لکنت زبان) بیان کرد.

در حالی که موسی هرگز در آن زمان لکنت زبان نداشت، چرا که به هنگام بعثت عرضه داشت: «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي؛ خداوند! گره را از زبان من بگشا» (طه/۲۷) و مسلماً دعایش مستجاب شد و قرآن نیز گواه بر آن است.

(آیه ۵۳) - سپس فرعون به دو بهانه دیگر متشبهت شده گفت: «پس چرا دستبندهایی از طلا به او داده نشده؟ یا این که چرا فرشتگان همراه او نیامده‌اند» تا گفتار او را تصدیق کنند؟! (فَلَوْلَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرَبِينَ).

می‌گویند فرعونیان عقیده داشتند که رؤسا باید با دستبند و گردن‌بند طلا خود را زینت کنند.

اما پیامبران الهی با کناره‌گیری از این مسائل مخصوصاً می‌خواستند این ارزشهای کاذب و دروغین را ابطال کنند، و ارزشهای اصیل انسانی یعنی علم و تقوا و پاکی را جانشین آن سازند.

(آیه ۵۴) - در این آیه قرآن به نکته لطیفی اشاره می‌کند، و آن این که: فرعون از واقعیت امر چندان غافل نبود، و به بی‌اعتباری این ارزشها کم و بیش توجه داشت، ولی «او قوم خود را (تحمیق کرد، و عقول آنها را) سبک شمرد در نتیجه از وی اطاعت کردند!» (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ).

اصولاً راه و رسم همه حکومت‌های جبار و فاسد این است که برای ادامه خودکامگی باید مردم را در سطح پائینی از فکر و اندیشه نگهدارند، و با انواع وسائل آنها را تحمیق کنند.

چرا که بیدار شدن ملتها و آگاهی و رشد فکری ملتها بزرگترین دشمن حکومت‌های خودکامه و شیطنانی است که با تمام قوا با آن مبارزه می‌کنند!

جالب این که آیه فوق را با این جمله تکمیل و پایان می‌دهد «آنها قومی فاسق

بودند» (إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ).

اشاره به این که این قوم گمراه اگر فاسق و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل نبودند تسلیم چنین تبلیغات و ترهاتی نمی شدند.

آری! آنها فاسقانی بودند که از فاسقی تبعیت می کردند.

(آیه ۵۵) - این بود جنایات فرعون و فرعونیان و مغلظه کاریهایشان در مقابل فرستاده الهی موسی اما اکنون ببینیم بعد از آن همه وعظ و ارشاد و اتمام حجتها از طرق گوناگون، و عدم تسلیم آنها در مقابل حق، سرانجام کار آنها به کجا رسید؟! می فرماید: «اما هنگامی که ما را (با اعمالشان) به خشم آوردند از آنها انتقام گرفتیم، و همه را غرق کردیم!» (فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ).

خداوند مخصوصاً از میان تمام مجازاتها مجازات غرق را برای آنها انتخاب نمود، چرا که تمام عزت و شوکت افتخار و قدرتشان با همان رود عظیم نیل و شاخه های بزرگ و فراوانش بود که فرعون از میان تمام منابع قدرتش روی آن تکیه می کرد.

(آیه ۵۶) - در این آیه به عنوان یک نتیجه گیری از مجموع این سخن می فرماید: «ما آنها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای آیندگان قرار دادیم» (فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ).

آیه ۵۷ - شأن نزول: رسول خدا روزی برای گروهی از سران قریش سخن گفت، «نضرین حارث» به مقابله برخاست، پیامبر ﷺ با دلائل منطقی (پیرامون بطلان بت پرستی) او را محکوم ساخت، سپس این آیه را بر آنها خواند «شما و آنچه غیر از خدا می پرستید هیزم جهنم خواهید بود و همگی در آن وارد می شوید».

بعد از این ماجرا «عبدالله بن زبیری» آمد و به آن جمع پیوست، «ولید بن مغیره» به «عبدالله» گفت: «نضرین حارث» در مقابل محمد در مانده شد.

«عبدالله» گفت: به خدا سوگند اگر من او را می دیدم پاسخش را می دادم، از او (محمد ﷺ) بپرسید آیا درست است که همه معبودان با عابدانشان در دوزخند؟ اگر چنین است ما فرشتگان را می پرستیم، و یهود «عزیر» را و نصاری «عیسی بن

مریم» را (چه عیبی دارد که ما با فرشتگان و پیامبرانی چون عزیر و مسیح باشیم!) این سخن را خدمت پیامبر ﷺ گفتند، رسول الله فرمود: «آری! هرکس دوست داشته باشد که معبود واقع شود او هم با عبادانش در دوزخ خواهد بود، این بت پرستان در حقیقت شیاطین را می پرستیدند، و هر چیز را که شیطان به آنها دستور می داد».

اینجا بود که آیه ۱۰۱ سوره انبیا نازل شد و نیز آیه مورد بحث (وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا...) نازل گردید.

**تفسیر: کدام معبودان در دوزخند؟** قرآن در اینجا پیرامون مقام عبودیت حضرت مسیح و نفی گفتار مشرکان درباره الوهیت او و بتها سخن می گوید که تکمیلی است برای بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون دعوت موسی و مبارزه او با بت پرستان فرعونی آمد.

نخست می فرماید: «هنگامی که درباره فرزند مریم مَسْتَلَى زده شد قوم تو از آن می خندیدند» و روی گردان می شدند (وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ).

منظور از مثال همان است که مشرکان به عنوان استهزاء به هنگام شنیدن آیه شریفه «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ؛» «شما و آنچه را غیر از خدا می پرستید هیزم دوزخید» (انبیا/۹۸) گفتند و آن این بود که عیسی بن مریم نیز معبود واقع شده و به حکم این آیه باید در دوزخ باشد چه بهتر که ما و بتها یمان نیز همسایه عیسی باشیم! گفتند و خندیدند و مسخره کردند!

(آیه ۵۸) - سپس «گفتند: آیا خدایان ما بهتر است یا او [=مسیح]؟» (وَقَالُوا ءَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ).

ولی بدان آنها حقیقت را می دانند «و این مثل را جز از روی جدال برای تو نزنند» (مَا ضَرَّبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا).

«بلکه آنها گروهی کینه توز و پرخاشگرند»، و برای جلوگیری از حق به باطل متوسل می شوند (بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ).

(آیه ۵۹) - بلکه «او [=مسیح] فقط بنده‌ای بود که ما نعمت به او بخشیدیم»  
 و او را به نبوت و رهبری خلق مبعوث کردیم (إِنَّهُ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ).  
 «و او را نمونه و الگویی برای بنی اسرائیل قرار دادیم» (وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي  
 إِسْرَائِيلَ).

او در تمام عمرش به مقام عبودیت پروردگار اعتراف داشت، و همه را به  
 عبودیت او دعوت کرد، و همان‌گونه که خودش می‌گوید: «مادام که در میان امت  
 بود اجازه انحراف از مسیر توحید به کسی نداد»، بلکه خرافه الوهیت مسیح یا  
 تثلیث را بعد از او به وجود آوردند.

(آیه ۶۰) - در این آیه برای این که توهم نکنند خدا نیازی به عبودیت  
 و بندگی آنها دارد که اصرار بر ایمانشان می‌کند می‌فرماید: «اگر ما بخواهیم به جای  
 شما فرشتگانی در زمین قرار می‌دهیم که جانشین شما باشند» (وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا  
 مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ).

فرشتگانی که سر بر فرمان حق دارند، و جز اطاعت و بندگی او کاری را  
 نمی‌شناسند.

(آیه ۶۱) - این آیه اشاره به یکی از ویژگیهای حضرت مسیح است  
 می‌فرماید: «او (عیسی) سبب آگاهی بر روز قیامت است» (وَإِنَّهُ لَعَلَّمُ لِلسَّاعَةِ).  
 یا از این جهت که تولد او بدون پدر دلیلی است بر قدرت بی‌پایان خداوند که  
 مسأله زندگی بعد از مرگ در پرتو آن حل می‌شود.

و یا از این نظر که نزول حضرت مسیح از آسمان طبق روایات متعدد اسلامی  
 در آخر زمان صورت می‌گیرد و دلیل بر نزدیک شدن قیامت است.  
 به هر حال به دنبال آن می‌فرماید: قیامت قیامت قطعی وقوع آن نزدیک است  
 «و هرگز شک و تردید از ناحیه آن به خود راه ندهید» (فَلَا تَمْتَرُونَ بِهَا).

نه از نظر عقیده، و نه از نظر عمل همچون غافلان از قیامت رفتار نکنید.

«و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است» (وَاتَّبِعُونَ هَذَا صِرَاطٌ

مُسْتَقِيمٌ).

(آیه ۶۲) - ولی شیطان می خواهد پیوسته شما را در غفلت و بی خبری نگهدارد، به هوش باشید «شیطان شما را (از راه خدا و از توجه به سرنوشتتان در رستاخیز) باز ندارد، چرا که او دشمن آشکاری برای شماست» (وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ).

او عداوت و دشمنی خود را از روز نخست یک بار به هنگام وسوسه پدر و مادرتان آدم و حوا و اخراج آنها از بهشت نشان داد، و بار دیگر به هنگامی که سوگند یاد نمود که همه فرزندان آدم جز «مخالصین» را گمراه خواهد ساخت.

(آیه ۶۳) - در آیات گذشته به گوشه ای از ویژگیهای زندگی حضرت مسیح اشاره شد در اینجا می فرماید: «هنگامی که عیسی با در دست داشتن بیانات (معجزات و آیات الهی) آمد، گفت: من برای شما حکمت آورده ام و (آمده ام) تا بعضی اموری را که در آن پیوسته اختلاف دارید برای شما تبیین کنم» (وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ).

«حکمت» به تمام عقائد حق، و برنامه های صحیح زندگی - که انسان را از هرگونه انحراف در ایمان و عمل باز می دارد، و به تهذیب نفس و اخلاق او می پردازد - اطلاق شده است.

این حکمت علاوه بر اینها هدف دیگری نیز به دنبال دارد و آن برطرف ساختن اختلافاتی است که وجود آنها نظام جامعه را به هم می ریزد، و مردم را سرگردان و بیچاره می کند، و لذا حضرت مسیح در متن سخنانش روی این مسأله تکیه می نماید.

و در پایان آیه می افزاید: «اکنون (که چنین است و محتوای دعوت من این است) تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ).

(آیه ۶۴) - سپس برای این که هرگونه ابهامی را در زمینه عبودیت خود برطرف سازد می گوید: «بطور قطع خداوند پروردگار من و پروردگار شماست» (إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ).

من نیز در تمام وجود و هستیم همانند شما نیازمند به خالق و مدبری هستیم،



او مالک من و راهنمای من است.

و برای تأکید بیشتر اضافه می‌کند: «اکنون (که چنین است) او را پرستش کنید»  
(فَاعْبُدُوهُ). چرا که غیر او لایق پرستش نیست، همه مربوبند و او ربّ است.

باز هم سخن خود را با جمله دیگری تأکید می‌کند تا جای هیچ بهانه‌ای باقی  
نماند می‌گوید: «این است صراط مستقیم» (هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ).

آری! راه راست همان راه عبودیت و بندگی پروردگار است، راهی است که  
انحراف و اعوجاج در آن نیست.

(آیه ۶۵) - اما عجب این که با این همه تأکیدات باز هم «گروههایی از میان  
آنها (درباره مسیح) اختلاف کردند» (فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ).

بعضی او را خدا می‌پنداشتند که به زمین نازل شده!

بعضی دیگر فرزند خدایش می‌خواندند.

بعضی او را یکی از اقنومهای سه‌گانه (سه ذات مقدس اب و ابن  
و روح القدس) می‌دانستند.

تنها گروهی که در اقلیت بودند او را بنده خدا و فرستاده او می‌شمردند، ولی  
سرانجام عقیده اکثریت غالب شد مسأله تثلیث و خدایان سه‌گانه، جهان مسیحیت  
را فراگرفت.

در پایان آیه آنها را به عذاب دردناک روز قیامت تهدید کرده، می‌فرماید: «وای  
بر کسانی که ستم کردند (و از صراط مستقیم منحرف شدند، وای بر آنها) از عذاب  
روز دردناک» (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ إِلِيمٍ).

آری! روز قیامت روز دردناکی است، طول حسابش دردناک، عذاب  
و مجازاتش دردناک، حسرت و اندوهش دردناک، رسوائی و فضیحتش نیز  
دردناک است.

(آیه ۶۶) - در انتظار چه هستید جز عذاب آخرت؟ در آیات پیشین سخن  
از بت پرستان لجوج، و همچنین منحرفان و مشرکان امت عیسی بود، و در اینجا  
پایان کار آنها را مجسم کرده، می‌فرماید: «اینها چه چیزی را انتظار می‌کشند، جز

این که ناگهان قیامت به سراغ آنها آید در حالی که متوجه نیستند؟! (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

این سؤال در حقیقت بیان حال واقعی این گونه افراد است، مثل این که در مقام مذمت فردی که گوش به نصیحت هیچ ناصح مشفق نمی دهد و عوامل نابودی خود را به دست خویش فراهم می سازد می گوئیم: او تنها در انتظار مرگ خویش است!

(آیه ۶۷) - سپس از حالت دوستانی که در مسیر گناه و فساد، و یا زرق و برق دنیا، دست مودت به هم می دهند پرده برداشته، می گوید: «دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند مگر پرهیزکاران!» (إِلَّا الْإِيمَانُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ).

تبدیل شدن این گونه دوستیها به عداوت در آن روز طبیعی است، چرا که هر کدام از آنها دیگری را عامل بدبختی و بیچارگی خود می شمرد، تنها پرهیزکارانند که پیوند دوستی آنها جاودانی است، چرا که بر محور ارزشهای جاودانی دور می زند، و نتایج پربارش در قیامت آشکارتر می شود.

(آیه ۶۸) - این آیه در حقیقت تفسیری است برای اوصاف و حالات «متقین» و بیانی است از سرنوشت پرافتخار آنها.

در آن روز خداوند به آنها می گوید: «ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شماست، و نه اندوهگین می شوید» (يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ).

چه پیام جالبی! پیامی بدون واسطه از سوی خداوند، پیامی که با بهترین توصیفها آغاز می شود، ای بندگان خدا! پیامی که مهمترین نگرانی انسان را در آن روز پرنگرانی زائل می کند، پیامی که هرگونه غم و اندوه از گذشته را از دل می زداید، آری این پیام دارای چهار مزیت بالاست.

(آیه ۶۹) - در این آیه این پرهیزکاران و بندگان گرامی را با دو جمله دیگر مشخصتر ساخته، می فرماید: «همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و (در برابر

فرمان و دستور ما) تسلیم بودند» (الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ).

(آیه ۷۰) - آنچه دل بخواهد و چشم از دیدنش لذت برد...! در اینجا پاداش بندگان خالص خدا و مؤمنان صالحی را که در آیات قبل توصیف آنها به میان آمده بود بیان می‌کند، و بهشت جاویدان را با هفت نعمت ارزنده به آنها نوید می‌دهد. نخست می‌فرماید: از سوی خداوند بزرگ و منان به آنها خطاب می‌شود «وارد بهشت شوید» (أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ).

به این ترتیب پذیرایی‌کننده واقعی از آنها خداست.

سپس به نخستین نعمت اشاره کرده، می‌افزاید: «شما و همسرانتان» (أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ).

روشن است بودن در کنار همسران با ایمان و مهربان هم برای مردان لذت‌بخش است و هم برای زنانشان که اگر در اندوه دنیا شریک بودند در شادی آخرت نیز شریک باشند.

سپس اضافه می‌کند: «همگی غرق سرور و شادی باشید و» در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید! (تُحِبُّونَ).

(آیه ۷۱) - و در بیان سومین نعمت می‌فرماید: «طرفها (ی غذا) و جامهای طلائی (شراب طهور) را گرداگرد آنها می‌گردانند» (يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ).

آنها در بهترین ظروف، و از بهترین غذا، در نهایت آرامش و آسایش و صفا، و بدون هیچ دردسر پذیرایی می‌شوند.

در مرحله چهارم و پنجم به دو نعمت دیگر اشاره می‌کند که تمام نعمتهای مادی و معنوی جهان در آن جمع است می‌فرماید: «و در بهشت آنچه دلها می‌خواهند و چشمها از آن لذت می‌برد موجود است» (وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ).

به هر حال از آنجا که ارزش نعمت هنگامی است که جاودانی باشد، در ششمین توصیف، بهشتیان را از این نظر آسوده‌خاطر ساخته، می‌فرماید: «شما

جاودانه در آن خواهید ماند» (وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

(آیه ۷۲) - در اینجا برای این که روشن شود این همه نعمتهای بهشتی را به «بها» می دهند و به «بها» نمی دهند می افزاید: «این بهشتی است که شما وارث آن می شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید» (وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

اشاره به این که اعمال شما پایه اصلی نجات شماست، ولی آنچه دریافت می دارید در مقایسه با اعمالتان آنقدر برتری دارد که گویی همه را رایگان از فضل الهی به دست آورده اید!

(آیه ۷۳) - در آخرین و هفتمین نعمت سخن از میوه های بهشتی است که از بهترین نعمتهای الهی می باشد، می فرماید: «برای شما در بهشت میوه های فراوانی است که از آنها تناول می کنید» (لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ).

(آیه ۷۴) - آرزو داریم بمیریم و از عذاب راحت شویم! در اینجا سرنوشت مجرمان و کافران در قیامت تشریح شده تا در مقایسه با سرنوشت شوق انگیزی که مؤمنان فرمانبردار پروردگار داشتند هر دو بعد مطلب روشنتر گردد.

نخست می فرماید: «مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه خواهند ماند» (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ خَالِدُونَ).

(آیه ۷۵) - ولی از آنجا که ممکن است «عذاب دائم» با گذشت زمان تخفیف یابد، و تدریجاً از شدت آن کاسته گردد آیه شریفه می افزاید: «هرگز عذاب آنها تخفیف نمی یابد (و هیچ گونه راه نجاتی برای آنان نیست) و در آنجا از همه چیز مأیوسند» (لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ).

و به این ترتیب عذاب آنها هم از نظر زمان دائمی است، و هم از نظر شدت. (آیه ۷۶) - در این آیه این نکته را خاطر نشان می سازد که این عذاب دردناک الهی چیزی است که آنها خود برای خویش فراهم ساخته اند، می فرماید: «ما به آنها ستمی نکرده ایم ولی آنها خود ستمکار بوده اند» (وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ).

آری! قرآن سرچشمه اصلی همه سعادت‌ها و شقاوت‌ها را خود انسان و اعمال او می‌شمرد نه مسائل پنداری که گروهی برای خود درست کرده‌اند.

(آیه ۷۷) - سپس به بیان گوشه دیگری از بیچارگی آنها پرداخته، می‌گوید: «آنها فریاد می‌کشند: ای مالک دوزخ (ای کاش) پروردگارت ما را بمیراند» تا از این عذاب دردناک آسوده شویم! (وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ).

با این‌که هرکس از مرگ می‌گریزد و خواهان ادامه حیات است، اما گاهی چنان مصائب بر انسان فشار می‌آورد که از خدا تمنای مرگ می‌کند، و این چیزی است که اگر در دنیا برای بعضی واقع شود در آنجا برای مجرمان جنبه عمومی دارد و همگی تمنای مرگ می‌کنند.

اما چه سود که مالک دوزخ به آنها پاسخ «می‌گوید: شما در اینجا ماندنی هستید» و نجاتی حتی از طریق مرگ وجود ندارد (قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ).

(آیه ۷۸) - در این آیه که در حقیقت علتی است برای خلود آنها در آتش دوزخ می‌گوید: «ما حق را برای شما آوردیم، ولی اکثر شما از حق کراهت دارید» و در برابر آن تسلیم نیستید (لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ).

تعبیر به «حق» معنی گسترده‌ای دارد که همه حقایق سرنوشت‌ساز را شامل می‌شود هرچند در درجه اول مسأله توحید و معاد و قرآن قرار دارد.

این تعبیر در حقیقت اشاره به این است که شما تنها با پیامبران الهی مخالف نبودید اصلاً شما مخالف حق بودید، و این مخالفت، عذاب جاویدان را برای شما به ارمغان آورد.

(آیه ۷۹) - در این آیه گوشه‌ای از کراهت و بیزاری آنها را از حق و طرفداری آنها را از باطل منعکس ساخته، می‌فرماید: «بلکه آنها تصمیم محکمی (بر توطئه) گرفتند ما نیز اراده محکم و تغییرناپذیری (درباره آنها) داریم» (أَمْ أَبْرَهُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرَهُونَ).

آنها توطئه‌ها چیدند تا نور اسلام را خاموش کنند، و پیامبر ﷺ را به قتل رسانند، و از هر طریقی بتوانند ضربه بر مسلمین وارد کنند.

ما نیز اراده کرده‌ایم آنها را در این جهان و جهان دیگر سخت کیفر دهیم.  
 (آیه ۸۰) - این آیه در حقیقت بیان یکی از علل توطئه‌گریهای آنهاست،  
 می‌فرماید: «آیا آنها می‌پندارند که ما اسرار پنهانی و سخنان درگوشی آنها را  
 نمی‌شنویم؟» (أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ).

ولی چنین نیست، هم ما می‌شنویم، و هم «رسولان و فرشتگان» ما نزد آنان  
 حاضرند و (نجوای آنها را) می‌نویسند» (بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ).

(آیه ۸۱) - از آنجا که در آیات گذشته، مخصوصاً در آغاز سوره، گفتگو از  
 مشرکان عرب و اعتقادشان به وجود فرزند برای خدا در میان بود. در اینجا از طریق  
 دیگری برای نفی این عقاید باطل وارد شده می‌فرماید: به آنها که دم از وجود  
 فرزندی برای خدا می‌زنند «بگو: اگر برای خداوند رحمن فرزندی باشد من نخستین  
 کسی بودم که به او احترام می‌گذاردم و از وی اطاعت می‌کردم» (قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ  
 وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ).

زیرا از همه شما ایمان و اعتقاد به خدا بیشتر و معرفت و آگاهییم فزونتر  
 است، و من قبل از شما به فرزند او احترام می‌گذاردم از وی اطاعت می‌کردم.

(آیه ۸۲) - بعد از این سخن به دلیل روشنی بر نفی این ادعاهای واهی  
 پرداخته، می‌فرماید: «منزه است پروردگار آسمانها و زمین، پروردگار عرش از  
 توصیفی که آنها می‌کنند» (سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ  
 عَمَّا يُصِفُونَ).

کسی که مالک و مدبر آسمانها و زمین است و پروردگار عرش عظیم  
 می‌باشد، چه نیازی به فرزند دارد؟

(آیه ۸۳) - سپس به عنوان بی‌اعتنائی و تهدید این لجوجان که خود نوعی  
 دیگر از روش بحث با این قماش افراد است می‌افزاید: «اکنون (که چنین است) آنها  
 را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه‌ور باشند، و سرگرم بازی! تا روزی را که به  
 آنها وعده داده شده است ملاقات کنند» و میوه‌های تلخ اعمال و افکار زشت  
 و ننگین خود را بچینند (فَذَرَّهُمْ يُخْوَضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ).

این همان یوم موعودی است که در سوره بروج آیه ۲ به آن سوگند یاد شده است: «وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ؛ سوگند به روز موعود [روز رستاخیز]».

(آیه ۸۴) - این آیه و آیه بعد ادامه سخن پیرامون مسأله توحید است که از یک نظر نتیجه‌ای است برای آیات قبل و از یک نظر دلیلی برای تحکیم و تکمیل آن و در آن هفت توصیف برای خداوند آمده است که همه در تحکیم مبانی توحید مؤثر است.

نخست در مقابل مشرکان که برای آسمان و زمین اله و معبود جداگانه قائل بودند و حتی خدای دریا، خدای صحرا، خدای جنگ و خدای صلح، و خدایان مختلفی مطابق انواع موجودات در پندار خود ساخته بودند، می‌فرماید: «او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود» (وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ).

سپس در توصیف دوم و سوم می‌افزاید: «او حکیم و علیم است» (وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ).

تمام کارهایش روی حساب و حکمت است، و از همه چیز آگاه و باخبر، و به این ترتیب اعمال بندگان را به خوبی می‌داند و بر طبق حکمتش آنها را پاداش و کیفر می‌دهد.

(آیه ۸۵) - در چهارمین و پنجمین توصیف، از برکات فراوان و دائم وجود او و مالکیتش نسبت به آسمانها و زمین سخن می‌گوید، می‌فرماید: «پربرکت و زوال‌ناپذیر است کسی که مالک آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است می‌باشد» (وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا).

و بالاخره در ششمین و هفتمین توصیف می‌افزاید: «آگاهی از قیام قیامت مخصوص ذات اوست، و همگی به سوی او بازگردانده می‌شوید» (وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

بنابراین اگر خیر و برکتی می‌خواهید از او بخواهید نه از بتها چراکه سرنوشت شما در قیامت به دست اوست، و مرجع شما در آن روز تنها خداست.

(آیه ۸۶) - چه کسی قادر بر شفاعت است؟ در اینجا همچنان سخن درباره ابطال عقیده شرک و سرانجام تلخ مشرکان است، و با دلائل دیگری بطلان اعتقاد آنها را آشکار می‌سازد، نخست می‌فرماید: اگر آنها به گمان شفاعت به سراغ این معبودان می‌روند باید بدانند که «معبودانی که آنها غیر از خدا می‌خوانند مالک و قادر بر هیچ‌گونه شفاعتی نیستند» (وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ). ولی از آنجا که در میان معبودان آنها فرشتگان و مانند آنان وجود داشتند در ذیل آیه آنها را استثنا کرده، می‌فرماید: «مگر کسانی که شهادت به حق داده‌اند» (إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ).

ولی چنان نیست که آنها برای هرکس، هر چند بت پرست و مشرک و منحرف از آیین توحید باشد شفاعت کنند، بلکه «آنها به خوبی می‌دانند» برای چه کسی اجازه شفاعت دارند (وَهُمْ يَعْلَمُونَ).

(آیه ۸۷) - سپس از معتقدات خود مشرکان گرفته، به آنها پاسخ دندان‌شکن داده، می‌گوید: «و اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آنها را آفریده است؟ بطور مسلم می‌گویند: الله!» (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ).

لذا در پایان آیه به عنوان ملامت و سرزنش می‌گوید: «اکنون (که چنین است) چگونه از عبادت خدا به سوی غیر او باز گردانده و منحرف می‌شوند؟! (فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ).

(آیه ۸۸) - این آیه از شکایت پیامبر در پیشگاه خدا از این قوم لجوج و بی‌منطق سخن گفته، می‌فرماید: «آنها چگونه از شکایت پیامبر (در پیشگاه خداوند) که می‌گوید: پروردگارا! اینها قومی هستند که ایمان نمی‌آورند» غافل می‌شوند؟ (وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ).

او می‌گوید: من شب و روز با آنها سخن گفتم، از طریق بشارت و انذار وارد شدم، سرگذشت دردناک اقوام پیشین را برای آنها برشمردم، و آنچه گفتمی بود، گفتم؛ اما با این همه سخنان گرم من در قلب سرد آنها اثر نگذاشت و ایمان نیاوردند، تو می‌دانی و آنها.



(آیه ۸۹) - و در آخرین آیه به او دستور می دهد: «اکنون (که چنین است) از آنها روی برگردان» (فَاصْفَحْ عَنْهُمْ).

در عین حال روی گردانی تو به معنی قهر و جدائی توأم با خشونت و پرخاشگری نباشد بلکه «به آنها بگو: سلام بر شما» (وَقُلْ سَلَامٌ).

نه سلامی به عنوان دوستی و تحیت، بلکه به عنوان جدائی و بیگانگی.

این سلام در حقیقت شبیه سلامی است که در آیه ۶۳ سوره فرقان آمده است: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا؛ هنگامی که جاهلان آنها را (با سخنان زشت خود) مورد خطاب قرار دهند در پاسخ آنها می گویند: سلام» سلامی که نشانه بی اعتنایی توأم با بزرگواری است.

با این حال آنها را با جمله‌ای پرمعنی تهدید می کند، تا گمان نکنند این جدائی و وداع دلیل بر آن است که خداکاری با آنها ندارد، می فرماید: «اما به زودی خواهند دانست» (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

آری! خواهند دانست چه آتش سوزان و عذاب دردناکی با لجاجتهای خود برای خویشان فراهم ساخته اند؟!

«پایان سوره زخرف»

## سوره دخان [۴۴]

این سوره در «مکه» نازل شده، و ۵۹ آیه است

**محتوای سوره:** بخشهای این سوره را می‌توان در هفت بخش خلاصه کرد:

- ۱- آغاز سوره از حروف مقطعه و سپس بیان عظمت قرآن مجید است، با این اضافه که نزول آن را در شب قدر برای اولین بار بیان می‌کند.
- ۲- در بخش دیگر از توحید و یگانگی خدا و بیان بعضی از نشانه‌های عظمت او در جهان هستی سخن می‌گوید.
- ۳- بخش مهمی از این سوره سرنوشت کفار، و انواع کیفرهای دردناک آنهاست.
- ۴- در بخش دیگری برای بیدار ساختن این غافلان قسمتی از سرگذشت موسی و بنی اسرائیل در مقابل فرعونیان و شکست سخت آنها، و نابودی و هلاکتشان، گفتگو می‌کند.
- ۵- مسأله قیامت و عذابهای دردناک دوزخیان و پاداشهای جالب و روح پرور پرهیزکاران قسمت دیگری از آیات این سوره را تشکیل می‌دهد.
- ۶- همچنین هدف از آفرینش و خلقت آسمان و زمین موضوع دیگری است که در این سوره مطرح شده است.
- ۷- سرانجام، سوره را با بیان عظمت قرآن همان‌گونه که آغاز شده بود پایان می‌دهد.

و از آنجا که در آیه دهم این سوره سخن از «دُخَانِ الْمُؤْمِنِينَ» به میان آمده این سوره به عنوان سوره «دخان» نام گرفته است.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ آمده است: «کسی که سوره دخان را شب و روز جمعه بخواند خداوند خانه‌ای در بهشت برای او بنا می‌کند».

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده: «کسی که سوره دخان را در نمازهای فریضه و نافله بخواند خداوند او را در زمرة کسانی که روز قیامت در امنیت به سر می‌برند مبعوث می‌کند و او را در سایه عرشش قرار می‌دهد، و حساب را بر او آسان می‌گیرد و نامه اعمالش را به دست راستش می‌دهد».

### به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - نزول قرآن در شبی پربرکت: در ابتدای این سوره نیز همانند چهار سوره گذشته و دو سوره آینده که مجموعاً هفت سوره را تشکیل می‌دهد با حروف مقطعه «ح-ا-میم» (حَمْ) روبه‌رو می‌شویم.

(آیه ۲) - در دومین آیه به قرآن مجید سوگند یاد کرده، می‌فرماید: «قسم به این کتاب آشکار» (وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ).

کتابی که محتوایش روشن، معارفش آشکار، تعلیماتش زنده، احکامش سازنده، و برنامه‌هایش حساب شده است.

(آیه ۳) - اما ببینیم این سوگند برای چه منظوری ذکر شده است؟ آیه شریفه این حقیقت را روشن ساخته، می‌گوید: «بطور مسلم ما قرآن را (که سند حقانیت پیامبر اسلام است) در شبی پربرکت نازل کردیم» (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ).

شب پربرکتی که مقدرات جهان بشریت با نزول قرآن رنگ تازه‌ای به خود رفت، شبی که سرنوشت خلائق و مقدرات یکسان در آن رقم زده می‌شود،

آری! قرآن در شبی سرنوشت‌ساز، در شب قدر بر قلب پاک پیامبر نازل شد. اما هدف اصلی از نزول آن چه بود؟ همان است که در ذیل آیه به آن اشاره شده، می‌فرماید: «ما همواره اندازکننده بودیم» (إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ). این یک سنت همیشگی ماست که فرستادگان خود را برای بیم دادن ظالمان و مشرکان مأموریت می‌دهیم، و فرستادن پیامبر اسلام با این کتاب مبین نیز آخرین حلقه از این سلسله است.

(آیه ۴) - این آیه توصیف و توضیحی است برای شب قدر، می‌گوید: شب قدر شبی است که «در آن هر امری از امور بر طبق حکمت الهیه تفصیل و تبیین می‌شود» (فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ). این یان هماهنگ با روایات بسیاری است که می‌گوید: در شب قدر مقدر است یکسال همه انسانها تعیین می‌گردد، و ارزاق، و سرآمد عمرها، و امور دیگر، در آن شب تفریق و تبیین می‌شود.

(آیه ۵) - در این آیه برای تأکید بر این معنی که قرآن از ناحیه خداست می‌فرماید: آری نزول قرآن در شب قدر «فرمانی بود از سوی ما؛ ما (محمد را) فرستادیم» (أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ).

(آیه ۶) - سپس برای بیان علت اصلی نزول قرآن و ارسال پیامبر و مقدرات شب قدر می‌افزاید: همه اینها «به خاطر رحمتی است از سوی پروردگارت» (رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ).

آری! رحمت بی‌کران او ایجاب می‌کند که بندگان را به حال خود رها نکند، و برنامه و راهنما برای آنها بفرستد.

و در ذیل همین آیه و آیات بعد اوصاف هفتگانه‌ای برای خداوند می‌شمرد که همگی بیانگر مقام توحید اوست می‌فرماید: «او سمیع و علیم است» (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

تقاضای بندگان را می‌شنود و به اسرار درون دل‌های آنها آگاه است.

(آیه ۷) - سپس در بیان سومین توصیف می‌فرماید: «خداوندی که پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار گرفته است می‌باشد، اگر شما

یقین دارید) «رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ».

از آنجا که بسیاری از مشرکان به خدایان و ارباب متعددی قائل بودند، و برای هر نوع از انواع موجودات ربی می پنداشتند. در این آیه با جمله «رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» خط بطلان بر همه می کشد و اثبات می کند که پروردگار همه موجودات عالم یکی است.

(آیه ۸) - در چهارمین و پنجمین و ششمین توصیف می فرماید: «هیچ معبودی جز او نیست زنده می کند و می میراند» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ).

و در هفتمین و آخرین توصیف می افزاید: «او پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست» (رُبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ).

حیات و مرگ شما به دست اوست، و پروردگار شما و پدرانتان و همه جهانیان اوست. بنابراین معبودی جز او نمی تواند وجود داشته باشد، آیا کسی که نه مقام ربوبیت دارد، و نه مالک حیات و مرگ است، می تواند معبود واقع شود؟

(آیه ۹) - آن روز که دودی کشنده همه آسمان را فرا می گیرد: از آنجا که در آیات گذشته سخن از این درمیان بود که اگر آنها طالب یقین باشند اسباب تحصیل یقین فراوان و فراهم است، در این آیه می افزاید: آنها جویای یقین و طالب حق نیستند، «بلکه آنها در شکند و با حقایق بازی می کنند!» (بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ). اگر آنها در حقانیت این کتاب آسمانی و نبوت تو تردید دارند به خاطر این نیست که مسأله پیچیده ای است، بلکه از این جهت است که آن را جدی نمی گیرند، و به شوخی با آن برخورد می کنند.

(آیه ۱۰) - در این آیه به تهدید این منکران لجوج و سرسخت پرداخته، و در حالی که روی سخن را به پیامبر کرده، می گوید: «پس منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد!» (فَارُتَّبُ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ).

(آیه ۱۱) - دودی که «تمام مردم را فرا می گیرد!» (يَغْشَى النَّاسَ).

و سپس به آنها گفته می شود: «این عذاب دردناک الهی است!» (هَذَا عَذَابٌ

أَلِيمٌ).

منظور از «دخان مبین» همان دود غلیظی است که در پایان جهان و در آستانه قیامت صفحه آسمان را می پوشاند، و نشانه فرا رسیدن لحظات آخر دنیا و سرآغاز عذاب الیم الهی برای ظالمان و مفسدان است.

(آیه ۱۲) - وحشت و اضطراب تمام وجود آنها را فرا می گیرد، و پرده های غفلت از مقابل چشمشان کنار می رود، و به اشتباه بزرگ خود واقف می شوند رو به درگاه خدا می آورند و می گویند: «پروردگارا! عذاب را از ما برطرف کن که ایمان می آوریم!» (رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ).

(آیه ۱۳) - ولی او دست رد بر سینه این نامحرمان زده، می فرماید: «اینها چگونه و از کجا متذکر می شوند (و از راه خود باز می گردند) با این که رسول آشکار (با معجزات و دلایل روشن) به سراغ آنها آمد؟!» (أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ).

رسولی که هم خودش آشکار بود و هم تعلیمات و برنامه ها و دلایل و معجزاتش همه مبین و واضح بود.

(آیه ۱۴) - اما آنها به جای این که سر بر فرمان او نهند و به خداوند یگانه ایمان آورند و دستوراتش را به جان پذیرا شوند «از او روی گردان شدند و گفتند: او دیوانه ای است که دیگران این مطالب را به او القا کرده اند!» (ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ).

(آیه ۱۵) - سپس می افزاید: «ما کمی عذاب را از شما برطرف می سازیم (ولی عبرت نمی گیرید و) بار دیگر به کارهای خود باز می گردید» (إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ).

(آیه ۱۶) - و در این آیه می فرماید: ما از آنها انتقام می گیریم «در آن روز که آنها را با قدرت خواهیم گرفت؛ آری ما انتقام گیرنده ایم» (يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ).

(آیه ۱۷) - در تعقیب آیات گذشته که از سرکشی مشرکان عرب و عدم تسلیم آنها در مقابل حق سخن می گفت، در اینجا به نمونه ای از امم پیشین که آنها نیز همین

مسیر را طی کردند و سرانجام به عذابی دردناک و شکستی فاحش مبتلا شدند، اشاره می‌کند، تا هم تسلی خاطر باشد برای مؤمنان و هم تهدیدی برای منکران لجوج. و آن داستان موسی و فرعون است، می‌فرماید: «ما پیش از اینها قوم فرعون را آزمودیم» (وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ).

«و در این هنگام) رسول بزرگواری به سراغشان آمد» (وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ). (آیه ۱۸) - موسی با لحنی بسیار مؤدبانه و دلپذیر و آکنده از محبت آنها را مخاطب قرار داد و گفت: امور «بندگان خدا را به من واگذارید که من فرستاده‌امینی برای شما هستم» (أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنْ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ).

(آیه ۱۹) - سپس موسی بعد از دعوت آنها به اطاعت خداوند یا آزاد ساختن بنی اسرائیل می‌گوید: مأموریت دیگر من این است که به شما بگویم: «در برابر خداوند تکبر نورزید (و حدّ خویش نگهدارید) که من برای شما دلیل روشنی (بر گفته‌های خود) آورده‌ام» (وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنْ أَيْتَكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ). هم معجزات آشکار، و هم دلائل منطقی روشن.

(آیه ۲۰) - و از آنجا که مستکبران دنیاپرست هرکس را در جهت مخالف منافع نامشروع خود ببینند از هیچ‌گونه تهمت و ناسزا، و حتی قتل و اعدام، فروگذار نمی‌کنند، موسی به عنوان پیشگیری می‌افزاید: «و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از این که مرا - متهم یا - سنگسار کنید» (وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ).

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که من از تهدیدهای شما باک ندارم، و تا آخرین نفس ایستاده‌ام و خدا حافظ و نگاهبان من است.

(آیه ۲۱) - در این آیه آخرین سخنش را به آنها می‌گوید که: «اگر به من ایمان نمی‌آورید لا اقل مرا رها کنید، و کناره‌گیری کنید» و مزاحم ایمان آوردن مردم نشوید (وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاَعْتِرِ لُونِ).

ولی مگر ممکن است جباران مغرور که قدرت شیطانی و منافع نامشروعشان را در خطر می‌بینند خاموش بنشینند و چنین پیشنهادی را بپذیرند؟

(آیه ۲۲) - موسی از تمام وسائل هدایت برای نفوذ در دل‌های تاریک این مجرمان استفاده کرد، ولی هیچ اثری در فرعونیان نبخشید، لذا مایوس شد و چاره‌ای جز نفرین به آنها ندید، چرا که قوم فاسدی که هیچ امیدی به هدایتشان نباشد از نظر نظام آفرینش حق حیات ندارند.

لذا آیه شریفه می‌گوید: «پس موسی به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت که اینها قومی مجرم و گنهکارند» (فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَاءَ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ).  
چه نفرین مؤدبانه‌ای؟ نمی‌گوید خداوندا! آنها را چنین و چنان کن، بلکه همین اندازه می‌گوید: خداوندا! اینها گروهی مجرمند که امیدی به هدایتشان باقی نمانده.

(آیه ۲۳) - خداوند نیز دعای موسی را اجابت کرد، و به عنوان مقدمه نزول عذاب بر فرعونیان و نجات بنی اسرائیل به او دستور داده شد: «بندگان مرا شبانه حرکت ده که شما (از طرف فرعون و لشکریانش) تعقیب می‌شوید!» (فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ).

اما نگران نباش، لازم است آنها شما را تعقیب کنند تا به سرنوشتی که در انتظار آنهاست گرفتار آیند.

(آیه ۲۴) - سپس می‌افزاید: هنگامی که از دریا همگی به سلامت گذشتید «دریا را آرام و گشاده بگذار» و بگذر (وَأَتْرُكُ الْبَحْرَ رَهْوًا).  
منظور از دریا در این آیات همان رود عظیم نیل است.

طبیعی است که موسی و بنی اسرائیل مایل بودند هنگامی که خود از دریا گذشتند بار دیگر آنها سر بر هم بگذارند و این فاصله عظیم را پر کنند، ولی به آنها دستور داده شد که به هنگام گذشتن از دریای نیل عجله نکنید، بگذارید فرعون و لشکریانش تا آخرین نفر وارد شوند، چرا که فرمان مرگ و نابودی آنها به امواج خروشان نیل داده شده است!

لذا در پایان آیه می‌افزاید: «آنها لشکری غرق شده خواهند بود» (إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ).



(آیه ۲۵) - باغها و گنجها را گذاردند و رفتند! اکنون ببینیم بعد از غرق فرعون و فرعونیان چه ماجراهای عبرت‌انگیزی تحقق یافت. قرآن در آیات بعد میراث عظیم آنها را که به بنی اسرائیل رسید طی پنج موضوع که فهرست تمام زندگی آنهاست بیان کرده، نخست می‌فرماید: «چه بسیار باغها و چشمه‌ها که از خود به جا گذاشتند و رفتند!» (كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ).

باغها، و چشمه‌ها، دو سرمایه از جالبترین و ارزنده‌ترین اموال آنها بود.

(آیه ۲۶) - سپس می‌افزاید: «و زراعتها، و قصرهای جالب و زیبا و پرارزش» (وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ).

و این دو سرمایه مهم دیگر آنها بود، زراعتهای عظیمی که در بستر نیل در سرتاسر مصر از آن استفاده می‌کردند و همچنین قصرها و مساکن آباد که یکی از مهم‌ترین وسائل زندگی انسان مسکن مناسب است.

(آیه ۲۷) - و از آنجا که غیر از امور مهم چهارگانه فوق وسائل تنعم فراوان دیگری داشتند، به همه آنها نیز در یک جمله کوتاه اشاره کرده، می‌گوید: «و نعمتهای فراوان دیگری که در آن متنعم بودند و در ناز و نعمت زندگی می‌کردند» (وَنِعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ).

(آیه ۲۸) - سپس می‌افزاید: آری «این چنین بود (ماجرای آنها) و ما همه اینها (و سرمایه‌ها و ماترک فرعونیان) را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم!» (كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ).

آیه فوق و آیه همانند آن در سوره «شعراء» نشان می‌دهد که بنی اسرائیل بعد از غرق فرعونیان به سرزمین مصر بازگشتند، و وارث میراث فراغنه شدند و در آنجا حکومت کردند.

(آیه ۲۹) - در این آیه می‌فرماید: «پس نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین، و نه به هنگام نزول بلا به آنها مهلتی داده شد!» (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ).

گریه نکردن آسمان و زمین بر آنها ممکن است کنایه از حقارت آنها

و عدم وجود یار و یاور و دلسوز برای آنها باشد.

(آیه ۳۰) - بنی اسرائیل در بوته آزمایش: در آیات گذشته سخن از غرق و هلاکت فرعونیان و نابودی قدرت و شوکت آنها و انتقال آن به دیگران بود، در اینجا از نقطه مقابل آن یعنی از نجات و رهائی بنی اسرائیل چنین سخن می‌گوید: «ما بنی اسرائیل را از عذاب خوارکننده رهائی بخشیدیم» (وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ).

از شکنجه‌های سخت و طاقت‌فرسای جسمی و روحی که تا اعماق جان آنها نفوذ می‌کرد.

(آیه ۳۱) - آری! خداوند این قوم مظلوم را در پرتو قیام الهی موسی بن عمران از چنگال این ظالمان سفاک تاریخ رهائی بخشید، لذا به دنبال آن می‌افزاید: (از چنگال) فرعون «(مِنْ فِرْعَوْنَ).

«چراکه او مردی متکبر و از اسرافکاران و متجاوزان بود!» (إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ).

(آیه ۳۲) - در این آیه به یکی دیگر از مواهب خداوند به بنی اسرائیل اشاره کرده، می‌گوید: «ما آنها را از روی علم خویش بر جهانیان (در آن عصر و زمان) برتری دادیم و برگزیدیم» (وَلَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ).

ولی آنها قدر این نعمتها را ندانستند و کفران کردند و مجازات شدند.

و به این ترتیب آنها «امت برگزیده عصر خویش» بودند، زیرا منظور از

«عالمین» مردم جهان در آن عصر و زمان است نه در تمام قرون و اعصار.

(آیه ۳۳) - در این آیه به بعضی از مواهب دیگر که خدا به آنها داده بود اشاره کرده، می‌فرماید: «ما آیات و نشانه‌هایی از عظمت و قدرت خویش به آنان دادیم که در آن آزمایش آشکاری بود» (وَأَتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ).

و این خطاری است به همه امتها و ملتها در مورد پیروزیها و مواهبی که از

لطف الهی به دست می‌آورند، که دام امتحان در این هنگام سخت است.

(آیه ۳۴) - جز همین مرگ چیزی در کار نیست! بعد از ترسیم صحنه‌ای از زندگی فرعون و فرعونیان و عاقبت کفر و انکارشان در آیات گذشته، بار دیگر سخن از مشرکان به میان می‌آورد، و تردید آنها را در مسأله معاد - که در آغاز سوره آمده بود - به شکل دیگری بازگو می‌کند: «اینها چنین می‌گویند» (إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ).

(آیه ۳۵) - «مرگ ما جز همان مرگ اول نیست، و ما هرگز بار دیگر زنده نخواهیم شد» (إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ).

و آنچه محمد ﷺ پیرامون معاد و حیات بعد از مرگ و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ می‌گوید: هیچ‌کدام واقعیت ندارد، اصلاً حشر و نشری در کار نیست!

(آیه ۳۶) - سپس سخن آنها را نقل می‌کند که برای اثبات مدعای خود به دلیل واهی و بی‌اساسی دست زده و می‌گفتند: «اگر راست می‌گویید (که بعد از مرگ، حیاتی در کار است) پس پدران ما را زنده کنید و نزد ما بیاورید» تا بر صدق گفتار شما گواهی دهند! (فَأْتُوا بِآبَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

(آیه ۳۷) - آنها بهترند یا قوم «تبع»! سرزمین یمن که در جنوب جزیره عربستان قرار دارد از سرزمینهای آباد و پربرکتی است که در گذشته مهد تمدن درخشانی بوده است، پادشاهانی بر آن حکومت می‌کردند که «تبع» نام داشتند، به خاطر این که مردم از آنها «تبعیت» می‌کردند، و یا از این نظر که یکی بعد از دیگری روی کار می‌آمدند.

در اینجا به دنبال بحثی که پیرامون مشرکان مکه و لجاجت و انکار آنها نسبت به معاد آمده با اشاره به سرگذشت «قوم تبع» آنها را تهدید می‌کند که نه تنها عذاب الهی در قیامت در انتظارشان است که در این دنیا نیز سرنوشتی همچون قوم گنهکار و کافر تبع پیدا خواهند کرد.

می‌فرماید: «آیا آنها بهترند، یا قوم تبع، و کسانی که پیش از آنان بودند؟! ما آنها را هلاک کردیم، چرا که آنها مجرم بودند» (أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلِكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ).

(آیه ۳۸) - سپس بار دیگر به مسأله معاد باز می‌گردد و با استدلال لطیفی این

واقعیت را اثبات کرده، می‌گوید: «ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است بیهوده و بی‌هدف نیافریدیم» (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا عِبِينَ). اگر به گفته شما مرگ نقطه پایان زندگی است این آفرینش لعب و لغو و بیهوده خواهد بود.

(آیه ۳۹) - سپس برای تأکید این سخن می‌افزاید: «ما آن دو را جز به حق نیافریدیم» (مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ).

حق بودن این دستگاه ایجاب می‌کند که هدف معقولی داشته باشد، و آن بدون وجود جهان دیگر ممکن نیست.

«ولی غالب آنها (این حقایق را) نمی‌دانند» (وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

چراکه اندیشه و فکر خود را به کار نمی‌گیرند، وگرنه دلائل مبدأ و معاد واضح و آشکار است.

(آیه ۴۰) - روز جدائیها! در آیات گذشته در مورد مسأله معاد از طریق «حکمت آفرینش این جهان» برای وجود رستاخیز استدلال شده بود، آیه شریفه از این استدلال چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: «یوم الفصل و روز جدائیها وعده گاه همه آنهاست» (إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ).

(آیه ۴۱) - سپس به شرح کوتاهی درباره این روز جدائی پرداخته، می‌گوید: «در همان روزی که (هیچ‌کس به فریاد دیگری نمی‌رسد و) هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند، و از هیچ سویاری نمی‌شوند!» (يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

آری! آن روز، روز فصل و جدائی است، روزی است که انسان از همه چیز جز عملش جدا می‌شود، و مولی به هر معنی که باشد - دوست، سرپرست، ولی نعمت، خویشاوند، همسایه، یاور، و مانند آن - توانائی حل کوچکترین مشکلی را از مشکلات قیامت برای کسی ندارد.

(آیه ۴۲) - تنها یک گروه مستثنا هستند همان‌گونه که این آیه می‌گوید: «مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده است، چراکه او توانا و رحیم است» (إِلَّا

مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

بدون شک این رحمت الهی بی حساب نیست و تنها شامل مؤمنانی می شود که دارای عمل صالحند.

(آیه ۴۳) - درخت زقوم! در اینجا توصیف وحشتناک و تکان دهنده ای از عذابهای دوزخی منعکس شده که بحث آیات قبل را در مورد «یوم الفصل» و روز رستاخیز تکمیل می کند.

می فرماید: «مَسَلَمًا دَرَحْتَ زُقُومٍ...» (إِنَّ شَجَرَتَ الزُّقُومِ).

(آیه ۴۴) - «غذای گنهکاران است!» (طَعَامُ الْآثِمِ).

اینها هستند که از این گیاه تلخ و بد بو و بد طعم و کشنده می خورند.

(آیه ۴۵) - سپس می افزاید: «همانند فلز گداخته در شکمها می جوشد!»

كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ).

(آیه ۴۶) - «جوششی همچون آب سوزان» (كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ).

هنگامی که گیاه زقوم وارد شکم آنها می شود، حرارت فوق العاده ای ایجاد کرده، و همچون آبی جوشان غلیان پیدا می کند، و به جای این که این غذا مایه قوت و قدرت گردد بدبختی و عذاب و درد و رنج می آفریند.

(آیه ۴۷) - سپس می فرماید: به مأموران دوزخ خطاب می شود: «این (کافر

پرگناه) را بگیرید، و به میان دوزخ پرتابش کنید!» (خُدُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ).

(آیه ۴۸) - باز به یکی دیگر از مجازاتهای دردناک آنها اشاره کرده، می گوید:

«سپس (به مأموران دوزخ دستور داده می شود، که) بر سر او، از عذاب سوزان بریزید» (ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ).

به این ترتیب هم از درون می سوزند و هم از بیرون تمام وجودشان را آتش فرا می گیرد، و در وسط آتش نیز آب سوزان بر آنها می ریزند.

(آیه ۴۹) - و بعد از این همه عذابهای دردناک جسمانی مجازات جانکاه

روانی آنها شروع می شود: به این معجز گناهکار سرکش و بی ایمان گفته می شود:

«بچش که (به پندار خود) بسیار قدرتمند و محترم بودی» (ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ).

آری! این تو بودی که با آن همه غرور هر جنایتی را مرتکب شدی، اکنون بچش نتیجه اعمالت را که در برابر چشمان تو مجسم شده است، و همان‌گونه که جسم و جان مردم را سوزاندی اکنون درون و برونت در آتش قهر الهی و با آب سوزان می‌سوزد.

(آیه ۵۰) - در این آیه می‌افزاید: به آنها خطاب می‌شود: «این همان چیزی است که پیوسته درباره آن شک و تردید می‌کردید» (إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ).  
چقدر در آیات مختلف قرآن با انواع دلائل، واقعیت و حقایق این روز به شما گوشزد شد.

افسوس که گوش شنو نداشتید!

(آیه ۵۱) - پرهیزکاران و انواع نعمتهای بهشتی: از آنجا که در آیات گذشته کیفرهای دردناک دوزخیان مطرح بود در اینجا مواهب و پاداشهای بهشتیان را می‌شمرد تا از قرینه مقابل اهمیت هریک از این دو آشکارتر گردد.  
این پاداشها در هفت قسمت خلاصه شده:

نخست این‌که: «پرهیزکاران در جایگاه امن و امانی هستند» (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ آمِنٍ).

بنابراین هیچ‌گونه ناراحتی و ناامنی به آنها نمی‌رسد، و در امنیت کامل از آفات و بلاها، از غم و اندوهها، از شیاطین و طاغوتها به سر می‌برند.

(آیه ۵۲) - سپس به ذکر نعمت دوم پرداخته، می‌گوید: آنها «در میان باغها و چشمه‌ها به سر می‌برند» و جایگاه آنها از هر سو با درختان و چشمه‌ها احاطه شده (فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ).

(آیه ۵۳) - در مرحله سوم به لباسهای زیبای آنها اشاره کرده، می‌افزاید: «آنها لباسهایی از حریر نازک و ضخیم می‌پوشند، و در برابر یکدیگر (بسر تاختها) جای دارند» (يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ).

البته در بهشت گرما و سرمای شدیدی وجود ندارد تا به وسیله پوشیدن لباس دفع شود، بلکه اینها اشاره به لباسهای متنوع و گوناگون بهشتی است.

(آیه ۵۴) - در مرحله چهارم نوبت به همسران آنها می‌رسد، می‌گوید: «آری این چنینند بهشتیان، و آنها را با حورالعین تزویج می‌کنیم!» (كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ).

(آیه ۵۵) - سپس به ذکر پنجمین نعمت بهشتیان پرداخته، می‌افزاید: «آنها در آنجا هر نوع میوه‌ای را بخوانند در اختیارشان قرار می‌گیرد و در نهایت امنیت به سر می‌برند» (يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ).

(آیه ۵۶) - جاودانگی بهشت و نعمتهای بهشتی ششمین موهبت الهی بر متقین است، چراکه آنچه فکر انسان را به هنگام وصال ناراحت می‌کند بیم فراق است، لذا می‌فرماید: «آنها هیچ مرگی جز همان مرگ اول (که در دنیا چشیدند) نخواهند چشید»! (لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى).

سرانجام هفتمین و آخرین نعمت را در این سلسله چنین بیان می‌کند: «و خداوند آنها را از عذاب دوزخ حفظ کرده است» (وَوَقَّيَهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ). کمال این نعمتها در این است که احتمال عذاب و فکر مجازات، بهشتیان را به خود مشغول نمی‌دارد و نگران نمی‌کند.

اشاره به این که اگر پرهیزکاران لغزشهایی هم داشته‌اند خدا به لطف و کرمش آنها را بخشیده، و به آنها اطمینان داده است که از این نظر نگرانی به خود راه ندهند. (آیه ۵۷) - در این آیه اشاره به تمام این نعمتهای هفتگانه کرده، به صورت یک جمع بندی می‌گوید: همه اینها «به عنوان فضل و بخششی از سوی پروردگار تو است و این فوز عظیم و پیروزی بزرگی است» که شامل حال پرهیزکاران می‌شود (فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

درست است که پرهیزکاران حسنات بسیاری در دنیا انجام داده‌اند، ولی مسلماً پاداش عادلانه آن اعمال ناچیز این همه نعمت بی‌پایان و جاودانی نیست این فضل خداست که این همه پاداش را در اختیار آنها گذارده.

(آیه ۵۸) - گفتیم: «سوره دخان» با بیان عظمت و عمق آیات قرآن شروع شده است، و با این آیه که آن هم بیانگر تأثیر عمیق آیات قرآن است پایان می‌گیرد، تا آغاز سوره با انجامش هماهنگ باشد.

می‌فرماید: «ما آن [=قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم شاید آنان متذکر شوند» (فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

با این که محتوایش فوق‌العاده عمیق و ابعادش بسیار گسترده است، ساده، روان، همه کس فهم و قابل استفاده برای همه قشرهاست.

(آیه ۵۹) - ولی از آن جا که با همه این اوصاف باز گروهی در برابر کلام حق تسلیم نمی‌شوند در آخرین آیه آنها را مورد تهدید قرار داده، می‌گوید: اگر با این همه آنها پذیرا نشوند «پس تو منتظر باش، آنها نیز منتظرند!» (فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ).  
تو منتظر وعده‌های الهی در زمینه پیروزی بر کفار باش، و آنها منتظر شکست باشند.

«پایان سوره دخان»



## سوره جاثیه [۴۵]

این سوره در «مکه» نازل شده، و دارای ۳۷ آیه است

**محتوای سوره:** محتوای این سوره را می‌توان در هفت بخش خلاصه کرد:

- ۱- عظمت قرآن مجید و اهمیت آن.
- ۲- بیان گوشه‌ای از دلایل توحید در برابر مشرکان.
- ۳- ذکر پاره‌ای از ادعاهای «طبیعی مسلکان» و پاسخ قاطع به آن.
- ۴- اشاره کوتاهی به سرنوشت بعضی از اقوام پیشین همچون بنی اسرائیل.
- ۵- تهدید شدید نسبت به گمراهانی که اصرار و پافشاری بر عقائد انحرافی خود دارند.

۶- دعوت به عفو و گذشت در عین قاطعیت و عدم انحراف از مسیر حق.

۷- اشارات گویایی به حوادث تکان‌دهنده قیامت.

نام این سوره «جاثیه» است به تناسب آیه ۲۸ این سوره - جاثیه یعنی؛ کسی که به زانو درآمده - و اشاره به وضع بسیاری از مردم در صحنه قیامت در دادگاه عدل الهی است.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم: «کسی که

سوره جاثیه را بخواند (و البته در آن اندیشه کند و در زندگی خود به کار بندد)

خداوند عیوب او را روز قیامت می‌پوشاند و ترس و وحشت او را به آرامش مبدل

می‌سازد».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - همه جا نشانه های اوست: این سوره ششمین سوره ای است که با

حروف مقطعه «ح-م-یم» (حَمّ). آغاز شده است.

مفسر معروف «طبرسی» در آغاز این سوره می گوید: بهترین سخن این است

که گفته شود «حَمّ» نام این سوره است؛ و نامگذاری این سوره به «حَم» اشاره به این

است که این قرآن که سراپا اعجاز است از حروف الفبا تشکیل شده.

(آیه ۲) - و شاید به همین دلیل بلافاصله از عظمت قرآن یاد کرده،

می گوید: «این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است» (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ

مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ).

«عزیز» به معنی قدرتمند و شکست ناپذیر، و «حکیم» به معنی کسی است که

از اسرار همه چیز آگاه است و تمام افعالش روی حساب و حکمت می باشد.

(آیه ۳) - سپس به بیان آیات و نشانه های عظمت خدا در آفاق و انفس

پرداخته، می گوید: «در آسمانها و زمین نشانه های فراوانی است برای آنها که اهل

ایمانند و طالب حقتند» (إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ).

عظمت آسمانها از یک سو، و نظام شگفت انگیز آنها - که میلیونها سال

می گذرد و برنامه های آنها بدون کمترین انحراف و دگرگونی ادامه می یابد - از سوی

دیگر، و ساختمان زمین و عجائب آن از سوی سوم هریک آیتی از آیات خداست.

(آیه ۴) - پس از این آیات آفاقی به آیات انفسی پرداخته، می گوید: «و در

آفرینش شما و جنبندگانی که در سراسر زمین پراکنده ساخته نیز نشانه هایی است

برای جمعیتی که اهل یقینند» (وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ).

آری! هریک به نوبه خود آیت و نشانه ای از علم و حکمت و قدرت بی پایان

مبدأ آفرینش است.

(آیه ۵) - در این آیه از سه موهبت بزرگ که هریک نقش مهمی در حیات

انسان و موجودات زنده دیگر دارد، و هریک آیتی از آیات خداست، نام می‌برد: مسأله «نور» و «آب» و «هوا».

می‌فرماید: «درآمد و شد شب و روز، و رزقی را که خداوند از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را بعد از مرگش حیات بخشیده، و همچنین در وزش بادهای نشانه‌هایی است برای جمعیتی که تعقل و اندیشه می‌کنند» (وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

مسأله نظام «نور و ظلمت» و آمد و شد شب و روز که هریک با نظام خاصی جانشین و خلیفه دیگری می‌شود بسیار حساب شده و شگفت‌انگیز است. در مرحله دوم از رزق حیاتبخش آسمانی، یعنی باران، سخن به میان آمده که نه در لطافت طبعش کلامی است، و نه در قدرت احیاگریش سخنی، و همه جا نشانه زندگی و طراوت و زیبایی است.

و در مورد سوم سخن از وزش بادهای است بادهایی که هوای پراکسیژن زنده را جابه‌جا می‌کنند، و در اختیار جانداران می‌گذارند، هوای آلوده به کربن را برای تصفیه به دشتها و جنگلها و صحراها می‌فرستند، و پس از تصفیه به شهرها و آبادیها می‌برند، و عجب این که این دو دسته از موجودات زنده یعنی «حیوانات» و «گیاهان» درست بر ضد هم عمل می‌کنند، اولی اکسیژن را می‌گیرد و گاز کربن می‌دهد، و دومی کربن را می‌گیرد و اکسیژن می‌دهد تا تعادل در نظام حیات برقرار گردد، و با گذشت زمان ذخیره هوای مفید زمین نابود نشود.

وزش بادهایی که علاوه بر این، تلقیح‌گر گیاهان، و بارورکننده آنها، و افشاننده انواع بذرها در سرزمینهای مختلف، و پرورش‌دهنده مراتع طبیعی و جنگلها، و موج‌آفرین در دل اقیانوسهاست، موجی که به دریا حیات و حرکت می‌بخشد، و آب را از عفونت و فساد حفظ می‌کند، و نیز همین بادهای کشتیها را بر صفحه اقیانوسها به حرکت در می‌آورند.

(آیه ۶) - سپس در این آیه به عنوان یک جمع‌بندی نسبت به بحثهای

گذشته، و بیان عظمت و اهمیت آیات قرآن، می فرماید: «اینها آیات الهی است که ما آن را به حق بر تو تلاوت می کنیم» (تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ).

به راستی اگر آنها به این آیات ایمان نیاورند به چه چیز ایمان خواهند آورد؟  
ولذا در پایان آیه می افزاید: «پس این گروه کافر به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان می آورند؟! (فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ).

آری! به راستی قرآن مجید آن چنان محتوایی از نظر استدلال و براهین توحیدی و همچنین از نظر پند و اندرز دارد که هر دلی کمترین آمادگی در آن باشد، او را به سوی خدا و پاکی و تقوا دعوت می کند، هرگاه این آیات بینات در کسی اثر نبخشد هرگز امیدی به هدایت او نیست.

(آیه ۷) - **وای بر دروغگوی گنهکار!** آیات گذشته نشان می داد که گروهی هستند که سخنان الهی با انواع دلائل توحیدی و مواعظ و اندرزها را می شنوند ولی در آنها اثر نمی کند، در اینجا از این گروه و عواقب اعمال آنها بطور مشروح سخن می گوید.

نخست می فرماید: «وای بر هر دروغگوی گنهکار!» (وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ).  
«أَفَّاكٍ» به معنی کسی است که بسیار دروغ می گوید، و گاه به کسی که دروغ بزرگ می گوید هر چند زیاد هم نباشد گفته شده.

از این آیه به خوبی روشن می شود که موضع گیری خصمانه در برابر آیات الهی کار کسانی است که سر تا پا آلوده گناه و کذب و دروغند، نه پاک نهادان راستگو.

(آیه ۸) - سپس به چگونگی موضع گیریهای آنها اشاره کرده، می افزاید:  
«پیوسته آیات الهی را که بر او تلاوت می شود می شنود اما بر اثر تکبر همواره اصرار بر مخالفت دارد گویی اصلاً آن را نشنیده» (يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا).

و در پایان آیه آنها را شدیداً به کیفر سختی تهدید کرده، می گوید: «چنین کسی را به عذاب دردناک بشارت ده!» (فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).

همان گونه که او دل پیامبر و مؤمنان را به درد آورده ما نیز او را به عذاب

دردناکی مبتلا می‌سازیم.

(آیه ۹) - سپس می‌افزاید: «وهرگاه (این مستکبر لجوج) چیزی از آیات ما را بداند و از آن آگاه شود آن را به باد استهزا می‌گیرد» (وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا).

او همه آیات ما را - چه آنها را که دانسته و چه آنها را که ندانسته - به استهزا و سخریه می‌گیرد!

واین نهایت جهل و بی‌خبری است که انسان چیزی را انکار یا مسخره کند که اصلاً نفهمیده است، و این بهترین دلیل لجاج و عناد آنهاست.

و در پایان آیه مجازات این گروه را چنین بیان می‌کند: «برای آنها عذاب خوارکننده‌ای است» (أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ).

(آیه ۱۰) - این آیه «عذاب مُهین» را چنین شرح می‌دهد: «پشت سرشان دوزخ است» (مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ).

تعبیر به پشت سر، با این که دوزخ جلو آنها قرار دارد، و در آینده به آن می‌رسند، ممکن است از این نظر باشد که آنها اقبال به دنیا کرده، و آخرت و عذاب الهی را نادیده گرفته و پشت سر انداخته‌اند.

و به هر حال در دنباله آیه می‌افزاید: اگر آنها گمان می‌کنند اموال سرشار، و بتها و خدایان ساختگیشان، گرهی از کار آنها می‌گشاید سخت در اشتباهند، چرا که «هرگز آنچه را به دست آوردند آنها را (از عذاب الهی) نجات نمی‌بخشد و نه اولیائی که غیر از خدا برای خود برگزیدند» مایه نجاتشان خواهند بود (وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ).

و چون هیچ راه فرار و نجاتی نیست باید در آتش قهر و غضب الهی بمانند «و عذاب بزرگی برای آنهاست» (وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

آنها آیات الهی را کوچک شمردند، خداوند عذاب آنها را بزرگ می‌کند، آنها بزرگی فروختند خدا نیز عذاب عظیم به آنها می‌دهد.

(آیه ۱۱) - به دنبال بحثهایی که درباره عظمت آیات الهی در آیه‌های گذشته

آمده در اینجا همین معنی را تعقیب کرده، می‌گوید: «این (قرآن) مایه هدایت است» (هَذَا هُدًى).

حق را از باطل جدا می‌سازد، صحنه زندگی انسان را روشن می‌کند، و دست رهروان راه حق را گرفته به سر منزل مقصود می‌رساند.

«وکسانی که به آیات پروردگارشان کافر شدند عذابی سخت و دردناک دارند» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٍ).

(آیه ۱۲) - همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار! سپس رشته سخن را به بحث توحید که در آیات نخستین این سوره مطرح شده می‌کشاند و درسهای مؤثری از توحید و خداشناسی به مشرکان می‌دهد.

گاه در عواطف آنها چنگ زده، می‌گوید: «خداوند همان کسی است که دربارا برای شما مسخر کرد تا کشتیها به فرمانش در آن حرکت کنند، و بتوانید از فضل او بهره‌گیرید و شاید شکر نعمتهایش را به جا آورید» (اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لَتَجْرِي أَلْفُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَتَلْتَبِتُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

(آیه ۱۳) - بعد از بیان نعمت کشتیها که تماس نزدیکی با زندگی روزمره انسانها دارد به مسأله تسخیر سایر موجودات بطورکلی پرداخته، می‌گوید: «و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است همه را از ناحیه خودش مسخر شما ساخت» (وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ).

با توجه به این که همه مواهب از ناحیه اوست و خالق و مدبر و پروردگار همه، ذات پاک او می‌باشد پس چرا انسان به سراغ غیر او رود؟ و سر بر آستان مخلوقات ضعیف بگذارد؟ و از معرفت منعم حقیقی غافل بماند؟

لذا در پایان آیه می‌افزاید: «در این، نشانه‌های مهمی است برای کسانی که تفکر و اندیشه می‌کنند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

در آیه قبل از عواطف انسانها استفاده می‌شد، و در اینجا از عقول و اندیشه‌های آنها، چه خدای مهربانی که با هر زبان ممکن با بندگانش سخن می‌گوید، گاه با زبان دل، و گاه با زبان فکر، و هدف در همه اینها یک چیز بیش

نیست، و آن بیداری انسانهای غافل و به حرکت درآوردن آنها در سیر الی الله است. (آیه ۱۴) - سپس به ذکر یک دستور اخلاقی در برخورد با کفار می پردازد تا بحثهای منطقی سابق را به این وسیله تکمیل کند روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می فرماید: «به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهند، و نسبت به آنها سخت نگیرند» (قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ).

ممکن است آنها بر اثر دور بودن از مبادی ایمان و تربیت الهی برخوردهای خشن و نامطلوب، و تعبیرات زشت و زننده‌ای داشته باشند، شما باید با بزرگواری و سعه صدر با این‌گونه اشخاص برخورد کنید، مبادا بر لجاجت خود بیفزایند، و فاصله آنها از حق بیشتر شود.

ولی برای این که این‌گونه افراد از این بزرگواری و عفو و گذشت سوء استفاده نکنند در پایان آیه می افزاید: «این به خاطر آن است که (خداوند در آن روز) هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند جزا دهد» (لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

(آیه ۱۵) - می فرماید: «کسی که عمل صالحی به جا آورد به سود خود به جا آورده است، و کسی که کار بدی انجام دهد به زیان خود اوست، سپس همه شما به سوی پروردگارتان بازگردانده می شوید» و نتیجه اعمال خود را می یابید (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ).

این تعبیر که در آیات قرآن کراراً و با عبارات مختلف آمده است پاسخی است به آنها که می گویند اطاعت و عصیان ما برای خدا چه سود و زیانی دارد؟ و این چه اصراری است که در زمینه اطاعت و نهی از معصیت او می شود؟!

این آیات می گوید: همه اینها سود و زیانش متوجه خود شماست، این شما هستید که در پرتو اعمال صالح تکامل می یابید، و این شما هستید که بر اثر جرم و گناه سقوط کرده در پرتگاه غضب و بعد از رحمت او گرفتار لعنت ابدی می شوید.

(آیه ۱۶) - این همه موهبت به بنی اسرائیل دادیم ولی...! در تعقیب بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون انواع نعمتهای خداوند و شکرگزاری و عمل صالح آمده،

در اینجا نمونه‌ای از زندگی بعضی اقوام پیشین را که مشمول نعمتهای خداوند شدند اما کفران کردند شرح می‌دهد.

می‌فرماید: «ما به بنی اسرائیل کتاب آسمانی و حکومت و نبوت دادیم، و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم، و آنان را بر جهانیان (هم عصر خود) برتری بخشیدیم» (وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ).

در این آیه مجموعاً پنج موهبت را که خداوند به بنی اسرائیل عطا کرده، بیان می‌کند.

نخست مسأله کتاب آسمانی یعنی «تورات» است، که مبین معارف دینی و حلال و حرام و طرق هدایت و سعادت بود. دوم مقام حکومت و قضاوت.

سومین نعمت الهی بر آنها مقام «نبوت» بود که خداوند انبیای بسیاری را از آنها برگزید.

در روایتی آمده است: «عدد انبیای بنی اسرائیل بالغ بر هزار نفر می‌شد» و در روایت دیگری انبیای بنی اسرائیل چهار هزار نفر ذکر شده است. چهارمین موهبت مواهب مادی و روزیهای پاکیزه است. و پنجمین موهبت، برتری و قدرت بلامناع آنها بود.

(آیه ۱۷) - در این آیه به ششمین موهبت بزرگی که خدا به این قوم حق شناس داد اشاره کرده، می‌گوید: «و ما دلائل روشنی (از امر نبوت و شریعت) در اختیار آنها گذاردیم» (وَأَتَيْنَاهُمُ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ).

با وجود این مواهب بزرگ و دلائل بین و روشن جایی برای اختلاف وجود نداشت، ولی این کفران‌کنندگان به زودی دست به اختلاف زدند.

چنانکه قرآن در دنباله همین آیه می‌گوید: «پس آنها اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه علم و آگاهی به سراغشان آمد و سرچشمه این اختلاف همان حب ریاست و برتری جوئی بود» (فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْثًا بَيْنَهُمْ).



قرآن در پایان آیه آنها را با این عبارت هشدار می‌دهد: «پروردگار تو روز قیامت در میان آنها درباره آنچه اختلاف نمودند داوری می‌کند» (إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).

و به این ترتیب با کفران نعمت و ایجاد اختلاف هم عظمت و قدرت خود را در دنیا از دست دادند و هم مجازات آخرت را برای خود خریدند.

(آیه ۱۸) - بعد از بیان مواهبی که خداوند به بنی اسرائیل داده بود و کفران کردند، سخن از موهبت عظیمی به میان می‌آورد که به پیامبر اسلام ﷺ و مسلمین ارزانی داشت، می‌فرماید: «سپس ما تو را بر شریعت و مسیری به سوی آیین حق قرار دادیم» (ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ).

و از آنجا که این مسیر، مسیر نجات و پیروزی است به دنبال آن به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد «پس از آن پیروی کن» (فَاتَّبِعْهَا).

و نیز از آنجا که نقطه مقابل آن چیزی جز پیروی از هوی و هوس جاهلان نیست، در آخر آیه می‌افزاید: «و از هوی و هوسهای کسانی که آگاهی ندارند پیروی مکن» (وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۱۹) - این آیه در حقیقت علتی است برای نهی از تسلیم شدن در برابر پیشنهاد مشرکان می‌گوید: «آنها هرگز نمی‌توانند تو را در برابر خداوند بی‌نیاز کنند» و از عذابش برهانند (إِنَّهُمْ لَن يَغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا).

هرگاه از آئین باطل آنها پیروی کنی و عذاب الهی دامان تو را بگیرد هرگز نمی‌توانند به کمک تو بشتابند، گرچه روی سخن در این آیات به پیامبر است ولی منظور همه مؤمنان می‌باشند.

سپس می‌افزاید: «و ظالمان یار و یاور (و دوست و ولی) یکدیگرند» (وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ).

همه از یک قماشند و در یک مسیر و سر و ته یک کرباس و همگی ضعیف و ناتوانند!

اما گمان نکن که تو و افراد با ایمان که اکنون در اقلیت هستید یار و یآوری

ندارید «خداوند یار و یاور پرهیزکاران است» (وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ).

درست است آنها ظاهراً جمعیتی عظیم و قدرت و ثروت قابل ملاحظه‌ای دارند ولی در برابر قدرت بی‌انتهای حق ذرّه ناچیزی بیش نیستند.

(آیه ۲۰) - در این آیه به عنوان تأکید بر آنچه گذشت و دعوت به پیروی از این آیین الهی می‌گوید: «این قرآن و شریعت وسیلهٔ بینائیها برای مردم و مایهٔ هدایت و رحمت برای گروهی است که اهل یقین هستند» (هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ).

این تعبیر زیبایی است که از عظمت و تأثیر و عمق این کتاب آسمانی حکایت می‌کند برای آنها که رهرو راهدند و جستجوگر حق.

(آیه ۲۱) - حیات و مرگ این دو گروه یکسان نیست! در تعقیب آیات گذشته که سخن از دو گروه «مؤمنان» و «کافران»، یا «پرهیزکاران» و «مجرمان» در میان بود در این آیه این دو را در یک مقایسهٔ اصولی در برابر هم قرار داده، می‌گوید: «آیا کسانی که مرتکب سیئات شدند گمان کردند آنها را همچون کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند که حیات و مرگشان یکسان باشد؟! (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ). «چه بد داوری می‌کنند!» (سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ).

آیه می‌گوید: این یک پندار غلط است که تصور کنند ایمان و عمل صالح، یا کفر و گناه، تأثیری در زندگی انسان نمی‌گذارد، چنین نیست زندگی و مرگ این دو گروه کاملاً با هم متفاوت است.

(آیه ۲۲) - این آیه در حقیقت تفسیر و تعلیلی است برای آیهٔ قبل، می‌فرماید: «و خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است» (وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ).

«وهدف آن است که هرکس در برابر اعمالی که انجام داده است جزا داده شود، و به آنها ظلم و ستمی نخواهد شد» (وَلَنُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

سراسر عالم نشان می‌دهد که آفریننده این جهان آن را بر محور حق قرار داده، و در همه جا حق و عدالت حاکم است.

با این حال چگونه ممکن است مؤمنان صالح‌العمل و مجرمان بی‌ایمان را یکسان قرار دهد.

(آیه ۲۳) - این آیه نیز توضیح و تعلیل دیگری است برای عدم مساوات کافران و مؤمنان، می‌فرماید: «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده؟! (أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هُوِيَهُ).»

و فرمان خدا را رها کرده، و به دنبال خواست دل و هوای نفس افتاد و اطاعت آن را بر اطاعت حق مقدم شمرد.

«و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته» (وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ).

«و برگوش و قلبش مهر زده، و بر چممشش پرده‌ای افکنده است» تا در وادی ضلالت همواره سرگردان بماند (وَحْتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً).

«با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند» (فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ).

«آیا متذکر نمی‌شوید؟» (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) و تفاوت چنین کسی را با آنها که در پرتو نور حق راه خود را یافته‌اند نمی‌فهمید؟

راستی چه بت خطرناکی است هوی پرستی که تمام درهای رحمت و طرق نجات را به روی انسان می‌بندد، و چه گویا و پرمعنی است حدیثی که از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده: «هرگز در زیر آسمان معبودی مبعوضتر نزد خدا از هوای نفس، پرستش نشده است!»

چرا که بت‌های معمولی موجوداتی بی‌خاصیتند، ولی بت هوی و هوس اغواکننده، و سوق‌دهنده به سوی انواع گناه و انحراف است.

(آیه ۲۴) - عقاید دهریین: در اینجا بحث دیگری پیرامون منکران توحید

است، منتها تنها از گروه خاصی از آنها یعنی «دهریین» نام می برد که مطلقاً وجود صانع حکیم را در عالم هستی انکار می کردند، در حالی که اکثر مشرکان ظاهراً به خدا ایمان داشتند و بتها را شفیعان درگاه او می دانستند.

می فرماید: «و آنها گفتند چیزی جز همین زندگی ما در دنیا در کار نیست، گروهی از ما می میرند و گروهی زنده می شوند» و جای آنها را می گیرند، و نسل بشر همچنان تداوم می یابد (وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا).

«و چیزی جز دهر و گذشت روزگار ما را هلاک نمی کند» (وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ).

جمله نخست ناظر به انکار معاد است و جمله بعد ناظر به انکار مبدأ.

قرآن مجید در پاسخ این بیهوده گویان جمله کوتاه و پرمحتوائی بیان کرده که در موارد دیگری از قرآن نیز به چشم می خورد، می فرماید: «آنها به این سخن (که می گویند معادی نیست و مبدأ جهان نیز دهر است) یقین ندارند، بلکه تنها گمان بی پایه ای دارند» (وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ).

(آیه ۲۵) - در این آیه به یکی از بهانه جوئیهای بی اساس این گروه در مورد معاد اشاره کرده، می گوید: «و هنگامی که آیات بینات و آشکار ما بر آنها خوانده می شود تنها دلیلی که در برابر آن دارند این است که می گویند: اگر راست می گوئید، پدران ما را زنده کنید و بیاورید» تا بر صدق گفتار شما گواهی دهند (وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبِعْنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

آری! این تنها دلیل آنها بود، دلیلی سست و واهی، چرا که خداوند قدرت خویش را بر احیای مردگان از طرق مختلف به انسانها نشان داده است.

(آیه ۲۶) - در آن دادگاه عدل همه به زانو در می آیند!

در اینجا پاسخ دیگری به سخن دهریین که منکر مبدأ و معاد بودند داده، می فرماید: «بگو: خداوند شما را زنده می کند، سپس می میراند سپس (بار دیگر حیات می بخشد و) برای حساب در روز قیامت، روزی که در آن شک و تردیدی نیست جمع آوری می کند» (قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَمَةِ

لَا رَيْبَ فِيهِ).

آنها نه خدا را قبول داشتند و نه روز جزا را، و محتوای این آیه در حقیقت استدلال برای هر دو قسمت است، چرا که روی مسأله حیات نخستین تکیه شده، از سوی دیگر، کسی که قادر بر حیات نخستین است چگونه قادر بر اعاده آن نیست. و از آنجا که بسیاری از مردم در این دلائل تأمل و دقت نمی‌کنند در پایان آیه می‌افزاید: «وَلِي أَكْثَرُ مَرْدَمٍ نَمِي دَانَنَد» (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۲۷) - این آیه دلیل دیگری بر مسأله معاد است که شبیه آن را در آیات دیگر قرآن خوانده‌ایم، می‌فرماید: «مَالِكِيَّتْ وَحَاكَمِيَّتْ أَسْمَانِهَا وَزَمِينِ اَزْ اَنِّ خَدَاَسْت» (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

او که مالک و حاکم بر تمام پهنه عالم هستی است، مسلماً قدرت بر احیای مردگان را دارد، و چنین کاری در برابر قدرت او هرگز مشکل نیست.

او این جهان را مزرعه‌ای برای قیامت، و تجارتخانه پرسودی برای عالم پس از مرگ، قرار داده است، لذا در پایان آیه می‌افزاید: «وَأَنَّ رَوْزَ كَهْ قِيَامَتِ بَرِيَا شَوْذِ اَهْلِ بَاظِلِ زِيَانِ مِي بِنِنَد» (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِدُ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ).

حیات و عقل و هوش و مواهب زندگی سرمایه‌های انسان است باطل‌گرایان آنها را با متاع زودگذری که نسبت به آن هیچ ارزشمند نیست مبادله می‌کنند، و روز رستاخیز که تنها قلب سلیم و ایمان و عمل صالح به کار می‌آید زیانکار بودن خود را با چشم مشاهده می‌کنند.

(آیه ۲۸) - این آیه صحنه قیامت را به طرز بسیار گویائی ترسیم کرده، می‌گوید: «دَرِ اَنِّ رَوْزِ هَرِ اَمْتِي رَا مِي بِنِي (که از شدت ترس و وحشت) بَرِ زَانُو نَشِسْتَه» (وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً).

سپس دومین صحنه از صحنه‌های قیامت را به این صورت بیان می‌کند که:

«هَرِ اَمْتِي بَهْ سَوِي كِتَابَشِ خَوَانَدَهْ مِي شَوْذِ (و به آنها می‌گویند): امروز جزای آنچه را انجام می‌دادید به شما می‌دهند» (كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

این کتاب همان نامه اعمالی است که تمام نیکبها و بدبها، زشتیها و زیبائیهای گفتار و کردار انسانها در آن ثبت است.

تعبیر «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا» نشان می دهد که علاوه بر نامه اعمالی که برای هر انسانی جداگانه موجود است هر امتی نیز نامه اعمالی متعلق به جمع و گروه خود دارد.

(آیه ۲۹) - بار دیگر از سوی خداوند به آنها خطاب می شود و به عنوان تأکید می گوید: «این کتاب ما است که به حق با شما سخن می گوید» و اعمال شما را بازگو می کند! (هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ).

آن روز که شما هر چه می خواستید انجام می دادید هرگز باور نمی کردید که اعمالتان در جایی ثبت شود، ولی «ما آنچه را انجام می دادید می نوشتیم» (إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

(آیه ۳۰) - در این آیه مرحله نهائی دادرسی قیامت را بیان می کند، آنجا که هر گروهی به نتیجه اعمال خود می رسند.

می فرماید: «اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پروردگارشان آنها را در رحمت خود وارد می کند» (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ).

و در پایان آیه می فرماید: «این پیروزی آشکار است» (ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ).

(آیه ۳۱) - در این آیه سرنوشت گروه دیگری را که نقطه مقابل این گروهند یادآور شده، می فرماید: «و اما کسانی که کافر شدند (به آنها گفته می شود) مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما استکبار می کردید (و تسلیم حق نمی شدید) و قومی مجرم و گناهکار بودید» (وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ).

قابل توجه این که در این آیه تنها سخن از کفر است، و اما اعمال سوء به عنوان یک عامل دخول به عذاب الهی ذکر نشده، این به خاطر آن است که مسأله کفر به تنهایی موجب عذاب است.

(آیه ۳۲) - آن روز که اعمال سوء انسان آشکار می شود!

این آیه توضیحی است بر مسأله استکبار کافران در برابر آیات الهی و دعوت انبیا که در آیه قبل به صورت اجمالی بیان شده بود، می فرماید: «هنگامی که گفته می شد وعده الهی حق است و در قیامت هیچ شکی نیست شما می گفتید: ما نمی دانیم قیامت چیست؟ ما تنها گمانی در این باره داریم و به هیچ وجه یقین نداریم» (وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ).

### آغاز جزء ۲۶ قرآن مجید

(آیه ۳۳) - این آیه از مجازات و کیفر آنها سخن می گوید، کیفری که شباهت با مجازاتهای قراردادی دنیای ما ندارد، می فرماید: «در آنجا سیئات اعمالشان برای آنها آشکار می شود» (وَبَدَّ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا).  
زشتیها و بدیها تجسم می یابند، جان می گیرند، و در برابر آنها آشکار می شوند، و همدم و همنشین آنها هستند و دائماً آزارشان می دهند!  
«و سرانجام آنچه را استهزا می کردند آنها را فرا می گیرد» (وَخَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ).

(آیه ۳۴) - و از همه دردناکتر این که از سوی خداوند رحمن و رحیم به آنها خطاب می گردد: «و گفته می شود: امروز شما را فراموش می کنیم همان گونه که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید!» (وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسِيكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا).  
در دنباله آیه می افزاید: به آنها گفته می شود: «و جایگاه شما دوزخ است!» (وَمَا أُولَئِكَ إِلَّا فِي النَّارِ).

و اگر گمان می کنید کسی به یاری شما می شتابد قاطعانه به شما می گوئیم «هیچ یار و یاور برای شما نیست» (وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

(آیه ۳۵) - اما چرا و به چه دلیل شما گرفتار چنین سرنوشتی شدید؟ «این به خاطر آن است که آیات خدا را به سخریه گرفتید و زندگی دنیا شما را مغرور کرد»

ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ آتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا وَغَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا).

و در پایان آیه بار دیگر آنچه را که در آیه قبل آمده بود به تعبیر دیگری تکرار و تأکید کرده، می‌گوید: «پس امروز آنها از آتش دوزخ خارج نمی‌شوند، و هیچ‌گونه عذری از آنها پذیرفته نیست» (فَالْيَوْمَ لَا يَخْرُجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ).

در آنجا سخن از مأوی و جایگاه ثابت آنها بود و در اینجا سخن از عدم خروج آنها از دوزخ است، در آنجا می‌فرمود یاوری ندارند، و در اینجا می‌گوید عذری از آنها پذیرفته نمی‌شود، و در نتیجه راه نجاتی برای آنها نیست.

(آیه ۳۶) - در پایان این سوره برای تکمیل بحث توحید و معاد که بیشترین مباحث این سوره را دربر می‌گرفت، ضمن دو آیه وحدت ربوبیت و عظمت خداوند و قدرت و حکمت او را بیان کرده و پنج وصف از صفات خدا را منعکس می‌سازد، نخست می‌گوید: «پس تمام حمد و ستایش مخصوص خداست» (فَلِلَّهِ الْحَمْدُ).

چراکه او «پروردگار همه آسمانها، و پروردگار زمین، و پروردگار همه جهانیان است» (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ رَبُّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۳۷) - بعد از توصیف ذات پاک او به مقام «حمد» و «ربوبیت» در سومین توصیف می‌افزاید: «و برای اوست کبریا و عظمت و علو و رفعت در آسمانها و زمین» (وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ). چرا که آثار عظمتش در پهنه آسمان و سراسر زمین و تمام جهان آشکار است.

و بالاخره در چهارمین و پنجمین توصیف می‌گوید: «او قادر شکست‌ناپذیر و حکیم علی‌الاطلاق است» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

به این ترتیب سوره جاثیه که با توصیف خداوند به «عزیز و حکیم» آغاز شده با همین اوصاف پایان می‌یابد، و سراسر محتوای آن نیز گواهِ بر عزت و حکمت بی‌پایان اوست.

«پایان سوره جاثیه»



## سورهٔ احقاف [۴۶]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۳۵ آیه است

**محتوای سوره:** این سوره اهداف زیر را تعقیب می‌کند:

۱- بیان عظمت قرآن.

۲- مبارزهٔ قاطع بر ضد هرگونه شرک و بت پرستی.

۳- توجیه مردم در مسألهٔ معاد و دادگاه عدل پروردگار.

۴- ضمناً به عنوان هشدار به مشرکان و مجرمان گوشه‌ای از داستان قوم عاد را که ساکن سرزمین «احقاف» بودند بیان می‌دارد - نام سوره نیز از همین جا گرفته شده است.

۵- اشاره به گسترش و عمومیت دعوت پیامبر اسلام، تا آنجا که غیر از انسانها یعنی طایفهٔ جن را نیز شامل می‌شود.

۶- تشویق مؤمنان و انذار کافران و ایجاد مبادی خوف و رجاء.

۷- دعوت پیامبر اسلام به صبر و استقامت.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «هرکس سورهٔ احقاف را هر شب، یا هر جمعه، بخواند خداوند وحشت دنیا را از او بر می‌دارد، و از وحشت روز قیامت نیز در امان می‌دارد».

بدیهی است این‌گونه حسنات و درجات تنها به خاطر تلاوت الفاظ نیست بلکه تلاوتی است سازنده و بیدارگر در مسیر ایمان و تقوا، و محتوای سورهٔ احقاف به راستی چنین اثری را دارد، اگر انسان طالب حقیقت و آمادهٔ عمل باشد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - آفرینش این جهان براساس حق است: این سوره آخرین سوره از سوره‌های هفتگانه «حَمَّ» است که مجموعاً «حوامیم» نام دارد. و در آیه اول این سوره نیزه حروف مقطعه «حا-میم» (حَمَّ). برخورد می‌کنیم. در تفسیر این حروف همین قدر می‌گوئیم که این آیات تکان‌دهنده و حرکت‌آفرین و پرمحتوای قرآن از حروف ساده الفبا، از «حا و میم» و مانند آن، ترکیب یافته، و در عظمت خداوند همین بس که چنان ترکیب عظیمی را از چنین مفردات ساده‌ای به وجود آورده.

(آیه ۲) - و شاید به همین جهت بلافاصله می‌افزاید: «این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم (قادر و توانا) نازل شده است» (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ).

این همان تعبیری است که در آغاز سه سوره از سوره‌های «حم»؛ مؤمن - جائیه و احقاف، آمده است.

مسلم است قدرتی شکست‌ناپذیر و حکمتی بی‌کران لازم است تا چنین کتابی را نازل کند.

(آیه ۳) - سپس از کتاب «تدوین» به کتاب «تکوین» پرداخته، و از عظمت و حقانیت آسمانها و زمین سخن می‌گوید، می‌فرماید: «ما آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است جز به حق برای سرآمد معینی نیافریدیم» که با فرارسیدن آن دنیا فانی می‌شود (مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى). نه در کتاب آسمانیش کلمه‌ای برخلاف حق است، و نه در مجموعه عالم خلقتش چیزی ناموزون و مخالف حق یافت می‌شود.

اما با این که قرآن حق است، و آفرینش جهان نیز حق «کافران لجوج از آنچه انذار شده‌اند روی گردانند» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ).

از یک سو آیات قرآن پی در پی آنها را انذار و بیم می دهد که دادگاه بزرگی در پیش دارید، و از سوی دیگر جهان آفرینش با نظامات خاص خود نیز هشدار می دهد که حسابی در کار است، اما این غافلان بی خبر نه به این توجهی می کنند، و نه به آن.

(آیه ۴) - گمراهترین مردم؟ در آیات گذشته سخن از آفرینش آسمانها و زمین در میان بود که همه اینها از خداوند عزیز و حکیم است، و برای تکمیل این بحث روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می فرماید: «به آنان (مشرکان) بگو: این معبودهایی را که غیر از خدا پرستش می کنید به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده اند؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ).

«یا شرکتی در آفرینش آسمانها (و مالکیت و تدبیر آنها) دارند؟ (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ).

هنگامی که شما قبول دارید بتها هیچ گونه دخالتی در آفرینش ندارند با این حال چگونه برای حل مشکلات یا جلب برکات دست به دامن این موجودات بی خاصیت و فاقد عقل و شعور می زنید؟! و اگر فرضاً می گوئید آنها شرکتی در امر خلقت و آفرینش داشته اند «کتابی

آسمانی پیش از این، یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید (که دلیل صدق گفتار شما باشد) اگر راست می گوئید» (إِن تَوْنِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

(آیه ۵) - سپس برای بیان عمق گمراهی این مشرکان می افزاید: «چه کسی گمراهتر است از آنها که موجوداتی غیر از خدا را پرستش می کنند که اگر تا قیامت هم آنان را بخوانند پاسخشان نمی گویند؟» (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

نه تنها پاسخ آنها را نمی دهند، اصلاً سخنانشان را نمی شنوند «و از دعا و ندای آنها غافلند!» (وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ).

(آیه ۶) - و از آن اسفبارتر این که: «هنگامی که مردم مشرک در قیامت محسور می شوند معبودهای آنها دشمنان آنها خواهند بود حتی عبادت آنها را انکار می کنند!» (وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ).

معبودهایی که عقل دارند رسماً به دشمنی بر می خیزند، حضرت مسیح از عابدان خود بیزاری می جوید، و فرشتگان نیز تبری می جویند، حتی شیاطین و جن نیز اظهار تنفر می کنند، و آنها که بی عقل بودند خداوند حیات و عقل به آنها می بخشد تا به سخن درآیند و مراتب دشمنی و نفرت خود را از این عابدان اظهار کنند.

(آیه ۷) - بگو: من پیامبر نوظهوری نیستم! قرآن همچنان از وضع مشرکان گفتگو می کند، و به چگونگی برخورد آنها با آیات الهی اشاره کرده، می گوید: «و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود کافران در مورد حقی که به سوی آنها آمده است می گویند: این سحر آشکار است» (وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

آنها نفوذ سریع و عمیق و جاذبه عجیب قرآن را در اعماق دلها با یک تفسیر انحرافی به عنوان «سحر آشکار» مطرح می کنند که خود اعتراف ضمنی روشنی است به تأثیر فوق العاده قرآن در قلوب انسانها!  
«حق» در آیه فوق اشاره به همان «آیات قرآن» است.

(آیه ۸) - ولی آنها تنها به این تهمت قناعت نمی کنند «بلکه (پا را از آن فراتر نهاده، با صراحت) می گویند: این آیات را بر خدا افترا بسته» (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيَهُ).

در اینجا خداوند به پیامبرش دستور می دهد که با دلیل روشنی به آنها پاسخ گوید، می فرماید: به آنها «بگو: اگر من آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم (لازم است که مرا رسوا کند) و شما نمی توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید» (قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا).

چگونه ممکن است خداوند این «آیات بینات» و این معجزه جاودانی را بر

دست دروغگویی ظاهر سازد؟! این از حکمت و لطف خداوند دور است.

سپس به عنوان تهدید می‌افزاید: «اما خداوند بهتر از هرکس کارهایی را که شما در آن وارد می‌شوید می‌داند» و به موقع شما را سخت کیفر می‌دهد (هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ).

و در جمله بعد به عنوان تأکید بیشتر توأم با برخوردی مؤدبانه می‌افزاید: «همین بس که خداوند گواه میان من و شما باشد» (كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ). او صدق دعوت من، و تلاش و کوشش‌هایم را در ابلاغ رسالت می‌داند، و دروغ و افترا و کارشکنی شما را نیز می‌بیند، و همین برای من و شما کافی است. و برای این که راه بازگشت را نیز به آنها نشان دهد در پایان آیه می‌افزاید: «او آمرزنده و مهربان است» (وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).

توبه‌کاران را می‌بخشد، و آنها را مشمول رحمت و اسعۀ خود می‌سازد. (آیه ۹) - در این آیه می‌افزاید: «بگو: من پیامبر نوظهوری نیستم» که با سایر پیامبران متفاوت باشم (قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ). «و نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد»؟ (وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ). «من تنها از آنچه بر من وحی می‌شود پیروی می‌کنم» (إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ).

«و من جز بیم‌دهنده آشکاری نیستم» (وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ).

(آیه ۱۰) - در این آیه برای تکمیل آنچه در آیات قبل آمده می‌افزاید: «بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید، در حالی که شاهدی از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد، و او ایمان بیاورد و شما تکبر کنید و تسلیم نشوید (چه کسی از شما گمراهرتر خواهد بود؟!)) مسلماً خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌کند» (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ لَّا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

این شاهد بنی اسرائیلی دانشمند معروف یهود «عبدالله بن سلام» بود که در مدینه ایمان آورد و به مسلمین پیوست.

آیه ۱۱ - شأن نزول: هنگامی که اسلام از طرف قشرهای فقیر و بادیه‌نشین و تهیدست بسرعت مورد استقبال قرار گرفت چرا که هم منافع نامشروعی نداشتند که به خطر بیفتد، و هم مغز آنها از باد غرور انباشته نبود، و هم قلبهائی پاکتر از قشر مرفّه و عیاش و هوسباز داشتند.

مغروران مستکبر گفتند: این چه آئینی است که پیروانش انبوهی بادیه‌نشین فقیر و تهیدست و کنیزان و بردگانند؟ اگر مکتب معقولی بود هرگز نباید افراد سطح پائین و منحط اجتماع از آن استقبال کنند؛ اما ما که در سطح بالا قرار داریم و چشم و چراغ جامعه هستیم عقب بمانیم!

این آیه و سه آیه بعد از آن نازل شد و به آنها پاسخ داد.

تفسیر: شرط پیروزی، ایمان و استقامت است - قرآن همچنان اعمال و گفتار کافران و انحرافات آنها را مورد بحث و بررسی و نکوهش قرار می‌دهد، نخست به این گفتار غرورآمیز و دور از منطق آنها اشاره کرده، می‌گوید: «کافران درباره مؤمنان چنین گفتند: اگر ایمان و اسلام چیز خوبی بود هرگز آنها بر ما پیشی نمی‌گرفتند!» (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ).

اینها یک مشت افراد فقیر و بی‌سر و پا، روستائی و برده و کم‌معرفتند! چگونه ممکن است آنها حق را بفهمند و به آن اقبال کنند، ولی ما چشم و چراغهای این جامعه از آن غافل و بی‌خبر بمانیم!؟

لذا در پایان آیه با این تعبیر لطیف به آنها پاسخ می‌گوید: «چون خود آنها به وسیله قرآن هدایت نشدند به زودی می‌گویند: این یک دروغ قدیمی است!» (وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَمَسِيئُلُونَ هَذَا افْكٌ قَدِيمٌ).

یعنی؛ آنها نخواسته‌اند به وسیله قرآن هدایت شوند، نه این که هدایت قرآن کمبودی داشت.

(آیه ۱۲) - سپس به دلیل دیگری برای اثبات حقانیت قرآن و نفی تهمت مشرکان که می‌گفتند: این یک دروغ قدیمی است پرداخته، می‌گوید: از نشانه‌های صدق این کتاب بزرگ این است که: «پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت

بود (نشانه‌های آن را بیان کرده) و این کتاب هماهنگ با نشانه‌های تورات است «  
 (وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ).

با این حال چگونه می‌گوئید این یک دروغ قدیمی است؟!

و به دنبال آن می‌افزاید: این در حالی است که این کتاب آسمانی «به زبان  
 عربی و فصیح و گویاست» که همگان از آن بهره‌مند شوند (لِسَانًا عَرَبِيًّا).  
 و در پایان آیه هدف نهایی از نزول قرآن را در دو جمله کوتاه به این صورت  
 شرح می‌دهد: «هدف این بوده که ظالمان را انذار و نیکوکاران را بشارت دهد»  
 (لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشِّرِيَ لِلْمُحْسِنِينَ).

(آیه ۱۳) - این آیه در حقیقت تفسیری است برای «مُحْسِنِينَ» (نیکوکاران)  
 که در آیه قبل آمده بود، می‌فرماید: «کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس  
 استقامت کردند، نه ترسی برای آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند» (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا  
 رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

بنابراین «محسنین» کسانی هستند که از نظر اعتقادی در خط توحید، و از نظر  
 عمل در خط استقامت و صبرند.

(آیه ۱۴) - و در این آیه مهمترین بشارت را به موحدان نیکوکار می‌دهد  
 و می‌فرماید: «آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می‌مانند» (أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ  
 خَالِدِينَ فِيهَا).

«این به پاداش اعمالی است که انجام می‌دادند» (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

(آیه ۱۵) - ای انسان! به مادر و پدر نیکی کن

این آیه و آیات آینده در حقیقت توضیحی است درباره دو گروه «ظالم»  
 و «محسن» که در آیات قبل به سرنوشت آنها اجمالاً اشاره شده است.

نخست به وضع «نیکوکاران» پرداخته، و از مسأله نیکی به پدر و مادر و شکر  
 زحمات آنها که مقدمه‌ای است برای شکر پروردگار شروع کرده، می‌فرماید: «ما  
 انسان را توصیه کردیم که درباره پدر و مادرش نیکی کند» (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ  
 بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا).

سپس به دلیل لزوم حق شناسی در برابر مادر پرداخته، می گوید: «مادر، او را با اکراه و ناراحتی حمل می کند، و با ناراحتی بر زمین می گذارد، و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است» (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا).

«مادر» در طول این سی ماه بزرگترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می دهد و اینکه قرآن در اینجا تنها از ناراحتیهای مادر سخن به میان آورده و سخنی از پدر در میان نیست نه به خاطر عدم اهمیت آن است، چرا که پدر نیز در بسیاری از این مشکلات شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد بیشتر روی او تکیه شده است.

ضمناً از این تعبیر قرآنی می توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود باید بر مقدار دوران شیرخواری افزود، به گونه ای که مجموعاً سی ماه تمام را شامل گردد.

سپس می افزاید: حیات انسان همچنان ادامه می یابد «تا زمانی که به کمال قدرت نیروی جسمانی رسد، و به مرز چهل سالگی وارد شود» (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً).

در حدیثی آمده است: «شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند می کشد و می گوید پدرم فدای چهره ای باد که هرگز رستگار نمی شود!» و در جبین این انسان نور رستگاری نیست!

قرآن در دنباله این سخن می افزاید: این انسان لایق و باایمان هنگامی که به چهل سالگی رسید سه چیز را از خدا تقاضا می کند: نخست «می گوید: پروردگارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی به جا آورم» (قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ).

در دومین تقاضا عرضه می دارد: خداوندا! به من توفیق ده «تا عمل صالح به جا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی» (وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ).

وبالآخره در سومین تقاضایش عرض می کند: خداوندا! «صالح



و درستکاری را در فرزندان و دودمان من تداوم بخش) «وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي». و در پایان آیه دو مطلب را اعلام می دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است، می گوید: پروردگارا! «من (در این سن و سال) به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم» (إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ). به مرحله ای رسیده ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد، و تا به آخر عمر همچنان ادامه یابد.

دیگر این که می گوید: «و من از مسلمین هستم» (وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ). (آیه ۱۶) - این آیه بیان گویائی است از اجر و پاداش این گروه از مؤمنان شکرگزار صالح العمل و توبه کار که به سه پاداش مهم در آن اشاره شده است. نخست می فرماید: «آنها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم» (أُولَئِكَ الَّذِينَ تَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا). یعنی؛ خداوند بهترین اعمال آنها را معیار پذیرش قرار می دهد و حتی اعمال درجه دو، و کم اهمیت آنها را به فضل و رحمتش، به حساب اعمال درجه یک می گذارد.

موهبت دوم پاکسازی آنهاست، می گوید: «و ما از گناهانشان می گذاریم» (وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ).

«در حالی که در میان بهشتیان جای دارند» (فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ). و این سومین موهبت الهی نسبت به آنهاست که آنان را با این که لغزشهایی داشته اند شستشو داده، در کنار نیکان و پاکانی جای می دهد که از مقربان درگاه اویند.

و در پایان آیه برای تأکید بر این نعمتها که گفته شد، می افزاید: «این وعده صدقی است که پیوسته به آنها داده شده است» (وَعَدَ الصَّدَقِ الَّذِينَ كَانُوا يُوعَدُونَ).

(آیه ۱۷) - پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر: در آیات قبل سخن از مؤمنانی در میان بود که در پرتو ایمان و عمل صالح و شکر نعمتهای حق، و توجه به

حقوق پدر و مادر و فرزندان، به مقام قرب الهی راه می یابند، و مشمول الطاف خاص او می شوند. در اینجا سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند، افرادی بی ایمان و حق شناس و عاق پدر و مادر.

می فرماید: «و آن کسی که به پدر و مادرش می گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که من (روز قیامت) مبعوث می شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند» و مردند و هرگز مبعوث نشدند! (وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ افُّ لَكُمْ اَتَعِدَانِي اَنْ اُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي).

اما پدر و مادر مؤمن در مقابل این فرزند خیره سر تسلیم نمی شدند «آنها فریاد می کشند و خدا را به یاری می طلبند که وای بر تو (ای فرزند!) ایمان بیاور که وعده خدا حق است» (وَهُمَا يَسْتَعِثَانِ اللّٰهَ وَيَلْتَكِ اَمِنْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ).

اما او همچنان به لجاجت و خیره سری خود ادامه می دهد، و با تکبر و بی اعتنائی «می گوید: اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست»! (فَيَقُولُ مَا هَذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ).

این که می گویند معاد و حساب و کتابی در کار است از خرافات و داستانهای دروغین اقوام گذشته است، و من هرگز در برابر آن تسلیم نخواهم شد. آری! پدر و مادر دلسوز او هر چه تلاش و کوشش می کنند تا این فرزند دلبنده گرفتار عذاب دردناک الهی نشود او همچنان در کفر خود پافشاری می کند و سرانجام ناچار او را رها می کنند.

(آیه ۱۸) - همان گونه که در آیات گذشته پاداش مؤمنان صالح العمل بیان شده، در اینجا سرانجام کار کافران جسور و خیره سر را نیز بیان کرده، می فرماید: «آنها کسانی هستند که فرمان عذاب الهی درباره آنان مسجل شده، و همراه اقوام کافر از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار مجازات دردناک می شوند و اهل دوزخند» (اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِيْ اُمَّمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ).

«چرا که آنها همه از زیانکاران بودند» (اِنَّهُمْ كَانُوْا خٰسِرِيْنَ).

چه زبانی از این بدتر که تمام سرمایه‌های وجود خود را از دست دادند و خشم و غضب خدا را برای خود خریدند.

(آیه ۱۹) - در این آیه نخست به تفاوت درجات و مراتب هر یک از این دو گروه اشاره کرده، می‌گوید: «و برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده‌اند» (وَلِكُلِّ دَرَجَاتٌ مِّمَّا عَمِلُوا).

چنان نیست که بهشتیان یا دوزخیان همه در یک درجه باشند، بلکه آنها نیز به تفاوت اعمالشان، و به تناسب خلوص نیت و میزان معرفتشان، مقامات متفاوتی دارند، و اصل عدالت، دقیقاً در اینجا حاکم است.

سپس می‌افزاید: «هدف این است که خداوند اعمال آنها را بی‌کم و کاست به آنان تحویل دهد» (وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ).

این تعبیر اشاره دیگری است به مسأله «تجسم اعمال» که در آنجا اعمال آدمی با او خواهد بود، اعمال نیکش مایه رحمت، و آرامش اوست، و اعمال زشتش مایه بلا و ناراحتی و رنج و عذاب.

و در پایان به عنوان تأکید می‌گوید: «و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد» (وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ). چرا که اعمال خودشان را دریافت می‌دارند.

(آیه ۲۰) - زهد و ذخیره برای آخرت: این آیه همچنان بحث آیات گذشته را پیرامون مجازات کافران و مجرمان ادامه می‌دهد و گوشه‌هایی از عذابهای جسمانی و روحی آنها را بازگو کرده، می‌فرماید: «آن روز که کافران را بر آتش عرضه می‌کنند (به آنها گفته می‌شود): از طیبات و لذائذ در زندگی دنیای خود استفاده کردید و از آن بهره گرفتید اما امروز عذاب ذلت بار به خاطر استکباری که در زمین بناحق کردید و به خاطر گناهایی که انجام می‌دادید جزای شما خواهد بود!» (وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْرَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ).

آری! شما غرق در لذات بودید، و به خاطر آزادی بی‌قید و شرط در این

قسمت «معاد» را انکار کردید تا دستتان کاملاً باز باشد.

این عرضه داشتن بر آتش خود یک نوع عذاب دردناک و هولناک است که دوزخیان قبل از ورود در آتش تمام قسمتهای جهنم را از بیرون با چشم خود می بینند و سرنوشت شوم خویش را مشاهده می کنند و زجر می کشند.

(آیه ۲۱) - قوم عاد و تندباد مرگبار! از آنجا که قرآن مجید بعد از ذکر قضایای کلی به بیان مصداقهای قابل ملاحظه آن می پردازد تا آن کلیات را پیاده کند، در اینجا نیز بعد از شرح حال مستکبران سرکش و هوسران به ذکر داستان قوم عاد که نمونه واضحی از آن است می پردازد.

می گوید: «و برای این مشرکان مکه) سرگذشت (هود) برادر قوم عاد را یادآوری کن» (وَادْكُرْ آخَا عَادٍ).

سپس می افزاید: «در آن هنگام که قومش را در سرزمین احقاف انذار کرد، در حالی که پیامبران بسیاری قبل از او در گذشته های دور و نزدیک آمدند و به انذار این اقوام پرداختند» (إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النَّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ). اکنون ببینیم محتوای دعوت این پیامبر بزرگ چه بود قرآن می افزاید: به آنها گفت: «جز خداوند یگانه را نپرستید» (إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ).

سپس آنها را تهدید کرده، گفت: «من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم» (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

(آیه ۲۲) - اما این قوم لجوج سرکش در برابر این دعوت الهی ایستادگی کردند، و به هود «گفتند: آیا تو به سوی ما آمده ای که ما را با دروغهایت از خدایانمان برگردانی» (قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَأْفِكَنَا عَنِ آلِهَتِنَا).

«پس اگر راست می گوئی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور!» (فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

(آیه ۲۳) - ولی «هود» در پاسخ این تقاضای نابخردانه چنین «گفت: علم و آگاهی تنها نزد خداوند است» (قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ).

اوست که می داند در چه زمان، و با چه شرائطی عذاب استیصال نازل کند نه

به تقاضای شما مربوط است، و نه به میل و اراده من.

سپس افزود: وظیفه اصلی من این است که «آنچه را به آن فرستاده شدم به شما ابلاغ کنم» (وَأَبْلُغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ).

«ولی من شما را گروهی می‌بینم که پیوسته در جهل و نادانی اصرار دارید» (وَلَكِنِّي أَرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ).

ریشه بدبختی شما نیز همین جهل است توأم با لجاجت و کبر و غرور که به شما اجازه مطالعه دعوت فرستادگان خدا را نمی‌دهد.

(آیه ۲۴) - سرانجام نصایح مؤثر و رهبریهای برادرانه «هود» در آن سنگدلان تأثیر نگذاشت، و به جای پذیرش حق سخت در عقیده باطل خود لجاجت کردند، و پافشاری نمودند، و حتی «هود» را با این سخن تکذیب می‌کردند که اگر راست می‌گویی پس عذاب موعودت چه شد؟

اکنون که اتمام حجت به قدر کافی شده، حکمت الهی ایجاب می‌کند که «عذاب استیصال» همان عذاب ریشه کن کننده را بر آنها بفرستد. ناگهان مشاهده کردند ابری در افق ظاهر گشت، و در آسمان بسرعت گسترده شد.

«هنگامی که این ابر را مشاهده کردند که به سوی درّه‌ها و آبگیرهای آنها رو می‌آورد (خوشحال شدند، و) گفتند: این ابری است باران‌زا!» (فَلَمَّا رَأَوْهُ غَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا غَارِضٌ مُمِطِرُنَا).

ولی به زودی به آنها گفته شد: این ابر باران‌زا نیست «بلکه این همان عذاب وحشتناکی است که برای آمدنش شتاب می‌کردید» (بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ). «این تندباد شدیدی است که در آن عذاب دردناکی است» (رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ).

ظاهراً گوینده این سخن خداوند بزرگ است، یا حضرت هود به هنگامی که فریادهای شوق و شادی آنها را شنید این سخن را به آنها گفت.

(آیه ۲۵) - آری! تندبادی است ویرانگر که «همه چیز را به فرمان

پروردگارش درهم می‌کوبد و نابود می‌کند» (تُدْمَرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا).

منظور از «همه چیز» انسانها و چهارپایان و اموال آنهاست.

زیرا در جمله بعد می‌افزاید: «پس آنها صبح کردند در حالی که چیزی جز مساکن و خانه‌های آنها به چشم نمی‌خورد» (فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ).

و این نشان می‌دهد که مساکن آنها سالم بود، اما خودشان هلاک شدند، و اجساد و اموالشان نیز به وسیله تندباد به بیابانهای دوردست، و یا در دریا افکنده شد.

و در پایان به این حقیقت اشاره می‌کند که این سرنوشت مخصوص این قوم گمراه نبود، بلکه «ما این‌گونه قوم مجرم را کیفر می‌دهیم» (كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ).

این هشدار است به همه مجرمان و گنهکاران و کافران لجوج و خودخواه که شما نیز اگر همین مسیر را طی کنید سرنوشتی بهتر از آن نخواهید داشت.

(آیه ۲۶) - شما هرگز از قوم عاد قویتر نیستید!

این آیه و دو آیه بعد نتیجه‌گیری از آیات گذشته است که در مورد مجازات دردناک قوم عاد سخن می‌گفت.

مشرکان مکه را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «ما به آنها [=قوم عاد] قدرتی دادیم که به شما ندادیم» (وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِيهَا) و «وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِيهَا».

هم از نظر قدرت جسمانی از شما نیرومندتر بودند، و هم از نظر مال و ثروت و امکان مادی از شما تواناتر.

با این حال در برابر طوفان مجازات الهی تاب مقاومت نیاوردند تا چه رسد به شما.

سپس می‌افزاید: «ما برای آنها گوش و چشم و قلب قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً).

آنها از نظر درک و دید و تشخیص واقعیتها نیز قوی و نیرومند بودند، و از این وسائل خداداد در تأمین مقاصد مادی خود کاملاً بهره می‌گرفتند.

«ولی نه گوش و نه چشم و نه عقولشان آنها را به هنگام نزول عذاب الهی به هیچ وجه سودی نبخشید، چراکه پیوسته آیات خدا را انکار می‌کردند» (فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْتِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ).  
و سرانجام آنچه «استهزا می‌کردند بر آنها وارد شد» (وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

(آیه ۲۷) - سپس برای تأکید بر این مطلب، و پند و اندرز بیشتر، مشرکان مکه را مخاطب ساخته، می‌گوید: نه تنها قوم عاد بلکه «ما اقوام سرکشی را که در اطراف شما زندگی می‌کردند هلاک کردیم» (وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ).  
اقوامی که سرزمین آنها از شما چندان دور نیست و تقریباً در گرداگرد جزیره عرب جایگاهشان بود.

بعد اضافه می‌کند: «ما آیات خود را به صورتهای گوناگون (برای آنها) بیان کردیم، شاید باز کردند» (وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).  
(آیه ۲۸) - در این آیه، آنها را مورد سرزنش قرار داده و با این بیان شدیداً محکوم می‌کند: «پس چرا معبودانی را که غیر خدا برگزیدند به گمان این که آنها را به خدا نزدیک می‌کنند در آن لحظات سخت و حساس به یاری آنها نشناختند؟! (فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً).

راستی اگر این معبودان برحق بودند پس چرا پیروان خود را در آن مواقع حساس یاری نکردند، و از چنگال عذابهای هولناک نجاتشان ندادند؟  
سپس می‌افزاید: نه تنها به آنان کمکی نکردند «بلکه از میان آنها گم شدند» (بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ).

موجوداتی این چنین بی‌عرضه و بی‌ارزش که مبدأ هیچ اثری نیستند، و به هنگام حادثه گم و گور می‌شوند، چگونه شایسته پرستش و عبودیتند؟!  
و در پایان آیه می‌گوید: «این بود (نتیجه) دروغ آنها، و آنچه را افترا می‌بستند!» (وَذَلِكَ أَفْكَهُمُ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

این هلاکت و بدبختی، این عذابهای دردناک، و این گم شدن معبودان در

زمان حادثه، نتیجه دروغها و پندارها و افتراهای آنها بود.

**آیه ۲۹ - شأن نزول:** در مورد نزول این آیه و سه آیه بعد از آن، در روایتی آمده است که: رسول خدا ﷺ از مکه به سوی بازار عکاظ در طائف آمد، و «زید بن حارثه» با او بود، به این منظور که مردم را به سوی اسلام دعوت کند، اما احدی به دعوت او پاسخ نگفت، ناچار به سوی مکه بازگشت تا به محلی رسید که آنجا را وادی جن می نامیدند، در دل شب به تلاوت قرآن پرداخت، جمعی از طایفه جن از آنجا می گذشتند، قرائت قرآن پیامبر ﷺ را شنیدند، هنگامی که تلاوت حضرت پایان یافت آنها ایمان آوردند و به عنوان مبلغانی به سوی قوم خود رفتند، و آنان را به سوی اسلام دعوت کردند، گروهی از آنها ایمان آوردند و با هم به محضر آن حضرت رسیدند، و آن حضرت ﷺ تعلیمات اسلام را به آنها یاد داد، اینجا بود که این چهار آیه و آیات سوره جن نازل گردید.

**تفسیر: طایفه جن ایمان می آورند!** در اینجا بحث فشرده ای پیرامون ایمان آوردن گروهی از طائفه جن به پیامبر اسلام ﷺ و کتاب آسمانی او آمده است. در حقیقت داستان «قوم عاد هشدار برای مشرکان مکه بود و داستان ایمان طایفه «جن» هشدار دیگری است.

نخست می فرماید: «به خاطر بیاور موقعی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که به قرآن گوش فرا دهند» (وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ).

سپس می افزاید: «هنگامی که در برابر قرآن حضور یافتند (و آیات روح پرور آن را شنیدند) به یکدیگر گفتند خاموش باشید و بشنوید» (فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا).

و این موقعی بود که پیامبر در دل شب یا به هنگام قرائت نماز صبح آیات قرآن را تلاوت می فرمود.

سرانجام نور ایمان در دل آنها تابیدن گرفت، و حقانیت آیات قرآن را در درون جان خود لمس کردند، لذا «هنگامی که تلاوت قرآن پایان یافت همچون مبلغانی به



سوی قوم خود رفتند و آنها را انداز کردند» و از حقیقتی که نصیبشان شده بود آگاه ساختند (فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ).

(آیه ۳۰) - این آیه بیانگر چگونگی دعوت این گروه از قوم خود به هنگام بازگشت به سوی آنهاست، دعوتی منسجم، حساب شده، کوتاه و پرمعنا، «گفتند: ای قوم! ما کتابی را استماع کردیم که بعد از موسی از آسمان نازل شده است» (قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى).

این کتاب اوصافی دارد، نخست این که: «کتابهای آسمانی قبل از خود را تصدیق می‌کند» و محتوای آن هماهنگ با محتوای آنهاست، و نشانه‌هایی که در کتب پیشین آمده است در آن به خوبی دیده می‌شود (مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ). وصف دیگر این که همگان را «به سوی حق هدایت می‌نماید» (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ). به گونه‌ای که هرکس عقل و فطرت خویش را به کارگیرد نشانه‌های حقانیت را به روشنی در آن می‌یابد.

و آخرین وصف این که: «به سوی راه مستقیم» دعوت می‌کند (وَالِى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ).

(آیه ۳۱) - سپس افزودند: «ای قوم ما! دعوت‌کننده الهی را اجابت کنید، و به او ایمان آورید» (يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ).

که دو پاداش بزرگ به شما ارزانی می‌دارد: «گناهانتان را می‌بخشد، و شما را از عذاب الیم پناه می‌دهد» (يَعْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ).

(آیه ۳۲) - در این آیه آخرین سخن مبلغان جن را چنین بازگو می‌کند: آنها به قوم خود گفتند: «و هرکس دعوت داعی الهی را پاسخ نگوید نمی‌تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند» (وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ). «و یاور و سرپرستی غیر از خدا برای او نخواهد بود» (وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءٌ).

ولذا «این گروه در گمراهی آشکارند» (أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ).

چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که انسان به ستیزه‌جوئی با حق و پیامبر

خدا، و حتی با خدا برخورد که نه در تمام عالم هستی جز او پناهگاهی وجود دارد و نه انسان می‌تواند از محیط کشورش بگریزد و به جای دیگری فرار کند.

(آیه ۳۳) - در آخرین آیات گذشته که از زبان مبلغان جن نقل شد اشاره به مسأله «معاد» آمده بود.

از سوی دیگر سوره «احقاف» در بخشهای نخست از مسأله توحید و عظمت قرآن مجید و اثبات نبوت پیامبر اسلام سخن می‌گوید.

و در آخرین بخش از این سوره مسأله «معاد» را پیش می‌کشد، و به این ترتیب اصول سه‌گانه اعتقادی را تکمیل می‌کند.

نخست می‌فرماید: «آیا آنها نمی‌دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده، و از آفرینش آنها هرگز خسته و ناتوان نشده، قادر است که مردگان را زنده کند آری او بر هر چیز تواناست؟! (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْ يَخْلُقْهُنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). این دلیلی است دندان‌شکن بر مسأله «امکان معاد».

(آیه ۳۴) - در این آیه صحنه‌ای از مجازات دردناک مجرمان و منکران معاد را مجسم کرده، می‌فرماید: «روزی را به خاطر بیاورید که کافران را بر آتش عرضه می‌کنند» (وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ).

آری! گاه دوزخ را بر کافران عرضه می‌کنند، و گاه کافران را بر دوزخ! هنگامی که کافران را بر آتش عرضه می‌کنند و شعله‌های سوزان و کوه‌پیکر و وحشتناک آن را می‌بینند به آنها گفتند می‌شود: «آیا این حق نیست» (أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ).

آیا امروز هم می‌توانید رستاخیز و دادگاه عدل خدا و پاداش و کیفر او را انکار کنید، و بگوئید این از افسانه‌های خرافی پیشینیان است؟!

آنها که چاره‌ای جز اعتراف ندارند «می‌گویند: آری سوگند به پروردگاران» (قَالُوا بَلَىٰ وَرَبُّنَا). که این حق است و جای شک و تردید در آن نیست، ما گمراه بودیم که آن را ناحق می‌پنداشتیم.

در این هنگام خداوند یا مأمور عذاب الهی «می‌گوید: پس بچشید عذاب را به خاطر آنچه انکار می‌کردید» (قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ).

و به این ترتیب در آن روز همه حقایق را با چشم خود می‌بینند و اعتراف می‌کنند، اعتراف و اقراری که سودی به حال آنها ندارد.

(آیه ۳۵) - همچون پیامبران اولوالعزم شکبیا باش! در آخرین آیه سوره «احقاف» با توجه به آنچه در مورد معاد و کینفر کافران در آیات قبل گذشت به پیامبر خود دستور می‌دهد: «پس صبر کن همان‌گونه که پیامبران اولوالعزم صبر و شکیبائی کردند» (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ).

تنها تو نیستی که با مخالفت و عداوت این قوم مواجه شده‌ای، همه پیامبران اولوالعزم با این مشکلات روبرو بودند و استقامت کردند.

تعبیر «مِنَ الرُّسُلِ» اشاره به گروه خاصی از پیامبران بزرگ است که صاحب شریعت بوده‌اند، همانها که در آیه ۷ سوره احزاب نیز به آنان اشاره شده: «به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، از همه آنها پیمان محکمی گرفتیم» (احزاب/۷).

روایات فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت نیز در این زمینه نقل شده است که پیامبران اولوالعزم همین پنج تن بودند.

سپس قرآن در دنبال این سخن می‌افزاید: «در باره آنها (کافران) عجله و شتاب مکن» (وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ).

چرا که قیامت به زودی فرا می‌رسد و آنچه را درباره آن شتاب داشتند با چشم خود می‌بینند، سخت مجازات می‌شوند و به اشتباهات خود پی می‌برند.

به قدری عمر دنیا در برابر آخرت کوتاه است که: «هنگامی که آنها و عده‌هایی که به آنها داده می‌شد می‌بینند احساس می‌کنند که گویا در دنیا جز ساعتی از یک روز توقف نداشتند!» (كَانَهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ).

بعد به عنوان هشدار به همه انسانها می‌افزاید: «این ابلاغی است» برای همه (بلاغ). برای تمام کسانی که از خط عبودیت پروردگار خارج شدند، برای کسانی که

غرق در زندگی زودگذر دنیا و شهوات آن گشتند، و بالاخره ابلاغی است برای همه ساکنان این جهان ناپیدار.

و در آخرین جمله ضمن یک استفهام پرمعنی و تهدیدآمیز می فرماید: «آیا جز قوم فاسق هلاک می شوند»؟ (فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ).

\* پیامبر اسلام اسطوره صبر و استقامت بود! زندگی پیامبران بزرگ خدا مخصوصاً پیامبر اسلام ﷺ بیانگر مقاومت بی حد و حصر آنها در برابر حوادث سخت و مشکلات طاقت فرسا است، و با توجه به این که مسیر حق همیشه دارای این گونه مشکلات است رهروان راه حق باید از آنها در این مسیر الهام بگیرند.

ما معمولاً از نقطه روشن تاریخ اسلام به روزهای تاریک پیشین می نگریم، ما و این نگرش که از آینده به گذشته است واقعیتها را طور دیگری مجسم می کند، ما باید خود را در آن روز تصور کنیم که پیامبر ﷺ تک و تنها بود، هیچ نشانه ای از پیروزی در افق زندگی او به چشم نمی خورد.

دشمنان لجوج برای نابودی او کمر بسته بودند، و حتی خویشاوندان نزدیکش در صف اول این مبارزه قرار داشتند!

آن چنان او را در محاصره اجتماعی و اقتصادی و سیاسی قرار دادند که تمام راهها به روی او و پیروان اندکش بسته شد، بعضی از گرسنگی تلف شدند، و بعضی را بیماری از پای درآورد.

روزهایی بر پیامبر گذشت که توصیف آن با بیان و قلم مشکل است، هنگامی که برای دعوت مردم به سوی اسلام به «طائف» آمد نه تنها دعوتش را اجابت نگفتند بلکه آنقدر سنگ بر او زدند که خون از پاهایش جاری شد.

افراد نادان را تحریک کردند که فریاد زنند و او را دشنام دهند، ناچار به باغی پناه برد در سایه درختی نشست، و با خدای خودش این چنین راز و نیاز کرد:

«خداوندا! ناتوانی و نارسائی خودم و بی حرمتی مردم را به پیشگاه تو شکایت می کنم، ای کسی که از همه رحیمان رحیمتری، تو پروردگار مستضعفین و پروردگار منی، مرا به که و ا می گذاری؟ به افراد دور دست که با چهره درهم کشیده

با من رویرو شوند؟ یا به دشمنانی که زمام امر مرا به دست گیرند؟ پروردگارا! همین اندازه که تو از من خشنود باشی مرا کافی است».

گاه ساحرش خواندند، و گاه دیوانه‌اش خطاب کردند.

گاه خاکستر بر سرش ریختند، و گاه سنگبارانش می‌کردند، آن‌چنان که از بدن

مبارکش خون می‌ریخت.

اما با تمام این احوال همچنان به صبر و شکیبایی و استقامت ادامه داد.

و سرانجام میوه شیرین این درخت را چشید، آیین او نه تنها جزیره عربستان،

که شرق و غرب عالم را در بر گرفت، و امروز بانگ اذان که فریاد پیروزی او است هر

صبح و شام از چهار گوشه دنیا، و در تمام پنج قاره جهان، به گوش می‌رسد.

و این است معنی «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ».

«پایان سوره احقاف»

## سوره محمد [۴۷]

این سوره در «مدینه» نازل شده و ۳۸ آیه دارد

**محتوای سوره:** بطورکلی محتوای این سوره را می‌توان در چند بخش

خلاصه کرد:

۱- مسأله ایمان و کفر و مقایسه حال مؤمنان و کافران در این جهان

و جهان دیگر.

۲- بحثهای گویا و صریحی پیرامون مسأله جهاد و پیکار با دشمنان و دستور

درباره اسیران جنگی.

۳- قسمت دیگری شرح حال منافقان است که به هنگام نزول این آیات در

مدینه فعالیت‌های تخریبی زیادی داشتند.

۴- بخش دیگر از مسأله «سیر در زمین» و بررسی سرنوشت اقوام پیشین به

عنوان یک درس عبرت سخن می‌گوید.

۵- در قسمتی از آیات سوره مسأله آزمایش الهی مطرح است.

۶- در قسمتی دیگر از مسأله «انفاق» که آن نیز نوعی جهاد است سخن

به میان آمده.

۷- در بعضی از آیات سوره به همین مناسبت مسأله صلح با کفار (صلحی که

مایه شکست و ذلت باشد) مطرح و از آن نهی شده است.

این سوره به خاطر آیه دوم آن - که نام پیامبر اسلام در آن ذکر شده -

سوره محمد نام دارد و نام دیگرش سوره «قتال» (سوره جنگ) است، و در واقع مسأله جهاد و جنگ با دشمنان اسلام مهمترین موضوعی است که بر این سوره سایه افکنده.

**فضیلت تلاوت سوره:** از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «هرکس سوره محمد صلوات الله علیه را بخواند هرگز شک و تردید در دین به خود راه نمی دهد، و هرگز خداوند او را به فقر در دین مبتلا نمی سازد، و هرگز ترسی از سلطانی نخواهد داشت، و همواره تا آخر عمرش از شرک و کفر محفوظ و در امان خواهد بود، و هنگامی که می میرد خداوند هزار فرشته را مأمور می کند که در قبرش نماز بخوانند و ثواب نمازهایشان از آن اوست، و این هزار فرشته همچنان با او هستند تا در عرصه محشر در محل امن و امانی او را متوقف کنند، و پیوسته در امان خدا و محمد صلوات الله علیه است». روشن است آنها که محتوای این آیات را در جان خود پیاده کنند و در پیکار با دشمنان سرسخت و بی رحم و بی منطق، تردید و تزلزل به خود راه ندهند، هم پایه های دین و ایمانشان قوی می شود، و هم ترس و ذلت و فقر از آنها برچیده خواهد شد، و هم در قیامت در جوار رحمت الهی متنعمند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - مؤمنان پیرو حقند و کافران پیرو باطل: این آیه و دو آیه بعد از آن در حقیقت مقدمه ای است برای یک دستور مهم جنگی که در آیه چهارم داده شده است.

در آیه نخست وضع حال کافران، و در آیه دوم وضع حال مؤمنان را بیان کرده، و در آیه سوم آن دو را با هم مقایسه می کند، تا با روشن شدن این خطوط آمادگی برای پیکار مکتبی با دشمنان بی رحم و ستمگر حاصل شود.

نخست می فرماید: «کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند خداوند اعمالشان را به نابودی می کشاند و گم می کند» (الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ

## سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ).

این اشاره به سردمداران کفر و مشرکان مکه است.

(آیه ۲) - این آیه توصیفی است از وضع مؤمنان که در نقطه مقابل آن کفار قرار دارند، می فرماید: «وکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، و به آنچه بر محمد نازل شده - که حق است و از سوی پروردگار است - نیز ایمان آوردند خداوند گناهانشان را می بخشد و کارشان را (در دنیا و آخرت) اصلاح می کند» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ).

(آیه ۳) - در این آیه نکته اصلی این پیروزی و آن شکست را در یک مقایسه فشرده و گویا بیان کرده، می فرماید: «این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند، و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود پیروی کردند» (ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ).

«حق» یعنی؛ واقعیهایی عینی که از همه بالاتر ذات پاک پروردگار است، و به دنبال آن حقائق مربوط به زندگی انسان، و قوانینی که حاکم بر رابطه او با خدا، و رابطه آنها با یکدیگر است.

«باطل» یعنی؛ پندارها، خیالها، نیرنگها، افسانه‌های خرافی، کارهای بیهوده و بی هدف، و هرگونه انحراف از قوانین حاکم بر عالم هستی.

آری! مؤمنان پیروی از حق می کنند، به همان معنی که گفته شد و کفار از باطل، و همین دلیل بر پیروزی آنها و شکست اینهاست.

و در پایان آیه می افزاید: «این گونه خداوند برای مردم مثل‌های زندگیشان را بیان می کند» (كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ).

یعنی؛ همین گونه که خطوط زندگی مؤمنان و کفار، و اعتقادات و برنامه‌های عملی و نتایج کار آنها را در این آیات بیان فرموده، سرنوشت حیات و عاقبت کار آنها را مشخص می سازد.

(آیه ۴) - در میدان نبرد قاطعیت لازم است: همان گونه که قبلاً گفتیم آیات



گذشته مقدمه‌ای بود برای آماده ساختن مسلمانان برای بیان یک دستور مهم جنگی که در این آیه مطرح شده است، می‌فرماید: «و هنگامی که با کافران (جنایت‌پیشه) در میدان جنگ روبرو شدید (با تمام قدرت به آنها حمله کنید و) گردنهایشان را بزنید!» (فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ).

بدیهی است گردن زدن کنایه از قتل است، بنابراین ضرورتی ندارد که جنگجویان کوشش خود را برای انجام خصوص این امر به کار برند.

بدیهی است هنگامی که انسان با دشمنی خونخوار در میدان نبرد روبرو می‌شود اگر با قاطعیت هرچه بیشتر حملات سخت و ضربات کوبنده بر دشمن وارد نکند خودش نابود خواهد شد، و این دستور یک دستور کاملاً منطقی است.

سپس می‌افزاید: این حملات کوبنده باید همچنان ادامه یابد «تا به اندازه کافی دشمن را درهم بکوبید (و به زانو درآورید) در این هنگام اسیران را محکم ببندید» (حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ).

آیه فوق بیانگر یک دستور حساب‌شده جنگی است که پیش از درهم شکستن قطعی مقاومت دشمن نباید اقدام به گرفتن اسیران کرد، چرا که پرداختن به این امرگاهی سبب تزلزل موقعیت مسلمانان در جنگ خواهد شد، و پرداختن به امر اسیران و تخلیه آنها در پشت جبهه آنها را از وظیفه اصلی باز می‌دارد.

در جمله بعد حکم اسیران جنگی را بیان می‌کند که بعد از خاتمه جنگ باید در مورد آنها اجرا شود، می‌فرماید: «سپس یا منت بر آنها گذارید (و بدون عوض آزادشان کنید) و یا در برابر آزادی از آنها فدیّه [= غرامت] بگیرید» (فَأَمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ).\*

\* و به این ترتیب اسیرجنگی را نمی‌توان بعد از پایان جنگ به قتل رساند، بلکه رهبر مسلمین طبق مصالحی که در نظر می‌گیرد آنها را گاه بدون عوض، گاه با عوض، آزاد می‌سازد، و این عوض در حقیقت یک نوع غرامت جنگی است که دشمن باید بپردازد.

البته حکم سومی در این رابطه نیز در اسلام هست که اسیران را به صورت بردگان درآورند، ولی آن یک دستور الزامی نمی‌باشد، بلکه در صورتی است که رهبر مسلمین در شرائط و ظروف خاصی آن را لازم ببیند، و شاید به همین دلیل در متن قرآن صریحاً نیامده، و تنها در روایات اسلامی منعکس است.

سپس در دنباله آیه می‌افزاید: این وضع باید همچنان ادامه یابد، و دشمنان را باید همچنان بکوبید، و گروهی را به اسارت درآورید «تا جنگ بارهای سنگین خود را بر زمین نهد» (حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا).

تنها وقتی دست بکشید که توان مقابله دشمن را درهم شکسته باشید، و آتش جنگ خاموش گردد.

سپس اضافه می‌کند: آری «برنامه این است» (ذَلِكَ).

«و اگر خدا می‌خواست خودش آنها را مجازات می‌کرد» (وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ).

از طریق صاعقه‌های آسمانی، زلزله‌ها، تندبادها، و بلاهای دیگر، ولی در این صورت میدان آزمایش تعطیل می‌شد، «اما (خدا) می‌خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید» (وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ).

این در حقیقت فلسفه جنگ و نکته اصلی درگیری حق و باطل است، در این پیکارها صفوف مؤمنان واقعی و آنها که اهل عملند از اهل سخن جدا می‌شوند، و هدف اصلی زندگی دنیا که آزمودگی و پرورش قدرت ایمان و ارزشهای دیگر انسانی است تأمین می‌گردد.

در آخر آیه از شهیدانی که در این پیکارها جان شیرین خود را از دست می‌دهند، و حق بزرگی بر جامعه اسلامی دارند، سخن به میان آورده، می‌گوید: «کسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند اعمالشان را هرگز ناپود نمی‌کند» (وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ).

(آیه ۵) - در آیه قبل به یکی از مواهب الهی بر شهیدان اشاره شد، در این آیه به دو موهبت دیگر اشاره کرده، می‌گوید: «خداوند آنها را هدایت می‌کند» (سَيَهْدِيهِمْ).

هدایت به مقامات عالیه، و فوز بزرگ، و رضوان الله.

دیگر این که: «وضع حال آنها را اصلاح می‌نماید» (وَيُصْلِحُ بِأَلْهِم).

آرامش روح و اطمینان خاطر و نشاط معنویت و روحانیت به آنها می‌بخشد،

و هماهنگ با صفا و معنویت فرشتگان الهی که با آنها همدمند می سازد.

(آیه ۶) - و آخرین موهبت این که: «آنها را در بهشت جاویدانش که اوصافش را برای آنان بازگو کرده است وارد می کند» (وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ).  
نه تنها اوصاف کلی بهشت برین و روضه رضوان را برای آنها بیان کرده، بلکه اوصاف و نشانه های قصرهای بهشتی آنها را نیز مشخص می سازد به گونه ای که وقتی وارد بهشت می شوند یکسر به سوی قصرهای خویش می روند!

(آیه ۷) - اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند: این آیه همچنان ادامه تشویق مؤمنان به مسأله پیکار با دشمنان حق است، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند، و گامهایتان را استوار می دارد» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ).  
تکیه بر مسأله «ایمان» اشاره به این است که یکی از نشانه های ایمان راستین پیکار با دشمنان حق است.

یاری کردن خدا به معنی یاری کردن آیین او، یاری کردن پیامبر او، و شریعت و تعلیمات اوست.  
اما ببینیم وعده ای را که خداوند در برابر دفاع از آیینش به مجاهدان داده، چیست؟

می گوید: «شما را یاری می کند»؛ در قلب شما نور ایمان و در روح شما تقوا، در اراده شما قدرت، در فکر شما آرامش می افکند.  
از سوی دیگر فرشتگان را به یاری شما می فرستد، حوادث را به نفع شما تغییر مسیر می دهد، قلوب مردم را به شما متمایل می کند. آری! یاری خدا جسم و جان و درون و برون را احاطه می کند.

(آیه ۸) - و از آنجا که گاهی نیروی متراکم دشمن و انبوه جمعیت و انواع تجهیزات او، فکر مجاهدان راه حق را به خود مشغول می دارد، آیه شریفه می افزاید: «وکسانی که کافر شدند مرگ بر آنان! و اعمالشان نابود باد» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَصَلَ أَعْمَالُهُمْ).

(آیه ۹) - این آیه علت سقوط آنها و نابودی اعمالشان را چنین بیان می‌کند: «این به خاطر آن است که آنها از آنچه خدا نازل کرده است کراهت داشتند، لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرده است» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ).

خداوند آیین توحید را نازل فرمود، دستور به حق و عدالت و پاکی و تقوا داد اما آنها همه را پشت سر افکندند، و به ظلم و فساد روی آوردند. آری! هنگامی که آنها از این امور نفرت داشتند طبعاً گامی در این مسیر بر نمی‌داشتند و تمام تلاشها و کوششهایشان در مسیر باطل بود، و طبیعی است که چنین اعمالی حبط و نابود گردد.

(آیه ۱۰) - و از آنجا که قرآن مجید در بسیاری از موارد نمونه‌های حسّی را به ظالمان سرکش ارائه می‌دهد در اینجا نیز آنها را به مطالعه احوال اقوام گذشته دعوت کرده، می‌فرماید: «آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چگونه بود؟ (همانها که راه کفر و طغیان را پیش گرفتند و) خداوند آنها را درهم کوبید و هلاک کرد» (أَقْلَمُ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ).

سپس برای این که آنها گمان نکنند سرنوشت دردناکی که برای امتهای طغیانگر پیشین بود جنبه خصوصی داشت می‌افزاید: «و برای مشرکان و کافران نیز امثال این مجازاتها خواهد بود» (وَاللَّكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا).

آنها انتظار نداشته باشند که با انجام اعمال مشابه آنها از کیفرهای مشابه مصون و برکنار بمانند، بروند آثار گذشتگان را بنگرند و آینده خود را در آئینه زندگی آنان ببینند.

(آیه ۱۱) - این آیه به ذکر دلیل حمایت همه‌جانبه پروردگار از مؤمنان و نابودی کافران طغیانگر پرداخته، می‌گوید: «این به خاطر آن است که خداوند مولی و سرپرست مؤمنان است اما کافران مولائی ندارند» (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ).

روشن است کسانی که تحت ولایت و عنایت مخصوص ذات پاک خداوند باشند هم در مشکلات یاری می شوند، و هم ثبات قدم دارند، و سرانجام به مقصود خود نائل می شوند، اما آنها که از زیر این پوشش خارجند اعمالشان حبط و نابود و عاقبت کارشان هلاکت است.

(آیه ۱۲) - **سرنوشت مؤمنان و کفار:** از آنجا که آیات گذشته پیرامون پیکار مستمر حق و باطل و ایمان و کفر سخن می گفت در اینجا در یک مقایسه روشن سرنوشت مؤمنان و کفار را تشریح می کند، تا روشن شود که این دو گروه تنها در زندگی دنیا متفاوت نیستند بلکه در آخرت نیز فوق العاده با هم متفاوتند می فرماید: «خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند وارد باغهایی از بهشت می کند که نهرها از زیر (درختان و قصرهایش) جاری است» (إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

«در حالی که کافران از متاع زودگذر این دنیا بهره می گیرند، و همچون چهارپایان می خورند و سرانجام آتش دوزخ جایگاه آنهاست!» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ).

درست است که هر دو گروه در دنیا زندگی می کنند و از مواهب آن بهره مند می شوند، ولی تفاوت اینجاست که مؤمنان هدفشان انجام اعمال صالح است. و کافران تمام هدفشان همین خوردن و خوابیدن و بهره بردن از لذات حیات است.

(آیه ۱۳) - در این آیه برای تکمیل این هدف، مقایسه ای در میان مشرکان مکه و بت پرستان پیشین می کند و با عبارتی گویا آنها را شدیداً مورد تهدید قرار می دهد و در ضمن روی بعضی از جرائم بزرگ آنها که دلیلی بر جواز جنگ با آنها است تکیه کرده، می فرماید: «و چه بسیار شهرهایی که از شهری که تو را بیرون کرد نیرومندتر بودند، ما همه آنها را نابود کریم و هیچ یآوری نداشتند» (وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلُكُنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ).

کسانی که آنقدر جسور شده اند که بزرگترین فرستاده الهی را از مقدس ترین

شهرها بیرون می‌کنند گمان نبرند همیشه این وضع ادامه خواهد یافت، خداوندی که قوم عاد و ثمود و فراعنه و لشکر ابرهه را به آسانی درهم کوبید؛ درهم شکستن آنها نیز برای او بسیار ساده است.

(آیه ۱۴) - این آیه از مقایسه دیگری بین «مؤمنان» و «کفار» سخن می‌گوید، از دو گروه متفاوت در همه چیز که یکی دارای ایمان و عمل صالح است و دیگری دارای یک زندگی به تمام معنی حیوانی، از دو گروهی که یکی در زیر چتر ولایت پروردگار قرار گرفته، و دیگری بی‌مولی و سرپرست.

می‌فرماید: «آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، همانند کسی است که زشتی اعمالش در نظرش آراسته شده، و از هوای نفسشان پیروی می‌کند؟! (أَقْمَنَ كَأَن عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ). گروه اول از شناخت صحیح و یقین و دلیل و برهان قطعی برخوردارند، اما گروه دوم بر اثر پیروی از هوی و هوسهای سرکش گرفتار سوء تشخیص و عدم درک واقعیت و تاریکی مسیر و هدف شده، در ظلمات اوهام سرگردانند، هرگز این دو گروه یکسان نیستند.

«بَيْتَهُ» به معنی دلیل آشکار است و در اینجا اشاره به قرآن و معجزات پیامبر اسلام ﷺ و دلائل عقلی دیگر است.

(آیه ۱۵) - توصیف دیگری از بهشت: این آیه همچنان توصیفی است برای سرنوشت دو گروه کافر و مؤمن که یکی دارای اعمال صالح و دیگری اعمال زشت و ننگینی است که در نظرش آراسته شده.

در این آیه از شش نوع مواهب بهشتیان، و دو نوع کیفرهای سخت و دردناک دوزخیان، پرده برداشته و عاقبت کار این دو گروه را مشخص می‌کند.

نخست می‌فرماید: «توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چنین است: در آن نهرهایی است از آب صاف که بدبو نشده است» (مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ).

سپس می‌افزاید: «و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته است»

(وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ).

اصولاً آنجا جای فساد و تباهی نیست و مواد غذایی بهشتی با گذشت زمان دگرگون نمی شود.

بعد به سراغ سومین قسمت از نهرهای بهشتی رفته، می گوید: «و نهرهایی از شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است!» (وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ).  
خمر و شراب بهشتی هیچ گونه ارتباطی با خمر و شراب آلوده دنیا ندارد، همان گونه که در سوره صافات آیه ۴۷ آمده است، می فرماید: «آن خمر و شراب نه مایه فساد عقل است و نه موجب مستی می شود».

و جز هوشیاری و نشاط و لذت روحانی چیزی در آن نیست.

و بالاخره چهارمین و آخرین قسمت از نهرهای بهشتی را به این صورت بیان می کند: «و نهرهایی از عسل مصفاست» (وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى).

علاوه بر این نهرهای گوناگون - که هر کدام به منظوری آفریده شده - در پنجمین موهبت از انواع میوه های بهشتی سخن به میان آورده، می افزاید: «و برای آنها در بهشت از تمام انواع میوه ها موجود است» (وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ).  
و بالاخره در ششمین موهبت که برخلاف مواهب مادی قبلی، جنبه معنوی و روحانی دارد، می گوید: و برای آنها «آمزشی است از سوی پروردگارشان» (وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ).

اکنون ببینیم گروه مقابل آنها چه سرنوشتی خواهند داشت؟

در دنباله آیه می فرماید: آیا این گروه همانند کسانی هستند که در آتش دوزخ جاویدانند، و از آب جوشان و سوزانی نوشانیده می شوند که امعاء آنها را از هم متلاشی می کند؟! (كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ).

تعبیر به «سُقُوا» (نوشانیده می شوند) بیانگر این واقعیت است که آب سوزان حمیم را به زور، و نه به دلخواه، به آنها می نوشانند که به جای سیراب شدن در آن آتش سوزان، امعاء آنها را متلاشی می کند و همانطور که طبیعت دوزخ است باز به حال اول برمی گردد چرا که در آنجا مرگی نیست!

(آیه ۱۶) - در اینجا ترسیمی از وضع منافقان در برخوردشان با وحی الهی و آیات و سخنان پیامبر ﷺ و مسأله جنگ و مبارزه با دشمنان اسلام کرده، می‌گوید: «گروهی از آنان (نزد تو می‌آیند) به سخنانت گوش فرا می‌دهند، اما هنگامی که از نزد تو خارج می‌شوند به کسانی که (خداوند به آنها) علم و دانش بخشیده (از روی استهزاء) می‌گویند: (این مرد) الآن چه گفت؟! (وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا).

تعبیر آنها در مورد شخص پیامبر ﷺ و سخنان پرمحتوای آن حضرت به قدری زشت و زننده و تحقیر آمیز بود که نشان می‌داد آنها اصلاً به وحی آسمانی ایمان نیاورده‌اند.

ولی قرآن در پایان آیه پاسخ دندان‌شکنی به آنها گفته، می‌فرماید: سخنان پیامبر ﷺ نامفهوم نبوده و پیچیدگی خاصی ندارد، بلکه «آنها کسانی هستند که خداوند بر قلبهایشان مهر نهاده و از هوی و هوسهایشان پیروی کرده‌اند» لذا چیزی از آن نمی‌فهمند! (أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ).

(آیه ۱۷) - نقطه مقابل آنها مؤمنان راستین هستند که آیه شریفه درباره آنها می‌گوید: «و کسانی که هدایت یافته‌اند خداوند بر هدایتشان می‌افزاید، و روح تقوا و پرهیزکاری به آنها می‌بخشد» (وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ). آری! آنها نخستین گامهای هدایت را شخصاً برداشته، و عقل و خرد و فطرت خویش را در این راه به کار گرفته‌اند، سپس خداوند طبق وعده‌ای که داده است مجاهدان راهش را هدایت و راهنمایی بیشتر می‌کند.

(آیه ۱۸) - نشانه‌های رستاخیز ظاهر شده! در این آیه به عنوان هشدار به آن گروه بی‌ایمان استهزاء کننده، می‌فرماید: «آیا آنها [= کافران] جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان فرا رسد (آنگاه ایمان آورند) در حالی که هم‌اکنون نشانه‌های آن آمده است، اما هنگامی که بیاید تذکر (و ایمان) آنها سودی نخواهد داشت!» (فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ ذِكْرُ يَوْمٍ).



آری! آنها آن موقعی که باید ایمان بیاورند و مفید است سرسختی و لجاجت به خرج می دهند، و در برابر حق تسلیم نمی شوند، ولی آن زمان که حوادث هولناک آغاز قیامت جهان را به لرزه در می آورد این گونه افراد به وحشت می افتند، و اظهار خضوع و ایمان می کنند، که هیچ سودی به حالشان ندارد.

(آیه ۱۹) - این آیه به عنوان نتیجه گیری از گفتگوهایی که در آیات قبل پیرامون ایمان و کفر و سرنوشت مؤمنان و کافران آمده بود، می فرماید: «پس بدان که معبودی جز الله نیست» (فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ).

یعنی روی خط توحید محکم بایست که داروی شفابخش و بهترین وسیله نجات همین توحید است که آثار آن در آیات قبل بیان شد.

به دنبال این مسأله عقیدتی باز به سراغ مسأله تقوا و پاکی از گناه رفته، می افزاید: «و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن» (وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ).

پیدا است پیامبر ﷺ به حکم مقام عصمت هرگز مرتکب گناهی نشده، این گونه تعبیرها یا اشاره به مسأله «ترک اولی» و «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ» است، و یا سرمشقی است برای مسلمانان.

و در ذیل آیه به عنوان بیان علت می فرماید: «خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می داند» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوِئَكُمْ).

از ظاهر و آشکار و درون و برون سرّ و نجوای شما باخبر است، به همین دلیل باید به سوی او بروید و از درگاه او طلب عفو کنید.

(آیه ۲۰) - از نام جهاد نیز وحشت دارند! در اینجا موضع گیریهای مختلف «مؤمنان» و «منافقان» را در برابر فرمان جهاد روشن می سازد، می فرماید: «کسانی که ایمان آورده اند می گویند: چرا سوره ای نازل نمی شود؟! (وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ).

سوره ای که در آن فرمان جهاد باشد، و تکلیف ما را در برابر دشمنان سنگدل و خونخوار و بی منطق روشن سازد، سوره ای که آیاتش نور هدایت بر قلب ما بپاشد،

و روح و جان ما را با فروغش روشن نماید.

این وضع حال مؤمنان راستین.

«اما (منافقان) هنگامی که سوره واضح و روشنی نازل می‌گردد که در آن سخنی از جنگ است، منافقان بیمار دل را می‌بینی که همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته (با نگاهی مات و مبهوت، و چشمانی که حدقه آنها از کار ایستاده) به تو نگاه می‌کنند!» (فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةً مُّحْكَمَةً وَّذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ).

میدان جهاد برای مؤمنان؛ میدان اظهار عشق به محبوب و میدان پایداری و مقاومت و پیروزی است، و در چنین میدانی ترس معنی ندارد.

اما برای «منافقان» میدان مرگ و نابودی و بدبختی است، میدان شکست و جدائی از لذات دنیاست، میدانی است تاریک و ظلمانی، با آینده‌ای وحشتناک و مبهم!

در پایان آیه در یک جمله کوتاه می‌گوید: وای بر آنها که «مرگ و نابودی برای آنان سزاوارتر است» (فَأُولَىٰ لَهُمْ).

(آیه ۲۱) - در این آیه می‌افزاید: ولی اگر آنها اطاعت کنند، و از فرمان جهاد سرپیچی ننمایند این «اطاعت و سخن سنجیده برای آنان بهتر است» (طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ).

سپس می‌افزاید: «اگر آنها هنگامی که برنامه‌ها محکم می‌شود و فرمان جهاد قطعیت می‌یابد به خدا راست گویند و از در صدق و صفا درآیند برای آنها بهتر است» (فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ).

هم در این دنیا باعث سربلندی آنهاست، و هم در آخرت به پاداش بزرگ و فوز عظیم نائل می‌شوند.

(آیه ۲۲) - در این آیه می‌افزاید: «اگر (از این دستورها) روی‌گردان شوید، جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید» (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّوا أَرْحَامَكُمْ).

زیرا اگر از قرآن و توحید روی گردان شوید قطعاً به سوی جاهلیت باز می‌گردید، و برنامه‌های جاهلی چیزی جز «فساد در زمین»، «قتل و غارت و خونریزی»، «کشتن خویشاوندان و دختران» نبود.

(آیه ۲۳) - در این آیه سرنوشت نهائی این گروه منافق و بهانه‌جوی مفسد را چنین بیان می‌کند: «آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، پس گوشه‌هایشان را کر و چشمهایشان را کور نموده است»، نه حقیقتی را می‌شنوند و نه واقعیتی را می‌بینند (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ).

آنها جهاد اسلامی را که بر معیار حق و عدالت است قطع رحم و فساد فی الارض می‌پندارند، اما آن همه جنایاتی را که در جاهلیت مرتکب شدند و خونهای بی‌گناهی را که در دوران حکومتشان ریختند مطابق با حق و عدالت! لعنت خدا بر آنها باد که نه گوش شنوا دارند و نه چشم بینا!

(آیه ۲۴) - در این آیه به ذکر علت واقعی انحراف این قوم نگون‌بخت پرداخته، می‌گوید: «آیا آنها در آیات قرآن تدبّر نمی‌کنند (تا حقیقت را دریابند و وظائف خود را انجام دهند) یا بر دل‌های آنها قفل نهاده شده است؟! (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا).

و به این ترتیب باید قرآن مجید در متن زندگی مسلمانان قرار گیرد و آن را قدوه و اسوه خویش قرار دهند دستوراتش را موبه‌مو اجرا کنند، و تمام خطوط زندگی خویش را با آن هماهنگ سازند.

اما بهره‌گیری از قرآن نیاز به یک نوع خودسازی دارد، هرچند خود قرآن نیز به خودسازی کمک می‌کند، چرا که اگر بر دلها قفلها باشد، قفل‌هایی از هوی و هوس، کبر و غرور، لجاجت و تعصب، اجازه ورود نور حق به آن نمی‌دهد.

(آیه ۲۵) - چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟! قرآن همچنان به بحث پیرامون منافقان و موضع‌گیریهای مختلف آنها ادامه می‌دهد، می‌فرماید: «کسانی که بعد از روشن شدن حق بازگشتند و پشت کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان

زینت داده، و آنها را به آرزوهای دور و دراز فریفته است» (إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ).

(آیه ۲۶) - آیه شریفه علت این تسویلات و تزینات شیطانی را چنین شرح می‌دهد: «این به خاطر آن است که آنها به کسانی که از نزول وحی الهی (به پیامبر اسلام) ناراحت بودند گفتند: ما در بعضی از امور از شما پیروی می‌کنیم» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ).

کار منافق همین است که به دنبال افراد سرخورده و مخالف می‌گردد، و اگر در تمام جهات با او قدر مشترک نداشته باشد به همان مقدار که وجوه مشترک موجود است همکاری، بلکه اطاعت می‌کند.

منافقان مدینه نیز به سراغ یهود آمدند، یهود «بنی‌نضیر» و «بنی‌قریظه» که پیش از بعثت پیامبر از مبلغان اسلام بودند، اما بعد از ظهورش به خاطر حسد و کبر و به خطر افتادن منافعشان ظهور اسلام را ناخوشایند دانستند، و از آنجا که مخالفت با پیامبر اسلام و توطئه ضد او قدر مشترکی در میان منافقان و یهود بود قول همکاری به آنها دادند.

در پایان آیه آنها را با عبارتی کوتاه تهدید کرده، می‌گوید: «خداوند مخفی‌کاریها و اسرار آنها را می‌داند» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ).

هم از کفر باطنی آنها و نفاقشان آگاه است، و هم از توطئه‌چینها با کمک یهود، و به موقع آنها را مجازات خواهد کرد.

(آیه ۲۷) - این آیه در حقیقت توضیحی است برای این تهدید سربسته می‌فرماید: «پس حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان مرگ روحشان را قبض می‌کنند در حالی که بر صورت و پشت آنها می‌زنند» (فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ).

به صورت آنها می‌کوبند، برای این که رو به سوی دشمنان خدا رفته‌اند، و بر پشت آنها می‌زنند به خاطر این که به آیات الهی و پیامبرش پشت کردند.

(آیه ۲۸) - در این آیه باز به بیان علت این عذاب الهی در آستانه مرگ آنها

پرداخته، می گوید: «این عذاب و کیفر به خاطر آن است که آنها از آنچه خداوند را به خشم می آورد پیروی کردند، و آنچه را موجب خشنودی اوست کراهت داشتند، لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ).

چراکه شرط قبولی اعمال و هرگونه تلاش و کوشش رضای خداست.

(آیه ۲۹) - منافقان را از لحن گفتارشان می توان شناخت: در اینجا باز هم به بخشی دیگر از صفات و نشانه های منافقین اشاره می کند و مخصوصاً بر این معنی تأکید دارد که اینها تصور نکنند برای همیشه می توانند چهره درونی خود را از پیامبر ﷺ و مؤمنان مکتوم دارند.

نخست می گوید: «آیا کسانی که در دلهایشان بیماری است گمان کردند خدا کینه هایشان را (نسبت به پیامبر و مؤمنان) آشکار نمی کند» (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ).

(آیه ۳۰) - لذا در آیه شریفه می افزاید: «و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم، تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی!» (وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسَيِّئَاتِهِمْ).

در چهره های آنها علامتی می گذاریم که با مشاهده آن علامت از نفاقشان آگاه شوی، و به رأی العین آنها را ببینی.

سپس می افزاید: «هرچند می توانی آنها را از طرز سخنانشان بشناسی» (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ).

یعنی؛ این منافقان بیماردل را از کنایه ها و نیشها و تعبیرات موزیانه و منافقانه شان می توان شناخت.

در حدیث معروفی از «ابوسعید خدری» نقل شده است که می گوید: «منظور از لحن القول بغض علی بن ابی طالب علیه السلام است، و ما منافقان را در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق عداوت با علی علیه السلام می شناختیم.»

امروز هم شناختن منافقان از لحن قول و موضع گیریهای خلافشان در مسائل

مهم اجتماعی، و مخصوصاً در بحرانها یا جنگها کار مشکلی نیست و با کمی دقت از گفتار و رفتارشان شناسائی می شوند.

در پایان آیه می افزاید: «خداوند اعمال همه شما را می داند» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ).

هم اعمال مخفی و آشکار مؤمنان، و هم اعمال منافقان را، به فرض که بتوانند چهره اصلی خود را از مردم پنهان دارند آیا از خدا که در ظاهر و باطن و خلوت و جلوت با آنهاست می توانند مکتوم دارند؟!

(آیه ۳۱) - در این آیه برای تأکید بیشتر و نشان دادن طرق شناخت مؤمنان از منافقان می افزاید: «ما همه شما را قطعاً می آزمائیم، تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند» و مجاهدنماها و سست عنصران منافق کیان؟! (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ وَالصَّابِرِينَ).

و در ذیل آیه می فرماید: علاوه بر این «اخبار شما را می آزماییم» (وَنَبْلُؤُاْ أَخْبَارَكُمْ).

به این ترتیب خداوند هم اعمال انسانها را می آزماید و هم گفتار و اخبار آنها را.

و این نخستین بار نیست که خداوند به مردم اعلام می کند که شما را می آزمائیم تا صفوفتان از هم مشخص شود، و مؤمنان راستین از ضعیف‌الایمانها و منافقان شناخته شوند، در آیات فراوانی از قرآن مسأله ابتلاء و امتحان مطرح شده است - مسائل مربوط به آزمایش الهی در ذیل آیه ۱۵۵ سوره بقره و همچنین در آغاز سوره عنکبوت مشروحاً آمده است.

(آیه ۳۲) - بعد از بحثهای گوناگونی که پیرامون وضع منافقان در آیات گذشته بیان شد، در اینجا پیرامون جمع دیگری از کفار بحث می کند، و می فرماید:

«کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن هدایت برای آنان (باز) به مخالفت با رسول (خدا) برخاستند، هرگز زبانی به خدا نمی رسانند، و (خداوند) اعمالشان را نابود می کند» حتی اگر کار خیری هم انجام

داده‌اند چون با ایمان قرین نبوده حبط می‌شود (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِبِّطُ أَعْمَالَهُمْ).

این گروه ممکن است همان مشرکان مکه باشند، و یا کفار یهود مدینه، و یا هر دو.

(آیه ۳۳) - در این آیه روی سخن را به مؤمنان کرده، و بعد از بیان خطوط منافقین و کفار، خط آنها را نیز چنین تبیین می‌کند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا را، و اعمال خود را باطل مسازید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ).

لحن آیه نشان می‌دهد که در میان مؤمنان آن روز نیز افرادی بوده‌اند که در مسأله اطاعت خداوند و رسول و حفظ اعمالشان از باطل شدن کوتاهی داشته‌اند که خداوند با این آیه به آنها اخطار می‌کند.

(آیه ۳۴) - آنها که در حال کفر بمیرند هرگز بخشوده نخواهند شد!

این آیه توضیح و تأکیدی است برای آنچه در آیات قبل پیرامون کفار آمده بود، و در ضمن راه بازگشت را به آنها که مایل باشند نشان می‌دهد، می‌فرماید: «کسانی که کافر شدند و (مردم را نیز) از پیمودن راه خدا باز داشتند سپس در همان حال کفر از دنیا رفتند خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید!» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ).

چرا که با مرگ درهای توبه بسته می‌شود، اینها بار سنگین کفر خودشان و اضلال و گمراهی دیگران را هر دو بر دوش می‌کشند، چگونه امکان دارد خداوند آنها را ببخشد؟

(آیه ۳۵) - صلح بی جا و وذلت‌بار! در تعقیب آیات گذشته پیرامون مسأله

جهاد این آیه به یکی از نکات مهم پیرامون «جهاد» اشاره می‌کند و آن این که افراد سست و ضعیف‌الایمان برای فرار از زیر بار جهاد و مشکلات میدان جنگ غالباً مسأله صلح را مطرح می‌کنند، مسلماً صلح بسیار خوب است اما در جای خود.

از این رو می‌فرماید: «پس اکنون (که دستوره‌های گذشته را شنیدید) هرگز سست نشوید و (دشمنان را) به صلح (ذلت‌بار) دعوت نکنید در حالی که شما برترید» (فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ).

یعنی؛ حالا که نشانه‌های پیروزی و برتری شما آشکار شده چگونه با پیشنهاد صلح که مفهومش عقب‌نشینی و شکست است پیروزیهای خود را عقیم می‌گذارید؟ این در حقیقت صلح نیست، این تسلیم و سازشی است که از سستی و زبونی سرچشمه می‌گیرد، این یک نوع عافیت‌طلبی زشتی است که عواقب دردناک و خطرناک به بار می‌آورد.

و در پایان آیه برای تقویت روحیه مسلمانان مجاهد می‌افزاید: «و خداوند با شماست، و (چیزی از ثواب) اعمالتان را کم نمی‌کند» (وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ).

کسی که خدا با اوست همه عوامل پیروزی را در اختیار دارد، هرگز احساس تنهایی نمی‌کند، ضعف و سستی به خود راه نمی‌دهد، به نام صلح، تسلیم دشمن نمی‌شود، و فرآورده‌های خونهای شهیدان را در لحظات حساس به باد نمی‌دهد. (آیه ۳۶) - گفتیم سوره «محمد» سوره «جهاد» است، از مسأله جهاد آغاز شده و با مسأله جهاد پایان می‌گیرد.

در آخرین آیات این سوره نیز به یکی دیگر از مسائل زندگی انسانها در این رابطه می‌پردازد، و برای تشویق و تحریک هرچه بیشتر مسلمانان در زمینه اطاعت خداوند عموماً و مسأله جهاد خصوصاً بی‌ارزش بودن زندگی دنیا را مطرح می‌کند، می‌فرماید: «زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است» (إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ). «لعب» (بازی) به کارهایی گفته می‌شود که دارای یک نوع نظم خیالی برای وصول به یک هدف خیالی است، و «لهو» (سرگرمی) به هرکاری گفته می‌شود که انسان را به خود مشغول داشته و از مسائل اصولی منحرف سازد.

و به راستی زندگی دنیا «بازی» و «سرگرمی» است.

به دنبال آن می‌افزاید: «و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید خداوند پادشاهای



شما را (به نحو کامل و شایسته) می دهد، و (در برابر آن) اموال شما را نمی طلبد»  
**(وَإِنْ تَوَمَّنَا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ).**

و اگر مقدار ناچیزی از اموالتان به عنوان زکات و حقوق شرعی دیگر گرفته می شود آن هم برای خود شما مصرف می گردد، برای نگهداری یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان شما، و برای دفاع از امنیت و استقلال کشورتان و برقراری نظم و آرامش و تأمین نیازمندیها و عمران و آبادی شهر و دیار شماست.  
 بنابراین همین مقدار نیز برای خود شماست که خدا و پیامبرش از همگان بی نیازند، و به این ترتیب تناقضی بین مفهوم آیه و آیات انفاق و زکات و مانند آن وجود ندارد.

**(آیه ۳۷) -** در این آیه برای نشان دادن میزان دل بستگی غالب مردم به اموال و ثروت های شخصی می افزاید: «هرگاه اموال شما را مطالبه کند، و حتی اصرار ورزد بخل می کنید، بلکه (از آن بالاتر) کینه ها و خشم شما را آشکار می سازد!» **(إِنْ يَسْأَلْكُمْوَهَا فَيَخْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ).**

و به این ترتیب با این تازیانه ملامت روح خفته انسانها را بیدار می سازد، تا زنجیر اسارت و بردگی اموال را از گردن خویش بردارند و آن چنان شوند که در راه دوست از همه چیز بگذرند، و همه را بر پای او نثار کنند، در عوض ایمان و تقوا و رضا و خشنودی او را بطلبند.

**(آیه ۳۸) -** اگر سرپیچی کنید این رسالت را به گروه دیگری می دهد!

آخرین آیه سوره محمد ﷺ تأکید دیگری است بر آنچه در آیات گذشته پیرامون مسائل مادی و دل بستگیهای مردم به آن و انفاق در راه خدا آمده است.  
 می فرماید: «آری! شما همان گروهی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می شوید، بعضی از شما (این فرمان الهی را اطاعت می کنند در حالی که بعضی) بخل می ورزند» **(هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِتُقْتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ).**

در اینجا این سؤال مطرح می شود که در آیات قبل گفته شد خداوند اموال شما را مطالبه نمی کند چگونه در این آیه دستور به انفاق در راه خدا

داده شده است؟

ولی دنباله خود آیه در حقیقت به این سؤال از دو راه پاسخ می‌دهد.  
 نخست می‌گوید: «وهر کسی (که در انفاق) بخل ورزد نسبت به خود بخل کرده است» (وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ).

چرا که نتیجه انفاقها هم در دنیا به خود شما باز می‌گردد، زیرا فاصله‌های طبقاتی کم می‌شود، آرامش و امنیت در جامعه حکم‌فرما می‌گردد، محبت و صفا و صمیمیت جای کینه و عداوت را می‌گیرد این پاداش دنیوی شماست.

و هم در آخرت در برابر هر درهم و دیناری مواهب و نعمتهائی به شما ارزانی می‌دارد که هرگز به فکر بشری خطور نکرده است، بنابراین هر قدر بخل کنید به خودتان بخل کرده‌اید!

به تعبیر دیگر مسأله انفاق در اینجا بیشتر ناظر به انفاق برای جهاد است و واضح است که هرگونه کمک به پیشرفت امر جهاد ضامن حفظ موجودیت و استقلال و شرف یک جامعه است.

پاسخ دیگر این که: «و خداوند بی‌نیاز است و شما همه نیازمندید» (وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ).

او هم از انفاق شما بی‌نیاز است، و هم از اطاعتتان، این شما هستید که در دنیا و آخرت نیاز به لطف و رحمت و پاداش او دارید.

اصولاً موجودات امکانیه و ماسوی‌الله سرتاپا فقر و نیازند، و غنی بالذات تنها خداست، آنها حتی در اصل وجودشان دائماً وابسته به اویند، و لحظه به لحظه از منبع لایزال فیض وجود او مدد می‌گیرند که اگر یک لحظه از آنها قطع فیض کند هستی همه بر باد می‌رود «و فرو ریزند قالبها!»

آخرین جمله هشدار است به همه مسلمانان که قدر این نعمت بزرگ و موهبت عظیم را بدانید که خداوند شما را پاسدار آئین پاکش قرارداد تا حامیان دین و یاوران پیامبر او باشید «و هرگاه سربچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می‌آورد پس آنها مانند شما نخواهند بود» و سخاوتمندانه در راه خدا انفاق

می‌کنند (وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ).

آری! اگر شما این رسالت عظیم را نادیده بگیرید، خداوند قوم دیگری را برمی‌انگیزد قومی که در ایثار و فداکاری و بذل جان و مال و انفاق فی سبیل الله به مراتب از شما برتر و بالاتر باشند!

این تهدید بزرگی است که نظیر آن در آیه ۵۴ سوره مائده نیز آمده است:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرکس از شما از آیین خود بازگردد (به خدا زیانی نمی‌رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران نیرومند و شکست‌ناپذیرند، مردانی که در راه خدا جهاد می‌کنند و هرگز از سرزنش‌کنندگان هراسی به خود راه نمی‌دهند»

اکثر مفسران نقل کرده‌اند که: بعد از نزول این آیه جمعی از اصحاب رسول خدا ﷺ عرض کردند: «این گروهی که خداوند در این آیه به آنها اشاره کرده کیانند؟!»

در این هنگام پیامبر دست بر پای سلمان - و طبق روایتی بر شانه سلمان - زد و فرمود: «منظور این مرد و قوم اوست، سوگند به آن کس که جانم به دست اوست، اگر ایمان به ثریا بسته باشد گروهی از مردان فارس آن را به چنگ می‌آورند!»  
حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده که مکمل حدیث فوق است.  
فرمود: «به خدا سوگند که خداوند به این وعده خود وفا کرده و گروهی را از غیر عرب بهتر از آنها جانشین آنها فرمود.»

«پایان سوره محمد»

## سوره فتح [۴۸]

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۲۹ آیه است

**محتوای سوره:** این سوره چنانکه از نامش پیداست پیام آور فتح و پیروزی است، پیروزی بر دشمنان اسلام، پیروزی چشمگیر و قاطع خواه پیروزی مربوط به فتح مکه باشد یا صلح حدیبیه یا فتح خیبر یا پیروزی بطور مطلق.

موقعی که پیامبر ﷺ از حدیبیه به سوی مدینه می آمد مرکبش از حرکت باز ایستاد، و در همین حال چهره مبارکش غرق سرور و شادمانی بی سابقه‌ای گشت و فرمود: هم اکنون آیات سوره فتح بر من نازل شد.

در یک بررسی می توان گفت که این سوره از هفت بخش تشکیل یافته است.

۱- سوره با مسأله بشارت فتح آغاز می شود، و آیات انجام آن نیز به همین مسأله مربوط است، و تأکید بر تحقق خواب پیامبر ﷺ دائر به وارد شدن به مکه و انجام مناسک عمره است.

۲- بخش دیگری از سوره حوادث مربوط به «صلح حدیبیه» و «نزول سکینه» و آرامش بر دل‌های مؤمنان و مسأله «بیعت رضوان» را بازگو می کند.

۳- در بخش دیگری از مقام پیامبر و هدف والای او سخن می گوید.

۴- در قسمت دیگری، از کارشکنی های منافقان و نمونه‌هایی از عذرهای واهیشان در مورد عدم شرکت در میدان جهاد پرده برمی دارد.

۵- در بخش دیگر قسمتی از تقاضاهای نابجای منافقان را منعکس می سازد.

۶- سپس کسانی را که از شرکت در میدان جهاد معذورند معرفی می‌کند.

۷- و بالاخره در بخشی نیز از ویژگیهای پیروان خط مکتبی پیامبر اسلام ﷺ و صفات مخصوص آنها سخن می‌گوید.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «اموال و همسران و آنچه را در ملک شماست با قرائت «إِنَّا فَتَحْنَا» از تلف حفظ کنید. کسی که پیوسته آن را تلاوت کند روز قیامت منادی صدا می‌زند آن چنان که همه خلأقی می‌شنوند: تو از بندگان مخلص منی، او را به بندگان صالحم ملحق سازید، و در باغهای پر نعمت بهشت او را وارد کنید، و از نوشابه مخصوص بهشتیان سیرایش نمائید».

ناگفته پیداست این همه فضیلت و افتخار با تلاوت خالی از اندیشه و عمل حاصل نمی‌شود، بلکه هدف اصلی از تلاوت، تطبیق اعمال و خلق و خوی خویش بر مفاد این آیات است.

به نام خداوند بخشنده بخشایسگر

(آیه ۱) - **فتح المبین!** در نخستین آیه این سوره بشارت عظیمی به پیامبر ﷺ داده شده است، بشارتی که طبق بعضی از روایات نزد پیامبر ﷺ محبوبتر از تمام جهان بود، می‌فرماید: «ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم!...» (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا).

منظور از این فتح پیروزی عظیمی است که از «صلح حدیبیه» نصیب مسلمانان شد.

اما برای روشن شدن تفسیر این آیات باید قبل از هر چیز فشرده‌ای از داستان حدیبیه را در اینجا بیاوریم که به منزله شأن نزول آن است.

\* **داستان صلح حدیبیه:** در سال ششم هجرت ماه ذی القعدة پیغمبر اکرم ﷺ به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرد و همه مسلمانان را تشویق به شرکت در این سفر نمود، اما گروهی خودداری کردند، ولی جمع کثیری از مهاجران و انصار

و اعراب بادیه نشین در خدمتش عازم مکه شدند.

این جمعیت که در حدود یک هزار و چهارصد نفر بودند همگی لباس احرام بر تن داشتند و جز شمشیر که اسلحهٔ مسافران محسوب می شد هیچ سلاح جنگی با خود برنداشتند.

هنگامی که پیامبر به «عسفان» در نزدیکی مکه رسید باخبر شد که قریش تصمیم گرفته اند از ورود او به مکه جلوگیری نمایند، تا این که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به «حدیبیه» رسید؛ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به «عمر» پیشنهاد فرمود که به مکه رود و اشراف قریش را از هدف این سفر آگاه سازد، عمر گفت: بهتر این است که «عثمان» به این کار مبادرت ورزد، عثمان به سوی مکه آمد و چیزی نگذشت که در میان مسلمانان شایع شد او راکشته اند، در اینجا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تصمیم به شدت عمل گرفت و در زیر درختی که در آنجا بود با یارانش تجدید بیعت کرد که به نام «بیعت رضوان» معروف شد، و با آنان عهد بست که تا آخرین نفس مقاومت کنند، ولی چیزی نگذشت که عثمان سالم بازگشت و به دنبال او قریش «سهیل بن عمرو» را برای مصالحه خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاد.

بعد از گفتگوهای زیاد پیمان صلحی منعقد شد. این پیمان در حقیقت یک پیمان عدم تعرض همه جانبه بود که به جنگهای مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان موقتاً پایان می داد.

«متن پیمان صلح» از این قرار بود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلِيٌّ دستور داد «بنویس: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

«سهیل بن عمرو» که نمایندهٔ مشرکان بود گفت: من با چنین جمله ای آشنا نیستم، بنویس بِسْمِكَ اللَّهُمَّ!

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «بنویس: بِسْمِكَ اللَّهُمَّ!»

سهیل فرمود: بنویس این چیزی است که محمد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با سهیل بن عمرو مصالحه کرده!

«سهیل» گفت: ما اگر تو را «رسول الله» می دانستیم با تو جنگ نمی کردیم، تنها اسم خودت، و اسم پدرت را بنویس.

پیغمبر ﷺ فرمود: مانعی ندارد، بنویس: «این چیزی است که» «محمد بن عبدالله» با سهیل بن عمرو صلح کرده که ده سال متارکه جنگ شود تا مردم امنیت خود را باز یابند.

علاوه بر این همه آزادند هرکس می خواهد در پیمان محمد وارد شود و هرکس می خواهد در پیمان قریش.

از این گذشته محمد امسال باز می گردد و وارد مکه نمی شود، اما سال آینده ما به مدت سه روز از مکه بیرون می رویم و یارانش بیایند اما بیش از سه روز توقف نکنند.

در اینجا پیامبر ﷺ دستور داد شترهای قربانی را که به همراه آورده بودند در همانجا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و از احرام به در آیند. اما این امر برای جمعی از مسلمانان سخت ناگوار بود.

ولی پیغمبر شخصاً پیشگام شد، و شتران قربانی را نحر فرمود، و از احرام بیرون آمد، و به مسلمانان تفهیم نمود که این استثنائی است در قانون احرام و قربانی که از سوی خداوند قرار داده شده است.

مسلمین هنگامی که چنین دیدند تسلیم شدند و دستور پیامبر ﷺ دقیقاً اجرا شد و از همانجا آهنگ مدینه کردند، اما کوهی از غم و اندوه بر قلب آنها سنگینی می نمود، چرا که ظاهر قضیه یک ناکامی و شکست بود ولی خبر نداشتند که در پشت داستان صلح حدیبیه چه پیروزیهایی برای مسلمانان و آینده اسلام نهفته است، و در همین هنگام بود که سوره فتح نازل شد و بشارت فتح عظیمی را به پیامبر گرامی اسلام داد.

به دنبال صلح حدیبیه مشرکین با مسلمانان ارتباط یافتند و اسلام در قلوب آنها جایگزین شد و در عرض سه سال گروه عظیمی اسلام آوردند، و جمعیت مسلمانان با آنها فزونی گرفت.

(آیه ۲) - نتایج بزرگ فتح المبین! در این آیه و آیه بعد قسمتی از نتایج پربرکت «فتح مبین» (صلح حدیبیه) که در آیه قبل آمده است تشریح شده.

می فرماید: هدف این بود «تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند ببخشد (و حقانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت فرماید» (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا).

(آیه ۳) - «و پیروزی شکست‌ناپذیری نصیب تو کند» (وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا).

و به این ترتیب خداوند چهار موهبت عظیم در سایه این فتح مبین نصیب پیامبرش کرد: مغفرت، تکمیل نعمت، هدایت و نصرت.

\* پاسخ به یک سؤال مهم: با این که پیامبر به حکم مقام عصمت از هر گناهی پاک است منظور از این جمله چیست؟

برای پی بردن به جامعترین پاسخ، مهم این است که ما رابطه «فتح حدیبیه» را با مسأله «آمزش گناه» پیدا کنیم که کلید اصلی پاسخ به سؤال فوق در آن نهفته است.

بادقت در حوادث و رویدادهای تاریخی به این نتیجه می‌رسیم: هنگامی که مکتبی راستین ظاهر می‌شود و قد برمی‌افزاید، وفاداران به سنن خرافی که موجودیت خود را در خطر می‌بینند هرگونه تهمت و نسبت ناروا به آن می‌بندند. اگر این مکتب در مسیر پیشرفت خود مواجه به شکست شود، دستاویزی محکم برای اثبات نسبت‌های ناروا به دست مخالفان می‌افتد، و فریاد می‌کشند نگفتیم چنین است، نگفتیم چنان است؟

اما هنگامی که به پیروزی نائل گردد و برنامه‌های خود را از بوتۀ آزمایش موفق بیرون آورد، تمام نسبت‌های ناروا نقش بر آب می‌شود، و تمام «نگفتیم‌ها» به افسوس و ندامت مبدل می‌گردد و جای خود را به «ندانستیم‌ها» می‌دهد!

مخصوصاً در مورد پیامبر اسلام ﷺ این نسبت‌های ناروا و گناهان پنداری بسیار فراوان بود، او را جنگ طلب، آتش افروز، بی‌اعتنا به سنت‌های راستین، غیرقابل تفاهم، و مانند آن می‌شمردند.



صلح حدیبیه به خوبی نشان داد که آئین او برخلاف آنچه دشمنان می‌پندارند یک آئین پیشرو و الهی است.

او به خانه خدا احترام می‌گذارد، هرگز بی دلیل به قوم و جمعیتی حمله نمی‌کند، او اهل منطق و حساب است؛ او به راستی همه انسانها را به سوی محبوبشان «الله» دعوت می‌کند، و اگر دشمنانش جنگ را بر او تحمیل نکنند او طالب و صلح آرامش است.

به این ترتیب فتح حدیبیه تمام گناهانی که قبل از هجرت، و بعد از هجرت یا تمام گناهانی که قبل از این ماجرا و حتی در آینده ممکن بود به او نسبت دهند همه را شست، و چون خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر ﷺ نمود می‌توان گفت خداوند همه آنها را شستشو کرد.

نتیجه این که این گناهان، گناهان واقعی نبود، بلکه گناهانی بود پنداری و در افکار مردم و در باور آنها، چنانکه در آیه ۱۴ سوره شعرا در داستان موسی (ع) می‌خوانیم که موسی به پیشگاه خدا عرضه داشت: «فرعونیان بر من گناهی دارند که می‌ترسم به جرم آن گناه مرا بکشند» در حالی که گناه او چیزی جز یاری فرد مظلومی از بنی اسرائیل و کوبیدن ستمگری از فرعونیان نبود.

(آیه ۴) - نزول سکینه بر دلهای مؤمنان! آنچه در آیات گذشته خواندیم مواهب بزرگی بود که خدا در پرتو فتح مبین (صلح حدیبیه) نصیب پیامبر ﷺ کرد، اما در این آیه از موهبت عظیمی که بر همه مؤمنان مرحمت فرموده بحث می‌کند، می‌فرماید: «او کسی است که آرامش را در دلهای مؤمن نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بینزایند» (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَرْدَأُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ).

چرا سکینه و آرامش بر دل آنها فرود نیاید در حالی که «لشکریان آسمانها و زمین از آن خداست، و خداوند دانا و حکیم است» (وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا).

«سکینه» در اصل از ماده «سکون» به معنی آرامش و اطمینان خاطری است

که هرگونه شک و تردید و وحشت را از انسان زائل می‌کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می‌دارد.

این آرامش ممکن است جنبه عقیدتی داشته باشد، و تزلزل اعتقاد را برطرف سازد، یا جنبه عملی، به گونه‌ای که ثبات قدم و مقاومت و شکیبائی به انسان بخشد، البته تعبیرات خود آیه در اینجا بیشتر ناظر به معنی اول است.

(آیه ۵) - نتیجه دیگر فتح المبین! نقل کرده‌اند هنگامی که بشارت «فتح مبین» و «اتمام نعمت» و «هدایت» و «نصرت» به پیغمبر اسلام ﷺ در آیات نخست سوره داده شد بعضی از مسلمانان که از حوادث «حدیبیه» دلتنگ بودند عرض کردند: «گوارا باد بر تو این همه مواهب الهی ای رسول خدا! خداوند آنچه را به تو داده و می‌دهد بیان کرده، به ما چه خواهد داد؟» در اینجا آیه نازل شد و به مؤمنان بشارت داد که برای آنها نیز پاداشهای بزرگی فراهم شده.

قرآن همچنان در ارتباط با صلح «حدیبیه» و بازتابهای مختلف آن در افکار مردم، و نتایج پربار آن سخن می‌گوید، و سرنوشت هر گروه را در این بوته آزمایش بزرگ مشخص می‌سازد.

نخست می‌فرماید: «هدف دیگر (از این فتح مبین) این بود که مردان و زنان با ایمان را در باغهایی (از بهشت) وارد کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است» (لِيُدْخَلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

در حالی که «جاودانه در آن می‌مانند»، و این نعمت بزرگ هرگز از آنان سلب نمی‌شود (خَالِدِينَ فِيهَا).

«وگناهانشان را می‌بخشد» (وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ).

«و این نزد خدا رستگاری بزرگی است!» (وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا).  
به این ترتیب خداوند در برابر آن چهار موهبتی که به پیامبرش در فتح المبین داد، دو موهبت عظیم نیز به مؤمنان ارزانی داشت: بهشت جاویدان با تمام نعمتهایش، و عفو و گذشت از لغزشهای آنها، علاوه بر سکینه و آرامش روحی که در این دنیا به آنها بخشید، و مجموعه این سه نعمت، فوز عظیم و پیروزی بزرگی است

برای کسانی که از این بوتۀ امتحان سالم بیرون آمدند.

(آیه ۶) - ولی در برابر این گروه، گروه منافقان و مشرکان بی ایمان بودند که در این آیه سرنوشتشان این گونه ترسیم شده: «و نیز هدف دیگر این است که خداوند) مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند مجازات کند» (وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ).

آری! منافقان و مشرکان به هنگام حرکت پیامبر ﷺ و مؤمنان از مدینه گمان داشتند که این گروه هرگز سالم به مدینه باز نخواهد گشت.

سپس به توضیح این عذاب و مجازات پرداخته و تحت چهار عنوان آن را شرح داده، می گوید: آری «حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می کشند) تنها بر خودشان نازل می شود» (عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ).

دیگر این که: «خداوند بر آنان غضب کرده» (وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ).

«و (نیز خداوند آنان را) از رحمت خود دورشان ساخته» (وَأَعْنَاهُمْ).

«و جهنم را برای آنها (از هم اکنون) آماده کرده، و چه بد سرانجامی است» (وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا).

(آیه ۷) - در این آیه بار دیگر به عظمت قدرت خداوند اشاره کرده، می گوید: «لشکریان آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است» (وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا).

این سخن یک بار در ذیل مقامات و مواهب اهل ایمان آمد، و یک بار هم در اینجا در ذیل مجازات منافقان و مشرکان، تا روشن شود خداوندی که تمام جنود آسمان و زمین تحت فرمانش قرار دارند هم قدرت بر آن دارد هم توانایی بر این، هرگاه دریای رحمتش موج زند شایستگان را هر جا باشند شامل می شود، و هرگاه آتش قهر و غضبش زیانه کشد مجرمی را قدرت فرار از آن نیست.

(آیه ۸) - تحکیم موقعیت پیامبر ﷺ و وظائف مردم در برابر او

گفتیم صلح حدیبیه از سوی بعضی از ناآگاهان شدیداً مورد انتقام قرار گرفت

و حتی تعبیراتی در برابر پیامبر ﷺ گفتند که خالی از بی حرمتی نسبت به آن حضرت نبود مجموع این حوادث ایجاب می کرد که موقعیت یا عظمت پیامبر ﷺ بار دیگر مورد تأکید قرار گیرد.

لذا این آیه پیامبر ﷺ را مخاطب قرار داده، می گوید: «به یقین ما تو را گواه (بر اعمال آنها) و بشارت دهنده، و بیم دهنده فرستادیم» (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا). گواه بر تمام امت اسلام بلکه به یک معنی گواه بر همه امتها.

(آیه ۹) - در این آیه پنج دستور مهم به عنوان نتیجه و هدفی برای اوصاف پیشین پیامبر ﷺ بیان شده که دو دستور درباره اطاعت خداوند و تسبیح و نیایش اوست، و سه دستور درباره «اطاعت» و «دفاع» و «تعظیم» مقام پیامبر ﷺ است.

می فرماید: هدف این است «تا (شما مردم) به خدا و رسولش ایمان بیاورید، و از او دفاع کنید و او را بزرگ دارید، و خدا را صبح و شام تسبیح گوید» (لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا).

(آیه ۱۰) - در این آیه اشاره کوتاهی به مسأله «بیعت رضوان» می کند - که در آیه ۱۸ همین سوره بطور مشروحتر آمده است - می گوید: «کسانی که با تو بیعت می کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می کنند و دست خدا بالای دست آنهاست» (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ).

سپس می افزاید: «پس هرکس پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان شکسته است» (فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ).

«و آن کس که نسبت به عهده که با خدا بسته وفا کند، به زودی، پاداش عظیمی به او خواهد داد» (وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا).

در این آیه، قرآن مجید به همه بیعت کنندگان هشدار می دهد که اگر بر سر پیمان و عهد خود بمانند پاداش عظیمی خواهند داشت، اما اگر آن را بشکنند زبانش متوجه خود آنهاست، تصور نکنند به خدا ضرری می رسانند.

(آیه ۱۱) - عذرتراشی متخلفان! بعد از ذکر سرنوشت منافقان و مشرکان در آیات قبل، در اینجا وضع متخلفان و بازماندگان ضعیف الایمان را بازگو می کند، تا

حلقات این بحث تکمیل گردد.

می فرماید: «به زودی متخلفان از اعراب بادیه نشین (عذر تراشی کرده) می گویند: (حفظ) اموال و خانواده های ما، ما را به خود مشغول داشت (و نتوانستیم در سفر حدیبیه تو را همراهی کنیم) برای ما طلب آمرزش کن!»! (سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا).

«آنها به زبان خود چیزی می گویند که در دل ندارند» (يَقُولُونَ بِالْإِسْنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ). آنها حتی در توبه خود صادق نیستند.

ولی به آنها «بگو: چه کسی می تواند در برابر خداوند از شما دفاع کند هرگاه زبانی برای شما بخواهد و یا اگر نفعی اراده کند» مانع گردد (قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا).

آری «خداوند به همه کارهایی که انجام می دهید آگاه است» (بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا).

او به خوبی می داند که این عذر و بهانه ها واقعیت ندارد آنچه واقعیت دارد شک و تردید و ترس و ضعف ایمان شماست.

(آیه ۱۲) - سپس برای توضیح بیشتر پرده ها را کاملاً کنار زده می افزاید: «ولی شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانواده های خود باز نخواهند گشت» (بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا).

آری! علت عدم شرکت شما در این سفر تاریخی مسأله اموال و زن و فرزند نبود، بلکه عامل اصلی سوءظنی بود که به خدا داشتید، و با محاسبات غلط خود چنین فکر می کردید که این سفر، سفر پایانی عمر پیامبر ﷺ و مؤمنان است و باید از آن کناره گیری کرد.

«و این (پندار غلط) در دل های شما زینت یافته بود و گمان بد کردید» (وَزِينَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنًّا سَوْئًا).

چرا که فکر می کردید خداوند پیامبرش را به این سفر فرستاده، و آنها را به چنگال دشمنان سپرده و از آنها حمایت نخواهد کرد!

«و سرانجام (در دام شیطان افتادید و) هلاک شدید!» (وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا).

چه هلاکتی از این بدتر که از شرکت در این سفر تاریخی، و بیعت رضوان و افتخارات دیگر محروم شدید، و به دنبال آن رسوائی بزرگ بود، و در آینده عذاب دردناک آخرت است.

(آیه ۱۳) - از آنجا که این موضعگیریهای غلط‌گاه از عدم ایمان سرچشمه می‌گرفت در این آیه می‌گوید: «آن کسی که به خدا و پیامبرش ایمان نیاورده (سرنوشتش دوزخ است) چرا که ما برای کافران آتش فروزان آماده کرده‌ایم» (وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا).

(آیه ۱۴) - و سرانجام برای اثبات قدرت خداوند بر مجازات کافران و منافقان می‌فرماید: «مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین از آن خداست، هرکس را بخواهد (و شایسته بدانند) می‌بخشد و هرکس را بخواهد مجازات می‌کند، و خداوند آمرزنده و رحیم است» (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

(آیه ۱۵) - متخلفان آماده طلب! هنگامی که پیامبر ﷺ از «حدیبیه» باز می‌گشت به فرمان خدا مسلمانان شرکت‌کننده در حدیبیه را بشارت به «فتح خیبر» داد و تصریح فرمود که در این پیکار فقط آنها شرکت کنند، و غنائم جنگی مخصوص آنهاست.

اما این دنیاپرستان ترسو همین که از قرائن فهمیدند پیامبر ﷺ در این جنگی که در پیش دارد قطعاً پیروز می‌شود و غنائم فراوانی به دست سپاه اسلام خواهد افتاد، از فرصت استفاده کرده، خدمت پیامبر ﷺ آمدند، و اجازه شرکت در میدان «خیبر» خواستند!

غافل از این که آیات قرآن از قبل نازل شده بود، و سرّ آنها را فاش ساخته بود. چنانکه در آیه می‌خوانیم: «هنگامی که شما برای به دست آوردن غنائمی حرکت کنید متخلفان (حدیبیه) می‌گویند: بگذارید ما هم در پی شما بیائیم» و در این جهاد شرکت کنیم (سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوا ذَرًّا تُبَئِعْكُمْ).

قرآن در پاسخ این گروه سودجو و فرصت طلب می گوید: «آنها می خواهند کلام خدا را تغییر دهند» **يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ**.

سپس می افزاید: «به آنها بگو: شما هرگز نباید به دنبال ما بیائید» و حق ندارید در این میدان شرکت کنید **(قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا)**.

این سخنی نیست که من از پیش خود بگویم «این گونه خداوند از قبل گفته (و ما را از آینده شما باخبر ساخته) است» **(كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ)**.

خداوند دستور داده «غنائم خیبر» مخصوص «اهل حدیبیه» باشد و احدی با آنها در این امر شرکت نکند!

ولی این متخلفان بی شرم و پرادعا، باز از میدان در نمی روند و شما را متهم به حسادت می کنند «و به زودی می گویند: (مطلب چنین نیست) بلکه شما نسبت به ما حسد می ورزید!» **(فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسَدُونَنا)**.

و به این ترتیب آنها حتی بطور ضمنی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تکذیب می کنند، و ریشه منع آنها را از شرکت در «غزوه خیبر» حسادت می شمرند!

قرآن در آخرین جمله می گوید: «ولی آنها جز اندکی نمی فهمند!» **(بَلْ كَانُوا لَا يَتَفَقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا)**.

آری! ریشه تمام بدبختیهای آنها جهل و نادانی و بی خبری است که همیشه دامگیر آنها بوده است، جهل در مورد خداوند، و عدم معرفت مقام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بی خبری از سرنوشت انسانها، و عدم توجه به ناپایداری ثروت دنیا.

(آیه ۱۶) - در ادامه همین بحث و گفتگو با متخلفان «حدیبیه» آیه شریفه پیشنهادی به آنها کرده، و راه بازگشت را به روی آنها چنین می گشاید و می فرماید:

«به متخلفان از اعراب (بادیه نشین) بگو: به زودی از شما دعوت می شود که به سوی قومی نیرومند و جنگجو بروید، و با آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند» **(قُلْ**

**لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ)**.

«پس اگر اطاعت کنید خداوند پاداش نیکی به شما می دهد، و اگر سرپیچی

کنید - همانگونه که در گذشته نیز سرپیچی کردید - خداوند شما را با عذاب

در دناکی کبیر می دهد» (فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمْ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا).

باید امتحان صداقت خود را در میدان سخت و سهمگین دیگری بدهید، وگرنه از میدانهای سخت اجتناب کردن، و در میدانهای راحت و پرغنیمت شرکت نمودن به هیچ وجه ممکن نیست.

این قوم جنگجو و پر قدرت که در این آیه به آنها اشاره کرده چه جمعیتی بودند؟

جمله «تَقَاتِلُوهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ» (با آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند) دلیل بر این است که اهل کتاب نبودند، زیرا آنها را مجبور به پذیرش اسلام نمی کنند، بلکه مخیر میان اسلام آوردن یا پذیرش شرائط اهل ذمه و همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان و پرداخت جزیه می کنند، تنها مشرکان و بت پرستان هستند که چیزی جز اسلام از آنان پذیرفته نمی شود، زیرا اسلام بت پرستی را به عنوان یک «دین» نمی شناسد، و اجبار در ترک بت پرستی جایز است.

و باتوجه به این که در عصر پیامبر ﷺ بعد از ماجرای حدیبیه غزوه مهمی با مشرکان جز «فتح مکه» و غزوه «حنین» وجود نداشت، آیه فوق می تواند اشاره به آنها باشد، مخصوصاً غزوه حنین که مردان جنگجوی سخت کوشی از طایفه هوازن و بنی سعد در آن شرکت داشتند.

(آیه ۱۷) - بعد از نزول آیه قبل و تهدید متخلفان به «عذاب الیم» جمعی از معلولین یا بیماران خدمت پیامبر ﷺ آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا! تکلیف ما در این میان چیست؟ در اینجا این آیه نازل شد و حکم آنها را چنین بازگو کرد: «بر نابینا و کنگ و بیمار گناهی نیست» اگر در میدان جهاد شرکت نکنند (لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ).

تنها جهاد نیست که مشروط به قدرت و توانایی است، تمام تکالیف الهی یک سلسله شرائط عمومی دارد که از جمله آنها «توانایی و قدرت» است و در آیات قرآن کراراً به این معنی اشاره شده است.



البته این گروه گرچه از شرکت در میدان جهاد معافند اما آنها نیز باید به مقدار توان خود برای تقویت قوای اسلام و پیشبرد اهداف الهی آن بکوشند.

و شاید جمله اخیر آیه مورد بحث نیز اشاره به همین معنی باشد که می فرماید: «و هرکس خدا و رسولش را اطاعت نماید او را در باغهایی (از بهشت) وارد می کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، و آن کس که سرپیچی کند او را به عذاب دردناکی گرفتار می سازد!» (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعْذِبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا).

### (آیه ۱۸) - خشنودی خدا از شرکت کنندگان در بیعت رضوان

گفتیم در ماجرای حدیبیه سفرائی میان «پیامبر» ﷺ و «قریش» رد و بدل شد، از جمله پیامبر ﷺ «عثمان بن عفان» را به عنوان نماینده نزد مشرکان مکه فرستاد؛ قریش عثمان را موقتاً توقیف کردند، و به دنبال آن در بین مسلمانان شایع شد که عثمان کشته شده؛ پیامبر ﷺ فرمود: من از اینجا حرکت نمی کنم تا با این گروه پیکار کنم.

سپس به زیر درختی که در آنجا بود آمد، و با مردم تجدید بیعت کرد، و از آنها خواست که در پیکار با مشرکان کوتاهی نکنند، و کسی پشت به میدان جهاد نکند. این بیعت به عنوان «بیعت رضوان» (بیعت خشنودی خداوند) معروف شد، و لزره بر اندام مشرکان انداخت و نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود.

قرآن در اینجا از این ماجرا سخن می گوید، می فرماید: «خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد» (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ).

هدف از این «بیعت» انسجام هر چه بیشتر نیروها، تقویت روحیه، تجدید آمادگی رزمی، سنجش افکار، و آزمودن میزان فداکاری دوستان وفادار بود.

و خداوند به این مؤمنان فداکار چهار پاداش بزرگ داد که از همه مهمتر رضایت و خشنودی او بود، همان گونه که در آیه ۷۲ سوره توبه نیز می خوانیم: «وَرِضْوَانُ اللَّهِ أَكْبَرُ؛ و رضا و خشنودی خداوند از همه نعمتهای بهشتی برتر است».

سپس می‌افزاید: «خدا آنچه را در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و آمادگی و وفاداری نسبت به این پیمان) نهفته بود می‌دانست، از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد» (فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ).

آن چنان آرامشی که در میان انبوه دشمنان در میان سلاحهای آماده آنها ترس و وحشتی به دل راه نمی‌دادند. و این دومین موهبت الهی نسبت به آنها بود.

و در پایان این آیه به سومین موهبت اشاره کرده، می‌فرماید: «و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود» (وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا).

آری! این فتح - که به گفته اکثر مفسران «فتح خیبر» - سومین پاداش الهی برای این مؤمنان ایثارگر بود.

و تعبیر به «قَرِيبًا» (به زودی) تأییدی است بر این که منظور «فتح خیبر» است. (آیه ۱۹) - چهارمین نعمتی که به دنبال بیعت رضوان نصیب مسلمانان شد غنائم فراوان مادی بود چنانکه در این آیه می‌فرماید: پاداش دیگر «غنائم بسیاری که آن را به دست می‌آورند» (وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا).

این تعبیر می‌تواند تمام غنائم جنگهای اسلامی را که بعد از فتح خیبر رخ داد دربرگیرد.

و از آنجا که باید مسلمانان به این وعده الهی کاملاً اطمینان کنند در آخر آیه می‌افزاید: «و خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است» (وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا).

اگر به شما دستور داد که در حدیبیه صلح کنید براساس حکمت بود، و اگر به شما وعده فتح قریب و غنائم فراوان می‌دهد این توانائی را دارد که به وعده‌های خود جامه عمل بپوشاند.

به این ترتیب مسلمانان ایثارگر در سایه بیعت رضوان پیروزی دنیا و آخرت را به دست آوردند، در حالی که منافقان بی‌خبر و ضعیف‌الایمانهای ترسو در آتش حسرت سوختند؟

\* بیعت و خصوصیات آن: قرائن نشان می‌دهد که بیعت از ابداعات مسلمین نیست، بلکه سنتی بوده که قبل از اسلام در میان عرب رواج داشته است،

و به همین دلیل در آغاز اسلام که طایفه «اوس» و «خزرج» در موقع حج از مدینه به مکه آمدند و با پیامبر اسلام ﷺ در عقبه بیعت کردند برخورد آنها با مسأله بیعت برخورد با یک امر آشنا بود، بعد از آن پیغمبر گرامی اسلام ﷺ نیز در فرصتهای مختلف با مسلمانان تجدید بیعت کرد که یک مورد از آن همین «بیعت رضوان» در حدیبیه بود، و از آن گسترده تر بیعتی بود که بعد از فتح مکه انجام گرفت که در تفسیر «سوره ممتحنه» شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.

اما چگونگی «بیعت» بطور کلی از این قرار بوده که بیعت کننده دست به دست بیعت شونده می داده و با زبان حال یا قال اعلام اطاعت و وفاداری می نمود، و گاه در ضمن بیعت شرایط و حدودی برای آن قائل می شد، مثلاً بیعت تا پای مال، تا سرحد جان.

پیامبر اسلام بیعت زنان را نیز می پذیرفت، اما نه از طریق دست دادن، بلکه چنانکه در تواریخ آمده، دستور می داد ظرف بزرگی از آب حاضر کنند، او دست خود را در یک طرف ظرف فرو می برد، و زنان بیعت کننده در طرف دیگر.

(آیه ۲۰) - باز هم برکات صلح حدیبیه! قرآن همچنان بحثهای مربوط به «صلح حدیبیه» و وقایع بعد از آن را بازگو می کند، و برکات و فوایدی را که از این رهگذر عائد مسلمانان شد شرح می دهد.

نخست می فرماید: «خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده که آنها را به دست می آورید، ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت» (وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ).

لحن آیه نشان می دهد که منظور از غنائم فراوان در اینجا تمام غنائمی است که خداوند نصیب مسلمانان کرد، چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت.

سپس به یکی دیگر از الطاف خداوندی نسبت به مسلمانان در این ماجرا اشاره کرده، می افزاید: «و دست تعدی مردم [= دشمنان] را از شما بازداشت» (وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ).

این لطف بزرگی بود که آنها با کمی نفرات و نداشتن ابزار جنگی کافی آن هم

در نقطه‌ای دور از وطن و بیخ گوش دشمن، مورد تهاجم قرار نگرفتند، و چنان رعب و وحشتی از آنان در دل دشمنان افکند که از هرگونه اقدام و حمله خودداری کردند. سپس در ادامه آیه به دو نعمت بزرگ دیگر از مواهب الهی اشاره کرده، می‌فرماید: «و (هدف این بود که این وقایع) نشانه‌ای (بر حقانیت دعوت تو) برای مؤمنان باشد، و خداوند شما را به راه راست هدایت کند» (وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا).

(آیه ۲۱) - در این آیه بشارت بیشتری به مسلمانان داده، می‌گوید: «و نیز غنائم و فتوحات دیگری (نصیبتان می‌کند) که شما توانائی آن را ندارید ولی قدرت خدا به آن احاطه دارد، و خداوند بر همه چیز تواناست» (وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا).

ممکن است این وعده غنیمت و پیروزیها اشاره به فتح «مکه» و غنائم «حنین» و یا فتوحات و غنائمی که بعد از پیغمبر ﷺ نصیب امت اسلامی شد - مانند فتح ایران و روم و مصر - و یا اشاره به همه آنها باشد.

این آیه از اخبار غیبی و پیشگوییهای قرآن مجید درباره حوادث آینده است، این پیروزیها در مدت کوتاهی به وقوع پیوست و عظمت این آیات را روشن ساخت. (آیه ۲۲) - قرآن همچنان ابعاد دیگری از ماجرای عظیم «حدیبیه» را بازگو می‌کند، و به دو نکته مهم در این رابطه اشاره می‌کند.

نخست این که: تصور نکنید اگر در سرزمین «حدیبیه» درگیری میان شما و مشرکان مکه رخ می‌داد، مشرکان برنده جنگ می‌شدند، چنین نیست «و اگر کافران (در سرزمین حدیبیه) با شما پیکار می‌کردند به زودی فرار می‌کردند، سپس ولی و یآوری نمی‌یافتند» (وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا).

(آیه ۲۳) - این منحصر به شما نیست «این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است، و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت» (سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا).

این یک قانون همیشگی الهی است که اگر مؤمنان در امر جهاد ضعف و سستی نشان ندهند، و با قلبی پاک و نیتی خالص به مبارزه با دشمنان برخیزند، خدا آنها را پیروز می‌کند.

نکته مهمی که این آیات تعقیب می‌کند این است که قریش نشینند و بگویند افسوس که ما قیام نکردیم و این گروه اندک را درهم نکوبیدیم، افسوس که صید به خانه آمد و از آن غفلت کردیم، افسوس و افسوس!

(آیه ۲۴) - نکته دیگری که در این آیات تبیین شده این است که می‌فرماید: «او کسی است که دست آنها [= کفار] را از شما و دست شما را از آنان در دل مکه کوتاه کرده بعد از آن که شما را بر آنها پیروز ساخت، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست» (وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا).

به راستی این ماجرا مصداق روشن «فتح المبین» بود همان توصیفی که قرآن برای آن برگزیده، جمعیتی محدود بدون تجهیزات کافی جنگی وارد سرزمین دشمن شوند، دشمنی که بارها به مدینه لشکرکشی کرده، و تلاش عجیبی برای درهم شکستن آنها داشته، ولی اکنون که قدم در شهر و دیار او گذارده‌اند چنان مرعوب شود که پیشنهاد صلح کند.

(آیه ۲۵) - در این آیه به نکته دیگری در ارتباط با مسأله صلح حدیبیه و فلسفه آن اشاره کرده، می‌فرماید: «آنها (دشمنان شما) کسانی هستند که کافر شدند، و شما را از (زیارت) مسجد الحرام و رسیدن قربانیه‌ایتان به محل قربانگاه بازداشتند» (هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ).

یک گناه آنها کفرشان بود، و گناه دیگر این که شما را از مراسم عمره و طواف خانه خدا بازداشتند و اجازه ندادند که شترهای قربانی را در محلش یعنی مکه قربانی کنید.

این گناهان ایجاب می‌کرد که خداوندی آنها را به دست شما کیفر دهد

و سخت مجازات کند.

اما چرا چنین نکرد در ذیل آیه دلیل آن را روشن ساخته، می فرماید: «و هرگاه مردان و زنان با ایمانی در این میان بدون آگاهی شما زبردست و پا، از بین نمی رفتند که از این راه عیب و عاری ناآگاهانه به شما می رسید» خداوند هرگز مانع این جنگ نمی شد و شما را بر آنها مسلط می ساخت تا کيفر خود را ببینند (وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فِتْصِيْبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَٰعِيْرٌ عِلْمٍ).

این آیه اشاره به گروهی از مردان و زنان مسلمان است که به اسلام پیوستند ولی به عللی قادر به مهاجرت نشده، و در مکه مانده بودند.

سپس برای تکمیل این سخن می افزاید: «هدف این بود که خدا هرکس را می خواهد در رحمت خود وارد کند» (لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ).

آری! خدا می خواست مؤمنان مستضعف «مکه» مشمول رحمت او باشند، و صدمه ای به آنها نرسد.

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر می افزاید: «و اگر مؤمنان و کفار (در مکه) از هم جدا می شدند (و بیم از میان رفتن مؤمنان مکه نبود ما) کافران را عذاب دردناکی می کردیم» و آنها را با دست شما سخت کيفر می دادیم (لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا).

درست است که خداوند می توانست از طریق اعجاز این گروه را از دیگران جدا کند، ولی سنت پروردگار - جز در موارد استثنائی - انجام کارها از طریق اسباب عادی است.

از روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل سنت ذیل این آیه نقل شده، استفاده می شود که منظور از آن، افراد با ایمانی بودند که در صلب کفار قرار داشتند، خداوند به خاطر آنها این گروه کفار را مجازات نکرد.

(آیه ۲۶) - تعصب و حمیت جاهلیت بزرگترین سدّ راه کفار!

در اینجا باز مسائل مربوط به ماجرای «حدیبیه» تعقیب می شود، و صحنه های دیگری از این ماجرای عظیم را مجسم می کند.

نخست به یکی از مهمترین عوامل بازدارنده کفار از ایمان به خدا و پیامبر ﷺ و تسلیم در مقابل حق و عدالت اشاره کرده، می‌گوید: به‌خاطر بیاورید «هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند» (إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ).

و به‌خاطر آن مانع ورود پیامبر ﷺ و مؤمنان به خانه خدا و انجام مراسم عمره و قربانی شدند، و گفتند: اگر اینها که در میدان جنگ پدران و برادران ما را کشته‌اند وارد سرزمین و خانه‌های ما شوند و سالم باز گردند، عرب درباره ما چه خواهد گفت؟ و چه اعتبار و حیثیتی برای ما باقی می‌ماند؟

آنها با این عمل هم احترام خانه خدا و حرم امن او را شکستند، و هم سنت‌های خود را زیر پا گذاشتند، و هم پرده ضخیمی میان خود و حقیقت کشیدند.

سپس می‌افزاید: «و (در مقابل) خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش مؤمنان نازل فرمود» (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ).

این آرامش که مولود ایمان و اعتقاد به خداوند، و اعتماد بر لطف او بود، آنها را به خونسردی و تسلط بر نفس دعوت کرد، تا آنجا که برای حفظ اهداف بزرگ خود حاضر شدند جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را - که رمز اسلام در شروع کارها بود - بردارند، و به‌جای آن «بِسْمِكَ اللَّهُمَّ» - که از یادگارهای دوران گذشته عرب بود - در آغاز صلحنامه حدیبیه بنگارند و حتی لقب «رسول الله» را از کنار نام گرامی «محمد» ﷺ کنند. و حاضر شدند که برخلاف عشق و علاقه سوزانی که به زیارت خانه خدا و مراسم عمره داشتند از همان «حدیبیه» به سوی مدینه باز گردند، و شترهای خود را برخلاف سنت حج و عمره در همانجا قربانی کنند، و بدون انجام مناسک از احرام به‌در آیند.

آری! فرهنگ جاهلیت دعوت به «حمیت» و «تعصب» و «خشم جاهلی» می‌کند، ولی فرهنگ اسلام به «سکینه» و «آرامش» و «تسلط بر نفس».

سپس می‌افزاید: «و (خداوند) آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت، و آنان از هرکس شایسته‌تر و اهل آن بودند» (وَالَّذِمُّهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا).

در پایان آیه می فرماید: «و خداوند به همه چیز داناست» (وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا).

او هم نیت سوء کفار را می داند، و هم پاکدلی مؤمنان راستین را، در اینجا سکینه و تقوا نازل می کند، و در آنجا حمیت جاهلیت را مسلط می سازد.

(آیه ۲۷) - رؤیای صادقۀ پیامبر ﷺ! این آیه نیز فراز دیگری از فرازهای مهم داستان «حدیبیه» را ترسیم می کند، ماجرا این بود:

پیامبر ﷺ در مدینه خوابی دید که به اتفاق یارانش برای انجام مناسک «عمره» وارد مکه می شوند، و این خواب را برای یاران بیان کرد، همگی شاد و خوشحال شدند، اما چون جمعی تصور می کردند تعبیر و تحقق این خواب در همان سال واقع خواهد شد، هنگامی که مشرکان راه ورود به مکه را در حدیبیه به روی آنها بستند، گرفتارشک و تردید شدند، که مگر رؤیای پیامبر هم ممکن است نادرست از آب درآید؟ پیامبر ﷺ در پاسخ این سؤال فرمود: مگر من به شما گفتم این رؤیا همین امسال تحقق خواهد یافت؟

این آیه در همین رابطه در طریق بازگشت به مدینه نازل شد و تأکید کرد که این خواب، رؤیای صادقۀ بوده و چنین مسأله‌ای حتمی و قطعی و انجام شدنی است. می فرماید: «خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت» (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ).

سپس می افزاید: «بطور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجد الحرام می شوید در نهایت امنیت، و در حالی که سرهای خود را تراشیده، یا (ناخنهای خود را) کوتاه کرده اید، و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید» (لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ).

«ولی خداوند چیزهایی را می دانست که شما نمی دانستید» و در این تأخیر حکمتی بود (فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا).

«و قبل از آن، فتح نزدیکی (برای شما) قرار داده است» (فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا).



تعبیر به «فتحاً قریباً» تناسب بیشتری با فتح خیبر دارد، زیرا فاصله کمتری با تحقق عینی این خواب داشت «فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا».

آیه مورد بحث یکی از اخبار غیبی قرآن، و از شواهد آسمانی بودن این کتاب، و از معجزات پیغمبر گرامی اسلام ﷺ است که با این قاطعیت و تأکید هم خبر از ورود به مسجدالحرام و انجام مراسم عمره در آینده نزدیک می دهد، و هم فتح قریب و پیروزی نزدیکی قبل از آن، و چنانکه می دانیم این هر دو پیشگویی به وقوع پیوست.

(آیه ۲۸) - در این آیه و آیه بعد که آخرین آیات سوره فتح است به دو مسأله مهم دیگر در ارتباط با «فتح المبین» یعنی «صلح حدیبیه» اشاره می کند که یکی مربوط به عالمگیر شدن اسلام است، و دیگری اوصاف یاران پیامبر اسلام ﷺ و ویژگیهای آنان، و وعده الهی را نسبت به آنها بازگو می کند.

نخست می گوید: «او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز کند، و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد» (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا).

این وعده ای است صریح و قاطع، از سوی خداوند قادر متعال، در رابطه با غلبه اسلام بر همه ادیان.

یعنی اگر خداوند از طریق رؤیای پیامبر ﷺ به شما خبر پیروزی داده که با نهایت امنیت وارد مسجدالحرام می شوید، و مراسم عمره را به جا می آورید بی آنکه کسی جرأت مزاحمت شما را داشته باشد، و نیز اگر خداوند بشارت «فتح قریب» (پیروزی خیبر) را می دهد تعجب نکنید، اینها اول کار است سرانجام اسلام عالمگیر می شود و بر همه ادیان پیروز خواهد گشت.

در این که منظور از این پیروزی پیروزی منطقی است یا پیروزی نظامی؟ باید بگوییم: کلمه (لِيُظْهِرَهُ) دلیل بر غلبه خارجی است، و به همین دلیل می توان گفت: علاوه بر مناطق بسیار وسیعی که امروز در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم در

قلمرو اسلام قرار گرفته، و هم اکنون بیش از چهل کشور اسلامی با جمعیتی حدود یک میلیارد نفر زیر پرچم اسلام قرار دارند، و زمانی فرا خواهد رسید که همه جهان رسماً در زیر این پرچم قرار می‌گیرد، و این امر به وسیله قیام حضرت مهدی - عجل - تکمیل می‌گردد.

(آیه ۲۹) - در این آیه به ترسیم بسیار گویائی از اصحاب و یاران خاص پیامبر ﷺ و آنها که در خط او بودند از لسان تورات و انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباحاتی است برای آنها که در «حدیبیه» و مراحل دیگر پامردی به خرج دادند، و هم درس آموزنده‌ای است برای همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار.

در آغاز می‌فرماید: «محمد (ص) فرستاده خداست» (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ).

سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آنها را طی پنج صفت چنین بیان می‌کند: «وکسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدیدند» (وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ).

و در دومین وصف می‌گوید: «و در میان خود مهربانند» (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ).

در حقیقت عواطف آنها در این «مهر» و «قهر» خلاصه می‌شود، اما نه جمع میان این دو در وجود آنها تضادی دارد، و نه قهر آنها در برابر دشمن و مهر آنها در برابر دوست سبب می‌شود که از جاده حق و عدالت قدمی بیرون نهند.

در سومین صفت که از اعمال آنها سخن می‌گوید، می‌افزاید: «پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی» و همواره به عبادت خدا مشغولند (تَرَاهُمْ رُكُوعًا سُجَّدًا).

این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش «رکوع» و «سجود» ترسیم شده، به عنوان حالت دائمی و همیشگی آنها ذکر می‌کند، عبادتی که رمز تسلیم در برابر فرمان حق، و نفی کبر و خودخواهی و غرور، از وجود ایشان است. در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آنها بحث می‌کند، می‌فرماید: «آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند» (يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا). نه برای تظاهر و ریا قدم برمی‌دارند، و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند،

بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده.

و در پنجمین و آخرین توصیف از ظاهر آراسته و نورانی آنها بحث کرده می‌گوید: «نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است» (سَلِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ).

قرآن بعد از بیان همه این اوصاف می‌افزاید: «این توصیف آنان در تورات است (ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ).

این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی است در یک کتاب بزرگ آسمانی که پیش از هزار سال قبل نازل شده است.

ولی نباید فراموش کرد که تعبیر «وَالَّذِينَ مَعَهُ» (و کسانی که با او هستند) سخن از افرادی می‌گوید که در همه چیز با پیامبر ﷺ بودند، در فکر و عقیده و اخلاق و عمل، نه تنها کسانی که همزمان با او بودند هر چند خطشان با او متفاوت بود.

سپس به توصیف آنها در یک کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی «انجیل» پرداخته، چنین می‌گوید: «و توصیف آنها در انجیل، همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد» (وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْهَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ).

در حقیقت اوصافی که در تورات برای آنها ذکر شده اوصافی است که ابعاد وجود آنها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می‌کند و اما اوصافی که در انجیل آمده بیانگر حرکت و نمو و رشد آنها در جنبه‌های مختلف است - دقت کنید.

آری! آنها انسانهایی هستند با صفات والا که آنی از «حرکت» باز نمی‌ایستند. همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می‌دهند و روز به روز خیل تازه‌ای بر جامعه اسلامی می‌افزایند.

سپس در دنباله آیه می‌افزاید: این اوصاف عالی، این نمو و رشد سریع، و این حرکت پربرکت، به همان اندازه که دوستان را به شوق و نشاط می‌آورد سبب خشم کفار می‌شود «این برای آن است که کافران را به خشم آورد» (لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ).

و در پایان آیه می‌فرماید: «(ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است» (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا).

بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در آن جمع بود، بنابراین تکرار این دو وصف اشاره به تداوم آن است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد ﷺ داده که در خط او باقی بمانند، و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند، وگرنه کسانی که یک‌روز در زمره دوستان و یاران او بودند، و روز دیگر از او جدا شدند و راهی برخلاف آن را در پیش گرفتند، هرگز مشمول چنین وعده‌ای نیستند.

«پایان سوره فتح»

## سوره حجرات [۴۹]

این سوره در «مدینه» نازل شده و ۱۸ آیه دارد

**محتوای سوره:** در این سوره مسائل بسیار مهمی در ارتباط با شخص پیامبر و جامعه اسلامی نسبت به یکدیگر مطرح شده است.

بخشهای مختلف این سوره را اینگونه می‌توان خلاصه کرد:

**بخش اول:** آیات آغاز سوره است که آداب برخورد با پیشوای بزرگ اسلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، و اصولی را که مسلمانان در محضر او باید به کار بندند، بیان می‌کند.

**بخش دوم:** مشتمل بر یک سلسله اصول مهم «اخلاق اجتماعی» است.

**بخش سوم:** دستوراتی است که مربوط به چگونگی مبارزه با اختلافات و درگیری‌هایی است که احیاناً در میان مسلمانان روی می‌دهد.

**بخش چهارم:** از معیار ارزش انسان در پیشگاه خدا و اهمیت مسأله تقوا سخن می‌گوید.

**بخش پنجم:** روی این مسأله تأکید دارد که ایمان تنها به گفتار نیست بلکه باید علاوه بر اعتقاد قلبی، آثار آن در اعمال انسانی و در جهاد با اموال و نفوس آشکار گردد.

و بالاخره آخرین قسمت این سوره از علم خداوند و آگاهی او از همه اسرار نهان عالم هستی و اعمال انسانها سخن می‌گوید که در حقیقت به منزله ضامن اجراست برای تمام بخشهایی که در این سوره آمده است.

نامگذاری این سوره به سوره «حجرات» به تناسب آیه چهارم این سوره است که این کلمه در آن به کار رفته و تفسیر آن را به زودی خواهیم دانست.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: «هرکس سوره «حُجْرَات» را بخواند به عدد تمام کسانی که خدا را اطاعت یا عصیان کرده اند ده حسنه به او داده می شود!»

و در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «هرکس سوره حجرات را در هر شب یا هر روز بخواند از زائران محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواهد بود».

بدیهی است این همه حسنات به عدد مطیعان و عاصیان در صورتی است که اعمال هر یک از این دو را که در آیات این سوره منعکس است دقیقاً در نظر بگیرد، و در آن بیندیشد، و مسیر خود را بر اولی منطبق و از دومی جدا سازد.

### به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

**آیه ۱ - شأن نزول:** در مورد نزول نخستین آیه این سوره نقل شده که: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هنگام حرکت به سوی «خیبر» می خواست کسی را به جای خود در «مدینه» نصب کند، عمر شخص دیگری را پیشنهاد کرد آیه نازل شد و دستور داد بر خدا و پیامبر پیشی مگیرید.

**تفسیر:** چنانکه در محتوای سوره اشاره کردیم در این سوره یکارشته از مباحث مهم اخلاقی و دستورات انضباطی نازل شده که آن را شایسته نام «سوره اخلاق» می کند، در آغاز سوره به دو قسمت از این دستورات اشاره شده است:

نخست تقدم نیافتن بر خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و دیگری در محضر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سر صدا و قال و غوغا راه نینداختن.

در مورد اول می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید (و پیشی مگیرید) و تقوای الهی پیشه کنید، که خداوند شنوا و داناست» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ

## اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

منظور از مقدم نداشتن چیزی در برابر خدا و پیامبر پیشی نگرفتن بر آنها در کارها، و ترک عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

آیه ۲ - شأن نزول: گروهی از طایفه «بنی تمیم» و اشراف آنها وارد مدینه شدند هنگامی که داخل مسجد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گشتند صدا را بلند کرده، از پشت حجره‌هایی که منزلگاه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود فریاد زدند: «يَا مُحَمَّدُ اُخْرِجْ اِلَيْنَا؛ ای محمد! بیرون بیا».

این سر و صداها و تعبیرات نامؤدبانه، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ناراحت ساخت هنگامی که بیرون آمد گفتند: آمده ایم تا با تو مفاخره کنیم! اجازه ده تا «شاعر» و «خطیب» ما افتخارات قبیله «بنی تمیم» را بازگو کند، پیامبر اجازه داد.

نخست خطیب آنها برخاست و از فضائل خیالی طایفه «بنی تمیم» مطالب بسیاری گفت.

پیامبر به «ثابت بن قیس»<sup>۱</sup> فرمود: پاسخ آنها را بده، او برخاست خطبه بلیغی در جواب آنها ایراد کرد.

سپس «شاعر» آنها برخاست و اشعاری در مدح این قبیله گفت؛ که «حسان بن ثابت» شاعر معروف مسلمان پاسخ کافی به او داد.

در این موقع پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای جلب قلب آنها دستور داد هدایای خوبی به آنها دادند آنها تحت تأثیر مجموع این مسائل واقع شدند و به نبوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعتراف کردند.

تفسیر: این آیه اشاره به دستور دوم کرده، می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن نگوئید (و داد و فریاد نزنید) آن‌گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا

۱. «ثابت بن قیس» خطیب انصار و خطیب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، همان‌گونه که «حسان بن ثابت» شاعر حضرت بود.

أَصْوَاتِكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ).

پیامبر ﷺ که جای خود دارد این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است.

بدیهی است اگر این گونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد موجب کفر است و بدون آن ایذاء و گناه.

در صورت اول، علت حبیط و نابودی اعمال روشن است زیرا کفر علت حبیط (از بین رفتن ثواب عملی نیک) می شود.

و در صورت دوم نیز مانعی ندارد که چنین عمل زشتی باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال گردد.

(آیه ۳) - این آیه برای تأکید بیشتر روی این موضوع پاداش کسانی را که به این دستور الهی عمل می کنند، و انضباط و ادب را در برابر پیامبر ﷺ رعایت می نمایند چنین بیان می کند: «آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند همان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا خالص نموده برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است» (إِنَّ الَّذِينَ يُعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ).

(آیه ۴) - این آیه برای تأکید بیشتر، اشاره به نادانی و بی خردی کسانی می کند که این دستور الهی را پشت سر می افکنند، و چنین می فرماید: «(ولی) کسانی که تو را از پشت حیره‌ها بلند صدا می زنند بیشترشان نمی فهمند!» (إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ).

اصولاً هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر می رود بر ادب او افزوده می شود، زیرا «ارزشها» و «ضد ارزشها» را بهتر درک می کند.

(آیه ۵) - در این آیه برای تکمیل این معنی می افزاید: «اگر آنها صبر می کردند تا خود به سراغشان آیی، برای آنها بهتر بود» (وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ).



درست است که عجله و شتاب گاه سبب می شود که انسان زودتر به مقصود خود برسد، ولی شکیبائی و صبر در چنین مقامی مایه رحمت و آمرزش و اجر عظیم است، و مسلماً این بر آن برتری دارد.

و از آنجا که افرادی ناآگاهانه قبلاً مرتکب چنین کاری شده بودند، و با نزول این دستور الهی طبعاً به وحشت می افتادند، قرآن به آنها نیز نوید می دهد که اگر توبه کنند مشمول رحمت خداوند می شوند، لذا در پایان آیه می فرماید: «و خداوند آمرزنده و رحیم است» (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

### نکته ها:

۱- ادب برترین سرمایه است: در اسلام اهمیت زیادی به مسأله رعایت آداب، و برخورد توأم با احترام و ادب با همه کس، و هر گروه، وارد شده است. علی علیه السلام می فرماید: «رعایت ادب همچون لباس نو، فاخر و زینتی است». و در جای دیگر می فرماید: «ادب انسان را از افتخارات پدران و نیاکان بی نیاز می کند».

اصولاً دین مجموعه ای است از آداب: ادب در برابر خدا، ادب در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام، ادب در مقابل استاد و معلم، و پسر و مادر، و عالم و دانشمند.

۲- انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا: مسأله مدیریت و فرماندهی بدون رعایت انضباط هرگز به سامان نمی رسد و اگر کسانی که تحت پوشش مدیریت و رهبری قرار دارند بخواهند بطور خودسرانه عمل کنند شیرازه کارها به هم می ریزد، هر قدر هم رهبر و فرمانده لایق و شایسته باشند.

بسیاری از شکستها و ناکامیها که دامنگیر جمعیتها و گروهها و لشکرها شده از همین رهگذر بوده است، و مسلمان نیز طعم تلخ تخلف از این دستور را بارها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله یا بعد از او چشیده اند که روشنترین آنها داستان شکست احد به خاطر بی انضباطی گروه اندکی از جنگجویان بود.

آیه ۶ - شأن نزول: نقل شده که: آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ...» درباره «ولیدبن عقبه» نازل شده است که پیامبر ﷺ او را برای جمع آوری زکات از قبیله «بنی المصطلق» اعزام داشت.

هنگامی که اهل قبیله با خبر شدند که نماینده رسول الله ﷺ می آید با خوشحالی به استقبال او شتافتند، ولی از آنجا که میان آنها و «ولید» در جاهلیت خصومت شدیدی بود تصور کرد آنها به قصد کشتنش آمده‌اند. خدمت پیامبر ﷺ بازگشت (بی آنکه تحقیقی در مورد این گمان کرده باشد) و عرض کرد: آنها از پرداخت زکات خودداری کردند! (و می دانیم امتناع از پرداخت زکات یک نوع قیام بر ضد حکومت اسلامی تلقی می شد، بنابراین مدعی بود آنها مرتد شده‌اند!).

پیامبر ﷺ سخت خشمگین شد، و تصمیم گرفت با آنها پیکار کند، آیه نازل شد (و به مسلمانان دستور داد که هرگاه فاسقی خبری آورد درباره آن تحقیق کنید). تفسیر: به اخبار فاسقان اعتنا نکنید! در آیات گذشته سخن از وظائف مسلمانان در برابر رهبر و پیشوایشان پیامبر ﷺ بود، در اینجا ادامه وظائف امت در برابر این رهبر بزرگ است و می گوید هنگامی که اخباری را خدمت او می آورند باید از روی تحقیق باشد.

نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا).

سپس به علت آن اشاره کرده، می افزاید: «مبادا (در صورت عمل کردن بدون تحقیق) به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید!» (أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ).

همان گونه که اگر پیامبر ﷺ به گفته «ولیدبن عقبه» عمل می فرمود و با طایفه «بنی المصطلق» به عنوان یک قوم مرتد پیکار می کرد فاجعه و مصیبت دردناکی به بار می آمد.

جمعی از علمای علم اصول برای «حجیت خبر واحد» به این آیه استدلال کرده‌اند، چراکه آیه می‌گوید: تحقیق و تبیین در خبر «فاسق» لازم است، و مفهوم آن این است که اگر شخص «عادل» خبری دهد بدون تحقیق می‌توان پذیرفت.

(آیه ۷) - در این آیه برای تأکید مطلب مهمی که در آیه گذشته آمد، می‌افزاید: «و بدانید رسول خدا در میان شماست، هرگاه در بسیاری از امور از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد» (وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ).

او رهبر است و نسبت به شما از هرکس مهربانتر، برای تحمیل افکار خود به او فشار نیاورید که این به زیان شماست.

در دنباله آیه به یکی دیگر از مواهب بزرگ الهی به مؤمنان اشاره کرده، می‌فرماید: «ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده، و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده» (وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ).

«و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است» (وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ).

در پایان آیه به صورت یک قاعده کلی و عمومی می‌فرماید: «کسانی که دارای این صفاتند (ایمان در نظرشان محبوب و مزین، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور است) هدایت یافتگانند» (أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ).

یعنی؛ اگر این موهبت الهی (عشق به ایمان و نفرت از کفر و گناه) را حفظ کنید، و این پاکی و صفای فطرت را آلوده نسازید، رشد و هدایت، بی‌شک در انتظار شماست.

(آیه ۸) - در این آیه این حقیقت را روشن می‌سازد که این محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان از مواهب بزرگ الهی بر بشر است.

می‌فرماید: «(و این برای شما به عنوان) فضل و نعمتی از سوی خداست و خداوند دانا و حکیم است» (فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

آگاهی و حکمت او ایجاب می‌کند که عوامل رشد و سعادت را در شما

بیافریند، و آن را با دعوت انبیا هماهنگ و تکمیل سازد، و سرانجام شما را به سر منزل مقصود برساند.

بدون شک علم خداوند به نیاز بندگان، و حکمت او در زمینه تکامل و پرورش مخلوقات، ایجاب می‌کند که این نعمتهای بزرگ معنوی، یعنی محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان را به آنها مرحمت کند.

بنابراین عشق به ایمان، و تنفر از کفر، در دل همه انسانها بدون استثنا وجود دارد، و اگر کسانی این زمینه‌ها را ندارند از ناحیه تربیتهای غلط و اعمال خودشان است، خدا در دل هیچ‌کس «حب عصیان» و «بغض ایمان» را نیافریده است.

**آیه ۹ - شأن نزول:** در شأن نزول این آیه و آیه بعد آمده است که میان دو قبیله «اوس» و «خزرج» اختلافی افتاد، و همان سبب شد که گروهی از آن دو به جان هم بیفتند و با چوب و کفش یکدیگر را بزنند؟

آیه نازل شد و راه برخورد با چنین حوادثی را به مسلمانان آموخت.

**تفسیر: مؤمنان برادر یکدیگرند - قرآن در اینجا به عنوان یک قانون کلی و عمومی برای همیشه و همه جا می‌گوید:** «وهرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند آنها را آشتی دهید» (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا).

این یک وظیفه حتمی برای همه مسلمانان است که از نزاع و درگیری و خونریزی میان مسلمین جلوگیری کنند، و برای خود در این زمینه مسؤولیت قائل باشند، نه به صورت تماشاچی مانند بعضی بی‌خبران بی تفاوت از کنار این صحنه‌ها بگذرند.

این نخستین وظیفه مؤمنان در برخورد با این صحنه‌هاست.

سپس وظیفه دوم را چنین بیان می‌کند: «و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند با گروه متجاوز پیکار کنید، تا به فرمان خدا باز گردد» (فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى فَقَاتِلُوا أَلَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ).

بدیهی است که اگر خون طائفه باغی و ظالم در این میان ریخته شود برگردن

خود اوست، و به اصطلاح خونشان هدر است، هرچند مسلمانند. به این ترتیب، اسلام جلوگیری از ظلم و ستم را هر چند به قیمت جنگ با ظالم تمام شود لازم شمرده و بهای اجرای عدالت را از خون مسلمانان نیز بالاتر دانسته است، و این در صورتی است که مسأله از طرق مسالمت‌آمیز حل نشود.

سپس به بیان سومین دستور پرداخته، می‌گوید: «وهرگاه (طایفه ظالم) بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو طبق عدالت صلح برقرار سازید» (فَإِنْ فَايَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ).

یعنی؛ تنها به درهم شکستن قدرت طایفه ظالم قناعت نکنید، بلکه این پیکار باید زمینه‌ساز صلح باشد، و مقدمه‌ای برای ریشه‌کن کردن عوامل نزاع و درگیری و گرنه با گذشتن زمان کوتاه یا طولانی بار دیگر که ظالم در خود احساس توانائی کند بر می‌خیزد و نزاع را از سر می‌گیرد.

و از آنجا که تمایلات گروهی، گاهی افراد را به هنگام قضاوت و داوری به سوی یکی از «دو طایفه متخاصم» متمایل می‌سازد، و بی‌طرفی داوران را نقض می‌کند قرآن در چهارمین و آخرین دستور به مسلمانان هشدار داده، می‌فرماید: «و عدالت پیشه کنید خداوند عدالت‌پیشه‌گان را دوست می‌دارد» (وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ).

(آیه ۱۰) - در این آیه برای تأکید این امر و بیان علت آن می‌افزاید: «مؤمنان برادر یکدیگرند، پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید» (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ).

و از آنجا که در بسیاری از اوقات «روابط» در این‌گونه مسائل جانشین «ضوابط» می‌شود، بار دیگر هشدار داده و در پایان آیه می‌افزاید: «و تقوای الهی پیشه کنید باشد که مشمول رحمت او شوید» (وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

و به این ترتیب یکی از مهمترین مسؤولیتهای اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر و در اجرای عدالت اجتماعی با تمام ابعادش روشن می‌شود.

\* اهمیت اخوت اسلامی: جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» که در آیات فوق آمده، یکی از شعارهای اساسی و ریشه‌دار اسلامی است.

روی این اصل مهم اسلامی مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله، و دارای هر زبان و هر سن و سال، با یکدیگر احساس عمیق برادری می‌کنند، هرچند یکی در شرق جهان زندگی کند، و دیگری در غرب.

در مراسم «حج» که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می‌شوند این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک کاملاً محسوس است و صحنه‌ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی.

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمانها را به حکم یک خانواده می‌داند، و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای متقابل نیز همه خواهر و برادرند.

در روایات اسلامی نیز روی این مسأله تأکید فراوان شده، به عنوان نمونه از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره حقوق سی‌گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده که فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که برائت ذمه از آن حاصل نمی‌کند مگر به ادای این حقوق یا عفو کردن برادر مسلمان او:

لغزشهای او را ببخشد، در ناراحتیها نسبت به او مهربان باشد، اسرار او را پنهان دارد، اشتباهات او را جبران کند، عذر او را بپذیرد، در برابر بدگویان از او دفاع کند، همواره خیرخواه او باشد، دوستی او را پاسداری کند، پیمان او را رعایت کند، در حال مرض از او عبادت کند، در حال مرگ به تشییع او حاضر شود.

دعوت او را اجابت کند، هدیه او را بپذیرد، عطای او را جزا دهد، نعمت او را شکر گوید، در یاری او بکوشد، ناموس او را حفظ کند، حاجت او را برآورد، برای خواسته‌اش شفاعت کند، و عطسه‌اش را تحیت گوید.

گمشده‌اش را راهنمایی کند، سلامش را جواب دهد، گفته او را نیکو شمرد انعام او را خوب قرار دهد، سوگندهایش را تصدیق کند، دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند، در یاری او بکوشد خواه ظالم باشد یا مظلوم: اما یاری او در

حالی که ظالم باشد به این است که او را از ظلمش باز دارد، و در حالی که مظلوم است به این است که او را در گرفتن حقش کمک کند.

او را در برابر حوادث تنها نگذارد، آنچه را از نیکیهها برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد، و آنچه از بدیهها برای خود نمی خواهد برای او نخواهد.

آیه ۱۱ - شأن نزول: مفسران نقل کرده اند: جمله «لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ» درباره «ثابت بن قیس» (خطیب پیامبر ﷺ) نازل شده است که گوشه‌هایش سنگین بود، و هنگامی که وارد مسجد می شد کنار دست پیامبر ﷺ برای او جایی باز می کردند، تا سخن حضرت را بشنود روزی وارد مسجد شد در حالی که مردم از نماز فراغت پیدا کرده، و جای خود نشسته بودند، او جمعیت را می شکافت و می گفت: جا بدهید! جا بدهید! تا به یکی از مسلمانان رسید، و او گفت همین جا بنشین! او پشت سرش نشست، اما خشمگین شد، هنگامی که هوا روشن گشت «ثابت» به آن مرد گفت: کیستی؟ او نام خود را برد و گفت فلانکس هستم.

«ثابت» گفت: فرزند فلان زن؟! و در اینجا نام مادرش را با لقب زشتی که در جاهلیت می بردند یاد کرد.

آن مرد شرمگین شد و سر خود را به زیر انداخت.

آیه نازل شد و مسلمانان را از این گونه کارهای زشت نهی کرد.

و گفته اند: «وَلَا نِسَاءً مِنْ نِسَاءٍ» درباره «ام سلمه» نازل گردید که بعضی از همسران پیامبر ﷺ او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود، یا به خاطر کوتاهی قدش مسخره کردند، آیه نازل شد و آنها را از این عمل بازداشت.

**تفسیر: استهزا، عیبجوئی و القاب زشت ممنوع!** از آنجا که قرآن مجید در این سوره به ساختن جامعه اسلامی بر اساس معیارهای اخلاقی پرداخته، پس از بحث درباره وظایف مسلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروههای مختلف اسلامی در اینجا به شرح قسمتی از ریشه‌های این اختلافات پرداخته تا با قطع آنها اختلافات نیز برچیده شود، و درگیری و نزاع پایان گیرد.

در این آیه در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی به سه حکم اسلامی به ترتیب

عدم سخریه، ترک عیبجویی و تنابز به القاب اشاره کرده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کند» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمًا مِّنْ قَوْمٍ).

چه این که «شاید آنها (که مورد سخریه قرار گرفته اند) از اینها بهتر باشند» (عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ).

همچنین «و نه زنانی زنان دیگر را (نباید مسخره کنند) شاید آنان بهتر از اینان باشند» (وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ).

در اینجا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می دهد که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزا و سخریه همان حس خود برترینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگهای خونین در طول تاریخ بوده.

سپس در دومین مرحله می فرماید: «و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید» (وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ).

و بالاخره در مرحله سوم می افزاید: «و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید» (وَلَا تَنَابَزُوا بِالْألقَابِ).

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند، و یا احیاناً از آنان انتقام گیرند، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگوکننده وضع سابق باشد بر او بگذارند.

اسلام صریحاً از این عمل زشت نهی می کند، و هر اسم و لقبی را که کوچکترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ممنوع شمرده.

در حدیثی آمده است که روزی «صفیه» دختر «حی بن اخطب» (همان زن

یهودی که بعد از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و به همسری پیغمبر اسلام ﷺ

درآمد) روزی خدمت پیامبر ﷺ آمد در حالی که اشک می ریخت، پیامبر ﷺ از



ماجرا پرسید، گفت: عایشه مرا سرزنش می‌کند و می‌گوید: «ای یهودی زاده!» پیامبر ﷺ فرمود: «چرا نگفتی پدرم هارون است، و عمویم موسی، و همسرم محمد!»

و در اینجا بود که این آیه نازل شد.

به همین جهت در پایان آیه می‌افزاید: «بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید» (بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ).

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «و آنها که توبه نکنند (و از این اعمال دست برندارند) ظالم و ستمگرند» (وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ). چه ظلمی از این بدتر که انسان با سخنان نیش دار، و تحقیر و عیبجوئی، قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خداست بیازارد.

آیه ۱۲ - شأن نزول: مفسران نقل کرده‌اند: جمله «وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا» درباره دو نفر از اصحاب رسول الله ﷺ است که رفیقشان «سلمان» را غیبت کردند، زیرا او را خدمت پیامبر فرستاده بودند تا غذایی برای آنها بیاورد، پیامبر سلمان را سراغ «اسامه بن زید» که مسؤول «بیت المال» بود فرستاد. «اسامه» گفت: الآن چیزی ندارم، آن دو نفر از «اسامه» غیبت کردند و گفتند: او بخل ورزیده و درباره «سلمان» گفتند: اگر او را به سراغ چاه سمیحه (که چاه پرآبی بود) بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد «اسامه» بیایند، و درباره موضوع کار خود تجسس کنند.

پیامبر ﷺ فرمود: من آثار خوردن گوشت در دهان شما می‌بینم.

عرض کردند: ای رسول خدا ما امروز مطلقاً گوشت نخورده‌ایم!

فرمود: آری گوشت «سلمان» و «اسامه» را می‌خوردید.

آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد.

تفسیر: در این آیه نیز در زمینه مسائل اخلاقی اجتماعی سه حکم اسلامی به

ترتیب: اجتناب از گمان بد، تجسس و غیبت، بیان شده است.

نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها

بپرهیزید، چراکه بعضی از گمانها گناه است!»! (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ).

منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است. یعنی؛ هرگاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچکترین اعتنایی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید.

لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی بر خلاف آن قائم شود، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانت صادر شده گمان بد مبر، مادام که می توانی محمل نیکی برای آن بیابی! سپس در دستور بعد مسأله «نهی از تجسس» را مطرح کرده، می فرماید:

«و (هرگز در کار دیگران) تجسس نکنید» (وَلَا تَجَسَّسُوا).

و بالاخره در سومین و آخرین دستور - که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است می فرماید: «و هیچ یکی از شما دیگری را غیبت نکند» (وَلَا يَغْتَابَ بَعْضُكُمُ بَعْضًا).

و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس، و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی، و آگاهی بر این امور سبب غیبت می شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است.

سپس برای این که قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می گوید: «آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد»؟! (أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا).

به یقین «همه شما از این امر کراهت دارید» (فَكَرِهْتُمُوهُ).

آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن اوست، و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن اوست، و تعبیر به «مَيْتًا» به خاطر آن است که «غیبت» در غیاب افراد صورت می گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویش نیستند.

و این ناجوانمردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان درباره برادر خود

روا دارد.

و از آنجا که ممکن است افرادی آلوده به بعضی از این گناهان سه گانه باشند و با شنیدن این آیات متنبه شوند، و در صدد جبران برآیند در پایان آیه راه را به روی آنها گشوده، می فرماید: «و تقوای الهی، پیشه کنید (و از خدا بترسید) که خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است» (وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ).

نخست باید روح تقوا و خداترسی زنده شود، و به دنبال آن توبه از گناه صورت گیرد، تا لطف و رحمت الهی شامل حال انسان شود.

### نکته ها:

۱- امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی: دستورهایی ششگانه ای که در دو آیه فوق مطرح شده هرگاه بطور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می کند.

انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد: جان، مال، ناموس و آبرو.

تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می دهد که آبرو و حیثیت افراد همچون مال و جان آنهاست، بلکه از بعضی جهات مهمتر است!

اسلام می خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکمفرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هرکس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه گیری نمی کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست.

پیغمبر گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیثی می فرماید: «خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده، و همچنین گمان بد درباره او بردن».

۲- تجسس نکنید! دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده، و از آنجا که هیچگونه قید و شرطی برای آن قائل نشده نشان می دهد که

جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشاگری اسرار آنها گناه است، ولی قرائنی که در داخل و خارج آیه است نشان می‌دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است، و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تأثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است.

اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می‌کند مسأله شکل دیگری به خود می‌گیرد، لذا شخص پیغمبر ﷺ مأمورانی برای جمع‌آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها به‌عنوان «عیون» تعبیر می‌شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گردآوری کنند.

و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می‌تواند مأموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده‌ای برای گردآوری اطلاعات تأسیس کند، و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه، و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می‌رود به تجسس برخیزند، و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند.

ولی این امر هرگز نباید بهانه‌ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود، و افرادی به بهانه مسأله «توطئه» و «اخلال به امنیت» به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه‌های آنها را باز کنند، تلفن‌ها را کنترل نمایند و وقت و بی‌وقت به خانه آنها هجوم آورند.

خلاصه این که مرز میان «تجسس» و «به‌دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه» بسیار دقیق و ظریف است، و مسؤولین اداره امور اجتماع باید دقیقاً مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسانها حفظ شود، و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

**۳- غیبت از بزرگترین گناهان است:** گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت اوست، و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهمتر محسوب می‌شود، و اینجا است که گناه آن از قتل نفس نیز سنگینتر است.

یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص درهم نشکند.

نکته دیگر این که غیبت، بدبینی می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد، و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد.

از اینها گذشته «غیبت» بذرکینه و عداوت را در دلها می‌پاشد، و گاه سرچشمه نزاعهای خونین و قتل و کشتار می‌گردد.

در حدیثی آمده است: روزی پیامبر ﷺ با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد: «ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب! غیبت مسلمانان نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمائید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند خداوند اسرار او را فاش می‌سازد، و درون خانه‌اش رسوایش می‌کند!»

و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد: «کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می‌گردد!»

و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ می‌خوانیم: «تأثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریعتر است!»

تمام این تأکیدات و عبارات تکان‌دهنده به خاطر اهمیت فوق‌العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو، و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است، و نیز به خاطر تأثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه، و اعتماد متقابل و پیوند دلها دارد.

(آیه ۱۳) - تقوا بزرگترین ارزش انسانی! در آیات گذشته روی سخن به مؤمنان بود و مسائل متعددی که یک «جامعه مؤمن» را با خطر روبرو می‌سازد بازگو کرد و از آن نهی فرمود.

در حالی که در آیه مورد بحث مخاطب کل جامعه انسانی است و مهمترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است بیان می‌کند، و میزان واقعی ارزشهای انسانی را در برابر ارزشهای کاذب و دروغین مشخص می‌سازد.

می‌فرماید: «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید» اینها ملاک امتیاز نیست (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا).

منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسب انسانها به «آدم» و «حوّا» است، بنابراین چون همه از ریشه واحدی هستند معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند و اگر خداوند برای هر قبیله و طائفه‌ای ویژگی‌هایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چرا که این تفاوتها سبب شناسائی است. و بدون شناسایی افراد نظم در جامعه انسانی حکمفرما نمی‌شود.

به هر حال قرآن مجید بعد از آن که بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی؛ نسب و قبیله را از کار می‌اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته می‌افزاید: «گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست» (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ).

به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده، و اصالت و واقعیت را به مسأله تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می‌دهد، و می‌گوید: برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست.

و از آنجا که تقوا یک صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود، و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم، در آخر آیه می‌افزاید: «خداوند دانا و آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ).

پرهیزکاران را به خوبی می‌شناسد، و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آنها آگاه است، آنها را بر طبق علم خود گرامی می‌دارد و پاداش می‌دهد مدعیان دروغین را نیز می‌شناسد و کیفر می‌دهد.

## نکته‌ها:

۱- ارزشهای راستین و ارزشهای کاذب! بدون شک هر انسانی فطرتاً خواهان این است که موجود با ارزش و پرافتخاری باشد، و به همین دلیل با تمام وجودش برای کسب ارزشها تلاش می‌کند.

ولی شناخت معیار ارزش، با تفاوت فرهنگها کاملاً متفاوت است، و گاه ارزشهای کاذب جای ارزشهای راستین را می‌گیرد.

گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به قبیله معروف و معتبری می‌دانند.

مخصوصاً در میان اقوام جاهلی افتخار به انساب و قبائل، رایجترین افتخار موهوم بود، تا آنجا که هر قبیله‌ای خود را «قبیله برتر» و هر نژادی خود را «نژاد والاتر» می‌شمرد، که متأسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام وجود دارد.

گروه دیگری مسأله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می‌دانند.

و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام بر می‌دارند و به ارزشی دل می‌بندند و آن را معیار می‌شمرند.

اما از آنجا که این امور همه اموری است متزلزل و بیرون ذاتی و مادی و زودگذر، یک آئین آسمانی همچون اسلام هرگز نمی‌تواند با آن موافقت کند، لذا خط بطلان روی همه آنها کشیده، و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او مخصوصاً تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می‌شمرد حتی برای موضوعات مهمی، همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزشهای اخلاقی، قرار نگیرد اهمیت قائل نیست.

در کتاب «آداب النفوس» طبری آمده که پیامبر ﷺ در سرزمین «منی» در حالی که بر شتری سوار بود روبه سوی مردم کرد و فرمود: «ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه

سیاهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاهپوست، مگر به تقوا؛ آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟

همه گفتند: آری!

فرمود: این سخن را حاضران به غائبان برسانند!

۲- **حقیقت تقوا:** از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که «تقوا» همان احساس مسؤولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می شود و او را از «فجور» و گناه باز می دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگیها می شوید.

بعضی از بزرگان برای تقوا سه مرحله قائل شده اند:

- ۱- نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.
- ۲- پرهیز از هرگونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت.
- ۳- خویشتنداری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می دارد و از حق منصرف می کند، و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است.

**آیه ۱۴ - شأن نزول:** بسیاری از مفسران شأن نزولی برای این آیه و آیه بعد ذکر کرده اند که خلاصه اش چنین است: جمعی از طایفه «بنی اسد» در یکی از سالهای قحطی و خشکسالی وارد مدینه شدند، و به امید گرفتن کمکی از پیامبر ﷺ شهادتین بر زبان جاری کردند، و به پیامبر ﷺ گفتند: «طوائف عرب بر مرکبها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدیم، و دست به جنگ نزدیم» و از این طریق می خواستند بر پیامبر ﷺ منت بگذارند.

این آیه و آیه بعد نازل شد - و به آنها خاطرنشان کرد که اسلام آنها ظاهری است، و ایمان در اعماق قلبشان نیست.

**تفسیر: فرق «اسلام» و «ایمان»:** در آیه گذشته، سخن از معیار ارزش انسانها یعنی «تقوا» در میان بود، و از آنجا که «تقوا» ثمره شجره «ایمان» است، آن هم ایمانی که در اعماق جان نفوذ کند، در اینجا به بیان حقیقت «ایمان» پرداخته، چنین می گوید: «عربهای بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم! به آنها بگو: شما ایمان



نیاورده‌اید ولی بگوئید اسلام آورده‌ایم، ولی هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!» **﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾.**

طبق این آیه تفاوت «اسلام» و «ایمان» در این است که «اسلام» شکل ظاهری قانونی دارد، و هرکس شهادتین را بر زبان جاری کند در سلسله مسلمانان وارد می‌شود، و احکام اسلام بر او جاری می‌گردد. ولی ایمان یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او.

این همان چیزی است که در عبارت گویائی در بحث «اسلام و ایمان» آمده است، «فضیل بن یسار» می‌گوید: از امام صادق ع شنیدم فرمود: «ایمان با اسلام شریک است، اما اسلام با ایمان شریک نیست (و به تعبیر دیگر هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست) ایمان آن است که در دل ساکن شود، اما اسلام چیزی است که قوانین نکاح و ارث و حفظ خون بر طبق آن جاری می‌شود».

سپس در ادامه آیه می‌افزاید: «و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید (ثواب اعمالتان را بطور کامل می‌دهد) و چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی‌کند» **﴿وَأِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا﴾.**

چراکه «خداوند آمرزندهٔ مهربان است» **﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.**

جمله‌های اخیر در حقیقت اشاره به یک اصل مسلم قرآنی است که شرط قبولی اعمال «ایمان» است، می‌گوید: اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر ص داشته باشید - که نشانهٔ آن اطاعت از فرمان خدا و رسول اوست - اعمال شما ارزش می‌یابد، و خداوند حتی کوچکترین حسنات شما را می‌پذیرد، و پاداش می‌دهد، و حتی به برکت این ایمان گناهان شما را می‌بخشد که او غفور و رحیم است.

**(آیه ۱۵) -** و از آنجا که دست یافتن بر این امر باطنی یعنی ایمان کار آسانی

نیست در این آیه به ذکر نشانه‌های آن می‌پردازد، نشانه‌هایی که به خوبی مؤمن را از مسلم، و صادق را از کاذب، و آنها را که عاشقانه دعوت پیامبر ص را پذیرفته‌اند، از

آنها که برای حفظ جان و یا رسیدن به مال دنیا اظهار ایمان می‌کنند جدا می‌سازد. می‌فرماید: «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و ریبی به خود راه نداده، و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند» (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

آری! نخستین نشانه ایمان عدم تردید و دو دلی در مسیر اسلام است، نشانه دوم جهاد با اموال، و نشانه سوم که از همه برتر است جهاد با انفس (جانها) است. ولذا در پایان آیه می‌افزاید: «چنین کسانی راستگویانند» و روح ایمان در وجودشان موج می‌زند (أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ).

این معیار را که قرآن برای شناخت «مؤمنان راستین» از «دروغگویان متظاهر به اسلام» بیان کرده، معیاری است روشن و گویا برای هر عصر و زمان، برای جداسازی مؤمنان واقعی از مدعیان دروغین، و برای نشان دادن ارزش ادعای کسانی که همه جا دم از اسلام می‌زنند و خود را طلبکار پیامبر ﷺ می‌دانند ولی در عمل آنها کمترین نشانه‌ای از ایمان و اسلام دیده نمی‌شود.

آیه ۱۶ - شأن نزول: جمعی از مفسران گفته‌اند که: بعد از نزول آیات گذشته گروهی از اعراب خدمت پیامبر ﷺ آمدند و سوگند یاد کردند که در ادعای ایمان صادقند، و ظاهر و باطن آنها یکی است، آیه نازل شد (و به آنها اخطار کرد که نیازی به سوگند ندارد خدا درون و برون همه را می‌داند).

تفسیر: منت نگذارید که مسلمان شده‌اید! در آیات گذشته نشانه‌های مؤمنان راستین بیان شده بود و چنانکه در شأن نزول ذکر شد جمعی از مدعیان اصرار داشتند که حقیقت ایمان در قلب آنها مستقر است، قرآن به آنها و به تمام کسانی که همانند آنها هستند اعلام می‌کند که نیازی به اصرار و سوگند نیست، در مسأله «ایمان» و «کفر» سر و کار شما با خدائی است که از همه چیز باخبر است.

مخصوصاً با لحنی عتاب‌آمیز در آیه مورد بحث می‌گوید: به آنها «بگو: آیا خدا را از ایمان خود باخبر می‌سازید؟ در حالی که خداوند تمام آنچه را در آسمانها

و زمین است می داند» (قُلْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

و برای تأکید بیشتر می افزاید: «و خداوند از همه چیز آگاه است» (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

ذات مقدس او عین علم است، و علمش عین ذات اوست، و به همین دلیل علمش ازلی و ابدی است.

(آیه ۱۷) - سپس به گفتگوی اعراب بادیه نشین باز می گردد که اسلام خود را به رخ پیامبر می کشیدند، و می گفتند: ما با تو از در تسلیم آمدیم در حالی که بسیاری از قبائل عرب از در جنگ آمدند.

قرآن در پاسخ آنها می گوید: «آنها بر تو منت می نهند که اسلام آورده اند!» (يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا).

به آنها «بگو: اسلام خود را بر من منت نگذارید» (قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ).

«بلکه خداوند بر شما منت می نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید!» (بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

منت بر دو گونه است: اگر جنبه عملی داشته باشد (به معنی بخشش نعمت گرانقدر) ممدوح است، و منت های الهی از این قبیل است، ولی اگر جنبه لفظی داشته باشد، مانند منت بسیاری از انسانها عملی است زشت و ناپسند.

«ایمان» قبل از هر چیز درک تازه ای از عالم هستی به انسان می دهد، حجابها پرده های خودخواهی و غرور را کنار می زند، افق دید انسان را می گشاید، و شکوه و عظمت بی مانند آفرینش را در نظر او مجسم می کند.

اینجاست که انسان باید هر صبح و شام شکر نعمت ایمان را به جا آورد و بعد از هر نماز و هر عبادت سر به سجده بگذارد، و خدا را بر این همه توفیق سپاس گوید.

(آیه ۱۸) - در این آیه که آخرین آیه سوره حجرات است باز هم آنچه را در آیه قبل آمده تأکید کرده، می‌فرماید: «خداوند غیب آسمانها و زمین را می‌داند، و نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست» (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

اصرار نداشته باشید که حتماً مؤمن هستید، و نیازی به سوگند نیست، او در زوایای قلب شما حضور دارد، و از آنچه در آن می‌گذرد کاملاً باخبر است. او از تمام اسرار اعماق زمین و غیب آسمانها آگاه است، بنابراین چگونه ممکن است از درون دل شما بی‌خبر باشد؟

«پایان سوره حجرات»

## سوره ق [۵۰]

این سوره در «مکه» نازل شده، و دارای ۴۵ آیه است

**محتوای سوره:** محور بحثهای این سوره مسأله «معاد» است و در مسائل مربوط به معاد انگشت روی امور زیر می‌گذارد.

۱- انکار و تعجب کافران از مسأله معاد (معاد جسمانی).

۲- استدلال بر مسأله معاد از طریق توجه به نظام آفرینش، و مخصوصاً احیای زمینهای مرده به وسیله نزول باران.

۳- استدلال بر مسأله معاد از طریق توجه به خلقت نخستین.

۴- اشاره به مسأله ثبت اعمال و اقوال برای «یوم الحساب».

۵- مسائل مربوط به مرگ و انتقال از این جهان به سرای دیگر.

۶- گوشه‌ای از حوادث روز قیامت و اوصاف بهشت و دوزخ.

۷- اشاره به حوادث تکان‌دهنده پایان جهان.

در این میان اشاراتی کوتاه و مؤثر به وضع اقوام طغیانگر پیشین و سرنوشت دردناک و شوم آنها - مانند قوم فرعون، عاد، لوط، شعیب، و تبع - نیز دستوراتی برای توجه به خدا و ذکر او به پیامبر اسلام ﷺ داده شده است. و اشاره کوتاهی به عظمت قرآن در آغاز و پایان سوره به چشم می‌خورد.

**فضیلت تلاوت سوره:** از روایات اسلامی استفاده می‌شود که پیامبر ﷺ

اهمیت فراوانی برای این سوره قائل بود، تا آنجا که هر روز جمعه آن را در خطبه

نماز جمعه قرائت می فرمود.

و نیز در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «کسی که پیوسته در نمازهای فریضه و نافله سوره «ق» را بخواند خداوند روزی او را گسترده می کند، و نامه اعمالش را به دست راستش می دهد، و حساب او را در قیامت آسان می سازد». نیاز به یادآوری ندارد که این همه افتخار و فضیلت تنها با خواندن الفاظ حاصل نمی شود، بلکه خواندن الفاظ سرآغازی است برای بیداری اندیشه ها و آن نیز وسیله ای است برای عمل صالح و هماهنگی با محتوای سوره.

### به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - در اینجا بار دیگر در آغاز این سوره به بعضی از «حروف مقطعه» برخورد می کنیم و آن حرف «قاف» (ق) است. چنانکه قبلاً نیز گفته ایم یکی از تفسیرهای قابل توجه «حروف مقطعه» این است که «قرآن» با آن همه عظمت از مواد ساده ای همچون حروف «الفبا» تشکیل یافته، و این نشان می دهد که ابداع گر و نازل کننده قرآن مجید علم و قدرت بی پایان داشته که از چنین ابزار ساده ای چنان ترکیب عالی آفریده است. برخی از مفسران نیز «ق» را اشاره به بعضی از اسماء الله مانند «قادر» و «قیوم» دانسته اند.

از جمله اموری که گواهی می دهد ذکر این حرف از حروف مقطعه برای بیان عظمت قرآن است این که بلافاصله بعد از آن می فرماید: «سوگند به قرآن مجید» که قیامت و رستاخیز حق است (وَالْقُرْآنِ الْمَجیدِ).

«مجید» از ماده «مجد» به معنی «شرافت گسترده» است قرآن عظمت و شرافتی بی پایان دارد ظاهرش زیبا، محتوایش عظیم، دستوراتش عالی، و برنامه هایش آموزنده و حیات بخش است.

(آیه ۲) - سپس به بیان پاره ای از ایرادهای بی اساس کفار و مشرکان عرب

پرداخته، از میان آنها به دو ایراد اشاره کرده، نخست می‌گوید: «آنها تعجب کردند که پیامبری انذارگر، از میان خودشان آمده، و کافران گفتند: این چیز عجیبی است؟! (بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ).

این ایرادی است که قرآن بارها به آن و پاسخ آن اشاره کرده، و تکرار آن نشان می‌دهد که از ایرادهای اصلی کفار بوده که همواره آن را تکرار می‌کردند.

(آیه ۳) - بعد از این ایراد به رسالت پیامبر ﷺ و اینکه چگونه از جنس بشر است؟ ایراد دیگری به محتوای دعوت او داشتند و انگشت روی مسأله‌ای می‌گذازدند که برای آنها از هر نظر عجیب و غریب بود.

آنها می‌گفتند: «آیا هنگامی که مردیم و خاک شدیم (دوباره به زندگی باز می‌گردیم) این بازگشتی بعید است؟! (إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ).

(آیه ۴) - تنها در اینجا نیست که این ایراد را به پیامبر اسلام ﷺ کردند، بارها گفتند، و بارها پاسخ شنیدند و باز هم از روی لجاجت تکرار کردند. به هر حال قرآن مجید در اینجا از چند راه به آنها پاسخ می‌گوید:

نخست: به علم بی‌پایان خداوند اشاره کرده، می‌فرماید: «ما می‌دانیم آنچه را زمین از بدن آنها می‌کاهد و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است» (قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيفٌ).

اگر اشکال و ایراد شما به خاطر این است که استخوانهای آدمی می‌پوسد، و گوشت او خاک می‌شود، و جزء زمین می‌گردد و ذراتی از آن نیز تبدیل به بخار و گازهای پراکنده در هوا می‌گردد، چه کسی می‌تواند آنها را جمع‌آوری کند؟ و اصلاً چه کسی از آنها باخبر است؟

پاسخش معلوم است: خداوندی که علم او به تمام اشیاء احاطه دارد تمام این ذرات را می‌شناسد، و به هنگام لزوم همه را جمع‌آوری می‌کند، همان‌گونه که ذرات پراکنده آهن را در میان تلی از غبار با یک قطعه آهن ربا می‌توان جمع‌آوری کرد، جمع‌آوری ذرات پراکنده هر انسان برای خدا از این هم آسانتر است.

و اگر ایراد آنها این است که حساب اعمال انسان را چه کسی برای معاد

ورستاخیز نگه می دارد پاسخش این است که همه اینها در لوح محفوظ ثبت است، اصولاً چیزی در این عالم گم نمی شود، حتی اعمال شما باقی می ماند، هرچند تغییر شکل می دهد.

(آیه ۵) - سپس به پاسخ دیگری می پردازد که بیشتر جنبه روانی دارد، می گوید: «بلکه آنها حق را هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند» (بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ).

یعنی؛ آنها آگاهانه منکر حق شده اند، وگرنه گرد و غباری بر چهره حق نیست، و چنانکه در آیات بعد می آید آنها صحنه معاد را با چشم خود مکرر در این دنیا می بینند و جای شک و تردید ندارد.

لذا در پایان آیه می افزاید: «از این رو پیوسته در کار پراکنده خود متحیرند» (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ).

گاه پیامبر ﷺ را میخوانند، گاه کاهن، و گاه شاعر.

گاه می گویند: «بشری به او تعلیم می دهد!» و ...

این پراکنده گوئیها نشان می دهد که حق را دریافته اند، و به دنبال بهانه جوئی هستند و لذا هرگز روی یک حرف نمی ایستند.

(آیه ۶) - لحظه ای به آسمان بنگرید! قرآن همچنان بحث «دلایل معاد» را دنبال می کند، گاه از طریق قدرت بی انتهای حق و گاه از وجود صحنه های معاد در همین دنیا کمک می گیرد.

نخست توجه منکران را به آفرینش آسمانها جلب کرده، می گوید: «آیا به آسمان بالای سرشان نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده ایم (بی آنکه ستون و پایه ای داشته باشد) و چگونه آن را (به وسیله ستارگان) زینت بخشیده ایم، و هیچ شکاف و شکستی در آن نیست!» (أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ).

منظور از نگاه کردن در اینجا نگاهی توأم با اندیشه و تفکر است که انسان را به قدرت عظیم خالق این آسمان پهناور و شگفتیهایش آشنا سازد.



(آیه ۷) - سپس به عظمت آفرینش زمین پرداخته، می‌افزاید: «وزمین را گسترش دادیم و در آن کوههائی عظیم و استوار افکندیم، و از هر نوع گیاه بهجت‌انگیز در آن رویاندیم» (وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ).

آری! آفرینش زمین از یک سو، گسترش آن (بیرون آمدن از زیر آب) از سوی دیگر، پیدایش کوهها که ریشه‌های آن به هم پیوسته و همچون زرهی زمین را در برابر فشارهای درونی و برون‌ی و جزر و مدهای حاصل از جاذبه ماه و خورشید حفظ می‌کند، از سوی سوم، و پیدایش انواع گیاهان با آن همه عجائب و زیباییها از سوی چهارم همگی دلیل بر قدرت بی‌پایان اوست.

(آیه ۸) - در این آیه نتیجه‌گیری کرده، می‌گوید: همه اینها را آفریدیم «تا وسیلهٔ بینائی و یادآوری برای هر بندهٔ توبه‌کاری باشد!» (تَبْصِرَةً وَذِكْرًا لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ).

آری! کسی که قدرت بر آفرینش آسمانها با آن همه عظمت و زیبایی، و زمین با این همه نعمت و جمال و نظم و حساب دارد، چگونه نمی‌تواند مردگان را بار دیگر لباس حیات بپوشاند، و قیامتی برپا کند؟

(آیه ۹) - در این آیه پایهٔ استدلال دیگری را می‌نهد و می‌گوید: «و از آسمان آبی پربرکت نازل کردیم و به وسیلهٔ آن باغها و دانه‌هایی را که درو می‌کنند رویاندیم» (وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ).

(آیه ۱۰) - سپس می‌افزاید: «و (همچنین) نخلهای بلندقامت که میوه‌های متراکم دارند» (وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ).

(آیه ۱۱) - در پایان این بخش می‌گوید: «همه اینها برای روزی بخشیدن به بندگان است، و به وسیلهٔ باران زمین مرده را زنده کردیم (آری) زنده شدن مردگان (و خروج آنها از قبرها) نیز همین‌گونه است!» (رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيِينَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ).

و به این ترتیب ضمن یادآوری نعمتهای عظیمش به بندگان، و تحریک حس

شکرگزاری آنها در مسیر شناخت او، به آنها یادآور می‌شود که شما نمونه معاد را همه سال در برابر چشمان خود در همین جهان می‌بینید، زمینهای مرده و خشک و خالی از هرگونه آثار زندگی بر اثر نزول قطرات باران به حرکت در می‌آیند، و غوغای رستاخیز را سر می‌دهند، از هر گوشه که گیاهی می‌روید «وَحَدَاهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» می‌گوید!

این جنبش عظیم و حرکت به سوی حیات و زندگی در عالم گیاهان بیانگر این واقعیت است که آفریدگار عالم می‌تواند موجودات مرده را بار دیگر حیات بخشد چرا که «وقوع» چیزی اقوی دلیل بر «امکان» آن است.

(آیه ۱۲) - تنها تو نیستی که گرفتار دشمنی! قرآن همچنان ادامه بحثهای مربوط به معاد از دریچه‌های مختلف را دنبال می‌کند، نخست برای دلداری پیامبر ﷺ می‌فرماید: فقط تو نیستی که این گروه کافر تو و محتوای دعوتت را - خصوصاً درباره معاد - تکذیب کردند «پیش از آنان قوم نوح و اصحاب الراس و قوم ثمود (پیامبرانشان را) تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ).

«قوم ثمود» همان قوم صالح پیامبر بزرگ خداست، که در سرزمین «حجر» در شما حجاز زندگی داشتند، و در مورد «أَصْحَابُ الرَّسِّ»، بسیاری عقیده دارند که آنها طائفه‌ای بودند که در سرزمین «یمامه» می‌زیستند و پیامبری به نام «حنظله» داشتند که او را تکذیب کردند و سرانجام در چاهش افکندند.

(آیه ۱۳) - سپس می‌افزاید: «وهم چنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط» (وَعَادٌ وَفِرْعَوْنٌ وَإِخْوَانُ لُوطٍ).

منظور از برادران «لوط» همان قوم لوط است چرا که قرآن از این پیامبران بزرگ به عنوان برادر یاد کرده است.

(آیه ۱۴) - «و نیز اصحاب الایکه [= قوم شعیب] و قوم تبع» که در سرزمین یمن زندگی می‌کردند (وَأَصْحَابُ الْاَيِّكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ).

«ایکه» به معنی درختان فراوان و درهم پیچیده، و یا به تعبیر دیگر بیشه مانند

است، و اصحاب الایکه گروهی از قوم شعیب هستند که در غیر شهر «مدین» زندگی می‌کردند، شهری که دارای درختان بسیار بود.

سپس به تمام این اقوام هشت‌گانه اشاره کرده، می‌گوید: «هریک از آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند، و وعده عذاب من درباره آنها تحقق یافت» (کُلُّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ).

این اقوام هم پیامبران‌شان را تکذیب کردند، و هم مسأله توحید و معاد را، و سرانجام به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند، بعضی گرفتار طوفان شدند، بعضی سیلاب، بعضی دیگر صاعقه، و بعضی زلزله، و یا غیر آن و سرانجام میوه تلخ تکذیب را چشیدند.

(آیه ۱۵) - در این آیه به ذکر یکی دیگر از دلائل امکان رستخیز پرداخته، می‌گوید: «آیا ما از آفرینش نخستین عاجز ماندم» که قادر بر آفرینش رستخیز نباشیم؟! (أَفَعَبِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ).

سپس می‌افزاید: آنها در آفرینش نخستین تردید ندارند، زیرا خالق انسانها را خدا می‌دانند «ولی آنها (با این همه دلائل روشن) باز در آفرینش جدید تردید دارند» (بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ).

در حقیقت آنها بر اثر هوای نفس و تعصب و لجباجت گرفتار تناقضند، از یکسو خالق انسانها را در آغاز خداوند می‌دانند که همه را از خاک آفریده، اما از سوی دیگر وقتی به مسأله آفرینش مجدد انسانها از خاک می‌رسند آن را مطالبی عجیب و باورناکردنی می‌شمرند، در حالی که هر دو مثل یکدیگرند.

(آیه ۱۶) - کمترین سخنان شما را هم می‌نویسند! در اینجا بخش دیگری از مسائل مربوط به معاد مطرح می‌شود و آن مسأله ثبت و ضبط اعمال انسانها برای روز حساب است.

نخست از علم بی‌پایان خدا و احاطه علمی او به انسانها سخن گفته، می‌فرماید: «ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم» (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوْسًا بِهِ نَفْسُهُ).

منظور از کلمه «تُؤَسَّوْنَ» در اینجا این است که وقتی خداوند از خطورات قلبی آنها و وسوسه‌های زودگذری که از فکر آنها می‌گذرد آگاه است مسلماً از تمام عقائد و اعمال و گفتار آنها باخبر می‌باشد، و حساب همه را برای روز حساب نگه می‌دارد.

آری! او خالق است، و خلقتش دائم و مستمر، و ما در جمیع حالات وابسته به وجود او هستیم، با این حال چگونه ممکن است او از ظاهر و باطن ما بی‌خبر باشد؟!

و در ذیل آیه برای روشنتر ساختن مطلب می‌افزاید: «و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم» (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ).

این همان است که در جای دیگر می‌گوید: «بدانید خداوند بین انسان و قلب او حائل می‌شود، و همه شما نزد او در قیامت جمع خواهید شد». (انفال/۲۴)

البته همه اینها تشبیه است و قرب خداوند از این هم برتر و بالاتر است، هر چند مثالی از اینها رساتر در محسوسات پیدا نمی‌شود.

توجه به این واقعیت انسان را بیدار می‌کند، و به مسؤولیت سنگین و پرونده دقیق او در دادگاه عدل الهی آشنا می‌سازد، و از انسان بی‌خبر و بی‌تفاوت، موجودی هوشیار و سر به راه و متعهد و با تقوا به وجود می‌آورد.

(آیه ۱۷) - در این آیه می‌افزاید: به خاطر بیاورید «هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان هستند اعمال او را دریافت می‌دارند» (إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشُّمَالِ قَعِيدٌ).

یعنی؛ علاوه بر احاطه علمی خداوند به ظاهر و باطن انسان، دو فرشته نیز مأمور حفظ و نگاهداری حساب اعمال اویند که از طرف راست و چپ از او مراقبت می‌کنند، پیوسته با او هستند و لحظه‌ای جدا نمی‌شوند، تا از این طریق اتمام حجت بیشتری شود، و تأکیدی باشد بر مسأله نگاهداری حساب اعمال.

در روایات اسلامی آمده است که: «فرشته سمت راست، نویسنده حسنات است، و فرشته سمت چپ نویسنده سیئات، و فرشته اول فرمانده فرشته دوم

است، هنگامی که انسان عمل نیکی انجام دهد، فرشته سمت راست ده برابر می‌نویسد، و هنگامی که عمل بدی از او سرزند، و فرشته سمت چپ می‌خواهد آن را بنویسد، فرشته اول می‌گوید: عجله مکن. لذا او هفت ساعت به تأخیر می‌اندازد، اگر پشیمان شد و توبه کرد چیزی نمی‌نویسد، و اگر توبه نکرد تنها یک گناه برای او می‌نویسد».

**(آیه ۱۸) -** این آیه باز روی مسأله فرشتگان ثبت اعمال تکیه کرده، می‌گوید: «انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر این که همان دم فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت (و ضبط آن) است» (مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ). در آیه گذشته سخن از ثبت تمامی اعمال آدمی بود، و در این آیه روی خصوص الفاظ و سخنان او تکیه می‌کند، و این به خاطر اهمیت فوق‌العاده و نقش مؤثری است که گفتار در زندگی انسانها دارد، تا آنجا که گاهی یک جمله مسیر اجتماعی آنها را به سوی خیر یا شر تغییر می‌دهد.

**(آیه ۱۹) - قیامت و چشمهای تیزبین!** در اینجا باز صحنه‌های دیگری از مسائل مربوط به «معاد» منعکس است: صحنه «مرگ» صحنه «نفخ صور» و صحنه «حضور در محشر».

نخست می‌فرماید: «و سرانجام سكرات (و بیخودی در آستانه) مرگ به حق فرا می‌رسد» (وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ).

«سکره مرگ» حالتی است شبیه به «مستی» که بر اثر فرارسیدن مقدمات مرگ، به صورت هیجان و انقلاب فوق‌العاده‌ای به انسان دست می‌دهد، و گاه بر عقل او چیره می‌گردد، و او را در اضطراب و ناآرامی شدید فرو می‌برد. چرا که روح سالیان دراز با این تن خو گرفته و پیوند داشته است.

علی عليه السلام ترسیم زنده و گویائی از لحظه مرگ و سكرات آن دارد، می‌فرماید: «سكرات مرگ، توأم با حسرت از دست دادن آنچه داشتند بر آنها هجوم می‌آورد، اعضای بدنشان سست می‌گردد، و رنگ از صورتهايشان می‌پرد کم‌کم مرگ در آنها نفوذ کرده، میان آنها و زبانشان جدائی می‌افکند، در حالی که او در میان

خانواده خویش است، با چشمش می بیند و با گوشش می شنود و عقل و هوشش سالم است، اما نمی تواند سخن بگوید!

در این می اندیشد که عمرش را در چه راه فانی کرده؟ و روزگارش را در چه راهی سپری نموده است؟! به یاد ثروتهائی می افتد که در تهیه آن چشم برهم گذارده، و از حلال و حرام و مشکوک جمع آوری نموده، و تبعات و مسؤولیت گردآوری آن را بر دوش می کشد، در حالی که هنگام جدائی و فراق از آنها رسیده است او به دست بازماندگان می افتد، آنها از آن متنعم می شوند و بهره می گیرند اما مسؤولیت و حسابش بر اوست؟!

سپس قرآن ادامه می دهد: به کسی که در حال سكرات مرگ است گفته می شود: «این همان چیزی است که تو از آن می گریختی!» (ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدًا). آری! مرگ واقعیتی است که غالب افراد از آن می گریزند، به خاطر این که آن را «فنا» می دانند، نه دریچه ای به عالم «بقاء» یا به خاطر علائق و پیوندهای شدیدی که با دنیا و مواهب مادی دارند و نمی توانند از آن دل برکنند، و یا به خاطر تاریکی نامه اعمالشان!

هر چه هست از آن گریزانند، اما چه سود که این سرنوشتی است که در انتظار همگان است، و احدی را توان فرار از آن نیست.

(آیه ۲۰) - سپس به مسأله نفخ صور پرداخته، می فرماید: «و در صور دمیده می شود و آن روز روز تحقق وعده وحشتناک است» (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعْدِ).

منظور از «نفخ صور» در اینجا همان نفخ دوم است که نفخه «قیام» و «جمع» و «حضور» است، نفخه ای است که در آغاز «رستاخیز» انجام می گیرد، و با آن، همه انسانها زنده می شوند، و از قبرها برخاسته، برای حساب و جزا در محضر عدل الهی حاضر می شوند.

(آیه ۲۱) - در این آیه وضع انسانها را به هنگام ورود در محشر چنین بیان می کند: «و (در آن روز) هر انسان وارد محشر می شود، در حالی که همراه او

حرکت دهنده و گواهی است» (وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ).

درست همچون دادگاههای این جهان که مأموری همراه شخص متهم است و شاهدی براعمال او، شهادت می دهد.

(آیه ۲۲) - در اینجا به مجرمان، یا به همه انسانها، خطاب می شود که: «تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی، و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً تیزبین است!» (لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ).

آری! پرده های جهان ماده: آمال و آرزوها، عشق و علاقه به دنیا، زن و فرزند و مال و مقام، هوسهای سرکش و حسادتها، تعصب و جهل و لجاجت به تو اجازه نمی داد که امروز را از همان زمان بنگری، با این که نشانه های معاد و رستاخیز روشن بود و دلائل آن آشکار!

امروز گرد و غبار غفلت فرو نشسته، حجابهای جهل و تعصب و لجاجت کنار رفته، پرده های شهوات و آمال و آرزوها دریده شده، حتی آنچه در پرده غیب مستور بوده ظاهر گشته است.

(آیه ۲۳) - همنشینان انسان از فرشتگان و شیاطین: باز در اینجا صحنه دیگری از معاد ترسیم شده، صحنه تکان دهنده ای که فرشته قرین انسان، محکومیت او را برملا می سازد، و فرمان خداوند برای مجازات او صادر می شود. نخست می فرماید: «فرشته همنشین او می گوید: این نامه اعمال اوست که نزد من حاضر و آماده است» و از تمام کارهای کوچک و بزرگ او در سراسر عمر پرده بر می دارد (وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ).

منظور از «قرین» در اینجا فرشته ای است که در دنیا همراه انسان و مأمور ضبط اعمال اوست، و در دادگاه عدل الهی گواهی می دهد.

(آیه ۲۴) - سپس خداوند دو فرشته مأمور ثبت اعمال را مخاطب ساخته، فرمان می دهد: «هر کافر متکبر لجوج را در جهنم افکنید» (الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ).

(آیه ۲۵) - در این آیه به چند وصف از اوصاف زشت و مذموم این کافران عنید اشاره کرده، می‌گوید: «همان کسی که به شدت مانع خیر است و متجاوز، و در شک و تردید است» حتی دیگران را به تردید می‌افکند (مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ).  
 (آیه ۲۶) - باز در ادامه اوصاف این گروه عنید می‌افزاید: «همان کسی که معبود دیگری با خدا قرار داده» و راه شرک و دوگانگی را پیش گرفته است (الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ).

آری «او را در عذاب شدید بیفکنید» (فَالْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ).

(آیه ۲۷) - این آیه پرده از روی ماجرای دیگری از سرنوشت این گروه کافر لجوج بر می‌دارد، و آن مخاصمه و بحثی است که با شیطان در قیامت دارند، آنها تمام گناهان خویش را به گردن شیاطین اغواگر می‌افکنند، می‌فرماید: «وهمنشینش (از شیاطین) می‌گوید: پروردگارا! من او را به طغیان و نداشتنم (و به اجبار در این راه نیاوردم او خودش با میل و اراده خویش این راه را برگزید) و او در گمراهی دور و درازی بود» (قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ).

(آیه ۲۸) - گرچه در این آیات تنها سخن از دفاع شیطان به میان آمده و سخنی از اعتراض کفار بر شیطان دیده نمی‌شود، ولی به قرینه سایر آیات قرآن که آنها در قیامت با هم جر و بحث می‌کنند و به قرینه آیه مورد بحث گفتار طرفین اجمالاً روشن می‌شود، زیرا در این آیه می‌خوانیم: خدا «فرمود: نزد من جدال و مخاصمه نکنید، من پیشتر به شما هشدار داده‌ام» و اتمام حجت کرده‌ام (قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ).

(آیه ۲۹) - سپس برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «سخن من تغییرناپذیر است، و من هرگز به بندگانم ستم نخواهم کرد» (مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ).  
 این آیات دلیل بر اختیار و آزادی اراده بندگان است، نه شیطان مجبور است شیطنت کند، و نه کافران مجبورند راه کفر و عناد و راه شیطان را پیش گیرند و نه سرنوشت قطعی و خارج از اراده برای کسی مقرر شده است.

(آیه ۳۰) - در این آیه به فراز کوتاه و تکان‌دهنده‌ای از حوادث قیامت اشاره



کرده، می‌گوید: به خاطر بیاورید «روزی را که به جهنم می‌گوئیم: آیا پُر شده‌ای؟! و او می‌گوید: آیا افزون بر این هم هست!»! (يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ).

این آیه به خوبی نشان می‌دهد که دوزخیان بسیارند و جهنم منظره هولناک و وحشتناکی دارد و تهدید الهی جدی است، و به گونه‌ای است که فکر درباره آن لرزه بر اندام هر انسانی می‌افکند.

(آیه ۳۱) - با توجه به این که بحثهای این سوره غالباً بر محور مسأله معاد و اموری که در ارتباط با آن است دور می‌زند و با توجه به این که در آیات گذشته از چگونگی افکندن کفار لجوج در جهنم و شدت عذاب آنها و صفاتی که آنها را به دوزخ می‌کشد سخن به میان آمد، در اینجا صحنه دیگری را ترسیم می‌کند، صحنه داخل شدن پرهیزکاران به بهشت با احترام کامل، و اشاره به انواع نعمتهای بهشتی و صفاتی که انسان را در صف بهشتیان قرار می‌دهد، تا در مقایسه با یکدیگر حقایق روشنتر گردد.

نخست می‌فرماید: «و در آن روز بهشت را به پرهیزکاران نزدیک می‌کنند و فاصله‌ای از آنان ندارد!»! (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ).

(آیه ۳۲) - سپس در شرح اوصاف بهشتیان می‌گوید: «این چیزی است که به شما وعده داده می‌شوید و برای کسانی است که به سوی خدا باز می‌گردند، و پیمانها و احکام او را حفظ می‌کنند» (هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوْابٍ حَفِيظٍ).

(آیه ۳۳) - در ادامه این اوصاف در این آیه به دو وصف دیگر آنها اشاره می‌کند - که در حقیقت توضیح و تفسیری است برای اوصاف گذشته - می‌فرماید: «آن کسی که از خداوند رحمان در نهان بترسد و با قلبی پر انا به در محضر او حاضر شود» (مَنْ حَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ).

آنها نه فقط در حضور جمع که در تنهایی و خلوت نیز مرتکب گناهی نمی‌شوند.

این خوف و خشیت سبب می‌شود که قلب آنها «مُنِيب» باشد، دائماً متوجه

خدا گردد، و به طاعت او اقبال کند، و از هرگناه و لغزشی توبه نماید، و این حال را تا پایان عمر ادامه دهد و با همین حالت وارد عرصه محشر گردد.

(آیه ۳۴) - سپس می‌افزاید: کسانی که دارای این چهار صفتند هنگامی که بهشت به آنها نزدیک می‌شود، فرشتگان الهی به عنوان احترام و اکرام به آنها می‌گویند: «به سلامت وارد بهشت شوید» (أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ). سلامت از هرگونه بدی و ناراحتی و آفت و بلا و کیفر و عذاب، سلامت کامل از نظر جسم و جان. سپس برای آرامش خاطر آنها اضافه می‌کند: «امروز، روز جاودانگی است» جاودانی نعمتها، و جاودانی بهشت با تمام مواهبش (ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ).

(آیه ۳۵) - و به دنبال این دو موهبت - بشارت سلامت، و بشارت جاودانگی در بهشت - خداوند منان دو بشارت دیگر به آنها می‌دهد که مجموعاً چهار بشارت است همانند چهار وصفی که آنها داشتند، می‌فرماید: «هرچه بخواهند در آنجا برای آنها هست» (لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا). و علاوه بر آن «نزد ما نعمتهای بیشتری است» که به فکر هیچ‌کس نمی‌رسد (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ).

تعبیری از این زنده‌تر و رساتر و دل‌انگیزتر تصور نمی‌شود.

(آیه ۳۶) - بعد از پایان گرفتن گفتگو پیرامون بهشت و دوزخ، صفات بهشتیان و دوزخیان، و درجات و درکات آنها، برای نتیجه‌گیری کامل از این بحث، مجرمان را مورد توجه قرار داده، می‌فرماید: «چه بسیار اقوامی را که پیش از آنها هلاک کردیم، اقوامی که از آنها قویتر بودند، و شهرها (و کشورها) را گشودند» اما بر اثر کفر و ظلم و بیدادگری و گناه نابود شدند (وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ).

«آیا هیچ راه فراری (از عذاب الهی برای این‌گونه افراد) وجود دارد؟ (هَلْ مِنْ مَّجِيسٍ).

آیه به کنار لجوج معاصر پیامبر ﷺ هشدار می‌دهد که سری به تاریخ گذشتگان بزنند و آثار آنها را بر صفحات تاریخ و صفحه روی زمین بنگرند، ببینند

خداوند با اقوام سرکشی که پیش از آنها بودند چه کرد؟ اقوامی که از آنها پرجمعیت تر و با قدرت تر بودند، آنگاه به آینده خود بیندیشند.

(آیه ۳۷) - در این آیه برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «قطعاً در این (سرگذشت پیشینیان) تذکر است، برای آن کس که عقل دارد، یا گوش فرا دهد در حالی که حاضر باشد!» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ). منظور از «قلب» در اینجا و در دیگر آیات قرآن که بحث از درک مسائل می‌کند همان «عقل» و شعور و ادراک است.

مجموع آیه چنین معنی می‌دهد، دو گروه می‌توانند از این مواعظ، پند و اندرز گیرند، نخست آنها که دارای ذکاوت و عقل و هوشند، و خود مستقلاً می‌توانند مسائل را تحلیل کنند، و دیگر کسانی که در این حد نیستند اما می‌توانند «مستمع» خوبی برای دانشمندان باشند، و با حضور قلب به سخنان آنها گوش فرا دهند و حقایق را از طریق ارشاد و راهنمایی آنها فراگیرند.

(آیه ۳۸) - آفریدگار آسمانها و زمین قادر بر احیای مردگان است:

در تعقیب آیات گذشته و دلائل مختلفی که درباره معاد در آن آمده بود، در اینجا به یکی دیگر از دلائل امکان معاد اشاره کرده و بعد از آن به پیامبر ﷺ دستور صبر و شکیبائی و تسبیح و حمد پروردگار می‌دهد، تا کارشکنیهای مخالفان را از این طریق تحمل و خنثی کند.

نخست می‌فرماید: «و ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان آن است در شش روز [=شش دوران] آفریدیم، و هیچ‌گونه رنج و سختی به ما نرسید!» (وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ).

بدیهی است کسی که قدرتش محدود است اگر بخواهد کاری انجام دهد که بیش از توان او باشد خسته و درمانده و وامانده می‌شود، ولی در مورد وجودی که قدرتش نامحدود و توانایش بی‌نهایت است این امور مفهومی ندارد.

بنابراین چنین کسی توانائی دارد که انسان را بعد از مردن بار دیگر به حیات بازگرداند.

(آیه ۳۹) - بعد از ذکر دلایل مختلف معاد و ترسیم صحنه‌های مختلفی از قیامت چون به هر حال گروهی تسلیم حق نیستند و لجاجت و پافشاری بر باطل دارند پیامبر ﷺ را مخاطب قرار داده، می‌گوید: «در برابر آنچه آنها می‌گویند شکیباً باش» (فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ).

چراکه تنها با نیروی صبر و استقامت می‌توان بر این مشکلات پیروز شد، و توطئه‌های دشمن را درهم شکست، و نسبت‌های ناروای آنها را در مسیر حق تحمل کرد.

و از آنجا که صبر و استقامت نیاز به پشتوانه‌ای دارد، و بهترین پشتوانه یاد خدا و ارتباط با مبدأ علم و قدرت جهان آفرین است در دنبال این دستور می‌افزاید: «و پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب تسبیح و حمد پروردگارت را به جا آور» (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ).

(آیه ۴۰) - همچنین «در بخشی از شب او را تسبیح کن و بعد از سجده‌ها» (وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ).

این یاد مداوم و تسبیح مستمر همچون قطره‌های حیاتبخش باران بر سرزمین قلب و جان تو می‌ریزد، و آن را سیراب می‌کند، دائماً به تو نشاط و حیات می‌بخشد و به استقامت در مقابل مخالفان لجوج دعوت می‌کند.

تسبیح خداوند در این مواقع چهارگانه اشاره به نمازهای پنجگانه روزانه و بعضی از نوافل پرفضیلت است، به این ترتیب که «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» اشاره به نماز صبح است، زیرا آخر وقت آن طلوع آفتاب می‌باشد. «وَقَبْلَ الْغُرُوبِ» اشاره به نماز ظهر و عصر است، چرا که آخر وقت هر دو غروب آفتاب است.

«وَمِنَ اللَّيْلِ» نماز مغرب و عشا را بیان می‌کند، «وَأَدْبَارَ السُّجُودِ» نظر به نافله‌های مغرب دارد که بعد از مغرب به جا آورده می‌شود.

(آیه ۴۱) - با صیحه رستاخیز همه زنده می‌شوند: در این آیه همانند سایر آیات این سوره تکیه بر مسأله معاد و رستاخیز شده و باز گوشه دیگری از آن را

مطرح می‌کند، و آن مسأله نفخ صور و خروج مردگان از قبر است.

می‌فرماید: «وگوش فراده و منتظر روزی باش که منادی از مکانی نزدیک ندا می‌دهد» (وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ).

یعنی؛ این صدا آن‌چنان در فضا پخش می‌شود که گویی بیخ گوش همه است.

(آیه ۴۲) - «روزی که صیحه همگان رستاخیز را به حق می‌شنوند، آن روز،

روزِ خروج (از قبرها) است!»! يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ).

مخاطب در «وَاسْتَمِعْ» (گوش فراده) گرچه شخص پیامبر ﷺ است ولی

مسلماً مقصود همه انسانها هستند.

و منظور از «گوش فرادادن» یا انتظار کشیدن است، زیرا کسانی که در انتظار

حادثه‌ای به سر می‌برند که با صدای وحشتناکی شروع می‌شود دائماً گوش فرا

می‌دهند، و منتظرند. و یا منظور گوش فرادادن به این سخن الهی است، و معنی

چنین می‌شود: «این سخن را بشنو که پروردگارت درباره صیحه رستاخیز می‌گوید».

این منادی همان «اسرافیل» است که در «صور» می‌دمد، و در آیات قرآن نه با

نام بلکه با تعبیرات دیگری به او اشاره شده است.

(آیه ۴۳) - و برای این که روشن شود حاکم در این دادگاه بزرگ کیست؟

می‌افزاید: «مائیم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بازگشت تنها به سوی ماست» (إِنَّا

نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ).

(آیه ۴۴) - سپس برای توضیح بیشتر درباره بازگشت مردم به سوی خداوند

می‌فرماید: «روزی که زمین بسرعت از روی آنها شکافته می‌شود و (از قبرها) خارج

می‌گردند» (يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا).

و در پایان آیه می‌افزاید: «و این جمع کردن (مردم در قیامت) برای ما آسان

است» (ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ).

روشن است خداوندی که آفریننده آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو

است حشر و نشور مردگان برای او کار ساده‌ای می‌باشد.

(آیه ۴۵) - و در این آیه که آخرین آیه این سوره است بار دیگر به پیامبرش در

مقابل مخالفان سرسخت و لجوج تسلی و دل‌داری می‌دهد و می‌فرماید: «ما به آنچه آنها می‌گویند آگاه‌تریم» (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ).

«و تو مأمور اجبار آنها (به ایمان) نیستی» (وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ).

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت، و دعوت به سوی حق و بشارت و انذار است «پس به وسیله قرآن، کسانی را که از عذاب من می‌ترسند متذکر ساز» (فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَبِيد).

اشاره به این که قرآن برای انذار و بیدار ساختن افراد مؤمن کافی است هر صفحه‌ای از آن یادآور قیامت، و آیات مختلفش بازگوکننده سرنوشت پیشینیان و توصیف‌هایش از مواهب بهشتی و عذاب‌های دوزخی و حوادثی که در آستانه رستاخیز و در دادگاه عدل الهی واقع می‌شود بهترین پند و اندرز برای همگان است. «پایان سوره ق»

## سوره ذاریات [۵۱]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۶۰ آیه است

**محتوای سوره:** محور بحث در این سوره در درجه اول، مسائل مربوط به معاد و رستاخیز و پاداش و کیفر مؤمنان و مجرمان است، و بطور کلی می توان گفت مباحث این سوره بر پنج محور زیر دور می زند:

۱- قسمت مهمی از آن را مباحث معاد تشکیل می دهد یعنی آغاز و پایان سوره با معاد است.

۲- بخش دیگری از این سوره ناظر به مسأله توحید و آیات و نشانه های خدا در نظام آفرینش است که طبعاً بحثهای معاد را تکمیل می کند.

۳- در بخش دیگر، از داستان فرشتگانی که میهمان ابراهیم (ع) شدند و مأمور درهم کوبیدن شهرهای قوم لوط بودند بحث می کند.

۴- آیات دیگری از این سوره اشارات کوتاهی به داستان موسی (ع) و قوم عاد و ثمود و قوم نوح دارد.

۵- و بالاخره قسمت دیگری از این سوره، مبارزه اقوام متعصب و لجوج را با انبیاء گذشته بازگو کرده، و پیامبر اسلام ﷺ را که در برابر مخالفین سرسخت قرار داشت از این طریق دلداری می دهد، و دعوت به استقامت می کند.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «هرکس سوره ذاریات را در روز یا شب بخواند خداوند وضع زندگی و معیشت او را اصلاح

می‌کند، روزی وسیعی به او می‌دهد، و قبر او را با چراغی روشن می‌سازد که تا روز قیامت می‌درخشد!»

کراراً گفته‌ایم تنها لقلقه زبان برای رسیدن به این همه پاداش عظیم کافی نیست بلکه هدف تلاوتی است اندیشه‌برانگیز، و اندیشه‌ای عمل‌آفرین! ضمناً نامگذاری سوره به «ذاریات» به تناسب نخستین آیه این سوره است.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - سوگند به طوفانها و ابرهای باران‌زا! بعد از سوره «وَالصَّافَات» این دومین سوره‌ای است که با سوگندهای مکرر آغاز می‌شود، سوگندهایی پرمعنی و تفکرآفرین، سوگندهایی بیدارکننده و آگاهی بخش.

جالب این که محتوای این سوگندها ربط خاصی با مباحث رستاخیز دارد، و با ظرافت و زیبایی مخصوصی این بحث مهم را از جوانب گوناگون تعقیب می‌کند.

حقیقت این است که سوگندهای قرآن که تعداد آن زیاد است یکی از چهره‌های اعجاز این کتاب آسمانی و از زیباترین و درخشنده‌ترین فرازهای آن است که شرح هر کدام در جای خود خواهد آمد.

در آغاز این سوره خداوند به پنج موضوع مختلف سوگند یاد کرده است. نخست می‌فرماید: «سوگند به بادهایی که (ابرها را) به حرکت در می‌آورند» (وَالذَّارِيَاتِ ذُرْوًا). و گرد و غبارها و بذر گیاهان و نطفه‌های گلها را در روی زمین به هر سو می‌پراکنند.

(آیه ۲) - سپس می‌افزاید: «سوگند به آن ابرها که بار سنگینی (از باران را) با خود حمل می‌کنند» (فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا).

(آیه ۳) - «و سوگند به کشتیهایی که (بر رودخانه‌های عظیم و صفحه دریاها) به آسانی به حرکت در می‌آیند» (فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا).



(آیه ۴) - «و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می‌کنند» (فَالْمَقْسَّمَاتِ أَمْرًا).

به این ترتیب سخن از بادها، سپس ابرها، و بعد از آن نهرها، و سرانجام روئیدن گیاهان است که تناسب نزدیکی با مسأله معاد که بعد از آن آمده دارد، زیرا می‌دانیم که یکی از دلائل امکان معاد مسأله زنده کردن زمینهای مرده به وسیله نزول باران است که بارها در قرآن با عبارات مختلف ذکر شده است.

(آیه ۵) - بعد از ذکر این چهار سوگند - که همه بیانگر اهمیت مطلبی است که بعد از آن می‌آید - می‌فرماید: «آنچه به شما وعده داده شده قطعاً راست است» (إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٌ).

(آیه ۶) - و بار دیگر به عنوان تأکید می‌افزاید: «و بی شک (رستخیز و) جزای اعمال واقع شدنی است» (وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ).

«دین» در اینجا به معنی جزاست، و اصولاً یکی از نامهای قیامت «یَوْمَ الدِّينِ» (روز جزا) است و از آن روشن می‌شود که منظور از وعده‌های واقع شدنی در اینجا وعده‌های مربوط به قیامت و حساب و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ و سایر امور مربوط به معاد است، بنابراین جمله اول تمام وعده‌های قیامت را شامل می‌شود، و جمله دوم تأکیدی است بر مسأله جزا.

(آیه ۷) - سوگند به آسمان و چین و شکنهای زیبایش!

این آیه همچون آیات گذشته با سوگند شروع می‌شود، نخست می‌فرماید: «سوگند به آسمان که دارای چین و شکنهای زیباست» (وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ).

(آیه ۸) - این آیه به جواب قسم یعنی مطلبی که به خاطر آن سوگند یاد شده است پرداخته، می‌افزاید: «همه شما (در باره قیامت) در گفتاری مختلف و گوناگون هستید» (إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ). پیوسته ضد و نقیض می‌گوئید، و همین تناقض‌گویی دلیل بر بی پایه بودن سخنان شماست.

در مورد معاد، گاه می‌گوئید: ما اصلاً باور نمی‌کنیم که استخوانهای پوسیده

زنده شوند.

وگاه می افزایید: پدران و نیاکان ما را بیاورید تا گواهی دهند بعد از مرگ  
قیامت و رستاخیزی در کار است تا قبول کنیم!

و در مورد پیامبر اسلام ﷺ گاه می گوئید: دیوانه است، گاه شاعرش  
می خوانید، گاه ساحرش می نامید.

همچنین در مورد قرآن گاه آن را «اساطیرالاولین» (افسانه‌ها و خرافات  
پیشینیان) می نامید گاهی شعرش می خوانید، و گاه سحر، و گاه دروغ!

این تعبیر در حقیقت استدلالی است بر بطلان ادعاهای مخالفان در مورد  
توحید و معاد و پیامبر و قرآن - هرچند تکیه اصلی این آیات به قرینه آیاتی که بعداً  
می آید روی مسأله معاد است.

(آیه ۹) - در این آیه علت این انحراف از حق را بیان کرده، می فرماید:  
«تنها» کسی از ایمان به آن منحرف می شود که از قبول حق، سرباز می زند» و گرنه  
دلایل زندگی بعد از مرگ آشکار است (يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أَفَكَ).

با توجه به این که در آیات قبل سخن از رستاخیز در میان بود معلوم است که  
منظور اصلی انحراف از این عقیده است، و نیز از آنجا که در آیه گذشته سخن از  
گفتگوهای ضد و نقیض کافران در میان بود معلوم می شود منظور در اینجا کسانی  
است که از منطق و دلیل روشن منحرف می شوند.

بنابراین مجموع آیه چنین معنی می دهد: کسانی از ایمان به معاد منحرف  
می شوند که از مسیر دلیل عقل و منطق حق طلبی منحرف گشته اند.

(آیه ۱۰) - در این آیه دروغگویان و دروغ پردازان را شدیداً مورد مذمت  
و تهدید قرار داده، می گوید: «کشته باد دروغگویان» و مرگ بر آنها! (قُتِلَ  
الْخَرَّاصُونَ).

منظور از «خَرَّاصُونَ» کسانی هستند که غرق جهل و نادانی خویشند، و برای  
فرار از زیر بار حق هر روز بهانه و سخن بی اساسی را عنوان می کنند.

اصولاً قضاوت‌هایی که مدبرک روشنی ندارند و بر پایه حدس و تخمین  
و گمانهای بی اساس است کاری است گمراه کننده و مستحق نفرین و عذاب.

(آیه ۱۱) - سپس به معرفی این دروغگویان پرداخته، می‌افزاید: «همانها که در جهل و غفلت فرو رفته‌اند» (الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرَةٍ سَاهُونَ).

(آیه ۱۲) - «و (از این رو) پیوسته سؤال می‌کنند: روز جزا چه موقع است» و قیامت کی خواهد آمد؟ (يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ).

این سخن به آن می‌ماند که بیماری از طبیب مرتباً سؤال کند پایان عمر من چه روزی خواهد بود؟

هرکس این سؤال را بی‌اساس می‌داند، و می‌گوید مهم این است که بدانی مرگ حق است تا خود را درمان کنی مبادا گرفتار «مرگ زودرس» شوی.

(آیه ۱۳) - ولی با این حال قرآن به آنها پاسخ کوبنده‌ای داده، می‌گوید: (آری) همان روزی است که آنها را بر آتش می‌سوزانند! (يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ).

(آیه ۱۴) - و به آنها گفته می‌شود: «بچشید عذاب خود را، این همان چیزی است که برای آن شتاب داشتید» (ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ).

(آیه ۱۵) - پاداش سحرخیزان نیکوکار!

در تعقیب آیات گذشته که سخن از دروغگویان جاهل و منکران قیامت و رستاخیز و عذاب آنها در میان بود، در اینجا از مؤمنان پرهیزکار و اوصاف و پاداش آنها سخن می‌گوید، تا در مقایسه با یکدیگر - آن‌چنان‌که روش قرآن است - حقائق روشنتر شود.

می‌فرماید: «به یقین پرهیزکاران در باغهای بهشت و در میان چشمه‌ها قرار دارند» (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ).

درست است که باغ طبیعتاً دارای نهرهای آب است، اما لطفش در این است که چشمه‌ها از درون خود باغ بجوشد، و درختان را دائماً مشروب کند، این امتیازی است که باغهای بهشت دارد، نه یک نوع چشمه که انواع مختلفی از چشمه‌ها در آن موجود است.

(آیه ۱۶) - سپس به نعمتهای دیگر بهشتی اشاره کرده و به صورت سربسته

می‌گوید: «و آنچه پروردگارشان به آنها بخشیده دریافت می‌دارند» (أَخَذِينَ مَا آتَيْتُهُمْ رَبُّهُمْ).

یعنی؛ آنها با نهایت میل و اشتیاق و کمال رضا و رغبت و خشنودی این مواهب الهی را پذیرا می‌شوند.

و در دنبال آیه می‌افزید: این پاداشهای عظیم بی‌جهت نیست «زیرا آنها پیش از آن (در سرای دنیا) از نیکوکاران بودند» (إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ).

احسان و نیکوکاری که در اینجا آمده معنی وسیعی دارد که هم اطاعت خدا را شامل می‌شود و هم انواع نیکیها به خلق خدا.

(آیه ۱۷) - از این به بعد به توضیح چگونگی نیکوکار بودن آنها پرداخته، سه وصف را از میان اوصاف آنها بیان می‌کند.

نخست این که: «آنها کمی از شب را می‌خوابیدند» (كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ).

یعنی؛ همه شب، بخشی را بیدار بودند و بسه عبادت و نماز شب می‌پرداختند؛ و شبهایی را که تماماً در خواب باشند و عبادت شبانه از آنها بکلی فوت شود کم بوده است.

(آیه ۱۸) - دومین وصف آنها را چنین بیان می‌کند: «و در سحرگاهان استغفار می‌کردند» (وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ).

در آخر شب که چشم غافلان در خواب است، و محیط از هر نظر آرام، قال و غوغای زندگی مادی فرونشسته، و عواملی که فکر انسان را به خود مشغول دارد خاموش است برمی‌خیزند، و به درگاه خدا می‌روند، در پیشگاه معبود به راز و نیاز می‌پردازند، نماز می‌خوانند، و مخصوصاً از گناهان خود استغفار می‌کنند.

(آیه ۱۹) - سپس به سومین وصف پرهیزکاران بهشتی اشاره کرده، می‌افزاید: «و در اموال آنها حقی برای سائل و محروم بود» (وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ).

تعبیر به «حق» در اینجا یا به خاطر این است که خداوند بر آنها لازم شمرده

است - مانند زکات و خمس و سایر حقوق واجب شرعی - و یا آنها خود بر خویشتن الزام کرده‌اند و تعهد نموده‌اند و می‌توان گفت که؛ فرق نیکوکاران با دیگران آن است که آنها این حقوق را ادا می‌کنند در حالی که دیگران مقید به آن نیستند.

در روایاتی که از منابع اهل بیت علیهم‌السلام رسیده تأکید شده که منظور از «حق معلوم» چیزی غیر از زکات واجب است.

در فرق میان «سائل» و «محروم» جمعی گفته‌اند: «سائل» کسی است که از مردم تقاضای کمک می‌کند، ولی «محروم» شخصی آبرومندی است که برای معیشت خود نهایت تلاش و کوشش را به خرج می‌دهد اما دستش به جائی نمی‌رسد و کسب و کار و زندگیش به هم پیچیده است و با این حال خویشنداری کرده، از کسی تقاضای کمک نمی‌کند.

به هر حال این تعبیر اشاره به این نکته است که هرگز منتظر ننشینید نیازمندان نزد شما آیند و تقاضای کمک کنند، بر شماست که جستجو کنید و افراد آبرومند محروم را پیدا کنید، و به آنها کمک نموده، گره مشکلاتشان را بگشائید و آبرویشان را حفظ نمایید.

#### (آیه ۲۰) - نشانه‌های خدا در وجود شماست آیا نمی‌بینید؟

در تعقیب آیات پیشین که پیرامون مسأله معاد و صفات دوزخیان و بهشتیان سخن می‌گفت در اینجا سخن از نشانه‌های خدا در زمین و در وجود خود انسان است، تا از یکسو به مسأله توحید و شناخت خدا و صفات او که مبدأ حرکت به سوی همه خیرات است آشنا شوند، و از سوی دیگر به قدرت او بر مسأله معاد و زندگی پس از مرگ، چرا که خالق حیات در روی زمین و این همه عجائب و شگفتیها قادر بر تجدید حیات نیز می‌باشد.

نخست می‌فرماید: «و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است»

(وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ).

به راستی نشانه‌های حق و قدرت بی‌پایان و علم و حکمت نامحدود خدا در

همین کره خاکی آنقدر فراوان است که عمر هیچ انسانی برای شناخت همه آنها کافی نیست.

بد نیست در اینجا به گوشه‌ای از سخنان یکی از دانشمندان معروف جهان که در این زمینه مطالعات زیادی دارد گوش فرا دهیم.

کرسی مورسین می‌گوید: «در تنظیم عوامل طبیعی منتهای دقت و ریزه کاری به کار رفته است، مثلاً اگر قشر خارجی کره زمین ده پا ضخیمتر از آنچه هست می‌بود اکسیژن - یعنی ماده اصلی حیات - وجود پیدا نمی‌کرد، یا هرگاه عمق دریاها چند پا بیشتر از عمق فعلی بود آن وقت کلیه اکسیژن و کربن زمین جذب می‌شد و دیگر امکان هیچ‌گونه زندگی نباتی و یا حیوانی در سطح خاک باقی نمی‌ماند».

و در جای دیگر می‌گوید: «تنها بیست و یک درصد از هوای اطراف زمین اکسیژن است... اگر مقدار اکسیژن موجود در هوا به جای بیست و یک درصد پنجاه درصد بود تمام مواد سوختنی این عالم محترق می‌شد، و اگر جرقه‌ای به درختی در جنگلی می‌رسید، تمام جنگل بطور کامل می‌سوخت»!

(آیه ۲۱) - در این آیه می‌افزاید: «و در وجود خود شما» نیز آیاتی است (وَفِي أَنْفُسِكُمْ).

«آیا (چشم باز نمی‌کنید و این همه آیات و نشانه‌ای آشکار حق را) نمی‌بینید؟! (أَفَلَا تُبْصِرُونَ).

بدون شک انسان اعجوبه عالم هستی است و آنچه در عالم کبیر است در این عالم صغیر نیز وجود دارد، بلکه عجایبی در آن است که در هیچ جای جهان نیست. دستگاههایی که در بدن انسان است مانند قلب و کلیه و ریه و مخصوصاً دهها هزار کیلومتر! رگهای درشت و باریک و حتی مویرگهایی که با چشم دیده نمی‌شود، و مسؤول آبرسانی و تغذیه و تهویه «ده میلیون میلیارد» سلول تن انسان هستند، و حواس مختلفی مانند بینائی و شنوائی و حواس دیگر هر کدام آیتی عظیم از آیات اوست.

و از همه مهمتر معمای «حیات» که اسرار آن همچنان ناشناخته مانده، و ساختمان روح و عقل انسان است که عقول همه انسانها از درک آن عاجز است. و لذا پیغمبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: «کسی که خویش را بشناسد خدای خویش را شناخته است».

(آیه ۲۲) - در این آیه به سومین بخش از نشانه‌های عظمت پروردگار و قدرت او بر معاد اشاره کرده، می‌فرماید: «وروزی شما در آسمان است، و آنچه به شما وعده داده می‌شود» (وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ).

مفهوم «رزق» هم باران را شامل می‌شود، هم نور آفتاب را که از آسمان به سوی ما می‌آید و نقش آن در حیات و زندگی فوق‌العاده حساس است، و همچنین هوا را که مایه حیات همه موجودات زنده است.

چیزی که مانع بصیرت آدمی می‌شود، همان حرص برای روزی است؛ خداوند در این آیه به انسان اطمینان می‌دهد که روزی او تضمین شده است، تا بتواند با خیال راحت به شگفتیهای جهان هستی بنگرد.

به هر حال سه آیه فوق ترتیب لطیفی دارد: آیه نخست از عوامل وجود انسان در کره زمین سخن می‌گوید، و آیه دوم از خود وجود انسان، و آیه سوم از عوامل دوام و بقاء او.

(آیه ۲۳) - لذا برای تأکید مطلب در این آیه سوگند یاد کرده، می‌گوید: «سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است، همان‌گونه که شما سخن می‌گوئید» (فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ).

کار به جایی رسیده است که خداوند با آن عظمت و قدرتش برای اطمینان دادن به بندگان شاکاک و دیرباور و ضعیف‌النفس و حریص سوگند یاد می‌کند که آنچه به شما در زمینه رزق و روزی و وعده‌های ثواب و عقاب قیامت وعده داده شده همه حق است، و هیچ شک و تردیدی در آن نیست.

(آیه ۲۴) - میهمانان ابراهیم (ع): از این به بعد گوشه‌هایی از سرگذشت انبیا و اقوام پیشین برای تأکید و تأیید مطالب گذشته مطرح می‌شود، و نخستین فراز آن

سرگذشت فرشتگانی است که برای عذاب قوم لوط در شکل آدمیان بر ابراهیم (ع) ظاهر شدند، و او را بشارت به تولد فرزندی دادند با این که ابراهیم به سن پیری رسیده بود و همسرش نیز مسن و نازا بود.

از یکسو عطا کردن این فرزند برومند در این سن و سال به این پدر و مادر پیر و فرتوت تأکیدی است برای آنچه دربارهٔ مقدر بودن سایر روزیها که در آیات گذشته آمد.

و از سوی دیگر دلیلی است بر قدر و توانائی حق، و آیتی است از آیات خداشناسی که در آیات گذشته از آن بحث شده است.

و از سوی سوم بشارتی است برای اقوام با ایمان که مشمول حمایت حق هستند، همان گونه که آیات بعد که سخن از عذاب هولناک قوم لوط می گوید هشدار و تهدیدی است برای مجرمان بی ایمان.

نخست روی سخن را به پیامبر کرده، می فرماید: «آیا خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟»! (هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثٌ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ).

(آیه ۲۵) - سپس به شرح حال آنها پرداخته، می گوید: «در آن زمان که بر او وارد شدند و گفتند: سلام بر تو! او گفت: سلام بر شما که جمعیتی ناشناخته اید!»! (إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ).

(آیه ۲۶) - به هر حال ابراهیم میهمان نواز و پیرسخاوت، برای پذیرائی میهمانان خود فوراً دست به کار شد، «پس پنهانی به سوی خانوادهٔ خود رفت و گوسالهٔ فربه (و بریان شده ای را برای آنها) آورد» (فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجَلٍ سَمِينٍ).

چرا ابراهیم چنین کرد؟ برای این که ممکن بود اگر میهمانان متوجه شوند مانع از چنین پذیرائی پرهزینه ای گردند.

اما چرا ابراهیم برای میهمانهای معدود که به گفتهٔ بعضی سه نفر و حداکثر دوازده نفر بودند غذای فراوان و مفصل تهیه کرد، این به خاطر آن است که معمولاً اشخاص سخاوتمند هرگاه میهمانی برای آنها فرا رسد تنها به اندازهٔ میهمانان غذا



تهیه نمی‌کنند، بلکه غذائی فراهم می‌سازند که علاوه بر میهمانان تمام کسانی که برای آنان کار می‌کنند در آن شریک و سهیم باشند، و حتی همسایگان و نزدیکان و اطرافیان دیگر را هم در نظر می‌گیرند.

(آیه ۲۷) - ابراهیم شخصاً این غذا را برای میهمانان آورد «و نزدیک آنها گذارد» (فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ).

ولی با تعجب دید که آنها دست به سوی غذا نمی‌برند «گفت: آیا شما غذا نمی‌خورید؟! (قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ).

(آیه ۲۸) - ابراهیم تصور می‌کرد آنها از جنس بشرند و هنگامی که دید دست به سوی غذا نمی‌برند «از آنان احساس وحشت کرد» (فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً).

زیرا در آن زمان و امروز هم در میان بسیاری از اقوام - که پایبند به اخلاق سنتی هستند - هرگاه کسی از غذای دیگری بخورد به او آزاری نمی‌رساند و خیانتی نمی‌کند. و اگر میهمان دست به غذا نبرد این گمان پیدا می‌شد که او برای کار خطرناکی آمده است.

در اینجا میهمانان - همان‌گونه که در آیه ۷۰ سوره هود آمده است - «به او گفتند: نترس» ما رسولان و فرشتگان پروردگار توایم (قَالُوا لَا تَخَفْ).

سپس می‌افزاید: «و او را بشارت به تولد پسری دانا دادند» (وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ).

بدبهی است فرزند به هنگام تولد «عالم» نیست، اما ممکن است استعدادی در او باشد که در آینده عالم و دانشمند بزرگی شود، و منظور در اینجا همین است. و مشهور این است که این فرزند «اسحاق» بوده است.

(آیه ۲۹) - «در این هنگام همسرش جلو آمد در حالی که از خوشحالی و تعجب) فریاد می‌کشید به صورت خود زد و گفت: (آیا پسری خواهم آورد در حالی که) پیرزنی نازا هستم» (فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ).

(آیه ۳۰) - ولی قرآن در این آیه پاسخ فرشتگان را به او نقل می‌کند: «گفتند:

پروردگارت چنین گفته است و او حکیم و داناست» (قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ).

گرچه تو پیرزن فرتوتی هستی و شوهرت نیز چنین است، اما هنگامی که فرمان پروردگار تو صادر شود و اراده اش به چیزی تعلق گیرد بدون تردید تحقق می یابد.

### آغاز جزء ۲۷ قرآن مجید

(آیه ۳۱) - شهرهای بلادیده قوم لوط آیت و عبرتی است: در تعقیب ماجرای ورود فرشتگان بر ابراهیم و بشارت دادن به او درباره تولد اسحاق بحث از گفتگویی است که میان «ابراهیم» و «فرشتگان» درباره قوم «لوط» درگرفت. توضیح این که: ابراهیم پس از تبعید به شام، به دعوت مردم به سوی خداوند و مبارزه با هرگونه شرک و بت پرستی ادامه می داد، حضرت «لوط» که از پیامبران بزرگ بود در عصر او می زیست و احتمالاً از سوی او مأموریت یافت که برای تبلیغ و هدایت گمراهان به یکی از مناطق شام (یعنی شهرهای سدوم) سفر کنند، او در میان قوم گنجهکاری آمد که آلوده به شرک و گناهان بسیاری بودند، و از همه زشت تر گناه همجنس بازی و لواط بود سرانجام گروهی از فرشتگان مأمور هلاک این قوم شدند اما قبلاً نزد ابراهیم آمدند.

ابراهیم از وضع میهمانان فهمید اینها به دنبال کار مهمی می روند، و تنها برای بشارت تولد فرزند نزد او نیامده اند، چرا که برای چنین بشارتی یک نفر کافی بود، و یا به خاطر عجله ای که در حرکت داشتند احساس کرد مأموریت مهمی دارند.

لذا در آیه مورد بحث می گوید: ابراهیم «گفت: مأموریت شما چیست ای فرستادگان» خدا؟ (قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ).

(آیه ۳۲) - فرشتگان پرده از روی مأموریت خود برداشته، و به ابراهیم «گفتند: ما به سوی قوم مجرمی فرستاده شده ایم» (قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ). قومی که علاوه بر فساد عقیده گرفتار انواع آلودگیها و گناهان مختلف

زشت و ننگینی هستند.

(آیه ۳۳) - سپس افزودند: ما مأموریت داریم «تا بارانی از سنگ گِل بر آنها بفرستیم» (لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ).

تعبیر به «حِجَارَةً مِنْ طِينٍ» (سنگی از گل) همان چیزی است که در آیه ۸۲ سوره هود به جای آن «سَجَّيلٍ» آمده است، و در مجموع شاید اشاره به این معنی است که برای نابود کردن این قوم مجرم حتی نیازی به نازل کردن صخره‌های عظیم از آسمان نبود، بلکه بارانی از ریگهای کوچک و نه چندان محکم و مانند دانه‌های باران بر آنها فرو بارید.

(آیه ۳۴) - سپس افزودند: «سنگهایی که از ناحیه پروردگارت برای اسرافکاران نشان گذاشته شده است» (مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ).

(آیه ۳۵) - قرآن در اینجا دنباله ماجرای این رسولان پروردگار را - که نزد حضرت لوط آمدند و به عنوان میهمانانی بر او وارد شدند، و قوم بی شرم به گمان این که آنها جوانانی زیباروی از جنس بشرند به سراغ آنها آمدند، اما به زودی به اشتباه خود پی بردند، و چشمان همه آنها نابینا شد - رها کرده و دنباله سخن را از سوی خداوند بازگو می‌کند.

می‌فرماید: «ما مؤمنانی را که در شهرها (ی قوم لوط) زندگی می‌کردند (قبل از نزول عذاب) خارج کردیم» (فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۳۶) - «ولی (در تمام این مناطق) جز یک خانواده با ایمان نیافتیم!» (فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

آری! ما هرگز خشک و تر را با هم نمی‌سوزانیم و عدالت ما اجازه نمی‌دهد مؤمن را گرفتار سرنوشت کافر کنیم، حتی اگر در میان میلیونها نفر بی ایمان و مجرم، یک فرد با ایمان و پاک باشد نجاتش می‌دهیم.

این همان مطلبی است که در سوره حجر آیه ۵۹ و ۶۰ به این صورت آمده: «مگر خاندان لوط که همگی آنها را نجات خواهیم داد، به جز همسرش که مقدر داشتیم از بازماندگان (در شهر، و هلاک شوندگان) باشد!»

البته این بخش از ماجرای قوم لوط در سوره‌های مختلف قرآن با عبارات مختلف بیان شده که همه آنها یک حقیقت را بازگو می‌کند، ولی از آنجا که ممکن است به یک حادثه از زوایای مختلف نگاه کرد و در هر نگاه بعدی از آن را مشاهده نمود، در قرآن مجید نیز حوادث تاریخی غالباً به همین صورت مطرح و تکرار شده است، و در مقام تربیت گاه لازم می‌شود که روی یک مسأله مهم بارها تکیه شود، تا تأثیر عمیق در ذهن خواننده بگذارد.

به هر حال خداوند شهرهای این قوم آلوده را با زمین لرزه‌ای سخت و ویرانگر زیر و رو کرد سپس بارانی از سنگهای آسمانی بر آنها فرو بارید و اثری از آنها نماند، حتی جسد‌های پلیدشان زیر آوارها و سنگهای آسمانی مدفون گشت، تا عبرتی باشد برای آیندگان و برای همه افراد بی‌ایمان و مجرمان آلوده.

(آیه ۳۷) - ولذا در این آیه می‌افزاید: «و در آن (شهرهای بلا دیده) نشانه‌ای روشن برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند به جای گذاریم» (وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ).

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که از این آیات و نشانه‌های خدا تنها کسانی پند می‌گیرند که آمادگی پذیرش در وجودشان باشد، و احساس مسؤولیت کنند.

(آیه ۳۸) - این همه درس عبرت در تاریخ پیشینیان: قرآن در اینجا در تعقیب داستان قوم لوط و عاقبت دردناکی که بر اثر گناهان بسیار زشت و ننگین پیدا کردند اشاره به سرگذشت چند قوم دیگر از اقوام پیشین می‌کند.

نخست می‌فرماید: «و در (زندگی) موسی نیز (نشانه و درس عبرتی بود) در آن هنگامی که او را به دلیلی آشکار به سوی فرعون فرستادیم» (وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).

«سُلْطَانٍ» چیزی است که مایه تسلط گردد، و منظور در اینجا معجزه یا دلیل و منطق نیرومند عقلی یا هر دو است که «موسی» (ع) در برابر فرعون از آن استفاده کرد.

(آیه ۳۹) - اما فرعون نه تسلیم معجزات بزرگ موسی (ع) که گواه ارتباطش با

خدا بود شد، و نه در مقابل دلائل منطقی او سر تعظیم فرود آورد، بلکه به خاطر غرور و تکبری که داشت «با تمام وجودش از وی روی برتافت و گفت: (این مرد) یا ساحر است یا دیوانه!» (فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ).

جالب این که جباران زورگو در تهمتها و نسبتهای دروغین که به انبیاء بزرگ می دادند گرفتار سردرگمی و تناقض گوئی عجیبی بودند، گاه آنها را ساحر می خواندند، و گاه مجنون، با این که «ساحر» باید انسان هوشیاری باشد که با استفاده از ریزه کاریها و مسائل روانی و خواص مختلف اشیا کارهای اعجاب انگیزی را انجام دهد و مردم را اغفال نماید، در حالی که مجنون نقطه مقابل آن است.

(آیه ۴۰) - اما قرآن از نتیجه کار فرعون جبار و اعوانش چنین خبر می دهد: «از این رو ما او و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم، در حالی که درخور سرزنش بود» (فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ).

(آیه ۴۱) - سپس به سرنوشت اجمالی قوم «عاد» پرداخته، چنین می گوید: «در سرگذشت قوم عاد نیز (آیتی است) در آن هنگام که تندبادی بی باران بر آنها فرستادیم» (وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ).

عقیم بودن بادها زمانی است که ابرهای بارانزا با خود حمل نکند، گیاهان را تلقیح ننماید، و فایده و برکتی نداشته باشد، و جز هلاکت و نابودی چیزی همراه نیابد.

(آیه ۴۲) - سپس به توصیف تندبادی که بر قوم عاد مسلط شد پرداخته، می افزاید: «بر هیچ چیز نمی گذشت مگر این که آن را همچون استخوانهای پوسیده می ساخت» (مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ).

این تعبیر نشان می دهد که تندباد قوم عاد یک تندباد معمولی نبود، بلکه علاوه بر تخریب و درهم کوبیدن و به اصطلاح فشارهای فیزیکی، دارای سوزندگی و مسمومیتی بود که اشیاء گوناگون را می پوساند.

این بود اشاره کوتاهی به سرنوشت قوم نیرومند و ثروتمند «عاد» که در سرزمین «احقاف» (منطقه ای میان عمان و حضرموت) می زیستند.

(آیه ۴۳) - بعد از آنها نوبت به قوم «ثمود» می‌رسد و درباره آنها می‌فرماید: «و نیز در سرگذشت قوم ثمود (عبرتی است در آن هنگام که به آنها گفته شد: مدتی کوتاه بهره‌مند باشید» و سپس منتظر عذاب (وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ).

منظور از «حَتَّىٰ حِينٍ» همان سه روز مهلتی است که در آیه ۶۵ سوره هود به آن اشاره شده است: «آنها شتری را که به عنوان اعجاز آمده بود از پای درآوردند و پیامبرشان صالح به آنها گفت: سه روز در خانه‌هایتان بهره‌گیرید (و بعد از آن منتظر عذاب الهی باشید) این وعده‌ای است تخلف‌ناپذیر».

(آیه ۴۴) - آری «آنها از فرمان پروردگارشان سر باز زدند و صاعقه آنان را فراگرفت، در حالی که (خیره خیره) نگاه می‌کردند» بی آنکه قدرت دفاع داشته باشند (فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ).

این جمله اشاره به تمام سرپیچی‌هایی است که آنها در طول دعوت صالح داشتند، مانند بت پرستی و ظلم و ستم و از پای درآوردن ناقه‌ای که معجزه «صالح» بود، نه فقط سرپیچی‌هایی که در طول این سه روز انجام دادند و به جای توبه و انابه به درگاه خدا در غفلت و غرور فرو رفتند.

(آیه ۴۵) - سرانجام آخرین جمله‌ای که درباره این قوم سرکش می‌فرماید این است که: «چنان بر زمین افتادند که توان برخاستن نداشتند و نتوانستند از کسی یاری طلبند» (فَمَا اسْتَسْقُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ).

آری! صاعقه چنان آنها را غافلگیر کرد و بر زمین کوبید که نه خود یارای برخاستن و دفاع از خویشتن داشتند، و نه قدرت ناله و فریاد و کمک طلبیدن، و در همین حال جان دادند، و سرگذشتشان درس عبرتی برای دیگران شد.

(آیه ۴۶) - در این آیه اشاره کوتاهی به سرنوشت پنجمین قوم یعنی قوم نوح کرده، می‌فرماید: «همچنین قوم نوح را پیش از آنها هلاک کردیم، چرا که قوم فاسقی بودند» (وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ).

«فاسق» به کسی می‌گویند که از محدوده فرمان خداوند قدم بیرون گذارد،

و آلوده به فکر و ظلم یا سایر گناهان شود.

(آیه ۴۷) - پیوسته آسمانها را گسترش می دهیم! قرآن بار دیگر به مسأله آیات عظمت خداوند در عالم آفرینش می پردازد و در حقیقت بحثهایی را که در آیات ۲۰ و ۲۱ همین سوره درباره آیات او در زمین و وجود انسان گذشت تکمیل می کند، و در ضمن دلیلی بر قدرت خداوند بر مسأله معاد و زندگی پس از مرگ است. نخست می فرماید: «و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم، و همواره آن را وسعت می بخشیم» (وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ).

(آیه ۴۸) - «و زمین را گسترديم و چه خوب گستراننده ای هستيم!» (وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ).

نشانه های این قدرت عظیم هم در عظمت آسمانها و هم در نظام خاصی که بر آنها حاکم است به خوبی آشکار می باشد.

با توجه به کشفیات اخیر دانشمندان در مسأله «گسترش جهان» معنای آیه روشن است و آن این که خداوند آسمانها را آفریده و دائماً گسترش می دهد. علم امروز می گوید: نه تنها کره زمین، بر اثر جذب مواد آسمانی تدریجاً فریه و سنگینتر می شود، بلکه آسمانها نیز در گسترشند، یعنی؛ ستارگانی که در یک کهکشان قرار دارند بسرعت از مرکز کهکشان دور می شوند، حتی سرعت این گسترش را در بسیاری از مواقع اندازه گیری کرده اند.

(آیه ۴۹) - بعد از آفرینش آسمانها و زمین نوبت به موجودات مختلف آسمانی و زمین و انواع گیاهان و حیوانات می رسد آیه مورد بحث می فرماید: «و از هر چیز دو جفت آفریدیم شاید متذکر شوید» (وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

«مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (از هر چیزی) می تواند اشاره به این حقیقت باشد که تمام اشیای جهان از ذرات مثبت و منفی ساخته شده، و امروز از نظر علمی مسلم است که «اتمها» از اجزاء مختلفی تشکیل یافته اند، از جمله اجزائی که دارای بار الکتریسته منفی هستند، و «الکترون» نامیده می شوند، و اجزائی که دارای بار

الکتریسته مثبت هستند و «پروتون» نام دارد.

(آیه ۵۰) - در این آیه به عنوان یک نتیجه گیری از بحثهای توحیدی گذشته می افزاید: «پس به سوی خدا بگریزید که من از سوی او برای شما بیم دهنده‌ای آشکارم» (فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ).

تعبیر به «فرار» در اینجا تعبیر جالب و لطیفی است، معمولاً «فرار» در جایی گفته می شود که انسان از یک سو با موجود یا حادثه وحشتناکی روبرو شده، و از سوی دیگر پناهگاهی در نقطه‌ای سراغ دارد، لذا با سرعت تمام از محل حادثه دور می شود و به نقطه امن و امان روی می آورد، شما نیز از شرک و بت پرستی که عقیده وحشتناکی است بگریزید و به توحید خالص که منطقه امن و امان واقعی است روی آرید.

از زشتیها، بدیها، بی ایمانی، تاریکی جهل، و عذاب جاویدان بگریزید، و در آغوش رحمت حق و سعادت جاویدان قرار گیرید.

(آیه ۵۱) - باز برای تأکید بیشتر، روی مسأله یکتاپرستی تکیه کرده، می فرماید: «و با خدا معبود دیگری قرار ندهید که من برای شما از سوی او بیم دهنده‌ای آشکارم» (وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ).

(آیه ۵۲) - در آیه ۳۹ همین سوره خواندیم که فرعون در برابر دعوت موسی (ع) به سوی خداوند یکتا و ترک ظلم و بیدادگری، موسی را متهم ساخت که او «ساحر» یا «مجنون» است، این نسبت که از سوی مشرکان به پیامبر اسلام ﷺ نیز داده می شد برای مؤمنان اندک نخستین، بسیار گران بود، و روح پاک پیامبر ﷺ را آزرده می ساخت.

آیه برای دلداری پیامبر ﷺ و مؤمنان می گوید: تنها تو نیستی که هدف این تیرهای زهراگین تهمت قرار گرفته‌ای «این گونه است که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی فرستاده نشد مگر این که گفتند: او ساحر است یا دیوانه» (كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ).

آنها را «ساحر» می خواندند زیرا در برابر معجزات چشمگیرشان پاسخی



منطقی نداشتند، و «مجنون» خطاب می‌کردند چرا که هم‌رنگ محیط نبودند و در برابر امتیازات مادی سر تسلیم فرود نمی‌آوردند.

(آیه ۵۳) - سپس می‌افزاید: «آیا (این قوم کافر و معاند) یکدیگر را به آن سفارش می‌کردند» که همه چنین تهمت‌ی بزنند (أَتَوْا صَوَاهِرَهُ).

آن چنان هماهنگ و یکنواخت عمل می‌کنند که گوئی همگی در ماوراء تاریخ مجلسی تشکیل داده، و به مشاوره نشسته، و به یکدیگر توصیه نموده‌اند که انبیاء را عموماً متهم به سحر و جنون کنند، تا از نفوذ اعتبار آنها در توده مردم کاسته شود. سپس می‌افزاید: «بلکه آنها قومی طغیانگرند» (بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ).

این اثر روح طغیانگری است که برای بیرون کردن مردان حق از صحنه به هر دروغ و تهمتی متوسل می‌شوند.

(آیه ۵۴) - باز برای تسلی خاطر و دل‌داری بیشتر به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اکنون (که این قوم طاغی و سرکش حاضر به شنیدن حق نیستند) از آنها روی بگردان» (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ).

و مطمئن باش که تو وظیفه خود را بطور کامل انجام داده‌ای، و «هرگز درخور ملامت نخواهی بود» (فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ).

اگر آنها حق را نپذیرند غم مخور که دل‌های شایسته‌ای در انتظار آن است. این جمله در حقیقت یادآور آیات دیگری است که نشان می‌دهد پیامبر آن قدر دلسوز بود که گاه از عدم ایمان آنها نزدیک بود دق کند، چنانکه در آیه ۶ سوره کهف می‌خوانیم: «گوئی می‌خواهی خود را از غم و اندوه به خاطر اعمال آنها هلاک کنی چرا که آنها به این قرآن ایمان نیاورده‌اند».

(آیه ۵۵) - مفسران گفته‌اند: هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر ﷺ و مؤمنان اندوهگین شدند و تصور کردند که این آخرین سخن در برابر مشرکان است، وحی آسمانی قطع شده، و عذاب الهی به زودی فرا می‌رسد، ولی چیزی نگذشت که این آیه نازل شد و به پیامبر ﷺ دستور داد: «و پیوسته تذکر و اندرز ده، زیرا تذکر مؤمنان را سود می‌بخشد» (وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ).

اینجا بود که همگی احساس آرامش کردند.

اشاره به این که دل‌های آماده‌ای در گوشه و کنار در انتظار سخنان توست، اگر گروهی به مخالفت در برابر حق برخاسته‌اند گروه دیگری از جان و دل مشتاق‌اند، و گفتار دلنشین تو تأثیر خود را در نفوس آنان می‌گذارد.

(آیه ۵۶) - هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن: از مهمترین سؤالاتی که هرکس از خود می‌کند این است که «ما برای چه آفریده شده‌ایم»؟ و «هدف آفرینش انسانها و آمدن به این جهان چیست»؟

آیه مورد بحث به این سؤال مهم و همگانی با تعبیرات فشرده و پرمحتوایی پاسخ می‌گوید، و بحثی را که در آیه قبل پیرامون تذکر و یادآوری به مؤمنان بیان شد تکمیل می‌کند، چرا که این از مهمترین اصولی است که پیامبر ﷺ باید آن را تعقیب کند، ضمناً معنی فرار به سوی خدا را که در آیه ۵۰ همین سوره آمده بود روشن می‌سازد.

می‌فرماید: «من جن و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند» و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ).

(آیه ۵۷) - من نیازی به آنها ندارم و «هرگز از آنها روزی نمی‌خواهم، و نمی‌خواهم مرا اطعام کنند!» (مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ).

(آیه ۵۸) - «خداوند روزی دهنده، و صاحب قوت و قدرت است» (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ).

اندکی تأمل در مفهوم آیات قرآن در زمینه هدف خلقت نشان می‌دهد که هدف اصلی همان «عبودیت» است که در آیه فوق به آن اشاره شده، و مسأله «علم و دانش» و «امتحان و آزمایش» اهدافی هستند که در مسیر عبودیت قرار می‌گیرند، و «رحمت و واسعۀ خداوند» نتیجه این عبودیت است.

بدین ترتیب روشن می‌شود که ما همه برای عبادت پروردگار آفریده شده‌ایم،

اما مهم این است که بدانیم حقیقت «عبادت» چیست؟

آیا تنها انجام مراسمی مانند رکوع و سجود و قیام و قعود و نماز و روزه منظور

است؟ یا حقیقتی است ماورای اینها؟ هرچند عبادات رسمی نیز همگی واجد اهمیتند.

«عبودیت» - آن‌گونه که در متون لغت آمده - اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود است، و به همین دلیل تنها کسی می‌تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست.

بنابراین عبودیت نهایت اوج تکامل یک انسان و قرب او به خداست. عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام بر ندارد، و هرچه غیر اوست فراموش کند، حتی خویشتن را!

و این است هدف نهائی آفرینش بشر که خدا برای وصول به آن میدان آزمایشی فراهم ساخته و علم و آگاهی به انسان داده، و نتیجه نهائیش نیز غرق شدن در اقیانوس «رحمت» اوست.

(آیه ۵۹) - اینها نیز در عذاب الهی سهیمند: این آیه و آیه بعد که آخرین آیات سوره «ذاریات» است در حقیقت یک نوع نتیجه‌گیری از آیات مختلف این سوره است، مخصوصاً آیاتی که پیرامون سرنوشت اقوام پیشین همچون قوم فرعون و قوم لوط و عاد و ثمود سخن می‌گوید، همچنین آیات گذشته که از هدف آفرینش سخن می‌گفت.

می‌گوید: «و برای کسانی که ستم کردند، سهم بزرگی از عذاب است همانند سهم یارانشان» از اقوام ستمگر پیشین (فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ).

«بنابراین عجله نکنند» (فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ). و پی‌درپی نگویند اگر عذاب الهی حق است چرا به سراغ ما نمی‌آید؟

تعبیر به «ظلم» درباره این گروه به خاطر آن است که «شُرک» و کفر بزرگترین ظلم است، زیرا حقیقت ظلم این است که چیزی را در غیر محل شایسته قرار دهند، و مسلماً بت را به جای خدا قرار دادن مهمترین مصداق ظلم محسوب می‌شود، و به

همین دلیل آنها هم مستحق همان سرنوشتی هستند که اقوام مشرک پیشین داشتند. (آیه ۶۰) - در آخرین آیه این سوره تهدید به عذاب دنیا را با تهدید به عذاب آخرت تکمیل کرده، می‌گوید: «پس وای بر کسانی که کافر شدند از روزی که به آنها وعده داده می‌شود» (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ). همان‌گونه که این سوره از مسأله معاد و رستاخیز آغاز شد، با تأکید بر همین مسأله پایان می‌گیرد.

«پایان سوره ذاریات»

## سوره طور [۵۲]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۴۹ آیه است

**محتوای سوره:** این سوره نیز از سوره‌هایی است که سنگینی بحثهای آن روی مسأله معاد و سرنوشت نیکان و پاکان از یکسو، و بدان و مجرمان در آن روز عظیم از سوی دیگر است.

و روی هم رفته می‌توان محتوای این سوره را به شش بخش تقسیم کرد.

۱- آیات نخستین سوره که با سوگندهای پی‌درپی شروع می‌شود بحث از عذاب الهی و نشانه‌های قیامت و آتش دوزخ و کفر کافران می‌کند (آیه ۱ تا ۱۶).  
۲- بخش دیگری از این سوره نعمتهای بهشتی و مواهب الهی را در قیامت که در انتظار پرهیزکاران است مشروحاً برمی‌شمرد، و یکی را پس از دیگری مورد توجه قرار می‌دهد، و در حقیقت به غالب نعمتهای بهشتی در این بخش از سوره اشاره شده است (آیه ۱۷ تا ۲۸).

۳- در بخش دیگری از این سوره از نبوت پیامبر ﷺ سخن می‌گوید، و اتهاماتی را که دشمنان برای او ذکر می‌کردند برمی‌شمرد، و بطور فشرده به آن پاسخ می‌دهد (آیه ۲۹ تا ۳۴).

۴- در بخش دیگر سخن از توحید است، و با استدلالی روشن این مسأله را تعقیب می‌کند (آیه ۳۵ تا ۴۳).

۵- در بخش دیگر سوره باز به مسأله معاد و پاره‌ای از مشخصات روز قیامت

باز می‌گردد (آیه ۴۴ تا ۴۷).

۶- سرانجام در آخرین بخش سوره که دو آیه بیشتر نیست با دستوراتی به پیامبرگرامی اسلام ﷺ در زمینه صبر و استقامت و تسبیح و حمد پروردگار و وعده حمایت او از سوی خداوند بحثهای گذشته را پایان می‌بخشد.

نامگذاری این سوره به «طور» به تناسب نخستین آیه آن است.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس سوره طور را بخواند بر خداست که او را از عذابش ایمن سازد، و او را در بهشتش متنعم دارد».

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «کسی که سوره طور را تلاوت کند خداوند، خیر دنیا و آخرت را برای او جمع می‌کند».

روشن است که این همه اجر و پاداش عظیم در دنیا و آخرت از آن کسانی است که این «تلاوت» را وسیله‌ای برای «تفکر»، و آن را نیز به نوبه خود وسیله‌ای در راه «عمل» قرار دهند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - این سوره یکی دیگر از سوره‌هایی است که با سوگند شروع می‌شود، سوگندهایی برای بیان یک واقعیت مهم یعنی مسأله قیامت و معاد و رستاخیز و محاسبه اعمال انسانها.

می‌فرماید: «سوگند به کوه طور» (وَالطُّورِ).

«طور» در لغت به معنی «کوه» است، ولی باتوجه به این که این کلمه در ده آیه از قرآن مجید مطرح شده که در نه مورد سخن از «طور سینا» همان کوهی که در آنجا وحی بر موسی نازل می‌شد به میان آمده، معلوم می‌شود که در آیه مورد بحث نیز منظور همان معنی است.

(آیه ۲) - «و سوگند به کتابی که نوشته شده است...» (وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ).

به تناسب سوگندی که قبل از آن آمده این تعبیر یا اشاره به تورات است و یا

همه کتب آسمانی.

(آیه ۳) - «در صفحه‌ای گسترده» (فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ).

در این آیه نیز سوگند به کتابی خورده شده که بر صفحه‌ای از بهترین صفحات

نگاشته شده و در عین حال باز و گسترده است و نه پیچیده!

(آیه ۴) - «و سوگند به بیت المعمور» (وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ).

«بَيْتِ الْمَعْمُورِ» را بعضی به «کعبه» و خانه خدا در زمین تفسیر کرده‌اند که

به وسیله زوار و حاجیان همواره معمور و آباد است، و می‌دانیم نخستین خانه‌ای

است که برای عبادت، در روی زمین ساخته و آباد شده است.

(آیه ۵) - «و سقف برافراشته» (وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ).

منظور از «سَقْفِ مَرْفُوعِ» آسمان است، چرا که در آیه ۳۲ سوره انبیاء

می‌خوانیم: «ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم».

تعبیر به «سقف» ممکن است از این نظر باشد که ستارگان و کرات آسمانی

آن‌چنان سراسر آسمان را پوشانده‌اند و به سقفی می‌مانند، و نیز ممکن است اشاره

به «جو اطراف زمین» باشد که قشر فشرده‌ای از هوا همچون سقف محکمی اطراف

آن را فرا گرفته و آن را در برابر هجوم سنگهای آسمانی و اشعه زیانبار کیهانی به خوبی

حفظ می‌کند.

(آیه ۶) - «و (سوگند به) دریای مملو و برافروخته»! (وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ).

«مَسْجُورِ» به معنی «برافروخته» است چنانکه در آیه ۷۱ و ۷۲ سوره مؤمن

می‌خوانیم: «آنها را در آب سوزان می‌کشند، سپس در آتش مشتعل خواهند شد».

این دریای برافروخته یا همین اقیانوسهای کره زمین ما است که در آستانه

قیامت، برافروخته می‌شود و سپس منفجر می‌گردد.

و یا دریائی از مواد مذاب که در دل کره زمین است و ممکن است آیه

فوق قسم به هر دو باشد، چرا که هر دو از آیات خداوند و شگفتیهای بزرگ این

جهان است.

قابل توجه این که در ارتباط مفهوم این پنج سوگند با یکدیگر چنین به نظر

می‌رسد که سه سوگند نخست رابطه نزدیکی با یکدیگر دارند چرا که همه از وحی و خصوصیات آن سخن می‌گویند «کوه طور» محل نزول وحی بود، و «کتابِ مَسْطُور» نیز اشاره به کتاب آسمانی است، خواه تورات باشد یا قرآن، و «بیتِ المَعْمُور» محل رفت و آمد فرشتگان و پیک وحی خداست.

و اما دو سوگند دیگر از آیات «تکوینی» سخن می‌گوید - در برابر سه سوگند نخست که از آیات «تشریحی» سخن می‌گفت - این دو سوگند یکی اشاره به مهمترین نشانه توحید یعنی آسمان با عظمت است، و دیگری به یکی از نشانه‌های مهم معاد که در آستانه رستاخیز رخ می‌دهد.

بنابراین «توحید»، «نبوت» و «معاد» در این پنج سوگند جمع است.

(آیه ۷) - سپس در اینجا قرآن به بیان موضوعی که سوگندهای فوق به خاطر آن یاد شده اشاره کرده، می‌فرماید: «عذاب پروردگارت واقع می‌شود» (إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ).

(آیه ۸) - «و چیزی از آن مانع نخواهد بود» (مَالَهُ مِنْ دَافِعٍ).

کوتاه سخن این که: سوگندهای پنج‌گانه که بر محور قدرت خداوند در عالم «تکوین» و «تشریح» دور می‌زند بیانگر این است که چنین کسی به خوبی قادر است مردگان را بار دیگر به زندگی و حیات بازگرداند، و قیامت را برپا کند، این همان چیزی است که سوگندها به خاطر آن یاد شده، همان‌گونه که در دو آیه فوق خواندیم.

(آیه ۹) - در آیات گذشته اشاره سربسته‌ای به عذاب الهی در قیامت شده بود، در اینجا که توضیح و تفسیری بر این معنی است بعضی از ویژگیهای روز قیامت را بازگو می‌کند، و سپس کیفیت عذاب تکذیب‌کنندگان را.

می‌فرماید: این عذاب الهی «در آن روزی است که آسمان (کرات آسمانی) به شدت به حرکت در می‌آید» (يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا).

بدین ترتیب در آستانه قیامت نظام حاکم بر کرات آسمانی برهم می‌ریزد آنها از مدارات خود منحرف می‌شوند، و به هر سو رفت و آمد می‌کنند، سپس درهم



نوردیده می‌شوند، و به جای آنها آسمانی نو به فرمان خدا برپا می‌شود، چنانکه آیه ۱۰۴ سوره انبیاء می‌گوید: «روزی که آسمان را همچون طومار درهم می‌پیچیم».

و در آیه ۴۸ سوره ابراهیم می‌خوانیم: «روزی که این زمین به زمینی دیگر و آسمانها به آسمان دیگری تبدیل می‌شود».

(آیه ۱۰) - سپس می‌افزاید: «و (روزی که) کوهها از جا کنده و متحرک می‌شوند!» و به شهادت آیات دیگر قرآن سپس متلاشی می‌گردند (وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا).

اینها همه اشاره به آن است که این دنیا و تمام پناهگاههای آن درهم کوبیده می‌شود، جهانی نو، با نظاماتی نوین جای آن را می‌گیرد و انسان در برابر نتایج اعمال خویش، قرار خواهد گرفت.

(آیه ۱۱) - لذا در این آیه می‌افزاید: چون چنین است «وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان!» (فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

آری! در حالی که وحشت و اضطراب ناشی از دگرگونی جهان، همگان را فراگرفته، وحشت عظیمتری به سراغ «مکذبین» می‌آید که همان عذاب الهی است چرا که «ویل» اظهار تأسف و اندوه است بر وقوع یک حادثه نامطلوب.

(آیه ۱۲) - سپس به معرفی این مکذبین پرداخته، می‌فرماید: «همانها که در سخنان باطل به بازی مشغولند» (الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ).

آیات قرآن را «دروغ»، و معجزات پیامبر ﷺ را «سحر» می‌خوانند، و آورنده آن را «مجنون» می‌شمیرند، همه حقایق را به بازی گرفته، و به سخریه و استهزا در برابر آنها می‌پردازند.

«خَوْضٌ» به معنی ورود در سخنان باطل است، و در اصل به معنی وارد شدن در آب و عبور از آن است.

(آیه ۱۳) - بار دیگر برای معرفی آن روز و بیان سرنوشت این مکذبان به توضیح دیگری پرداخته، می‌افزاید: «در آن روز که آنها را به زور به سوی آتش دوزخ می‌رانند!» (يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً).

(آیه ۱۴) - به آنها می‌گویند: «این همان آتشی است که آن را انکار می‌کردید!»  
 هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ).

(آیه ۱۵) - و نیز به آنها گفته می‌شود: «آیا این سحر است یا شما نمی‌بینید؟»  
 أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ).

شما پیوسته در دنیا می‌گفتید: آنچه محمد آورده سحر است، او از طریق ساحری پرده بر چشم‌های ما افکنده تا حقایق را نبینیم، عقل ما را می‌رباید و اموری را به نام «معجزه» به ما معرفی می‌کند، و سخنانی را به عنوان «وحی الهی» برای ما می‌خواند، اما اینها همه بی‌اساس است، و چیزی جز سحر نیست.

لذا روز قیامت به عنوان سرزنش و توبیخ به هنگامی که آتش دوزخ را با چشم می‌بینند و حرارت آن را لمس می‌کنند به آنها گفته می‌شود: «آیا اینها سحر است؟ یا پرده بر چشم شما افکنده شده؟!»

(آیه ۱۶) - همچنین به آنها گفته می‌شود: «در آن (آتش) وارد شوید، و بسوزید، می‌خواهید صبر کنید، یا نکنید، برای شما یکسان است» (إِصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ).

«چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می‌شود» (إِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ). آری! این اعمال خودتان است که به سوی شما بازگشته، و پایبند شما شده است، بنابراین جزع و فزع و آه و ناله و بی‌تابی تأثیری ندارد.

این آیه تأکید مجددی است بر مسأله «تجسم اعمال» و بازگشت آن به سوی انسان و نیز تأکید مجددی است بر مسأله عدالت پروردگار، چرا که آتش جهنم هر قدر سوزان باشد و مجازات آن دردناک چیزی جز نتیجه اعمال خود انسانها و اشکال تبدل یافته آن نیست.

(آیه ۱۷) - پاداش پرهیزکاران! به دنبال بحث‌هایی که در آیات قبل، پیرامون کیفرهای مجرمان و عذاب‌های دردناک آنها گذشت در اینجا به نقطه مقابل آنها یعنی؛ مواهب فراوان و پاداش‌های بی‌کران مؤمنان و پرهیزکاران اشاره می‌کند، تا در یک مقایسه روشن موقعیت هر کدام واضحتر شود.

نخست می‌گوید: «ولی پرهیزکاران در میان باغهای بهشت و نعمتهای فراوان جای دارند» (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ).

تعبیر به «متقین» (پرهیزکاران) به جای «مؤمنین» به خاطر آن است که این عنوان هم ایمان را دربر دارد، و هم جنبه‌های عمل صالح را، بخصوص این که «تقوا» در یک مرحله مقدمه و پایه ایمان است.

(آیه ۱۸) - سپس به تأثیر این نعمتهای بزرگ بر روحیه بهشتیان اشاره کرده، می‌گوید: «و از آنچه پروردگارشان به آنها داده شاد و مسرورند» و سخنان شیرین و دلپذیر در این باره می‌گویند (فَأَكْبِهِنَّ بِمَا آتَيْهُنَّ رَبُّهُنَّ).

آری! از خوشحالی در پوست نمی‌گنجدند، پیوسته با هم مزاح می‌کنند، و دل‌های آنها از هرگونه اندوه و غم تهی است، و آرامش فوق‌العاده‌ای را احساس می‌کنند.

بخصوص این که: خدا به آنها اطمینان خاطر در برابر مجازات داده «و آنان را از عذاب دوزخ نگاهداشته است» (وَوَقَّيَهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ).

این جمله دو معنی می‌تواند داشته باشد: نخست بیان نعمت مستقلى در مقابل نعمتهای دیگر پروردگار، دیگر این که: دنباله کلام سابق باشد یعنی بهشتیان از دو چیز مسرورند، نخست به خاطر نعمتهائی که خداوند به آنها داده، و دیگر به خاطر عذابهایی که از آنها دور ساخته است.

(آیه ۱۹) - بعد از این اشاره اجمالی و سرریسته، به نعمتها و سرور و شادمانی پرهیزکاران در بهشت به شرح آنها پرداخته، چنین می‌گوید؛ به آنها گفته می‌شود: «بخورید و بیاشامید گوارا!» (كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا).

«اینها در برابر اعمالی است که انجام می‌دادید!» (بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

تعبیر به «هَنِيئًا» (گوارا) اشاره به این است، که خوردنیها و نوشیدنیهای بهشتی هیچ‌گونه عوارض نامطلوبی را به دنبال ندارد، و همچون نعمتهای این جهان نیست که گاه مختصر کم و زیاد در آن، بیماری و ناراحتی به دنبال می‌آورد.

مسلم است نعمتهای بهشتی ذاتاً گواراست، اما این که فرشتگان به بهشتیان

می‌گویند گوارا باد خود لطف و گوارائی دیگری است.

(آیه ۲۰) - سپس به نعمت دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «این در حالی است که بر تختهای صاف کشیده در کنار هم تکیه می‌کنند» (مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ).

و از لذت انس با دوستان و مؤمنان دیگر بهره‌ فراوان می‌گیرند که این لذتی است معنوی مافوق بسیاری از لذتها.

سپس می‌افزاید: «و حورالعین را به همسری آنها در می‌آوریم» (وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ).

(آیه ۲۱) - آیات فوق بخشی از نعمتهای «مادی» و «معنوی» بهشتیان را بازگو کرد، ولی به این اکتفا نمی‌کند، و بخش دیگری از مواهب معنوی و مادی را نیز بر آن می‌افزاید: «کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنها ایمان اختیار کردند فرزندانشان را (در بهشت) به آنها ملحق می‌کنیم، و از (پاداش) عملشان چیزی نمی‌کاهیم» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ).

این نیز خود یک نعمت بزرگ است که انسان، فرزندان با ایمان و مورد علاقه‌اش را در بهشت در کنار خود ببیند، و از انس با آنها لذت برد، بی‌آنکه از اعمال او چیزی کاسته شود.

این‌گونه افراد اگر از نظر عمل کوتاهی و تقصیراتی داشته باشند، خداوند به احترام پدران صالح، آنها را می‌بخشد و ترفیع مقام می‌دهد، و به درجه آنان می‌رساند، و این موهبتی است بزرگ برای پدران و فرزندان.

و در پایان آیه می‌افزاید: «و هرکس در گرو اعمال خویش است» (كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ).

یعنی؛ اعمال هرکسی ملازم و همراه اوست، و هرگز از او جدا نمی‌شود، خواه عمل نیک باشد یا بد!

بنابراین تعجب ندارد که از اعمال پرهیزکاران و پاداش آنها چیزی کاسته

نشود، چراکه این اعمال همه جا با انسان است، و اگر خداوند لطف و تفضلی درباره فرزندان متقین می‌کند، و آنها را به پرهیزکاران در بهشت ملحق می‌سازد این به معنی آن نیست که از پاداش اعمال آنها چیزی کاسته شود.

(آیه ۲۲) - در آیات گذشته به نُه بخش از مواهب بهشتیان اشاره شد، و در ادامه آنها به پنج قسمت دیگر اشاره می‌کند، به گونه‌ای که از مجموع به‌خوبی استفاده می‌شود آنچه لازمه آرامش و آسایش و لذت و سرور و شادی است، برای آنها در بهشت فراهم است.

نخست به دو قسمت از غذای بهشتیان اشاره کرده، می‌فرماید: «وهمواره از انواع میوه‌ها و گوشتها - از هر نوع که بخواهند - در اختیارشان می‌گذاریم» (وَأَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ).

«أَمَدَدْنَاهُمْ» به معنی ادامه و افزایش اعطاء است، یعنی؛ میوه‌ها و غذاهای بهشتی آن‌چنان نیست که با تناول کردن کمبودی پیدا کند، و یا مثل میوه‌های دنیا که در فصول سال نوسان زیادی دارد تغییری در آن حاصل شود، بلکه همیشگی و جاودانی و مستمر است.

تعبیر «مِّمَّا يَشْتَهُونَ» (از آنچه بخواهند) نشان می‌دهد که بهشتیان در انتخاب نوع و کمیت و کیفیت این میوه‌ها و غذاها، کاملاً آزادند، هرآنچه بخواهند در اختیار دارند.

البته غذاهای بهشتی منحصر به این دو نیست ولی اینها دو غذای مهمند. مقدم داشتن «فَاكِهَةٍ» (میوه‌ها) بر «لَحْمٍ» (گوشتها) اشاره‌ای است به برتری «میوه‌ها» بر «گوشتها».

(آیه ۲۳) - سپس به مشروبات گوارای بهشتیان اشاره کرده، می‌افزاید: «آنها در بهشت جامه‌های پر از شراب طهور را که نه بیهوده‌گوئی در آن است و نه گناه از یکدیگر می‌گیرند» (يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَعْنٌ فِيهَا وَلَا يَأْتِمُ).

شرابی است گوارا و لذت‌بخش، نشاط‌آفرین و روح‌پرور، خالی از هرگونه تخدیر و فساد عقل، و به دنبال آن بیهوده‌گوئی و گناه هرگز نیست، بلکه سراسر

هوشیاری و لذت جسمی و روحانی است.

جمله «يَتَنَازَعُونَ» اشاره به آن است که بهشتیان به عنوان شوخی و مزاح و افزایش سرور و انبساط جامهای «شراب طهور» را از دست یکدیگر می‌کشند و می‌نوشند.

(آیه ۲۴) - سپس به چهارمین نعمت که نعمت وجود خدمتگذاران بهشتی است پرداخته، می‌گوید: «و پیوسته بر گردشان نوجوانانی برای (خدمت) آنان گردش می‌کنند که همچون مرواریدهای درون صدفند!» (وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَانَهُمْ وُكُورٌ مَّكُونٌ).

«مروارید در درون صدف» به قدری تازه و شفاف و زیباست که حد ندارد هر چند در بیرون صدف نیز قسمت زیادی از زیبایی خود را حفظ می‌کند ولی گرد و غبار هوا و آلودگی دستها هر چه باشد از صفای آن می‌کاهد، خدمتگذاران بهشتی آنقدر زیبا و سفید چهره و باصفا هستند که گوئی مرواریدهایی در صدفند! گرچه در بهشت نیازی به خدمتکار نیست، و هر چه بخواهند در اختیار آنها قرار می‌گیرد، ولی این خود احترام و اکرام بیشتری برای بهشتیان است.

در حدیثی آمده است که از رسول اکرم ﷺ سؤال کردند اگر خدمتگذار همچون مروارید در صدف باشد، مخدوم یعنی مؤمنان بهشتی چگونه اند فرمود: «برتری مخدوم بر خدمتگذار در آنجا همچون برتری ماه در شب چهارده بر سایر کواکب است».

(آیه ۲۵) - و آخرین نعمت در این سلسله همان نعمت آرامش کامل و اطمینان خاطر از هرگونه عذاب و کیفر است، چنانکه در این آیه می‌فرماید: «در این هنگام رو به یکدیگر کرده (از گذشته) سؤال می‌کنند» و آن را با وضع بهشت مقایسه کرده لذت می‌برند (وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ).

(آیه ۲۶) - «می‌گویند: ما در میان خانواده خود ترسان بودیم» مبادا گناهان آنها دامن ما را بگیرد (قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ).

با این که در میان خانواده خود زندگی می‌کردیم و باید احساس امنیت کنیم

باز ترسان بودیم، از این بیم داشتیم که حوادث ناگوار زندگی و عذاب الهی هر لحظه فرارسد. از این بیم داشتیم که فرزندان و خانواده ما راه خطا پیش گیرند، و در وادی ضلالت، گمراه و سرگردان شوند.

و از این بیم داشتیم که دشمنان سنگدل، ما را غافلگیر سازند و عرصه را بر ما تنگ کنند.

(آیه ۲۷) - «اما خداوند بر ما منت نهاد (و رحمت و اسعۀ او شامل حال ما شد) و از عذاب گُشونده ما را حفظ کرد!» (فَمَنْ لِّلَّهِ عَلَيْنَا وَوَقَيْنَا عَذَابَ السَّمُومِ).  
آری! پروردگار مهربان، ما را از زندان دنیا با تمام وحشتهایش نجات بخشید، و در کانون نعمتهایش، یعنی بهشت، جای داد.

(آیه ۲۸) - بهشتیان در آخرین سخنی که از آنها در اینجا نقل شده به این واقعیت اعتراف می کنند که نیکوکار و رحیم بودن خدا را در آنجا از هر زمان دیگر، بیشتر احساس می کنند.

می گویند: «ما از پیش او را می خواندیم (و می پرستیدیم) که اوست نیکوکار و مهربان!» (إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ).

ولی در اینجا به واقعیت و عمق این صفات بیشتر پی می بریم که چگونه در مقابل اعمال ناچیز ما این همه نیکی کرده، و در برابر آن همه لغزشها ما را مشمول رحمتش ساخته است.

آیه ۲۹ - شأن نزول: در مورد نزول این آیه و پنج آیه بعد در روایتی آمده است قریش در «دَارُ النَّدْوَةِ»<sup>۱</sup> اجتماع کردند، تا برای جلوگیری از دعوت پیامبر اسلام ﷺ که خطر بزرگی برای منافع نامشروع آنها محسوب می شد چاره ای بیندیشند. یکی از مردان قبیله «بنی عبدالدار» گفت: ما باید منتظر باشیم که او بمیرد، زیرا به هر حال او شاعر است و به زودی از دنیا خواهد رفت، همان گونه که «زهیر»

۱. «دارالندوة» خانه «قصی بن کلاب» جد معروف عرب بود، که برای مشاوره در امور مهم در آن جمع می شدند و به مشورت می پرداختند، این خانه در کنار خانه خدا قرار داشت، و در آن به سوی «کعبه» باز می شد، و مرکزیت آن برای مجالس مشاوره از زمان خود قصی بن کلاب بود.

و «نابغه» و «اعشی» (سه نفر از شعرای جاهلیت) از دنیا رفتند (و بساطشان برچیده شد و بساط محمد نیز با مرگش برچیده خواهد شد) این را گفتند و پراکنده شدند، آیات مورد بحث نازل گشت و به آنها پاسخ گفت.

**تفسیر:** در آیات گذشته، قسمت‌های قابل توجهی از نعمتهای بهشتی و پادشاهی پرهیزکاران آمده بود، و در اینجا بخشی از عذابهای دردناک دوزخیان. نخست می‌فرماید: حال که چنین است «پس تذکر ده» (فَذَكِّرْ). چرا که دل‌های حق‌طلبان با شنیدن این سخنان، آماده‌تر می‌شود، و هنگام آن رسیده است که سخنان حق را برای آنها بیان کنی.

سپس به ذکر اتهامات و نسبت‌های ناروایی که دشمنان لجوج و معاند به پیامبر ﷺ می‌دادند پرداخته، می‌فرماید: «به لطف پروردگارت (و به برکت نعمتهایش) تو کاهن و مجنون نیستی!» (فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ). قریش برای پراکنده ساختن مردم از اطراف پیامبر اسلام ﷺ این تهمتها را به او می‌بستند، و عجب این که به تضاد این دو وصف نیز واقف نبودند، زیرا کاهنان افراد هوشیاری بودند، برخلاف مجنون، و جمع این دو افترا در آیه فوق شاید اشاره به همین پراکنده‌گویی آنها باشد.

(آیه ۳۰) - سپس به سومین اتهام پرداخته - که آن نیز با صفات گذشته در تضاد است - می‌فرماید: «بلکه آنها می‌گویند: او شاعری است که ما انتظار مرگش را می‌کشیم» (أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ).

تا او زنده است اشعارش رونقی دارد و مردم را به سوی خود جذب می‌کند، کمی صبر کنید تا مرگش فرا رسد و دفتر شعرش، همچون طومار عمرش، پیچیده شود، و در طاق نسیان قرار گیرد، آن روز ما راحت خواهیم شد!

(آیه ۳۱) - به هر حال آنها به این دلخوش می‌کردند که حوادثی پیش آید و طومار عمر پیامبر ﷺ درهم پیچیده شود، و آنها به گمان خود از این مشکل بزرگی که دعوت آن حضرت در سراسر جامعه آنان به وجود آورده بود رهائی یابند.

قرآن با یک جمله پرمعنی و تهدیدآمیز به این کوردلان معاند پاسخ می‌دهد



و می فرماید: «بگو: انتظار بکشید که من هم با شما انتظار می کشم!» شما انتظار مرگ مرا و من انتظار نابودی شما را با عذاب الهی! (قُلْ تَرَبُّوا فَاِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَرِبِينَ).

(آیه ۳۲) - سپس آنها را مورد شدیدترین سرزنشها قرار داده، می گوید: «آیا عقلهایشان آنان را به این اعمال دستور می دهد یا قومی طغیانگرند؟» (أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ).

این گونه تهمت‌ها و افتراءات فرمان عقل آنها نیست، بلکه سرچشمه همه آنها روح عصیان و طغیانگری است که بر این افراد غالب است.

(آیه ۳۳) - بار دیگر به یکی دیگر از تهمتهای آنها که در حقیقت چهارمین تهمت در این سلسله اتهامات محسوب می شود اشاره کرده، می افزاید: «با می گویند: قرآن را به خدا افترا بسته، ولی آنان ایمان ندارند» (أَمْ يَقُولُونَ نَقَّوْلَهُ بَلْ لَأَيُّ مُنُونٍ).

(آیه ۳۴) - ولی قرآن مجید پاسخ دندان شکنی به آنها داده، می فرماید: «اگر راست می گویند (که این کلام بشر است، و ساخته و پرداخته فکر انسان پس آنها نیز سخنی همانند آن بیاورند) (فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ).

شما هم انسانید و به گفته خود دارای هوش سرشار، و قدرت بیان، و آگاهی و تسلط بر انواع سخن، چرا گویندگان و متفکران شما قادر نیستند سخنی همانند آن بیاورند؟!

جمله «فَلْيَأْتُوا» (پس بیاورند...) به اصطلاح امر تعجیزی است، و هدف آن است که عجز و ناتوانی آنها را از مقابله به مثل در برابر قرآن روشن سازد، و این همان چیزی است که در علم کلام و عقائد از آن تعبیر به «تحدی» می کنند، یعنی؛ دعوت مخالفان به معارضه و مقابله به مثل در برابر معجزات.

این یکی از آیاتی است که به روشنی اعجاز قرآن را روشن می کند، و مفهوم آن مخصوص معاصران پیامبر نیست، بلکه تمام کسانی که در همه قرون و اعصار می گویند قرآن سخن بشر است، و بر خدا افترا بسته شده، آنها نیز مخاطب به این

خطابند که اگر راست می‌گویند سخنی همانند آن بیاورند.

این ندای قرآن در این آیه و آیات مشابه همواره بلند بوده است، و در طی چهارده قرن که از بعثت پیامبر ﷺ می‌گذرد کسی نتوانسته است به آن پاسخ مثبت گوید و این عجز عمومی گواه زنده اصالت این وحی آسمانی است.

### (آیه ۳۵) - راستی حرف حساب شما چیست؟!

قرآن همچنان ادامه بحث استدلالی گذشته در برابر منکران قرآن و نبوت پیامبر ﷺ و قدرت پروردگار را با یازده سؤال پی‌درپی ادامه می‌دهد، نخست از مسأله آفرینش شروع کرده، می‌گوید: «یا آنها بی‌هیچ آفریده شده‌اند یا خود خالق خویشند»؟! (أَمْ خَلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ).

این عبارت کوتاه و فشرده در حقیقت اشاره به «برهان معروف علیت» است که در فلسفه و کلام برای اثبات وجود خداوند آمده است، و آن این که عالمی که در آن زندگی می‌کنیم بدون شک حادث است زیرا دائماً در حال تغییر است، و آنچه در حال تغییر و دگرگونی است در معرض حوادث است، و چیزی که در معرض حوادث است محال است قدیم و ازلی باشد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که اگر حادث است از سه حال بیرون نیست:

۱- بدون علت به وجود آمده است.

۲- خود علت خویشین است.

۳- این جهان مخلوق خداوند واجب‌الوجود است که هستیش از درون ذات

پاک اوست.

باطل بودن دو احتمال نخست معلوم است، زیرا وجود معلول بدون علت محال است، وگرنه هر چیز در هر شرائطی باید به وجود آید، در حالی که چنین نیست.

احتمال دوم که چیزی خودش را به وجود آورد نیز محال است، زیرا مفهومش این است که قبل از وجودش موجود باشد، و این اجتماع نقیضین است. بنابراین راهی جز قبول احتمال سوم یعنی خالقیت واجب‌الوجود

باقی نمی ماند.

(آیه ۳۶) - این آیه به سؤال دیگری که درباره ادعائی که در مرحله پائینتر قرار دارد پرداخته، می گوید: «آیا آنها آسمانها و زمین را آفریده اند؟ (أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ).»

اگر بی علت به وجود نیامده اند، و نیز خود علت خویش نبوده اند، آیا آنها واجب الوجود و خالق آسمانها و زمینند؟ و اگر مبدأ عالم هستی نیستند آیا خداوند امر خلقت آسمان و زمین را به آنها واگذارده؟ و به این ترتیب مخلوقی هستند که خود فرمان خلقت دارند؟

مسئلاً آنها هرگز نمی توانند چنین ادعای باطلی کنند، لذا در دنباله همین سخن می افزاید: «بلکه آنها (جویای) یقین نیستند» (بَلْ لَا يُوقِنُونَ). آری آنها دنبال بهانه ای برای فرار از ایمانند.

(آیه ۳۷) - و اگر مدعی این امور نیستند و در امر خلقت نصیبی ندارند «آیا خزائن پروردگارت نزد آنهاست؟» (أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ). تا هرکس را بخواهند «نعمت نبوت و علم و دانش» یا ارزاق دیگر بخشند، و از هرکس بخواهند دریغ دارند.

«یا بر همه چیز عالم سیطره دارند؟!» (أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ).

آنها هرگز نمی توانند ادعا کنند که خزینه دار پروردگارند، و نه سلطه ای بر امر تدبیر این جهان دارند، چرا که ضعف و زبونی آنها در برابر یک حادثه، یک بیماری و حتی یک حشره ناچیز، و همچنین نیاز آنها به ابتدائی ترین وسائل زندگی، بهترین دلیل بر نفی این قدرتها از آنهاست، تنها هوای نفس و جاه طلبی و خودخواهی و تعصب و لجاج است که آنها را به انکار حقایق کشیده.

«مُصِيطِرُونَ» اشاره به «اریاب انواع» است که جزء خرافات پیشینیان می باشد، آنها معتقد بودند که هر نوع از انواع جهان اعم از انسان و انواع حیوانات و گیاهان و غیر آنها دارای مدبر و مربی خاصی است که آن را رَبُّ النُّوعِ آن می نامیدند، و خدا را «رَبُّ الْأَرْبَابِ» خطاب می کردند، این عقیده شرک آمیز از نظر

اسلام مردود است، و در آیات قرآن تدبیر همه جهان از آن خدا معرفی شده و او را «رَبُّ الْعَالَمِينَ» می خوانیم.

(آیه ۳۸) - مسلم است نه منکران نبوت پیامبر ﷺ و مشرکان عصر جاهلیت، و نه غیر آنها، مدعی هیچ یک از امور پنجگانه فوق نبودند، لذا در این آیه به مرحله دیگری پرداخته، می گوید: «آیا نردبانی دارند که (به آسمان بالا می روند) و به وسیله آن اسرار وحی را می شنوند؟! (أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ).

و از آنجا که ممکن بود آنها مدعی آگاهی از اسرار آسمان شوند قرآن بلافاصله از آنها مطالبه دلیل کرده، می گوید: «هرکسی از آنها این ادعا را دارد (و می گوید: اسرار الهی را از طریق صعود به آسمان می شنوم) دلیل روشنی بیاورد» (فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).

مسلماً اگر چنین ادعائی داشتند از حدود حرف تجاوز نمی کرد و هرگز دلیلی بر این مطلب نداشتند.

(آیه ۳۹) - سپس می افزاید: آیا این نسبت ناروا را که به فرشتگان می دهند و می گویند: آنها دختران خدا هستند قابل قبول است؟ «آیا سهم خدا دختران است و سهم شما پسران» که فرشتگان را دختران خدا می نامید! (أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبُنُونَ).

اشاره به این که یکی از اعتقادات و افکار باطل آنها این بود که از دختران به شدت تنفر داشتند، و اگر باخبر می شدند که همسرشان دختری آورده چهره آنها از شدت اندوه و شرم سیاه می شد، ولی با این حال فرشتگان را دختران خدا می خواندند!

بدیهی است دختر و پسر از نظر ارزش انسانی با هم تفاوتی ندارند، و تعبیر آیه فوق از قبیل استدلال به عقیده باطل طرف مخالف بر ضد خود اوست.

(آیه ۴۰) - سپس از این مرحله نیز تنزل کرده به ذکر یکی دیگر از اموری که امکان دارد وسیله بهانه جوئی آنها شود اشاره کرده، می فرماید: «آیا تو از آنها پاداشی (در مقابل ابلاغ رسالت) می طلبی که در زیر بارگران آن قرار دارند؟! (أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا

فَهُمْ مِنْ مَّغْرَمٍ مُتَقَلُّونَ).

(آیه ۴۱) - دگر بار آنها را مورد سؤال قرار داده، می‌گوید: «آیا اسرار غیب نزد آنهاست، و از روی آن می‌نویسند؟» (أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ).

اینها ادعا می‌کنند پیامبر شاعری است که در انتظار مرگ او و از هم پاشیدن شیرازه زندگی او هستیم، و با مرگش همه چیز پایان می‌گیرد و دعوتش به بوتۀ فراموشی می‌افتد.

آنها از کجا می‌دانند که بعد از وفات پیامبر زنده‌اند؟ این غیب را چه کسی به آنها گفته؟

(آیه ۴۲) - سپس به بیان احتمال دیگری پرداخته، می‌گوید: «آیا می‌خواهند نقشه شیطانی برای تو بکشند؟ ولی بدانند خود کافران در دام این نقشه‌ها گرفتار می‌شوند» و طرح خداوند بالاتر از طرح آنهاست! (أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ).

آیه فوق مطابق این تفسیر همانند آیه ۵۴ سوره آل عمران است که می‌گوید: وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ؛ و (یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آئینش) نقشه کشیدند؛ و خداوند (برای حفظ او و آئینش) چاره‌جویی کرد؛ و خداوند بهترین چاره‌جویان است».

(آیه ۴۳) - و بالاخره در آخرین پرسش از آنها می‌پرسد: آیا آنها خیال می‌کنند حامی و یآوری دارند؟ یا معبودی غیر خدا دارند؟ که قول یاری به آنها داده (أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ).

سپس می‌افزاید: «منزه است خدا از آنچه همتای او قرار می‌دهند» (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

بنابراین هیچ‌کس قادر به حمایت از آنها نیست.

به این ترتیب آنها را در برابر یک بازپرسی عجیب و یک رشته سؤالات زنجیره‌ای یازده‌گانه قرار می‌دهد، و مرحله به مرحله آنها را به عقب‌نشینی و تنزل از ادعاها و می‌دارد، و سپس تمام راههای فرار را به روی آنها می‌بندد، و در

بن بست کامل قرار می دهد.

(آیه ۴۴) - به دنبال بحثی که در آیات گذشته با مشرکان و منکران لجوج آمد، بحثی که برای هر انسان حق طلبی حقیقت را روشن می ساخت، در اینجا پرده از روی تعصب و لجاجت آنها برداشته، می گوید: «آنها (چنان لجوجند که) اگر ببینند قطعه سنگی از آسمان (برای عذابشان) سقوط می کند می گویند: (اشتباه می کنید، این سنگ نیست) این ابر متراکمی است» که بر زمین فرو می ریزد! (وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ).

کسانی که این قدر لجوج باشند که حقایق حسی را منکر شوند و سنگهای آسمانی را به ابرهای متراکم تفسیر کنند، با این که همه کس ابر را به هنگامی که نزدیک به زمین می شود دیده که چیزی جز مجموعه بخار نیست، چگونه این بخار لطیف متراکم می شود و تبدیل به سنگ می گردد؟

این افراد تکلیفشان در برابر حقایق معنوی روشن است.

(آیه ۴۵) - لذا در این آیه می افزاید: «حال که چنین است آنها را رها کن (و برای هدایت این گروه لجوج پافشاری منما) تا روز مرگ خود را ملاقات کنند» و عذابه‌های الهی را که در انتظارشان است با چشم خود ببینند (فَدَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ).

جمله «دَرَهُمْ» (آنها را رها کن) امری است تهدیدآمیز و منظور از آن ترک اصرار بر تبلیغ این گونه افراد غیرقابل هدایت است بنابراین نه منافات با ادامه تبلیغ در سطح عموم از سوی پیامبر ﷺ دارد و نه منافاتی با فرمان جهاد.

(آیه ۴۶) - سپس به معرفی این روز پرداخته، می گوید: «روزی که نقشه‌های آنها سودی به حالشان نخواهد داشت، و (تمام راههای فرار به روی آنها بسته می شود، و از هیچ سو) یاری نمی شوند» (يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

آری! هرکس می میرد قیامت صغرای او برپا می شود و سرآغازی است برای پاداش و کیفرها که بخشی جنبه برزخی دارد و بخش دیگری در قیامت کبری یعنی

قیامت عمومی انسانها دامانشان را می‌گیرد، و در هیچ‌یک از این دو مرحله نه چاره‌جوییها مؤثر است، و نه در برابر اراده‌ی الهی یار و یاورى وجود دارد.

(آیه ۴۷) - در این آیه می‌افزاید: «أَنهَآ تَصَوَّرَ نَكْنَدَ كَهَ فَقَطْ عَذَابِ بَرَزَخِ وَ قِيَامَتِ دَر كَارِ اسْتِ بَلَكِهَ «برای ستمگران عذابی قبل از آن است در (همین جهان) ولی بیشترشان نمی‌دانند» (وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

آری! آنها در همین دنیا باید در انتظار عذابهایی همچون عذابهای اقوام پیشین باشند، مانند صاعقه‌ها، زلزله‌ها، سنگهای آسمانی و خشکسالی و قحطی و یا کشته‌شدن به دست توانای رزمندگان سپاه توحید - همان‌گونه که در جنگ بدر نسبت به گروهی از سران شرک اتفاق افتاد، مگر این‌که بیدار شوند و توبه کنند و به سوی خدا باز آیند.

جمله «وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» اشاره به این است که آنها غالباً از عذابهایی که در دنیا و آخرت در انتظارشان است بی‌خبرند و مفهومش این است که اقلیتی از آنها از این معنی آگاهند، و در عین حال بر اثر لجاجت و عناد در مخالفت خود اصرار می‌ورزند.

(آیه ۴۸) - در این آیه پیامبر را در مقابل این همه کارشکنیها و تهمتها و ناسزاهای دعوت به صبر و استقامت می‌کند، می‌فرماید: «در راه ابلاغ حکم پروردگارت صبر و استقامت کن» (وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ).

اگر تو را کاهن و مجنون و شاعر می‌خوانند صبر کن، و اگر آیات قرآن را افتراهائی می‌پندارند که به خدا بسته شده است شکیبائی نما، و اگر در برابر این همه براهین منطقی باز به لجاج و عناد ادامه می‌دهند استقامت به خرج ده، مبادا دلسرد و یا ضعیف و ناتوان شوی.

«زیرا تو در حفاظت کامل ما قرار داری» (فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا).

ما همه چیز را می‌بینیم و از همه چیز باخبریم و تو را تنها نخواهیم گذارد. و از آنجا که راز و نیاز با خدا، و نیایش و عبادت او، و تسبیح و تقدیس ذات

پاک او، به انسان آرامش و نیرو می‌بخشد به دنبال دستور صبر می‌فرماید: «و هنگامی که بر می‌خیزی پروردگارت را تسبیح و حمد گوی» (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ).

چه در سحرگاه برای نماز شب، و چه بعد از خواب برای ادای فریضه، و چه بعد از قیام از هر مجلس باشد.

آری! روح و جانان را به تسبیح و حمد خدا نور و صفایبخش، زیانت را به ذکر او خوشبوکن، از یاد او مدد بگیر، و برای مبارزه با کارشکنیهای دشمن آماده شو! در حدیثی آمده است پیامبر ﷺ هنگامی که از مجلس برمی‌خاست می‌فرمود: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ».

بعضی عرض کردند: ای رسول خدا! این چه کلماتی است که می‌گوئی؟ فرمود: «اینها کلماتی است که جبرئیل به من آموخته و کفاره چیزی است که در مجالس واقع می‌شود».

(آیه ۴۹) - سپس در آخرین آیه می‌افزاید: همچنین «به هنگام شب او را تسبیح کن و به هنگام پشت کردن ستارگان» و طلوع صبح (وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ).

زیرا عبادت و تسبیح و حمد خدا در دل شب، و در آغاز طلوع فجر، لطف و صفای دیگری دارد، و از تظاهر و ریا دورتر است، و آمادگی روحی برای آن بیشتر می‌باشد، چرا که کارهای مشغول‌کننده زندگی روزانه تعطیل است استراحت شبانه به انسان آرامش بخشیده، قال و غوغا فرو نشسته، و در حقیقت همزمان با وقتی است که پیامبر به معراج رفت، و در مقام «قَابِ قَوْسَيْنِ» در آن خلوتگه راز قرارگرفت و با خدای خود به راز و نیاز پرداخت.

«پایان سوره طور»



## سوره النجم [۵۳]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۶۲ آیه دارد

**محتوای سوره:** این سوره به گفته بعضی نخستین سوره‌ای است که پیامبر بعد از علنی کردن دعوت خود آن را آشکارا و با صدای بلند در حرم مکه تلاوت کرد، و مشرکان به آن گوش دادند، و همه مؤمنان آن روز و حتی مشرکان سجده کردند! به هر حال این سوره به خاطر «مکی» بودنش بحث‌هایی از اصول اعتقادی مخصوصاً «نبوت» و «معاد» دارد، و با تهدیدهای کوبنده و اندازهای مکرر به بیداری کفار می‌پردازد.

محتوای این سوره را در هفت بخش می‌توان خلاصه کرد:

۱- در آغاز سوره بعد از سوگند پرمعنایی، از حقیقت وحی سخن می‌گوید و تماس مستقیم پیامبر ﷺ را با پیک وحی «جبرئیل» روشن می‌سازد، و ساحت مقدس پیامبر ﷺ را از این که چیزی جز وحی الهی بگوید مبرا می‌کند.

۲- در بخش دیگری از این سوره از معراج پیامبر سخن گفته، و گوشه‌هایی از آن را با عباراتی کوتاه و پرمعنی مجسم می‌کند.

۳- سپس به خرافات مشرکان در زمینه بتها، و عبادت فرشتگان، و امور دیگری که جز از روی هوی و هوس نبود، پرداخته و آنها را سخت در این رابطه نکوهش می‌کند، و از پرستش آنها برحذر می‌دارد.

۴- در بخش دیگری راه توبه را به روی این منحرفین و عموماً گنهکاران باز

می‌کند، و آنها را به مغفرت واسعه حق نوید می‌دهد، و تأکید می‌کند که هرکس مسؤول اعمال خویش است و هیچ‌کس بارگناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد.

۵- برای تکمیل این اهداف در بخش دیگری از این سوره گوشه‌هایی از مسأله «معاد» را منعکس می‌سازد، و دلیل روشنی برای این مسأله از آنچه در نشئه دنیا وجود دارد اقامه می‌کند.

۶- مطابق معمول اشاراتی به سرنوشت دردناک اقوام پیشین که در طریق دشمنی با حق پافشاری و لجاج و عناد داشتند، می‌کند.

۷- و سرانجام سوره را با امر به سجده و عبادت برای پروردگار پایان می‌بخشد. ضمناً نامگذاری این سوره به «النجم» به خاطر نخستین آیه آن است.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از رسول الله ﷺ می‌خوانیم: «هرکس سوره «النجم» را بخواند خداوند به عدد هریک از کسانی که به پیامبر ایمان آوردند و کسانی که او را انکار کردند ده حسنه به او عطا می‌کند».

مسلمانان چنین پادشاهای عظیمی از آن کسانی است که تلاوت این سوره را وسیله‌ای برای اندیشیدن، و سپس عمل، قرار دهند، و تعلیمات مختلف این سوره در زندگی آنها پرتوافکن شود.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - قابل توجه این که سوره پیشین (سوره طور) با کلمه «النجوم» (ستارگان) پایان یافت، و این سوره با کلمه «النجم» (ستاره) آغاز می‌شود که خداوند به آن سوگند یاد کرده، می‌فرماید: «سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند» (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى).

ظاهر آیه آنچنان که اطلاق واژه «النجم» اقتضا می‌کند سوگند به همه ستارگان آسمان است که از نشانه‌های بارز عظمت خداوند، و از اسرار بزرگ جهان آفرینش و از مخلوقات فوق‌العاده عظیم پروردگار است.

تکیه بر غروب آنها، در حالی که طلوع آنها بیشتر جلب توجه می‌کند به خاطر

آن است که غروب ستارگان دلیل بر حدوث آنها می‌باشد و نیز دلیلی است بر نفی عقیده ستاره پرستان همان‌گونه که در داستان ابراهیم (ع) آمده است.

(آیه ۲) - اما ببینیم این سوگند برای چه یاد شده است؟ آیه مورد بحث چنین توضیح می‌دهد: «که هرگز دوست شما [=محمّد ﷺ] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است» (مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى). او همیشه در مسیر حق گام برمی‌دارد، و در گفتار و کردارش کمترین انحرافی نیست.

(آیه ۳) - سپس برای تأکید این مطلب، و اثبات این که آنچه می‌گوید از سوی خداست، می‌افزاید: «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید» (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى).

این تعبیر شبیه استدلالی است برای آنچه در آیه قبل در زمینه نفی ضلالت و غوایت آمده، چرا که سرچشمه گمراهیها غالباً پیروی از هوای نفس است.

(آیه ۴) - سپس با صراحت تمام می‌گوید: «آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست» (إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى).

او از خودش چیزی نمی‌گوید، و قرآن ساخته و پرداخته فکر او نیست، همه از ناحیه خداست، و دلیل این ادعا در خودش نهفته است، بررسی آیات قرآن نیز گواهی می‌دهد که هرگز یک انسان هر قدر عالم و متفکر باشد - تا چه رسد به انسان درس نخوانده‌ای که در محیطی مملو از جهل و خرافات پرورش یافته - قادر نیست سخنانی چنین پرمحتوا بیاورد که بعد از گذشتن قرن‌ها الهام بخش مغزهای متفکران است، و می‌تواند پایه‌ای برای ساختن اجتماع صالح، سالم، مؤمن و پیشرو گردد. ضمناً این سخن تنها در مورد آیات قرآن نیست، بلکه به قرینه آیات گذشته سنت پیامبر ﷺ را نیز شامل می‌شود چرا که این آیه با صراحت می‌گوید: او از روی هوی سخن نمی‌گوید هر چه می‌گوید وحی است.

حدیث جالب زیر شاهد دیگری بر این مدعاست.

«سیوطی» که از دانشمندان معروف اهل سنت است در تفسیر «درالمنثور»

چنین نقل می‌کند: «روزی رسول خدا ﷺ دستور داد درهای خانه‌هایی که به داخل

مسجد پیامبر ﷺ گشوده می شد (جز در خانه علی علیه السلام) بسته شود، این امر به مسلمانان گران آمد تا آنجا که «حمزه» عموی پیغمبر ﷺ از این کار گله کرد که چگونه در خانه عمویت و ابوبکر و عمر و عباس را بستی، اما در خانه پسر عمویت را بازگذاری؟ (و او را بر دیگران ترجیح دادی).

هنگامی که پیامبر ﷺ متوجه شد که این امر بر آنها گران آمده است مردم را به مسجد دعوت فرمود، و خطبه بی نظیری در تمجید و توحید خداوند ایراد کرد. سپس افزود: «ای مردم! من شخصاً درها را نبستم و نگشودم، و من شما را از مسجد بیرون نکردم، و علی را ساکن نمودم (آنچه بود وحی الهی و فرمان خدا بود) سپس این آیات را تلاوت کرد: وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ... إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ».

این حدیث که بیانگر مقام والای امیرمؤمنان علی علیه السلام در میان تمام امت اسلامی بعد از شخص پیامبر است، نشان می دهد که نه تنها گفته های پیامبر ﷺ بر طبق وحی است بلکه اعمال و کردار او نیز چنین است.

(آیه ۵) - نخستین دیدار دوست! در تعقیب آیات گذشته که سخن از نزول وحی بر پیامبر اسلام ﷺ می گفت در اینجا سخن از معلم وحی است. می فرماید: «آنکس که قدرت عظیمی دارد او را تعلیم داده است» (عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ).

(آیه ۶) - باز برای تأکید بیشتر می افزاید: «همان کسی که توانایی فوق العاده دارد او سلطه یافت» (ذُومِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ).

(آیه ۷) - این تعلیم را به او داد «در حالی که در افق اعلی قرار داشت» (وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ).

(آیه ۸) - «سپس نزدیکتر و نزدیکتر شد...» (ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ).

(آیه ۹) - «تا آنکه فاصله میان او (با پیامبر) به اندازه دو کمان یا کمتر بود!» (فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ).

(آیه ۱۰) - «در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود!» (فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ).

(آیه ۱۱) - «قلب (پاک او) در آنچه دید هرگز دروغ گفت!» (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى).

(آیه ۱۲) - «آیا با او درباره آنچه (با چشم خود) دیده مجادله می‌کنید؟» (أَفْتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يُرَى).

در روایات وارد شده، منظور از این آیات شهود باطنی خاصی نسبت به ذات پاک خداست که برای پیامبر ﷺ در این صحنه روی داد و در معراج بار دیگر تکرار شد و رسول الله فوق العاده تحت تأثیر جذبۀ معنوی این دیدار قرار گرفت. طبق این تفسیر قرآن نزول وحی را بر پیامبر ﷺ چنین شرح می‌دهد: خداوند شدید القوی و پر قدرت، پیامبر ﷺ را تعلیم فرمود، در حالی که او به صورت کامل و در حد اعتدال در آمد و در افق اعلی قرار گرفت.

سپس نزدیک شد، و نزدیکتر شد، آن چنان که میان او و پروردگارش به اندازه دو قوس بیشتر نبود، و در همین جا بود که آنچه وحی کردنی بود خداوند به بنده اش وحی کرد.

و از آنجا که برای جمعی این شهود باطنی سنگین می‌آمد تأکید می‌کند که قلب پیامبر ﷺ آنچه را دیده به حق و راستی دیده است و نباید شما در برابر این سخن با او به مجادله برخیزید.

تفسیر این آیات به شهود باطنی پیامبر ﷺ نسبت به خداوند صریحتر و با روایات اسلامی موافقتر، و برای پیامبر فضیلتی است برتر، و مفهومی است لطیفتر.

از پیغمبر اکرم ﷺ پرسیدند: «آیا پروردگارت را هرگز دیده‌ای؟!»  
در پاسخ فرمود: «رَأَيْتُهُ بِفُؤَادِي؛ من او را با چشم دل دیده‌ام!»  
و در نهج البلاغه در صدر خطبۀ «ذغلب یمانی» آمده است که از آن حضرت سؤال کرد: «آیا هرگز پروردگارت را ای امیر مؤمنان دیده‌ای؟!»

در پاسخ فرمود: «أَفَأَعْبُدُ مَا لَا أَرَاهُ؟...؛ آیا کسی را که نمی‌بینم پرستش کنم؟! ولی چشمها با مشاهده حسی هرگز او را ندیده اما دلها با حقیقت ایمان او را دریافته است.»

(آیه ۱۳) - دومین دیدار! این آیات همچنان ادامه بحثهای آیات گذشته درباره مسأله وحی و ارتباط پیامبر ﷺ با خداوند و شهود باطنی اوست. می فرماید: «و بار دیگر نیز او را مشاهده کرد» (وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى). تعبیر به «نَزْلَةً أُخْرَى» نشانگر این است که پیغمبر اکرم ﷺ در یک «شهود باطنی دیگر» به هنگام معراج بر فراز آسمانها ذات پاک خدا را مشاهده کرد، و به تعبیر دیگر خداوند بار دیگر بر قلب پاک او نزول فرمود و شهود کامل تحقق یافت، در محلی که منتهاالیه قرب الی الله از سوی بندگان است، در کنار سدرة المنتهی، در آنجا که «جنة المأوی» قرار دارد، در حالی که «سدرة المنتهی» را حجابهایی از نور پوشانده بود.

دیده قلب پیامبر ﷺ در این شهود هرگز به غیر حق نیفتاد، و جز او ندید، و در همانجا بود که نشانه های عظمت خداوند را در آفاق و انفس نیز مشاهده کرد. (آیه ۱۴) - و این شهود «نزد سدرة المنتهی» روی داد (عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى). درباره «سدرة المنتهی» هر چند در قرآن مجید توضیحی نیامده، ولی در اخبار و روایات اسلامی توصیفهای گوناگونی پیرامون آن آمده است؛ این تعبیرات نشان می دهد که هرگز منظور درختی شبیه آنچه در زمین می بینیم نبود، بلکه اشاره به سایبان عظیمی است در جوار قرب رحمت حق که فرشتگان بر برگهای آن تسبیح می کنند و امتهائی از نیکان و پاکان در سایه آن قرار دارند.

(آیه ۱۵) - همان «که جنة المأوی (و بهشت برین) در آنجاست» (عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى).

«جَنَّةُ الْمَأْوَى» به معنی بهشتی است که محل سکونت است؛ و منظور از آن بهشت برزخی است که ارواح شهدا و مؤمنان موقتاً به آنجا می روند.

(آیه ۱۶) - «در آن هنگام که چیزی [=نور خیره کننده ای] سدرة المنتهی را پوشانده بود» (إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى).

(آیه ۱۷) - اینها واقعیاتی بود که پیامبر مشاهده کرده و «چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان نکرد» آنچه دید واقعیت بود (مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى).

(آیه ۱۸) - «او پاره‌ای از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید» (لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى).

### نکته‌ها:

۱- هدف معراج، رسیدن پیامبر ﷺ به شهود باطنی از یکسو، و دیدن عظمت خداوند در پهنه آسمانها با همین چشم ظاهر از سوی دیگر بوده است، که هم در آخرین آیه مورد بحث در اینجا «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» و هم در آیه ۱ سوره اسراء «لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا؛ تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم». به آن اشاره شده است و نیز به مسائل زیاد و مهمی از فرشتگان و بهشتیان و دوزخیان و ارواح انبیا آگاهی یافت که در طول عمر مبارکش الهام‌بخش او در تعلیم و تربیت خلق خدا بود.

۲- گوشه‌ای از گفتگوهای خداوند با پیامبرش در شب معراج: در کتب حدیث روایتی از امیر مؤمنان علی عليه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه آمده است که بسیار مشروح و طولانی است، و ما گوشه‌هایی از آن را در اینجا می‌آوریم.

در آغاز حدیث می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج از پروردگار سبحان چنین سؤال کرد: «يَا رَبُّ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟؛ پروردگارا! کدام عمل افضل است؟».

خداوند متعال فرمود: «هیچ چیز نزد من برتر از توکل بر من و رضا به آنچه قسمت کرده‌ام نیست، ای محمد! آنها که به خاطر من یکدیگر را دوست دارند محبتم شامل حال آنهاست، و کسانی که به خاطر من مهربانند، و به خاطر من پیوند دوستی دارند آنها را دوست دارم، و نیز محبتم برای کسانی که توکل بر من می‌کنند فرض و لازم است، و برای محبت من حد و حدود، و مرز و نهایتی نیست!»!

در فراز دیگری آمده است: «ای احمد! همچون کودکان مباش که سبز و زرد و زرق و برق را دوست دارند، و هنگامی که غذای شیرین و دلپذیری به آنها می‌دهند مغرور می‌شوند، و همه چیز را به دست فراموشی می‌سپارند».

پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا عرضه داشت: «پروردگارا! مرا به عملی هدایت کن که موجب قرب به درگاه توست».

فرمود: «شب را روز، و روز را شب قرار ده!»

عرض کرد: «چگونه؟!»

فرمود: «چنان کن که خواب تو نماز باشد، و هرگز شکم خود را کاملاً سیر

مکن».

در فراز دیگری آمده است: «ای احمد! محبت من محبت فقیران و محرومان است، به آنها نزدیک شو، و در کنار مجلس آنها قرار گیر، تا من به تو نزدیک شوم، و ثروتمندان دنیاپرست را از خود دور ساز، و از مجالس آنها برحذر باش!»

در فراز دیگر می فرماید: «ای احمد! زرق و برق دنیا و دنیاپرستان را مبعوض

بشمر، و آخرتت و اهل آخرت را محبوب دار».

عرض می کند: «پروردگارا! اهل دنیا و آخرت کیانند؟»

فرمود: «اهل دنیا کسانی هستند که زیاد می خورند، و زیاد می خندند

و می خوابند، و خشم می گیرند، و کمتر خشنود می شوند، نه در برابر بدیها از کسی

عذر می خواهند، و نه اگر کسی از آنها عذر طلبد می پذیرند، در اطاعت خدا تنبلی،

و در معاصی شجاعند، آرزوهای دور و دراز دارند، و در حالی که اجلشان نزدیک

شده هرگز به حساب اعمال خود نمی رسند، و نفعشان برای مردم کم است، افرادی

پرحرف، فاقد احساس مسؤولیت، علاقه مند به خورد و خوراکنند.

اهل دنیا نه در نعمت، شکر خدا به جا می آورند، و نه در مصائب صبورند.

خدمات فراوان در نظر آنها کم است (و خدمات کم خودشان بسیار!) خود را

به انجام کاری که انجام نداده اند ستایش می کنند، و چیزی را مطالبه می کنند که حق

آنها نیست.

پیوسته از آرزوهای خود سخن می گویند، و عیوب مردم را خاطر نشان

می سازند و نیکیهای آنها را پنهان!»!

عرض کرد: «پروردگارا! آیا دنیاپرستان غیر از این عیبی هم دارند؟»

فرمود: «ای احمد! عیب آنها این است که جهل و حماقت در آنها فراوان

است، برای استادی که از او علم آموخته اند تواضع نمی کنند، و خود را عاقل



می دانند اما در نزد آگاهان، نادان و احمقند».

سپس به اوصاف اهل آخرت و بهشتیان پرداخته چنین ادامه می دهد:

«آنها مردمی با حیا هستند، جهل آنها کم، منافعشان بسیار، مردم از آنها در راحتند و خود از دست خویش در تعب، و سخنانشان سنجیده است. پیوسته حسابگر اعمال خویشند، و از همین جهت خود را به زحمت می افکنند، چشمهایشان به خواب می رود اما دلهایشان بیدار است، چشمشان می گیرد، و قلبشان پیوسته به یاد خداست.

هنگامی که مردم در زمره غافلان نوشته شوند آنها از ذاکران نوشته می شوند. در آغاز نعمتها حمد خدا می گویند، و در پایان شکر او را به جا می آورند، دعایشان در پیشگاه خدا مستجاب، و تقاضایشان مسموع است، و فرشتگان از وجود آنها مسرورند... مردم (غافل) در نزد آنها مردگان، و خداوند نزد آنها حی و قیوم و کریم است (همیشان آن چنان عالی است که به غیر او نظر ندارند)... مردم در عمر خود یکبار می میرند اما آنها به خاطر جهاد بانفس و مخالفت هوی هر روز هفتاد بار می میرند (و حیات نوین می یابند)!...

هنگامی که برای عبادت در برابر من می ایستند همچون بنیان مرصوص و سدّی فولادینند، و در دل آنها توجیهی به مخلوقات نیست. به عزّت و جلالم سوگند که من آنها را حیات و زندگی پاکیزه ای می بخشم، و در پایان عمر، خودم قبض روح آنها می کنم، و درهای آسمان را برای پرواز روح آنها می گشایم، تمام حجابها را از برابر آنها کنار می زنم، و دستور می دهم بهشت، خود را برای آنها بیارائید!

ای احمد! عبادت ده جزء دارد که نه جزء آن طلب حلال است، هنگامی که غذا و نوشیدنی تو حلال باشد تو در حفظ و حمایت منی...».

و در فراز دیگری آمده است: «ای احمد! آیا می دانی کدام زندگی گواراتر و پردوامتر است؟»

عرض کرد: «خداوند! نه»

فرمود: «زندگی گوارا آن است که صاحب آن لحظه‌ای از یاد من غافل نماند، نعمت مرا فراموش نکند، از حق من بی‌خبر نباشد، و شب و روز رضای مرا بطلبد. اما زندگی باقی آن است که برای نجات خود عمل کند، و دنیا در نظرش کوچک باشد، و آخرت بزرگ، رضای مرا بر رضای خویشان مقدم بشمرد، و پیوسته خشنودی مرا بطلبد، حق مرا بزرگ دارد و توجه به آگاهی من نسبت به خودش داشته باشد.

در برابر هر گناه و معصیتی به یاد من بیفتد، و قلبش را از آنچه ناخوش دارم پاک کند، شیطان و وساوس شیطانی را مبعوض دارد، و ابلیس را بر قلب خویش مسلط نسازد و به او راه ندهد.

هنگامی که چنین کند محبت خاصی در قلبش جای می‌دهد، آن چنان که تمام دلش در اختیار من خواهد بود، و فراغت و اشتغال و غم و سسخنش از مواهبی است که من به اهل محبت می‌بخشم! چشم و گوش و قلب او را می‌گشایم، تا با گوش قلبش حقایق غیب را بشنود و با دلش جلال و عظمت را بنگرد!

و سرانجام این حدیث نورانی با این جمله‌های بیدارکننده پایان می‌گیرد: «ای احمد! اگر بنده‌ای نماز تمام اهل آسمانها و زمین را به جا آورد، و روزه تمام اهل آسمانها و زمین را انجام دهد، همچون فرشتگان غذا نخورد و لباس (فاخری) در تن نپوشد (و در نهایت زهد و وارستگی زندگی کند) ولی در قلبش ذره‌ای دنیاپرستی یا ریاست‌طلبی یا عشق به زینت دنیا باشد در سرای جاویدانم در جوار من نخواهد بود! و محبتم را از قلب او بر می‌کنم!

سلام و رحمتم بر تو باد، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

این سخنان عرش‌ی که روح انسان را با خود به اوج آسمانها می‌برد، و در معراج الهی سیر می‌دهد و به آستانه عشق و شهود می‌کشد تنها قسمتی از حدیث قدسی است.

افزون بر این ما اطمینان داریم که غیر از آنچه پیامبر ﷺ در سخنانش برای ما

بازگو کرده، اسرار و گفتگوها و رموز و اشاراتی میان او و محبوبش، رد و بدل شده که نه گوشها توانائی شنیدن آن را دارد و نه افکار عادی قدرت درکش را، و به همین دلیل در درون جان پاک پیامبر ﷺ برای همیشه مکتوم مانده و جز خاصانش از آن آگاه نشده‌اند.

(آیه ۱۹) - این بتها زائیده هوای نفس شماست! پس از بیان بحثهای مربوط به توحید و وحی، معراج و آیات عظمت خداوند یگانه در آسمانها به بطلان شرک و عقائد خرافی مشرکان در زمینه بتها می پردازد.

می فرماید: بعد از آن که عظمت خداوند و آیات بزرگ او را دانستید «به من خبر دهید آیا بتهای لات و عزی ...» (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى).

(آیه ۲۰) - «و همچنین بت (منات که سومین آنهاست» آیا دختران خدا هستند و منشأ سود و زیان برای شما می باشند؟! (وَمَنْوَةَ الثَّلَاثَةِ الْآخِرَى).

این سه بت در میان عرب از اهمیت و شهرت خاصی برخوردار بودند.

(آیه ۲۱) - «آیا سهم شما پسر است و سهم او دختر؟! (الْكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى). در حالی که به زعم شما دختران کم ارزشترند و حتی هنگامی که می شنوید همسر شما دختر آورده از شدت اندوه و خشم سیاه می شوید!

(آیه ۲۲) - «اگر چنین باشد این تقسیم ناعادلانه است» که میان خود و خدا قائل شدید! (تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى). چرا که سهم خدا را پست تر از سهم خود می دانید!

به این ترتیب قرآن افکار منحط و خرافی آنها را به باد استهزا می گیرد که شما از یکسو دختران را زنده به گور می کنید و عیب و ننگ می دانید، و از سوی دیگر فرشتگان را دختران خدا می دانید، نه تنها خودشان را می پرستید که مجسمه های بی روح آنها نیز به صورت بتها در نظر شما این همه احترام دارد. و از اینجا روشن می شود که حداقل بسیاری از بتهای سنگی و چوبی که مورد پرستش عرب واقع می شد به زعم آنها مجسمه های فرشتگان بود فرشتگانی که آنها را «رَبِّ النُّوعِ» و مدبر و مدبر عالم هستی می دانستند و نسبت آنها را با خدا نسبت دختر و پدر می پنداشتند.

از اینجا معلوم می شود که قرآن هرگز نمی خواهد اعتقاد عرب جاهلی را در مورد تفاوت دختر و پسر بپذیرد، بلکه می خواهد مسلمات طرف را به رخ او بکشد و الا نه دختر و پسر در منطق اسلام از نظر ارزش انسانی تفاوتی دارند، و نه فرشتگان دختر و پسر دارند و نه اصلاً آنها فرزندان خدا هستند، و نه خدا اصولاً فرزندی دارد. (آیه ۲۳) - در این آیه، قرآن با قاطعیت می گوید: «اینها فقط نامهایی است که

شما و پدرانتان بر آنها گذاشته اید (نامهایی بی محتوا و اسمهایی بی مسمی) و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده است» (إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ).

نه دلیلی از عقل بر آن دارید، و نه دلیلی از طریق وحی الهی، و جز یک مشت اوهام و خرافات و الفاظ توخالی چیزی نیست.

و در پایان می افزاید: «آنها فقط از گمانهای بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند» و این موهومات همه زائیده پندار و هوی است (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ).

«در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است» (وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى).

اما چشم می بندند و به آن پشت می کنند، و در ظلمات این اوهام غوطه ور می شوند.

اصولاً هوای نفس خود بزرگترین و خطرناکترین بتهاست و سرچشمه پیدایش بتهای دیگر، و مایه گرمی بازار بت پرستی است.

(آیه ۲۴) - قرآن همچنان خرافه بت پرستی را تعقیب و محکوم می کند.

نخست به آرزوهای بی اساس بت پرستان و انتظاراتی که از بتها داشتند پرداخته، می گوید: «آیا آنچه انسان تمنا دارد به آن می رسد؟! (أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى).

آیا ممکن است این اجسام بی روح و بی ارزش به شفاعت او در پیشگاه خدا برخیزند؟ و یا در مشکلات و گرفتاریها در دنیا و آخرت به او پناه بدهند؟

(آیه ۲۵) - «در حالی که آخرت و دنیا از آن خداست» (فَلِلَّهِ الْأَخِرَةُ وَالْأُولَى).

عالم اسباب بر محور اراده او می چرخد، و هر موجودی هر چه دارد از برکت وجود اوست، شفاعت از ناحیه او و حل مشکلات نیز به دست قدرت اوست. و به این ترتیب قرآن مشرکان را بکلی از شفاعت بتها و حل مشکلات به وسیله آنها مأیوس و نومید می کند.

\* گسترش دامنه آرزوها! آرزو و تمنا از محدود بودن قدرت انسان و توانایی او سرچشمه می گیرد زیرا هرگاه به چیزی علاقه داشت و به آن نرسید شکل آرزو و تمنا به خود می گیرد.

البته آرزوهای انسان گاهی صادق است و از روح بلند او سرچشمه می گیرد و عاملی است برای حرکت و تلاش و جهاد و سیر تکاملی او، مثل این که انسان آرزو می کند در علم و دانش و تقوا و شخصیت و آبرو سرآمد جهانیان باشد. ولی بسیار می شود که این آرزوها کاذب است، و مایه غفلت و بی خبری و تخدیر و عقب ماندگی است، مثل آرزوی رسیدن به عمر جاویدان، و خلود در زمین، و در اختیار گرفتن تمام اموال و ثروتها، و حکومت بر همه انسانها و موهومات دیگری از این قبیل.

و به همین دلیل در روایات اسلامی تشویق شده که مردم به سراغ آرزوهای خیر بروند، در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: «کسی که تمنای چیزی کند که موجب رضای خداست از دنیا بیرون نمی رود مگر به آن برسد».

(آیه ۲۶) - شفاعت هم به اذن اوست! در این آیه برای تأکید بیشتر روی همین مسأله می افزاید: «و چه بسیار فرشتگان آسمانها که شفاعت آنها هیچ سودی نمی بخشد، مگر پس از آن که خدا برای هرکس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد» (وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى).

جائی که فرشتگان آسمان با آن همه عظمت، حتی به صورت جمعی قادر

بر شفاعت نیستند، جز به اذن و رضای پروردگار، از این بتهای بی شعور و فاقد هرگونه ارزش چه انتظاری دارید؟

(آیه ۲۷) - قرآن همچنان موضوع آیات قبل را در زمینه نفی عقائد مشرکان تعقیب کرده، نخست می‌فرماید: «کسانی که به آخرت ایمان ندارند فرشتگان را دختر (خدا) نامگذاری می‌کنند» (إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُمَسِّنُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَى).

آری! این سخن زشت و شرم‌آور تنها از کسانی سر می‌زند که به حساب و جزای اعمال معتقد نیستند که اگر عقیده داشتند این چنین جسورانه سخن نمی‌گفتند، سخنی که کمترین دلیلی بر آن ندارند، بلکه دلائل عقلی نشان می‌دهد نه خداوند فرزندی دارد نه فرشتگان دخترند.

(آیه ۲۸) - سپس به یکی از دلائل روشن بطلان این نامگذاری اشاره کرده، می‌افزاید: «آنها هرگز به این سخن دانشی ندارند، بلکه از گمان بی پایه پیروی می‌کنند با اینکه گمان هرگز انسان را بی‌نیاز از حق نمی‌کند» (وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا).

انسان متعهد و معتقد هرگز سخنی را بدون علم و آگاهی نمی‌گوید، و نسبتی را به کسی بی دلیل نمی‌دهد، تکیه بر گمان و پندار کار شیطان و انسانهای شیطان صفت است، و قبول خرافات و موهومات نشانه انحراف و بی عقلی است.

البته گمانهایی که معقول و موجه است و غالباً مطابق واقع و مبنای کار عقلا در زندگی روزمره می‌باشد، مانند شهادت شهود در محکمه و دادگاه، یا «قول اهل خبره» و یا «ظواهر الفاظ» و امثال آن داخل در این آیات نیست، این‌گونه گمانها در حقیقت یک نوع علم عرفی است نه گمان.

(آیه ۲۹) - سپس برای این که روشن کند این گروه اهل استدلال و منطق نیستند، و حب دنیا و فراموش کردن یاد خدا آنها را در لجنزار این موهومات و خرافات غوطه‌ور ساخته، می‌افزاید: «حال که چنین است از کسی که از یاد ما روی می‌گرداند، و جز زندگی مادی دنیا را نمی‌طلبد اعراض کن و به آنها اعتنا

مکن که شایسته سخن نیستند! (فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا).

«ذکر خدا» مفهوم گسترده‌ای دارد که هرگونه توجه به خدا را چه از طریق قرآن، و دلیل عقل، و چه از طریق سنت، و یاد قیامت شامل می‌گردد.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که امر به اعراض از این گروه هرگز منافاتی با تبلیغ رسالت که وظیفه اصلی پیامبر ﷺ است ندارد. چراکه تبلیغ و انذار و بشارت مخصوص مواردی است که حداقل احتمال تأثیر وجود داشته باشد، آنجا که یقین به عدم تأثیر است نباید نیروها را به هدر داد، و بعد از اتمام حجت باید اعراض کرد. (آیه ۳۰) - در این آیه برای اثبات انحطاط فکری این گروه می‌افزاید: «این آخرین حد آگاهی آنهاست!» (ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ).

و در پایان می‌گوید: «پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده‌اند بهتر می‌شناسد و (همچنین) هدایت‌یافتگان را از همه بهتر می‌شناسد» (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى).

جمله «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» می‌تواند اشاره به خرافاتی همچون بت‌پرستی و فرشتگان را دختران خدا دانستن باشد، یعنی نهایت آگاهی این گروه همین موهومات است. یا اشاره به دنیاپرستی و اسارت آنها در چنگال مادیات، یعنی نهایت فهم و شعورشان این است که به خواب و خور و عیش و نوش و متاع فانی و زودگذر و زرق و برق دنیا قناعت کرده‌اند.

در دعای معروفی که در اعمال ماه شعبان از پیغمبرگرامی اسلام ﷺ نقل شده می‌خوانیم: «خداوندا! دنیا را بزرگترین مشغولیات فکری ما و نهایت علم و آگاهی ما قرار مده».

پایان آیه اشاره به این حقیقت است که خداوند هم گمراهان را به خوبی می‌شناسد و هم هدایت‌یافتگان را، یکی را مشمول غضبش و دیگری را مشمول لطفش می‌سازد، و در قیامت هرکدام را بر طبق اعمالشان جزا خواهد داد.

(آیه ۳۱) - از آنجا که در آیات گذشته سخن از علم خداوند نسبت به

گمراهان و هدایت یافتگان بود، در این آیه در ادامه همین سخن می‌افزاید: «و برای خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است» (وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

مالکیت مطلقه در عالم هستی از آن اوست، و نیز حاکمیت مطلقه از آن او، و به همین دلیل تدبیر عالم هستی نیز به دست اوست، و چون چنین است جز او شایسته عبودیت و شفاعت نیست.

هدف بزرگ او از این آفرینش گسترده این است که انسان یعنی گل سرسبد عالم هستی را با برنامه‌های تکوینی و تشریحی و تعلیم و تربیت انبیا در مسیر تکامل پیش برد.

لذا در پایان آیه به عنوان نتیجه این مالکیت می‌فرماید: غرض این است «تا بدکاران را به کیفر کارهای بدشان برساند، و نیکوکاران را در برابر اعمال نیکشان پاداش دهد» (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى).

(آیه ۳۲) - سپس به توصیف این گروه نیکوکار پرداخته، چنین می‌گوید: «آنها کسانی هستند که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند، جز گناهان صغیره که گاه آلوده آن می‌شوند (الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ). قرائن موجود در آیه گواهی می‌دهد که «لمم» به معنی گناهی است که احیاناً از انسان سر می‌زند، سپس متوجه می‌شود و آن را ترک می‌گوید.

به علاوه در جمله بعد قرآن می‌گوید: «آمرزش پروردگار تو گسترده است» (إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ).

این نیز دلیلی است بر این که گناهی از او سر زده که نیاز به غفران پروردگار دارد، نه تنها قصد و نیت و نزدیک شدن به گناه بی آنکه آن را مرتکب شده باشد. به هرحال منظور این است که نیکوکاران ممکن است لغزشی داشته باشند، ولی گناه برخلاف طبع و سنجیه آنهاست، روح و قلب آنها همواره پاک است و آلودگیها جنبه عرضی دارد، و لذا به محض ارتکاب گناه پشیمان می‌شوند و از خدا تقاضای بخشش می‌کنند.



در دنباله آیه برای تأکید عدالت پروردگار، در مسأله پاداش و کیفر از علم بی پایان او که همه بندگان و اعمالشان را فرا می‌گیرد سخن می‌گوید.

می‌فرماید: «او نسبت به شما از همه آگاهتر است، از آن هنگام که شما را از زمین آفرید، و در آن موقع که به صورت جنینهایی در شکم مادرانتان بودید» (هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ).

آفرینش انسان از زمین یا به اعتبار خلقت نخستین او از طریق حضرت آدم است که از خاک آفریده شده، و یا به اعتبار این است که تمام مواد تشکیل دهنده وجود انسان از زمین گرفته شده، که از طریق تغذیه در ترکیب بندی نطفه، و سپس در مراحل پرورش جنین مؤثر است، و در هر حال هدف این است که خداوند از همان زمان که ذرات وجود شما در لابلاهای خاکهای زمین بود و از آن روز که نطفه ناچیزی در رحم مادر در درون پرده‌های ظلمانی رحم بودید از تمام جزئیات وجود شما آگاه بوده است، با این حال چگونه ممکن است از اعمال شما بی‌خبر باشد؟!

این تعبیر ضمناً مقدمه‌ای است برای سخن بعد که می‌فرماید: «پس خودستایی نکنید (و از پاک بودن خود سخن مگوئید، چراکه) او پرهیزکاران را بهتر می‌شناسد» (فَلَا تَزُكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى).

نه نیازی به معرفی شما دارد، و نه شرح اعمال نیکتان، او هم از اعمال شما آگاه است، و هم از میزان خلوص نیتان، و حتی شما را از خودتان بهتر می‌شناسد. \* «کبائر الاثم» چیست؟ هر گناهی که یکی از شرایط زیر را داشته باشد کبیره

محسوب می‌شود:

الف - گناهایی که خداوند وعده عذاب درباره آن داده است.

ب - گناهایی که در نظر اهل شرع و لسان و روایات با عظمت یاد شده.

ج - گناهایی که در منابع شرعی بزرگتر از گناهی شمرده شده که جزء کبائر است.

د - و بالاخره گناهایی که در روایات معتبر تصریح به کبیره بودن آن شده است. در روایات اسلامی تعداد کبائر مختلف ذکر شده، در بعضی تعداد آنها هفت

گناه (قتل نفس، عقوق والدین، رباخواری، بازگشت به دارالکفر بعد از هجرت، نسبت زنا به زنان پاکدامن دادن، خوردن مال یتیم و فرار از جهاد).

و در بعضی دیگر تعداد آنها ده و در بعضی نوزده گناه و در بعضی تعداد بسیار بیشتری دیده می شود.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه مورد بحث آمده است: «هیچ کس از شما نباید به فزونی نماز و روزه و زکات و مناسک حج و عمره افتخار کند زیرا خداوند پرهیزکاران شما را از همه بهتر می شناسد».

**آیه ۳۳ - شأن نزول:** در مورد این آیه نقل شده: «ولیدبن مغیره» به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به اسلام نزدیک شد، بعضی از مشرکان او را سرزنش کرده، گفتند: آئین بزرگان ما را رها کردی، آنها را گمراه شمردی، و گمان کردی آنها در آتش دوزخند!

او گفت: راستی من از عذاب خدا می ترسم! شخص سرزنش کننده گفت: اگر چیزی از اموالت را به من دهی و به سوی شرک باز گردی من عذاب تو را برگردن می گیرم! ولیدبن مغیره این کار را کرد، ولی مالی را که بنا بود پردازد جز قسمت کمی از آن را پرداخت!

آیه نازل شد و ولید را به خاطر بر روی گرداندن از ایمان نکوهش کرد.

**تفسیر:** در آیات گذشته سخن از این بود که خداوند بدکاران را در برابر اعمال بدشان کیفر می دهد و نیکوکاران را پاداش، چون ممکن است بعضی تصور کنند می شود کسی را به گناه دیگری کیفر داد، یا گناه دیگری را برگردن گرفت آیه در مقام نفی این توهم برآمده، و این اصل مهم اسلامی را که نتیجه اعمال هرکس فقط به خود او باز می گردد تشریح می کند.

نخست می فرماید: «آیا دیدی آن کس را که (از اسلام - یا از انفاق) روی گردان شد» (أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى).

(آیه ۳۴) - «و کمی عطا کرد و از (پرداخت مال) بیشتر امساک نمود» به گمان

این که دیگری می تواند بار گناهان او را بر دوش گیرد (وَاعْطَى قَلِيلًا وَآكَدَى).

(آیه ۳۵) - «آیا نزد او علم غیب است دارد، و می بیند» که دیگران می توانند گناهان او را بردوش گیرند؟! (أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوْا يَرَى).

چه کسی از قیامت آمده و برای آنها خبر آورده است که افراد می توانند رشوه گیرند و گناه دیگران را برگردن نهند؟!

(آیه ۳۶) - بعد از این اعتراض شدید قرآن به بیان یک اصل کلی که در سایر آئینهای آسمانی نیز بوده است، پرداخته، چنین می گوید: کسی که با این وعده های خیالی دست از انفاق (یا ایمان) برداشته، و می خواهد خود را با پرداختن مختصر مالی از کیفر الهی رهایی بخشد «آیا از آنچه در کتب موسی نازل گردیده با خبر نشده است»؟! (أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى).

(آیه ۳۷) - «و همچنین آنچه در کتب ابراهیم، همان کسی که وظیفه خود را بطور کامل ادا کرد» (وَأَبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى).

همان پیامبر بزرگی که به تمام عهد و پیمانهای الهی وفا کرد، حق رسالت او را ادا نمود، و برای تبلیغ آئین او از هیچ مشکل و تهدید و آزاری نهراسید، همان کسی که در راه خدا تن را به آتش سپرد و قلبش را به خدا، و فرزندش را به قربانی، و اموالش را به برادران و یاران.

(آیه ۳۸) - آیا باخبر نشده است که در تمام این کتب آسمانی این حکم نازل شده «که هیچ کس بارگناه دیگری را بر دوش نمی گیرد»؟! (أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى).

(آیه ۳۹) - سپس برای توضیح بیشتر می افزاید: آیا خبر ندارد در این کتب آسمانی آمده است «که برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست»؟! (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى).

(آیه ۴۰) - و آیا خبر ندارد «که تلاش او به زودی دیده می شود»؟! (وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى).

نه تنها نتیجه های این سعی و تلاش - چه در مسیر خیر باشد یا شر - بلکه خود اعمال او، در آن روز در برابرش آشکار می شود، همان گونه که در آیه ۳۰ سوره

آل عمران می فرماید: «روزی که هرکس اعمال نیکی را که انجام داده حاضر می بیند» (آیه ۴۱) - «سپس (در برابر عملش) به او جزای کافی داده خواهد شد» (ثُمَّ يُجْزِيهِ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى).

منظور از «جَزَاءِ أَوْفَى» جزائی است که درست به اندازه عمل باشد، البته این منافات با تفضّل الهی در مورد اعمال نیک به ده برابر، یا صدها، و هزاران برابر ندارد.

در آیات فوق اشاره به سه اصل از اصول مسلم اسلامی شده، که در کتب آسمانی پیشین نیز به عنوان اصول مسلمی شناخته شده است:

الف - هرکس مسؤول گناهان خویش است.

ب - بهره هرکس در آخرت همان سعی و کوشش اوست.

ج - خداوند به هرکس در برابر عملش جزای کامل می دهد.

و به این وسیله قرآن خط بطلان بر بسیاری از اوهام و خرافات که عوام مردم دارند، و یا احیاناً در بعضی از مذاهب به صورت یک عقیده درآمده است می کشد.

(آیه ۴۲) - تمام خطوط به او منتهی می شود! قرآن در ادامه بحثهای گذشته

پیرامون مسأله جزای اعمال می فرماید: آیا انسان خیر ندارد که در صحف موسی و ابراهیم آمده است «که همه امور به پروردگارت منتهی می گردد» (وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَى).

نه تنها حساب و ثواب و جزا و کیفر در آخرت به دست قدرت اوست که در این جهان نیز سلسله اسباب و علل به ذات پاک او منتهی می گردد، تمام تدبیرات این جهان از تدبیر او نشأت می گیرد، و بالاخره تکیه گاه عالم هستی و ابتدا و انتهای آن ذات پاک خداست.

در بعضی از روایات در تفسیر این آیه از امام صادق علیه السلام چنین می خوانیم:

«هنگامی که سخن به ذات خدا می رسد سکوت کنید».

یعنی؛ درباره ذات او سخن نگوئید که عقلها در آنجا حیران است و به جائی نمی رسد، و اندیشه در ذات نامحدود برای عقول محدود غیر ممکن است، چرا که

هرچه در اندیشه گنجد محدود است و خداوند محال است محدود گردد. این تفسیر با آنچه گفتیم منافات ندارد و هر دو می‌توانند در معنی آیه جمع باشند.

(آیه ۴۳) - سپس برای روشن ساختن حاکمیت او در امر ربوبیت، و منتهی شدن همه امور این جهان به ذات پاک او، می‌افزاید: و نیز آمده است «اوست که خنداند و گریاند» (وَإِنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى).

(آیه ۴۴) - «اوست که میراند و زنده کرد» (وَإِنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا).

(آیه ۴۵) - «اوست که دو زوج نر و ماده را آفرید» (وَإِنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى).

(آیه ۴۶) - «از نطفه‌ای هنگامی که خارج می‌شود» و در رحم می‌ریزد (مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى).

چند آیه فوق در حقیقت بیان جامع و توضیح جالبی است برای مسأله انتهای همه امور به ربوبیت و تدبیر پروردگار، زیرا می‌گوید: مرگ و حیات شما به دست اوست، تداوم نسلها از طریق آفرینش زوجین نیز به تدبیر اوست همچنین تمام حوادثی که در طول زندگی انسان رخ می‌دهد از ناحیه اوست، او می‌گریاند یا می‌خنداند، می‌میراند یا زنده می‌کند، و به این ترتیب سررشته زندگی از آغاز تا انجام، همه به ذات پاکش منتهی می‌گردد.

در حدیثی مفهوم خنده و گریه در این آیه توسعه داده شده و در تفسیر آن چنین می‌گوید: «خداوند آسمان را با باران می‌گریاند، و زمین را با گیاهان می‌خنداند!» (آیه ۴۷) - بعد از ذکر اموری که مربوط به ربوبیت و تدبیر پروردگار است به امر معاد پرداخته می‌گوید: آیا انسان خبر ندارد که در کتب پیشین آمده «که بر خداست ایجاد عالم دیگر» تا عدالت اجرا گردد! (وَإِنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْآخِرَى).

(آیه ۴۸) - سپس می‌افزاید: «و این که اوست که (بندگان را) بسی نیاز کرد و سرمایه باقی بخشید» (وَإِنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَى).

خداوند نه تنها در جنبه‌های مادی نیازمندیهای انسان را با لطف عمی‌ش

برطرف ساخته، سرمایه‌های مستمری در اختیار او گذارده، که در زندگی معنوی نیز احتیاجات انسانها را در امر تعلیم و تربیت و تکامل از طریق اعزام رسولان، و انزال کتب آسمانی، و عطای مواهب معنوی مرتفع ساخته است.

(آیه ۴۹) - سرانجام در این آیه می‌فرماید: آیا انسان نمی‌داند که در کتب پیشین آمده «که اوست پروردگار ستاره‌شعرا»؟! (وَإِنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى).

تکیه برخصوص «ستاره‌شعرا» - علاوه بر این که این ستاره درخشنده‌ترین ستارگان آسمان است که معمولاً به هنگام سحر در کنار صورت فلکی «جوزا» در آسمان ظاهر می‌شود و کاملاً جلب توجه می‌کند - به خاطر این است که گروهی از مشرکان عرب آن را می‌پرستیدند، قرآن می‌گوید: چرا شعرا را می‌پرستید؟ آفریدگار و پروردگار آن را پرستید.

(آیه ۵۰) - این همه درس عبرت کافی نیست؟! در آیات گذشته ده مطلب در طی دو فراز ذکر شده بود، فراز اول ناظر به مسؤولیت هرکس در مقابل اعمالش می‌باشد، و فراز دوم درباره‌ی منتهی شدن تمام خطوط به پروردگار سخن می‌گوید، و در اینجا که تنها به ذکر یک مطلب می‌پردازد سخن از مجازات و هلاکت در دنیا و چهار قوم از اقوام ستمگر پیشین است که هشدار می‌دهد برای آنها که از دستورات گذشته سرپیچی می‌کنند و به مبدأ و معاد ایمان ندارند.

نخست می‌فرماید: آیا انسان خبر ندارد که در کتب پیشین آمده است «که خداوند قوم عاد نخستین را هلاک کرد»؟! (وَإِنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى).

توصیف قوم عاد به «الاولی» (نخستین) یا به خاطر قدمت این قوم است؛ و یا به خاطر آن است که در تاریخ، دو قوم «عاد» وجود داشته‌اند و قوم معروف که پیامبرانشان حضرت هود(ع) بود همان عاد نخستین است.

(آیه ۵۱) - سپس می‌افزاید: «و همچنین قوم ثمود را (بر اثر طغیانشان هلاک کرد) و کسی از آنها را باقی نگذارد» (وَتَمُودَ فَمَا أَبْقَى).

(آیه ۵۲) - سپس درباره‌ی قوم نوح می‌فرماید: «و نیز قوم نوح را پیش از آنها» هلاک کرد (وَقَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ).

«چرا که آنان از همه ظالمتر و طغیانگرتر بودند» (إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَى). چرا که پیامبرشان نوح در مدتی طولانی‌تر از تمام انبیاء به تبلیغ آنان پرداخت، با این حال جز تعداد کمی به دعوت او پاسخ نگفتند، و در شرک و بت پرستی و تکذیب و آزار نوح پافشاری و سرسختی فوق‌العاده‌ای داشتند، چنانکه شرح آن به خواست خدا در تفسیر سوره نوح خواهد آمد.

(آیه ۵۳) - قوم لوط چهارمین قومی هستند که به آنها اشاره کرده، می‌گوید: «و نیز شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) را فرو کوبید» (وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى).

در ظاهر زلزله شدیدی این آبادیها را به آسمان پرتاب کرد و واژگون ساخت و بر زمین کوبید، و طبق روایات جبرئیل آنها را به قوت خداداد از زمین برکند و وارونه کرد و بر زمین افکند.

(آیه ۵۴) - سپس «آنها را با عذاب سنگین پوشانید» (فَغَشَّيْهَا مَا عَشَى). آری! بارانی از سنگهای آسمانی بر آنها فروریخت و سراسر این شهرهای زیرو رو شده را زیر آواری از سنگ مدفون ساخت.

(آیه ۵۵) - در پایان این بحث به مجموعه نعمتهایی که در آیات گذشته آمده است، اشاره کرده و در شکل یک استفهام انکاری می‌فرماید: «در کدامیک از نعمتهای پروردگارت تردید داری» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى).

آیا در نعمت حیات، یا اصل نعمت آفرینش، و یا این نعمت که خداوند کسی را به جرم دیگری مجازات نمی‌کند و خلاصه آنچه در کتب پیشین آمده و در قرآن نیز تأکید شده است شک و تردید داری؟

درست است که مخاطب در این آیه شخص پیامبر ﷺ است. ولی مفهوم آن همگان را شامل می‌شود، بلکه هدف اصلی از آن بیشتر افراد دیگرند.

(آیه ۵۶) - به دنبال آیات گذشته که سخن از هلاکت اقوام پیشین به خاطر ستمگری و طغیان آنها می‌گفت، در اینجا روی سخن را به مشرکان و کفار و منکران دعوت پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: «این (پیامبر یا قرآن) بیم‌دهنده‌ای از بیم‌دهندگان پیشین است» (هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى).

این که می‌گوید: پیامبر (یا قرآن) از نوع انذارکنندگان نخستین است، مفهومش این است که رسالت محمد ﷺ و کتاب آسمانیش قرآن موضوع بی سابقه‌ای نیست، شبیه آن در گذشته بسیار بوده است، چرا مایه تعجب شماست؟

(آیه ۵۷) - آنگاه برای این که مشرکان و کافران به خطری که در پیش دارند توجه بیشتر کنند، می‌افزاید: «آنچه باید نزدیک شود نزدیک شده است» و قیامت فرا می‌رسد (أَزِفَتِ الْأَزِفَةُ).

نامگذاری قیامت به این نام علاوه بر آیه مورد بحث در آیه ۱۸ سورة غافر نیز آمده است، و تعبیری است گویا و بیدارکننده، همین مفهوم را به صورت دیگری در آیه ۱ سورة قمر می‌خوانیم: «إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ؛ قیامت نزدیک شده است» و به هر حال نزدیکی قیامت با توجه به کوتاهی عمر دنیا قابل درک است به خصوص این که هرکس می‌میرد، قیامت صغرایش برپا می‌شود.

(آیه ۵۸) - سپس می‌افزاید: مهم این است که «هیچکس جز خدا نمی‌تواند در آن روز سختیهای آن را برطرف سازد» (لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ). حاکم و مالک و صاحب قدرت در آن روز (و همیشه) خداست، اگر نجات می‌خواهید دست به دامن لطف او زنید، و اگر آرامش می‌طلبید در سایه ایمان به او قرار گیرید.

(آیه ۵۹) - در این آیه می‌افزاید: «آیا از این سخن تعجب می‌کنید» (أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ).

این جمله ممکن است اشاره به مسأله رستاخیز باشد که در آیات قبل آمده، یا اشاره به قرآن، چرا که در آیات دیگر از آن تعبیر به «حدیث» شده و یا سخنانی که درباره هلاک اقوام پیشین گفته شد و یا همه اینها.

(آیه ۶۰) - سپس می‌گوید: «و می‌خندید و نمی‌گریید»؟ (وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ).

(آیه ۶۱) - «و پیوسته در غفلت و هوسرانی به سر می‌برید»؟! (وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ).



در حالی که اینجا نه جای خنده است و نه جای غفلت و بی خبری، جای گریه بر فرصتهای از دست رفته، طاعات ترک شده، و معاصی و گناهانی است که از شما سر زده است، جای بیداری و جبران اموری است که از دست رفته، و بالاخره جای توبه و انابه و بازگشت به سایه لطف خداست.

(آیه ۶۲) - همه برای او سجده کنید! در آخرین آیه این سوره، و به دنبال بحثهای فراوانی که پیرامون اثبات توحید و نفی شرک بیان شد، می گوید: «اکنون که چنین است برای خدا سجده کنید و او را پرستید» (فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا).<sup>۱</sup> اگر می خواهید در صراط مستقیم حق گام بردارید تنها برای او که تمام خطوط عالم هستی به ذات پاکش منتهی می گردد سجده کنید، و اگر می خواهید به سرنوشت دردناک اقوام پیشین که بر اثر شرک و کفر و ظلم و ستم در چنگال عذاب الهی گرفتار شدند گرفتار نشوید تنها او را عبادت کنید.

جالب توجه این که در روایات زیادی نقل شده است که وقتی پیامبر ﷺ به هنگام تلاوت این سوره به این آیه رسید همه مؤمنان و کافرانی که آن را شنیدند به سجده افتادند.

و این نخستین بار نیست که قرآن در قلوب منکران نیز اثر می گذارد و آنها را بی اختیار مجذوب خود می کند چنانکه در داستان ولید بن مغیره آمده است که وقتی آیات سوره «فصلت» را شنید هنگامی که پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمُودٍ»<sup>۲</sup> از جا برخاست لرزید و مو بر تنش راست شد، به خانه آمد به گونه ای که مشرکان پنداشتند او کاملاً مجذوب آئین محمد ﷺ شده است.

## پایان سوره نجم

### و جلد چهارم برگزیده تفسیر نمونه

۱. این آیه سجده واجب دارد.

۲. ترجمه: «اگر آنها روی گردان شوند، بگو: من شما را از صاعقه ای همانند صاعقه عاد و ثمود می ترسانم!» فصلت/۱۳.